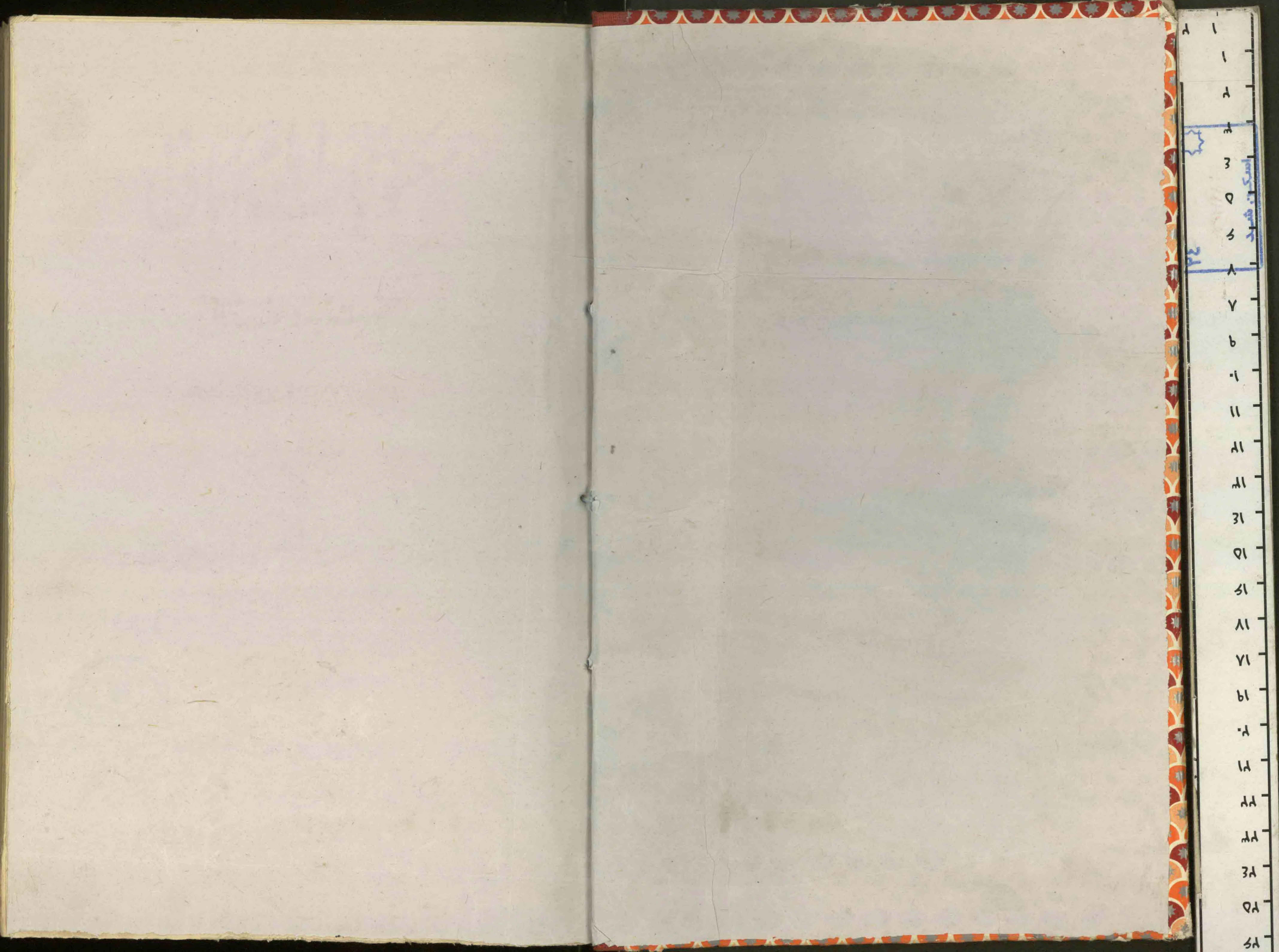
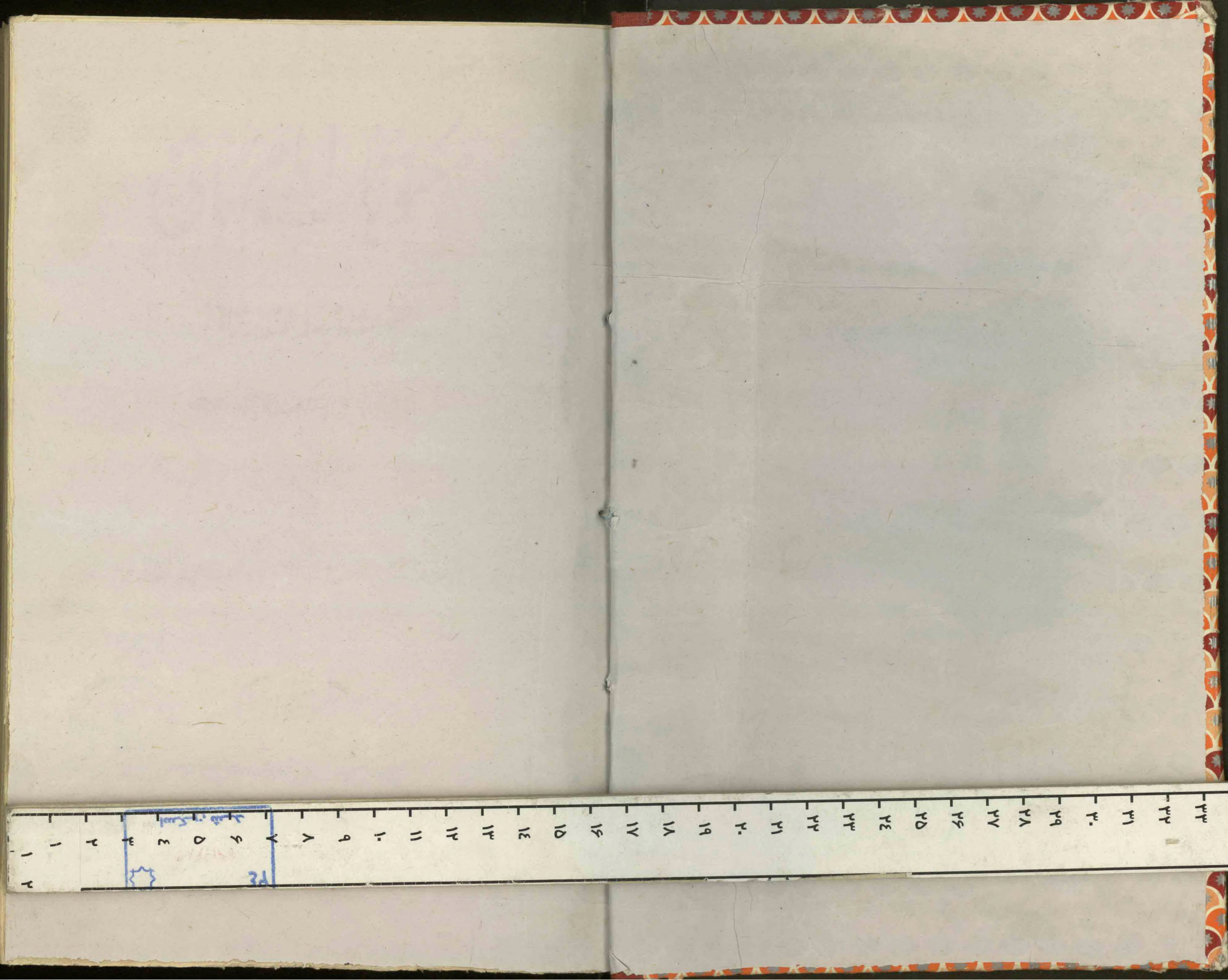


مکتوبات امام زین العابدین
جلد اول دوم







مکتوباتِ ایامِ ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد مدنی ہندوی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب
نقشبندی مجددی امرتسری رحمۃ اللہ علیہ

۷۵۹۴۸۲



حصہ اول - دوم - سوم

ناشر

نور محمدی - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور (پاکستان)

فهرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی محمد الف ثانی حصه اول از دفتر اول

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۳	خطبه کتاب مستطاب	۱۰	حال یک کس از خویشان حضرت ایشان قدس سره
۴	مکتوب اول به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه مناسبت با اسم الظاهر دارند		بیرید شاه حسین در مشغولی خود چنان دیدند
	ظهور حق تعالی اسم الظاهر در جمیع اشیاء علی الخصوص در کسوت بلکه در اجزاء اینها		مکتوب چهارم به پیر بزرگوار خود در بیان ماه عظیم القدر ماه رمضان و تحقیق محمدی
	مشاهده لطافت و حسن در طعام لذیذ و تکلیف		این ماه را با قرآن مجید مناسبت تمام است قابلیت اولی قرآن سبب نزول قرآن در رمضان
	عدم مخالفت این تجلی با نسبت تنزیلی		سبب بودن این ماه جامع جمیع خیرات و برکات
	رو بخوا آوردن آن همه تجلیات		بر غیره و برکتی که میرسد قطره ایست از دریای برکات این ماه
	روادون یک فناء خاص ظهور را تا را سلام و انهدام معالمتی		جمیعیت این ماه جمیع تمام سال است و تفرقه این تفرقه آن
	عروج فوق محمد یعنی عرش عظیم		سبب سفت بودن ختم قرآن درین ماه
	مرتبه اول		سبب حکم با ولایت تعیل اخطار و تأخیر نسخ
	مرتبه دوم		بیان قابلیت اولی
	مشهور گشتن مقامات مشایخ و ائمه البیت و مقام خاصه حضرت		حقائق جامعه محمدی الشرب
	و دیگر انبیاء و ملائکه علیهم الصلوٰه و السلام		بر ذریعت قابلیت محمدیه
	بیان مقدار عروج فوق محمد یعنی عرش عظیم و بیان مقامات مشایخ		امثال این علوم که نشأت آن جامعیت اصالت و طلیت است
	و انبیاء علیهم السلام		بسیار دارد و بیشترند
	هر گاه میخواستیم عروج واقع می شود		مقام طلیت نشأت قائل علوم مقام طلیت است و مرتبه فرد
	حال ملاقات اسم علی		واسطه ورود معارف دائره اصل
	احوال یاران دیگر		رساله که بتوسید آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمیشود
۷	مکتوب دوم به پیر بزرگوار خود در بیان حصول ترقیات امر باستجاره	۱۲	مکتوب پنجم به پیر بزرگوار خود در سفارش خواجیه بران روز سه رساله سلسله الاحرار بنظر درآمد
	عنایات خداوندی		خواجیه بران درین مدت کار خوب کردند و از سیر سلویم نصیب یافتند
	ابتدا عالم صحو و بقا از ادویه بیخ الا خواست	۱۳	مکتوب ششم به پیر بزرگوار خود در بیان حصول جذبه و سلوک
	ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین قدس سره		و تربیت یافتن به دو صفت جمال و جلال و بیاد قنایا و بیان
	علوم عجیب و غریبه در عروج و نزول		فوقیت نسبت نقشبندی
	هر چند لقاء اکمل صحیح نیست		تربیت یافتن به جذبه و سلوک و جلال جمال و عینیت یکدیگر را
	کمال صحو انبیا را بود معارف ایشان شریح و عقاید است		محبت ذابته علامت فنا است
	معارف حضرت ایشان قدس سره تفصیل معارف شریعیه است		بیان وقت تحقق فنا
۹	مکتوب سوم به پیر بزرگوار خود در بیان محبوس شدن یاران به مقام خاص		با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر غفلت است هم در خود است
			حضرت خواجیه بزرگ میفرمایند که اهل الله الخ

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
	نارنگه یک ازین ثلثه در بیرون است از فایده ندارد هرگاه از کار این سلسله بعد از قرون بسیار این نسبت حضرت خواجه عبدالحق محمدی است متمم و کمال آن حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره است عجب کار است اولاً هر بلا و مصیبت که واقع میشود باعث سرور و ذیبت میشود حالانکه بعلوم اسباب فرود آورده اند و هم چنین اگر دعا میکرد و مقصود از رفع بلا بود حالاً مقصود از دعا رفع بلا و مصائب است و علماء انبیاء از چه قبیل بود مکتوب پنجم نیز به پیر زکوار خود در بیان بعضی احوال غریب خود و بعضی استفسارهای خود متفاتی که فوق محدود بود روح خود را بطریق روح در انجائی یافت در آن مقام چنان تجلی گشت که این عالم تمام عالم العرض حائیکه گاه گاه دست میداد حالاً آن حالت مستحضر است بعد از آن یک گوشه عالی شد گذاردن نماز شکر و وضو منقلب پس عالی نمایان شد و کار را به نقشبندی را در مقام دید خود را اول اذن مقام در بیانت آخر مناسب دید وصول باین مقام از نتایج واقعه است که حضرت امیر دیده بود و دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیده بساعتی می برآیند معروض ثانی معروض ثالث معروض رابع معروض خامس مکتوب ششم نیز به پیر زکوار خود در بیان احوالیکه به بقا و تعلق مشرف ساختن بوحده وجود توابع آن منکشف شدن استطاعت مع الفعل درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبندی باید کار از محاکمه گذشته است اکنون بزرگی او بحجاب است الخ فضیلت درستی عقاید علماء بر ریاضات و مجاهدات صوفیه انظار رجعت لعلما و طلبه العلوم و مطالعه نمودن کتاب تلوین سخن سجان رانه عین عالم میداند و متصل و متصل الخ		
۲۱	و ذات و افعال و صفات مخلوق را مخلوق حق میداند قدرت بنده بچشمی است مشکله قضا و قدر را بطور علمای دانشمندان قابلیت و استعداد را بچشمی و عقل نمی دهد که با حجاب میکشد مکتوب پنجم نیز به پیر زکوار خود در بیان احوالیکه بمقام خود آندن مناسب است دارند بیان دیدن قصود ذل و انکار و مقهور بودن خود و اعمال شرائیکه است مرغی را عجائب کار دیا است این ذم معنی مدح پیدا کرده مقام عبودیت فوق جمیع مقامات است الذی از به بندگی خاصه مجربان است النس مجربان بمشاهده محبوب است شمسوار میدان محبوبیت دیدن آن سرور دین دینا است علیه الصلوٰه والسلام مراد از کمال شرف نقص علم فوقی است بال نه آنکه الخ تا این قسم خود را بزمین نه از کمال مولا می خود به نصیب است در هر عده بخیر از معنی محبوبیت است نیز که خبر او بر سلوک مقدم است از محبوبین است مکتوب دهم نیز به پیر زکوار خود در حصول قرب و بعد از فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نهایت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید میا نکشد آن سرور دینا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز به پیر زکوار خود در بیان بعضی کثرت و حصول مقام دیدن ظهور خود و تهمید و تهنیت خود در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بوسیله عدم ظهور طریق از طریق به مناسبتی طاری میشود دیگر به مناسبتی مطلق را بهما که موصل آن مقام اند و اند یک دید قصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر	۲۲	۲۳
۲۴	و ذات و افعال و صفات مخلوق را مخلوق حق میداند قدرت بنده بچشمی است مشکله قضا و قدر را بطور علمای دانشمندان قابلیت و استعداد را بچشمی و عقل نمی دهد که با حجاب میکشد مکتوب پنجم نیز به پیر زکوار خود در بیان احوالیکه بمقام خود آندن مناسب است دارند بیان دیدن قصود ذل و انکار و مقهور بودن خود و اعمال شرائیکه است مرغی را عجائب کار دیا است این ذم معنی مدح پیدا کرده مقام عبودیت فوق جمیع مقامات است الذی از به بندگی خاصه مجربان است النس مجربان بمشاهده محبوب است شمسوار میدان محبوبیت دیدن آن سرور دین دینا است علیه الصلوٰه والسلام مراد از کمال شرف نقص علم فوقی است بال نه آنکه الخ تا این قسم خود را بزمین نه از کمال مولا می خود به نصیب است در هر عده بخیر از معنی محبوبیت است نیز که خبر او بر سلوک مقدم است از محبوبین است مکتوب دهم نیز به پیر زکوار خود در حصول قرب و بعد از فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نهایت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید میا نکشد آن سرور دینا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز به پیر زکوار خود در بیان بعضی کثرت و حصول مقام دیدن ظهور خود و تهمید و تهنیت خود در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بوسیله عدم ظهور طریق از طریق به مناسبتی طاری میشود دیگر به مناسبتی مطلق را بهما که موصل آن مقام اند و اند یک دید قصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر	۲۵	۲۶
۲۷	و ذات و افعال و صفات مخلوق را مخلوق حق میداند قدرت بنده بچشمی است مشکله قضا و قدر را بطور علمای دانشمندان قابلیت و استعداد را بچشمی و عقل نمی دهد که با حجاب میکشد مکتوب پنجم نیز به پیر زکوار خود در بیان احوالیکه بمقام خود آندن مناسب است دارند بیان دیدن قصود ذل و انکار و مقهور بودن خود و اعمال شرائیکه است مرغی را عجائب کار دیا است این ذم معنی مدح پیدا کرده مقام عبودیت فوق جمیع مقامات است الذی از به بندگی خاصه مجربان است النس مجربان بمشاهده محبوب است شمسوار میدان محبوبیت دیدن آن سرور دین دینا است علیه الصلوٰه والسلام مراد از کمال شرف نقص علم فوقی است بال نه آنکه الخ تا این قسم خود را بزمین نه از کمال مولا می خود به نصیب است در هر عده بخیر از معنی محبوبیت است نیز که خبر او بر سلوک مقدم است از محبوبین است مکتوب دهم نیز به پیر زکوار خود در حصول قرب و بعد از فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نهایت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید میا نکشد آن سرور دینا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز به پیر زکوار خود در بیان بعضی کثرت و حصول مقام دیدن ظهور خود و تهمید و تهنیت خود در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بوسیله عدم ظهور طریق از طریق به مناسبتی طاری میشود دیگر به مناسبتی مطلق را بهما که موصل آن مقام اند و اند یک دید قصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر	۲۸	۲۹

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۳۰	پس چنانچه از اعمال خبر بوقوع نمی آید بگویم که خود را در آن عمل متهم نیست بر که در عالم است حتی که کافر رنگ و محد زندق از خود بوجه بهتر میکند بیان مراد از گفتار خواجه احمد الخ ظهور مقامات بعضیها فوق بعضی مشاهده مقام حضرت ذی النورین مشاهده مقام حضرت فاروق ظهور مقام حضرت صدیق اکبر همراه بودن حضرت خواجه نقشبند قدس سره در هر مقام بالله مقام صدیق مقامی مفهوم نمی شود الا مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام مخاضی مقام حضرت صدیق اکبر مقامی دیگر نورانی پس شکر است که هرگز خلی آن در نظر نیامده بود و ظاهر شد باین ان قال خود را به ما آن مقام زکین و متقش یافت بودن خواجه نقشبند قدس سره در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت پیر زکوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که عین نمی ماند اثر کجایماند فانکشاف سر آن حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکه کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بگویم که ذکر اقسام ظهور اثر توبه از برای رنج اراض و دریافت احوال بعضی موقی در بزرگ عدم تکرر طبع عالی بسبب بعضی شداید از مردم بر حضرت ایشان و متعاقب این اش عرض احوال بعضی بالان به پیر دیگر بیان حال شیخ نذر بیان حال سید شاه حسین بیان حال میان جعفر بیان حال میان شیخ عیسی شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجه بنیاد الدین ذکر پسر مولانا شیخ محمد بیان روادون یک کیفیت خاص که در آن بدوق دریافت که دل را با یک نظر در دوا و وحدت و تمثیل آن بر طرف شدن اصل صفات و تفریق احدیت و مطابق حال	۳۱	۳۲
۳۳	پس چنانچه از اعمال خبر بوقوع نمی آید بگویم که خود را در آن عمل متهم نیست بر که در عالم است حتی که کافر رنگ و محد زندق از خود بوجه بهتر میکند بیان مراد از گفتار خواجه احمد الخ ظهور مقامات بعضیها فوق بعضی مشاهده مقام حضرت ذی النورین مشاهده مقام حضرت فاروق ظهور مقام حضرت صدیق اکبر همراه بودن حضرت خواجه نقشبند قدس سره در هر مقام بالله مقام صدیق مقامی مفهوم نمی شود الا مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام مخاضی مقام حضرت صدیق اکبر مقامی دیگر نورانی پس شکر است که هرگز خلی آن در نظر نیامده بود و ظاهر شد باین ان قال خود را به ما آن مقام زکین و متقش یافت بودن خواجه نقشبند قدس سره در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت پیر زکوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که عین نمی ماند اثر کجایماند فانکشاف سر آن حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکه کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بگویم که ذکر اقسام ظهور اثر توبه از برای رنج اراض و دریافت احوال بعضی موقی در بزرگ عدم تکرر طبع عالی بسبب بعضی شداید از مردم بر حضرت ایشان و متعاقب این اش عرض احوال بعضی بالان به پیر دیگر بیان حال شیخ نذر بیان حال سید شاه حسین بیان حال میان جعفر بیان حال میان شیخ عیسی شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجه بنیاد الدین ذکر پسر مولانا شیخ محمد بیان روادون یک کیفیت خاص که در آن بدوق دریافت که دل را با یک نظر در دوا و وحدت و تمثیل آن بر طرف شدن اصل صفات و تفریق احدیت و مطابق حال	۳۴	۳۵
۳۶	پس چنانچه از اعمال خبر بوقوع نمی آید بگویم که خود را در آن عمل متهم نیست بر که در عالم است حتی که کافر رنگ و محد زندق از خود بوجه بهتر میکند بیان مراد از گفتار خواجه احمد الخ ظهور مقامات بعضیها فوق بعضی مشاهده مقام حضرت ذی النورین مشاهده مقام حضرت فاروق ظهور مقام حضرت صدیق اکبر همراه بودن حضرت خواجه نقشبند قدس سره در هر مقام بالله مقام صدیق مقامی مفهوم نمی شود الا مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام مخاضی مقام حضرت صدیق اکبر مقامی دیگر نورانی پس شکر است که هرگز خلی آن در نظر نیامده بود و ظاهر شد باین ان قال خود را به ما آن مقام زکین و متقش یافت بودن خواجه نقشبند قدس سره در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت پیر زکوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که عین نمی ماند اثر کجایماند فانکشاف سر آن حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکه کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بگویم که ذکر اقسام ظهور اثر توبه از برای رنج اراض و دریافت احوال بعضی موقی در بزرگ عدم تکرر طبع عالی بسبب بعضی شداید از مردم بر حضرت ایشان و متعاقب این اش عرض احوال بعضی بالان به پیر دیگر بیان حال شیخ نذر بیان حال سید شاه حسین بیان حال میان جعفر بیان حال میان شیخ عیسی شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجه بنیاد الدین ذکر پسر مولانا شیخ محمد بیان روادون یک کیفیت خاص که در آن بدوق دریافت که دل را با یک نظر در دوا و وحدت و تمثیل آن بر طرف شدن اصل صفات و تفریق احدیت و مطابق حال	۳۷	۳۸
۳۹	پس چنانچه از اعمال خبر بوقوع نمی آید بگویم که خود را در آن عمل متهم نیست بر که در عالم است حتی که کافر رنگ و محد زندق از خود بوجه بهتر میکند بیان مراد از گفتار خواجه احمد الخ ظهور مقامات بعضیها فوق بعضی مشاهده مقام حضرت ذی النورین مشاهده مقام حضرت فاروق ظهور مقام حضرت صدیق اکبر همراه بودن حضرت خواجه نقشبند قدس سره در هر مقام بالله مقام صدیق مقامی مفهوم نمی شود الا مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام مخاضی مقام حضرت صدیق اکبر مقامی دیگر نورانی پس شکر است که هرگز خلی آن در نظر نیامده بود و ظاهر شد باین ان قال خود را به ما آن مقام زکین و متقش یافت بودن خواجه نقشبند قدس سره در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت پیر زکوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که عین نمی ماند اثر کجایماند فانکشاف سر آن حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکه کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بگویم که ذکر اقسام ظهور اثر توبه از برای رنج اراض و دریافت احوال بعضی موقی در بزرگ عدم تکرر طبع عالی بسبب بعضی شداید از مردم بر حضرت ایشان و متعاقب این اش عرض احوال بعضی بالان به پیر دیگر بیان حال شیخ نذر بیان حال سید شاه حسین بیان حال میان جعفر بیان حال میان شیخ عیسی شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجه بنیاد الدین ذکر پسر مولانا شیخ محمد بیان روادون یک کیفیت خاص که در آن بدوق دریافت که دل را با یک نظر در دوا و وحدت و تمثیل آن بر طرف شدن اصل صفات و تفریق احدیت و مطابق حال	۴۰	۴۱

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۴۵	صحت کامل کبریت اجر است و نظر او و است و کلمه او شفا نعمه در منع از ملقب بودن بلقب کفری و فراموشی از مثل آن زیاده از فرار از شیر بهلاک رساننده مسلمانان بعد از کفر را موداند آنچه در عبارات بعضی مشایخ در غلبات سرگذارد کفر و کفر بر شد زار و امثال آن واقع شده است پس از ظاهر مبادرت نمود مصروف است و بر محل نیک محمول کفر حقیقت نقص است پس نسبت اسلام حقیقت پوشیدار و در تقلید متان معذور نیستند هر چیز را موسمی است خاص در آن موسم آن چیز موزون است و در غیر آن قلیج اگر فرمودن به تبدیل لقب کفری بلقب اسلامی و سبب آنرا ظاهر ساختن اگر فرمودن با جتناب از مواضع تهمت مکتوب لست و چهارم به فتح قلیج خان در بیان آنکه صوفی کاشن است و باطن در بیان آنکه دل بزیاده از یک چیز تعلق نیگیرد و آنکه طور محبت ذاتیه استواء ایلام و الغام بها میخواهد و بیان فرق در عبادت مقربین و ابرار آدمی با کس است که دوست داشت او را تشریح بودن صوفی کاشن باطن تشریح و اثبات اینکه محبت دل باز زیاده از یک متعلق نمی شود و آن نقص است حجاب میان بنده و رب نقص است و پس برون آمدن از مراد نفس کلیه پس ضروری است و این بدون تحقق فنا مطلق که منوط است بخل ذاتی متحقق نیست بر تقدیر تحقق محبت ذاتیه الغام محبوب و ایلام او مستوی میگردد و این رتبه مقربین است ابرار عباد حق تعالی و تقدس از برای حق تعالی و طمع ثواب میکنند حنات ابرار بیانات اند نسبت مقربین بعضی از مقربین نیز خوف و طمع عبادت میکنند و لیکن خوف و طمع شان به نفس شان راجع نیست بلکه راجع است به شوق	۴۶	حق تعالی هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای حق تعالی در دفع المحی کند و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیاروده باشد مکتوب لست و پنجم بخواجه بهمان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصلوات و التسلیمات جمع کمالات روح و سر و شفی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه عظیم المصلوة والسلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او را علیه المصلوة والسلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم برایت و شمس ولایت سفارش درباره دوسران شیخ سلطان مکتوب لست و ششم بجای محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرار را بودن مقربین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکریا که آن دکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غنمی نیز گاهی تری شوق گذشته بنیاید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و عجز از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور رهایی در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق نهایی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تحلیات صفاتیه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سرکار می خوانند و بالفعل حال حضرت ایشان
۴۷	مکتوب لست و هفتم بخواجه محمد در بیان ادای طریقه علی بیان مراد از قول این اکابر که نسبت ما فوق همه نسبتها است بیان معنی یادداشت که از اصطلاحات این اکابر است و بیان معنی تجلی ذاتی بیان مراد از حضور به غیبت این نسبت بر پنجم غایت پیدا کرده است که ارباب این سلسله هم بحقی که در مقام انکار آیند بیان نسبت که الحالی درین خانواده متعارف است و بیان عدم علو آن بخلاف یادداشت بمعنی سابق مکتوب لست و هشتم نیز بخواجه محمد در علو حال ابا بشار که موسوم تنزیل و تبعید است چهارم است که آزادگان یاد گرفتند در رسیدگان غم خوارگی مجبوران نمایند تحمل بودن مجبور بر اذیت خویش و آرام گرفتن آن بر بعد باین سبب که خود را شایان اعمال نیافت مکتوب لست و نهم شیخ نظام قنایسری در بیان ترغیب در ادای فرایض و رعایت سنن و آداب و قله مبالا در ادای نافه در جنب فرایض و منع نمودن از ادای نماز خفتن در نصف اخیر از شب و منع نمودن از بخور نمودن خوردن آب استعمل و وضو و منع کردن از بخور نمودن مریدان که سجده کنند توافل را در جنب فرایض و ترجیح اعتبار نیست اولی فرقه از فرایض در وقت از اوقات بهتر است از ادای توافل نیز رساله اگر چه بنیت خالص ادا شود رعایت سنت و مستحب در ادای فرایض از اولی هزار ساله بهتر است منقول است که روزی حضرت فاروق نماز را با ابرار بجاعت گزارند بعد از فراغ در قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود در آن وقت نیافتند الخ رعایت ادب و اجتناب از کمره اگر چه تنه می باشد مرا بهتر است از ذکر فکر و مراقبه و توجه داین امور باین رعایت	۴۸	فلا حیه است عظیم تصدق دانسته در حجاب زکوة چنانکه از تصدق کو بهائے نذر بطریق نقل براتب بهتر است رعایت ادب از آداب در تصدق آن دانگ نیز از ادب بهتر است نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه نماز بخور ساختن پس مستحب است نزد و خفیه ادای نماز خفتن در نصف اخیر از شب مکره بخور نزد و خفیه نماز خفتن در نصف اخیر از شب جائز نیست صرف از آنجا که تر تا آخر شب غرض قیام بیل و بیداری وقت سحر در دم ادای نماز در وقت نیک میسر گردد نماز بایست خفتن را که در نصف اخیر از شب ادا کرده اند قصدا باید کرد امام اعظم کوئی نه سبب ترک ادب از آداب وضو نماز چیل ساله اقصا فرموده آب مستعمل وضو خوردن شفا گفته اند دادن آن جائز است بعضی انبیایان در واقع دیده بودند که آب مستعمل وضو حضرت ایشان بخور و در ضرر عظیم لاحق شود هر چند دفع کردند فائده نه کرد بعد از رجوع بکتاب فقهیه غلطی پیدا شد که در مرتبه چهارم آب مستعمل نمی شود شناخت سجده کردن مریدان پیران خود را و زجر بلین نمودن از ارتکاب این فعل علی الخصوص شخصی که خود را با قدا خلق بر آورده باشد علوم این طایفه علوم احوال است و احوال تناسخ و ثمرات اعمال اند بے درنگی اعمال بے قیام بحق آن از علوم احوال بهره توان یافت و درنگی اعمال بدون شناخت آن میسر نیست و شناخت اعمال علم احکام است و علم معاملات و علم هر چیز که حق تعالی بر بنده واجب ساخته است و این علم اکتسابی است و موقوف آن لابد و ضرور است علم میان دو مجاهد است یکی در طلب آن و دوم در استعمال آن هم چنانکه در مجالس اهل سلسله از کتب تقوی و ذکر میشو و اند کتب فقهیه نیز مذکور باید کرد چون تقوی با احوال تعلق دارد و در قال در نمی آید از کتب

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۴۵	صحت کامل کبریت اجر است و نظر او و است و کلمه او شفا نعمه در منع از ملقب بودن بلقب کفری و فراموشی از مثل آن زیاده از فرار از شیر بهلاک رساننده مسلمانان بعد از کفر را موداند آنچه در عبارات بعضی مشایخ در غلبات سرگذارد کفر و کفر بر شد زار و امثال آن واقع شده است پس از ظاهر مبادرت نمود مصروف است و بر محل نیک محمول کفر حقیقت نقص است پس نسبت اسلام حقیقت پوشیدار و در تقلید متان معذور نیستند هر چیز را موسمی است خاص در آن موسم آن چیز موزون است و در غیر آن قلیج اگر فرمودن به تبدیل لقب کفری بلقب اسلامی و سبب آنرا ظاهر ساختن اگر فرمودن با جتناب از مواضع تهمت مکتوب لست و چهارم به فتح قلیج خان در بیان آنکه صوفی کاشن است و باطن در بیان آنکه دل بزیاده از یک چیز تعلق نیگیرد و آنکه طور محبت ذاتیه استواء ایلام و الغام بها میخواهد و بیان فرق در عبادت مقربین و ابرار آدمی با کس است که دوست داشت او را تشریح بودن صوفی کاشن باطن تشریح و اثبات اینکه محبت دل باز زیاده از یک متعلق نمی شود و آن نقص است حجاب میان بنده و رب نقص است و پس برون آمدن از مراد نفس کلیه پس ضروری است و این بدون تحقق فنا مطلق که منوط است بخل ذاتی متحقق نیست بر تقدیر تحقق محبت ذاتیه الغام محبوب و ایلام او مستوی میگردد و این رتبه مقربین است ابرار عباد حق تعالی و تقدس از برای حق تعالی و طمع ثواب میکنند حنات ابرار بیانات اند نسبت مقربین بعضی از مقربین نیز خوف و طمع عبادت میکنند و لیکن خوف و طمع شان به نفس شان راجع نیست بلکه راجع است به شوق	۴۶	حق تعالی هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای حق تعالی در دفع المحی کند و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیاروده باشد مکتوب لست و پنجم بخواجه بهمان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصلوات و التسلیمات جمع کمالات روح و سر و شفی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه عظیم المصلوة والسلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او را علیه المصلوة والسلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم برایت و شمس ولایت سفارش درباره دوسران شیخ سلطان مکتوب لست و ششم بجای محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرار را بودن مقربین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکریا که آن دکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غنمی نیز گاهی تری شوق گذشته بنیاید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و عجز از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور رهایی در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق نهایی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تحلیات صفاتیه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سرکار می خوانند و بالفعل حال حضرت ایشان
۴۸	حق تعالی هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای حق تعالی در دفع المحی کند و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیاروده باشد مکتوب لست و پنجم بخواجه بهمان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصلوات و التسلیمات جمع کمالات روح و سر و شفی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه عظیم المصلوة والسلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او را علیه المصلوة والسلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم برایت و شمس ولایت سفارش درباره دوسران شیخ سلطان مکتوب لست و ششم بجای محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرار را بودن مقربین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکریا که آن دکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غنمی نیز گاهی تری شوق گذشته بنیاید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و عجز از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور رهایی در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق نهایی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تحلیات صفاتیه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سرکار می خوانند و بالفعل حال حضرت ایشان	۴۹	حق تعالی هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای حق تعالی در دفع المحی کند و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیاروده باشد مکتوب لست و پنجم بخواجه بهمان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصلوات و التسلیمات جمع کمالات روح و سر و شفی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه عظیم المصلوة والسلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او را علیه المصلوة والسلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم برایت و شمس ولایت سفارش درباره دوسران شیخ سلطان مکتوب لست و ششم بجای محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرار را بودن مقربین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکریا که آن دکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غنمی نیز گاهی تری شوق گذشته بنیاید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و عجز از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور رهایی در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق نهایی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تحلیات صفاتیه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سرکار می خوانند و بالفعل حال حضرت ایشان
۵۰	حق تعالی هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای حق تعالی در دفع المحی کند و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیاروده باشد مکتوب لست و پنجم بخواجه بهمان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصلوات و التسلیمات جمع کمالات روح و سر و شفی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه عظیم المصلوة والسلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او را علیه المصلوة والسلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم برایت و شمس ولایت سفارش درباره دوسران شیخ سلطان مکتوب لست و ششم بجای محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرار را بودن مقربین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکریا که آن دکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غنمی نیز گاهی تری شوق گذشته بنیاید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و عجز از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور رهایی در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق نهایی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تحلیات صفاتیه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سرکار می خوانند و بالفعل حال حضرت ایشان	۵۱	حق تعالی هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای حق تعالی در دفع المحی کند و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیاروده باشد مکتوب لست و پنجم بخواجه بهمان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصلوات و التسلیمات جمع کمالات روح و سر و شفی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه عظیم المصلوة والسلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او را علیه المصلوة والسلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم برایت و شمس ولایت سفارش درباره دوسران شیخ سلطان مکتوب لست و ششم بجای محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرار را بودن مقربین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکریا که آن دکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غنمی نیز گاهی تری شوق گذشته بنیاید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و عجز از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور رهایی در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق نهایی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تحلیات صفاتیه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سرکار می خوانند و بالفعل حال حضرت ایشان
۵۲	حق تعالی هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای حق تعالی در دفع المحی کند و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیاروده باشد مکتوب لست و پنجم بخواجه بهمان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصلوات و التسلیمات جمع کمالات روح و سر و شفی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه عظیم المصلوة والسلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او را علیه المصلوة والسلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم برایت و شمس ولایت سفارش درباره دوسران شیخ سلطان مکتوب لست و ششم بجای محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرار را بودن مقربین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکریا که آن دکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غنمی نیز گاهی تری شوق گذشته بنیاید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و عجز از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور رهایی در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق نهایی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تحلیات صفاتیه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سرکار می خوانند و بالفعل حال حضرت ایشان	۵۳	حق تعالی هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای حق تعالی در دفع المحی کند و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیاروده باشد مکتوب لست و پنجم بخواجه بهمان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصلوات و التسلیمات جمع کمالات روح و سر و شفی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه عظیم المصلوة والسلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او را علیه المصلوة والسلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم برایت و شمس ولایت سفارش درباره دوسران شیخ سلطان مکتوب لست و ششم بجای محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرار را بودن مقربین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار بیان معنی قول حضرت صدیق زکریا که آن دکن قسمت قلوبنا نقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غنمی نیز گاهی تری شوق گذشته بنیاید بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و عجز از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام بیان عدم تصور رهایی در حق سائر سیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق نهایی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند ساکین سیر تفصیلی دائما در تحلیات صفاتیه محسوس اند چیز است مراد از مشتاق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سرکار می خوانند و بالفعل حال حضرت ایشان

آن اگر نگویند که در باب نیست
 مکتوب سی ام نیز بیخ نظام نقایسری در بیان شهود آفاق
 و انفسی و تفرقه در میان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علو
 شان مقام عبودیت و مطابقت علوم آن مقام با
 علوم شرعیه
 جناب کربانی اوزان بلند تر است که زبان زده مثل من برز
 گوئی گوید چون از بچون چه گوید این
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند ابل الله بعد از فنا و
 بقا هر چه می بیند در خود می بیند این
 تجلی صوری هر قسم که باشد اعلی سیر آفاقی است
 بیان نشا تو هم محمدا شهود انفسی یا شهود صوری
 بقا باشد عبارت از یافتن خود عین حق نیست
 جواب از بعضی عبارات قوم که این معنی از ان مستفاد
 می شود
 تقریف وجود عدم نزد اکابر نقشبندیه
 بقائے که ابد از فناست اتم است از زوال مضمون است
 و از خلل محفوظ
 فنا و بقا که زوال پذیرد از جمله احوال و تلویحات است -
 کسی گمان نکند که دوام وقت با اعتبار بقائے اثر آن وقت
 اطلاق کرده اند لابل الدوم لعین الوقت والاستمرار
 لنفس الحال -
 مقصود از خلقت انسان ادائے وظائف بندگی است
 عشق و محبت هم از مقاصد نیست بلکه وسیله القطار از
 دادن است
 نهایت مراتب ولایت مقام عبودیت است و فوق آن
 مقام نیست درین مقام خود را با مولائے خود هیچ مراتب
 نمی باید الا احتیاج من جانبیه والاستغناء الائم من جانب
 المولی اطلاق غلبت بر اسم از جمله مراتب است ازین هم تشریح
 نمایند -
 معنی تو میدفعی که جمعه را از اشتاء راه دست میدهد و ایضا
 آن بشائے
 جواب دادن خواجہ نقشبند صفحه را که از ایشان سوال کرده

بود که مقصود از سلوک چیست
 بعضی امور زنده در اشتاء راه پیدا میشوند و در نهایت کاروان
 زو اند سبب غشور میگردد
 چنانکه نبی علیه الصلوٰه والسلام آن علوم را از وحی اخذ می
 کرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل اخذ
 می کنند
 علماء این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده
 اند - همان علوم چنان که اینها را تفصیلا و تشفا حاصل بود ایشان
 را همان پنج حاصل میشود و اصله و تمجید در بیان است
 باین قسم که لایحه را از اولیا مکمل بعد از از منتهی بنا عده انتخاب
 می فرمایند
 بخاطر بود که یک مسئله اجمالی است و لایحه را مفصل نویسیم اما کاغذ
 کوتاهی کرد حکمت خداوندی درین باشد
 مکتوب سی و یکم شیخ صوفی در بیان حقیقت ظهور توحید
 وجودی و قرب و ولایت ذاتی و گذشتن ازین مقام
 با بعضی سوالات و جوابات که تحقیق این مقام تعلق دارد
 مذکور ساختن بعضی از درویشان شیخ نظام نقایسری از حضرت
 مجدد قدس سره که ایشان انکار وحدت وجود مینمایند و تحقیق حق
 اندرین مسئله از حضرت ایشان قدس سره
 خداوند مقتدر فقیر از خودی بامر مشرب اهل توحید بود و دال فیض
 هم برین مشرب بودند -
 فقیر را ازین مشرب توحید از روی علم خدا و فرمود لذت
 عظیم داشت
 رسیدن حضرت مجدد قدس سره بخدمت ارشاد پیمای خواجہ
 محمد باقری قدس سره
 انکشاف توحید وجودی بر حضرت ایشان از روی حال و ظهور
 علوم و معارف و دقائق این مقام
 ظاهر نمودن دقائق معارف شیخ محی الدین بن العربی قدس سره
 و مشرب ساختن تجلی ذاتی که صاحب فصوص آن را نهایت
 عروج میداند و در آس عدم محض گوید و علوم و معارف
 آن تجلی که فسخ مخصوص بچنانم الوایت میداند
 بیان سکر وقت و غلبه حال درین توحید و رزبان آوردن

بعضی از اشعار که سر اسر سکر است
 این حال تاملت دید کشید و از شهود بسین انجامید
 ناگاه عنایت حضرت حق جل و علا از در پرچین در
 ظهور آورد و پرده رو پوش بے چونی و بے چلونی را بر انداخت
 بیان رو بزدال آوردن علوم سابقه که از اتحاد وحدت
 وجود منبئ بوده اند
 مستتر گشتن نسبت احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 ذاتیه که در ان مقام منکشف شده بود
 او سبحانه باینچ چیز مخفی نیست او اوست و عالم عالم او
 سبحانه بے چون و بے چگونه است و عالم سر اسر سکر
 چگونه می شناسد
 انقلاب حقائق محال است عقلا و شرعا
 عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذات
 واجب را جمول مطلق می گویند و محکوم علیه هیچ
 حکمی نمیدانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت
 ذاتیه اثبات مینمایند و با هو الا حکم
 در زمان حصول علوم و معارف منافی توحید وجودی
 این فقیر را اضطراب تمام بود که ورائے این توحید
 امر دیگر عالی تر یعنی دانست تا آن که عجب تمام از
 روی کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف
 گشت -
 عالم هر چند مرایائے کمالات و مجالی ظهور اسمائی است
 اما منظر عین ظاهر نیست و غل عین اصل نه
 واضح ساختن این محبت را بمنزلے و تفصیل آن -
 در بیان اسباب قول توحید وجودی
 بیان سبب اول و سبب ثانی و این بر دو معلول اند
 و داخل دائرة علم - بحال کار سے ندارند
 بیان سبب ثالث
 این قسم ثالث از توحید اعلی است از دو قسم سابق و
 داخل دائرة حال
 خطائے کشفی حکم خطائے اجتهادی دارد عتاب و ملامت
 از ان مرفوع است بلکه یک درجه صواب در حق او
 متحقق است
 مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند بر تقدیر خطایک درجه از
 صواب یا باند و مقلدان اهل کشف معذور نیستند و
 بر تقدیر خطا از یک درجه صواب محروم اند
 الهام بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت
 است -
 تقلید اهل کشف بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید
 مجتهد بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب
 شهود بعضی از سالکان در مرایائے کونیه از علوم
 سابقه است -
 بیان شهود وحدت در کثرت و شهود احدیت در کثرت
 لامکانے را ماورائے مکان باید طلبید آنچه در آفاق و
 انفس دیده میشود آیات اویند -
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند که هر چه دیده
 شد و شنیده شد همه غیر اوست بکمال نفی باید کرد
 جواب دادن از عبارات اکثر مشائخ چه نقشبندیه
 و چه غیر ایشان که صریح اند در وحدت وجود و احاطه
 و قرب و معیت ذاتیه -
 سوال چون در نفس الامر وجودات متعدده باشند
 و قرب و انوائش ذاتی نباشند و شهود وحدت در
 کثرت مطابق واقع نباشند پس حکم این بزرگواران
 کاذب باشد و هو کما تری -
 جواب سوال مذکور و وضاحت آن
 باید دانست که اگر قبول وحدت وجود بوده است از
 کشف بوده است و اگر انکار است هم از الهام است
 جواب دیگر از سوال مذکور
 مکتوب سی و دوم بر مرز احصام در بیان کمال
 که مخصوص باصحاب کرام است و از اولیاء کم کسی بان
 کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر و حاکم
 ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذبه و سلوک

مضمون کتاب

است و در بیان آنکه کمال صنعت بتلاقی افکار است و زیاده آن بتتبع انظار است نسبت پیراگر بهما صرافت بماند موجب نقصان است مرید رشید تو اند که آن را کامل سازد و باین سبب ذلک

از عدم دریافت نسبت پیر و دستگیر قدس سره پرسیدند بودند محذو و شرح امثال این سخنان بطریق تحریر و تقریر مناسب نمی نماید حسن ظن یا طول صحبت در کار است

بر مقامی را علوم و معارف دیگر و اسوال و مواجید دیگر در مقامی ذکر و توجه مناسب است و در دیگر تلاوت و نماز

مقام اصحاب کرام از هر دو جهت جدا بود این نسبت از گذشت اصحاب در همدی بوجه اتم خواهد یافت در اصحاب کرام این نسبت در اول قدم ظهور می آید و برور زمان بکمال میرسد

در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص بر برکت صحبت سید البشر است اما تواند بود که از متابعان آن سرور نیز کسی را باین مشرف سازند و صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت گردد

در گذر نمودن از زلات یا ران عموما و شیخ الهدا و خصوصا علاقه محبت و نسبت بهم سیرگی یا مور عارفه گسته نه می گردد

عقوبه تقدیر است که آن جماعه آن اوضاع خود را بدیدارند

بیان سیرگی خلافت و جانشینی حضرت و بیانش الهدا و تفصیل آن

بیان تبلیغی که از جنس سفارت محض است و مخصوص بزبان حیوة حضرت پیر قدس سره

حکیم صنعت بتلاقی افکار است نسبتی که حضرت خواجہ نقشبند قدس سره داشتند و در زمان خواجہ عبدالحق زبود

واقعات را اعتبار نه اند که خیالی اند شیطان دشمن

مضمون کتاب

قوی است

بیان سلب کردن نسبت از بعضی اهل نسبت و دفع توهم باقی ماندن آن

مکتوب سی و سیلو مبر بلا حاجی محمد در بیان مذمت علماء سوء که بر محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله حصول دنیا ساخته اند و در مدح علماء زاهد که از دنیا بی رغبت اند محبت دنیا و رغبت در آن کلفت پیره جمال نشان است تأیید دین و تقویت آن از اهل مجور و ارباب فتور هم می آید

این علم در حق نشان مضر است که عزیز خدا را وسیله دنیا می داند و نیت ساخته اند

دنیا نزد حق تعالی ذلیل است و خوار عزیز خدا و جل را خوار ساختن و ذلیل اورا سبانه عزت دادن بقایست مستقیم است و فی الحقیقه معارضه است بحق سبحانه و تعالی

تدریس و افتاء و قضا آید که خالصا لوجه الله باشد و علامت این خلوص به رغبت بودن است از دنیا و یافها

عزیز شیطان لعین را فارغ دید سر آن را پیر سید لعین گفت علماء سوء این وقت دین کار با من مدد عظیم کرده اند و این هم فارغ ساخته اند

الحق دین زمان هر سستی و دلاست که در امور شرعیه واقع شده است از شوخی علماء سوء است

علمائے که از دنیا بی رغبت اند علماء آخرت و در دنیا بیا و بهترین خلایق اند

خرد سیاسی ایشان را بخون شهداء و زن خود اهنه کرد و پله سیاسی خواهد چوید

نوم العلماء عباده در شان علماء آخرت است اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است

جمع از مشایخ بواسطه بعضی نیات حقانیه صورت اهل

۹۳

۹۴

مضمون کتاب

دنیا بظاہر اختیار نموده اند و فی الحقیقت فارغ و آزادند دیدن حضرت خواجہ بندگان در بازار منی تاجر می را که بخواه برادر دنیا را کم و بیش خرید و فروخت می کرد و یک لحظه دل او از حق تعالی غافل نگشت

مکتوب سی و چهارم نیز به ملا حاجی محمد در بیان خواجہ خمسہ عالم بر بطریق بسط و تفصیل جهات ممکن

فلسفی که از تشریحات بی بهره است از حقیقت عالم امر تا بینا است بر تبه و جوب شعور دارد و نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است خواجہ خمس که اثبات نموده است در عالم خلق اند

بیان حال نفس و عقل که فلسفیان از مجرد است شمرده اند

ابتدا عالم امر از مرتبه قلب است تا مقام اخفی لطائف پنج گانه عالم امر را خواجہ خمس گفتن گنجانش دارد و ادراک این خواجہ خمس و اطلاع بر حقائق اینها نصیب کمال تا بجان محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم

در عالم صغیر یعنی انسان نمونه نیست از آنچه در عالم کبیر است و در عالم کبیر اصول این خواجہ خمس است

عرش جمید مبداء این خواجہ خمس کبیر است در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را عرش الله نیز گویند و باقی مراتب از خواجہ خمس گانه فوق العرش اند

بودن عرش بر زرخ میمان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر

بودن قلب بر زرخ میمان هر دو عالم در عالم صغیر

قلب و عرش اگر چه در عالم خلق ظاهر اند اما از عالم امر اند نصیب از بی چونی فی جویگی دارند

اطلاع بر حقیقت این خواجہ خمس کمال اولیاء الله را مسلم است که مراتب سلوک به تفصیل گذرانده به نهایت انبیا رسیده اند

کسی را که نظر بصغیرت بر تبه و جوب و انکشاف اصول

۹۶

۹۸

۹۹

مضمون کتاب

این خواجہ را مطالعه در آن موطن نیز نماید و این خواجہ صغیر و کبیر را در رنگ خلال آن خواجہ حقیقیه معلوم فرماید

بیان نمودن سبب منع از اظهار حقائق عالم امر

بیان ششم از خواجہ خمس مقدسه علیا

ابتداء آن خواجہ علیا از صفات اضافیه است و قلب را با آنها تعلق است

فوق آن صفات حقیقیه اند که روح را از تجلیات اینها نصیب است

تقیه اینها که فوق صفات حقیقیه اند داخل دائره ذات اند

تعلیف تجلیات ذاتیه

مکتوب سی و پنجم نیز بیا حاجی محمد لا پوری در بیان محبت ذاتی که الغام و ایلام در آن مقام برابر است

مقصود از سیر و سلوک تبه کیه نفس اماره است تا از عباد الله باطله بخانه میر شود و بحقیقت جز یک معبود بحق قبله توجه نه ماند

مقام صدیقی بر چند صفات اند اما کار ابرار است مقربین آن را سبب میدارند

مقربین را از تعذیب آنچنان التذاذ است که از تنجیم اگر طلب بهشت است بوجه آن است که محل رضائے اوست تعالی و پناه از دوزخ بواسطه آنست که مقام مخط مولی است تعالی

هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب حقیقت اخلاص انجامد است میدید

بیان محبت ذاتی که بآنها کار در خل است

مکتوب سی و ششم نیز به ملا حاجی محمد در بیان آن که شریعت تشکّل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و مطلب نیست که در حصول آن بمارد شریعت احتیاج افتد

شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشود شریعت متحقق نشود

۹۷

۹۸

۹۹

نمبر صفحه

مضمون کتاب

طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزئیات که اخلاص است

از تجلیات سرگانه گذرا بنده اند بر اراک یکدیگر را بدولت اخلاص و مقام رضا میرسانند

کوتاه اند نشان احوال و مواجید را از مقاصد می شمارند و از کمالات شریعت محروم میمانند

آرے حصول مقام اخلاص و وصول بر تبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است پس اینها از معدیات مطلوب باشند و مقدمات مقصود

مکتوب سی و هشتم نیز شیخ محمد چتری در تحریر بر اتباع سنت سنیه

طریق این بزرگواران کبریت اعلی است

بدینا از علوم و معارف و از احوال و مقامات درنگ برنمایان رنجند و کارے که باید کرد کردند

الحال آنرا در سینه بجز اینها نیست از سنن نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحیه نموده است

می باید که باطن را به نسبت نواحیها معمور داشته ظاهر را بکلیت بمنابعت سنن ظاهر ممتلئ و متمیز دارند

نماز پنجگانه را در وقت اول ادا نمایند الا عشاء از مستان درین امر فقیر به اختیار است یعنی خواهد که سر موی ناخیر را در ادائش نماز نجس اش دهد بجز شریعت مستثنی است

مکتوب سی و هشتم نیز شیخ محمد چتری در گرفتارے بذات بخت تقاضای و تقدس که منزه است از اعتیاد اسماء و صفات و شیون و از اعتبارات و درندست

چنانچه نارسیدگان که چون را به چون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند در تفاوت اقدام اهل فنا که مترتب است بر آن تفاوت علوم و معارف و امثال آن

بر چه مآدود ذات بخت است مبرعیر است اگر چه اسماء و صفات باشند

معنی قول تشکیم لا یجوز ولا غیر

از ان ذات جز بسلوب تعبیر نمی تواند کرد و هر چه در ان

۱۰۰

۱۰۱

نمبر صفحه

مضمون کتاب

مرتب اثبات است الحاد است ترجمه قول حق تعالی لیس کلمه فی زبان فارسی علم و شبهه و معرفت را با و سحانه راه نیست

هر چه می بینند و می دانند و می شناسند غیر او نیست پس نفی آن لازم است و در بحث لاله آورده اثبات آن ذات بیچون و بیچگونه را بکلمه الا الله می باید کرد این اثبات اولاً به تقلید است آخراً به تحقیق

بعضی از ارباب سلوک به نهایت کار نرسیده چون را به چون تصور کرده اند از باب تقلید به مراتب از اینها بهتر اند مقتدای ایشان کشف غیر صحیح است این جماعه فی الحقیقت منکر ذات اند

بیان معنی قول امام اعظم با عبدنا که حق عبادناک و لکن عرفناک حق معرفتک

بیان فرق در میان عام و خاص و بتدی و بتقی که بتنی است بر فرق در میان علم و معرفت

بیان تفاضل اقدام انتهیان در معرفت که بتنی است بر تفاوت اقدام در فناء

بالیسته از به حاصل و نامرادی و به استقامتی خود می نوشتم و از دوستان مدوے طلب میگردم

همت بلند نمی گذارد که پائینهاے سفلیه التفات نماید اگر میگوید بداند میگوید اگر چه هیچ نمی گوید الخ

شبهه و ذائق که در عبارات بعضی اکابر واقع شده است نارسیدگان را فهمش محال است

بیان نه فهمیدن توحید و جودی از هو الظاهر هو الباطن و موافقت بعلماء اندرین معنی و بودن درستی اینها فوق درستی ارباب توحید

آنچه برین کس لازم است و به آن ملکات انشال اوامر و انتهای از توابعی

اخلاص به فنا و به محبت ذاتیه صورت نمی بندد

تحصیل مقامات عشره می باید کرد

فنا و بی است مقدمات و عبادی آن یکسب تعلق دارد

نمبر صفحه

مضمون کتاب

بعضی را به کسب مقدمات و بیاضات و مجاهدات به حقیقت فنا مشرف سازند و به نهایت انهیات باز دارند یا به تکمیل بعالم بازگردانند

سوال علماء و صلحاء که بقا مشرف نشده اند بزرگ اخلاص عاصی با فتنه و به کما تری دیو اب آن

مکتوب سی و نهم نیز شیخ چتری در بیان آنکه مدارکا بر قلب است از اعمال صوری و عبادات رسمی کارے نمی کشاید

سلامتی قلب و اعمال صالحه هر دو در کار اند

احوال قلبی به اعمال صالحه بدنی محال است

مخدان این وقت باین قسم اوعاینه بند

مکتوب چهلم نیز شیخ چتری در بیان تحصیل مقام اخلاص الخ

بعد از طے منازل سلوک و جذب معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است

شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص

طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث

حقیقت کار این است فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند از کمالات شریعت چه دانند بترکات صوفیه مغرور اند و باحوال و مقامات مفتون

وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و علی اله و صبیحه و ازواجه اجمعین ط و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین

۱۰۳

۱۰۴

هَذَا ابْصَارُ لِلنَّاسِ

بصیرت اول - قال الله تعالى اُولَیْآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَكَانُوْا یَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُتُوْیْ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ لَا یَبْدِیْلُ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ - وفی صحیح البخاری عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تبارك و تعالی قال من عادلی ولیا فقد اذنته بالحرب وما تقرب الی عبیدی بشئ احب الی مما افترضت علیه وما یزال عبیدی یتقرب الی بالنواقل حتی اخیه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصوره الذی یرى به و

بیده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها وان سالت اعطيت له ولان استعاذني
لا عيانه -

بصیرت دوم - باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است ولیکن در بعض اوقات حقیقه
الامر را بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات بشی و در بعض اوقات بغیر حجاب -
و متبعان کلام صوفیه ناچار اند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی که قائل را در میان کلام محل کلام
مفصل میانش و نیز دانستنی است که حقائق اجمالی که بر اهل الله ظاهر میشود و چون لغت و عرف از تعبیر آن کوتاه
است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن عمل توان کرد می گیرند و آن را عنوان آن
حقائق اجمالیه فائده بر قلب ایشان میگردد و آنرا سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ
ادامی فرمایند - مطالعه کنندگان متفرس را لازم که از خصوصیت آن لفظ اغماض کنند و مطلع نظر خود بهما حقیقت اجمالیه
و معرفت غامضه سازند چنانکه در صورت دایم آید - اعراض بفقده انیاب و اظهار ذنب اسد و چه
ندارد - و یا تشابهات کلام ایشان را موافق حکمت کلام شان تاویل کنند و یا بعالم السرا و العلانیه و الگزارند - و
معذور دانند چه که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشود - گاه در غلبه حال عبارات ایشان بر ادوات ایشان مساعد
نمی کنند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید و گاه در معلومات بنابر غلط و هم و خیال خطا واقع می شود و در آن
خطا مثل خطا جهتادی معذور اند بلکه یک درجه صواب یابند -

بصیرت سوم - بدانکه بعد از هزار سال از هجرت نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحية فتح دوره دیگر
شده است که به بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است و به بعض اعتبارات تفصیل فیوض سابقه - و حضرت
شیخ محمد قدس سره ارمای این دوره اندلسا معارف محققه این دوره از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و بسیاری
از علوم غیر متعارفه که در قرون اولی مشهوره بالخیر شیوع داشته و بعد قرون ثلثه در پرده کمون رفته از جناب ایشان
ظهور پیوسته بهجت خصوصیت طینت مطهره حضرت ایشان که از قبیه طینت مقدسه حضرت رسالت آید بوده - و
شیخ قطب ارشاد این دور است و بردست وے بسیاری از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شدند - تعظیم
حضرت شیخ مجد و تعظیم حضرت مدوراد و مکون کائنات است و شکر نعمت حضرت شیخ شکر نعمت مفیض اوست
تعالی و تقدس -

بصیرت چهارم - اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب حضرت ایشان را قدس الله سرهم الا قدس مطالعه باید

نمود که این از برای رفع توهمات فاسده و از الیه خیالات باطله اقرب ترین طرق است -

بصیرت پنجم - خواجه محمد باقر جامع مجلدات ثلثه مکاتیب شریف در خطبه از حضرت امام ربانی نقل می فرمایند که
"دوش ندارد و اند و ظاهر ساحتند که این همه علوم که نوشته بل هر چه در گفتگوئی تو آمده همه مقبول و مرضی است"
و اشارت به نوشته های من کرده فرمودند این همه با گفته ایم و بیان ما است "و در آن وقت آن علوم را بنظر من
داشتند و من بر یک یک اجمالا و تفصیلا نظر میکردم و میا علوم که وقت مراد آنها تر دے بود - و همه را در آن
حکم داخل یافتیم -

بصیرت ششم - جمله عدد مکاتیب همه اول چهل است - منجمه از آنها بست مکتوب اولین عرفه اشتها است
به پیروز گوار حضرت خواجه محمد الباقی قدس سره - و مکتوب بست و یکم بنام شیخ محمد مکی - و مکتوب بست و دوم بنام
شیخ عبد المجید - و مکتوب بست و سوم بنام شیخ عبد الرحیم المشهور بخان خانا - و مکتوب بست و چهارم بنام محمد قلیچ
خان - و مکتوب بست و پنجم بنام خواجه بهما - و مکتوب بست و ششم و سی و سیوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی
و ششم بنام حاجی محمد لاهوری - و مکتوب بست و هفتم و بستم بنام خواجه عمک - و مکتوب بست و نهم و سی و
بنام شیخ نظام حقانیسری و مکتوب سی و یکم بنام شیخ صوفی و مکتوب سی و دوم بنام مرزا حسام الدین احمد و مکتوب سی و
هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و چهل بنام شیخ محمد حیرتی صدر یافته +

خاکسار نور احمد عقی عنه لیسروری ثم امر تسری

أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ إِلَهَ الْيَاسَةِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ

بشاد الحمد بر آن چیز که خاطر منخواست
آخر آمد ز پس پرده تقدیر پدید
اعنی

بِفَضْلِ رَحْمَتِي وَإِمْدَادِ بُرْدَانِي يَا بَيْنَ نَوَى

حِصَّةُ أَوَّلٍ وَدَقِيقَةُ أَوَّلٍ

مکتوبات امام ربانی

حضرت محمد و الفِ ثانی
الشیخ احمد سرھندی قدس سرہ

مَع حواشی و تشریح

از علامه اجل حضرت الحاج مولانا تور احمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ

(نقوش پریس لاہور)

16

حضرات کہ ارادہ خریداری میں گوشت آباد دارند
بعنوان ذیل طلب فرمایند

مولوی محمد سلیمان فاروقی بی۔ اے،

ابن استاد العلماء امام الصوفيا علامه اجل حضرت الحاج
مولانا نور احمد صاحب نقشبندی مجددی رحمۃ اللہ علیہ

نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور
(پاکستان)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بامداد نیردانی و فضل رحمانی

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَضَاعَتْ مَا حَمَدَهُ جَمِيعُ خَلْقِهِ كَمَا يُحِبُّ وَيُنَادِ
يَرْضَى وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرْسَلَهُ وَحَمَّةً لِلْعَالَمِينَ كُلَّمَا ذَكَرَهُ الذَّاكِرُونَ وَكُلَّمَا غَفَلَ
عَنْ ذِكْرِهِ الْغَافِلُونَ كَمَا يَتَّبِعُنِي لَهُ وَيَحْمِلُونِي عَلَى إِلَهٍ وَأَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ النَّقِيِّ النَّقِيِّ مَا بَعْدَهُ
نموده می آید که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین بوهان
الولاية الموحدة بآية حجة الشريعة المصطفوية سيده الاسلام والمسلمين شيخنا و
امامنا الشيخ احمد الفادوي النقشبندى سلمه الله سبحانه وابقاه وامن خير قليل البصائر
کترين خاک نشينان آل مقدس درگاه يار محمد الجديدي البدر شمس الطالقاني جمع نموده در تحریر آورده رجاء آنکه نفع
از آن بطالبان حق جل و علا برسد و المستول من الله سبحانه العصمة والتوفيق ط

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى بدان نور الله تعالى قلوبنا که جمله مکاتیب جلد اول سرمد و مینوده اند موافق عدد و سبب صلوات
الله و تسلیات علیهم اجمعین و نیز مطابق شماره اهل بدر و اصحاب طالوت رضی الله تعالی عنهم اجمعین و نیز بدانکه اسم تاریخی جلد اول در معرفت است به شرح
این جلد از مکتوبات حضرت مولانا یار محمد الجدید البدر شمس الطالقانی است از مولانا یار محمد الجدید که انبیا شریف
بخدمت حضرت ایشان بشرف صحبت مشرف بودند و مکتوب یک صده هجدهم بنام او نشان است قوله اضاعت ما حمدته بالکسر یعنی بافتند و
دو بار بر چیزه و زیاده بر چیزه بکنه لغفات جمع بار یعنی نیکو کار یعنی بجمع تثنی ففتح ثانی و فتح ثانی یعنی بجمع تثنی ففتح ثانی و فتح ثانی
جمع تثنی ففتح اول و کسر ثانی یعنی پاک غوث یعنی فریادرس قطب بالضم در اصل هر چیز در برابر لار که در کار بود باشد برسان بالضم بجهت روشن ده لیل
قاطع فاروقی منسوب بحضرت علیقمه ثانی یعنی حضرت عمر الملقب به فاروق رضی الله تعالی عنه ۱۲ نقشبندی منسوب بر نقشبند اعظمی خواجہ خواجہ گان خواجہ
یہود الحق الدین قدس سرہ کہ نام و مقتدا سلسلہ علیہ نقشبندیہ اند قدس سرہ اسم برہم بقاعہ سرایہ کہ بدل تجارت کنند البدر شمس منسوب است
به بدر شمس محقق بدخشان الطالقانی منسوب بر طالقان است بفتح لام و کس نام و شهر است یکے میان بلخ و مرو و دیگر میان قزوین و ابرہہ المعصوم رحمہ
الله تعالی۔

الحققی ندر سبب التسمیة عند الاقاصی والادانی بالمحمد للالفت الثانی فی الاولیسی الرحمانی العارف الربانی قدس سرہ روح و نور ضریح و مقام
علیہ من برکات و جلال و تعالی و اقر من جمیع مقامات بحرمته اشرف العباد و آلہ الامجاد و قد کانت ولادۃ الشیخ علی الصبح منہ تسعۃ و اربعون و
وفاة منہ تسعۃ و اربعون و قد دفن فی بقعة النور من بلدة سرخند و مزاره الشریف بن ک معروف مشہور زیارتی و تبرک ۱۲

باعانت

محکمہ اوقاف مغربی پاکستان

مطبوع گردید

ناشر

تولیدی - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور (پاکستان)

التوالی فائض واداند چه عرض نماید

من آن خاتم که ابرو تو به ساری
کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روی دانه تن صد زبانه
چو سینه شکر لطفش که تو اتم
هر چند اظهار این قسم احوال موهم جرأت گستاخی است و مشغول افتاد و مبالغات است
و لے چون شاه مراد داشت از خاک
سزد که بگذرانم سدر از افلاک

ابتداء عالم صحو و بقاء از او آخر ماه به بیح الاخر است و تا حال به بقائے خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند
ابتداء از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحنی آرد باز بسکری می بندد و در نزول و عروج علوم و معارف
و معارف عیدیه افاضه می فرایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقائے آن مقام است مشرف می
سازند تا تاریخ ششم ماه مبارک رمضان به بقائے مشرف ساختند و احسان به پیشتر شد که چه عرض نماید میباید
که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصله که مناسب حال بودیم این جا پیشتر گشت وجهه جذبه اکنون تمام شد و شروع
و پیشتر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند قیام با شرفاء و مترتب بر آن کامل خواهد بود و هر چند
بقا کامل باشد صحو پیشتر خواهد بود و هر چند صحو پیشتر باشد افاضه علوم موافق تسلیت غرضی افندی که کمال صحو انبیاء
را بود علیهم الصلوٰۃ والسلام و معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شریح است و عقاید بکثرت و ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از لقیه سکر است الحال معارفیکه باین کمینه فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعی
است و بیان آنها و علم استدلالی کشتی و ضروری میگرد و محل مفصل می شود ع
گر بگویم شرح این بے حد شود

له قوله موهم اسم فاعل از ایهام یعنی در و هم اندازنده جرأت بالضم و لیری مشعر اسم فاعل است از اشار شعوره آگاهی و بندنه افتخار بلیغ
فرماید در خوبی و حسن و جمال بر دیگر سبقت و علیه استن صحو بافتخ بوشیاری و بوشیاری شدن سکر بالضم مستی و مست شدن ۱۲
قوله نزول عبارت است از تو بر بسوئے خلق برائے تکلیف و ارشاد ۱۳ حضرت قاضی پانی پیر رحمه الله تعالی قوله نزول عبارت است از برین
الله باشد نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است و ارشاد و تکلیف بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد ۱۴ از مبداء و معاد ۱۵ قوله عروج
بمعنی برآمدن و ببالا بردن آفاقه بمعنی برزائیدن ۱۶ بدانکه سیر فی الله عبارت است از حرکت علمی در مراتب و وجوب از اسماء و
صفات و شیوین و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات و بذل البسیسی بالبقاء ۱۷ محض ۱۸ قوله علم استدلالی یعنی علمیکه از دلیل حاصل
کرده شود کشتی یعنی علمیکه کثرت حاصل آید ضروری منسوب به ضرورت بمعنی بدارت یعنی علمیکه به بدایت حاصل آید و محتاج بدلیل و فکر
نباشد و محل مفصل از لقیه علمیکه اولابا جمال حاصل آید به تفصیل می در آید ۱۹ المحمد رحمه الله - اللهم اغفر لکاتبه و لمن سبقه فی الدین و لوالدیهیم اجمعین
برجستک یا ارحم الراحمین ۲۰

فی تسمیه مبادا منخرت گستاخی شود مصراع
بالضم و کشیده را نه همه در آخر کشیده شده ۱۲
بند به باید که حد خود داند

مکتوب سوم

در بیان عبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی از آن و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار
خود نوشته اند عرض شد داشت آنکه یار اینکه اینجا اند و هم چنین یاران آن جائی هر کدام بمقامی عبوس اند طریق بر آوردن
آنها از آن مقامات منتقم است آن قدر قدرت که مناسب آن مقام است در خود نمی یابد حق سبحانه به برکت تو بهما
علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خوبیشان این کمینه از آن مقام گذشت و ببقده تجلیات ذاتی رسید حالش
بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر دارد و باره دیگر آن هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران آنجائی بطریق مقررین مناسبت
ندارند موافق حال آنها طریق ابرار است فی الجمله لقیه که حاصل کرده اند هم غنیمت است باین طریق امر باید فرمود
ع هر کس را بهر کارے ساختند

در تفصیل اسامی آنها جرأت نه نمود که از ایشان عطفی نخواهد بود و زیاده گستاخی نه نمود و در تحریر عرصه داشت
ناجائے شان ۱۲ دلیری ۱۳ یعنی حضرت پیر ۱۴

له قوله موهم اسم فاعل از ایهام یعنی در و هم اندازنده جرأت بالضم و لیری مشعر اسم فاعل است از اشار شعوره آگاهی و بندنه افتخار بلیغ
فرماید در خوبی و حسن و جمال بر دیگر سبقت و علیه استن صحو بافتخ بوشیاری و بوشیاری شدن سکر بالضم مستی و مست شدن ۱۲
قوله نزول عبارت است از تو بر بسوئے خلق برائے تکلیف و ارشاد ۱۳ حضرت قاضی پانی پیر رحمه الله تعالی قوله نزول عبارت است از برین
الله باشد نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است و ارشاد و تکلیف بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد ۱۴ از مبداء و معاد ۱۵ قوله عروج
بمعنی برآمدن و ببالا بردن آفاقه بمعنی برزائیدن ۱۶ بدانکه سیر فی الله عبارت است از حرکت علمی در مراتب و وجوب از اسماء و
صفات و شیوین و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات و بذل البسیسی بالبقاء ۱۷ محض ۱۸ قوله علم استدلالی یعنی علمیکه از دلیل حاصل
کرده شود کشتی یعنی علمیکه کثرت حاصل آید ضروری منسوب به ضرورت بمعنی بدارت یعنی علمیکه به بدایت حاصل آید و محتاج بدلیل و فکر
نباشد و محل مفصل از لقیه علمیکه اولابا جمال حاصل آید به تفصیل می در آید ۱۹ المحمد رحمه الله - اللهم اغفر لکاتبه و لمن سبقه فی الدین و لوالدیهیم اجمعین
برجستک یا ارحم الراحمین ۲۰

میر سید شاه حسین در مشغولی خود چنان دیدند که گویا بدروازه کلاں رسیده است میگویند که دروازه حیرت است درون او که نظریه کم حضرت ایشان را و تراعی بنیم هر چند سعی کم که خود را درون اندازم پاس من یابنی

مکتوب چهارم

در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام نیز بهر بزرگوار خود نوشته اند **عز و قدر** انشت انحر الخدیجه آنکه بدتے است که اند راه متفاوتی از احوال خدیجه آن عتبه علیه اطلا سے ندارد و نگارن میباشند قدم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات ذاتی و حیوانی است و داخل دائره اصل است که هیچ طلبی با و راه نیافت است و قابلیت اوست تمام است و بآن مناسبت نزول آبی درین ماه واقع شده **شهد مضان** الذي أنزل فيه القرآن مصداق این سخن است و بآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است هر برکتی که در تمام سال بهر که میرسد از بهر راه که می آید قطره ایست از دریائے بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر جمیع این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه این ماه سبب تفرقه تمام سال قطوئی **لَنْ مَضَى عَلَيْهِ هَذَا الشَّهْرُ الْمُبَارَكُ وَ دَخَلَ عَنْهُ وَ بَيَّنَّ لَمْ يَنْ سَخَطَ عَلَيْهِ فَمِنْ الْبَرَكَاتِ وَ حُجُومِ مِنَ الْخَيْرَاتِ** و ایضا سنت ختم قرآن درین ماه بواسطه آن تواند بود که با جمیع کمالات اصلی و برکات ظنی میسر شود **فَمَنْ جَمَعَ بَيْنَهُمَا يُدْخِلُ أَنْ لَا يَخُورَ مِنْ بَرَكَاتِهِ وَلَا يَمْنَعُ مِنْ خَيْرَاتِهِ بَرَكَاتِهِ** که

۱- **قوله** انحر الخدیجه یعنی بهترین نهادان مفاد منته بقرع و اویق خط و مکتوب عقبه یقین چوب پائین دریا بالاس در قدوم نصیحتین بمعنی آملان ۲- **قوله** من سببت تمام است از یعنی این ماه را با قرآن مجید مناسبت تمام و موافقت کامل حاصل است ۳- **قوله** شهر رمضان ان اشارت است باینکه در واقع است و باره دوم یعنی ماه رمضان است که در و آورده شده است در قرآن ۴- **قوله** شهر رمضان ان است مراکس را که گذشت بر این ماه مبارک و راضی شد از و و آن است بر آنکه که قصد کرد بدین منوع که در و از برکات او و محروم ماند از خیرات او ۵- **قوله** جمیع کمالات اصلی از یعنی کمالات که متضمن آنها قرآن است ۶- **قوله** و برکات ظنی یعنی برکات اصلی و برکات ظنی این ماه امید کرده می شود که از برکات این ماه مبارک محروم نه ماند و از خیرات او منوع ۷- **قوله** الله تعالی اللهم اغفر لکاتبه لمن سعى فيه و لوالدیهما اجمعین ۸- **قوله** در مشغولی یعنی در مراقبه خود تو حضرت ایشان یعنی خواهر عبد الباقی قدس سره و ترا یعنی حضرت امام ربانی قدس سره سخی میگویم یعنی سید شاه حسین ۹- **قوله** من یابنی

بایام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیرات که بلیالی آن متعلق اند و دیگر از بهر این سر تواند بود که علم با ولایت تعجیل افطار و تاخیر شحر بوده باشد تا ابتداء تمام من اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالاند کور شد و حقیقت محمدی عبارت از ان است **عَلَى مظهرها الصَّلَوَاتُ وَ التَّسْلِيمَاتُ** نه قابلیت ذات است مراقص جمیع صفات را که حکم بعضی بلکه قابلیت ذات است عز سلطان مراعتار علم را که متعلق شود جمیع کمالات ذاتی و حیوانی که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اقصاف که مناسب خانه صفات است بزرخ است میان ذات جل شأنه و صفات او خالق انبیا و دیگر است **عَلَى نَبِيِّنَا وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَ التَّسْلِيمَاتُ وَ الْحَيَّاتُ** بهین قابلیت بلاخطه اعتبارات که مندرجه اند در و خالق متعده گشته قابلیت که حقیقت محمدی است علیه الصلوٰة و التحیة اگر چه ظلیت دارد اما رنگ صفات با و متمرکز نه گشته است و بهر حال در میان نیاده و خالق جماعه محمدی المشرع قابلیت ذات است عز شأنه مراعتار علم را که متعلق شود به بعضی آن کمالات و آن قابلیت محمدیه بزرخ است میان ذات جل سلطان و میان این قابلیت متعده و حکم آن بعضی بواسطه آنست که او را در خانه صفات قدم گاه است و پس و نهایت عروج آن خانه تا باین قابلیت است لا حرم آن را بآن سرور نسبت کرده علیه الصلوٰة و السلام و التحیة و بچون این قابلیت اقصاف هرگز مرتفع نمی شود آن بعضی نیز حکم کرده بآنکه حقیقت محمدی همیشه حاصل است و الا قابلیت محمدیه را علی مظهرها الصلوٰة و التحیة که مجرد اعتبار است در ذات جل شأنه ارتقاع از نظر ممکن است بلکه واقع

۱- **قوله** علم با ولایت افطار الخ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یخیر ما عجلوا الفطر متفق علیه از مشکوٰة یعنی مردم همیشه بخیر نیکنوی باشند مادامیکه در افطار روزه شنبائی کتد یعنی بعد از تهن بدخول وقت و تحقیق آن و احتیاط در آن نه استیصال با تردید یا ظن چنانکه بعضی از باب تکلف در سخن میکنند ۲- **قوله** و تاخیر شحر الخ در بخاری شریف از حضرت انس از زید بن ثابت مرویست که تسبیح نام رسول الله صلی الله علیه و سلم تم قام الی الصلوٰة قلت کم کان بین الاذان و السجود قال قد دخیلین ایتة ۳- **قوله** که حکم بعضی یعنی چنانکه بعضی اشخاص از صوفیائے کرام حکم کرده اند که قابلیت اولی و حقیقت محمدی عبارت از قابلیت ذات است مراقص جمیع صفات را و این قول متعلق بمعنی است نه نفی ۴- **قوله** که متعلق شود الخ یعنی قابلیت ذات مراعتار علم را ۵- **قوله** بدانکه فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است بالجمله صفات در خارج موجود اند و لوجود ذات تعالی و تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطان خود حضرت ایشان قدس سره در مکتوب و در حدیث و در تفسیر از کتاب جلد اول این فرق را بمشکله واضح فرموده اند و آن مکتوب را بمترکه شرح این مکتوب چهارم ساخته اند این مضامین را از انجا مطالعه باید کرد ۶- **قوله** بزرخ الخ بالفتح حائل و واقع میان دو چیز و از زمان مرگ تا زمان قیامت و بزرخ الایمان یا بین اول ایمان و آخر آن و یا بین شک و یقین و این جا معنی اول مراد است ۷- **قوله** اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیهما و لوالدیهما برحمتک یا ارحم الراحمین ۸-

آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانہ برکت توجہ عالی بہر دو طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمود و بہر دو صفت
 حق سبحانہ و تعالیٰ بادی علی الاطلاق^{۱۲} جمال و جلال مرقی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حوالی رسالہ قدسید این عبارت
 را از مضمون صریح خود منحرف ساخته بر مضمون مبہوم خود حمل کرده است و عبارت محمول بر ظاہر خود است
 قابل انحراف و تاویل نیست و علامت این تربیت محقق شدن است بحجت ذاتی پیش از تحقق آن امکان
 ندارد و محبت ذاتیہ علامت فنا است و فنا عبارت از نسیان یا سوا است پس تا زمانیکہ علوم تمام از
 ساحت سیدہ رفته نشود و فہم مطلق متحقق نشود و از فنا بہرہ ندر و این حیرت و بہل دائمی است امکان زوال
 نہ دارد و آنست کہ گاہی حاصل شود و گاہی زائل گرد و غایتہ مافی الباب پیش از بقا بہالت محض است و
 بعد از بقا بہالت و علم باہم جمع اند و عین نادانی بہ شعور است و در عین حیرت بخود کہ این موطن حق الیقین
 است کہ علم و عین حجاب یک دیگر نیستند و علمی کہ پیش از چنین بہالت حاصل شود و از حیرت اعتبار خارج است
 باوجود آن اگر علم است در خود است و اگر شہود است ہم در خود اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است
 تا زمانیکہ نظر در بیرون است بے حاصل است اگرچہ در خود ہم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباشد
 کہ شود حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرماید کہ اہل اللہ بعد از فنا و بقا بہرچہ می بینند در خود می بینند و بہرچہ
 می شناسند در خود می شناسند و بہریت ایشان در وجود خود است این جا ہم صریحا مضمون می شود کہ شہود و معرفت

۱۱ جذبہ یعنی سیر نفسی و سلوک یعنی سیر فانی و عبارت دیگر تصفیہ و تزکیہ بدانکہ میر کمال کل نائب جناب پیغمبر چون توجہ خود را بکار
 مریدی برد کہ مرید را در ال پیچ عمل نمی باید و برکت توجہ او لطائف عالم امر و از حیض ترقی کردہ در اصول خود فانی می شود و تزکیہ لطائف
 عالم امر و فنا بہر یک از آن در اصول نشان دست میدہد این را سیر نفسی میگویند و این جذب است و مرید کہ این چنین تربیت کردہ شود او را
 مجذوب میگویند و چون میر کمال مرید را بتیان ریاضات و انہیات و امثال آن دلالت فرماید و تاثیر محبت میر کمال ہم حجابات او باشد و
 مرید را طہارت نفس و عفا صورت دست و بدن این سلوک است و این را سیر فانی میگویند و اینچنین مرید سالک میگویند و چون جدیقہم باشد از سلوک چنانکہ
 معمول فقر نقشبندیہ سائر مریدان جذب سالک می نامند و بر تقدیر تقدیم سلوک چنانچہ مروج حضرت سلاسل دیگر است مرید را سالک مجذوب میگویند
 ملخص ۱۲ قولہ جمال بالفہم خوب شدن و خوبی صورت و سیرت مراد این جامع است و اگر ام است ۱۳ قولہ جلال بالفہم بزرگی مراد اینجا
 ایلام و القائل مصائب کہ صورت غضب است ۱۴ قولہ رسالہ قدسید بدانکہ رسالہ قدسید از مصنفات حضرت خواجہ خواجگان خواجہ بزرگوار
 نقشبند قدس سرہ است ۱۵ قولہ رفته بضم را از وقت یعنی رو بیدار ۱۶ قولہ غایتہ مافی الباب یعنی نہایت کار کہ درین باب
 است ۱۷ قولہ حق الیقین از بدانکہ معنی حق الیقین و عین الیقین و علم الیقین و معنی نظر در بیرون و نظر خود و تفصیل بودن و تا بودن یکے
 حجاب دیگر این ہمہ را حضرت مجدد علیہ الرحمۃ در مکتوب دو صد و ہفتاد و ہفتم از جلد اول یاد فرمودہ اند انما مطالعہ باید نمود ۱۸ مراد الحق و سادہ
 ازین جا معلوم و اتحاد ہم کند و بطورطہ ضلالت روح این جا حلول کفر و اتحاد ہم بہ بیست می قند این عظماء در اقتقاد و در مخاکات حلول و اتحاد
 دیگر تا بندہ زود فانی مطلق نشود و توحید نیز واقع نشود و توحید حلول نیست تا بودن است و عارف بگذافت آدمی حق نشود ۱۹

و بہریت در نفس است و پس در بیرون پیچ کدام اینہا نیست تا زمانیکہ یکے از این ثلثہ در بیرون است
 اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بہرہ ندر و فکیف البقا نہایت مرتبہ در فنا و بقا این است و این فنا مطلق است
 و مطلق فنا عام است و بقا با اندازه فنا است لہذا بعضی از اہل اللہ بعد از تحقق بقا و بقا در بیرون نیز شہود
 دارند اما نسبت این عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است ۱۵

” نہ ہر کہ آئینہ دارد و سبکت در می داند نہ ہر کہ سر تیرا شد قنک در می داند“

ہر گاہ از اکابر این سلسلہ بعد از قرون بسیار یکے یا دوئی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر بگویند
 این نسبت حضرت خواجہ عبدالحق عجد وانی است قدس سرہ و متمم و مکمل آن حضرت خواجہ خواجہا است یعنی
 حضرت خواجہ بہاؤ الدین المعروف بہ نقشبند قدس سرہ و از خلفاء ایشان حضرت خواجہ علاؤ الدین باین دولت

۱۱ قولہ یکے ازین ثلثہ یعنی از شہود و معرفت و حیرت ۱۲ قولہ فکیف البقا یعنی پس از بقا چگونہ بہرہ دارد ۱۳ قولہ قنک در می داند
 یعنی کندہ تا ترا شیدہ کہ در پس در اندازند کہ نو کشادہ نہ شود ۱۴ قولہ قرون جمع قرن بالفہم است مدتی صد سال را گویند و بعضی بر پیش ازین و بعضی
 دیگر بر کم ازین اطلاق کردہ اند ۱۵ قولہ خواجہ عبدالحق عجد وانی از ہر ہر کہ روش ایشان در طریقہ حجت است و ایشان مقبول ہمہ فرق اند علی اللہوام
 در راہ صدق و صفات متابعت شرع و دست مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و مجاہدت و مخالفت بدعت و ہموالو شیدہ اند ایشان از سبقت ذکر اول در جہانی از
 حضرت خواجہ خضر نو علیہ السلام و بر ال سبقت مواظبت نمودہ اند و خواجہ خضر ایشان را بفرزند می قبول کردند باین ازاں بصفت شیخ شریف عالم عارف ربانی خواجہ
 امام ابو یعقوب یوسف بھدانی قدس سرہ بودہ اند گویند کہ خواجہ خضر پیر سنی ایشان بودند و خواجہ یوسف پیر صحت و توحید شخصی پیش ایشان آمدہ گفت
 کہ سر حدیث اتقوا فراسۃ الدہمن فانہ یظلم بنو دحلہ چیست فرمودند کہ زنا بریری و ایمان آری آن شخص از زنا را نکار کرد و خواجہ بھدانی اشارت
 کردند خادم چوں خود آتانی بر کشید زنا بری باشد فی الحال زنا برید و مسلمان شد فرمودند مرطالباں را بیا تید ما ہم زنا را باطن را کہ عبارت از عجب است
 بریم و چنانکہ وی آمرزیدہ شد ما نیز آمرزیدہ شویم ۱۶ از نقبات ۱۷ قولہ خواجہ بہاؤ الدین المعروف بہ نقشبند نام ایشان محمد بن محمد الجاری است
 ایشان را نظر قبول بفرزند از خدمت خواجہ محمد باہاؤ سہاسی است و نظم آداب طریقہ بحسب صورت از سید امیر کمال اما بحقیقت ایشان اولی
 اند و تربیت از روحانیت خواجہ عبدالحق عجد وانی یافتہ اند حضرت خواجہ را ہرگز غلام و کنیز کہ نبودہ است ازین معنی ایشان را سوال کرد گفتند
 بندگی با خواجگی را است نمی آید و میفرمودند کہ فقی و جود نزدیک ما قرب طرق است لیکن جز بزرگ اختیار و دید قصور اعمال حاصل نہ می شود و میفرمودند
 قلعی بیا سوالشہ ہونہ ایں راہ را حجاب بزرگ است شجر تعلق حجاب است و بے حاصلی چوں پیوند با کسی واصلی بہ از خدمت ایشان طلب
 کردات کردند فرمودند کہ امانت ناظر بر است کہ باہر خود چندین بار گناہ بردی زمین میتو اہم رفت فرمودند و پیش جنازہ نا ایں بیت خوانند شجر متسا تہم بدہ
 در کوئے توہ شیش اند از جمال روئے توہ و میفرمودند کہ حضرت عزیزان علیہ الرحمۃ و الغفران میگفتند کہ زمین در نظراین طائفہ چوں سرفراست و ما میگفتیم کہ
 چوں روئے ناخن است پیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست وفات ایشان در شب و شبہ سیلوم ما در بیع الاول سنہ ہفت صد و دو و یک بود
 است قدس اللہ سرہ العزیز ۱۸ نقبات مع الاختصار ۱۹ قولہ خواجہ علاؤ الدین یعنی عطار نام و سے محمد بن علی بن محمد الجاری است از کبار
 اصحاب خواجہ بہاؤ الدین بود و حضرت خواجہ در ایام حیوۃ خود سوا تربیت بسیار از طالبان با ایشان میکرد و میفرمودہ کہ علاؤ الدین خلی
 بار از ما سبک کردہ است لایم النوار و لایت آتار آن علی الوجہ الام و الاکل از ایشان بطور پیوستہ است و بدین صحبت و حسن تربیت ایشان بسیار
 از طالبان از پائینجا بعد از وفاتان بہ پیش گاہ قرب و کمال رسیدہ اند و مرتبہ تکمیل و کمال یافتہ اند شیخ عطار رحمہ اللہ سے گوید بقیہ حاشیہ بر ص ۱۸

مشرف شده بودند

این کار دولت ست کنون تا که امینند

عجب کاریست اولاً بر بلا و مصیبت که واقع می شد باعث سرور و فرحت می شد و هَلْ مِنْ قُوْدٍ
میگفت و هر چه از این قبیل و توبه که می شد خوش می آمد و این قسم را آن دو میگرد و حالاً که بعالم اسباب فرود آوردند و
نظر بر عجز و اقتضای خود افتاد و اگر اندک قدری از این می شود در اول و بلکه نوعی از حزن و امید هر چند نسبت
زایل میشود و هیچ نمی ماند و همچنین اگر دعا میکرد و از برای دفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن بود بلکه اتمثال
امر از عونی بود و حالاً مقصود از دعا رفع بلا و مصائب است و خوف و حزن که زایل شده بودند باز رجوع کردند
و معلوم شد که آن از بسکه بود و در هیچ عوام الناس را نیست این را نیست از عجز و اقتضای خوف و حزن و غم و
شادی در ابتدا هم که مقصود از دعا رفع بلا و بود و این معنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعاء انبیاء ازین قبیل نه بود که حصول مراد بخوانند حالاً که بآن حالت مشرف ساختند و حقیقت کار را واضح
گردانیدند معلوم شد که دعاء انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات از سر عجز و اقتضای خوف و حزن بودند و بجز و اتمثال
امر بعضی امور که رو میگردید بحسب امر گاه بگاه بعضی آن گستاخی می نماید

مکتوب مقیم

در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسارهای ضروری نیز به پیر بزرگ و ار خود نوشته اند
عرضداشت کترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق عجز بود روح خود را بطریق عروج در آنجای یافت و آن
مقام بحضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانے بدن عنصری خود را نیز در
خواجہ عبداللہ نقشبند قدس سرہ

دقیقه عایشه شام شعبه مدبران قطره نول از دل چکید و نشان قطره زان یافتیم و نیز حضرت شیخ عطار فرموده اند که مقصود از زیارت مشاهد اکابر
دین رضی اللہ تعالی عنہم اینست که توجیه بحق بود و روح آن برگزیده حق را وسیله کمال توجیه بحق گردانید چنانکه در حال تواضع با خلق که هر چند تواضع ظاهر
با خلق بود و حقیقت با حق سبحان و ایشا از مظهر آثار قدرت و حکمت میند و ذات حضرت خواجہ علاء الدین قدس سرہ بعد از نماز مختص شب چهارشنبه بنیم
و جب تکلم مشقت صده و بوده است و در مظهر ایشان در ده نوجوایان است ۱۲ لغات مع الاختصار و حاشیه بنفوذ ۱۳ قول امراد عونی اشارت است
باینکه هر که در سوره المؤمنین چهار است و چهارم واقع است که قال و یکبار عونی استجب لکم الایة یعنی و گفت پروردگار شما دعا کنید بجناب من تا قبول
کنم و علمت شما ۱۴ قول بدن عنصری منسوب است به عنصر لغیم اول و ثالث یعنی اصل و دنیا و ترواها خاک و باد و آب و آتش یعنی بدن مرکب
از چهار عناصر مفردات و مرکبات ۱۵

همان مقام یافت و در آن وقت چنان متخیل گشت که این عالم تمام از مختصات و ملکات بنده و فرقت و نام و نشان
از آن نماند و چون در آن مقام نبودند الا بعضی از اولیای شایسته که باین زبان که تمام عالم را بخود در جاس و متعلق
شریک می یابد حیرت دست میدید که با وجود بے گانگی تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتی که گاه گاه
دست میداد که در آن نه خود میماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم حال آن حالت مستقیم است و در
خلقت عالم از دید و دانش بر آمده بعد از آن در همان مقام یک که تنگ عالی ظاهر شد که زیاده ها و اندکها
آمد و آن مقام هم در رنگ عالم تدریج فرود رفت و وساعت فصاحت خود را متصاعد می یافت اتفاقاً نماز شکر و
میگذاشت که مقام بس عالی نمایان شده و اکابر اربعه نقشبندی را قدس اللہ سرہ هم در آن مقام دید و مشاخص
دیگر هم مثل سید الطائفة و غیره در آنجا بودند و بعضی دیگر از مشاخص بالائس آن مقام هستند اما قوائم آن را گرفته
نشسته اند و بعضی پیاپی علی تفاوت در جات هم و خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید
ازین واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که دیوانه شده بر آید و از فرط اندوه و غصه قالبی کند چند گاه
برین پنج گذشت آخر توجیهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام دید و اول سر خود را محاذی آن
مقام یافت تدریج رفت و بالائس آن مقام نشست بعد از آن تو به چنان عجز و خوار شد که آن مقام مقام تکلیف
تمام است که بعد از تمامی سلوک بآن مقام میرسد و مجذوب سلوک تمام تا کرده را از آن مقام بهره نیست و
نیز در آن وقت چنان متخیل گشت که وصول باین مقام از شایع آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان
دید بود و بعضی رسانیده که حضرت امیر که م اللہ تعالی و همه میفرماید که آمده ام تا ترا حاکم سموات و ارضی کنم و چون
علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنه ۱۶

۱۱ قول حضرت یعنی بر چهار عناصر مفردات و مرکبات ۱۲ قول اکابر اربعه نقشبندی یعنی چهار کلاں بزرگ از سلسله علیه نقشبندی علامه
محمد مراد بی محرب مکتوبات فرموده است که شاید مراد از اینها خواجہ عبداللہ الخاق عذوانی و خواجہ محمد بهاء الدین نقشبند و خواجہ علاء الدین عطار
و خواجہ عبید اللہ احرار باشند کاتب الحروف میگوید که بجای شیشه قلیبه که بر دهنده مقدر حضرت مجدد علیه الرحمة موجود است نوشته یافته یعنی حضرت
خواجہ بزرگ خواجہ نقشبند و حضرت خواجہ محمد یار ساد حضرت خواجہ علاء الدین عطار و خواجہ احرار قدس اللہ تعالی انهم هم ۱۳ سلسله قول سید
الطائفة یعنی خواجہ عبید اللہ بادی رحمه اللہ تعالی که از طبقه تائیه است گفت ابوالقاسم و لقب و س قواریری و در جلی و در آن است قواریری
و زجاج از آنکه بدو س آید که فروخته و امام یا فخری رحمه اللہ تعالی در تاریخ خود آورده که خزان بنیستیم یعنی مقصود از آنست مشدده مکره از آن
گویند که او عمل و مشغول بود یعنی جامع میکرد و گویند که اصل س از آن زمان است و مولود و نشانی و س بعد از آنست عبید را گفتند که بلا هیبت گفت
ایلا هو الغفلة عن المبل یعنی غفلت کردن از انبلا اندازنده از عبید رسیدند که عطا بے عمل می باشد گفت تمام عمل از عطاس است و له نعم
اللہ مناقب کثیره و فضايل عذرة از لغات جامی رحمه اللہ تعالی علیه ۱۴ قول قوائم جمع قائمه یعنی دست و پای شایسته بهایم و ادعی و بعضی یا چنان
چیز که قیام آن چیز بدست ۱۵ قول پنج بافتح و فارسیا نقشبندی نیز استعمال کنند معنی راه راست و راه پیدا و گشاده ۱۶ قول عطره یا عطره
و الطاء المبهمة چیز که بخاطر آید ۱۷ قول تکلیف تمام یعنی کمال رسانیدن بر وجه کامل ۱۸ قول شایع یعنی تیره و حاصل و فائده را معصوم

نیک متوجه نشد این مقام را مخصوص بحضرت امیر و میان سائر خلفائے راشدین رضی الله تعالی عنهم اجماعین یا
والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر می شود که اخلاق سیده ساعت فساحت می آیند بعضی در رنگ رشته از وجود می
بر آیند و گاهی در رنگ و دو پیر می آیند در بعضی اوقات تخیل می شود که تمام برآمده اند و زمانی الحال چیز
دیگر باز ظاهر می شود و می آیند تا آنجا که بعضی میگرداند که توجیه از برای دفع بعضی امراض و تشدید آنها مشروط بآن
است که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجیه هست یا نه یا مشروط نیست آنچه ظاهر از عبادت رشت است
که از حضرت خواجہ قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکنند مفهوم میشود که نیست درین باب به هر چه حکم فرمایند
با آنکه خوش نمی آید توجیه کردن ثالثا بعضی میسازند که بعد از تحقیق حضور مطالب را آریا ذکر یا زداشتن و امر بنگاهداشت
حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در آن ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر
گفته اند و اصلا ذکر ممنوع نشده اند و کار تمام یک نهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست بهر چه امر فرمایند
معرض آنکه حضرت خواجہ در فقرات میفرمایند آنچه ذکر می کنند که بعضی مقاصد هستند که بے آن میسر نمی شوند تعیین
آن مقاصد فرمایند خامسا بعضی اقدس میسازند که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریق میکنند لیکن در لقمه احتیاط
نیت و اندک دبا و وجودی احتیاطی حضور و نحو استغراق پیدا میکنند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود از سستی طلب ترک
کلی می کنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر هستند که بعد از اتصال باین سلسله تشریف بطریق آراوه میجوهند یعنی
آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است یا نه اگر مجوز است طریق آن چیست زیادت گستاخی بے
ادبی تمام است ^{بعضی اسم مفعول از توجیه یعنی جائز دانسته شده}

مکتوب هشتم

در بیان احوال که به بقا و صحیح تعلق دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان

اول قول رشتات کتاب است از تصانیف فخر الدین علی بن حسین الواعظ الکاشفی المشتهر الصفی در بیان احوال حضرت نقشبندیه قدس الله سره
خصوصا حضرت ناصر الحق و الدین عبید الله احوال قدس سره العزیز ^{بعضی بویاری} که قول بنگار داشت حضور مراد مراقبه خاطر است از خطره ماسوی الله
چنانکه اگر در یک دم صدمه بکلمه طلیعه را گوید خاطر بغیر نرود بلکه از اسماء و صفات هم غافل بود و احدیت مجوده را در آراء و انظار نظرداشته باشد از
ضیاء القلوب از حضرت قبله حاجی ادا و الله قدس سره العزیز و نور مرقدہ المسمی

احمد آنکه از این زمان که بصورت آورنده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر متعارفه تواتر و توالی یافت
و وارد اند اکثر آنها به بیان قوم و اصطلاح مبتدیان شان موافقت ندارند هر چه از مشقه و حدیث وجود و توالی کمال
گفته اند و اوائل بآن حال مشرف ساخته اند و تهود و وحدت در کثرت میسر نشد از آن مقام بدرجات بالا بروند
و انواع علوم دین ضمن افاده فرمودند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمی شود
اشارات و رموز اجمالی در کلام شریف بعضی از بزرگان اینها هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت
ظاهر شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیز مخالفت بظاهر شریعت نماند و هیچ مخالفت
بحکماء و اصول معقوله آنها نماند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز موافق
نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت بمقارنت فعل می
نخشد و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میبندد کما قرده علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجہ علاء الدین
را نیز ازین مقام نصیبی هست و آن بندگان این سلسله علیهم السلام حضرت خواجہ عبد الخالق اند قدس الله تعالی سره
الاقدس و از مشایخ تا تقدم حضرت خواجہ معروف کرخی و امام داؤد طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس
الله تعالی سرهم المقدسه حاصل این همه کمال بعد و بے گانگی است کار از معالجه گذشته است تا زمانه که
^{مقامات و معارف و علوم}

اول قول تواتر و توالی بر دو مصدر اند از باب تفاعل یعنی پی در پی ^{۱۲} قول رموز لغتین جمع رمز یا لفظ بلب و ابر و جز آن اشاره کردن
سلسله قول شریعت غریب غریب معجمه و تشدید بر آن جمله و الف مقصوره یعنی شریعت روشن و واضح و ظاهر ^{۱۳} قول استطاعت مع الفعل
منکشف شده است اشارت است بمشقه اختلافیه میان اهل سنت و معتزله که استطاعت فعل در کفایت قبل از ایجاد فعل موجود میباشد یا مقارن
بفعل ثانی مذمب اهل سنت است و اول مذمب معتزله و کشف حضرت مجدد قدس سره موافق اهل سنت است و موبد و مقفوی آن بداند که
استطاعت فعل بمعنی قدرت تحقیق که باعث و سبب و علت اکتساب فعل است نزد فرقه ناحیه اهل سنت با فعل مقارنت دارد نه تقدم
بر آن یعنی زمانی چنانکه معتزله گویند و این قدرت مدار صحت تکلیف با حکام شرعیه نیست و اما قدرت و استطاعت بمعنی سلامت اسباب
و آلات و جوارح پس مقدم است بر فعل تقدم زمانی و تکلیف با حکام بران مترتب است و مدار صحت تکلیف او است نه اول دانسته علم و علمه
اتم ^{۱۴} قول خواجہ نقشبند و حضرت خواجہ علاء الدین و حضرت خواجہ عبد الخالق احوال این بر سه بزرگان اجمالا باین مکتوب ششم تحریر نموده اند
^{۱۵} قول خواجہ معروف کرخی حال دی قدس سره با مختصا بر باین مکتوب اول نوشته شد ^{۱۶} قول داؤد طائی آن شمع دانش و بنفش آن چراغ
آفرینش آن عامل طریقت آن عالم حقیقت از اکابر این طائفه و سید القوم بود در درج کمال بود در انواع علوم بهره تمام داشت خاصه فقه که بر تکرار
بود و بیست سال امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنہ را شاگردی کرده و فیصل و ابی اسمعیل را دیده بود و پیر طریقت دی حبیب را می بود و از دانش حال و قفا
او بر سید نگفت بر سه شب نماز میکرد و آخر شب بر سجده نهاد و بر داشت ^{۱۷} اندکة الادب ^{۱۸} قول حسن بصری آن پرده نبوت آن خورده فتو
آن کعبه علی و علم آن قبله و روح و علم مناقب او بسیار است و محاد و پیشا را در وے از موالی ام سلمه بود رضی الله تعالی عنہا مادرش بکار می مشغول شد
حسن در گریه آمد و ام سلمه پستان در دستان او نهاد و تا او بکشد و قطره چن بشیر دید آمد و چندین هزار برکات که حق تعالی در وے (باقی بر صحت)

تجربہ مسدول ہووے اندھی و انتہام گنجائش رفع آلہ داشت اکنون بزرگی او حجاب اوست ^{۱۲} قَدْ كَلِمَاتٍ لَهَا
وَلَا دَاقٍ لَمْ كَمَالٍ بے گانگی و بے ماسبقی را وصل و اتصال نام نہادہ اند ^{۱۳} هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مَآلِ بَيْتِ
یوسف زلیخا موافق حال است ^{۱۴} م

[illegible]

القیة حاشیه ۱۹ پدید آورد همه از اثر حقان مصطفی صلی الله علیه وسلم بود ۱۷ تذکرة الاولیاء ۱۸ قوله وحبیب عجبی آل ولی قبه غیرت آل صفی پرده وحدت آل صاحب صدق آل صاحب محبت کرامات وریاضات شامل حال داشت در ابتدا داخل در بود ریاضه آخر کار از او برآمد و بر دست حسن بصری توبه کرد و بصحبت او بود تا از تبرکات مستجاب الدعوات شرف منقلب وی مشهور است و فضائل و سوره در گفتند مذکور ۱۲ رضی الله تعالی عنه ۱۳ تذکره مع الخبیه لیسری (حاشیه صفحه ۱۲۸) ۱۴ یلی شرازی سراسر دیده دارد و قیاس پرده است خیال ۱۵ نمائند سراسر پرده الاجلال ۱۶ نقل است که روزی سرای در بند بازو خوش و دلش ایرایات علی سراسر بیخ کل صبر و کل اشتیاق ۱۷ ابتک عینی بدن مع مشتاق ۱۸ قد سلعت حجة الهوی کیدی ۱۹ فلا حلیب لها ولا داق ۲۰ الا الحلیب الذی شفتت به ۲۱ عندی دقیق و توباتی ۲۲ چون آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام شنیدند مخلوق گفته تکرار این آیات فرمودند ۱۳ سیر سالار ۱۴ بود دست و در دست بودن کتاب است از بی حاصل و بی فایده ۱۵ قوله و تکرار کوبان در کتاب یوسف زینباده کوبان واقع است یعنی آینه گان و روزنگان و در بعض نسخ آ ۱۶ کتاب زو کوبان است یعنی تخمین کنندگان ۱۷ کلمه قوله هرگز بافتخ و کاف قدری مقصور صفت کشیدن و انبوه مردم و نوعی از شکار کردن که سید مردم گویند حلقه بسته میگردد و با کسر خطا است و این جا صحنه ثانی مراد است ۱۸ خیانت ۱۹ قوله تلوح کذب است کلان بنایت معتبر از صناعات نفیس علامه نقض زانی در علم اصول نقد ۱۲ ۲۰ قوله از مخدرات اولیای حق است مشکل و محتاجی است پس دقیق از انجاث تلوح ۱۳ ۲۱ قوله کما هو الخ یعنی بخاک همین است و بسبب علماء متکبران که موثر در افکار انقیاد بنندگان عضو قدرت حق را میدانند و بجهت معتزل صرف قدرت بنده را موثر میدانند و بعضی برای آنکه هر دو قدرت موثر است ۱۲ (لقیه ص ۲۸)

وقدرت را بمعنی صحت فعل و ترک یقین تصور نمایند بمعنی ان شاء فعل وان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانیه
ممتنع باشد گفتم قال الحكماء و بعض الصوفیه زیرا که این سخن با بحایب می کشد و موافق اصول حکما است
و مسند قضا و قدر را بطور علماء میدانند فلما لك ان تتصرف في ملكه كيف يشاء و قابلیت و استعداد را
بیچ و خل نمیدد که با بحایب می کشد و هو سبحانه و تعالی لما يريد و علی هذا القیاس چون عرض حال
از جمله ضروریات است بنابراین بجز آن گستاخی نموده ع بنده یابید که مدخود و اندک

مکتوب ۹ نهم

در بیان احوال که بمقام فرو آمدن مناسبت دارند نیز به پیرزگار و از خود نوشته اند عرقداشت مدبر
بیاه رو و مقصر بد تو مقرر وقت و حال مقتول وصل و کمال کارش همه نافرمانی مولی است و علمش همه
تبرک عزیمت و اولی است نظرگاه خلق را آراسته و منظر حق تعالی و تقدس را خواب ساخته بهتش مقصود به
ظاهر آرائی است باطنش ازین رنگد بهواره بر سوائی است قال او منافق حال اوست و حال او یعنی برخیا
او ازین خواب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه کشاید او بار و خسارت نقد و وقت است عبادت و فضائل
پرگفت دست مبدأ فساد و شرارت است تشاظم و معصیت بانچه عیوب محشمه است و ذل و بخت خیرات او
لا ائق لعن ورد و حسانت او شایان لعن و طرد و ثبت قادی القرآن و القرآن یلعنه و بحق او گواه عدل است

مهرادری ۱۲
فتح مردان ۱۲ جلد ۱۲
خبر ۱۲ نقد و معنی ۱۲

بقیه حاشیه ۷۲) ۱۵) قول صفات سلیعه یعنی صفات بهفت گانه ذاتیه از لایه حضرت یاری تعالی اعز اسماء انجیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و این قول یعنی است بر حسب اشاره که خلق و تکوین را از فروعات اراده و قدرت میدانند اما تریه تیرکون را از صفات تحقیقیه میشمارند پس نزدش صفات تحقیقیه نیست اندن بهفت و تحقیق حضرت ایشان نیز موافق با تمیز است چنانچه در مورد او محاذ و مفروضه اند اما حق آنست که تیرکون صفت تحقیقیه علیهاست اما در این قدرت و ارادت بیانش آنکه قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است و ارادت تخفیف یکبار ازین دو طرف قدرت است که فعل و ترک باشد پس رتبه قدرت منقسم شد بر رتبه ارادت و تیرکون که با دراء از صفات تحقیقیه میمانیم رتبه اول بعد رتبه قدرت و ارادت است که در آن صفت ایجاد از طرف شخص است پس قدرت بمعنی فعل است و ارادت تخفیف آن و تیرکون موجود است ۱۶) قول موجود میماند بخلاف معتزله که در حقیقت منکر وجود صفات اند که آن صفات را مرتب بر عین ذات میگویند ۱۷) قول مرید میماند یعنی با اختیار و با اراده نه مانند فلاسفه که او را سبحانه مضطر و بی اختیار مثل آتش و آب و اوراق و افواک میدانند (حاشیه صفحه ۱۸) ۱۸) قول و قدرت را بمعنی الخ اشاره است بمشکله مختلف فیها در بیان اهل کلام و فلاسفه یعنی قدرت حق سبحانه بدو معنی محتمل است یکبار ایجاد و عدم ایجاد و هر دو ممکن و جائز اند و ازین معنی بصحت فعل و ترک آن تعبیر کنند و برین تقدیر ایجاد اشیاء و عدم ایجاد آنها صحیح یکبار ازین برحق تعالی واجب نیست و این را اهل مل و شراعی اختیار کرده اند و دیگر بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل مما استحالۃ الشئ طیهة الثانیة یعنی اگر نخواهد کند و اگر نخواهد نکند ولیکن نخواستن و تمسک و محال است پس اقتضای ناکردن بهم لازم آمد پس ایجاد و باقی برص (۷۲) عه بضم میم و سکون وال فرغ بار موجوده لپشت داده شده ۱۹) یعنی کسی که دولت و بخت و اورا لپشت داده باشد و اسی برگشته باشد

مکتوبات دهم

در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه یا بعضی علوم متناسبه آن نیز به پیرزده گوار خود نوشته اند عرض داشت استحقاق خدمت آنکه مدتی است که از احوال خدمت آن عتبه علیه الطلوع ندارد و نیکو است پیرت عجب نیست اگر زنده شود جهان عزیز چوں از آن یار جدا مانده پیام بر سرده میداند که شایان دولت حضور نیست ع ای بسکه رسد ز دور بانگ برسم عجائب کار و بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارت تفرقی قرب و وصل کرده اند شعر

كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادَةٍ وَدَوْنَهَا قَلَّ الْجَمَالُ وَدَوْنَهَا خُيُوفٌ

پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامگیر آمد مراد را نیز آخر الامر بار آورده مرید مرید بیاید شد و محبوب را محبت محب میاید گشت آن سرور دین و دنیا علیه من الصلوات اکملها و من التحيات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از محبتین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلى الله عليه وسلم متواصلا لحزب ذي النور الفکر و اس سرور فرموده علیه الصلوة والسلام ما اودى نبي مثل ما اوديت محباں بار محبت تواند کشید محبوباں را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد و قصه العشق لا انقطاع که حاصل عرض داشت شیخ اله بخش نحوی از جذب و محبت دارد بایرام چند کلمه بخاندان ایشان نویسانیده الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حدود گشته است اول گفته اراد را ظاهر ساخت چوں در آن باب از این خیر تقاضا مفهومی که بجز ملاقات راضی شده چند کلمه نویسیا زیاده گستاخی از ادب دور است

له قوله كان رسول الله صلى الله عليه وسلم باين صفت که حزن و غم او پے در پے بود و فکر او دائم علامه محمد اود مکی میگوید که ترمذی در شمائل خود و بهیقه در شعب و دلائل خود و طبرانی در کبیر خود و رویانی و ابن عساکر همه تخریج این حدیث نموده اند ۱۲ له قوله ما اودى نبي الخ یعنی هیچ پیغمبر این اندازه شاد چنانکه من این اندازه شادم علامه معرب مکتوبات میگوید که در این حدیث را ابن عساکر از جابر بن لفظ ما اودى احمد اودیت و آورد احمد و ترمذی و ابن حبان از انس مرفوعا بلفظ لقد اودیت فی الله و ما اودى احد و اودیت فی الله و ما اودى احد ۱۳ له قوله حبان بار محبت تواند کشید محبوباں را الخ یعنی این همه بار کشیدن آنحضرت علیه الصلوة والسلام از محبت محب بودن از راه محبوبیت که محباں بار محبت ۱۴ له قوله كيف الوصول الى سعادته یعنی سعادتی که نامشعیه غیر منصرف است بسبب علیت و تائید معنوی قلل نعم کاف و تشدید لام مفتوحه یعنی سر کوه الجبال جمع جبل یعنی کوه خيوف یعنی جمع خيف بالفتح (باقی بر ۲۵)

مکتوبات یازدهم

در بیان بعضی کثوف و حصول مقام دیدن قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور سر کلام شیخ ابو سعید الوائلی که گفته است عین نه می ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاراں نیز به پیرزده گوار خود نوشته اند عرض داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود چوں حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عیور خلفائے ثلثه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در آن مقام در نظر آمد با چوں مقام و استقرار در آن جا داشت در دفع اولی بنظر نه در آمد چنانکه از ائمه اهل بیت غیر از امامین و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین در آن مقام استقرار و ثبات ندارند لیکن عیور ی در آن واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت و آنکه اول خود را با آن مقام نامناسب میدید بے مناسبتی و توقع است یکے آنکه بواسطه عدم ظهور طریق از طرق بے مناسبتی طاری میشود چوں را بے با و نمودند آن بے مناسبتی بر طرف میشود و یکے بے مناسبتی مطلق است که به هیچ وجه قابل زوال نیست و راهها که موصول آن مقام اند و آنکه ثالث ندارند یعنی در نظور ای آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمی شود یکے دید نقص و قصور است و نیات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت شیخ مکملی مجذوبی سلوک تمام کرده حضرت حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را در آن عمل متهم می سازد بلکه تازه مانع که بوجه تهمت نه ببرد

دقیقه حاشیه ۱ جلد بلند از راه آب و فو از راه کوه و بر بلندی و پستی که در کانه کوه باشد یعنی رسیدن بسعاد چگون مستور است و حال آنکه پیش از و قلند کوهها است و پیش از آنها بسیار از بلندی و پستی است غرض اینست که تا این همه را قطع و طے نه کرده آید و موصول بسعاد نامکن است الحاصل که موصول با و بے دشوار است بلکه محال بمنه (حاشیه صفحه ۲۱) له قوله خلفائے ثلثه الخ یعنی حضرت صدیق اکبر و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان بن عفان علیهم الرضوان ۱۲ له قوله اما من سبط اصغر و سبط الحسن و الحسین رضی الله تعالی عنهما و عن والدهما ۱۳ له قوله یعنی امام زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین و عنهم بحرف متهم یوم الدین ۱۴ له قوله که موصول آن مقام اند یعنی مقام مذکور العبد را بقول او قدس سره مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود ۱۵ له قوله یعنی در نظر و رائے الخ اشاره است باین که صراحتا بهما درواستقرا فی است نه حقیقی ۱۶ له قوله مکملی بصیغه اسم مفعول از تکمیل یعنی بکمال و تمام رسانیده شده یا بصیغه اسم فاعل یعنی بکمال رساننده ۱۷ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیهیم و لاخوانهم و لاقرانهم و لا جباةهم و لجميع المومنین و المومنات برحمتک یا ارحم الراحمین ۱۲

بقیة ارام میباشند نزد خود چنان میدانند که هیچ عملی از وی صادر نمی شود که قابل کتابت ملائکه یمین باشد و میدانند که تحقیق یمین از خیر خالی است و کتب آن معطل و بی کار اند خود شبان آن حضرت جل و علا که بوده باشد و بر که در عالم است حتی که کافر فرنگ و ملحد زندق از خود بوجه بهتر میدانند و بدترین همه اینها خود را می انگارند و وجهت جذب هر چند تمامی سیرالیه تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابع آن مانده بودند که در ضمن فنائی که در مرکز مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوال آن فنار در عرض داشت سابق به تفصیل نوشته است و بدینا بدیهه حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحقق سیر فی الله متحقق شده و وقایع اراده هم از جمله شعبت همان فنا است

بیچکس راتا نگردد و اوقفا نیست ره در بارگاه کبریا

و تا مناسبات این مقام هم که دو طائفه اند در نظر اند جماعه متوجه آن مقام و جویای طریقی وصول آند و طائفه دیگر بیچ التفات و توجه بآن مقام ندارند و توجه حضرت الیتال بطریق دوم از طرق وصول آن مقام بیشتر ظاهر میشود و مناسبت به همان طریق مینماید چنانچه از جانب حضرت الیتال با مورد بود امثالاً للامر و بعضی امور

۱۰۰ قول که قابل کتابت ملائکه یمین باشد یعنی سزاوارد لائق تحریف فرشتگان جانب دست راست باشد ۱۰۱ قول کتب لغات جمع کاتب یعنی نویسنده یعنی فرشتگان که بران نوشته اعمال خیر یا موارد ۱۰۲ قول حتی که کافر فرنگ و ملحد زندق موافق قول بزرگ است که میگردد که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بداند از کافر فرنگ بدتر است ۱۰۳ اگر گوئی این معنی چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی می باشد در حالت صوفی علم باوصاف و احوال خود دارد و منافع فضل خود بر فرد دیگر از افراد یک نوع همین اوصاف و احوال اند و ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم باوصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باوصاف خود با ایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از او بداند و نسبت و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از آن بدتر و نسبت باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است گوئیم که تحقیق جواب اشکال مذکور منی است بر دانستن حقائق ممکنات نزدیک حضرات مجددیه قدس سرهم که مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات در علم آبی ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلمت کفر خارج حقیقی است یعنی خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنا بر این ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شریکین و از جهت وجود ظلی کسب غیر پس نظر صوفی بر منظر شریقه و خلیفه بر جهت وجود که در آن منظر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشأ شر است بخوابد افتاد و خود را از هر خبر و کمال مطلق عاری از هر خبر و کمال عاری از هر جهت بوجه کمالی که خود را بداند یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر ایشان خلیفه بدتر خود را بداند ۱۰۴ از مکتوب بنم از مکاتیب حضرت مرزا جاجانانی قدس سره با اختصار سیر ۱۰۵ قول فناء اراده یعنی اراده خود را در اراده حق جل و علا گم ساختن از جمله فروعات همان فنا مذکور صدر است بدست آید و ضالک و بیدار هجری ۱۰۶ فانزله ما اید لها بیدار دیگس فانزله ما اهو لهما قد هویته فادعی لما ترضی و ان سخطت نفسی ۱۰۷ قول شعب بضم شین معجمه و فتح عین همد جمع شعبه بضم معنی شاخ ۱۰۸ قول بیچکس راتا نه گردد الخ تعریبه و من لم یکن فی حب صولاً فانیاً فلیس له فی کبریا سبیل ۱۰۹ قول بطریق دوم یعنی محبت شیخ کللی مجذوب سلوک تمام کرده ۱۱۰ قول امثالاً للامر یعنی محبت فرمانبرداری و اطاعت حکم حضرت پیر قدس سره

جرات و گستاخی نمود و الا ع من بهای احمد پارینه که بستم بستم تا نیا معروض آنکه در اثنا ملاحظه آن مقام موده ثانیه مقامات دیگر بعضها فوق بعضی ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چنانچه مقام فوق آن مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است و خلفائے دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است و این مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و هم خفایه و مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالا آن مقام مقام دیگر در نظر آمد چنانچه آن مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقام حضرت فاروق است و خلفائے دیگر را هم در آنجا عبور کرده و واقع شده است و فوق آن مقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین بآن مقام نیز رسیده شد و از مشایخ خود حضرت خواجه نقشبند قدس سره الا قدس را در مقامی با خود همراه می یافت و خلفائے دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و فرود و ثبات و بالانجام آن مقام هیچ مقام مفهوم نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات التکلیفات التیجانیات التکلیات اکتفا و محادی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی پس شکرش که هرگز مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندک از این مقام ارتفاع داشت چنانکه صغیر از روی زمین بلند بپسار و معلوم شد که آن مقام مقام محبوبیت است و آن مقام زلمین و نقش بود خود را هم با انعکاس آن مقام

۱۰۰ قول اننا بالفتح شکرنا و میانه چیز جمع شنی با کسر ۱۰۱ قول آن مقام سابق یعنی مذکور در قول او قدس سره و خدا داشت که برین بندگان احمد آنکه مقامیکه الخ ۱۰۲ قول حضرت ذی النورین یعنی صاحب دو نور مراد از آن خلیفه ثالث سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیات عثمان بن عفان است و ملقب بذی النورین ازین جهت گشته که آن سرور در آن اولاد قیه و خیر خودش بنکاحش و او و بعد وفات او ام کلثوم را بر وجهتش در آورد پس عثمان جامع دو نور گردید رضی الله تعالی عنهم اجمعین ۱۰۳ قول و همچنین دو مقام فوق هم یعنی مقام تکمیل و ارشاد اند ۱۰۴ قول مذکور میشود یعنی در قول او قدس سره و بالا آن مقام مقام دیگر الخ فوق آن مقام مقام حضرت صدیق الخ ۱۰۵ قول فاروق لقب حضرت عمر است یعنی فرق کننده میان حق و باطل نقش خاتم انجذاب کنی بالموت و اخلا بود رضی الله تعالی عنه و عن سائر الصحابه ۱۰۶ قول همراه می یافت بمعنی الای مع الابن و الشیخ مع المريد و الاستاذ مع التلميذ فافهم ولا تکن من القامرين ۱۰۷ قول شکرش که هرگز مثل آن مقام مقامی دیگر نورانی پس شکرش که هرگز مثل آن مقام مقام محبوبیت است و آن مقام زلمین و نقش بود خود را هم با انعکاس آن مقام ۱۰۸ قول بالنعکاس آن مقام ۱۰۹ قول امثالاً للامر یعنی محبت فرمانبرداری و اطاعت حکم حضرت پیر قدس سره

زنگین و منقش یافت بعد از آن بهای کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ هوا یا قطعه ابر در آفاق منتشر دید بعضی
 اطراف را در گرفت و حضرت خواجہ بزرگ در مقام صدیق اندر منی اللہ تعالیٰ عنہا خود را در مقام محاذی ایلیا بد
 بکفیت که معروض داشت دیگر ترک اشتغال بایں عمل مرصی نمی نماید کیفیت و حال آنکه بگرداب ضلالت غرق میشو
 و کسی که در خود قوت بر آوردن از آن گرداب مییابد چگونه خود را معاف دارد و هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد
 اشتغال بایں عمل ضروری است و مرضی است اما بشرط آنکه از بعضی وسوس و وسوسه ای که در آتش است این عمل رو
 و بند استغفار را لازم باید داشت بهیچ شرط داخل رضا میشود بے ملاحظه این شرط داخل رضای نمی شود و در تہ
 می الیست اما در مادہ حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس اللہ تعالیٰ عنہ را بے آنکه این
 شرط را ملاحظہ کرده شود مرضی است و عمل این کمتر الحال بے ملاحظہ آن شرط گاہی داخل است و گاہی در تہ می
 ایستد و دیگر در تفحات در سخنان حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر مذکور است کہ عین نمی ماند اثر کجا ماند لا یعنی دلالت
 این سخن در اول نظر مشکل نمود کہ حضرت شیخ عی الدین و تابعان ایشان بر آنند کہ زوال عین کہ معلومی است از معلوما
 اللہ سبحانہ حال است **وَاللّٰهُ اَنَقَلَبَ الْعِلْمَ جَهْلًا** و چون عین زائل نشود آخر کجا رود و عین طور در ذہن این سخن
 ممکن نند بود سخن حضرت شیخ ابوسعید بیچ حل نمی شود بعد از توجہ تام حق سبحانہ و تعالیٰ بر این سخن را منکشف ست
 و متحقق گشت کہ نہ عین میماند نہ اثر و در خود نیز عین معنی را یافت و بیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر
 آمد پس عالی است فوق مقامی کہ حضرت شیخ و متابعان ایشان فرمودند این دو صحبت بابک و دیگر بیچ منان است
 و جنگ نہ دارند یکے از جائے است و دیگرے از جائے دیگر بے تفصیل عرض داشتن موجب تطویل و ملال
 در آخر **وَاللّٰهُ اَنَقَلَبَ الْعِلْمَ جَهْلًا** در آخر **وَاللّٰهُ اَنَقَلَبَ الْعِلْمَ جَهْلًا**

۱۰ قول آفاق جمع افق بفتحین یعنی کناره آسمان **۱۱** قول بکفیت که معروض داشت یعنی رنگین و منقش و منتشر در رنگ هوا یا قطعه ابر **۱۲**
۱۳ قول غرق بفتحین از سر گذشتن آب و مشهور بسکون راست **۱۴** قول بواسع جمع لایحه یعنی چیزے در دل در آئیده و وسوسه اندازند
۱۵ قول خواجہ علاء الدین عطار از کبار اصحاب خواجہ بہاؤ الدین نقشبند است قدس سرہ و حال شان بجائے مکتوب ششم نوشته شده است
۱۶ قول تفحات یعنی لغات الناس من حضرات القدس از تصنیف مولانا نور الدین عبد الرحمن بن احمد جامی قدس سرہ در بیان احوال
 مشائخ کرام و اولیائے عظام قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم **۱۷** قول حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر تمام دے فضل اللہ بن ابی الخیر است سلطان وقت
 بود و جمال اہل طریقت در وقت دے بہر مشائخ و برادر خود نیز پیروی در طریقت شیخ ابو الفضل بن حسین سرخی است شیخ شب جمہ وقت نماز
 خفتن چهارم شبان یککہ از دنیا برفت و عمر شریف ایشان بزرگ بود است **۱۸** از تفحات **۱۹** قول عین نمی ماند اثر کجا ماند این قول
 را شیخ ابوسعید ابو الخیر بچو اب سوال ابو نصر محمد پیر مرد فرموده بود چو این قول را بشنید لغو بزد و بر زمین افتاد و در روز بمقام در خاک
 رفت **۲۰** از تفحات **۲۱** قول لا بقی ولا تدبر یعنی باقی نہ گذارد و دست باز ندارد یعنی ترک نہ کند **۲۲** قول والا القلب العلم جہلا یعنی
 در نہ علم بجل تبدیل گردد **۲۳** قول و در خود نیز الخ یعنی از قال بحال و از علم بعین متحقق شد **۲۴** مصحح رحمہ اللہ تعالیٰ

است و ایضا آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاہر گشت کہ حدیث عبارت از چہ چیز بود
 و دوام آن چہ بود و در خود نیز این حدیث و امثلی یافت اگر چہ از نو اورست و دیگر کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید
 مگر آنکہ ذکر اقدام عالمی اکابر کہ در مقامات واقع شده اند جائے ثبت کردہ باشند خوش می آید کہ این قسم چیزے
 دیدہ شود و احوال مشائخ متقدمین بیشتر مرغوب است کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تتر لا
 مراتب را نمی تواند مطالعہ کرد و در این باب حضرت شیخ علاء الدین بسیار مناسب مییابد و در ذوق و حال درین
 مسئلہ شیخ مشار الیہ متفق است اما علم سابق تا بآن کار و شدت آمدن نمی دهد و دیگر چند مرتبہ از برای دفع بعضی
 اراضی توجہ کردہ شد و آخر آن ظاہر گشت و ہم چنین احوال بعضی موتی کہ از عالم بزرگست ظاہر شدہ بود نیز از برای
 رفع آلام و شداید آنها توجہ کردہ شد تا محلا قدرت بر توجہ نماندہ است کہ بیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت بعضی
 شداید از مردم بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند
 اصلا بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چہ جائے آنکہ بد آنها بخاطر کرد و بعضی از یاران کہ از مقام جذبہ شہود و معرفت
 پیدا کردہ اند و تا غایت قدیمی در منازل سلوک نہ نماندہ اند شئمہ از احوال اینها معروض میدارد و امید است کہ حق سبحانہ
 و تعالیٰ بعد از تمام بہتہ جذبہ بد و لبت سلوک مشرف گرداند شیخ نور در ہماں مقام بند است بنقطہ فوق کہ در مقام
 جذبہ است نرسیدہ و حرکات و سکنات آزار میدہد و قباحت نمی مہد بے خواست کار و در توقف می افتد
 همچنین اکثر یاران بواسطہ عدم رعایت آداب کاریتہا در توقف می افتد درین باب حیران است کہ ازین طر
 قہ قولہ و ایضا آنچه حضرت شیخ از دوام الخ در تفحات مذکور است کہ خدمت شیخ یعنی ابوسعید ابو الخیر از استاد ابو علی دقاق پرسید کہ این حدیث
 بردوام بود استاد گفت نہ شیخ سر پیش انداخت ساعته دیگر سر بر آوردہ گفت لے استاد این حدیث بردوام بودہ است گفت نہ شیخ دیگر
 بار سر پیش انداخت ساعته دیگر بر آوردہ گفت لے استاد این حدیث بردوام بود گفت اگر بود نادر بود شیخ دست بر ہم زد و گفت این ازان
 نادر است **۱۰** قول از دوام این حدیث الخ علامہ محمد مراد کی معرب مکتوبات گفته کہ مراد ازین حدیث تزدوام ربانی قدس سرہ تجلی ذاتی
 برقی است حضرت مجدد علیہ الرحمۃ خود در بعضی مکاتیب بیان خواہند فرمود و این نزد ایشان دالمی است اگر چہ نزدیک دیگران برقی است
 اقول حضرت محمد قدس سرہ در مکتوب بہت و ہفتم از جلد اول در معنی یاد داشت این معنی را مفصل بیان فرمودہ اند حیث قال و یاد داشت
 کہ بفہم قاصر این فقیر الخ و نیز در مکتوب بہت و یکم از جلد اول یاد نمودہ اند **۱۱** فارح الی بابناک **۱۲** قول اگر چہ از نو اورست یعنی بآن مشرف
 نہ می سازند الا بعضی را کہ از اخص الخواص باشند **۱۳** قول تتر لا مراتب یعنی تتر لا تہم و حضرات خمسہ و تعلیمات خمسہ و تفصیل اینها در
 مکتوب اول از جلد ثانی مذکور است اینجا مییابد دید **۱۴** قول اما علم سابق تا بآن کار یعنی با وجودیکہ مشرب حضرت ایشان درین معرفت موافق مشرب
 شیخ رکن الدولہ علاء الدین نعمانی قدس سرہ است اما معرفت سابقہ کہ موافق معارف اہل توحید و جود بود تا بحد انکار از معارف ایشان و شدت نمودن
 بر ایشان آمدن نمیدہد **۱۵** قول عالم بزرگست یعنی مابین دنیا و آخرت کہ از آن بقبر تعبیر میکنند **۱۶** قول جمع نمی توانم ساخت یعنی بسبب غایت
 استغراق و استہلاک در حق تعالیٰ شاند و عز سلطانہ بر بیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت چہ قدرت بر توجہ بغیر او عرا اسمہ اندرین فقیر نماندہ است
۱۷ قول شئمہ بالقع و تشدیدیم یکبار بوسے کردن و بوسے اندک و مراد درین جامطوق قلت است **۱۸**

بیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنها است بیچ است و کار نکشت واقع میشود و الا راه اقرب است مولانا معهودیه نقطه پایانی فرورفته است و کار جذب را با انجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فوق را من وجه بهایت رسانیده اول صفات را بلکه نوری که صفات بای قائم اند از خود جدا دیده و خود را شیخ فانی باقیته بعد از آن صفات را از ذات جدا دیده و بای دید باحدیت مقام جذب رسیده حالا عالم و خود را چنان گم ساخته است که نه با حاطه قائل است و نه به معیّت و چنان باطن بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک به نقطه پایانی از مقام جذب رسیده است و سرش بنقطه رسیده است و هم چنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه جا می یابد و از ظهور مخطوط است و هم چنین میاں جعفر هم نزدیک به نقطه پایانی رسیده است و خنده بشوق و ولوله ظاهری شود قریب بشاه حسین است و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهری شود میان شیخی و شیخ عیسی و شیخ کمال در جذب بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در رتبه نقطه فوق آمده است اما شیخ مسافه در پیش دارد و از یاران اینجانی تا الحال بهشت یانه کس بلکه ده کس در رتبه نقطه فوق آمده اند بعضی حاصل نقطه شده و به نزول دارند بعضی دیگر قریب اند و بعضی بعید میاں شیخ منزل خود را گم می یابد و صفات را از اصل می بیند و مطلق را در همه جای پیدا و اثبات در رنگ سراسر بے اعتبار می داند بلکه بیچ نه می یابد در باب مولانا معهود چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مردم را از جمله مریضات است اما اجازت آن که مناسب جذب است بر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاد می باید کرد لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نه نمود و حضور او سیر بر هر چه صلاح کار خواهد داشت نخواهند فرمود آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت و الحاح عند کمال خواهد صیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الحمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الحمله

۱- قوله كذا بالفتح و رنگ کردن و انتظار کشیدن و در رنگ و آسنگ و باضم نیز آمده ۲- قوله البطن بطون الخ اول صیغه اسم تفصیل است و ثانی بفتین جمع بطن بالفتح یعنی درون چیزه یعنی حقیقی و پنهان تر پس اشیاء مخفیة اعنی مرتبه تجرذات حق لعلّه و احدیه صرفه و احدیه ذاتیه ۳- قوله و سرش بیان کیفیت نزدیک شدن سید شاه حسین است بنقطه پایانی ۴- لیسفه اسم مفعول است از حفظ لیسفه حاله جمله و ظاهراً مجرّم شده یعنی بهره و تقییب در استعمال بمعنی خوشی و خرمی می در آید ۵- قوله و شیخ فانی بالفتح سواران و اسپان و بعضی بسیار مستعمل میشود ۶- قوله و لوله لفتح برده و او و بلا گفتن ۷- قوله سراب لفتح آنچه در ایام گراما مسافر تشنه را بتابش آفتاب رنگ صحران و در چو آب نماید و گاهی در شب چنان نیز ۸- قوله لیکن الخ استدراک است مرقول او را قدس سره از جمله مریضات است ۹

حضور و جمعیت دارد بواسطه بعضی موانع چندان ترقی نه کرد و زیاده گستاخی است ع سه بنده باید که حد خود دانند بعد از تحریر عرض داشت کیفیت روداد و حال پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست و در آنجا فائز ارادت متحقق گشت چنانکه سابقاً تعلق ارادت بر ادات بر طرف شده بود لیکن اصل اراد مانده بود چنانچه در عرض داشت بود الحال ارادت هم ازین بجز بر آمد و حینئذ لا مراد ولا اراد و صورت این فنانیز در نظر در آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده اند فائز گشتند چو در تحریر آن علوم بواسطه وقت و عموماً لغزش بود و لا حرم عیان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده و در وقت تحقیق این فناء و افانیه علوم یک نظر خاص در او راء وحدت پیدا شده است بر چند مقرر است که در او راء وحدت نظر نیست بلکه بیچ نسبت نیست اما آنچه می یابد معروض میدارد و تا زمانیکه به یقین نه پیوست بر نوشتن جزا نه نمود و صورت آن مقام را در او راء وحدت چنان می بیند که اگر به او راء و بیچ نشه در آن راه نمی یابد بر چند در نظر نه وحدت است نه وران آن و نه بیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند یا حق را او راء آن داند حیرت و جهل لجهل صرف است و ازین دید بیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمائیم بهتم تقاض در تقاض است در گفت نمی آید و حال بے شبه متحقق است استغفر الله و اتوب اليه من جميع ما كره الله قولاً و فعلاً خاطراً و ناظراً و ايضا این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه از فناء صفات میدانستم فی الحقیقت فائز خصوصیت صفات و بابه الایثار آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شد بودند و خصوصیات زائل گشته بودند الحال اصل صفات و کلمات علی سبیل الاندماج و الاندراج نیز بر طرف شده و قهرمان احدیت بیچ چیز را ننگ داشته و تیر که از مرتبه علم کلی یا تفصیلی حاصل شده بود

۱- قوله حینئذ لا مراد لا اراده یعنی درین وقت نه مراد مانده و نه اراده یعنی تجرذات حق حقه ۲- قوله صرفت بالفتح سره کردن و خالص بودن و گردانیدن ۳- قوله استغفر الله و اتوب اليه الخ یعنی آمرزش میجویم از خدا تعالی و توبه میکنم و رجوع میجویم بکباب او عز اسمه از هر چیزیکه مکروه میدارد و او را خدا شے سبحانه قول یا شد یا فعل در دل باشد آن مکروه یا در نظر باشد آنکه در شجاعت در بیان احوال خواجہ حسن عطار قدس سره نوشته اگر خاطر تشویش و دبا حصار خیالی حضرت مرشد امید است مندرج شود و الا باید که سه توبت نفس یا بقوت برکت پنهان که از دماغ چیز می برانند و بعد از آن بطریق مذکور مشغول شوند اگر هم چنان خاطر خود کند باید که بعد از تخلیه بر طریق مذکور سه بار گوید استغفر الله من جميع ما كره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و سامعاً و ناظراً و احوال و لا قوة الا بالله و دل را باز زبان موافق دارد ۴- قوله و کلمات علی سبیل الخ یعنی اگر چه بحیثیت خلط و ملط بوده باشد قول اندماج یعنی در آمدن در چیز و استوار شدن در و سه - قوله اندراج بمعنی داخل شدن و در آمدن و نور دیده شدن ۵- قوله قهرمان لفتح اول و سکون باء و فتح رائے جمله معرب که بران بمعنی کار و یا بمعنی حکم با جلال و قهر و بمعنی شسوب قهر که بمعنی غلبه است یعنی حاکم و مجازا بمعنی حکومت آمده از غایت مع الاختصار

نماند و تمام نظر بر خارج آورده گشت ^و آنکه یکن معنی شئی و هو الآخر گما گشت این زبان مطابق حال
گشته و سابقا علم بمضمون این حدیث بود نه حال امید میدارد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت و دیگر چنان
نماید که مولانا می قاسم علی را از مقام تکمیل نصیب نیست بعضی یاران این جای را نیز از آن مقام نصیب معلوم
میشود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال *

مکتوب ۱۲ دوازدهم

در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شئی و تحقیق سیر فی اللہ و تجلی ذاتی برقی و وجه
آسی نیزه سیر نیزه گوار خود نوشته اند عرفه انشت کترین بندگان احمد بدو عرص میرساند از تقصیرات خود چه
عرض نماید **مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** علوم
که تعلق بمقام فنا فی اللہ و البقاء به داشتند حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که
وجه خاص هر شئی چیست و سیر فی اللہ بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه می باشد و محمدی المشرک کیست
و امثال آس و در هر مقامی لوازم و ضروریات آس را می نمایند و میگزراوند و کم چیزے مانده باشد که اولیاء اللہ
آن را نشان داده اند و راه فروگزارند و نمایند **قَبْلَ مَنْ قَبْلَ بِلَا عِلَّةٍ** بهم چنانکه ذوات اشیاء را بمحلول میداند

۱۰ قولہ کان اللہ الخ این عبارت یہ مجموع خود شہادت ہے کہ خدا است بخبرش این زمان مطابق حال گشتہ یعنی بود خدائی تعالیٰ و نہ بود یا وے چیزے او تعالیٰ الحال چنان است کہ بود چنانکہ در مشکوٰۃ از عمران بن حصین وارد است کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان اللہ و لہ یکن شئی قبلہ یعنی بود خدائی تعالیٰ و نہ بود چیزے قبل از وے۔ طاعی قاری رحمہ اللہ نقلے در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ در بیان معنی حدیث مذکور فرمود است و چون سوال از اول بود یعنی و لستلک عن اول ہذا الاھدی بیان فرمود برائے ایشان اولیۃ ازلیۃ و ثانی قلیلیۃ نمود از خبر او تعالیٰ و تعرض نہ فرمود معنی محبت را و لہذا در عبارت سادات صوفیہ این عبارت واقع شدہ است کان اللہ و لہ یکن معہ شئی و این ہم گفتند والحق علی ما علیہ کان و بدانکہ در کتاب بدیع الخلق از مصحح بخاری باین لفظ وارد است کان اللہ و لہ یکن شئی غیب ۱۲ ۱۳ قولہ فرمودہ بالکسر و بالغم و بالغت نیز بالائے ہر چیز و بالائے کہ ان ۱۴ قولہ و نشاء اللہ کان الخ یعنی بود و نہ بود برائے خواست خدا تعالیٰ و موجود نشاء برائے خواست و بر گشتن از معاصی و گناہان و قوت بر طاعات و مریضیات حق ناممکن است لکہ باید داد و اعانت حق تعالیٰ کہ باطلو است و با عظمت ۱۵ قولہ فنا فی اللہ و البقاء باللہ و تجلی ذاتی بیان معانی الاصطلاحیۃ این الفاظ از مکتب دیگر علی الخصوص مکتوب نو و چہارم از جلد ثانی و مکتوب شخصیت و چہارم از جلد ثالث باید طلبید و اقسام سیرا حضرت مجدد علیہ الرحمۃ در مکتوب یک صد و پچہ و چہارم از جلد اول بیان فرمودہ اند ۱۶ قولہ قبل من الخ یعنی بے علت و بے سبب مقبول حق تعالیٰ عز اسمہ گردیدہ است ہر آنکہ مقبول او گردیدہ است ۱۷ قولہ چنانکہ زوات الخ یعنی چنانکہ این امر میدانم کہ ذات و اصل ہر چیز جمیع محمول یعنی مخلوق و پیا کردہ او سبحانہ است این ہم یقین دارم کہ اصل قلیلیۃ و زیادت و تنزہاری و مستعدی در ہر چیز از صنعت و کارگیری او تعالیٰ است عز سلطانہ و جل برمانہ ۱۸

اصل قایمیات و استعدادات را نیز مجعول و مصنوع میدانند و سبحانه محکوم قایمیات نیست و نشاید که چیزی را
بروے حاکم باشد زیرا که گستاخی نه نمود "بند و باید که حد خود دارند"

مکتوب سیر و مہم

در بیان بے نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند
عرض داشت کمترین بندگان احمد معروض میگردد آه بزر آه از بے نهایتی این راه - سیر یابین سرعت
و واردات و عنایات یابین کثرت ازیں جا است که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله
راه است ^{۱۲} تعْرِجُ الْمَلَكُوتُ وَالْأُورُكُوتُ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ بَلْغَةً
یابین معنی داشته اند چوں که یابین رسید و امیدها منقطع گشت ^{۱۲} هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا
مَنْطُوا وَيَنْشُرُ السَّحَابَ ^{۱۲} در کار شد چندی روز است که سیر در اشیاء واقع شده است و مردم مسترشد باز غلو کرده
اند فی الجمله شروع در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابند لیکن از ابراهیم ^{۱۲}
بواسطه مروت و بجا چیز می گوید و در مسئله توحید که سابقاً متوقف بود چنانکه مکرراً بعرض رسانیده بود و
افعال و صفات را باصل میداد چوں حقیقت کار معلوم گشت از توقفت برآمد و پله همه از دست را چوب
یافت و کمال را در آن بشیر دید از مقوله همه اوست و افعال و صفات را هم بزرگ دیگر معلوم کرد همه را
یک یک نموده بفرق گذرانیدند ریث و شبه بالکل بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت گردیدند
و سر مواز ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان میکنند یا از سهو
است یا از سبک باطن از ظاهر هیچ مخالف نیست در توشط راه مخالفت در نظری آید و محتاج توجیه و جمع میشود

۱۰ قوله تعزج الملائكة الخ اشارت است بکبریم که در سوره معارج و پاره تبارک واقع است ۱۲ یعنی بالای روند فرشتگان در روح یعنی
جبرئیل بسوئے خدا در روزیکه هست مقدار آن پنجاه هزار ساله ۱۳ قوله هو الذی ينزل الغيث الخ اشارت است بآیه کریمه که واقع است
در سوره شوری و پاره الیه ید یعنی خدا تعالی است آنکه فرو می آرد آب باران بعد از آنکه نا امید شدند ایشان و پراگنده میسازد رحمت خود
را و او هست کار ساز ستوده کار ۱۴ قوله غلب بالقبح و یقتبین و تشدید و او در آخر دست بلند کردن آن قدر که قول بلند کرد و مجازا در آن
صدر درگشتن مستعمل می شود ۱۵ قوله ابراهیم بالکسر بنوه آدرون و طول کردن ۱۶ قوله یریب بالقبح گردش زان و صاحب و تشنگ و یریب
المنون حوادث روزگار ۱۷ قوله در توسط راه یعنی در اثنا راه طریقت رونده را این مخالفات بظن نمودار میگردود ۱۸

اما منتفی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را می یابد و در میان علماء و این بزرگواران همین قدر تفاوت است که علماء استدلال و علماء میداند و ایشان کشف و ذوقاً می یابند و آنگاه درین علی صحیحاً اهل من هذیه المطابقة یضیق صدیقی ولا ینطلق لسانی بقدر وقت است نمیدانم چه عرض تمام توفیق بر تسوید بعض احوال ندارد و در عرض خدا شهادت می بخاشم تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این محروم بمحور را از توجه غریب پروری محروم ندارند و در راه نگذاشته

این سخن را چهل تو میسر آید بود که فزول گردد تو اش فرموده
زیادت گستاخی نمود ح بندید یا بد که حد خود داند

مکتوب چهارم

در بیان حصول وقایع که در آثار راه رو داده بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند - عرض خدا شست کترین بندگان احمد آنکه تجلیات که در مراتب الوان ظاهر شده بودند پاره ازال در عرض داشت سابق معروض داشته بود بعد از این مرتبه و خوب که جامع صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر مجلیه مسو و اللون متمثل گشت و پس ازال مرتبه احدیت بصورت مرد در آید و بالا که بر دیوار باریک بین ایستاده است متجلی گشت و این هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و در همین آتشی آرزوئی موت پیدا شدند و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام بر کنار دریای عظیم ایستاده ام باراده آنکه خود را در دریا اندازد و اما از عقب او را

۱- قول ان منتفی حقیقی یعنی راه و چو کار خود را با تحریر رساند و به نیت انبیا و اصل میگرد - باطن را با ظاهر شریعت متفق می یابد و غافلته که در تو سطر راه بنظر آمده بود مرتفع گردد ۲- قول دای دلیل الخ یعنی و کلام دلیل زیاده تر دالات گفته است بر صحت حال این بزرگواران ازین مطابقت یعنی تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و در مواظب ظاهر شریعت مخالفت ۳- قول الضیق صدری و لا ینطق بملک است و نقد وقت خبر و این رمز نیست بگویم که واقع است در سوره شعراء و پاره قال الذین یعنی درنگ شود سینه من و جاری نیکو در زبان من ۴- القرب المسیر و القرب قد کنت بداء فان فیہ المطاب فیک مسبب ۵- القرب علی الموان لایجمل الدبر طوره ۶- بدانکه اندرین مکتوب چهارم هم و بالفتح و تقارده و نشستور بعد از تقارن خنین و فرزند و فرزند زاده و پس جیزه آمدن و نائب کسب شدن ۷- انخسف اللغات ۸- در قول او قدس سر و جی علماء میداند و بحق صوفیا میبند و مرئوس است و اشارت به دقیق فایده ۹- قول اوان بالفتح جمع کون بالفتح یعنی بودن و بهست شدن یعنی غلظت ۱۰

بر لیسما تے مضبوط کرده اند که نمی تواند بدربار درون رفت و آل لیسما عبارت از تعلقات بدن عنصری خود میدانشتم و آرزو میکردم که این لیسما گسسته شود و ایضا کیفیت خاص رو داد که در آن وقت بطریق ذوق دریافت که دل را هیچ بالمستغیر از حق سبحانه مانده است بعد از این صفات کلیه و جویبه که باعتبار محال و منظر خصوصیات پیدا کرده بودند و نظر اندک پس ازال آن خصوصیات تمام ازاها فرو ریختند و باقی ماندند الا بعنوان کلیه الوجودیه و صورت تجرید آنها از خصوصیات نیز در نظر آورده و چند معلوم گشت که اکنون حقیقه صفات را باصل دادی و پیش از تجرید از خصوصیات باصل دادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجرید باشد کما هو حال ادبای العجلی الصودی و قنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود و در غیر خود بودند یک پنج یافت و اقیاناز محال بر خاست درین وقت از بعضی دقائق انواع شرک خفی خلاصی میسر شد و چند نه عرش ماند و نه فرش نه زمان و نه مکان نه جهات نه حدود اگر فرضاً سا لها فکر کنم در علم برگزیده نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد از این تعیین خود در نظرات و وجه خاص خود نیز و تعیین در رنگ جامه بود که نه پاره پاره شده که شخصی پوشیده باشند و آن وجه خاص و انشم اما بعنوان حقانیه تصور گشت بعد از این بالاسی آن شخص متقبل پوست رقیق در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافتیم و این جامه تعیین را از خود بیگانه دیدم و نوریکه در آن پوست بود در نظر آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غائب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و همان جهالت سابق ماند تقصیر اس صورت واقعه مذکور آخیر در علم آمد بعرض میرساند که تاصحت و سقم او معلوم شود و آن آنست که این صورت

۱- قول عنصری منسوب است به عنصر یا فیم معنی اصل دنیا و نوزاد اطباء و خاک و باد و آتش است ۲- قول که ما هو حال ارباب الخ یعنی چنانچه همین است حال اصحاب تجلی صوری بدانکه سالکان راه حق را سبحانه به تجلیات صوری می بینند و آن آثار نسبت دارد و به تجلیات صوری می بینند و آن بافعال نسبت دارد و به تجلیات معنوی می بینند و آن بصفات نسبت دارد و به تجلیات ذوقی می بینند و آن بذرات نسبت دارد و به تجلیات صوری که آثار نسبت دارد و حق تعالی در صورت جمیع اشیا بر بنده تجلی میکند از مفزوات و صفیات و معاونات و افراد انسان الی آخر ماقال فی الرشح من کلام حضرت الشیخ رکن الدین علاء الدوله قال الشیخ موی الدین الجندی فی تمهنا شعرا قد یظفر الحق فی صودۃ و نیکر ها الجاهل فی ذانۃ قال العادۃ الجاهی قداس سادۃ اگر خواهد در هر صورتی از صور عالم ظاهر گردد اگر خواهد به منزه باشد به صورتی و ایس و سیم و سیم با و سیم اضافت متوان کرد و اگر خواهد تمام احکام و اسما و صفات برده صادق و محمول باشد و این همه ذات پاک او منزه است از هر چه لائق عظمت و جلالت او نیست الخ ۳- قول جهات یعنی جهات مستمشوره که راست و چپ و زیر و بالا و پیش و پس اند ۴- قول بالاسی آن الخ یعنی بر آن شخص متقبل بآن یک جلد باریک در نظر آورده ۵- قول واقعه واقعه در اصطلاحات صوفیه که ام امری را گویند که در قلب واقع شود به طریق که باشد خواه در لفظ خواه در نوم معروف اما تعلق حواس ضروری است و صوفی در مشاهد و قائل محتاج این نوم معروف نیست از لیر آنکه صوفی بسبب اشتغال او در مراقبه او سردود الحواس است پس در واقعات محتاج نوم معروف نیست ۶- قول سقم بالغیم یعنی بیماری یعنی خطا و غلطی ۷

مذکورہ عین ثابتہ است کا کثرت بخیر وین الوجود و الامکان کہ بر طرف او از یکدگر جدا گشته اند و یکمال فرق
 متحقق شده اند و آن پوست کہ در میان آن جامه کهنه و آن نور واقع شده است برینج است بین الوجود
 والعدم و خود را کہ در آخر آن پوست یافتیم اشارت است بوصول بر برزخیت و سابقا در وقائع نیز خود
 را برینج بین الوجود والعدم می یافتیم اما ظاہر آن بہ نسبت آفاق بود و این نظر بانفس است و یک فرق دیگر
 ہم در آن وقت ظاہر شده بود و اما در وقت نوشتن فراموش گشت ہذا آنچه دائم حاصل است ہجرت و نکارت
 است و گاہ گاہ ہمیں طور شعبہ پیدا میشود و بر طرف دیگر و معرفت آن میماند و در تعبیر بعضی وقائع درمی ماند
 و اگر چیزے در علم نمی آید بران اعتماد نمیکند بہمان تقرب در عرفنا اشتہا گشتی مینماید باشد کہ باعلام حضرت
 ایشان یقین بامرے پیدا شود امیدوار است کہ توجہات علیہ از گرفتاری تعلقات در تہ نجات میسر شود و الا
 کار بسیار مشکل است

بے عنایات حق و خاصان حق اگر ملک باشد سیاه شش و دق
 شیخ طہ پسر شیخ عبد اللہ نیازی کہ از مشاہیر مشائخ سرہند است و خدام حاجی عبد العزیز بہ تفصیل
 بالمشایخ آشنا اند قد میوسی و نیاز مندی معروض داشته است و او را داعیہ انابت طریقہ شریفہ پیدا
 شده است و بصدق و نیاز ملتجی شده است استخارہ اش گفته ام کہ بکند ظاہر مناسبتہ دارد و یار راستی کہ
 این جا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطہ مشغول اند بعضی از انہا در واقعات دیدہ رابطہ گرفتہ ہمراہ می آیند
 و بعضی پیش از آمدن از دہلی رابطہ داشتند و اولاً بخضور و استغراق میروند بعضی از انہا صفات ہم حاصل میند
 و بعضی نہ اما میچسبند بر او و او را و کشوف نمیرود ملا قاسم علی و ملا مودود و محمد عبد المؤمن علیہ السلام
 رسیدہ اند از مقام ہند بہ آن ملا قاسم علی رو نزول دارد و آن دو معلوم نیست کہ فرود آیند و شیخ نور ہم نزدیک بقبطہ
 یعنی سر القنی

۱۰ قولہ عین ثابتہ یعنی صورت علیہ و تفصیل ایمان ثابتہ در دیگر مکاتیب موجود است ۱۱ قولہ کابرخ یعنی مانند واسطہ است
 میان وجوب و امکان ۱۲ قولہ کہ بر طرف اولت است بلودن اورا مانند برزخ یعنی دو طرف او از یکدگر جدا و ممتاز گشته اند ۱۳
 قولہ شعبہ یعنی اول و سکون دوم و ہائے موحده نیز مفتوحہ یعنی بازی کہ سحر و فن کنند و این جامہ را در حال عجیب و شان غریب است کہ بہرے
 سالک فائض و واروے شود ۱۴ قولہ بطریق رابطہ بدانکہ رابطہ حفظ صورت پیر است در دل حضرت خواجہ ابوالقاسم قدس سرہاشا
 بر رابطہ فرمودہ اند جائے کہ فرمودہ "سایہ بہر بہر است از ذکر حق" یعنی این طریق از ذکر نافع تر است حضرت خواجہ محمد مصوم قدس سرہ
 در مکتوب مدو شصت و پنجم از مکاتیب خود این را بدلیل ثابت کردہ اند و واضح ساخته و حضرت مجدد علیہ الرحمۃ نیز در مکتوب سی ام از
 مکاتیب جلد ثانی حق فرمودہ اند آنجا ملاحظہ بایند ۱۵

است اما نرسیدہ است ملا عبد الرحمن ہم نزد یک نقطہ است اما مسافت قلبیہ در میان ہست ملا عبد اللہ
 حضور با استغراق در آن پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق منزہ را چل شانہ در انشاء بہ صفت تنزیہ می بینیم و
 افعال را ہم از و تعالیٰ میدانم دولت ایشان است کہ باطنیان و مستعدان فائض میشوند و این کمیتہ را در افاق
 آن ہیچ نصیب نیست ۱۰ ع س من ہما احمد پارینہ کہ ہستم ہستم روزے فرمودہ بودند در میان واقعہ از وقائع
 کہ اگر نہ معنی محبوبیت درومی بود تو وقت بسیار در وصول بمقصد واقع میشد و محبوبیت اورا نسبت بہ عنایت خود ہم
 بیان فرمودہ اند از آن سخن امیدواری تمام است و این جہت و گستاخی از آنست ۱۱
 یعنی در حضرت مجدد قدس سرہ

مکتوب پانزدہم

در بیان احوالیکہ مناسب مقامات مہبوط و نزول است بالبعثہ اسماء مکتوبہ نیز بہ پیر نورگوار خود نوشتہ اند
 عرضداشت حاضر غائب و اسد فاقد مقبل معرض آنکہ مدتها اورا می جست خود را می یافت بعد از آن کار را بجا آید
 کہ اگر خود را می جست اورا می یافت اکنون اورا کہ کرد اما خود را می یابد با وجود کم کردن جوئے او نیست و با تحقیق
 فقدان خوانان او نہ از روئے علم حاضر و واجد و مقبل است و از روئے ذوق غائب و فاقد و معروض ظاہر
 بقاست و باطنش قادر عین بقا فانی است و در عین قیاب باقی لیکن قیام علی است و بقا ذوقی کار و بارش
 بہ مہبوط و نزول قرار یافتہ و از صعود و عروج باز مانده و ہم چنانکہ اورا از قلب بہ مقلبت قلب برودہ بودند اکنون
 باز از مقلبت قلب در مقام قلب فرود آوردند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از الطمینان از
 غلبات انوار روح اورا جامع بر دو جہت روح و نفس ساخته اند و بہ برزخیت این بہتین اورا مشرف گردانید
 اند استفادہ از فوق و افادہ بہ تحت اورا معاً بواسطہ حصول این برزخیت عطا فرمودہ اند و عین استفادہ مفید
 فائدہ طلب کردن ۱۱ فائدہ رسانیدن ۱۲
 است و در عین افادہ مستفید ۱۳ فائدہ بردن ۱۴

۱۰ قولہ منزہ اسم مفعول از تنزیہ یعنی دور کردن و پاک نمودن از چیز ہائے زشت ۱۱ قولہ دولت ایشان الخ حضرت امام ربانی قدس
 سرہ بہ پیر نورگوار خود التماس مینماید کہ این ہمہ فیوضات دولت شما است کہ باطنیان میرسد و این کمیتہ ما الخ ۱۲ تحقیق بر وزن تعلق دوست
 شدن و فقدان بالقسم و بالکسر گم شدن و گم کردن یعنی با درستی گم کردن معنی او نیست ۱۳ قولہ مہبوط و نزول بہر دو لغتین یعنی فرود آمدن
 این جا عبارت است از توجہ بسوئے خلق برائے ارشاد و تکمیل ۱۴ صعود و عروج بہر دو لغتین بمعنی بالارتقاء و اینجا عبارت است
 از سیر فی الاسماء والصفات ۱۵ قولہ مقلبت بتشدید و کسر لام یعنی گردانندہ ۱۶

که بگویم شرح این بے حد شود و نویسم بس قلم هایت کند
معروض میگردد که دست چپ عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل
است بعد از سقوط از فوق که بمقام قلب فرو می آید آن مقام دیگر است که بر ذرخ چپ و راست است کما
هو الظاهر علی ادبایه و مجدوبان سلوک ناکرده از ادب باب قلوب اندر رسیدن به مقلب قلوب و البته سلوک
چنانچه بر صاحب این فن و مقام ظاهر است
است و تعلق مقام کسبه کنایت از حصول نشان خاص است و در این مقام و ابتیاز علی حد است و از آن
ادب باب این مقام از جمله آن ابتیاز آن سبقت انجذاب است و رانحن فیہ و لبقا و خاص است که نشأ علوم و
معارف مناسبت آن مقام شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذب و سلوک و قفا و بقا و امثال آنها در رساله
موعود به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین با منظر اب را می شنود فرصت بیاض آن نشد متعاقب
انشاء الله تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرو آمده است در مقام جذب و بارش
بعالم نیست توجیه فوق دارد و چو عروج فوقانی بقسر بود با طبع مناسبت مجذب داشت در وقت نزول از
فوق همراه خود چیزی که آورده است تا به تسلیتی که از توجیه قاسم بود و عروج اثر آن توجیه بود هنوز باقی است در
نسبت جذب کالدوس فی الجسد است و کالدوس فی الظلمة لیکن این جذب به حال غیر جذب خواجها است قدس
الله تعالی اسراریم جذب است که حضرت خواجها احوال را از آبان که گرام خود رسیده است و نشان خاص ایشان
را در این مقام بوده است و در واقع بعضی طالبان که نموده بودند که خواجها را چنانچه بوده اند آن عزیز متوقف
نموده است ظهور اثر آن در این مقام است این جذب مناسبت بمقام افاده ندارد و همیشه در این مقام و فوق
است و سکر دائمی لازم است بعضی از مقامات جذب منافی سلوک است بعد از دخول در آن و بعضی دیگر
منافی سلوک نیست بعد از دخول از برائے سلوک متوجه میشوند این جذب منافی سلوک است بعد از دخول
در آن در وقت تحریر بعضی متوجه آن مقام شده بود بعضی دقائق آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجیه بیشتر نمی شود
له التعریب فیالها قصه فی شریحات طول و کثیر و ارجح احوال و نیکو ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱

موافق نمی افتاد و روح در مدارج قرب لغایه الغایه بر خیزد غایت ندارد و میسر شد و میشود و میسرند و میسرند
می آید و کل یوم هو فی شأن بر مقامات جمیع مشایخ الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند

کلی بر دند زین و بلبله بست بدان درگاه والا دست برد دست

درین میان اگر توسط روحانیات مشایخ را تعداد ناممکن بطول انجامد بالجملة از جمیع مقامات اصل در
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از غایات چه نویسد قبل من قبل بلا حيلة چندان وجوه ولایت و کمالات
آورد و نمودند که چه در تحریر کرد. در شهر ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرو آوردند و این مقام مقام
تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است تا که میسر شود و اگر
آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده می شود که مریدان را در عمر نوج هم معلوم نیست
که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بر او است مریدان اینجا قدم گاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت
مقام اصل است بیشتر افراد هم گذرانند ذلك فضل الله يؤتیة من یشاء والله ذو الفضل
العلی و چه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب
است چیز دیگر نیست مردم در تخیلات خود چیزهای پزند اعتبار نباید کرد

دریسا بد حال بخت هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام

در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است آن جماعه را فرمائید که از احوال این خسته بال نظر
خیالی خود بپوشند مجال نظر را محال دیگر بسیار است

من گم شده ام مرا جوئید با گم شدگان سخن گوئید

از غیرت خداوندی جل سلطان باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی کمال میجوید و تقیص او سخن
گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است با و تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت

له قوله یوم الزیارت است بکریه که درباره قال فما خلکم و سورہ رحمان واقع است یعنی هر روز خدا تعالی در حالتی و ساختن کار است ذکر آن
عبد الله بن الطاهر دعا الحسین بن الفضل قتال اشک علی قوله تعالی کل یوم هو فی شأن و قول البقی صلی الله علیه و سلم جفت
القام به انت لاق فاجاب باهما شئون ببیدیهما لا شئون بینکما بما فقام عبد الله و قبل داسه ۱۲ له قوله قبل من قبل بلا حيلة یعنی
بسیب و بی علت مقبول گردید یعنی نشانیم به کمالات و ترقیات محض غایت خداوندی است عز اسم و جل سلطان بلا لا حيلة الخ و لا سباب ۱۲
له اشارت بکریه که واقع است در سورہ جمعه و پاره قد سمع الله یعنی این است فضل خدا تعالی میباید بشهر که خواهد و خداوند تعالی خداوند
فضل بزرگ است ۱۲ له قوله اینست یعنی هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است ۱۲

مقام فرق است که مقام ارشاد است و فرق درین موطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح
از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع بود از جمیع و فرق بیش ازین هر چه مفهوم میشود از سکر است
حق را از خلق جدا دیدن که مقام فرق می انگارند حقیقت ندارد و بیش روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از
نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق و لکن الانقیاس فی اکثر علوم ادبیات الشکر
لا ان حقیقه الامور ثمة مفقوده و الامر عند الله سبحانه در رساله دیگر به تفصیل علوم ارباب
جذبه و سلوک و حقیقت این بر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت

مکتوبات مقدم

در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به سیرت بر گزار خود نوشته اند
عرضداشت استحقاق خدمت آنکه عزیز می که چند گاه متوقف بودند روزی در تحریر خیال ظاهر شد که از آن مقام نحوی
از عروج نموده بپایان فرو آورند لیکن بنجام نزول نکرده اند و بقایای آن مقام بود نیز عروج نموده
از راه همان مقام فوق رو بنزول آورده است بعد ازین هر چه کیفیت رو خواهد داد در معرض ظهور خواهد آمد
و معرض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد از انکشاف حال خود چیزی را نویسد بصواب نزدیکتر است
چون حدوث این قضیه نزول پدید بود و حقیر را بواسطه تناول حلاط ضعیفی طاری شده بود با انجام کار این نزول
نیز راحت انشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد

له قوله همین روح را حق میدانند که گاه باشد که نظر سالک بر عالم ارواح افتد و آن عالم را بواسطه مناسبت بر تبه و جوب اگر چه آن مناسبت
بجسب صورت باشد حق می انگارد و مشهود آن عالم را مشهود حق جل سلطان تصور نمایند و آن مخلوق و مخلذ و میگرد و استرا اگر او ازین مرتبه
نگذرند از باطل حق بزند بعضی مشایخ درین مقام سی سال روح را بخدائی پرستیدند و چون از آن مقام گذرانیدند شفاعت آن را داشتند
۱۲ معارف لدینه با خضار له قوله و لکن الانقیاس الخ یعنی دایم چنین است قیاس در اکثر علوم اصحاب سکر ازین جهت که حقیقت
امر آن جا مفقود است و حقیقت امر نزدیک خدا شے پاک است ۱۲ له قوله و بقایای آن مقام بود نیز عروج نموده
آن مقام یعنی مقام عزیز متوقف بود الخ و آنکه در سیاحت ارجاع فیهم مفرد جمیع جائز داشته اند ۱۲ له قوله حلاط بالضم و
تشدید لام معرب کلاب و بمعنی خمریت که از قند و کلاب سازند و بر مسهل هم مجازا اطلاق کنند از قبیل اطلاق کلی بر جزو ۱۲ لکن انی
النیات اللهم اعرف لکاتبه و لمن سحی فیه

مکتوب ۱۸ مجد ہم

در بیان تمکین است که بعد از تلویین حاصل میشود و بیان مراتب سه گانه ولایت و در بیان آنکه
وجود واجب تعالی تراید است بر ذات او تعالی و غیر آن نیز به سیر بر گزار نمود نوشته اند عرض خدا نوشت
کمترین بندگان بر تقصیر احمد بن عبد الاحد آنکه تازمانه که از قسم احوال و موارد و رو می داد بعرض آن گستاخی
می نمود و جوایز میگرد و چون حق سبحانه و تعالی به برکت تو بهات علیه از رقیقت احوال محرر ساخت و از تلویین
به تمکین مشرف فرمود حاصل کار بهر سیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل بهر فصل و از قرب بهر بعد
حاصل نشد و از معرفت بهر نکیرت و از علم بهر جهل نپزود و لا حرم در عرض خداشته توقفت واقع شد و به مجرد
عرض اخبار روز مره جوایز نه نمود و مع ذلک دل را بهر دلت بهر مستغنی شده است که به هیچ امر سرگرمی
ندارد و در رتبه یکایک بکار نمی تواند پرداخت
ظاهر بودن احوال ۱۲
بأنهم سرور و انجاء ۱۳
بأنهم سرور و انجاء ۱۴
بأنهم سرور و انجاء ۱۵
بأنهم سرور و انجاء ۱۶
بأنهم سرور و انجاء ۱۷
بأنهم سرور و انجاء ۱۸
بأنهم سرور و انجاء ۱۹
بأنهم سرور و انجاء ۲۰
بأنهم سرور و انجاء ۲۱
بأنهم سرور و انجاء ۲۲
بأنهم سرور و انجاء ۲۳
بأنهم سرور و انجاء ۲۴
بأنهم سرور و انجاء ۲۵
بأنهم سرور و انجاء ۲۶
بأنهم سرور و انجاء ۲۷
بأنهم سرور و انجاء ۲۸
بأنهم سرور و انجاء ۲۹
بأنهم سرور و انجاء ۳۰
بأنهم سرور و انجاء ۳۱
بأنهم سرور و انجاء ۳۲
بأنهم سرور و انجاء ۳۳
بأنهم سرور و انجاء ۳۴
بأنهم سرور و انجاء ۳۵
بأنهم سرور و انجاء ۳۶
بأنهم سرور و انجاء ۳۷
بأنهم سرور و انجاء ۳۸
بأنهم سرور و انجاء ۳۹
بأنهم سرور و انجاء ۴۰
بأنهم سرور و انجاء ۴۱
بأنهم سرور و انجاء ۴۲
بأنهم سرور و انجاء ۴۳
بأنهم سرور و انجاء ۴۴
بأنهم سرور و انجاء ۴۵
بأنهم سرور و انجاء ۴۶
بأنهم سرور و انجاء ۴۷
بأنهم سرور و انجاء ۴۸
بأنهم سرور و انجاء ۴۹
بأنهم سرور و انجاء ۵۰
بأنهم سرور و انجاء ۵۱
بأنهم سرور و انجاء ۵۲
بأنهم سرور و انجاء ۵۳
بأنهم سرور و انجاء ۵۴
بأنهم سرور و انجاء ۵۵
بأنهم سرور و انجاء ۵۶
بأنهم سرور و انجاء ۵۷
بأنهم سرور و انجاء ۵۸
بأنهم سرور و انجاء ۵۹
بأنهم سرور و انجاء ۶۰
بأنهم سرور و انجاء ۶۱
بأنهم سرور و انجاء ۶۲
بأنهم سرور و انجاء ۶۳
بأنهم سرور و انجاء ۶۴
بأنهم سرور و انجاء ۶۵
بأنهم سرور و انجاء ۶۶
بأنهم سرور و انجاء ۶۷
بأنهم سرور و انجاء ۶۸
بأنهم سرور و انجاء ۶۹
بأنهم سرور و انجاء ۷۰
بأنهم سرور و انجاء ۷۱
بأنهم سرور و انجاء ۷۲
بأنهم سرور و انجاء ۷۳
بأنهم سرور و انجاء ۷۴
بأنهم سرور و انجاء ۷۵
بأنهم سرور و انجاء ۷۶
بأنهم سرور و انجاء ۷۷
بأنهم سرور و انجاء ۷۸
بأنهم سرور و انجاء ۷۹
بأنهم سرور و انجاء ۸۰
بأنهم سرور و انجاء ۸۱
بأنهم سرور و انجاء ۸۲
بأنهم سرور و انجاء ۸۳
بأنهم سرور و انجاء ۸۴
بأنهم سرور و انجاء ۸۵
بأنهم سرور و انجاء ۸۶
بأنهم سرور و انجاء ۸۷
بأنهم سرور و انجاء ۸۸
بأنهم سرور و انجاء ۸۹
بأنهم سرور و انجاء ۹۰
بأنهم سرور و انجاء ۹۱
بأنهم سرور و انجاء ۹۲
بأنهم سرور و انجاء ۹۳
بأنهم سرور و انجاء ۹۴
بأنهم سرور و انجاء ۹۵
بأنهم سرور و انجاء ۹۶
بأنهم سرور و انجاء ۹۷
بأنهم سرور و انجاء ۹۸
بأنهم سرور و انجاء ۹۹
بأنهم سرور و انجاء ۱۰۰

من بیچم و کم از بیچ هم بسیارے وزیر بیچ و کم از بیچ نیاید کارے

بر سر اصل سخن آئیم عجیب آنست که حالا بحق یقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم و عین حجاب
یکدیگر نیستند و قنایا و انجاء جمع اند در عین هیرت و بے نشانی بعلم و شعور است و نفس غلیبت حضور^{در}

۱۵ قولہ تمکین بمعنی جہاد امن و پابرجائے کون کسے راو بمعنی قدر و وقع و نام یکے از مقامات سالکان ۱۲ غ ۱۵ قولہ تلویں گوناگون کردن و با عطلار اہل تصوف نام یکے از مقامات فقر ۱۳ غ بدانکہ تلویں نزد مشائخ طریقت قدس اللہ ارواہم عبارت است از گردیدن دل سالک در احوالے کبر و سکے میکزد و بعضی گفته اند کہ گردیدن دل است میان کشف و استیجاب بسبب غیبت صفات نفس و ظہور سال و تمکین با عطلار ایشال عبارت است از دوام کشف حقیقت بواسطہ اطمینان دل در موطن قرب و حضرت شیخ قدس سرہ در اصطلاحات خود آورده اند کہ نزد اکثر مشائخ تلویں مقامی است ناقص لیکن نزد ما افضل و اکمل سہ مقامات است و حال بندہ و روئے ہماں حال است کہ حق سبحانہ در شان خود میفرماید کہ لیل و نہ ہونی غسان و تمکین نزد ما تمکین است در تلویں ۱۲ رشتات ۱۴ قولہ رقیقت یا کسر و تشدید قاف مسموہ و یائے مشدودہ بمعنی بزرگی و غلغلی مضاف بہ عدیت ۱۲ قولہ محرر بعینہ اسم مفعول از تحریر بمعنی آزاد کردن ۱۳ قولہ تلویں الخ بدانکہ تلویں صفت ارباب احوال است و تمکین صفت ارباب خالق ۱۲ ۱۵ التعریب وافی لاشئ و من ذلک القصص و من ہولاشئ یكون مع ۱۴ قولہ بحق تعین الخ بدانکہ معنی حق و علم و عین مصاف بہ تعین در مکتوب و ممد و ہفتاد و ہفتم (۶۷) از جلد اول تذکرہ است من شاء فلینظر ہذا لک ۱۳

است با وجود علم و معرفت جز از دیا و جهل و نکریت نیست ^ع عجب اینست که من و اصل و سرگردانم
 الله تعالی به محض عنایت بے غایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ایزانی داشته است فوق مقام
 ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صوری تجلی ذات است ^{بے بنایت} یل
 بَعْدُ مَا يَدْنُهُمَا أَكْثَرُ مِنْ يُعَذِّبُ هَذَيْنِ الْعَجَلَيْنِ كَذَا مَرَّةً وَفَوْقَ مَقَامِ شَهَادَتِ مَقَامِ صِدْقِيَّتِ
 است و تفاوتی که میان این دو مقام است ^{بند ۱۲} أَجَلُ مَنْ أَنْ يُعَذِّبَ عَنْهُ بِعِبَادَةٍ وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يُشَادَّ
 إِلَيْهِ بِإِسَادَةٍ وَفَوْقَ آئِ مَقَامِي نِسْتِ إِلَّا النَّبِيُّ عَلَى أَهْلِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَنَشِيدِ که
 میان صدیقیت و نبوت مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم به محالیت او بکشف صریح
 معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند و بقربت نامیده اند بآن
 نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجیه بسیار و تصریح بے شمار و اولاً باین طور
 که بعضی اکابر فرموده اند ظاهراً آن مقام حقیقت را معلوم فرمودند آن مقام بعد حصول مقام
 صدیقیت است در وقت عروج انا واسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء الله تعالی
 حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد و آن مقام بسے عالی است در منازل عروج فوق آن مقام مقام
 معلوم نیست و زائدیت و جود بے ذات جل و علا درین مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمائے اهل حق است
 شَكَرَ اللهُ تَعَالَى سَعْيَهُمْ وَايَسَّ جَاوِدُهُمْ دِرَاهِمًا وَفَوْقَ آئِ عَرُوجِ وَاقِعِ يَشُودُ الْوَالْمَكَارِمِ رُكْنِ الْكُنْ

۱۰ تعریبه الافحاجیو امن و اصل متعبد ۱۲ ۱۰ قوله تجلی صوری الخ حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله فرموده اند که سالکان
 راه حق را ساجانه بر تجلیات صوری می بینند و آن با ثبات نسبت دارد و بر تجلیات معنوی
 نمی بینند و آن بصفات نسبت دارد و بر تجلیات ذوقی می بینند و آن بر ذات نسبت دارد و در تجلیات صوری که با ثبات نسبت دارد محتضائی
 در صورت جمیع اشیاء بر بنده تجلی میکند از مفردات عنصریات و معادن و نباتات و حیوانات و افراد انسان ۱۲ رنجات در احوال مولانا بعد
 القصور قدس سره ۱۰ قوله اجل من ان یعبر الخ یعنی تفادت این دو مقام اعنی شهادت و صدیقیت پس بلند است از آنکه از توضیح
 کرده شود لعبارتی و پس عظیم است از اینکه کرده شود بطرف او اشارت ۱۲ ۱۰ و لون بعید بین کون الشیء و اسطه بین الشیئین و
 حصوله مابینهما فافهم ۱۲ ۱۰ قوله شکر الله الخ یعنی خدا تعالی طلبه اهل حق را جزای جد و جهد ایشان بداد ۱۲ ۱۰ قوله ابو المکارم رکن الدین
 حال شان بجا شریف مکتوب اول ایجا را از تفحات نقل کرده شده است ۱۲ ۱۰ قوله بل بعد مابینهما یعنی بلکه درازی آن مسافت که
 واقع است میان ولایت و شهادت زیاده تر است از درازی مسافتی که واقع است میان این دو تجلی یعنی صوری و ذاتی

همچنانکه سنگ جماد است این صفت هم دروے اگر فرضا موجود باشد جماد است در ظهور حرف و صوت از
وے هیچ مدخلیت ندارد و جمیع صفات ازین قبیل است غایه مافی الباب چوں این دو صفت ظاهر تر بودند
خَصَمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى بِنَفْسِهِمَا وَيَكُونُ لَزُومٌ لِقَى الْبَوَاقِي مِنْهُ بِالطَّرِيقِ الْكَوْنِي حَقِّ سَجَانِه وَتَعَالَى اَوَّلُ
صفت علم خلق کرد بعد از آن توجه او به معلوم می خلق کرد بعد از آن معلوم
را بر وے منكشف ساخت یعنی انكشاف در وے خلق کرد بعد خلق صفت علم بجز و جری العادة پس
معلوم است که علم را در انكشاف چه مدخلیت باشد همچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد از آن اصفا و توجیه
بسموع بعد از آن سماع بعد از آن ادراک بمسموع همین طور اول خلق بصر کرد بعد از آن تفکیک حدقه و توجیه بصری
بعد از آن بویته بعد از آن ادراک مژئی علی هذا القیاس بسمع و بصیر کسی است که مبدأ سماع و رویت او این
ووصفت باشد وَاِذَا اَلَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَا سَمِيْعٌ وَلَا بَصِيْرٌ پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ
ذوات جماد صرف اند فَاَلَمْ يَقْصُودْ مِنْ اِخْرَ الْكَلَامِ نَقَى الصِّفَاتِ عَنْهُمْ رَأْسًا لِاَنَّ لَهُمْ صِفَاتٍ
وَبَلَدِكَ الصِّفَاتُ ثَابِتَةٌ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ لِيَكُوْنَ جَمْعًا بَيْنَ التَّنْزِيْهِ وَالتَّشْبِيْهِ بَلْ تَمَامُ اَلْاِيَةِ
اَلْكَلِمَةِ لِثَبَاتِ التَّنْزِيْهِ وَنَقَى اَلْمَثَالَةَ رَأْسًا عِلْمِ اَوَّلٍ یعنی اثبات صفات اینها مرحق سجانده و
تعلی را و ذوات اینها را جماد محض دانستن و در رنگ ناو و این و کوزه یافتن که آب از اینجا ظاهر است
از علوم مناسبه مقام ولایت است و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را
دانستن که اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاَنْتُمْ حَيُّوْنَ از علوم مناسبه مقام شهادت است از اینجا تم تفاوت تا در میان

دقیقه جائیه (۱۱) و قوتی است که بدال حصول اشیاء توان کرد یعنی استعداد و لیاقت ۱۲ هه قول پس گفته شد شیء الخ واقع است در پاره الیه بود (۱۵) و
سوره شوری رکوع دوم یعنی نیست مانند وے چیزه و او است شتو ادینا ۱۳ هه قول بطریق جری العادة الخ یعنی پیدا کردن تشبیه و دید بعد پیدا کردن
این دو صفت اعنی سامعه و باصره امر عادی است یعنی عاده الله این چنین جاری شده است بدول تاثیر صفات اینها و اگر تاثیر صفات قائل شود پس
تاثیر و صفات نیز مخلوق خدا تعالی است ۱۴ (حاشیه صفه بذا) هه قول جمیع صفات یعنی حیوة و علم و کلام و قدرت و اراده ازین قبیل است یعنی
او است تعالی شان زنده و داننده و متکلم و قادر و مرید و بر یک ازین صفات که در خلایق مخلوق است و آثار و نتائج خود مدخل ندارد و همچنانکه حق
سجانه و تعالی خلق این صفات میکند خلق ثمرات و نتائج آنها میکند بعد خلق آن صفات بطریق جری العادة الخ یعنی آثار و نتائج الهی حضرت الشیخ قدس
سره فافهم و تبین و تثبیت ۱۵ هه قول تعصبا الله الخ یعنی خاص کرد الله تعالی این دو صفت را بفضی این بر دو و ازین لازم آید لقی باقی صفات بطریق
اولی ۱۶ هه قول بمرئی - مرئی اسم مفعول است از رویت یعنی چیزه دیده شده ۱۷ هه قول و اذالم یکن کذا الخ متقبل است بمقابل
خود و مقابل است مرورا یعنی چوں اینچنین نیست اے مبدأ سماع و رویت در کسب بحر حق سجانه و تعالی یافته نمی شود پس نیست شتو نده و میند
مگر حق جل و علا ۱۸ هه قول فاما مقصود من آخر الخ یعنی پس مقصود از آخر کلام یعنی و هو السميع البصير لقی صفات است از بندگان بالکلیه نه اینکه
برائینه ایشان صفات هستند و آن صفات بعد از اثبات اند مرحق سجانه و تعالی را تا برین تقدیر این قول جامع گردد و میان تنزیه که مفاد اول
کلام باشد و تشبیه که مفاد آخر کلام باشد بلکه آیت که بر تها بر آیت اثبات تنزیه است و لقی ماثله بالکلیه ۱۹ هه بایده است (باقی بر ص ۴۷)

مقایس مفهوم میشود و التقلیل یدل علی التکثیر و الجودعة تنبئ عن البحر الغدیر ع
سأله که نکوست از بهارش پیدا است

و همچنین از باب این مقام عالی افعال مخلوقات را نیز کالمیت و الجماد می یابند نه آنکه افعال اینها
را بحق سجانه بدینند و فاعل این افعال او را سجانه دانند تعالی الله سبحانه عن ذلك علواً کبیراً و در رنگ آن
است که شخصی سنگ را جنباند و حرکت دهد نمیتوان گفت که آن شخص متحرک است بلکه موجب حرکت است در
سنگ و سنگ متحرک است مع ذلك همچنانکه سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض
بال حرکت شخصی بلکه شد نمیکویند که سنگ کشت بلکه میگویند که آن شخص کشت و قول علماء شریعت شکر
الله تعالی سعیهم موافق این علم است میفرمایند که با وجود صدور افعال و کون بالادارة و الاختیار از
مخلوقات مفعول آنها مصنوع حق است سجانه و فعل اینها را در مصنوعیت او هیچ مدخل نیست افعال ایشان
حرکات چند است من غیر آن یکون لها تأثیر فی جمیع المفعول اگر گویند که برین تقدیر افعال را منوط
ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آنست که شکر را بامرے مکلف سازند و بر فعل او
مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرق است در میان سنگ و مکلفین چه منوط تکلیف قدرت و ارادت
است و در سنگ ارادت نیست لیکن چوں ارادت اینها نیز مخلوق حقست سجانه من غیر تأثیر لایقی
حصول الامر ادا ارادت نیز کالمیت است همین کار کرد که مراد بعد از تحقق آن مخلوق می شود و بطریق
جری العادة و اگر قدرت مخلوق را مؤثر فی الجملة هم گفته شود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی
سعیهم گفته اند آن تاثیر هم در وے خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند فقی تأثیر لای اختیار لای
اصلاً فیکون تأثیراً ایضاً کالجناد مثلاً شخصی شکر را دید که از بالا بیایان آمد تحریک حرکے و حیوانے را

دقیقه جائیه (۱۱) که در هر مقامی از مقامات ولایت و شهادت و صدیقیت علوم و معارف جدا است که مناسب آن مقام است و ولایت سکر
غالب است و محو مخلوب و در شهادت بالعکس و در صدیقیت سکر اصل نیست ۱۲ معارف که اشارتست بآیه که یک در سید پاره و نالی و سوره
نمرواقع است یعنی بدرستی که تو مرده هستی و بر آئینه ایشان مرده اند و یوید هذا التاویل اسمیه الجملین الدالت علی الدوام و الاستمرار
کما هو محقق فی موصعه ۱۳ هه یعنی برین قیاس است حال باقی صفات مخلوق ۱۴ (حاشیه صفه بذا) هه قول القلیل یدل الخ یعنی اندک
و کالت میکند بر بسیار و دم آب خبر میدهد از دریا کلاں و تالاب ۱۵ هه قول الغیر یعنی تالاب است و بقیه آب از سیلاب و برین تقدیر صفت بحر حق
قول گشت پس شاید و او از زلت قلم ناخمس ماقط شده باشد یعنی در اصل و الغدیر و الحسون ان یقال و القطرة تنبئ عن الغدیر ۱۶ هه بزرگ
حق تعالی و تقدس ازین نسبت برتر بود از بزرگ ۱۷ هه اگر چه با خبر از صدور افعال از مخلوقات باراده و اعتبار ایشان ۱۸ هه قول من غیر آن یکون
یعنی بے آنکه باشد افعال و حرکات ایشان را تأثیر در پیدا شدن ممول و مصنوع بداند که حضرت انشاء و رحم الله تعالی باین قائل اند که مؤثر در افعال
جماد صرف قدرت حق است سجانه و تعالی بخلاف ظهور متحرک که بعضی قدرت عباد را در او مؤثر دانند و تفصیل این مسئله در کتب عقاید موجود است ۱۹
هه من غیر تأثیر الخ یعنی غیر آنکه باشد ارادت اینها را تأثیر در حصول مراد ۲۰ هه قول فقی تأثیر الخ یعنی پس در تأثیر قدرت مکلف را اصلاً اختیاری نیست

پس تأثیر قدرت نیز مخلوق را اصلاً اختیاری نیست

بلاک ساخت آن شخص هم چنانکه آن سنگ را جادو میداند فعل او را که حرکت است نیز جادو میداند و اثر مترتب را بر آن فعل که ابلاک است نیز جادو میداند ^{فالتی} و التی و الصفات و الافعال كلها جمادات فخصه و اموات صوفة فهو الحي القيوم وهو السميع البصير وهو العليم الخبير وهو القهار لما يريد قل لو كان البحر مداداً لكتبنا القرآن قبل ان تنفك كلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً انشاى بسیار نمود و جرات بے حد واقع شد چه توان کرد جمال سخنی که از جمیل مطلق است بر آن داشت که هر چند سخن دراز کند زیبا آید و هر چه از گوید بر جان نماید با وجود خود در هیچ مناسبت نمی یابد که از آن جناب سخن کند و یا نام او بر زبان آورد و بر آید یا بشستم و بن بشتک و کلاب هنوز نام تو گفتمن مرا نمی شناید

ع بنده یابد که حد خود داند و امیدوار تو چه و عنایت است از خرابی خود چه عرض نماید و هر چه در خود بداند از غایات مبدأ آن تو چه عالی است و الا ح من بهما احکما برینه که بستم بستم و میان شاه حسین طریق تو خود دارد و در آن مخطوط است بخاطر می آید که از آنجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود است محمد صادق از خودی خود را ضبط نمی تواند کرد اگر در سفره همراه میشود ترقیات بسیار میکند و در سیر و امن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام هیرت غوطه خورده است در هیرت به فقیر مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز درین مقام است خنده ترقی کرده است و از خویشان این فقیر جو آنی است حالش بسیار بلند است بتجلیات بر قیة نزدیک است و مستعد است

مکتوب نوزدهم

در سفارش بعضی از باب حوائج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ^{عقد} عرضداشت ^{احقر الخدمه} آنکه شخصی از لشکر آمده و انمود که مبلغ وظیفه داران فقراء دلی و سرهندان بابت فصل خریف گذشته حواله ملازمان عتبه علیه

له قوله فالذوات والصفات الخ یعنی پس ذوات مخلوقات و صفات و افعال شان همه جمادات محضه و اموات صرف اند پس او است تعالی و سحانه زنده و قائم و اوست سميع و بصير و اوست عليم و خبير و اوست موجود چیزه که اراده کند ^{له} قوله قل لو كان البحر مداً لكتبنا القرآن قبل ان تنفك كلمات ربی و اگر باشد دیا بسیار بر آن نوشته شود سخن پروردگار من البته خرج شود آب دریا پیش از آنکه آخر شوند سخنان پروردگار من اگر چه بسیاریم مانند آن دیا بطریق مد ^{له} صاحب جمال علی الاطلاق یعنی حق سحانه تبارک و تعالی ^{له} صاحب جزاء نخستین حضرت ایشان است قدس سره

کرده اند که بعد از تحقیق حق مستحقان رسانند بنا علی ذلک گستاخی نموده شد که هزار تن که فصلنامه باسم شیخ ابو الحسن ^{قط} حای و اهل علم و هزار تن که فصلنامه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار تو اب شیخ مقرر است مشار الیهما حی و قائم اند و شما ^{بیشکی} اشتباه ندرند و کس خود را فرستاده اند اعتماد ^{باین معنی} است اگر خبر مذکور صدق داشته باشد مبلغ این دو اسمی مذکورین را حواله حامل عرضداشت نماید مشار الیهما در سرهندان

مکتوب بیستم

نیز در سفارش بعضی از باب حوائج به پیر بزرگوار خود نوشته اند ^{عقد} عرضداشت ^{احقر الخدمه} آنکه مکرراً در باب وظائف والده حبیب الله سرسندی و منکوحه او و محاذیم دیگر که در ضمن عرفیه مسطوره اند مصدع اوقات عبادان عتبه علیه میگردد اگر مبلغ وظائف مشار الیهم بدلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی مشار الیهم نمایند بعضی بطریق وکالت و بعضی بطریق اصالت آمده اند و اگر مبلغ نیامده باشد مشار الیهم حی و قائم اند التماس ^{بیشکی} میجویم پروا نجات بینانند زیادت گستاخی است

مکتوب بیست و یکم ترجمه از مصحح

أُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي مُوسَى مَكْتُوبٌ بِلِسَانِ مُحَمَّدِ بْنِ سَاحِبِ قَارِي مَوْسَى الْحَاجِّ الْقَارِي اللَّاهُوتِي فِي بَيَانِ دَرَجَاتِ لَابُورِي صَدُورِي يَافِتَةٍ دَرِيانِ دَرَجَاتِ وَلاِبَتِ

له قوله تلك بالفتح وكاف عروى بمعنى قرص راجع از در باشد خواه نقره یا مس و این مفسر نگذاشت ^{له} غیاث ^{له} قوله اعتماد است بیا می معروف یعنی آن کس معتد علیه و ثق و معتبر است ^{له} قوله مبلغ بضم میم و سکون موحده و فتح لام بمعنی رسانیده شده صیغه اتم مفعول از المبالغه و این لفظ اکثر در انشاء صفت تذقده واقع می شود مگر این صفت قبل از موصوف می آید چنانچه مبلغ ده و پیر یعنی چنین روپیه ها که سازنده آنرا جید و کامل بصفت خودش ساخته است و نامره و غیر حید نیست و بعضی نوشته اند که مبلغ بفتح اول و سوم مصدر میمی است که در صفت تذقده بمعنی اسم مفعول واقع می شود ^{له} غیاث ^{له} مخدومان و بزرگان و این جمع مخدوم است ^{له} اعلم ان هذه التراجمة للمكاتيب العينية الحقها هذه العبد الضعيف الاحقر الافر المصغر فقاوذا الله عن سيئاته فقيما للافاداة وتقيما للافاضة وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ^{له} لمصنحه رحمة الله تعالى دحمة واسعة

الذاتی الذی لا اعتبار فیہ للاسماء والصفات
 والشیون والاعتبار ذات لا بالاعتبار و
 لا بالسلب مخصوص بولایتہ علیہ الصلوٰۃ
 والسلام وخرق جمیع الحجب الوجودیۃ
 والاعتباریۃ علما وعلما یتحقق فی هذا
 المقام فی محصل الوصل عن یانا ویتحقق
 الوجود حقیقۃ لا حسباتا وبل کمال من
 متابعیہ علیہ الصلوٰۃ والخیۃ نصیب
 کامل فخط وافر من هذا المقام العزیز
 وعودۃ فعلیکم باتباعہ صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وسلم ان کنتم متوجہین الی تحصیل
 هذه الدالۃ القصوی و تکمیل هذه
 الدالۃ العلیا وهذا التجلی الذی
 بقرق عند اکثر المشائخ رحمہم اللہ
 تعالیٰ سبحانہ یعنی ان خرق جمیع الحجب
 عن حضرت الذات جل سلطانہ یكون
 فی ثمرات لیسیر کالبرق ثم یسدل حجب
 الاسماء والصفات ویستوسطوات
 انوار الذات تعالیٰ فیکون الحضور الذی
 لمحۃ کالبرق والغیۃ الدنایۃ کثیرۃ

ذاتی کہ در ال اسماء وصفات وشیون و اعتبارات
 را اعتباری نیست نہ بالاعتبار و نہ بسلب
 مخصوص است بولایت آل سرور کائنات علیہ
 الصلوٰت والتسلیمات والقیام ودرین مقام
 خرق جمیع حجب وجودیہ و اعتباریہ علما وعلما متحقق
 می شود پس درین وقت وصل غریا حاصل میگردد
 ووجود حقیقی محقق میشود وظنی و تمیننی و ازین مقام
 برز الوجود نصیب کامل وخط وافر حاصل است
 مرسل تابعان آل سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام والخیۃ
 پس لازم گیرید متابعت آنحضرت راصل اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ وسلم اگر نمایان تحصیل این دولت قصوی
 و تکمیل این درجہ علیا متوجہ اید و این تجلی ذاتی برقی
 است نزدیک اکثر مشائخ رحمہم اللہ تعالیٰ
 سبحانہ یعنی خرق جمیع حجب از حضرت
 ذات جل سلطانہ مانند برق بزبان لیسر
 می باشد بعد ازین حجب اسماء وصفات
 انداختہ شود و سطوات انوار ذات
 تعالیٰ مستور ^{مستورات} ساخته شود پس حضور
 ذاتی مثل برق یک لمحہ باشد و غیبت
 ذاتیہ زیادہ تر و پیش اکابر نقشبندیہ قدس

سے قول اسماء وصفات وشیون و اعتبارات بدانکہ فرق در ہر چہ را این مراتب از پس دقیق است و در مکاتیب دیگر مذکور
 من شاء غیر جمیع الیہا ^{۱۳} سے قول خرق بالفق درین و بریدن و قول حجب بضمین جمیع حجاب بر وزن کتاب بمعنی پردہ ^{۱۴} سے
 بالضم بمعنی برہنہ یعنی بدون اعتبار زاید بر ذات مجردہ صرفہ ^{۱۵} سے یعنی ذہنیہ و خارجیہ ^{۱۶}

جدا و عند اکابر المشائخ النقشبندیۃ
 قدس اللہ تعالیٰ استرادہم ہو الحضور
 الذی ذاتی دائما ولا عیوۃ عندہم للحضور
 الذائل المتبدل بالغیۃ فیکون کمال
 ہولاء الا کابرفوق جمیع الکمالات و
 نسبتہم فوق جمیع النسب کما وقع
 فی عباس اہلہ ان نسبتنا فوق جمیع
 النسب وادادوا بالنسبۃ الحضور الذی
 الذی و اعجب من ذلك ان الثہایۃ
 فی طریقۃ ہولاء الکمل منادجۃ فی
 الہدایۃ و اقتداءہم فی ذلک بصحابۃ
 رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیہم
 وسلم وبارک فانہم فی اول صحنۃ النبۃ
 علیہ الصلوٰۃ والسلام والخیۃ نالوا ما
 یتسیر فی الثہایۃ و ذالک یأید دارج
 الثہایۃ فی الہدایۃ فلما کانت ولایۃ
 محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم فوق جمیع ولایات الانبیاء
 والرسل علیہم الصلوٰت والتسلیمات
 کذلک کانت ولایۃ ہولاء الا کابرفوق
 جمیع ولایات الاولیاء قدس اللہ تعالیٰ
 استرادہم کثیف وان ولایہم منسوبۃ
 الی الصدیق الا کبر لعمراہ فزاد من

اللہ تعالیٰ اسرار ہم این حضور ذاتی و الہی
 است و نزد این بزرگ واراں حضور زائل
 متبدل بالغیبت را اعتباری نیست پس
 کمال این اکابر فوق جمیع کمالات است
 و نسبت ایشان فوق جمیع نسب چنان کہ
 در عبارات شان واقع شدہ این نسبتنا
 فوق جمیع النسب وادادوا بالنسبۃ الحضور
 ذاتی و الہی مراد داشتہ اند و عجیب ترین این
 ہمہ آن کہ در طریقہ این کمل نہایت در بدایت
 مندرج است و اقتداء ایشان درین امر
 بصحابہ رسول اللہ است صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ وعلیہم وسلم
 و مبارک زیرا کہ ایشان در اول صحبت
 بنی علیہ الصلوٰۃ والسلام و
 الخیۃ پیمانی یافتند کہ نہایت کار پیسر
 گرد و این بسبب اندراج نہایت است در
 بدایت پس چنانکہ ولایت محمد رسول اللہ صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فوق جمیع ولایات انبیاء
 و رسل است علیہم الصلوٰت والتسلیمات
 ہمچنین ولایت این اکابر فوق جمیع ولایات
 اولیا است قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم چگونہ
 فوق نباشد حال آن کہ ولایت ایشان منسوب
 است بصدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ آری بعضی

كُلُّ الْمَشَايِخِ قَدْ حَصَلَتْ هَذِهِ النَّسَبَةُ
 لَكُنْ بِإِقْتِبَاسٍ مِنْ وَلَايَةِ الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كَمَا أَخْبَرَ أَبُو سَعِيدٍ
 عَنْ دَوَامِ هَذِهِ الْحَدِيثِ وَقَدْ وَصَلَتْ
 حَبَّةُ الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
 إِلَى هَذَا الشَّيْخِ أَبِي سَعِيدٍ كَمَا نَقَلَ صَاحِبُ
 النِّفَاحِ وَالْغَرَضُ مِنْ إِظْهَارِ بَعْضِ كَمَالَاتِهِ
 هَذِهِ الطَّرِيقَةُ الْعَلِيَّةُ النَّقْشِيَّةُ
 تَرْغِيبُ الطَّلَاحِ إِلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ وَالْإِلَاحِ
 مَالِي وَشَرِّحَ كَمَا لَهَا قَالَ الْمُؤَلِّفُ فِي
 الْمَثْنَوِيِّ هـ

شرح اوجیهف است با ال بهمان
 همچون راز عشق باید در نهان
 لیک گفتم وصف اوتاراه بر بند
 پیش از آن که فوت آن حضرت خورد
 وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى خَيْرِ مَنْ اتَّبَعَ
 الْهُدَى +

مکتوب بستان دوم

أُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ عَبْدِ الْمَجِيدِ بْنِ الشَّيْخِ
 مُحَمَّدٍ الْمُخْتَلِ الْأَهْوَرِيِّ فِي بَيَانِ وَجْهِ
 التَّعَلُّقِ بَيْنَ الدُّوْحِ وَالنَّفْسِ وَبَيَانِ

افراد از کمال مشایخ حصول این نسبت متحقق
 شده ولیکن این حصول با اقتباس است از
 ولایت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه چنانکه شیخ
 خراز که شرف احوال ایشان در جامع مکتوب اول مذکور شده
 ابو سعید از دوام این حدیث خبر داده و بهیچ حضرت
 صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه شیخ ابو سعید مذکور
 رسیده چنانچه صاحب نفحات آورده است
 و غرض از اظهار بعض کمالات این
 طریقه علیه نقشبندیه ترغیب طالبان است
 باین طریقه علیه ورنه مرابشر کمالات
 این طریقه چه نسبت مولای روم و رثنوی
 فرموده هـ

شرح اوجیهف است الخ

بر شما باد اسلام و نیز کوتایع بدی
 است +

ترجمه از مصحح

مکتوب بستان و دوم بشیخ عبد المجید پسر شیخ
 محمد مفتی لاهوری صدر یافته در بیان بهت تعلق
 میان روح و نفس و بیان عروج و نزول

عَمَّا وَجْهًا وَتَوَلَّيْهَا وَبَيَانَ قَنَاءَ الْجَسَدِ
 وَالدُّوْحِ وَبَيَانَ مَقَامِ الدَّعْوَةِ
 وَالْفَرْقِ بَيْنَ الْمُسْتَهْلِكِينَ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ
 وَالرَّاجِعِينَ إِلَى الدَّعْوَةِ سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ
 بَيْنَ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ وَقَرَنَ اللَّامَكَاتِ
 الْمُتَبَرِّجِ عَنِ الْجَهَةِ مَعَ الْمَكَاتِ الْحَاصِلِ
 فِي الْجَهَةِ فَجَبَّ الظُّلْمَةُ إِلَى النُّورِ فَعَشِقَ
 بِهَا دَامَتْ بِهَا بِكَمَالِ الْحَبَّةِ لِيَزْدَادَ هَذَا
 التَّعَلُّقُ جَلَاءً وَيَكْمُلَ بِمَجَادَّةِ الظُّلْمَةِ صَفَاءً
 كَالْمَرَاةِ إِذَا أُرِيدَ صِقَالُهَا وَقَصِدَ ظُهُورُ
 لَطَافَتِهَا تَوَبَّتْ أَوَّلًا لِيُظْهَرَ بِمَجَادَّةِ
 الظُّلْمَةِ التَّرَائِيَّةِ صَفَاءً هَا وَيَزْدَادُ
 بِتَعَلُّقِ الْكَثَافَةِ الطِّينِيَّةِ بِهَا وَهَافَتِ نَفْسِي
 ذَلِكَ النُّورَ مَا حَصَلَ لَهُ أَوَّلًا مِنْ شُهُودِهِ
 الْقَدَاسِيِّ بَلْ جَهْلَ نَفْسِهِ وَتَوَابَعَهُ الْوُجُودِ
 بِاسْتِغْرَاقِهِ فِي شُهُودِ مَعشُوقِهِ الظُّلْمَانِ
 وَتَعَلُّقِهِ بِأَلْهِيَّةِ الْهَيُولَا فِي فَصَادِ مَنْ

ایمان و بیان فنا جسمی و روحی و بقای
 ایشان و بیان مقام دعوت و بیان فرق میان
 آنان که از اولیاء مستهلک اند و آنان که بمقام
 دعوت راجع پاک است و منزه ذلک که
 نور را باطلیت جمع کرد و لامکانی را که از جهت
 بری است با مکانی که در بهت است هم قرین
 ساخت و طلیت را بنظر نور محبوب گردانید پس
 آن نور فریفته شد بروی و بکمال محبت اختلاط
 کرد با وی تا باین تعلق افزون گردد جلای او و مجاد
 ظلمت کامل شود صفائی او همچو آئینه که چو صفائی
 نخواهند و اظهار لطافتش را قصد کنند اولش خاک
 آلوده گردانند تا بجاورت ظلمت تراشیده صفائی او
 ظاهر گردد و باعث تعلق کثافت طینی بهاء او افزون
 شود پس آن نور باعث استغراق در شهود معشوق
 ظلمانی و تعلق به سیکل هیولانی فراموش نمود آنچه او
 را بیشتر حاصل بود از شهود قدسی خود بلکه از ذات
 خویش و توالع وجود هم به خبر گشت پس آن نور

له قول جلا بالکسر از رنگ پاک کرده روشن ساختن ۲ غ ۳ قول منقالت بکسر اول صیقل کردن ۳ غ ۴ قول لطافت بفتح اول تبارک
 و وقت ۱۲ له قول تراشیده منسوب است بر تراب بضم اول یعنی خاک ۱۲ له قول کثافت بفتح ذل لطافت ۲ غ ۳ له قول طینیبه
 منسوب است بر لیلین بالکسر یعنی گل ۱۲ له قول بهاء بفتح روشنی و رونق و زیبائی و در فارسی یعنی قیمت و آید و درین جابریکی ازینها محمل
 است ۱۲ له قول ظلمانی بفتحین تاریک و این منسوب بظلم که بفتحین است نه بضم یعنی تاریک شدن و الف و نون ماقبل یائے نسبت
 در بعض محمل زاید آید چنانچه در نورانی و حقانی و جسمانی ۱۲ غیات ۹ له قول سیکل بفتح جته بزرگ و اسب دراز جسم و شکوه و عظمت و
 بنائے بلند و بختان و صورت و شکل و محامل ۱۲ غیات ۳ له قول هیولانی منسوب به هیولا که ماده هر شیء را گویند و در حالت نسبت
 نوز زاید هم می آید چنانچه ربانی و روحانی ۱۲ غیات ۳ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیهما جمعین بر جنتک یا ارحم الراحمین آمین
 یا رب العالمین -

أَصْحَابُ الْمَشْأَةِ فِي مُصَاحَبَتِهِ وَضَاعَ مِنْ
 كَرَامَاتِ الْمِيمَنَةِ فِي مُجَادَّتِهِ فَإِنْ بَقِيَ فِي
 مَضِيقِ هَذَا الْإِسْتِغْرَاقِ وَلَمْ يَتَخَلَّصْ إِلَى
 فَضَاءِ الْإِطْلَاقِ فَأَوْيَلُ لَهُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَا كَرُّ
 تَيْسَّرُ لَهُ مَا هُوَ الْمَقْصُودُ مِنْهُ وَضَاعَ جَوْهَرُ
 اسْتِعْدَادِهِ فَصَلَّ صَلَاةً لَا بَعِيدًا وَإِنْ سَبَقَتْ
 لَهُ الْحُسْنَى وَأَذْكَنَتْهُ الْعِنَايَةُ الْقُضْوَى دَفَعَ
 دَأْسَهُ وَتَذَكَّرَ مَا ضَلَّ عَنْهُ فَجَعَلَ الْقَهْقَرَى
 قَائِلًا لَهُ

إِلَيْكَ يَا مُنِيبِي حَيٍّ وَمُعْتَمِرِي
 إِنْ جَحَّ قَوْمٌ إِلَى تَرْبٍ وَأَجْحَارٍ
 وَإِنْ حَصَلَ لَهُ الْإِسْتِغْرَاقُ ثَانِيًا فِي شَهُودِ
 الْمَطْلُوبِ الْأَقْدَسِ عَلَى أَحْسَنِ طُوقٍ وَ
 تَيَسَّرَ لَهُ التَّوَجُّهُ إِلَى الْجَنَابِ الْمُقَدَّسِ
 بِالْكَمَلِ وَجُوهٍ تَبَعَهُ الظُّلْمَةُ حَتَّى وَانْدَجَتْ
 فِي غَلَبَاتِ أَنْوَادِهِ فَإِذَا بَلَغَ هَذَا
 الْإِسْتِغْرَاقُ إِلَى أَنْ تَنْبَسِ الْمَتَعَلِّقُ الظُّلُمَاتِ

در مصاحبتش از اصحاب مشقه^{۱۱} گردید و در مجاورتش
 فضائل مبینة را ضائع نمود پس اگر در تنگ نماند
 این استغراق باقی ماند و بقضائے اطلاق نرسید
 وائے است بر او تر و وائے زیر آنکه از وجودش
 آنچه مقصود بود بپوشیده گردید و جوهر استعدادش
 نیز بفضیاع انجا مید فضل ضلالتا بعید او اگر
 سابقا مقرر شد برائے او حسنی و یافت او را عنایت
 قصوی خود را متوجه ساخت و آنچه از او گم شده بود
 بیاورد پس رجعت قهقری نمود قائلان^{۱۲}

ای امیدم سوئے تو پس عمره و حج من است
 حج گو میکرد و قوسے جانب خاک و حجر
 و اگر او را بار دوم در شهود مطلوب اقدس با حسن
 طرق استغراق حاصل گردید و توجه بجناب
 مقدس با کمال و جوهر متیسر اندرین وقت ظلمت
 بدامن او خوابد آویخت و در غلبات انوار
 او مندرج خوابد شد و در آن زمان که این استغراق
 بدین حد انجا شد که متعلق ظلماتی خودش را به برنج

۱۱ قوله مشقه و میمنه اشارت است باینکه در سوره واقعه است فاصحاب المیمنة ما اصحاب المشقة ما
 اصحاب المشقة یعنی پس یاران دست راست چه برتر اند یاران دست راست و باران دست چپ چه فروتر اند یاران دست چپ
 ۱۲ بقوله وضاع جواهر زمین و فراخی زمین و کشادگی صحن خانه و میدان ۱۳ غ ۱۴ قوله ضائع مصدر ضاع یعنی هلاک شدن ۱۵ قوله
 فضل ضلالتا بعید یعنی پس گمراه شد گمراه شدن در درازا ۱۶ قوله و اگر سابقا مقرر شد اشارت است باینکه در باره اقرب و سوره انبیاء
 واقع است یعنی ان الذین سبقتم لهم من المحسنی اولئک عندها مبعدون یعنی بدستی آنانکه سبقت برده است برائے آنها از با
 نیکی آن گروه انزال دور کرده شد گانند ۱۷ قهقری بفتح هر دو قاف در میان شان بائے ساکنه است و بعد رائے جمله در آخر الف است که بصورت
 یا نوشته شود یعنی بجانب پاشنه خود رفتن در قاف موس است القهقری الرجوع الی خلفه ۱۸ قوله الیک یا فیتی انی غلبت بالغم امیر و آرزو و قوله
 ترب بالغم خاک قوله انجا بفتح جمع جرحضین یعنی سنگ و قوله معتمر بصيغة اسم مفعول انما غلبت یعنی عمره کردن مصافح بپائے متکلم بدانکه خاک و سنگ
 انجا عبارت است از صورت کعبه مظهر و مراد از غلب بالیک یا فیتی حقیقت کعبه که حق جل و علا است ۱۹

رَأْسًا وَجَهْلَ نَفْسِهِ وَتَوَائِعَ وَجُودِهِ كَلِيبَةً
 فَاسْتَهْلَكَ فِي مُشَاهَدَةِ نُورِ الْأَنْوَارِ وَحَصَلَ
 لَهُ حُضُورُ الْمَطْلُوبِ وَدَاءُ الْإِسْتِغْرَاقِ
 بِالْقَنَاءِ الْجَسَدِيِّ وَالرُّوحِيِّ وَإِنْ حَصَلَ لَهُ
 الْبَقَاءُ بِذَلِكَ الْمَشْهُودِ أَيْضًا بَعْدَ الْقَنَاءِ
 فِيهِ فَقَدْ تَمَّتْ لَهُ جِهَتَا الْقَنَاءِ وَالْبَقَاءِ وَحَلَّ
 عَلَيْهِ الْإِطْلَاقُ اسْمُ الْوَلَايَةِ حِينَئِذٍ لَا
 يَخْلُوحَالَهُ مِنْ أَمُورٍ إِلَّا الْإِسْتِغْرَاقُ
 فِي الْمَشْهُودِ بِالْكَلِيبَةِ وَالْإِسْتِهْلَاكِ فِيهِ
 عَلَى الدَّوَامِ وَأَمَّا الرَّجُوعُ إِلَى دَعْوَةِ الْخَلْقِ
 إِلَى الْحَقِّ عَزَّ سُلْطَانُهُ بِأَنْ يَصِيرَ بِأُطْنُهُ مَعَ
 اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَظَاهِرُهُ مَعَ الْخَلْقِ فَيَتَخَلَّصُ
 النُّورِ مِنَ الظُّلْمَةِ الْمُنْدَرِجَةِ فِيهِ الْمُنْجَرِجَةِ
 إِلَى الْمَطْلُوبِ وَيَصِيرُ هَذَا التَّخَلُّصُ مِنْ أَصْحَابِ
 الْيَمِينِ وَهُوَ أَنْ كُنْ يَكُنْ لَهُ فِي الْحَقِيقَةِ يَمِينٌ
 وَلَا شَكَّ أَنْ يَكُنَّ الْيَمِينُ أَوَّلَى بِحَالِهِ وَالنَّسَبُ
 بِكَمَالِهِ بِجَامِعِيَّتِهِ الْجِهَةِ الْخَيْرِيَّةِ مَعَ
 اسْتِزَاكِهِمَا فِي الْيَمِينِ وَالْبَرَكَةِ كَمَا وَقَعَ فِي
 شَأْنِهِ عَزَّ شَانُهُ كِتَابِيكَايَهُ يَمِينٌ وَتَنْزِيلُ
 تِلْكَ الظُّلْمَةِ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ فِي مَقَامِ

فراموش سازد و از ذات و توابع وجود خود
 کلیتے به خبراند و در مشاهد نور انوار مستهلاک شود
 و حضور مطلوب او را از ورائے استیغراق حاصل گردد
 بقناء جسدی و روحی مشرف خواهد گردید و اگر نیز
 میسر شد او را بقا بدین مشهود بعد از قناء در آن پس
 بهر وجه بقا و قناء تمام و کمال او را حاصل شد
 و اکنون اطلاق اسم ولایت بر او راست آمد پس
 درین صورت حالش از دو امر خالی نیست استغراق
 صرف است در مشهود خود کلیتے و استهلاک محض
 است در وائے علی الدوام یا رجوع است بدعوت
 خلق بحضرت حق عز سلطان بنحیکه باطنش بخی سبحانه
 باشد و ظاهرش بخلق و اندرین وقت نور از دست
 ظلمتے که در وائے مندرج است و متوجه مطلوب
 خود را نیاید و بدین راهی از اصحاب یمن گرد
 و او را اگر چه فی الحقیقت نه یمن است و نه شمال
 ولیکن یمن بحال او اولے است و کمال او اولے
 به سبب جامعیت آن جهت خیریت را با وجود
 اشتراک بر دو یمن و برکت چنانچه در شان آن
 عز شانه وارو است کتایب یمن و آل ظلمت
 ازال نور در مقام عبادت و اداء طاعت فرواید

۱۱ بالتذکیر كما في سائر نسخة القلبية الموجودة عندنا موقوع على انه نعت النور او بالتأنيث وحشي عليه المعرب
 محمدر على انه نعت للظلمة هذا والله اعلم وعلمه الله ع اما مجهول اي استهلك الله تعالى او معترف اي
 استهلك هو نفسه ۱۲ قال المعرب رواه مسلم عن عبد الله بن عمرو التميمي عن ابني هريرة
 بلفظ وكتنايلاي دني يمين مباركة ۱۳

الْبِصَادَةُ فَادَاءُ الطَّاعَةِ وَنَعْنِي بِالنُّورِ اللَّامِكَا
 الرُّوحَ بَلْ خُلَاصَتُهُ وَبِالظُّلُمَةِ الْمُقَيَّدَةِ
 بِالْجَهْلَةِ النَّفْسِ فَكَلَّا الْمُرَادُ بِالْبَاطِنِ وَالظُّلُمَةِ
 قَاتُ قَالَ قَائِلٌ إِنَّ لِلْأُولِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِينَ
 أَيْضًا شُعُورًا بِالْعَالَمِ وَتَوَجُّهًا إِلَيْهِ وَاتِّخَاظًا
 مَعَ بَنِي نُوَّعِهِمْ فَمَا مَعْنَى الرِّسْتِهْلَاكِ وَ
 التَّوَجُّهِ بِالْكَلِيَّةِ عَلَى الدَّوَامِ وَمَا الْفَرْقُ
 بَيْنَهُمَا وَيَنْبَغِي الْمَرْجُوعِينَ إِلَى الْعَالَمِ لِلدَّعْوَةِ
 قُلْنَا إِنَّ الرِّسْتِهْلَاكِ وَالتَّوَجُّهَ بِالْكَلِيَّةِ
 عِبَادَةٌ عَنْ تَوَجُّهِ الرُّوحِ وَالنَّفْسِ مَعَ
 بَعْدَ انْدِرَاجِ النَّفْسِ فِي أَنْوَارِ الرُّوحِ
 كَمَا مَرَّتِ الرِّشَادَةُ إِلَيْهِ وَالشُّعُورُ بِالْعَالَمِ
 وَتَوَجُّهُهُمَا يَكُونُ بِالْحَوَاسِ وَالْقَوَائِمِ وَ
 الْجَوَارِحِ الَّتِي هِيَ كَالْتَّقَاصِيلِ لِلنَّفْسِ
 فَالْحَصْلُ الْمُلْحَضُ مُسْتَهْلِكٌ فِي خُصْمِ
 أَنْوَارِ الرُّوحِ فِي مَطَالَعَةِ الشُّهُودِ وَتَقْصِيدِ
 بَاقِي عَلَى الشُّعُورِ السَّابِقِ مِنْ غَيْرِ تَطَرُّقٍ
 قُدْرَتِهِ بِخِلَافِ الْمَرْجُوعِ إِلَى الْعَالَمِ فَإِنَّ
 نَفْسَهُ بَعْدَ كَوْنِهَا مُطَهَّرَةً تَخْرُجُ مِنْ
 تِلْكَ الْأَنْوَارِ لِلدَّعْوَةِ وَتَحْصُلُ كَالْمُنَاسِبَةِ
 مَعَ الْعَالَمِ فَيَقَعُ الدَّعْوَةُ بِسَبَبِ تِلْكَ

و مراد از آن نور لامکافی روح است بلکه خلاصه
 او و از ظلمت مقیده بهجت نفس و همین است
 مراد از باطن و ظاهر اگر کسی گوید که اولیاء
 مستهلکین را نیز شعور است بجهت عالم و توجیه است
 بآن و اختلاط است با بنی نوع خود پس معنی
 استهلاك و توجیه تام علی الدوام چیست و چه
 فرق است میان شان و میان مرجوعین بجهت عالم
 از برائے دعوت گوئیم که استهلاك و
 توجیه تام عبارت است از توجیه روح و نفس
 مع بعد از اندراج نفس در انوار روح چنانچه
 اشارت می به آن رفت و شعور بجهت عالم
 و مانند آن بحواس و قوای و جوارح میباشد
 نه بجهت نفس مجمل لخص مستهلك است در
 ضمن انوار روح بمطالعه مشهود و تقصید
 او بر شعور سابق باقی است باینکه فتور
 در آن راه یابد به خلاف آن که مرجوع است
 بجهت عالم زیرا که نفس او بعد از حصول الطمینان
 بیرون می آید از آن انوار برائے دعوت
 و او را بجهت عالم مناسبت حاصل می شود
 و به سبب این مناسبت دعوتش در معرض
 اجابت در آید و اما بیان این که نفس مجمل است

یعنی در قول اول و بعد از آن وقت ظلمت بدامن او نواهد و بخت آن
 لکن بهر حال من سعی نمید ۱۲

الْمُنَاسِبَةِ فِي مَعْرِضِ الْجَاهِلَةِ وَأَمَّا أَنَّ النَّفْسَ
 تُجْمَلُ بِالْحَوَاسِ وَتُخَوَّهَا تَقَاصِيلُهَا فَلَا
 النَّفْسَ كَمَا تَعْلُقُ بِالْقَلْبِ الصَّنَوْبَرِيِّ
 وَهُوَ الْمُتَعَلِّقُ لِلرُّوحِ بِتَوْسِطِ الْحَقِيقَةِ
 الْجَامِعَةِ الْقَلْبِيَّةِ وَالْفِيُوضِ الْوَاحِدَةِ
 مِنَ الرُّوحِ تَرُدُّهَا جَمَالًا أَوْ لَا عَلَيْهَا ثُمَّ
 بِتَوْسِطِهِ إِلَى سَائِرِ الْقَوَى وَالْجَوَارِحِ
 تَقْصِيدًا فَخُلَاصَتُهَا مَوْجُودَةٌ فِي النَّفْسِ
 أَجْمَلًا فَظَهَرَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ
 وَمِمَّا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الطَّائِفَةَ الْأُولَى
 مِنْ أَرْبَابِ الشُّكْرِ وَالثَّانِيَّةِ مِنْ أَرْبَابِ
 الصُّحُورِ وَالتَّوَقُّفِ لِلأُولَى وَالْفَضِيلَةِ
 لِلْآخِرَى وَالمَقَامُ الْأَوَّلُ مُنَاسِبٌ لِلأُولَى
 وَالثَّانِي لِلثَّانِيَّةِ تَعَرَّفْنَا اللَّهُ سُجَّاتِهِ
 بِكِرَامَاتِ الْأُولِيَاءِ وَتَبَيَّنَّا عَلَى كَمَالِ
 مُتَابَعَةِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى
 وَسَلَامُهُ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى جَمِيعِ
 إِخْوَانِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ

و حواس و امثال او شان تفصیل او پس
 بهجت آن که نفس را تعلق است بقلب صنوبری
 و او متعلق روح است بتوسط حقیقت جامع
 قلبیه و فیوضات و اراده از روح اول بر آن تزلزل
 کند بطریق اجمال باز بوساطت آن بر سائر
 قوای و جوارح علی التفصیل پس خلاصه
 اینها اجمالا در نفس موجود است از این جا
 فرق بین این دو قسم لفظی بوضوح انجامید و باید
 دانست که طائفه اول از ارباب شکرتند
 و ثانی از ارباب صحو و شرافت اول راست
 و فضیلت و دیگر را و مقام اول مناسب
 است بولایت و ثانی بر نبوت حق سبحانه
 و تعالی را بلکه امات اولیاء مشرف گردانند
 و بر کمال متابعت انبیاء ثابت دارند -
 صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ
 عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى
 جَمِيعِ إِخْوَانِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
 الْمُقَرَّبِينَ وَ الْعِبَادِ

یعنی ثابت است بدلیل آنکه ۱۲ یعنی منصفه لحم که بجانب چپ و دایره اند ۱۲
 صنوبری متعلق روح است یعنی روح با و متعلق است بتوسط حقیقت جامع قلبیه یعنی قلب حقیقی مراد این است که روح
 را فی الحقیقت تعلق است بقلب حقیقی و قلب حقیقی را تعلق است بقلب صنوبری و نفس را هم تعلق است بقلب صنوبری
 پس فیوضات و اراده از روح اول ۱۲
 استیلاء سلطان الحال و الصحو العود الی ترتیب الافعال و السكر لارباب القلوب و الصحو للمکاشفین بحقائق الغیوب ۱۲ اسلک السلوک ۱۲

الصالحين الى يوم الدين امين
 المحرر الداعي وان لم يحسن العربية
 ليجيئ به لكن لما كان مكتوبهم الشريف
 فقرأ بالكلية العربية امل القرضا
 على نحو املائهم والسلام ختام الكلام

مكتوب بست وسوم

اُرسِلَ الى عَبْدِ الرَّحِيمِ الْمُشْتَهَرِ
 بِخَانِ خَانَانٍ فِي جَوَابِ كِتَابَتِهِ فِي الْمَنَاجِ
 عَنْ اخِذِ الطَّرِيقِ مِنَ النَّاقِصِ وَبَيَانِ
 مَضَرَّتِهِ وَالْمَنَاجِ عَنِ الْقَلَابِ الشَّيْطَانِيَّةِ
 بِأَهْلِ الْكُفْرِ فَجَاءَنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ
 عَنِ الْمَقَالِ الْخَالِي عَنِ الْحَالِ وَالْعِلْمِ الْمَحْرُومِ
 عَنِ الْأَعْمَالِ بِمُحَرَّمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُبْتَدِئِ
 إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ مِنَ
 الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ
 أَكْمَلُهَا وَيُوحَمُّهُ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ آمِينَ
 يَلْغُ رِسَالَتُكُمْ الْآخِرَ الصَّالِحِ الصَّادِقِ
 تَلِيغًا وَحَكِي عَنِ جَنَابِكُمْ بِلِسَانِ
 التَّرْجَمَانِ مَا حَكِي فَانْشُدْتُ هـ

الصالحين الى يوم الدين امين
 كاتب الحروف دعاكو اگر چه بجهت عجميت
 خود عربيت را چنانكه بايد مكني دانست ليكن
 چون مكتوب شريف شان بكمالات عربيه مرقوم
 بود بر وفق الطلاء شان الملاء نمود سلام است مبركلام كرام

ترجمه از مصحح

مكتوب بست وسوم به عبد الرحيم المشهور
 بخان خانان صدور یافته بجواب مكتوب او در
 منع نمودن از اخذ طريق از پير ناقص و در بيان
 مضرت او و زجر كردن از القاب كه شبیه اند
 بابل كفر حق سبحانه و تعالی بایا و شمایا را
 از قال خالی از حال و علم معبر از اعمال
 نجات بخشید بمرمت سید البشر كه مبعوث است
 بالسود و الاحمر علیه و علی اله من
 الصلوات افضلها و من التسليمات
 اكملها و رحم كنند حق تعالی بر كسكه آيين گفت
 بر او با سعادت و صداقت مكتوب شما را رسانید
 فخصيكه از خانان مكتوب پیش حضرت محمد قدس سره آورد و بقی خانان
 و از جناب شما نیز بان ترجمان حكایت نمود آنچه
 نمود پس این شعر بخواندم هـ

هـ غیر عربی بدون هـ قوله ترجمان بالفتح و جیم مضموم معنی فیصح و نیز زبان و نوش تقریر و کسبیکه دانده و زبان باشد
 اللهم اغفر لنا تبه ۱۲

أَهْلًا لِسُعْدَى وَالرَّسُولِ وَحَبَدًا
 وَجَهَ الرَّسُولِ لِحَبِّ وَجَهَ الرَّسُولِ
 اَعْلَمُ آتَمًا الْآخِرَ الْقَابِلَ لظُهُورِ الْكَمَالِ
 أَظْهَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فَعَلَكُمْ مِنْ
 الْقُوَّةِ أَنَّ الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ فَوَيْلُ
 لِمَنْ كَمَزَّرَ فِيهَا فَعَطَّلَ أَوْضَى الْأَسْبَغَةِ
 وَأَضَاعَ بِذُرِّ الْأَعْمَالِ وَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ
 أَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ وَقَطْعِيْلَهَا إِمَّا بِأَنْ لَا
 يُزْرَعُ فِيهَا شَيْئًا أَوْ أَلْقَى فِيهَا بِذُرًّا خَيْثًا
 فَاسِدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ أَشَدُّ
 مَضَرَّةً وَكَثْرُ فُسَادٍ مِنَ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ كَمَا
 لَا يَخْفَى وَخُبْرُ الْبَذْرِ فُسَادُهُ بِأَنْ أَخَذَ
 الطَّرِيقَ مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ وَسَلَكَ
 مَسْلَكَه لِأَنَّ النَّاقِصَ صَاحِبُ هَوًى
 مُتَّبِعٍ وَمَا يُشَوِّبُ بِالْهَوَى لَا يُؤْتِرُو
 إِنْ أُنْزِعَ عَنِ الْهَوَى فَيُحْصَلُ ظِلْمَةٌ
 عَلَى ظِلْمَةٍ وَلِأَنَّ النَّاقِصَ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ

مرحبا لفتح بسعدى وقاصدش فرخنده رو
 از برای الفبت نور صله مرسله
 اے برادر قابل ظهور کمالات حق سبحانه و تعالی
 فعلیت شما را از قوت بمنقشه ظهور جلوه دهد
 بدانکه دنیا مزرعت آخرت است و وایست
 بر آن کس که در و چیرے نکاید و زمین استعداد
 خود را معطل داشت و بذراعمال را ضائع ساخت
 و باید دانست که اضعایست زمین و تعطیل آن
 بدو طریق است یکی آنکه اندر و بیج نه کار و دیگری
 آنکه تخم ناپاک و بد بیز و این قسم از اضعایست
 به نسبت اول مضرت او اشداست و فساد او اکثر
 چنانکه تخفیف نیست و خجاست بدو فساد آن بدین
 پنج است که طریق را از سالک ناقص اخذ نمود
 و بمسلكش رفتن گرفت زیرا که ناقص را سواي
 است متبوع و مشوب به هوا تا تاثیر نه و بد
 تقدیر تاثیر اعانت است مرهوار پس ثمره آن
 ظلمت است بر ظلمت و نیز ناقص را بدین سبب

هـ قوله فعلیت شما را از قوت نور صله مرسله
 ظاهر شد که این معنی تحت یا سر بر که عروس را برای نشانده جلوه دهند و او را بر دانه و دیگر ناظرین آنجا ظاهر کنند مستعمل و این لفظ
 بکسر میم نیز آمده و بضم میم باشد بدین معنی غلط است و در صراح بکسر که برداشتن یعنی تخت و سر بر که کبدال عروس را از دیگران ممتاز و بلند گردانند
 هـ قوله بدانکه دنیا مزرعت آخرت است و وایست بر آن کس که در و چیرے نکاید و زمین استعداد
 الاخره اینیات گزشت بدین معنی است و در باب وایست بر آن کس که در و چیرے نکاید و زمین استعداد و السلامه الدینا مزرعة
 آیه هم پاش تا بری بود و الحصاد از غله پاش و در پاشی آب و در خشک شده و آن همه ریخ و لقب خود و لغوبه آب و در پاشی خیمه و حیوان و تا خود حوت
 تو سبز و کامران و کار با شیشای و بیداری است و هر که غافل گشت میدان ناراست و اقتسام شنوی هـ قوله بدین بافتح و بکسر هر چه که از خود کوچک
 تر باشد اینجا تخم مطلق مراد است هـ قوله ابلای یعنی بابل و خوششان خود آمدی ز در اجانب و بیگانگان عریان این کلمه بوقت ملاقات
 میگردد قوله بسعدی بضم سین جمله نام عشیق معروف است و رسول یعنی قاصد و سید و جود یعنی دوست و مرسل یعنی اسم فاعل یعنی

الطَّرِيقِ الْمَوْصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ
 الطَّرِيقِ الَّتِي لَا تَوْصِلُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ أَذْهُو
 غَيْرُ أَصْلٍ قَطُّ وَلَكِنَّ الْأَمَيِّزِينَ الِاسْتِعْدَادَاتِ
 الْمُخْتَلِفَةِ لِلطَّلِبَةِ وَإِذَا كُنَّا لِمَنْ يَرْفَعُ طَرِيقَ الْحَدِيثِ
 عَنْ طَرِيقِ السُّلُوكِ فَرَأَيْنَا كَأَنَّ اسْتِعْدَادَ
 الطَّالِبِ مُنَاسِبًا لَطَرِيقِ الْجَذْبَةِ غَيْرُ مُنَاسِبٍ
 لَطَرِيقِ السُّلُوكِ ابْتِدَاءً وَالنَّاقِصُ لِعَدَمِ
 التَّمْيِيزِ بَيْنَ الطَّرِيقِ بَيْنَ الِاسْتِعْدَادَاتِ
 الْمُخْتَلِفَةِ سَلَكَهُ طَرِيقُ السُّلُوكِ ابْتِدَاءً
 فَأَصْلٌ عَنِ الطَّرِيقِ كَمَا صُلِّ فَالْشَّيْخُ
 الْكَامِلُ الْمَكْمُلُ إِذَا دَرَسَ تَرْبِيَةً هَذَا
 الطَّالِبُ وَكَسَلِيكُهُ احْتَبَاهُ أَقْلًا إِلَى إِذَا لَمْ
 مَا أَصَابَ مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ أَصْلَاجِهِ
 مَا فَسَدَ بِسَبَبِهِ ثُمَّ اتَّقَى ابْتِدَاءَ الصَّالِحِ
 الْمُنَاسِبِ لَا اسْتِعْدَادَ إِذْ فِي أَرْضِ الِاسْتِعْدَادِ
 فَيَنْبَغُ نَبَاتًا حَسَنًا وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَيْشَةٍ
 كَشَجَرَةٍ خَيْشَةٍ دَخَلَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
 مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ
 طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ فَطَيِّبَةٌ

که او اصلاً واصل نیست میان طرق موصله
 بحق سبحانه و میان طرق غیر موصله با و سبحانه انبیاء
 بسبب غرضه بآن نیست و بهم چنین او را با بین استعدادات مختلفه
 طالبان تمیز نمی کند و چون آن ناقص طرق بدیه
 را از طرق سلوک فرق نمود پس بسا اوقات استعداد
 طالب ابتداء بطریق جذب مناسب بود و بطریق
 سلوک غیر مناسب و ناقص بیاعت عدم تمیز
 میان طرق و استعدادات مختلفه او را براه سلوک
 برد پس گمراه گردید و در راه حق چنانکه
 خود گمراه بود پس شیخ کامل مکمل چو تمیز
 و سلیک این طالب را اراده نماید لایحاله
 محتاج باشد اول باز الیه چیزه که از سالک
 ناقص بآن طالب رسیده و با صلاح آنچه
 بسببش فاسد گشته بعد از آن تخمینیک و
 مناسب استعداد طالب و در زمین قابلیت او
 بریزد پس بروید و یثدی زیریا و حال سخن ناپاک
 مانند درخت ناپاک است که برکنده شده
 بالائین زمین نیست و او را هیچ استقرار و حال سخن ناپاک
 درخت ناپاک است بیخش استوار و شاخش در آسمان پس صحبت

لله الحاصل ان الناقص ناقص من وجوه شتى الاول انه مجوس في سجن اليهودي اتبع نفسه هواها الثاني انه لا يميز
 طريقا عن طريق ولا جذبة عن سلوك ولا صحوا عن سكر الثالث انه لا يميز استعدادا عن استعداد
 اخر ۱۳ اشادة الى آية كه لينة واقعة في سورة ابراهيم من الجزء الثالث عشر ونظم الآية هكذا اختار الله
 مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة ۱۴ قوله ليس بصيت شيخ الخ مولاهم روم لغة وجه خوش گفته ابیات فقره ای آن زهت قائم است
 زینبات کلامی آید زهت و دانش الوار است در جهان رجال نه زهت و فقر و نه قیل و قال خاک شور مردان حق را زیاده خاک بر سر کن حذر
 بچون با ساری زوال بود بنده خدا موده این عالم و بنده خدا ۱۵

الْشَّيْخِ الْكَامِلِ الْمَكْمُلِ كَبُورِ أَمْرِ نَظَرِهِ
 دَوَاءٌ وَكَيْفِيَّةٌ شِفَاءٌ وَبَدَأُ وَنَهَا خُطُ الْقَتَادِ
 تَبَيَّنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَلَى جَادَةِ
 الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا
 الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالنَّجَاةِ إِذَا هُوَ مَلَكُ
 الْأَمْرِ وَمَدَارُ الْحَيَاةِ وَمَنَاطُ السَّعَادَةِ وَلَنَعْمَ
 مَا قِيلَ بِالْقَارِئَةِ سَه

شیخ کامل مکمل کبریه است امر نظر او است
 و کلمه او شفا و بداء و نهی خراط القناد
 و تعالے بایاں را بر جاده شریعت مصطفویه
 قائم دارد علی صاحبها الصلوة والسلام
 و النجاة زیرا آن که اوست ملاک امر و مدار
 نجات و مناط سعادت و بدو رسته چه خوش گفته
 شده است بفارسی سه

محمد عربی کابروئے هر دو سر است
 کسکه خاک درش نیست خاک بر سر

وَلَنَحْنُ الْمَقَالَةُ عَلَى صُلُوكِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ
 وَتَسْلِيمَاتِهِ وَتَحِيَّاتِهِ وَبَرَكَاتِهِ الْثَمَّةُ
 الْحَبِيبُ كُلُّ الْحَبِيبِ أَنَّ الْأَخَرَ الصَّادِقُ قَدْ
 نَقَلَ أَنَّ مِنْ جُلَسَاءِهِمْ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْفُضَّلَاءِ
 مَنْ يُلَقَّبُ فِي الشَّعْرِ بِالْكَفَرِيِّ وَالْحَالُ أَنَّ
 مِنَ السَّادَاتِ الْعِظَامِ وَالنُّقَبَاءِ الْكِرَامِ
 قِيَالِيَتْ شَعْرِي مَا حَمَلَهُ عَلَى هَذَا الْأِسْمِ
 الشَّيْخِ الْبَيِّنِ شَاعَتُهُ وَالْمُسْلِمُ يَتَّبِعِي كَيْ
 أَنْ كَفَرْتُ مِنْ هَذَا الْأِسْمِ زِيَادَةً مَا يَفِرُّ مِنَ
 الْأَسَدِ الْمُهْلِكِ وَيَكْرِهُهُ كُلُّ الْكَوَاهِلِ
 لَاقَ هَذَا الْأِسْمِ وَمُسَمَّاكَ مَبْغُوضَاتٍ

محمد عربی کابروئے هر دو سر است
 کسکه خاک درش نیست خاک بر سر
 باید که ختم نمایم این محبت را بصلوات سید
 المرسلین و تسلیمات و تحیات و برکات او - تتمه
 کمال تعجب است که برادر با سعادت نقل نموده که
 از شعرائے فضلاء هم تشیذان شما کسی است
 که ملقب است به لقب کفری با وجودی که
 منکس از سادات عظام و نقباء کرام است
 لے کاش و شتمه که بریں اسم شایع بین الشاعرة
 چه چیز را نگفته که او را و حالانکه مسلمان را واجب
 است و از این اسم زیاده تر از فرار از اسد
 مهلک و مکره و دانستن او را بکمال که است زیرا که
 این اسم و مسماش مبغوض است نزد حق
 دشمن داشته شده ۱۵

سے یعنی نادر الوجود و عزیزه کالکبریت الحمیر فانه کیسولای وجود ۱۲ قوله کبریت بالکسر و یا شے معروف و تائے فوقانی
 گوگرد که بندی گندک گویند ۱۳ غ ۱۴ قوله و نهیها یعنی بغیر صحبت شیخ کامل و قوله خراط القناد و غرط بالقح دست مالیدن بر شاخ تارک
 او بریزد و قناد بالقح درخت است سخت و خاردار کنیه است از شیخ کشیدن ۱۵ قوله ملاک بالکسر اصل چیزه و آنچه باوقایم باشد چیزه ۱۶
 شے تعریبه محمد سید الکونین عن عرب ۱۷ نقسالمین لعلیکن فی بابہ القوباء

بِاللهِ سُبْحَانَهُ وَرُسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ
التَّسْلِيمَاتُ وَالْمُسْلِمُونَ مَا مَوْدُونٌ بَعْدَ وَدَّةِ
أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْغِلْظَةِ عَلَيْهِمْ فَالتَّعَاشِيُّ
عَنْ مِثْلِ هَذَا الْإِسْمِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ وَمَا
وَقَعَ فِي عِبَادَاتٍ لِبَعْضِ الْمَشْرُوعِ قَدْ كَسَّ اللَّهُ
تَعَالَى أَسْرَادَهُمْ فِي غَلِيَّاتِ الشُّكْرِ مِنْ مَدْحِ
الْكُفْرِ وَالتَّرَعُّيبِ عَلَى شِدَّةِ الزُّبَارِ وَأَمَّا
ذَلِكَ فَمَصْرُوفٌ عَنِ الظَّاهِرِ وَفَحْمُولٌ عَلَى
التَّادِيلِ فَإِنَّ كَلَامَ السَّكَارَى يُجْمَلُ وَيُصَوَّرُ
عَنِ الظَّاهِرِ الْمُبَادِرِ فَإِنَّهُمْ مَعْدُونُونَ
بِعَبْدَةِ الشُّكْرِ فِي أَرْكَابِ هَذِهِ الْمَحْظُورَاتِ
مَعَ أَنْ كُفْرَ الْحَقِيقَةِ نَقْصٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى السُّكْرِ
الْحَقِيقَةِ عِنْدَ أَكْبَرِهِ هُوَ لَا وَغَيْرُ السَّكَارَى
عَبْدٌ مَعْدُونٌ فِي تَقْلِيدِهِمْ لَا عِنْدَهُمْ وَلَا عِنْدَ
أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مُوسَمًا وَقَدْ خَاصَّ
صَلَحَ ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْمَوْسَمِ وَفِيهِ

سبحانه ورسوله او عليه الصلوة والسلام
واهل اسلام مامورند بعبادت اهل كفر
وتشدد نمودن بر ایشان پس از چنین اسم
قبیح احترام واجب است و آنچه در عبارات
بعضی مشایخ قدس الله تعالی
اسرار هم در غلیات سکر از مدح کفر
و ترغیب بر سکر زنا و امثال آن واقع
شده است پس از ظاهر خود مصروف است
و بر تادیله از تاویلات محمول زیرا که کلام سکاری
بر مفهوم محمود حمل کرده می شود و از ظاهر مبادر
خود مصروف چه ایشان بباعث غلبه سکر معذورند
در ارتکاب این محظورات با وجودی که کفر حقیقه
نقص است به نسبت اسلام حقیقه نزد اهل بزرگواران
و غیر سکاری در تقلید ایشان معذور نیستند نزد
شان و نه نزد اهل شرع چه هر چیز را موسمی است
خاص و وقت که آن چیز در آن موسم موزون و زیبا
بنام موسم

۱۰ قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا الكفرين اتريادون ان تتجاولوا الله عليكم
سلطانا مبيناً ۱۱ سورة نساء بآية والمحضات ۱۲ قال الله سبحانه وتعالى اشداء على الكفار يعني تشددوا وكثرة كذا وكذا
هو تشدد وقال عنهم من قائل يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم يعني اجهد في بني هادكن با كافرين و منافقان وتشددكن
بر ایشان ۱۳ كقول الحلاج شجر كفت بد بين الله والكفر واجب ۱۴ لدى وعند المسلمين قبيح يعني كفر محمود بد
خدا و ايس خيبن كفو واجب است نزد من و نزد مسلمانان قبيح است ۱۵ قوله زنا بالضم وتشديد زون ريسانه كلفصاري ومجوس وسائر كفاه
بر میان بنده ۱۶ قوله كلام سکاری قال المولى الرومي رحمه الله تعالى كل شئ قاله غير المفيق ان تكلف او تفضل لا يليق -
يعني بر چیزیکه گوید غیر بویشت اگر تکلف کنی یا لا زنی سز نیست آنکه غیر بویشت را یعنی بعد از وصول بحقیقت کار
وبعد از ظهور غلبه حال عدم اقتیاز میان اسلام و کفریم نقص است و رنگ منصور علاج که مغلوب حال بوده است اهل شریعت بکفر او حکم کرده اند نه
اهل حقیقت انزاد اهل حقیقت بهم تنقصت و انگیز است اورا از کمالا ن می شمارند و از مسلمانان حقیقی نمی انگارند و این پیش از ظهور غلبه حال این
عدم اقتیاز بالاتفاق کفر است و مذموم و تقلید از باب اسحال نمودن و تمیز ناکردن از به تمیزی است و الحاد و زند و کفر شریعت و حقیقت ۱۷

مُوسِمًا خَرَوُ الْعَاقِلُ لَا يَقِيْسُ أَحَدًا هُمَا
عَلَى الْآخِرِ فَالْقِسْوَةُ مِنْ قَبْلِي أَنْ يُغَيِّرَ هَذَا
الْإِسْمَ وَيُبَدِّلَهُ بِاسْمٍ خَيْرٍ مِنْهُ وَيُلَقِّبُ
بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ مُوَافِقٌ لِحَالِ الْمُسْلِمِ وَمَقَالِ
وَالنِّسَابِ إِلَى الْإِسْلَامِ الَّذِي هُوَ السَّيِّئُ
الْمَرْحُومُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُولِ
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابٌ عَنِ
الْهَمَّةِ الَّتِي أُمِرْنَا بِاتَّقَائِهِ اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ
الْهَمِّ كَلَامٌ صَادِقٌ لَا غَيَارَ عَلَيْهِ قَالَ
سُبْحَانَهُ وَلَعِنَا مَوْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ
وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

می باشد و بموسم دیگر قبیح و صاحب بنیش یکی را
بر دیگر قیاس نمی کند پس از جانب من باو
التماس نماید که این اسم را تغییر دهد و با سبی بهتر ازین
تبدیل کند و خود را به لقب اسلامی ملقب سازد
زیرا که این بحال و مقال مسلمان موافق است و
انتساب است با سلامی که دوست وین مرضی نزد
حق سبحانه و نزد رسول او علیه الصلوة والسلام و ابقنا
است از تمیزی که ما ماموریم با احترام از او اتقوا من
مواضع التهم کلامی است صادق که بر هیچ عباد
نیست فرمود حق سبحانه و بر آئینه نبیه مسلمان بهتر است
از مشرک و سلام باد بر کسی که تابع بدی است *

مکتوب بست چهارم

ترجمه از مصحح

أُرْسِلَ إِلَى مُحَمَّدٍ قَلْبِي خَانٌ فِي بَيَانِ
أَنَّ الصُّوفِيَّ كَانَتْ بَابَيْنِ وَإِنَّ تَعَلُّقَ الْقَلْبِ
لَا يَكُونُ بِأَكْثَرٍ مِنْ وَاحِدٍ وَإِنَّ ظُهُورَ
الْحِجَةِ الدَّائِيَّةِ يَسْتَكْنِي مُسْتَوَاءٌ إِلَّا يَلَامُ
الْإِنْعَامِ مِنَ الْمَحْبُوبِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ عِبَادَةِ

مکتوب بست و چهارم به محمد قلیج خان صد و بیست و
در بیان آنکه صوفی کائن است و باطن و بر آئینه قلب
با کثری از یک تعلق نگیرد و بدرستی که ظهور محبت
ذاتیه استواء ایلام و انعام محبوب را میخواهد و بیان
فرق میان عبادت مقربین و عبادت ابرار و هم

۱۰ یعنی بر سر نیزه از جهالتی تمت آورد این حدیث را امام بخاری و تاریخ خود قال الامام المنادی فی کتاب کنوز الحقائق فی
حدیث خیر الخلائق اتقوا مواضع التهم فیه یعنی رواه البخاری فی التادیخ و لفظه من لیست من الحدیث
۱۱ اشارت است بکرمه که واقع است در سوره بقره و باره سبقتول ۱۲ بدانکه اندرین مکتوب شریف علی باقاله الجامع چهار
امرا بیان فرموده اند ۱۳ محبت و معیت دانده ۱۴ یعنی تنها و منفرد و جدا ۱۵ در در سائیدن و در بنجایند ۱۶
۱۷ نعمت دادن ۱۸ - لعل التذکیر هنا التادیل ما فافهم ۱۹

چنین میان آنان که از اولیاء مستملک اند و آنان
 که مروج اند بدعوت خلق بحق سبحانه و تعالی
 شش را سلامت و اراد و عاقبت بخشاد -
 بمرمت سید المرسلین علیه و علی که
 الصلوات و التسلیمات . مردی که است
 که دوست داشت او را پس خوش حالی است
 مر کس را که باقی نداشت در قلب خود هیچ محبتی
 مگر محبت حق سبحانه و قصد نمود مگر وجه او تعالی
 و تقدس را پس چنین کس با حق است جل سلطان
 اگر چه بظاهر خود با خلق است و مشغول با ایشان
 و این است نشان صوفی کائن بائن یعنی در حقیقت
 کائن است با حق سبحانه و بائن است از خلق
 یا مراد این است که بصورت کائن است با خلق
 و بحقیقت بائن است از ایشان و محبت قلب
 با کثر از یک متعلق نشود پس مادامیکه متعلق
 می او با آن یک باقی است محبتش بهما سواء آن
 متعلق نه پذیرد و آنچه بمشاهده می آید از کثرت مراد
 او و متعلق محبت او با شیء کثیره هم چون مال و
 اولاد و ریاست و مدح و رفعت نشان
 نزد مردم این جایز محبوب او بجز شئی واحد
 نیست و آن نفس اوست و محبت این همه

الْمَقَرِّينَ وَ عِبَادَةَ الْاَبْدَانِ وَ كَذَلِكَ اَيُّنَ الْاَهْلِيَاءِ
 الْمُسْتَهْلِكِينَ وَ يَتَيْنِ الْاَوْلِيَاءِ الْمَرْجُو عَيْنِ
 اِلَى دَعْوَةِ الْخَلْقِ سَلَّمَكُمْ اللهُ سُجَّانَهُ
 وَ عَافَاكُمْ بِحُزْمَةِ سَيِّدِ الْمَوْسِلِينَ
 عَلَيْهِ وَ عَلَى اِلِهِ الصَّلَوَاتُ وَ التَّسْلِيمَاتُ
 الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ فَطُوبَى لِمَنْ كَرِهَ يَتَّقِ
 لِقَلْبِهِ حُبَّ الْأَمَةِ اللهُ سُجَّانَهُ وَ كَرِهَ يَرُدُّ
 الْأَوَّحَهُ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ فَيَكُونُ هُوَ
 مَعَ اللهِ جَلَّ سُلْطَانُهُ وَ أَنْ كَانَ ظَاهِرًا
 مَعَ الْخَلْقِ وَ اسْتَعْلَى بِهِمْ صُورَةً وَ هُوَ
 شَأْنُ الصُّوفِيِّ الْكَائِنِ الْبَائِنِ أَيْ الْكَائِنِ
 مَعَ اللهِ سُجَّانَهُ وَ الْبَائِنِ مِنَ الْخَلْقِ
 حَقِيقَةً أَوِ الْمُرَادُ الْكَائِنُ مَعَ الْخَلْقِ صُورَةً
 وَ الْبَائِنُ مِنْهُمْ حَقِيقَةً وَ الْقَلْبُ لَا يَتَعَلَّقُ
 بِحَبِّتِهِ بِالْكَثَرِ مِنْ وَاحِدٍ فَهَذَا كَيْفَ تَعَلُّقُ
 الْحَقِّ بِذَلِكَ الْوَاحِدِ كَمَا يَتَعَلَّقُ بِمَا سِوَاهُ
 بِحَبِّتِهِ وَ مَا يُرَى مِنْ كَثَرَةِ مُرَادَاتِهِ وَ
 تَعَدُّ تَعَلُّقُ بِحَبِّتِهِ بِالْأَشْيَاءِ الْمُتَكَثِّرَةِ
 كَالْمَالِ وَ الْوَلَدِ وَ الرِّيَاسَةِ وَ الْمَدْحِ وَ الرَّفْعَةِ
 عِنْدَ النَّاسِ فَتَمَّ أَيْضًا حُبُّوْبُهُ لَا يَكُونُ
 إِلَّا وَاحِدًا وَ هُوَ نَفْسُهُ وَ حَبِّتُهُ

له هذا حديث رواه البخاري والمسلم في صحيحيهما وقد اقتبس منه الشيخ قدس الله تعالى سوره و افاض علينا الفقهاء
 من فيوضه المفترسة ورحمنا باميرنا ١٢ له يعني آيخته باشد و آيخته نباشد ١٣

هؤلاء فَوْعُ حَبِّتِهِ لِنَفْسِهِ فَإِنْ هَذِهِ
 الْأَشْيَاءُ لَا يُرِيدُ هَذَا إِلَّا لِنَفْسِهِ لَا لِنَفْسِهِمْ
 فَإِذَا زَالَتْ حَبِّتُهُ مَعَ نَفْسِهِ
 زَالَتْ حَبِّتُهُمْ
 بِالْبَغْيَةِ أَيْضًا وَلِهَذَا أَقِيلَ أَنَّ الْحَجَابَ
 بَيْنَ الْعَبْدِ وَالرَّبِّ هُوَ نَفْسُ الْعَبْدِ
 لَا الْعَالَمُ فَإِنَّ الْعَالَمَ فِي نَفْسِهِ غَيْرُهُ
 لِلْعَبْدِ حَتَّى يَكُونَ حَجَابًا وَ أَلَمَّا هَذَا الْعَبْدُ
 هُوَ نَفْسُهُ فَلَا جَرَمَ يَكُونُ الْحَجَابُ هُوَ
 الْعَبْدُ لَا غَيْرَ فَمَا كَيْفَ يَجُلُ الْعَبْدُ عَنْ هَذَا
 نَفْسِهِ كَلِمَةً لَا يَكُونُ الرَّبُّ مُرَادَهُ
 وَلَا يَسَعُ حَبِّتُهُ سُجَّانَهُ فِي قَلْبِهِ وَ هَذِهِ
 الدَّوْلَةُ الْعَصَوِي لَا تَحَقُّقُ إِلَّا بَعْدَ الْفَنَاءِ
 الْمَطْلُوقِ الْمَنُوطِ بِالْحَقِّ الذَّائِقِ فَإِنَّ
 دَفْعَ الظُّلُمَاتِ دَأْسًا لَا يَصُورُ إِلَّا بِطُلُوعِ
 الشَّمْسِ بِأَرْعَافَةٍ فَإِذَا أَحْصَلَتْ تِلْكَ
 الْحَبَّةُ الْمَعْبُورُ عَنْهَا بِالْحَبَّةِ الذَّائِقَةِ
 اسْتَوَى عِنْدَ الْحَبِّ الْعَامِ الْمَحْبُوبِ

فرع محبت اوست مر نفس خود را زیرا که این
 همه را قصد نمی نماید مگر از برای نفس خود
 نه از برای نفس نشان پس چوں محبتش با نفس
 زائل گردد محبت نشان هم به تبعیت زائل شود
 و ازین جا گفته اند که حجاب میان بنده و حق سبحا
 نفس اوست نه عالم چه عالم بالذات مقصود او
 نیست تا حجاب گردد و مقصود او بجز نفس
 او چیزی نیست پس لا جرم حجاب او
 باشد نه غیر پس مادامیکه بنده از مراد نفس خود
 بالکلیه پاک نگردد حق سبحانه مرادش نمی تواند
 شد و نه محبت حق را در قلب او گنجائش
 و این دولت قصوی محقق نه شود الا بعد
 از تحقق فناء مطلق که منوط است بتجلی ذاتی
 زیرا که از این ظلمات بتماها منقور نیست
 مگر بعد از طلوع آفتاب بتمام و کمال
 پس هرگاه حاصل شد این محبت که مبراست
 محبت ذاتیه نزد عجب الغام محبوب و
 ایلام آن مستوی گشت پس درین وقت

له و ازین جا گفته اند مصحح با نارسه نشین و با خود متشبه ١٢ له چه خوش گفته است مصحح در تویک یک از اولیای تست
 و نیز در نفسک و تعال یعنی نفس را ترک کن و بیایحجاب ١٣ له زیرا که هر چه از جمیل مطلق می رسد گوارد مرغوب است شش
 می تلخ است بجز کغذاران که هر چندش خوری باشد گوارد آن به طاعت تا زیانده محبوب است که عجب را از التفات بهما سواء محبوب باز دارد
 و محبوب دلالت می فرماید بلا کند محبوب است که هر برگ در رشته محبوب آویخته است و کسان کسان می برد بلا دلالت است میان
 محب و محبوب که بحسن و ملائکی خود یکی را بد دیگری می پیوندد ١٤ منتقطه لمصحح رحمه الله تعالى اللهم اغفر لکاتبه و لمن سقى
 فيه و لوالدیهما اجمعین -

وَأَيْلَامُهُ فِي حَصْلِ الْإِحْلَاصِ فَلَا
يَعْبُدُ رَبَّهُ إِلَّا لَهُ لَا لِأَجْلِ نَفْسِهِ
مِنْ كُلِّ الْأَنْعَامِ وَدَفِعَ الْإِيلَامَ
لَهُمَا عِنْدَهُ سَوَاءٌ وَهَذِهِ سُمِّيَتْ
الْمُقَرَّبِينَ فَإِنَّ الْأَبْرَارَ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ
اللَّهَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَهُمَا رَاجِعَانِ
إِلَى أَنْفُسِهِمْ لَعَدَمِ قُوِّهِمْ بِسَعَادَةِ
الْحَبَّةِ الدَّائِيَّةِ فَلَا جَزْمَ يَكُونُ حَسَنًا
الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ فَحَسَنَاتُ
الْأَبْرَارِ حَسَنَاتٌ مِنْ وَجْهِ سَيِّئَاتٍ
مِنْ وَجْهِ وَحَسَنَاتُ الْمُقَرَّبِينَ حَسَنَاتٌ
لِخَصَّةٍ لَعَمْرُ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ مَنْ يَعْبُدُ
اللَّهَ خَوْفًا وَطَمَعًا يَضَاهُ بَعْدَ تَحْقِيقِهِمْ
بِالْبَقَاءِ الْأَكْمَلِ وَتَنْزِلُهُمْ لِعَالَمِ الْأَسْبَابِ
لَكِنْ خَوْفُهُمْ وَطَمَعُهُمْ غَيْرُ رَاجِعَيْنِ
إِلَى أَنْفُسِهِمْ بَلْ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ طَمَعًا
لِرِضَائِهِ سُبْحَانَهُ وَخَوْفًا عَنْ سَخَطِهِ
تَعَالَى وَكَذَلِكَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَ الْجَنَّةَ لِأَنَّهُمْ
يَحُلُّ رِضَائِهِ سُبْحَانَهُ لَا لِخَطْوَةِ أَنْفُسِهِمْ
وَأِنَّمَا يَسْتَعْبِدُونَ مِنَ النَّاسِ لِأَنَّهُمْ
يَحُلُّ سَخَطُهُ تَعَالَى لَا لِدَفْعِ الْإِيلَامِ عَنْ
أَنْفُسِهِمْ لِأَنَّ هُوَ لَوْ أَنَّ الْكَافِرَ يَحْرُورُونَ
عَنْ رِقِيَّةِ الْأَنْفُسِ وَصَادِقًا خَالِصِينَ

اخلاص نیز بحصول پیوست وحق را عبادت
نه کند مگر از برای حق نه از برای نفس یعنی
بجهت طلب انعام و دفع ایلام که این هر دو
تزو او برابر است و این مرتبه ایست مخصوص
به مقربین چه برابر بجهت عدم فوزشان بسعاد
ت محبت ذاتیه جز این نیست که حق را به سبب
خوف و طمع عبادت می کنند و این هر دو بنفس
شان راجع اند پس لا جرم حسنات برابر سیئات
اند به نسبت مقربین و ثابت شد که حسنات برابر
از وجه حسنات اند و از وجه دیگر سیئات و حسنات
مقربین حسنات محضه اند آری بعضی از مقربین
بعد از انصاف ایشان به بقای اکل و
تنزل به عالم اسباب نیز بخوف و طمع حق را سجد
می پرستند ولیکن این خوف و طمع بنفس
اوشان راجع نیست بلکه به امید رضای حق
سجده و خوف از غضب او تعالی عبادت
می کنند و هم چنین بجز این نیست که طلب
می نمایند جنت را از جهت آنکه او محل رضای
حق سبحانه است نه از جهت مخطوط نفس و
استغاده می نمایند از نار بجهت آنکه محل سخط
اوست سبحانه نه از برای دفع ایلام از نفس
چه این بزرگواران از رقیبت نفس محراند و بحق
سبحانه خالص و مخصوص و این مرتبه از میسان
بیان امر راجع

بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَهَذِهِ الرُّتْبَةُ أَعْلَى مِنْ
بَيْنِ رُتَبِ الْمُقَرَّبِينَ وَلِصَاحِبِ هَذِهِ
الرُّتْبَةِ نَصِيبٌ تَامٌّ مِنْ كِمَالَاتِ مَقَامِ
النُّبُوَّةِ بَعْدَ تَحْقِيقِهِ بِمَرْتَبَةِ الْوَلَايَةِ
الْخَاصَّةِ وَمَنْ كَمُرَّتْ نَزْلُ إِلَى عَالَمِ الْأَشْيَاءِ
فَهُوَ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِينَ فَلَا
يَصِيبُ لَهُ مِنْ كِمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ
فَلَا يَكُونُ أَهْلًا لِلتَّكْمِيلِ بِخِلَافِ الْأَوَّلِ
رَزَقَنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ حَبَّةً هُوَ لَوْ أَنَّ الْكَافِرَ
بِجُورَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلهِ
وَاتِّبَاعِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَ
مِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَعَ
مَنْ أَحَبَّ وَالسَّلَامَ أَوَّلًا وَآخِرًا

مراتب مقربین عالی تر است و صاحب
این مرتبه را بعد از انصاف او بمرتبه
ولایت خاصه نصیب است تمام از کمالات
مقام نبوت و کسی که بعالم اسباب فرو رفته
آمده است پس او را اولیای مستهلکین
است و او را از کمالات مقام نبوت
بهره نیست پس تکمیل و ارشاد را
شایان نباشد بخلاف اول - حق سبحانه
و تعالی بایان را محبت این اکابر عطا فرماید
بحرمت سید البشر علیه و علی آله و اتباعه
من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها چه مردی کسی است که دوست داشته
است او را و السلام اولاً و آخراً

مکتوب بست پنجم

ترجمه از مصحح

أُنْسِلَ إِلَى خَوَاجِهِ جَهْلَانِ فِي الْخَلْقِ
عَلَى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَمُتَابَعَةِ
خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ
الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ
أَتَمُّهَا سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى قَلْبَكُمْ وَشَوْحَ
صُدْرِكُمْ وَذَلِكُمْ لِقُسُكُمُ وَالْآنَ جِلْدُكُمْ
كُلُّ ذَلِكَ بَلْ جَمِيعُ كِمَالَاتِ الرُّوحِ وَ

مکتوب بست و پنجم بخواجه جهاان و الخلق
یافته در تحریض بر متابعت سید المرسلین و
متابعت خلفائے راشدین و علیهم
من الصلوات اکملها و من التسلیمات اتما
حق سبحانه و تعالی قلب شما را سلامت داراد
و سینه شما را گشاده کند و نفس شما را پاک
گرداند و پوست بدن شما را لطیف سازاد - جمله

السَّيِّئَةِ وَالْخَفِيِّ وَالْخَفِيِّ مُنَوِّطًا بِمَتَابَعَةِ
 سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةُ
 أَفْضَلُهَا وَمِنْ التَّسْلِيمَاتِ أَلَمَّا فَعَلَيْكُمْ
 بِمَتَابَعَتِهِ وَمَتَابَعَةِ خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ
 الْهَادِينَ الْمُهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ
 نُجُومُ الْهَدَايَةِ وَشُمُوسُ الْوَلَايَةِ فَمَنْ
 تَشَرَّفَ بِمَتَابَعَتِهِمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا
 وَمَنْ جُهِلَ عَلَى مُخَالَفَتِهِمْ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
 بَعِيدًا. الْبَقِيَّةُ مِنَ الْمَقْصُودِ أَظْهَارُ
 الْأَضْيَافِ وَصِيقُ الْبُعِثَةِ لِذِي الْمَرْحُومِ
 الشَّيْخِ السُّلْطَانِ قَالَمُ الْمَسْ مِنْ جَنَابِكُمْ
 مَدَدُهُمْ وَإِعَانَتُهُمْ فَإِنَّكُمْ حَرِيصُونَ
 بِذَلِكَ بَلْ مَوْفُقُونَ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ الْإِلَهِ
 طَهَّرَ أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى تَوْفِيقَكُمْ وَجَعَلَ
 الْخَيْرَ رَفِيقَكُمْ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَعَلَى
 سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهَدَى.

مکتوب بیست و ششم

ترجمه از مصحح

أُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ الْعَالِمِ مَوْلَانَا حَاجِي
 مکتوب بیست و ششم بمولانا الشَّيْخِ الْعَالِمِ حَاجِي مُحَمَّدٍ
 ۱۰ قول توفیق جمیع یعنی ستارگان اشاره است بقول آنحضرت علیه الصلوة والسلام اصحابی کالجوهر با هم اقتدیتم اهتدیتم
 ۱۱ شمس جمیع یعنی آفتاب ۱۲ قول فقد فاز الخ یعنی پس هر آینه فیروزمند شد فیروزی بزرگ ۱۳ قول فقد
 ضل الخ یعنی پس گمراه شد گمراه شدن بعید ۱۴ بالتشديد وبالتحقیق من المجرّد مجهول علی
 الاول ومعلوم علی الثاني ۱۵

عَمَدِ الْإِلَهِيَّةِ فِي بَيَانِ أَنَّ الشَّوْقَ يَكُونُ
 لِلْأَبْوَادِ دُونَ الْمُقَرَّبِينَ مَعَ عُلُومٍ تَنَاسُبُ
 هَذَا الْمَقَامَ تَبَيَّنَ أَنَّ اللَّهَ سُجَّانَهُ وَإِيَّاكُمْ
 عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى
 صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَرَدَّ
 فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ الْأَكْثَالَ شَوْقُ الْأَبْوَادِ
 إِلَى لِقَائِي وَأَنَا إِلَيْهِمْ لَا شَدَّ شَوْقًا أَثَبَتْ
 اللَّهُ سُجَّانَهُ الشَّوْقَ لِلْأَبْوَادِ وَالْمُقَرَّبِينَ
 الْوَاصِلِينَ لَا شَوْقَ لَهُمْ لِأَنَّ الشَّوْقَ يَقْضَى
 الْفَقْدَ وَالْفَقْدُ فِي حَقِّهِمْ مَفْقُودٌ الْيَكْبَرُ
 أَنَّ الشَّخْصَ لَا يَشْتَاقُ إِلَى نَفْسِهِ مَعَ أَفْضَلِ
 فِي حَقِّهِ لِعَدَمِ تَحَقُّقِ الْفَقْدِ فِي حَقِّهِ قَالَمُ
 الْوَاصِلُ الْبَاقِي بِأَلَّهِ سُجَّانَهُ الْفَاقِي عَنْ
 نَفْسِهِ حَالُهُ مَعَ اللَّهِ سُجَّانَهُ كَحَالِ
 الشَّخْصِ مَعَ نَفْسِهِ فَلَا جُورَ لَيْكُونَ
 الْمُسْتَاقُ إِلَّا الْأَبْوَادُ لِأَنَّهُ يُحِبُّ قَاقِدًا

لاهوری صدور یافته در بیان آنکه شوق البتة ابرار
 را بگونه مقربین را با علوم متناسب
 سجانه و تعالی با یاں را بر جاده شریعت مصطفوی
 علی صاحبها الصلوة والسلام و
 التحية استقامت وثبات ارزانی فرماید
 در حدیث قدسی وارد است الاطال شوق
 الابوار الى لقائي وانا اليهم لا شدا شوقا
 حق سجانه شوق را به ابرار نسبت نموده زیرا که مقربین
 واصلین را شوقی نه می ماند که شوق فقدان
 مطلوب را متقاضی است و فقدان مطلوب
 در حق شان مفقود چه ظاهراست که انسان با وجود
 افراط محبت نفس خود با نفس اشتیاق ندارد چرا که
 او را فقدان در حق خود متحقق نیست پس مقرب
 واصل که بحق سجانه باقی است و از نفس خود قانی
 عاقل به نسبت حق سجانه باقی است بحال شخص به
 نسبت نفس خود لا جرم مشتاق نباشد مگر ابرار که او را

۱۰ قوله في الحديث القدسي قال العلي القادي ۲۰ في شرح مشكوة الفرق بين الحديث القدسي والقرآن ان
 الاول يكون بالهماد منام او بواسطة ملك بالمعنى فيعبده بلفظه وينسب الى ربه والثاني لا يكون الا بانزال
 جبريل باللفظ المعين وهو ايضا متواتر بخلاف الاول فلا يكون حكمه حكمه في القرآن ۲۱ قوله الاطال شوق
 الابوار ۲۲ يعني حق سجانه وتعالى ارشاد فرموده آگاه شوید بطول انجا مید شوق نیکو کاران بملاقات من ومن بطرف الشان البتة مشتاق ترم
 وچه خوش گفته است شعر عاشقان بهر چه مشتاق جمال و بزرگو و دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق تراند ۲۳ قال العلامة محمد مواد
 الملكي ذكره في الاجلاء بلفظ لقد طال شوق الابوار الخ قال العراقي في تحفه حجة لاجل اصلا الا ان صاحب الفردوس
 حكاه من حديث ابي الدرداء والحسين كره له ولله في مستند الفهرست سندة وقال الشيخ الاكبر في موضع من فتوحه
 وقد ورد خبر لا علم لي بصحته ان الله ذكر المشتاقين اليه وقال عن نفسه انه اشدا شوقا اليهم ولا علم لي به من
 للكشف ولا من رواية صحيحة الا انه مذکور مشهور وانتقيا ملخصا ولكن معناه صحيح مطابق لحديث من تقرب الى شبرا
 تقرب اليه فدعا الحديث ۲۴ انتهى ۲۵ قوله لانه لا يشتاق محب لما يشتاق اليه فاقله والابوار هم
 الموصوفون بهذه الصفة دون المقربين ويحتمل ان يكون الضمير المنسوب واجبا الى البوار المفهوم من الابوار ۲۶

وَلَعَنِي بِالْأَبْرَارِ عَبْدُ الْمُقَرَّبِ الْوَاصِلِ سَوَاءٌ
كَانَ فِي الْإِبْتِدَاءِ أَوْ فِي الْوَسْطِ وَلَوْ لَقِيَ مِنْهُ
مَقْدَارُ حُجَّةٍ مِنْ خُودَلَةٍ وَلَنْ نَعْمَ مَا قِيلَ فِي
الشَّعْرِ الْقَارِئِي ۛ

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست

درون دیده اگر نیم مواست بسیار است

تَقُلْ عَنِ الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
عَنْهُ أَنَّهُ دَامَ قَادِمًا بِقَرَأَتِ الْقُرْآنِ وَيَبْكِي
فَقَالَ هَكَذَا أَكُنَّا نَفْعَلُ وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُنَا
هَذَا مِنْ قَبْلِ الْمَدْحِ بِمَا يَشَبُّهُ الدَّمُ
سَمِعْتُ عَنْ شَيْخٍ قَدَّاسٍ سَوْدَةٍ يَقُولُ إِنَّ
الْمُنْتَهَى الْوَاصِلَ لُبًّا يَقْنِي الشَّوْقَ
الطَّلَبُ الَّذِي كَانَ لَهُ فِي الْإِبْتِدَاءِ وَكَانَ
الشَّوْقُ مَقَامًا آخِرًا لِمَكَ مِنْ الْأَوَّلِ وَالْأَوَّلُ
مِنْهُ وَهُوَ مَقَامُ الْيَاسِ وَالْحُجْرُ عَنْ الْأَدْرَاكِ
فَإِنَّ الشَّوْقَ يُتَصَوَّرُ فِي الْمَتَوَقَّعِ فَحَيْثُ

اندک محب فاقد و مراد از ابرار کسی است که مقرب
گرددگان مطلوبین را ۱۲
واصل نه بود در ابتدا باشد یا در وسط اگر چه از وسط
بگذرد و نه خدول باقی مانده باشد و چه خوش گفته
بالقبح اندک نیست معروف نیز نه که بکندی باقی میگذرد
است در شعر فارسی ۛ

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست

درون دیده اگر نیم مواست بسیار است

از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه منقول است
که شخصی را دیدم قرآن میخواند و میگریه فرمودم چوین
میگریه و لیکن سخت شد و بهائے ما این قول
از ایشان مدح است مشابه بزم و از حضرت
شیخ خود قدس سره شنیدم که میفرمود گاهی
مفتی و اصل نیز تمنائے آن شوق و طلب میکند
که او را پیشتر حاصل بود و زوال شوق را مقام
است دیگر کامل تر از اول و تمام تر از آن و آن
مقام مقام یاس و غم است از ادراک مطلوب
چون شوق در امری مقصور است که متوقع بود پس

۱۵ یعنی صفا من الواصلین المقربین فلا شوق ولا وجد ولا دلا ۱۶ ۱۷ قوله المدح بهما يشبه الخ هو كقوله
شعر ولا عيب فيهم غيدان سيوفهم ۱۸ بحن فلول من قراع الكتائب ۱۹ وكقوله تعالى وما تنقم منا الا ان امنا
بآيات ربنا وكقوله هو البدر والان البحر زاخرا ۲۰ سوى ان الضو غامر لكنه الويل ۲۱ الضو غامر بالكسر الاسد
الويل بالفتح المطر الشديد العظيم القطر ۲۲ به اندک این عجز از ادراک نه مانند عجز عوام است بلکه این عجز جزو نیست که عین
ادراک است بلکه کمال ادراک گمان نه بری که عجز از معرفت جمل است زیرا که عجز از معرفت آنست که معلوم گردد که لا یعرف الله الا الله
چون انسان آئینه شده است که در صورت معرفت حق سبحانه عکس انداخته است و آن از آن و نیست ۲۳ ۲۴ وسط بالفتح
و سکون ثانی یعنی در میان و میان هر چیز و بختین چیز یک میانه باشد یعنی متوسط در کیفیات و صاحب نصاب نوشته که بختین بمعنی
میانه که عبارت از میان حقیقی و مرکب باشد و اسم چیر نیست که در میان باشد ۲۵ لفظه عن موجوده فی النسبه القلبیه و
المنطوقه الموجوده عند نادھی ذائده لا احتیاج ایها و هذا اظاهر فاخبر وقد اسقطها العرب ۲۶

لَا تَوْقَعُ لَا شَوْقَ وَإِذَا رَجَعَ هَذَا الْكَامِلُ
إِلَى الْخَلْقِ نَهَائِيَّةَ الْكَمَالِ إِلَى الْعَالَمِ
رُجُوعَ الْقَهْقَرَى لَا يَعُودُ إِلَيْهِ الشَّوْقُ أَيْضًا
مَعَ وُجُودِ الْفَقْدِ بِالرُّجُوعِ لِأَنَّ ذَوَالَ شَوْقٍ
مَا كَانَ لَوْجُودِ الْفَقْدِ بَلْ لِحُصُولِ الْيَاسِ وَ
هُوَ مَوْجُودٌ بَعْدَ الرُّجُوعِ أَيْضًا بِخِلَافِ
الْكَامِلِ الْأَوَّلِ فَإِنَّهُ يَعُودُ إِلَيْهِ الشَّوْقُ
بِرُجُوعِهِ إِلَى الْعَالَمِ لِحُصُولِ الْفَقْدِ الَّذِي
ذَالَ مِنْ قَبْلِ حَيْثُ وَجَدَ الْفَقْدَ بِالرُّجُوعِ حَصَلَ
الشَّوْقُ الَّذِي ذَالَ يَزُولُ إِلَيْهِ لَا يَقَالُ إِنَّ
مَرَاتِبَ الْوُصُولِ لَا تَنْقُطُ أَبَدًا لِأَنَّ
فِي تَوَقُّعِ بَعْضِ تِلْكَ الْمَرَاتِبِ فَيَتَصَوَّرُ
الشَّوْقُ حَيْثُ لَا نَأْتِي قَوْلَ عَدَمِ الْقَطْعِ
مَرَاتِبِ الْوُصُولِ مَبْنِي عَلَى السَّيْرِ التَّقْصِيلِ
الْوَاتِقِ فِي الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالشَّيْءِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَهَذَا السَّيْلُ لَا يَتَصَوَّرُ
فِي حَقِّهِ نَهَائِيَّةً وَلَا يَزُولُ عَنْهُ الشَّوْقُ
أَبَدًا أَوْ مَا نَحْنُ بِصَادِقِي هُوَ الْمُنْتَهَى
الْوَاصِلُ الَّذِي قَطَعَ تِلْكَ الْمَرَاتِبَ
يُكْرِئُ الْجَمَالَ وَأَنْتَهَى إِلَى مَا لَا يُمْكِنُ

آن جا که توقع نیست شوق نیست و چون
این چنین کامل که به نهایت کمال رسیده است
رجوع بعالم نماید رجوع قهقری پس با وجود
حصول فقد بسبب رجوع بعالم اندرین حال نیز
شوق با وجودی نماید چه زوال شوق بجهت
تحقق فقدان نه بود بلکه بیاعت حصول یاس
و آن بعد از رجوع نیز موجود است بخلاف کامل اول
که بوقت رجوع نمودنش بعالم شوق با وجودی
نماید بسبب تحقق فقدان که اولاً زائل شده بود
پس وقتی که فقدان بسبب رجوع و س مواست
گشت شوق که بزوالش زائل شده بود نیز بحصول
پیوست گفته نشود که مراتب وصول الی الله را تا ابد
الابدین القطعی نیست پس بعضی از آن مراتب
دائما متوقع اند و درین وقت حصول شوق مرتقب
واصل را نیز متصور گشت زیرا که ما میگوئیم که عدم
انقطاع مراتب وصول مبنی است بر تفسیر تفصیلی که واقع
است در اسماء و صفات و شیئون و اعتبارات و
نهایت وصول در حق این سالک متصور نیست شوق
از و س ابد از ازل نمیگردد و کسیکه با بعد و س ایم
بمال و اصل منتی است که آن مراتب را بطریق اجمال

۱۵ بهر دو وقت بجانب پائین خود رفتن چنانچه رو بسوی مغرب کرده بطرف مشرق رفتن چه قهقری بوزن فعلی و قهقره بر وزن
از لاله معبر است بمعنی سپار رفتن ۱۶ غیاث ۱۷ قوله صدد لفتین نزدیکی و مقابله و برابر چیز س و مجازا بمعنی قصد نمودن
و در پی شدن مستعمل است ۱۸ غیاث

التَّجَرُّدُ عَنْهُ بِعِبَارَةٍ وَلَا يُشَارِكُ إِلَهًا بِإِشَادَةٍ
فَلَا يَتَصَوَّرُ تَمَّةً تَوْفَعُ أَصْلًا فَلَا جَرَمَ
يُذَوِّلُ عَنْهُ الشَّوْقُ وَالطَّلِبُ وَهَذَا أَحَالُ
الْخَوَاصِّ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ لِأَنَّهُمْ الَّذِينَ
عَرَّجُوا عَنْ ضَيْقِ الصِّفَاتِ وَوَصَلُوا
إِلَى حَضَرَتِ الذَّاتِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ
بِخِلَافِ السَّالِكِينَ فِي الصِّفَاتِ مُفَصَّلًا
وَالسَّائِرِينَ فِي الشُّبُوكَاتِ مُرْتَبًا
فَأَنَّهُمْ مَحْبُوسُونَ فِي التَّجَلِّيَّاتِ الصِّفَاتِيَّةِ
أَيْدِ الْأَبْدِيِّينَ وَمَرَاتِبُ الْوُصُولِ فِي
حَقِّهِمْ لَيْسَتْ إِلَّا الْوُصُولُ إِلَى الصِّفَةِ
وَالْعُرُوجُ إِلَى حَضَرَتِ الذَّاتِ تَعَالَى
لَا يَتَصَوَّرُ إِلَّا بِالسَّيْرِ الْجَمَالِيِّ فِي الصِّفَاتِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَمَنْ وَقَعَ سَيْرُهُ فِي
الْأَسْمَاءِ بِالْتَّفَصِيلِ حُجِسَ فِي الصِّفَاتِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَلَمْ يَنْقَلِ مِنْهُ الشَّوْقُ وَ
الطَّلِبُ وَلَمْ يَفَارِقْ عَنْهُ الْوَجْدُ وَالنَّوْجُ
فَأَمَّا الشَّوْقُ وَالْوَجْدُ لَيْسَ إِلَّا أَصْحَابُ التَّجَلِّيَّاتِ الصِّفَاتِيَّةِ
وَلَيْسَ مِنَ التَّجَلِّيَّاتِ الذَّائِبَةِ لَهُمْ
نَصِيبٌ مَادَامُوا فِي الشَّوْقِ وَالْوَجْدِ
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ مَا مَعْنَى الشَّوْقِ مِنَ اللَّهِ

طی کرده و فتنی گشته بقا می که از تعبیر ممکن نیست
بعبارتی و بسوئش اشاره کرده نمی شود باشارت پس
آنجا توقع اصلا نیست لاجرم شوق و طلب
از ورائی گریه و این حال خواص است از اولیا
زیر که ایشانند که از ضیق صفات عروج نموده
و بحضرت تعالی و تقدس وصول یافته تجلات
آنانکه سالک اند در صفات بالتفصیل و سائر
اند در شئونات علی الترتیب که ایشان در تجلیات
صفاتی تا ابد الایام محبوس اند و مراتب وصول
در حق نشان غیر از وصول تا بصفات هیچ نیست
و عروج تا حضرت ذات تعالی ممکن نیست
مگر بسیر اجمالی در صفات و اعتبارات و کسی که
سیرش در اسماء بالتفصیل واقع شده در
صفات و اعتبارات محبوس مانده و شوق و
طلب از ورائی نه گریه و وجد و تواجد از و
مفارقت نموده پس نماند ارباب شوق و
تواجد مگر اصحاب تجلیات صفاتی و ادویه شوق و وجد
اندر تجلیات ذات ایشانند و نیست اگر کسی گوید که
چیسست مراد از مشتاق بودن حق سبحانه حال آنکه از وسع
چیز مفقود نیست - گویم محتمل است
که آوردن لفظ شوق این جا از قبیل

ص ۷۱ برادر بے نهایت در گنجی است + هر چه بروی بروی نیست ۱۲ ۷۵ قوله فان قال قائل الخ وادد علی
قوله فی الحدیث المذکور انما الیه ولا یستشوق ۱۳

سُبْحَانَهُ وَلَيْسَ مِنْهُ سُبْحَانُهُ مَفْقُودٌ شَيْئًا
قُلْتُ ذَكَرَ الشَّوْقَ هَهُنَا بِمَحْتَمَلٍ أَنَّهُ
يَكُونُ مِنْ قَبِيلِ صُنْعَةِ الْمَشَاكِلَةِ وَذَكَرَ
الشَّوْقَ فِيهِ بِإِعْتِبَارِ أَنَّ كُلَّ مَا يُنْسَبُ
إِلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ فَهُوَ شَدِيدٌ وَعَالِبٌ
عَلَى مَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَبْدِ الضَّعِيفِ
هَذَا الْجَوَابُ عَلَى طَرِيقَةِ الْعُلَمَاءِ وَ
لِلْعَبْدِ الضَّعِيفِ فِي جَوَابِهِ وَجُودُهُ
أَخْرَجَتْ نَاسِبَ طَرِيقَةِ الصَّوْقِيَّةِ وَ
لَكِنَّ ذَلِكَ الْأَجْوِبَةَ تَقْتَضِي مَحْوًا مِنَ الشُّكْرِ
وَيَدُونِ الشُّكْرِ لَا يَحْسُنُ بَلْ لَا يَجُوزُ
لَآنَ الشُّكْرَ مَعْدُونٌ وَزَيْنٌ وَأَنْبَاءُ
الصَّخْوَ مَسْئُولُونَ وَحَالِي الْأَنَ الصَّخْوَ
الصَّوْقُ فَلَا يَلِيقُ بِحَالِي ذَكَرَ هَذَا هَذَا
الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى نَبِيِّهِ دَائِمًا وَسَلَامًا

صنعت مشاکلت بود و ذکر شدت
در حدیث بدین جهت یا شد که هر چه
بجداوند عزیز و جبار نسبت کرده نشود
شدید و غالب بود بر آن چه به بنده
ضعیف اضافه نموده آید و این جوابی
است بطریق علماء و این بنده ضعیف
را در جواب اشکال مذکور و جملات دیگر
اند مناسب بطریقه صوفیه ولیکن بیان
آن و جملات نوعی از سبکی می خواهد
و بدون سکر ذکر نشان مستحسن بلکه جائز
نیست - چه سکار می معذور اند و ارباب
محمول و بالفعل حال من محصور
است پس ذکر آن و جملات مناسب
حال من نیست - هذا - والحمد
لله اولوا و آخر الصلوة والسلام
على نبيه دائما وسلاما

مکتوب بیست و نهم

بخواجہ عمک صدور یافته در بیان مراحط طریقہ علیہ نقشبندیہ و علو نسبت این بزرگواران
قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی -

۱۵۵ قال فی التخصیص ومنه المشاکلة وهي ذکر الشئ بلفظ غیره لوقوعه فی صحبتہ حقیقا و تقدیرا فالقول کقولہ اقتوح شینا
بجداوند طنجہ قلت الخجوا لای جبة دقیقا و نحو تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک - والثانی نحو صیغۃ اللہ ۱۲ ۷۵ حمد و ستایش
بر خداوند پاک راست و سلام بر زندگان او تقدس و تقدس که برگزیده است ایشان را ۱۲

مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این خلص ساخته بودند و درود آن پدید و مسرور گردید سلامت باشد
 نمی خواهد که تصدیق ایشان بدید غیر آنکه مداحی این سلسله علیه نقیضند به نماید ^{اسم ناعلی است از استیاج یعنی شاد شدن} خود و در عبارات اکابر این
 سلسله علیه قدس الله تعالی اسرار بهم واقع شده است که نسبت مافوق به نسبتها است از نسبت حضور
 و آگاهی خواسته اند و حضوری که نزد ایشان معتبر است حضور به غیبت است که تغییر از آن بیادداشت
 نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یادداشت باشد و یادداشت که نفهم قاصر این فقیر قرار
 یافته است بنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذات است تعالی
 و تقدس و حضور آن سبحانه به ملاحظه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفته اند
 یعنی لمح لیس ارتفاع شیون و اعتبارات متحقق میشود و باز در پرده شیون و اعتبارات متواری میگردد
 پس برین تقدیر حضور به غیبت تصور نباشد بلکه لمح لیس حضور است و اغلب اوقات غیبت پس
 این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این تجلی را مشایخ سلاسل دیگر نهایت الهی گفته اند
 و هرگاه این حضور دوام پذیرد و اصلاً استتار قبول نکند و همواره به پرده اسماء و صفات و شیون
 و اعتبارات متجلی شود حضور به غیبت نخواهد بود پس نسبت این اکابر را با نسبتهای دیگران قیاس
 باید نمود و به تکلف فوق بهر باید داشت این قسم حضور اگر چه پیش اکثر مردم مستبعدی نماید اما
هَيْثُ لَا دَبَابَ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا وَلِلْعَاشِقِ الْمُسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ
 این نسبت علیه بر نهج غایت پیدا کرده است که اگر فرضاً پیش ارباب همین سلسله بزرگ گفته شود
 یحتمل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و بایند و بایند نسبتی که الحال در میان ارباب این خانواده بزرگ
 متعارف شده است عبارت از حضور حق است سبحانه و شهود او تعالی بر وجهی که از وصف
 شادبی و شهودی منزّه باشد و توجه است محضاً از جهات سه متعارفه اگر چه بهت فوق متوهم
 باشد و بظاهر دوام پذیرد و این نسبت در مقام جذب فقط نیز متحقق میگردد و فوقیت آن را وجهی ظاهری
 نیست بخلاف یادداشت یعنی سابق که حصول آن بعد از تمامی بهت جذب و مقامات سلوک است

۱۰ قول به نسبت ارباب النعم یعنی گو ارباب نعت یا نعمتهای آن یعنی جنت و معاشق مسکین را گو ارباب است آنچه بر وجه جرمی
 نوشته ۱۱ یعنی شش جهات که مشهور اند و معروف است پیش و پس راست و چپ زیر و بالا ۱۲ یعنی نسبتی که الحال متعارف
 است بمعنی حضور و شهود و کورین ۱۳ لمح بالفتح نگرستن و دیدن به نظر سبک ۱۴ اللهم اغفر لکاتبه و لمن معی فیہ و لوالدیهما اجمعین ۱۵
 برحمتک یا ارحم الراحمین

و علوه رجاء آن بر هیچ احدی محقق نیست اگر خفایه است در حصول دوست و پس جاسد اگر از حد
 انکار نماید و ناقص از نقص خود جو نماید معذور است
 قاصر که کند این طائفه را طعن قصور ^{بالضم انکار کردن بدو است}
 همه شیران جهان بسته این سلسله اند ^{بنامه بنده}
 حاش الله که بر اینم پزبان این گله را ^{بنامه بنده}
 رویه از حیل چنان بکسلد این سلسله را
 وَالسَّلَامُ أَقْلًا وَآخِرًا

مکتوب بست و هشتم

نیز بخواجه عمک صدور یافته در علو حال اما بعبارتی تحریر یافته است که موهم تنزل و تعد است
 مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این خلص ساخته بودند و درود آن پدید و مسرور گردید سلامت باشد
 گشت چه نعمتی است که از اوان یا و گرفتارال کنند و چه دوستی است که رسیدگان بخوارگی مجبوران نمایند
 پجاره مجبور چون خود را شایان وصال نیافت بضرورت محمول زاویه هجران گشت و از قرب گر بخت به بعد
 آرام گرفت و از اتصال بانفصال قریافت و چون در اختیار آزادی گرفتاری دید به منت
 گرفتاری گزیده

چون طبع خوابد من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین
 عبارات نامربوطه و اشارات پراکنده زیاده برین چه تصدیق ایشان نماید شَبَّانَ اللَّهُ تَعَالَى
 وَأَيُّكُمْ عَلَى مَتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنْ
 التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا

۱۰ التَّحْرِيْبُ ۱۱ ان عابده قاصی طعننا بهم سقها ۱۲ بارات ساختهم من الفحش الکلمه ۱۳ هل یقطع
 الثعلب الختال سلسله ۱۴ قیدات بها اسد الدنیا با سحر ۱۵ باکی و دوری است خدایه را ازین کار
 ۱۶ قول سلسله یا کسوسین دوم نیز کسور زنجیر آهن و طلا و نقره و غیره و نام کتاب و مجاز بمعنی نسل و اولاد و قرابت و هم بمعنی ترتیب
 و اسامی پیران طریقت تا با اسم یک از ناموران اعلی ارشاد و اندرین مقام میں معنی اخیر مراد است ۱۷ قول موهم بالضم و کسر بائے هوزر
 و هم و غلطی اندازنده ۱۸ قول محمول اسم مقول از محمول بضم غلظ بمعنی گنای و عدم شهرت ۱۹ قول فرق بالفتح جدا کردن و کشادن
 و راه بیان مومنه سرکه آنرا فرق سر نیز گویند و اینجا همین معنی دوم مراد است ۲۰

آن یار که اینه دیده بود^{۱۲}
بخوردنش داد و ایضا مردم معتقد نقل کرده اند که بعضی از خلفاء شمارا مریدان ایشان سجده میکنند بر زمین بوس
هم کفایت نمی کنند ^{۱۱}شعاعیت این فعل ^{۱۲}اطهر من الشمس است منع شان بکنید و تاکید در منع نماید اجتناب
این قسم افعال از همه کس مطلوب است علی الخصوص ^{۱۳}شخصی که با قداء خلق خود را بر آورده باشد اجتناب این قسم
افعال او را از انشد ضروریات است که مقلدان یا اعمال او اقتداء خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد و ایضا علوم این
طائفه علوم احوال است و احوال مواریث اعمال اند و کسی را از علوم احوال میراث بود که اعمال را درست
کرده باشد و بحق آن قیام نموده و اعمال را تصحیح و تقیید^{۱۴} و تفسیر^{۱۵} و تفسیر^{۱۶} شود که اعمال را بشناسد و کیفیت هر عمل بداند و
آن علم احکام شرعی است از نماز و روزه و سایر فرائض و علم معاملات و نکاح و طلاق و مبايعات و
علم هر چیزی که حق سبحانه و تعالی بر او واجب ساخته است و او را بدان دعوت فرموده است و این علوم
اکتسابیه است از آموختن آن بیچکس را چاره نیست و علم مبان دو مجاهده است یکی مجاهده در طلب
آن قبل از حصول و مجاهده دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجلس شریف از کتب تصوف
نذکور میشود از کتب فقهیه نیز مذکور شود و کتب فقهیه بعد از آن فارسی بسیار اند مثل مجموعه خوانی و عمده السلام
و کثر فارسی بلکه از کتب تصوف اگر مذکور نشود پاک نیست که آن با احوال تعلق دارد و در قال در نمی آید و
از کتب فقهیه مذکور نا شدن احتمال ضرر دارد و زیادت چه اجتناب نماید از ^{۱۷}الکثیر و ^{۱۸}الکثیر و ^{۱۹}الکثیر و ^{۲۰}الکثیر و ^{۲۱}الکثیر و ^{۲۲}الکثیر و ^{۲۳}الکثیر و ^{۲۴}الکثیر و ^{۲۵}الکثیر و ^{۲۶}الکثیر و ^{۲۷}الکثیر و ^{۲۸}الکثیر و ^{۲۹}الکثیر و ^{۳۰}الکثیر و ^{۳۱}الکثیر و ^{۳۲}الکثیر و ^{۳۳}الکثیر و ^{۳۴}الکثیر و ^{۳۵}الکثیر و ^{۳۶}الکثیر و ^{۳۷}الکثیر و ^{۳۸}الکثیر و ^{۳۹}الکثیر و ^{۴۰}الکثیر و ^{۴۱}الکثیر و ^{۴۲}الکثیر و ^{۴۳}الکثیر و ^{۴۴}الکثیر و ^{۴۵}الکثیر و ^{۴۶}الکثیر و ^{۴۷}الکثیر و ^{۴۸}الکثیر و ^{۴۹}الکثیر و ^{۵۰}الکثیر و ^{۵۱}الکثیر و ^{۵۲}الکثیر و ^{۵۳}الکثیر و ^{۵۴}الکثیر و ^{۵۵}الکثیر و ^{۵۶}الکثیر و ^{۵۷}الکثیر و ^{۵۸}الکثیر و ^{۵۹}الکثیر و ^{۶۰}الکثیر و ^{۶۱}الکثیر و ^{۶۲}الکثیر و ^{۶۳}الکثیر و ^{۶۴}الکثیر و ^{۶۵}الکثیر و ^{۶۶}الکثیر و ^{۶۷}الکثیر و ^{۶۸}الکثیر و ^{۶۹}الکثیر و ^{۷۰}الکثیر و ^{۷۱}الکثیر و ^{۷۲}الکثیر و ^{۷۳}الکثیر و ^{۷۴}الکثیر و ^{۷۵}الکثیر و ^{۷۶}الکثیر و ^{۷۷}الکثیر و ^{۷۸}الکثیر و ^{۷۹}الکثیر و ^{۸۰}الکثیر و ^{۸۱}الکثیر و ^{۸۲}الکثیر و ^{۸۳}الکثیر و ^{۸۴}الکثیر و ^{۸۵}الکثیر و ^{۸۶}الکثیر و ^{۸۷}الکثیر و ^{۸۸}الکثیر و ^{۸۹}الکثیر و ^{۹۰}الکثیر و ^{۹۱}الکثیر و ^{۹۲}الکثیر و ^{۹۳}الکثیر و ^{۹۴}الکثیر و ^{۹۵}الکثیر و ^{۹۶}الکثیر و ^{۹۷}الکثیر و ^{۹۸}الکثیر و ^{۹۹}الکثیر و ^{۱۰۰}الکثیر و ^{۱۰۱}الکثیر و ^{۱۰۲}الکثیر و ^{۱۰۳}الکثیر و ^{۱۰۴}الکثیر و ^{۱۰۵}الکثیر و ^{۱۰۶}الکثیر و ^{۱۰۷}الکثیر و ^{۱۰۸}الکثیر و ^{۱۰۹}الکثیر و ^{۱۱۰}الکثیر و ^{۱۱۱}الکثیر و ^{۱۱۲}الکثیر و ^{۱۱۳}الکثیر و ^{۱۱۴}الکثیر و ^{۱۱۵}الکثیر و ^{۱۱۶}الکثیر و ^{۱۱۷}الکثیر و ^{۱۱۸}الکثیر و ^{۱۱۹}الکثیر و ^{۱۲۰}الکثیر و ^{۱۲۱}الکثیر و ^{۱۲۲}الکثیر و ^{۱۲۳}الکثیر و ^{۱۲۴}الکثیر و ^{۱۲۵}الکثیر و ^{۱۲۶}الکثیر و ^{۱۲۷}الکثیر و ^{۱۲۸}الکثیر و ^{۱۲۹}الکثیر و ^{۱۳۰}الکثیر و ^{۱۳۱}الکثیر و ^{۱۳۲}الکثیر و ^{۱۳۳}الکثیر و ^{۱۳۴}الکثیر و ^{۱۳۵}الکثیر و ^{۱۳۶}الکثیر و ^{۱۳۷}الکثیر و ^{۱۳۸}الکثیر و ^{۱۳۹}الکثیر و ^{۱۴۰}الکثیر و ^{۱۴۱}الکثیر و ^{۱۴۲}الکثیر و ^{۱۴۳}الکثیر و ^{۱۴۴}الکثیر و ^{۱۴۵}الکثیر و ^{۱۴۶}الکثیر و ^{۱۴۷}الکثیر و ^{۱۴۸}الکثیر و ^{۱۴۹}الکثیر و ^{۱۵۰}الکثیر و ^{۱۵۱}الکثیر و ^{۱۵۲}الکثیر و ^{۱۵۳}الکثیر و ^{۱۵۴}الکثیر و ^{۱۵۵}الکثیر و ^{۱۵۶}الکثیر و ^{۱۵۷}الکثیر و ^{۱۵۸}الکثیر و ^{۱۵۹}الکثیر و ^{۱۶۰}الکثیر و ^{۱۶۱}الکثیر و ^{۱۶۲}الکثیر و ^{۱۶۳}الکثیر و ^{۱۶۴}الکثیر و ^{۱۶۵}الکثیر و ^{۱۶۶}الکثیر و ^{۱۶۷}الکثیر و ^{۱۶۸}الکثیر و ^{۱۶۹}الکثیر و ^{۱۷۰}الکثیر و ^{۱۷۱}الکثیر و ^{۱۷۲}الکثیر و ^{۱۷۳}الکثیر و ^{۱۷۴}الکثیر و ^{۱۷۵}الکثیر و ^{۱۷۶}الکثیر و ^{۱۷۷}الکثیر و ^{۱۷۸}الکثیر و ^{۱۷۹}الکثیر و ^{۱۸۰}الکثیر و ^{۱۸۱}الکثیر و ^{۱۸۲}الکثیر و ^{۱۸۳}الکثیر و ^{۱۸۴}الکثیر و ^{۱۸۵}الکثیر و ^{۱۸۶}الکثیر و ^{۱۸۷}الکثیر و ^{۱۸۸}الکثیر و ^{۱۸۹}الکثیر و ^{۱۹۰}الکثیر و ^{۱۹۱}الکثیر و ^{۱۹۲}الکثیر و ^{۱۹۳}الکثیر و ^{۱۹۴}الکثیر و ^{۱۹۵}الکثیر و ^{۱۹۶}الکثیر و ^{۱۹۷}الکثیر و ^{۱۹۸}الکثیر و ^{۱۹۹}الکثیر و ^{۲۰۰}الکثیر و ^{۲۰۱}الکثیر و ^{۲۰۲}الکثیر و ^{۲۰۳}الکثیر و ^{۲۰۴}الکثیر و ^{۲۰۵}الکثیر و ^{۲۰۶}الکثیر و ^{۲۰۷}الکثیر و ^{۲۰۸}الکثیر و ^{۲۰۹}الکثیر و ^{۲۱۰}الکثیر و ^{۲۱۱}الکثیر و ^{۲۱۲}الکثیر و ^{۲۱۳}الکثیر و ^{۲۱۴}الکثیر و ^{۲۱۵}الکثیر و ^{۲۱۶}الکثیر و ^{۲۱۷}الکثیر و ^{۲۱۸}الکثیر و ^{۲۱۹}الکثیر و ^{۲۲۰}الکثیر و ^{۲۲۱}الکثیر و ^{۲۲۲}الکثیر و ^{۲۲۳}الکثیر و ^{۲۲۴}الکثیر و ^{۲۲۵}الکثیر و ^{۲۲۶}الکثیر و ^{۲۲۷}الکثیر و ^{۲۲۸}الکثیر و ^{۲۲۹}الکثیر و ^{۲۳۰}الکثیر و ^{۲۳۱}الکثیر و ^{۲۳۲}الکثیر و ^{۲۳۳}الکثیر و ^{۲۳۴}الکثیر و ^{۲۳۵}الکثیر و ^{۲۳۶}الکثیر و ^{۲۳۷}الکثیر و ^{۲۳۸}الکثیر و ^{۲۳۹}الکثیر و ^{۲۴۰}الکثیر و ^{۲۴۱}الکثیر و ^{۲۴۲}الکثیر و ^{۲۴۳}الکثیر و ^{۲۴۴}الکثیر و ^{۲۴۵}الکثیر و ^{۲۴۶}الکثیر و ^{۲۴۷}الکثیر و ^{۲۴۸}الکثیر و ^{۲۴۹}الکثیر و ^{۲۵۰}ال

۱۰ بدانکه حقیقت سجده پیشانی بر زمین رسانیدن است و این بدو طریق واقع میشود یکی آنکه برائے اولی حق عبودیت باشد و این قسم در جمیع ادیان و ملل برائے غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچ گاه جائز نشده زیرا که از محرمات عقلی است و محرمات عقلیه بتبدل ادیان و ملل متبدل نمیشوند و دوم آنکه برائے تکلیف و تحبیه باشد مانند سلام و سر خم کردن و این معنی باختلاف رسوم و عادات بتبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاهی جائز است و گاهی حرام در انتهائے سالفه جائز بود و چنانچه در فقه حضرت یوسف علیه السلام واقع شد که خدو اله بسجد او سجود فرشتگان برائے حضرت آدم بهیمن طریق بود و در شریعت با این طریق بهم فحایم غلو قات حرام و ممنوع است بدلیل احادیث متواتره که درین باب وارد شده کذا فی التفسیر العزیزی و زمین بوس کردن نزد علماء و امر و مشایخ حرام است و فاعل در اضنی بدان هر دو آنکه کذا فی الکافی و فقیه ابو جعفر گفته که هرگز زمین بوس کند نزد سلطان و امیر و با سجده کند اگر بر وجهیست کند کافرنه گردد و لیکن آنتم و فرنگی که بر بنیت عبادت کند کافر گردد و همچنین اگر اصلا بنیت متعذر نگردد کافر نشود و نزد اکثر علماء و زمین بوس کردن سبکتر است از رخا به یا حین نهادن بر زمین کذا فی الطیبه بر طیبی از غمی السنه نقل کرده که انحنائے ظهر یعنی پشت خم کردن مکروه است از جهت ورود هدایت صحیح در بنی از ان اگر کسی است از آنها که مغلوب بعلم و صلاح اند از آنها میگویند اما اعتقاد و اعتبار بدان نتوان کرد و در مطالب المؤمنین از شیخ ابو منصور نقل کرده که گفت که اگر بوسه بدی که پیش یکے زمین را یا پشت دو تا کند یا سرنگون کند کافر نگردد بلکه آنتم است و بعضی از مشایخ گفته که کاد الانحناء ان یکون کفرا کذا فی ترجمه مشکوٰۃ الشیخ عبد الحق الدبلوی رحمه الله تعالی و قدس سره ۱۱ یعنی فشتن اعمال و دانستن کیفیت در علم احکام است و علم معاملات و مالیات و علم بر خرد و احب ۱۲ چه خوش گفته مغرور سخن مشکوٰۃ که نزد خدا

رَدَقْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ كَمَا لَاتُتَّبَاعُ حَبِيبِهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ
 انزل الى فرمايد حق سبحانه مارا وكمال متابعت حبيب خود ۱۲

مکتوب سی ام

در بیان شهود آفاقی و انفسی و تفرقه در میان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علو شان مقام
عبودیت و سطو اوقات علوم آل مقام با علوم ثمر عیبه و مایه ناسب ذلک ملا محمد صدیق که از جمله قدیم الخد متنا
این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز بشیخ نظام نقانی سری صدور یافته است ^{بسم الله الرحمن الرحیم} شاکر فکرم الله
سُبْحَانَهُ بِکَمَالِ اِِتْبَاعِ مُحَمَّدٍ وَ زَيْنُکُمْ بِالزَّیْنِ السَّنِيِّ الْمُصْطَفَوِیْ وَ عَلَیْهِ مِنَ الصَّلَاةِ
اَفْضَلُهَا وَ مِنَ الْحَبَائِثِ اَکْمَلُهَا آمین اتم چه نویسم اگر سخن از جناب قدس مولا شے خود تعالی و تقدس به
زبان می آرم محض کذب و افتر کرده باشم جناب کبریائی او از آن بلند تر است که زبان زده مثل من بزره گوئی
گر دو چون از بے چون چه گوید ^{دو معنی} حدیث از قدیم چه بگوید ^{بستان} مکانی در لامکانی تا چند پوید ^{بستان} بیچاره از بیرون خود چیز ^{بستان} بفرست
ندارد و دریا و راه شے خود گذرے ندارد ^{بستان} ^{بستان} ^{بستان}

فردہ گریس نیک وریس بد بود
گرچه عمرے تک زند ورن خود بود
این معنی ہم در تفسیر انفسی کہ بہ نہایت کار بیشتر شود میسر است حضرت خواجہ بہرگ خواجہ نقشبند قدس
اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس فرمودہ اند اہل اللہ بعد از قناء و بقا ہرچی بینند ورن خود می بینند و ہرچی شناسند
ورن خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ پیش از بس ہر سیرے
کہ بہت داخل سیر آفاقی است کہ حاصلش بے حاصلی است اطلاق لفظ بے حاصلی نسبت بحصول

۱۰ حق سبحانه و تعالیٰ شمارا بکمال متابعت محمدی مشرف رساند و لباس روشن مصطفوی شمار برین گرداند ۱۲ ۱۳ قول زری با لکسر و تشدید یا حامه و لباس و سنی لفتح سین و تشدید یا بلند و روشن ۱۲ ۱۳ حضرت سعدی میفرماید: گر کسی وصف از من پرسد بیدل از بے نشان چه گوید یا ز عاشقان کشتگان معشوق اندر برینا بیز کشتگان آواز بے برتر از خیال و قیاس و گمان و دهم + و از هر چه گفته اند تشدید و خوانده ایم + و در تمام گشت بپایان رسید عمر + تا همچنان در اول وصف تو مانده ایم ۱۲ ۱۳ قول این معنی یعنی این دانست و معرفت و دانش که جناب کبریائی کو از آن بلندتر است که زبان زده انچه هم در آن کار ریسلست نزد ابتدا پس از معرفتش بجز حیرت و نادانی نصیب کس نیست بلکه ملائکه نیز هیچ امری نیست که قبیل انچه عن الاحد الا اعدا خلاصه المرام آنکه بخواه که معرفتش حاصل نمیشود که در معرفت عدم حصول آن نیز حاصل نمیشود الا در میر انفسی که نهایت کار بر سر پیشو ۱۲ ۱۳ بدانکه حضرت محمد قدس سره تفصیل سیر اقصی و سیر راقی و معنی هر دو در مکتوب چهل و دوم از عکاتیب جلد ثانی مذکور فرموده اند اینجا ملاحظه بایند و ۱۲ ۱۳ اشارت است بکلمه که در باره حم (۳۱) و سوره واریات واقع است یعنی در ذراته شتائش نه است اینجا می بیند ۱۲ ۱۳ جواب سوال مقدراست و تقریر بر دو خط بر ۱۲

اصل مطلب است والا آن نیز از جمله شرايط و معادلات است از شهود و انقسی کس در توهم نیست و آنرا در رنگ شهود تجلی صورتی که در نفس متجلی است تجلی نه کند حاشا و کلا تجلی صورتی بر قسم که باشد داخل سیر فانی است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود و انقسی در مرتبه حق الیقین است که نهایت مراتب کمال است و اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا هم چنانکه مطلب ایشان بچون و بے چگون است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بچون و بچگون است چون را بچون راه نیست قلموی

اتصال بے تکلیف بے قیاس
لیک گفتم ناس را ناس نه
نست رت الناس را با جان ناس
ناس غیر از جان جان انناس نه

و نشاء توهم اتحاد شهود و انقسی با شهود صورتی مذکور حصول بقای شخص است در هر دو مقام چه تجلی صورتی معنی نیست اگر چه فی الجملة رفع قید از قیود نماید اما تا حد قنایرساند پس ثقیه وجود سالک در آن تجلی یعنی تجلی در آن قنایر نیست حاصل است و تفسیر انقسی خود بعد از فنا است اتم و بقاء اتم است پس لاجرم از قنایر معرفت تفرقه در میان این دو یقانی تواند کرد و ناچار حکم با اتحادی نمایند اگر معلوم کنند که بقاء ثانی نزد ایشان معجزه بقاء باشد است و آن وجود را وجود محبوب حقانی می گویند شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کس نه گوید که بقاء باشد عبارت از یافتن خود است عین حق تعالی و تقدس نه چنین است اگر این معنی از بعضی عبارات این قوم مستفاد شود آن را جواب گوئیم که این بقاء در مقام جذب بعضی را بعد از استهلاك و اضمحلال که شنبیه به فنا است دست میدهد و اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی سرار هم تعبیر از آن بوجود عدم می کنند و این پیش از فنا است

۱- بنفهم بهم و کسرین و تشرید ال جمع معنی آمده گفته ۱۲ که قوله عاشا و کلا حاشا کلمه تنزیه است بمعنی دور باد و پاک باد و حاشا الله باکی است خدا را کلا بفتح کاف عربی و تشدید لام کلمه روح و زیر نمودن است ۱۲ که ناس بالفتح و دون و دون و سبعین جمله نوع از حیوان که بر یک پا نه جهد و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ناس بالکسر نوع از حیوان است که بصورت نصف آدمی باشند چنانکه یک گوش و یک دست و یک پای دارند و بطور مردم در عربی کلام کند و تاریخ بجهت العالم نوشته که ناس در نوامی عدن و عمان بسیار است و آن جانور است مانند نصف انسان که یک دست و یک پای و یک چشم دارد و دست او بر سینه باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده میخورند و از ۱۳ که قوله ناس غیر از الخ جان اول مکتور و ثانی موقوف یعنی ناس اے مردم و راء نشاء سنده جانان که حق باشد نیست حاصل آنکه غیر از نشاء جانان که محبوب حقیقی است ناس نیست الا آنکه صورت و شکل انسان دارد و خالی از معنی بدیت این نمرود اندک آنها صورت اند و مرده نان اند گفته شهود اند ۱۴ که بد آنکه قدم که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع می شود عبارت از ورود بستی اسم الهی است جل سلطانه که مبدأ یقین عادت است از پس پرده از راه جذب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اوصاف خود را که کند و بیابد و وجود عدم عبارت از تحقیق است بآن هستی یعنی وجود و بقاء که بر عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدا شدن و صفت عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فنا و بقاء است در جهت جذب و باقی بر صفت

این را زوالی متصور است بلکه واقع است گاه و آنرا از روی می ستانند و گاه باز می بینند و بقاء که بعد از فنا است اتم است از زوال مضمون و از خلل محفوظ است فنا یعنی ایشان فنا و الهی است که در عین بقاء فانی است و در عین فنا باقی فنا و بقاء زوال پذیر اند از جمله احوال و تلویحات است و در هر چه سخن بصدد نه چنین است حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سرور فرموده اند وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما بوجود فنا بوجود بشریت عود نمی کند پس بر آئینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان بر روی

بل لا وقت له و حال کار ایشان با موقوف اوقات است و معامله ایشان با محول احوال پس بقاء در وقت است ایشان را و در حال قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال و وقت گزشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم کسی گمان نه کند که دوام وقت باعتبار بقاء از آن وقت از تعلین و غیره اطلاق کرده اند لابل الدوام یعنی الوقت و الا یستمر الیقین الحال ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن انما یطویل النجا میدبر بر اصل سخن آئیم گوئیم که چهل مجال سخن در فضائے قدس ایزدی جل شانہ نیست پس از مقام بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی اداء وظائف بندگی است و اگر در ابتداء و وسط عشق و محبت واده اند مقصود قطع تعلق اوست از یادون جناب قدس جل شانہ عشق و محبت هم از مقاصد نیستند از برائے حصول مقام عبدیت اندیشه خدا جل شانہ وقت شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی تمام خلاص شود و عشق و محبت وسیله القطار بلیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام عبدیت است

۱- بنفهم بهم و کسرین و تشرید ال جمع معنی آمده گفته ۱۲ که قوله عاشا و کلا حاشا کلمه تنزیه است بمعنی دور باد و پاک باد و حاشا الله باکی است خدا را کلا بفتح کاف عربی و تشدید لام کلمه روح و زیر نمودن است ۱۲ که ناس بالفتح و دون و دون و سبعین جمله نوع از حیوان که بر یک پا نه جهد و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ناس بالکسر نوع از حیوان است که بصورت نصف آدمی باشند چنانکه یک گوش و یک دست و یک پای دارند و بطور مردم در عربی کلام کند و تاریخ بجهت العالم نوشته که ناس در نوامی عدن و عمان بسیار است و آن جانور است مانند نصف انسان که یک دست و یک پای و یک چشم دارد و دست او بر سینه باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده میخورند و از ۱۳ که قوله ناس غیر از الخ جان اول مکتور و ثانی موقوف یعنی ناس اے مردم و راء نشاء سنده جانان که حق باشد نیست حاصل آنکه غیر از نشاء جانان که محبوب حقیقی است ناس نیست الا آنکه صورت و شکل انسان دارد و خالی از معنی بدیت این نمرود اندک آنها صورت اند و مرده نان اند گفته شهود اند ۱۴ که بد آنکه قدم که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع می شود عبارت از ورود بستی اسم الهی است جل سلطانه که مبدأ یقین عادت است از پس پرده از راه جذب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اوصاف خود را که کند و بیابد و وجود عدم عبارت از تحقیق است بآن هستی یعنی وجود و بقاء که بر عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدا شدن و صفت عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فنا و بقاء است در جهت جذب و باقی بر صفت

در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست درین مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبت نمی یابد
 إِلَّا الْإِحْتِبَاجَ مِنْ جَانِبِهِ وَالِاسْتِعْنَاءَ الْأَكْثَرَ ذَاتًا وَصِفَةً مِّنْ جَانِبِ الْمَوْلَى تَعَالَى وَتَقَدَّسَ
 زَمَانُ اسْتِ كِه ذات خود را با ذات اولی و صفات خود را با صفات او عز سلطان و افعال خود را
 با افعال او سبحانه به هیچ وجه مناسب داند. اطلاق ظلمت هم از جمله مناسبات است ازین هم تنزه
 بینمایند و در سبحان خالق و خود را مخلوق میداند پیش ازین هیچ چیز حرات نمی نمایند تو جود فعلی که جمیع را
 در آراء راه دست میدهد و قاعل بر حق سبحانه نمی یابند این نزد گواراں میداند که خالق این افعال نیست
 نه میباش آن افعال که این سخن خود نزدیک است که نزد قدر رساند این را بشناختن واضح گردانیم مثلاً شعبه باز
 در پرده نشسته صورت های جماد چند را در حرکت می آرد و افعال غریبه در آنها ایجاد بینماید جماعه که حیدر البصر
 اند میداند که جماعل این افعال در آن صورتهای جمادیه آن شخص پرده نشین است اما میباش این افعال
 بهماں صورت اند و میگویند که صورت متحرک است نیگویند که شعبه باز متحرک است نفس الامر درین حکم
 محق اند شرائع انبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم بوحثت فعل از جمله
 سکریات است بَلِ الْحَقُّ الصَّوْبُ أَنَّهُ الْفَاعِلُ مُعْتَدٌ دَخَالِقِ الْأَفْعَالِ وَاحِدٌ وَهَمَّ فَمِنْ اسْتِ
 کلامیکه در توحید وجود گفته اند بمناسبت آن سکر وقت و غلبه حال است علامت درستی علوم لدنیه مطابقت
 است با صریح علوم شرعیه اگر سر موخا و از است از سکر است و الحق ما حققه العلماء من أهل
 السنّة و الجماعة و ما سوى ذلك إِمَّا زَنْدَقَةٌ وَرِجَالٌ أَوْ سَكْرٌ وَقَدْ وَغِلْبَةُ حَالٍ وَابْنُ تَمَامٍ
 مطابقت در مقام عبدیت یسر است در ماورائے این نحو ہے از سکر متحقق است
 گر بگویم شرح این بے حد شود

شخصی از خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمود
 تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و غرض معرفت زاید بر معارف شرعیه حاصل کند

یعنی اگر حاجت از جانب بنده و بے نیازی تمام از او شے ذات و صفت از جانب مولای تعالی و تقدس ۱۲ یعنی مرکب
 این افعال و گفته این کار ۱۳ زنده بالفتح بے دین و دلور شدن و از راه سر بچیدن چه مستند است که مرکب جمله قباح حق
 باشد تعالی اللہ عن ذلک علواً کبر ۱۴ شعبه بالفتح و با شے موحده نیز مفتوح یعنی بازی که بجز و فن گفته و شعبه باز آنکه باین قسم
 از بازی عمل نمایند ۱۵ یعنی بلکه حق خالص میهن است که فعل گفته یعنی مرکب فعل متعد است و پیدا کننده افعال یکیه است یعنی
 حق سبحانه و تعالی ۱۶ یعنی حق آنست که علمای اهل سنت و جماعت تحقیق کرده اند و ما سوائے آن بایستی معنی است و از راه مستقیم
 دور افتادن اگر در وجود و بشاری است یا مستی وقت و غلبه حال ۱۷

اگر چه در راه امور زائده پیدا میشوند اما اگر به نهایت کار رسانند آن زواید نیاید و نشود میگردند و همال معارف
 شرعیه بر وجه تفصیل معلوم نمیکردند و انصاف استلال به فضا شے اطلاق کشف می آیند یعنی هم چنانکه بنی علیک
 الصلوٰة و التسلیمات علوم را از وحی اخذ میکرد این نزد گواراں بطریق الهام آن علوم را از اصل اخذ می
 کنند علماء این علوم را از تراث اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند بهماں علوم چنانکه انبیاء را علیهم الصلوٰات
 و التسلیمات حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بهماں پنج حاصل میشود و احوالت و تبعیت در میا
 است باین قسم کمال از اولیای کمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاووله و از منتهی بقاعده انتخاب میفرمایند
 بخاطر بود که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل بنویسیم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطان
 درین بوده باشد و السلام

مکتوب سی و یکم

به شیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید و جودی و قرب و معیت ذاتی اولی و
 تقدس و گذشتن این مقام با بعضی اسوله و اسویه که تعلق تحقیق این مقام دارند ثبتنا الله سبحانه
 و تعالی علی متابعه سید المرسلین علیه و علی الیه و علیهم و علی الهم من الصلوٰات
 افضلها و من التسلیمات اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از درویشان
 میان شیخ نظام قانیسری در آن مجلس ازین فقیرند کور ساخت و گفت که او انکار و حدت و جود می
 نماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدا ام ایشان بنویس که
 مردم ازین نقل تا چه فرا بگیرند و در سوء ظن نیفتند که آن بعضی الظن آنکه احاطه لمسئله بحد کلمه مصدر کشت
 بدلی ۱۲ یعنی بجهت قبول نمودن سوال ۱۳ در سر دهنده ۱۴

سده بالفتح عبار و گرد و هوا که از درون در آفتاب پدید آید و مجازاً بمعنی خفیه و ذلیل و خوار و ناپیخته می آید ۱۵ غیث ۱۶ قرن
 بستمین جمع قرن بالفتح بمعنی روزگار و زمانه و مدت سی سال یا هشتاد و یکصد و بیست سال و این درست تر است چه بیاض
 صله اللہ تعالی علیه و علی آکرم سلم طفله را گفت عیش قرنا و آن طفل صد سال نرسیده ۱۷ منتخب ۱۸ فرایق بر وزن سر بمعنی پیش
 که لغزنی قبل گویند و بعضی نزدیک و دور و بالا نیز آمده و گاهی زاید می آید ۱۹ غ ۲۰ بدستی بعضی از گمان گناه است اشارت
 است بیکریه که واقع است در سوره حجرات و باره حم ۲۱ (۲۲) اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه و لوالدیهما اجمعین بر جملک
 یا ارحم الراحمین ۱۲

خود و ما کما معتقد فقیر از خوردی یا مشرب اهل توحید بود و الذی قدس سره بظاہر برہین مشرب بوده اند و بر
 سبیل دوام بہین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن کہ بجانب مرتبہ بے کیفی داشته
 اند و حکم ابن الفقیہ تصف الفقیہ فقیر ازین مشرب از روی علم خطو افر بود و لذت عظیم داشت
 تا آنکہ حق سبحانہ و تعالیٰ بہ محض کرم خویش بخدمت ارشاد پناہی حقائق و معارف آگاہی مؤید الدین
 الرضی شیخ و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدسنا اللہ تعالیٰ بسبب رسائید و ایشان بہ فقیر طریقہ علیہ
 نقشبندیہ تعلیم فرمودند و توجہ بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ہمار سنہ این طریقہ علیہ در اندک
 مدت توحید و جود منکشف گشت و غلو درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان
 ظاہر گشتند و کم دقیقہ از دقائق این مرتبہ مانده باشد کہ اگر انکشف نہ گردانیدند و دقائق معارف شیخ محی الدین این
 المعرفی را کما یبغی لارح ساختند و تجلی ذاتی کہ صاحب فصوص آن را بیان فرمودہ است و نہایت عجوب خیز
 را الحی و اندو در نشان آن تجلی میگوید و ما بعد ہذا الا العدم المحض بان تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم
 و معارف آن تجلی را کہ شیخ مخصوص بجامہ الولاۃ مبدان نیز بہ تفصیل معلوم شدند و سر وقت و غلبہ حال درین
 توحید بحدے رسید کہ در بعضی عریضہا کہ بحضور خواجہ نوشتنہ بود این دو بیت را کہ سر سر سر سر است نوشتہ
 بود۔ رباعی

لے در یگانگی شریعت ملت آعمائی است ملت ما کافری و ملت ترسانی است
 کفر و ایمان زلف و روئے آل پری بیانی است کفر و ایمان ہر دو اندر راہ مایکتائی است
 و این حال تا مدت مدید کشید و از شہور بسبب انجا میدنا گاہ عنایت بے غایت حضرت الشہ جلالہ
 از دیر بچہ غیب در عرصہ ظہور آمد و پردہ بپوش پیچونی و بے چگونگی را بر انداخت علوم سابق کہ مبنی از اتحاد
 بر دادن اسلام و انشاؤد انما یخلف علمنا

لے قولہ بار معانی این لفظ بسیار است اول نام است ازنا ہماے خدا اقلے دوم نشیہ خوار و انبار سوم بندگی چہارم گرانی پنجم بزرگی
 و نیکو کار ششم نصیب ہفتم رخصت و دخل ہشتم بیخ و بن درخت نهم مراد و کار دهم کرت و مرتبہ یازدہم یادگار دوازدهم بسیاری ہر چیز
 و جلے انہو ہر چیز چوں زنگبار و درود بار سیر و ہم نرو و موہ ہا چہار دهم حمل زنان و غیر ذلک ۱۲ غ ۱۳ مناقب آن خارج اند از حد و عدل
 ارادت وے و نسبت خرقہ وے در تصوف بیک واسطہ شیخ محی الدین سید عبدالقادر گیلانی قدس سرہ میرسد و نسبت دیگر وے در
 خرقہ بخر علیہ السلام میرسد بیک واسطہ و نسبت دیگر وے بخر علیہ السلام بے واسطہ نیز میرسد شیخ شہاب الدین قدس سرہ از حال وے
 پرسیدند گفت بحر الدقائق و الحقائق و ویرا از حال شیخ شہاب الدین قدس سرہ پرسیدند گفت مملو من فرقا الی قدم من السنۃ یعنی از سنہ
 قدم بسندت پر است ۱۲ نقیحات ۱۳ قولہ ہر وقتیں جمع شہر بالفتح یعنی ماہ و سنین جمع سنۃ یعنی سال ۱۲

و وحدت وجود بودہ اند و بزوال آوردند و احاطہ و سرایان و قرب و معیت ذاتیہ کہ در آن مقام منکشف شد
 بود مستتر گشتند و بر یقین یقین معلوم گشت کہ صالح را جل شانہ با عالم ازین سبب ہائے مذکورہ بیچ تاب
 نیست احاطہ و قرب او تعالیٰ علی است چنانچہ مقرر اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سبحانہ و اوسبحانہ با سبب
 بہتر متقد نیست او دست تعالیٰ و تقدس و عالم عالم اوسبحانہ بیچون و بچگونہ است و عالم سر اسر بدایع چون
 و چگونگی نسیم بے چون را چہن چوں نتوان گفت واجب تعالیٰ را عین ممکن نتوان خواند قدیم ہرگز عین
 حادث نشود منتع عدم عین جائز عدم نگرود انقلاب حقائق محالست عقلا و شرعا و صحبت حل یکے بہ
 دیگرے منتع است اصلا و اساعب است کہ شیخ محی الدین و تالیعان او ذات واجب تعالیٰ را
 مجهول مطلق میگویند و معلوم علیہ شیخ حکمی نمیدانند مع ذلک احاطہ ذاتی و قرب و معیت ذاتی اثبات
 مینماید و ما هو الا حکم علی الذات تعالیٰ و تقدس فالصواب ما قالہ العلماء من اهل
 الشیخۃ من القرب العلی و الاحاطۃ العلمیۃ و در زمان حصول علوم و معارف منافی مشرب توحید
 و جود این فقیر را اضطراب تمام بود کہ ورثے این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست و بتضرع و زاری دعا
 میکرد کہ این معرفت زائل نگردد تا آنکہ حجب تمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما یبغی منکشف
 شد و معلوم گشت کہ عالم ہر چند مراتب کمالات صفاتی است و مجملے ظہورات اسمائے اما مظهر
 عین ظاہر نیست و ظل عین اصل نہ چنانکہ مذہب اہل توحید و جود است این محبت بمنالے واضح
 گردد مثلاً عالمی ذو فنونے خواست کہ کمالات بقونہ خود را در عرصہ ظہور جلوه دهد و تجاہلے مستحسنہ خود را
 کونا کون ۱۲ امور غیبیہ پندیدہ ۱۳

لے قولہ احاطہ یعنی محیط بودن حق سبحانہ و تعالیٰ بر ہر چیز را چنانچہ مدلول کہیرہ و اللہ من وراثہ محیط والا انہ بکل شیء محیط ۱۲
 قولہ سرایان یعنی گنجائش او در قلب مومن کہ مدلول است مرقول آنحضرت راصل اللہ علیہ و آلہ وسلم حکایت عن رب عز شانہ لا یسعی اذی و لا حسائی
 و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن علی ما دود ۱۳ لے قولہ احاطہ و قرب او تعالیٰ علی است بدانکہ حضرت مجدد علیہ الرحمۃ در مکتوب دو صد
 و شصت و ششم از جلد اول تحریر نمودہ اند پس ایمان آری کہ او تعالیٰ محیط انشاء است و قریب است بالیشان و بالیشان است اما معنی احاطہ و
 قرب و معیت او را تعالیٰ ندانیم کہ چیست احاطہ و قرب علمی گفتن از تأویلات نقاشیہ است و ناقابل تبانیات آن نیستیم انتہی و نیز در مکتوب
 ششم از جلد ثانی فرمودہ اند کہ ایمان آری کہ او تعالیٰ قریب و باا است اما معنی قرب و معیت ندانیم کہ چیست ہر دو قول بظاہر متناقض اند پس جواب
 آنکہ ہر چند اوقات و احوال محل کردہ آید و ہر کشف دوم اعتقاد ہر مقام را علوم و معارف جدا است و ہر حال را قابل علیحدہ آخر مکتوب صد و شصت
 و از جلد اول باید دید ۱۴ اسم فاعل است از التمام کبیر و نشیدیتائے مسورہ پچیزے نشان مند ذلک ۱۵ نیست آن یعنی اثبات نمودن
 احاطہ ذاتی و قرب و معیت ذاتیہ مگر حکم کردن بر ذات تعالیٰ و تقدس فلا یكون محمولا مطلقا ولا غیو محکوم علیہ کما دعوا ۱۶ پس
 صواب آنست کہ علماء اہل سنت فرمودہ اند از قرب و احاطہ علمی و قد عرفت اتفاقا ہذا القول من الشیخ قدس سرہ بظاہر مخالفت لہما
 سیاق و محمول علی تعدد الازقات والاحوال فاخبرہ و تبین ۱۷ لے قولہ مرابا لفتح اول و حرف چہارم یاے تحتی آئینہ او این جمع
 مرآۃ است بالسر خلا و قیاس و مرانی کہ موافق قیاس است مستعمل نیست ۱۸ از ملرج و غیر آن ۱۹ لے قولہ بحالی لفتح میم و کسر لام جمع علی است کہ لفتح میم و فتح لام مدینہ

کما یبغی لارح ساختند و تجلی ذاتی کہ صاحب فصوص آن را بیان فرمودہ است و نہایت عجوب خیز را الحی و اندو در نشان آن تجلی میگوید و ما بعد ہذا الا العدم المحض بان تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف آن تجلی را کہ شیخ مخصوص بجامہ الولاۃ مبدان نیز بہ تفصیل معلوم شدند و سر وقت و غلبہ حال درین توحید بحدے رسید کہ در بعضی عریضہا کہ بحضور خواجہ نوشتنہ بود این دو بیت را کہ سر سر سر سر است نوشتہ بود۔ رباعی

در معرض وضع آرد و اجزاء حروف و اصوات نمود و در مرایای آنها آن کمالات عقیده را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که مجامع و مرایای آن کمالات مخفی شده اند همین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند یا لذات یا قریب اند یا نه یا لذات یا معیت ذاتیه و ازین بلکه نسبت در میان ایشان دلیلت و دلولیت است حروف و اصوات و اول پیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر صرافت اطلاق خود اند آن نسبتها که سدا شده است از روی اوام و خیالات است فی الحقیقه از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهری و منطقی و دلولیت و دلیلت متحقق است پس مناسبت بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتها و بهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب معبر و مرایاست و با این قیاس نیز از علل و آثار و دلولیت و ظاهریه و منطقیه نیست عالم علم بر وجود صانع خود است تعالی و تقدس و منظر است مظهر و کمال است اسمائے وصفاتی و اسما و سجاات و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام و میگرد و بعضی را کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صحبت آن مراقبات در متجلیه نقش می بندد و بعضی دیگر را علم توحید و فکر اراک خود از دوق با این احکام می بخشد و این هر دو صورت توحید معلول اند و داخل دائرة علم بحال کار می نهند و بعضی دیگر را نشانی این احکام غلبه محبت است که بواسطه استیلا محب محبوب غیر محبوب از نظر محب می نیند و در وجه محبوب هیچ نمی بینند آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست که آن مخالف حس و عقل و شرع است و گاهی محبت باعث حکم با حاطه و قرب ذاتی میگردد و این قسم توحید اعلی از دو قسم سابق است و داخل دائرة حال توحید مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات بارده فلسفیه که اسلامیین اینها میخوانند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعی مطابق سازند کتاب انخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایت مافی الیاب خطائے کشفی حکم خطائے اجتهدادی دارد که ملامت و خطاب از آن مرفوع است بلکه یک درجه از درجات ثواب در حق او متحقق است این قدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات ثواب بر تقدیر خطایز بلیانند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجه صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب و شهود بعضی از سالکان که در جواب است از سوال مقدار تقدیر خطا

مرایای قیاسات کو نیم است نیز از قیاس احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت یا شهود احدیت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی و تقدس که بی چون و چگونگی است برگزیده مرایای چونی نگنجد و در مجامع چندی نباید لامکانی در مکان نجاش ندارد و بی چون و چگونگی باید حجت لامکانی را با و را مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات اویند سجاات و تعالی و تقدس قطب دائرة ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است تحقیق کلمه لافنی باید کرد و دست در تنگنای صورت معنی چگونه نگنجد

در کلمه گدایان سلطان چه کار دارد
بالفهم و باطن موحده خانه کوکب و بطنی گوشه دکان هم آمده ۱۲ غیثات
کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد

صورت پرست غافل معنی چه داند آخر
اگر گویند که در عبارات اکثر مشائخ چه نقشبندی و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت و وجود و احاطه و قرب و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روئے داده باشند و بعد از آن ازین مقام گزرا نیند یا نشد چنانچه این فقیر از احوال خود در مقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است با این احکام و آن شهود مشرف بیسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر مشاهد مطلوب اند در کثرت چنانچه از حال و از خود خبر داده است در اوایل این مکتوب و تحقیق این جواب به تفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت و وجود نوشته است نوشته شد است این مقام محل زیادتى بر آنچه مذکور شد ندارد گفته نشود که چون در نفس امر وجودات متعدده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد و شهود وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع و نفس الامر است زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازه شهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند یا نه صورت زبیر آور مرآت دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب نه گویند هر چند مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و ملامت کذب از وی مرفوع است چه عرف و باطن صورت را ندیده است و مقتدا است ۱۲

گنایا سنا بقا مقصود آنکه اظهار احوال که شایان است را ندانست تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود چنانچه گذشت پیش ازین ۱۲

بلکه شعاع بصری سبب عدم نفوذ در آئینه باصل منعکس شده صورت اصل را در می یابد که با هو مقرر و محقق فی محله ۱۲

بوده است از کشف بوده است نه از دوسه تقلید و اگر انکار است هم از الهام است گنجایش انکار ندارد و
 بر چند بر غیر محبت نیست جواب دیگر از برای دفع شبهه کذب است که افراد عالم بایکدیگر در بعضی امور اشتراک
 دارند و در بعضی دیگر امتیاز و هم چنین است اشتراک ممکن با واجب تقدیر و تقدیر در بعضی امور عرضیه بر
 چند بالذات ممتازند پس بر تقدیر غلبه محبت با به الامتیاز از نظر حقی میگردود و با به الامتیاز اشتراک در نظر می نماند پس
 صورت اگر حکم بعینیت یک دیگر کنند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلاً محال خواهد ماند و احاطه ذاتی
 و مثل آن را نیز بر همین قیاس باید کرد و السلام

مکتوب سی و دوم

به مرزا محسن الدین احمد صدر در یافته در بیان کمال که مخصوص با صاحب کرام است رضوان الله تعالی
 علیه و از اولیایم که بآن کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر وجه اتم ظهور خواهد یافت و آن
 کمال فوق نسبت جذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال صناعت تلاقی افکار است و زیادتى آن
 به تالیف انظار نسبت پیرا که بهای صرافت بماتد موجب نقصان است مرید نشینانند که آن را کامل سازد
 و باین سبب فلک التفات نماند گرامی و در یافت الله سبحانه الحمد و المنة که در اوقات دکان از یاد
 نرفته اند و به تقریبی مذکور میگردد و ندع

باری بهیچ خاطر خود نشا و میگویم

از عدم دریافت نسبت خاصه پیر و سنگ علیه الرحمة نوشته بودند و سبب آنرا پیر سیده خداوند شرح امثال
 این سخنان بطریق تحریر بلکه تقریر هم مناسب نمی نماید تا در فهم کسی چه در آید و از آن جا چه فرایه و حضور بشرط حسن
 ظن یا طول صحبت بهر پنج که باشد در کار است و بدو نه حرط القنایه
 اسوده شیشه باید و خوش متالیه تابان و حکایت کم از هر بایه
 اما حکم سوائی را جوابی باید این قدر و احوالی نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال

لے فتح جائے جولان کردن که میران باشد و معنی می بخشد جولان و مجازاً بمعنی قدرت و طاقت مستعمل ۱۲ علمه فرار و زن سران
 پیش و نزدیک و دور و بالا و گاه به نرید می آید ۱۳

و مواجید دیگر در مقام مناسب ذکر و توجه است و در مقام دیگر تلاوت و نماز است مقام مخصوص
 پذیر است و مقامی بسلوک و مقامی باین برود و دولت متمیز است و مقامی است که از هر دو جهت جذبه و
 سلوک جدا است نه جذبه را با و مسلک و نه سلوک را بآن تعلقی این مقام پس شگرت است اصحاب آن
 سرور علیه و علی الله و علیه من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها باین مقام
 ممتازند و باین دولت علمی مشرف صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر و
 مشابهت بایک دیگر کمتر دارند بخلاف ارباب مقامات دیگر که بایکدیگر مشابهت دارند و کوی وجه دون
 وجه این نسبت از که شتت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه السلام بر وجه اتم ظهور خواهد یافت انشاء
 الله تعالی از مشایخ طیفات رحیم الله سبحانه کم کسی از این مقام جبر داده است فلیف که از علوم و معارف
 آن سخن کرده باشد ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء والله ذو الفضل العظیم غایه مافی الباب
 اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم ظهور می آید و بر یکمال میرسد و دیگر را اگر باین دو
 مشرف می سازند بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و
 معارف آنها باین دولت عظمی مستعد خواهد گشت در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص بمرتک صحبت سید البشر
 است علیه و علی الله الصلوات و التیات و البرکات و التسلیات اما تواند بود که از متابعان او
 نیز کسی را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد

فیض روح القدس را باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه میسر میگرد

درین وقت درین نسبت هم اندراج النهایه فی البدایه متحقق شود چنانکه در صورت تقدم جذبه و سلوک
 متحقق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد شعری
 وَمِنْ بَعْدِ هَذَا مَا يَدُقُّ صِفَاتَهُ وَمَا كُنْهَ أَحْطَىٰ لَدَيْهِ وَأَجْمَلُ
 بعد از اگر ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان منقشه حسن استماع دریافت ششم ازین مقام انشاء
 الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی از اینان قلمی فرموده بودند

یعنی بعد از این امر است که بانش لبس و تبق و لطیف است و چیز نیست که گمانش لذت ترین اشیاء است نزد او و حقی دانستنش بسیار نیکوست
 در بیان ۱۱ لقیه سیم و کسره معجم و تشدید تون موضع طس یعنی جائے گمان بردن ۱۲ علمه بالفتح و تشدید در عربی یعنی بوعی اندک و
 یکبار بودیدن چیزه مجازاً در فارسی یعنی اندک و کم مستعمل شده ۱۳ علمه این فصل حق است سبحان عنایت میفرماید هر که خواهد و حق سبحان
 خداوند فضل عظیم است و این کرم است و اتم در سوره جمعه و باره قد سمع ۱۴

این فقیر از زلات ایشان در گذر این حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید ایاران را نصیحت فرماید
 که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشد و تغییر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یتغیر و اما
 بآنفسهم و اذا اذاع الله یقوم سوء فلا مود له و ما له من دونه من و ال در باب میان
 شیخ الهدایه و خصوصاً نوشته بودند فقیر را هیچ مضائقه نیست اما دامت از تغییر وضع خود مشار الیه را در کار است
 التذم توبه استشفاع فرغ ندامت است به تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گزشت است چنانچه
 دیگر را ایشان دانند و دیگر سر بر سر را منتر خود تصور فرماید علاقه محبت و نسبت بهم پیر کی نه از ان قبیل است
 که با مود عارضه گشته گرد و زیاده چه نویسد و السلام - مخدوم زاد او و سایر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از
 تسبیح این رقیه بخاطر ریخت که سخن را در باب زلات یاران و عفو از ان واضح تر نویسد که در اجمال ابهام است
 تا چه مفهوم شود مخدوم عقوبت تقدیر مملوب و متصور است که آن جماعه آن اوضاع را بدیدند و در مقام
 ندامت باشند و الا عفو گنجایش ندارد نوشته بودند که پیر و تنگ قدس سره این مقام را به شهادت این جماعه شیخ
 الهدایه سپرده بودند این سخن بیایه نمی طلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند که خدمت فقراء و آئینه در و نه
 بکنند و از آب و نان اینها خبر دار باشند مسلم است و اگر باین معنی گفته اند که تربیت جماعه طالبان بکنند و در
 مقام مشیخت نبینند ممنوع است و در مرتبه اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما بخوین
 بکنید که شیخ الهدایه از جانب ما رفته به بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را بمارساند که ما را تا آن حضور
 طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم
 آنقدر تجویز نمود این قسم تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که مبتنی بر ضرورت باشد و الا خود
 تقدیر بعد از هاپس آن سفارت هم مخصوص بزبان حیوة ایشان باشد بعد از ارجحال ایشان مشغولی گفتن
 و حال طالبان پرسیدن داخل خیانت است نوشته بودند که نسبت پیر و تنگ باقی ماند یعنی زیا و قتی و لقصا
 نه پذیرد و مخدوم تا تکمیل صیانت بتلاقی افکار است بخیر که سید و وضع کرده بود افکار متاخر آن راه جدید
 له اشارت است باینکه که واقع است در سوره رعد و پاره و ما بری یعنی هر آینه خدا بیل نمیکند آنچه بقوی باشد تا و تیکه ایشان بدل کنند
 آنچه در نفسها بایشان است و چون اراده کند خدا بقوی عقوبت پس نیست باز گردانیدن مراد و نیست ایشان را بخود و هیچ
 کار سازنده ۱۲ قوله التذم توبه علامه محمد مراد کی معرب مکتوبات فرموده آرد این حدیث را امام بخاری رحمه الله تعالی در تاریخ
 خود و این ماجه حاکم از حضرت عبداللہ بن مسعود رضی الله تعالی عنه و بیہقی در شعب از حضرت انس رضی الله تعالی عنه منادی رحمه الله
 علیه گفته این حدیث صحیح است و حافظ ابن حجر رحمه الله علیه در فتح الباری فرموده این حدیث حسن است ۱۳

زیاده ساخته اند بهمان صرافت ماندن خود عین نقص است نسبت به حضرت خواجہ تقی شد و اشتیاق در زبان حضرت
 خواجہ عبدالحق بنود قدس الله تعالی سر بهما و علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجہ با در صد تکمیل این
 نسبت بوده اند و آن را تمام نمیدانستند اگر حیوة و فامیکند و بار اده خداوندی جل سلطان این نسبت را تا کجای می بردند
 سعی کردن در عدم زیادتی آن مناسب نیست و فقیر نمیداند که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علاحد
 دارید به نسبت ایشان مساوی نداد و این سخن مکرر در حضور ایشان متخض شده بود شیخ الهدایه فقیر نسبت را چه دانند که
 چیست بخوی از حضور قلبی داشت دیگر آن را هم معلوم است که چه حالت است بر پا دارند آن نسبت
 کیست و انما یند تا فقیر هم فهمی کس باشد واقعات را اعتبار نهند که خیالی اند صدق ندارند شیطان دشمن
 قوی است از تسلیمات او امن متعجب است ان من عصمه الله تعالی و از سلب نسبتها مکتوب نوشته
 بودند مخدوم آن سلب کردن با اختیار نه بود چنانکه در حضور مذکور شده بود الحال هم آن سلب بر حال خود است
 زائل نشده آن را زائل تصور کردن خیال است آواز یک از دل نشنوند بآن حالت کار می ندارد و آن حکم
 را که سر و بیسازد و آتش از و س زائل می گردد بعد از آب انداختن هم آواز س در و س میماند نمی توان
 گفت که هنوز آتش در و س مکنو نیست و قائل را اعتبار نیست این سخن اگر امر و ز پوشیده است منتظر باشند
 فردا انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چوں شما بمبالغه نوشته بودید بضرورت در جواب آن سخن گفته شد
 والا بے تقریب سخن کردن بیسر نمی شود

مکتوب سی و سوم

به ملا حاجی محمد لاموری صدور یافت در بیان مذمت علماء سوء که به محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله
 حصول دنیا ساخته و در مدح علماء زاهد که از دنیا بے رغبت گشته اند علماء را محبت دنیا و رغبت در ان کلف
 چهره جمال شائست خلایق را اگر چه از ایشان حصول فواید است اما علم شان در حق ذاتها بایشان نافع
 نیاند بهر چند تا یند شریعت و تقویت ملت به ایشان مترتب است اما گاه هست که این تا یند و تقویت
 له بدانکه تحقیق این لفظ بجا نشی مکتوب سوم نوشته شده است از انجا ملاحظه باید نمود ۱۲ بفقیرین کجده روئے یعنی رنگ میا
 بیاهی و سرخی که بر روئے ظاهر شود و بیاهی روئے ۱۳

خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است ^{جمع مذ} مَا أَحْسَنَ الدِّينِ
وَالدُّنْيَا لَوِ اجْتَمَعَا ^{جمع} آری جمیع از مشلخ که از خود با نیست خود تمام بر آمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه
احتیاج صورت اهل دنیا نموده اند و بظاهر راغب بینا بیند فی الحقیقت هیچ تعلق ندارند و از همه فارغ و آزاد اند
رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ^{جمع} تجارت و بیع ایشان مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق
باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند قدس الله تعالی سره الاقدس که در بازار منی تاجر سے
را دیدم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از حق سجانہ غافل نہ گشت +

مکتوب سی و چهارم

نیز به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافته در بیان جوهر خمس عالم امر بطریق بسط و تفصیل بجا آمدن تقدیر سعادت
دارین و البته باتباع سید کوبین است علیه و علی الیه من الصلوٰت افضلها و مِنَ السَّلَامَاتِ اَكْمَلُهَا
فلسفی که دیده بصیرت او بکل متابعت صاحب شریعت علیه و علی الیه الصلوٰة و السلام و الْحَمْدُ لِلَّهِ
نشده است از حقیقت عالم امر باین است فضلًا عَنْ أَنْ يَكُونَ كَشُعُورٍ عَنْ مَرْتَبَةِ الْوُجُوبِ
تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در آنجا نیز تمام است جوهر خمس که اثبات نموده
اند همه در عالم خلق اند نفس و عقل را که از مجردات شمرده اند از نادانی است نفس ناطقه خود همین نفس اماره است
که بترکیب محتاج است و بالذات بهمت او بدناءت و پستی است بعالم امر او را چه نسبت و تخریر با او چه مناسبت
و عقل خود او را که میکند از معقولات مگر امور سے را که بحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند
اما امریکه بحسوسات مناسبت ندارد و شبه و مثال او در مشاهدات پیدا نیست و در ادراک عقل نمی آید و بند
او به کلی عقل نمیشاید لهذا نظر او از احکام بے چونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت عالم خلق
است عالم امر را رو به بیچونی است و توجه به بیچگونگی ابتداء عالم امر از مرتبه قلب است و فوق قلب روح است

۱- چه نیکو است و زیبا دین و دنیا اگر هر دو جمع آیند و اندرین قول محل استدلال لفظاً است که موضوع است برائے انتقاء ثانی بر سبب انتقائے
اول ۲- قوله رجال لا تلهيهم تجارت ولا بيع عن ذكر الله واقع است در سوره نور باینکه مشغول سازد اینها را با سودا
و خرید و فروخت از یاد حق تعالی ۳- فلسفی را زهری نامند دم زنده دم زنده حقش بریم زنده ۴- چه جائے آنکه فلسفی را شعور بود بمرتبه وجود
یعنی حق تعالی و تقدس ۵- قوله جوهر خمس اے الحال و المحل و المركب منها و النفس و العقل یعنی صورت جمیع باشد با نوعیه و بیولی و جسم و نفس و دم
عقل ۶- بدانکه لطیفه قلبی مقام او در انکشت فرو تدر بر پستان چپ است و لوز او سرخ است و لطیفه روحی مقام او در انکشت فرو تدر بر پستان راست
سره العزیز و نور مرقدہ الاقدس بدانکه شاه غلام علی نقشبندی مجددی قدس سره در رساله سبع سیاره خود محل لطیفه خفی بر پستان راست بفرق دو انگشت و محل لطیفه خفیه

فوق روح سر است و فوق سر خفی است و فوق خفی اخفی است پنجاه عالم امر را اگر جوهر خمس گویند گنجایش دارد از کوته
نظری حذف ریزه چند را فراهم آورده جوهر انکاشته است ادراک این جوهر خمس عالم امر و اطلاع بر حقائق اینها نصیب
کمال تابعان محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و چون در عالم صغیر که انسان است نمونه الیهست
از آنچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز اصول این جوهر خمس ثابت باشند عرش مجید مبدأ این جوهر عالم کبیر است
در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب از جوهر پنجاهانه فوق العرش
اند عرش برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برزخ است در میان عالم
خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگر در عالم خلق ظاهر اند اما از عالم امر اند نصیب از بے چونی و بے چگونگی
دارند اطلاع بر حقیقت این جوهر خمس کمال افراد اولیاء الله را مسلم است که مراتب سلوک را به تفصیل گزرانید
به نهایت نهایت رسیده اند

هرگاه شایسته مرد میدان که شود پشته آخر سلیمان که شود

و اگر بعض فضل ایزدی تعالی شانہ نظر بصیرت صاحب دولت را به تفصیل مرتبه و جوب علی حسب الامر کان
و انشاید مطالع اصول این جوهر را درال موطن نیز نمایند و این جوهر صغیر و کبیر را در رنگ ظلال آن جوهر حقیقیه
معلوم فرماید این کار دو لغت کنون تا که رسیده ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم
منع از اظهار حقائق عالم امر بواسطه وقت آن معانی مکتوبه است تا هر کوتاه نظر سے از آنجا چه نرگیز در انشال در علوم که بشرف
و مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا مشرف اندازین باجمه آگاه اند عَنِ الْكُتُبِ الْأَكْبَابِ النُّعْمِ نِعْمَهَا مَصْلُوحَاتُ
نیست که از پرده پرده در دل اقتدر از به و در مجلس زندان خبر نیست که نیست و والسلام علیکم و علی من اتبع
الهدى و التزم ما بعة المصطفى علیه و علیهم من الصلوٰت و التسلیمات اتمها و اذوهمها تانیا بنماطر
آند که شمر از جوهر مقدسه علیا نیز به تخریر آورده شود باید دانست که ابتداء آن جوهر از صفات اضافیه است که کالبرزخ
اند من الوجوب و الامکان و فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تخلیات اینها نصیب است و قلب را بصفا

۱- حذف نقیض و ذال محمیه يقال ریزه و بالفتح انداختن ریزه و خسته و جز آن بدو انگشت یا بفلانش ۲- من الله قال الله تعالی
الاله الخلق و الامر یعنی مراد است عالم خلق و عالم امر ۳- اشارت است بکلمه که واقع است در سوره جمعه و باینکه قد سمع الله یعنی این
فضل حق سبحانہ است می بخشد آنرا بکرم میجو و حق تعالی خداوند فضل عظیم است ۴- یعنی و نعمان داده شده اید از علم و دانش مگر اند که این
قول اشارت است بکلمه که واقع است در سوره بنی اسرائیل و باینکه سبب انکشاف است که کالبرزخ
امانت و احوال و ایلام و انعام و غیره ۵- قوله صفات حقیقیه یعنی اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام و علم و حیوة و تکوین ۶- و

اصنافیه تعلق است و تجلیات اینها مشرف است و لقیه اینها بر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل دایره حضرت ذات اند تعالی و تقدس اینها تجلیات این مراتب سه گانه را تجلیات ذاتیه میگویند سخن از اینجا را ندان مصلحت نیست

ع قلم این جا رسید و بشرت گشت

مکتوب سی و پنجم

نیز بمیال حاجی محمد لاهوری صدویافت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در آن مقام برابر است بجناب الله سبحانه و آيا لم عن ذیج البصر یحرم من سید البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن تا از عبادت الهیه باطله که ناشی است از وجود هوای نفسانی بجاته میسر شود و بحقیقت بزرگ معبود بر حق تعالی و تقدس قبله توجیه نماید و هیچ مقصدی بر سر نگزیند چه از دنیا و دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی بر خیزد از حیات است اما کار بار است مقررین آنرا سیله میدانند و جز یکی را مقصود نه شمارند این دولت و البسته بحصول فنا است و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام تناسلی است از تعذیب آنچنان التذاذ است که از تنعم اگر بهشت را نخواهند برائے آن خواهند که محل رضائے اوست تعالی و تقدس او در طلب آن مرضی اوست عز سلطان و از دوزخ پناه برائے آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی نه مقصود و نه بهشت طلب خطا نفس است و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگوار مرغوب است زمین مطلوب کل ما یفعله المخلوق الخجوب محبوت حقیقت اخلاص این برادوست میدهد و خلاصی از آلبه باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می آید و بدین صراط القنادر به محبت ذاتی که به ملا خطه اسما و صفات بے توسل انعام و اکرام محبوب است کار در خل و قل است و فناء مطلق بے این محبت شرکت سوز دست بنیدد عشق آن شعله است که چو بر فروخت و هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قل غیر حق بر اند و در نگران پس که بعد لا چه ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت

۱۱۴

در معرفت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در آن مقام برابر است بجناب الله سبحانه و آيا لم عن ذیج البصر یحرم من سید البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن تا از عبادت الهیه باطله که ناشی است از وجود هوای نفسانی بجاته میسر شود و بحقیقت بزرگ معبود بر حق تعالی و تقدس قبله توجیه نماید و هیچ مقصدی بر سر نگزیند چه از دنیا و دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی بر خیزد از حیات است اما کار بار است مقررین آنرا سیله میدانند و جز یکی را مقصود نه شمارند این دولت و البسته بحصول فنا است و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام تناسلی است از تعذیب آنچنان التذاذ است که از تنعم اگر بهشت را نخواهند برائے آن خواهند که محل رضائے اوست تعالی و تقدس او در طلب آن مرضی اوست عز سلطان و از دوزخ پناه برائے آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی نه مقصود و نه بهشت طلب خطا نفس است و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگوار مرغوب است زمین مطلوب کل ما یفعله المخلوق الخجوب محبوت حقیقت اخلاص این برادوست میدهد و خلاصی از آلبه باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می آید و بدین صراط القنادر به محبت ذاتی که به ملا خطه اسما و صفات بے توسل انعام و اکرام محبوب است کار در خل و قل است و فناء مطلق بے این محبت شرکت سوز دست بنیدد عشق آن شعله است که چو بر فروخت و هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قل غیر حق بر اند و در نگران پس که بعد لا چه ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت



مکتوب سی و ششم

نیز بمیال حاجی محمد لاهوری صدویافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و مطلب نیست که در حصول آن بهادرائے شریعت احتیاج اقتدر لقیه و حقیقت خدا مان شریعت اند و قائلان

ذَلِكَ حَقُّنَا اللهُ سُبْحَانَهُ وَآيَاكُمْ بِحَقِّقَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى مَا جَسَدَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَبَدَحَهُ اللهُ عَجْدًا قَالًا أَمِينًا شَرِيعَتِ رَاسِهِ جَزْوَاسْتِ عِلْمٍ وَعَمَلٍ وَاخْلَاصٍ تَأْيِينَ بِرَسْمِهِ جَزْوَاسْتِ شَرِيعَتِ مُتَحَقِّقٍ تَشَوُّدٍ وَجَوَلِ شَرِيعَتِ مُتَحَقِّقٍ شَدِّ رَضَائِهِ حَقِّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى مَا حَصَلَ كُشْتِ كَفَوْ جَمِيعِ سَعَادَاتِ دُنْيَوِيَّةٍ وَآخِرَوِيَّةٍ

است و رضوان من الله اكد پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و مطلبی نماند که بهادرائے شریعت در آن مطلب احتیاج اقتدر لقیه و حقیقت که صوفیه بآن قمار گشته اند بر دو خادم شریعت اند در تکمیل جز و ثبات که اخلاص است پس مقصود از تکمیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر و رائے شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را در ابتداء راه دست میدهند از مقاصد اندکی او همار و خیالات تربی بها اطفال الصریقه از جمیع آنها گذشته بتمام رضا باید رسید که نهایت مقام سلوک و جبر است به مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت ما در تکمیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است از تجلیات سه گانه و مشایید اب عارفانه گزینده از نیران یکبار دولت اخلاص مقام رضا میرسانند کوه اندیشا احوال و مواجید را از مقاصد می شمرند و مشاییدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگردد کبر علی المشعکین ما تدعوهم الیه الله یجیب الیه من یشاء و یهدی الیه من یشاء ط آری حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و هر دو طریقت این علوم و معارف پس اینها معادات مطلوب باشند و مقدمات مقصود و حقیقت این معنی بصدره جمیل الله علیه علی آله الصلوات و التسلیات برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجا میدوید و شاید شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت بر خیزد اول گرفتاری احوال و مواجید

۱۱۵

نداشت و غیر از تحقیق به تحقیقت شریعت مطهره در نظر نه بود لیکن بعد از عشره کماله تحقیقت امر کما هو بظهور آمد
 الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً مبادکاً کثیره مبادکاً علیک فزت مغفرت پیاپی میان شیخ جمال جمیع اهل اسلام
 باعث حزن و تفرقه است مخدوم زادش ایثار از جانب فقیر غرض انوده فاتحه خوانند و السلام
 بکلیه صبر بر مصیبت و صبر کردن و عجز از بیعتی ۱۲ تم بر می ۱۳

مکتوب سی و هفتم

شیخ محمد تقی صدور یافته در تحریض بر اتباع سنت سنیّه علی صاحبهما الصلوة والسلام و الحیة و در نه
 بحصول نسبت نقشبندیّه قدس الله تعالی اسراریم مرسله شریفه و مکاتبه الملیفه که از روی کرم اصداف فرموده بودند
 بمطالعه آل مسرور و متعجب گردید از استقامت و ثبات خود برین طریقه علیه نقشبندیّه نوشته بودند الحمد لله سبحانه
 علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی بر بکرت اکابرین طریقه علیه ترقیات بیه نهایت کرامت فرماید طریق ایشان
 کبریت احمر است و مبنی بر متابعت سنت علی مصادرها الصلوة والسلام و الحیة این فقیر از نقد وقت
 خود مینویسد که مدت ها از علوم و معارف و از احوال و مقامات دستگیر این نشان ریختن و کاریکه باید کرد و بحایت الله
 سبحانه که در دلد و الحال آرزو نموده است الا آنکه احوال من مستقر من صلوته علیه علی صاحبهما الصلوات و التسلیمات
 نموده آید و احوال و مواجید مراباب فوق را مسلم باشد می باید که باطن را به نسبت خواجها قدس الله تعالی اسراریم هم
 داشته ظاهر را بکلیت متابعت سنن ظاهره عقلی و تمرین دارند معصوم کار این است غیر این همه هیچ و نماز بیجا
 را در اول وقت اداء نمایند الا عشاء زمستان که تا ثلث شب تاخیر در آن مستحب است درین امر فقیر بے اختیار است
 نمیخواهد که سر متاخیر را در اول صلوته گنجایش باشد و عجز بشریت مستثنی است ۱۴
 جواب سوال مقدس است فایده ۱۵

الحمد لله علی ذلک الخ قال قدس سره حله بقوله علیه الصلوة والسلام علی ما رواه الحاكم فی المستدرک ما انعم الله
 علی عبد من عباده فقال الحمد لله الاوقادی شکرها فان قالها الثانية جدد الله له ثوابها فان قالها الثالثة غفر الله له
 ذنوبه انتهى - وقوله هذا منه و بيا الحمد المذکور اما باعتبار ذاته او بقتضی معنى الفعل او بفعل مقتدریدل علیه الحمد المذکور وقوله
 طیبای خالصا من الریاء و السمحة والحرصا القاصدة وقوله مبادکاً کثیره ای فی الحمد والجماد معمد خوله اقیم مقام الفاعل ای حمدا
 ذابرة و انما لا یقطع لاحتمال ان تقطع فالحمد کذلک وقوله فیده ای باعتبار ذاته وقوله علی ای باعتبار ذاته ۱۳
 قوله کبریت بالکسر و یاء معروفة و تاء فوقانی گوگرد که بنده کند گویند و قوله بحر یعنی سرخ و گوگرد سرخ که به از کبریت زیاده که کبریت از ساخته میشود
 و آن جزو اعظم کبریت است و گوگرد سرخ بقایت کمیا است ۱۴ غ ۱۵
 مذکور آقارب است در بر محل از قطرات باران این ماه و صدف مرور بر پدید آید و باران این ماه نیز باران ایشان گویند ۱۶ غ ۱۷
 عن ام فروة قالت سئل النبی صلی الله علیه و سلم ای الاحمال افضل انال الصلوة لادل و قتها و عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم الوقت الاول من الصلوة و هو ان الله و الوقت الاخر عقوب الله ۱۸
 ۱۱۴

مکتوب سی و هشتم

نیز شیخ محمد تقی صدور یافت در گرفتاری بذات تحت ثقل و تقدس که منتهی است از اعتبار اسماء و
 صفات و ثنوی و اعتبارات و در مذمت جماعه نارسیدگان که چون راسه چون تصور کرده بآل گرفتار مانده اند
 و در تفاوت اقدام اهل قنا که مترتب است بر آن تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب شریف رسید موجب
 فرحت گشت حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و یک خطه با غیر خود نگذارد و هر چه با حق ذات تحت است
 تعالی نشانه معبر غیر است اگر چه اسماء و صفات باشد و آنکه متکلمین صفات را لا هو و لا غیره گفته اند معنی دیگر دارد
 و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و بآن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از آن ذات
 عز سلطانة بحریه سلوک تعبیر نمی توان کرد در آن مرتبه هر چه اثبات است الحاد است و بهترین تعبیرات و جماع
 ترین عبارات کسب گمته شئی است که بزبان فارسی ترجمه آن بے چون و چگونه است و علم و شهود و معرفت
 را با و سبحانه راه نیست بر چه می بینند و می دانند و می شناسند غیر اوست تعالی یا نه گرفتاری غیر اوست
 پس نفی آن لازم باشد و در تحت کلمه لا که در آورده اثبات آن ذات بے چون و چگونه را بکلمه الا الله می باید کرد و این
 اثبات اولایه تعلیل است و اخرا به تحقیق و بعضی آریاب سلوک به نهایت کار نرسیده چون را بچون تصور کرده اند
 و شهود و معرفت را با و راه داده اند آریاب تعلیل مراتب ازینها بهتر اند چه تعلیل اینها متقین از مشکوٰه نور است
 است علی صاحبهما الصلوات و التسلیمات که سهو و خطا را با و راه نیست و مقتدر است آن جماعه نارسیدگان
 کشف غیر جمیع است معصوم به بین تفاوت راه از کجاست تا یکجا و فی الحقیقت آن جماعه منکر ذاتند که
 اگر چه اثبات شهود ذات میکنند اما نمیدانند که نفس اثبات عین انکار است امام مسلمین امام اعظم کوفی رضی الله
 تعالی عنه فرموده است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و لکن عمر فذاک حق مع حقک عدم اولی
 معنویان تقدیر اول ۱۹

۱۰ یعنی بمعنی میان که نه عین ذات باشد و نه قائم بذات و لا هو بمعنی نفی عینیت و اتحاد است پس حاصل معنی قول ایشان لا هو و لا غیره آنکه صفات
 باری تعالی زاید اند بر ذات و قائم اند بآن ۱۱
 ۱۲ یعنی نفی غیریت مصطلحه از صفات مستلزم نفی غیریت مطلقه نیست پس برین تقدیر قول حضرت
 متکلمین لا هو و لا غیره منافق قولی با معبر غیر است اگر چه اسماء و صفات باشد نیست ۱۳
 ۱۴ قوله سلوک به نهایت کار نرسیده چون را بچون تصور کرده اند
 ۱۵ و در داخل و بکذا ۱۶
 ۱۷ اندرین معنی بعضی از اکابر فرمودند که بعضی لخلق البید سیدک الایا العجی عن معرفته و نیز لا
 یعرف الله الا الله چه نسبت خاک را با عالم پاک ۱۸ که ادراک است عجز از درک ادراک ۱۹
 ۲۰ قوله مشکوٰه بالکسر طایفه فرار کردن از پران و تبدیل گذاردن
 ۲۱ اسم القطر جمع این لفظ بود و تاء در است مگر چون اندازن الف مقصوره خوانده شود و سپس حال دارد لفظ صلوٰه و زکوة و حیوة ۲۲ غ ۲۳
 ۲۴ الامم چون تصور کرده اند و مطرب از چونی و چوکی بیرون است ۲۵
 ۲۶ منتهی و صبر است از جمله عیوب و تقاض حق که از چونی و چوکی عبادت نه کردیم ترا
 حق عبادت تو یعنی چنانکه می باید و می شنای و لیکن قضا کنیم ترا حق قضا حق تو یعنی به چوکی و به چوکی ۲۷
 ۱۱۵

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن بالله حق الحق الا من خضعوا للعشاء الی ثلاث الذل او نصفه هذا اشارة من الموالوی ۲۸

حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که نهایت معرفت صفات تعالی شانیه جز آن نیست که بے چونی و بیگونی نشاند سباده بے گمان نبرد که درین معرفت عام و خاص بتدی و منتفی مستوی الاقدام اندگویم که فرق نه کرده است میان علم و معرفت بتدی را علم است و منتفی معرفت معرفت جز بقایمانی باشد و این دولت جز قافی را بیشتر نمی شود مولوی میفرماید مثنوی

بیچکس را تان نه گرد و او فناء نیست راه در بارگاه کبریا

پس چوں معرفت در آئے علم باشد باید دانست که امریت در آئے دانش متعارف که تغییر از آن بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند شاعر

فریاد و حاقظان همه آخر بهر زبانه نیست

انصاف بے تکلف بقیاس
لیک گفتم ناس را ناس نه

و چوں در قفایز اقدام متفاوت اند لاجرم منتبیا را نیز در معرفت تفاضل باشد کسیکه قفایز و کمال است معرفت وی اکمل است و کسیکه در قفایز او است در معرفت علی بن ابی القیاس سبحان الله سخن بگیا رفت بآیستی از بیجا صلی و نامرادی و بے استقامتی و ناشایستی خودی نوشتم و از دوستان مدد و معونه طلب میکردم ملا با مثال این محال چه متاسبت بدیت آگر از خوشن چوں نیست چنین چه خبر دارد از چنان و چنین و اما همت بلند پایه و طینت سر پای نمیکند ارد که بپایه های دینه و سر پایهای تعلیه فرو داید بلکه التفات نماید اگر میگوید از و میگوید اگر چه هیچ نمیکوید و اگر میگوید اگر چه هیچ نمی یابد اگر حاصله دارد و او را و اگر چه هیچ ندارد و اگر حاصل است او را و اصل است اگر چه بے حاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس الله تعالی سربلیم العلیه که ظهور ذاتی واقع شده است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست نارسیدگان را فهم آن معنی محال است در نیاید حال بختی هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام

عنوان نامه را بیکه هو الظاهر هو الباطن مرین کرده بودند معنا هو الظاهر هو الباطن درست است اما چند گاه است که فقیر ازین عبارت معنی تو حید می فهمد و علماء و رفیق معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی

بالتف و دون و دو بین جمله نو از جوان که بیک پا جهد و زیاده تحقیق این لفظ بحاشیه مکتوب سی ام نوشته شده است اللهم اغفر لنا و لمن سقى فيه

در باب تو حید معلوم گشت کمال میسر لیا خلق له مضرعه بر کس را بهر کاره ساختند آنچه برین کس است ولابد است و باین مکتف امتثال او امر و انبیا از لوازمی است مَا اتَّكَمُ الرَّسُولُ فَعَدَاكَ وَمَا تَكْتُمُ عَنْهُ فَاتَّبَعُوا وَاتَّقُوا الله و چوں مامور با خلاص است و آن بر بقاء صورت نمی بندد و بے محبت ذاتیه متصور نمیشود و لاجرم تفصیل مقدمات فنا که بمقامات عیشیه است می باید کرد اگر چه فنا مویست محض است اما مقدمات و مبادی آن بکسب تعلق وارد اگر چه بعضی باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکه کسب مقدمات آن نمایند و بریاضات و مجاهدات بحقیقت خود را مصفا سازند و در حال اواز و صورت خالی نیست یا بموقف الموافقت او را باز دارند یا بهر تکمیل ناقصان بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکور و واقع نمی شود و از تفصیل تجلیات اسمانی و صفاتی بے خبر است و بر تقدیر ثانی چوں او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع میشود و بتجلیات بے نهایت او را مشرف میسازند صورت مجاهده دار و امانی الحقیقه و کمال ذوق و لذت است بظواهر ریاضت کمال و باطن تنجیم و لذت مضرعه این کار دولتست کنون تا که ارسده گفته نشود که چوں اخلاص از جمله موارث و میراثه الانشائی باشد و بحقیقت آن بے فنا متحقق نمی شود پس علماء ابرار و صلحاء اخبار که بحقیقت فنا مشرف نشده اند به ترک اخلاص عاصی باشند زیرا که گوئیم که نفس اخلاص ایشان حاصل است اگر چه در ضمن بعضی افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق میشود و جمیع افراد او را شامل میباشد و لهذا گفته شده است بحقیقت اخلاص بے فنا صورت نمی بندد و نه گفت که نفس اخلاص بے فنا متحقق نمی شود

مکتوب سی و نهم

نیز بشیخ محمد پیری حد در یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از تحریر اعمال صوری و عبارات رسمی کاره

۱۰ یعنی هر کس موفق است بامر که خلوق است بجهت آن امر از غیر و شر این قطعه است از حدیث طویل که در بخاری و مسلم از علی کرم الله تعالی و جهه موی است ۱۱ یعنی هر چه بدید خمار یا بجا میسر بگیرد یا زوهر چه منع کند شمار از آن پس باز الیستید از آن و تبر سید از خدا تعالی این کریمه واقع است در سوره شوره و باره قد سمع الله ۱۲ قوله مقامات عشره اولش تو باست و آخرش رضا و این برود زبده و کمال و صبر و قناعت و شکر و خوف و جهاد فقره غیر بالاست و التفصیل مقام آخر در کتب اخراجیه و المعارف و قوت القلوب بد آنکه هیچ مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا متصور نیست و حقیقت مقام رضا کمالی یعنی در آخرت ظهور خواهد یافت ۱۳ یعنی حقیقتی که اندرین وقت یعنی و قناعت و انقباض حقیقی غیر ریاضت و مجاهده و غیر تحصیل مقدمات ق مشرف ساختن حالش از دو صورت خالی نیست ۱۴ یعنی آخر این مقامات و قوت بے نهایت انبیا است ۱۵ قال الله تعالی اللهم الدین الخالص و قال عن من قائل و ما امر و الا لیجد و الله مخلصین له الدین حقا ۱۶ یعنی کمال اخلاص آنست که جمله ارج آن طے کرده آید و او است که مترتب است بر قناعت و متوقف است بر آن نه مطلق آن تا عذر و مذکور لازم آید ۱۷

یعنی کشاید و اشغال آن حق سبحانہ و تعالیٰ از یاد وین خود اعراض و بر جناب قدس خود اقبالے از انانی فرماید بحکمت
 سَيِّدُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٌ عَنْ رِزْقِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّيِّمَاتِ مدار کار بر قلب است اگر دل خیر
 او سبحانہ گرفتار است خراب و ابتراست از مجر و اعمال صوری و عبادات رسمی کارے یعنی کشاید سلامتی قلب از
 التفات بما سوائے او تعالیٰ و اعمال صالحہ کہ بدن تعلق دارد و شریعت باتیان آن امر فرمودہ ہو و در کار است
 دعوی سلامت قلب کے اتیان اعمال صالحہ بدنیہ باطل است بچنانکہ دین نشانی روح بے بدن غیر متصور است
 احوال قلبی بے اعمال صالحہ بدنی محال است بسیارے از بعد ان این وقت باس قسم دعوی ادعاء مبینہ و نجائاً
 الله سَيِّدَانَعْنُ صَحَّفَا اَتَمُّ الشَّوْءِ بِصَدَقَةِ حَبِيْبِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَ الْحَيَّةُ پسر صاحب است

مکتوب ہلم

نیز شیخ محمد حیرتی صدور یافت و در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزو است از اجزای ثلثه شریعت و در تکمیل این
جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و اقبال آنها مُحَمَّدٌ عَلَیْهِ صَلَواتُ اللّٰهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ محمد و بعد از طی منازل
منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود از این سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بقصد
آلله آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزو نیست از اجزای شریعت چه شریعت را سیر جزو است علم و عمل و
اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند و در تکمیل جزو او که اخلاص است حقیقت کار این است تا فهم
بر کس اینجا ترسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند و بجزو و ثمره اکتفا نموده اند از کمالات شریعت چه دانند و حقیقت
طریقت و حقیقت چه وارستد شریعت را پوست خیال می کنند و حقیقت را مغز میدانند و میدانند که حقیقت معامله نیست
بترکات صوفیه مغرور اند و به احوال و مقامات مفتون و خدا هم الله سبحانه و سوا الطریق و السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین ط قد تم القسم الاول من الدفاتر الاول بعون الله تعالی و حسن توفيقه و بلیه
القسم الثاني انشاء الله تعالی و وصلى الله تعالی على خير خلقه سيدنا محمد و على آله وصحبه اجمعين
وعلينا معهم برحمته و هو ارحم الراحمين ط

قال الله تعالى يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم وقال عنه من قائل ان الذين امنوا وعلوا الصلوات كانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدين فيها لا يغيرون عنها حوا ۱۳۵ **ع** قوله جوز بالفتح معرب كوز كز يفتح كاف فارسي است بمعنى وسط خيزر و يعني گروه گان که بپندى انحر و ت گويند و تکر بعضى درعت که معرب باشد چنانچه جوز بپندى بمعنى مغز نایل ۱۳۶ **ع** ميزه بفتح و يائى معروف نسبي است طمان فزاد که خوشگوار ده نهدند و مردم عام آنرا منتقا گویند و بپندى در آنکه نماند ۱۳۷ **ع** بضم اول و رائى جمله مشبه سخنهای باطل بپندى جمع تربت که بمعنى باطل است غ و انچه اورد کلمات است که اندر هر دو در او را و نه بجا است سکر و مستى معادلش و ۱۳۸ **ع** اللهم صل على محمد و عتقه بعد ادکل معلوم لک ۱۲

فہرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ و ماز و قراو

صفحہ ۲

مضمون کتاب

مکتوب چہل و یکم - در تہ غیب بمثلت سنت و در بیان
آنکہ طریقت و حقیقت متمایز شریعت اند و میان علوم
شرعیہ و صوفیہ در مقام صدیقیت مخالفت نیست -

محمد رسول اللہ محبوب رب العالمین است - ہر چیز کہ خوب
و مرغوب است مطلوب و محبوب میدہند پس حق تعالی فرمود
آنکہ لعن علی خلق عظیم و ملت او را صراط مستقیم خواندہ و ما بسولے
او را داخل سبیل گردانیدہ -

آنسور فرمود خیر الہدی بدی محمد و خیر فرمودہ ادینی ربی -
فا حسن تا دی -

بیان معنی شریعت و طریقت و حقیقت با براد مثال
در اثراء راہ امور خلاف شریعت بنا بر سکر دقت ظاہر میشود
و چوں از ان مقام گذرانند و بصبح آزند آن مخالفت
زائل میشود -

جمعی با حاطہ ذاتی از سکر قائل گشتہ اند و علماء با حاطہ علمی
را شے علماء بصواب اقرب است -

الحق کہ ذات او تعالیٰ بچون و بسچگون است بیچ حکما
بوسے راہ نیست آنجا حیرت است و نادانی -

تعیین اول کہ معبر لوح حدت است در جمیع حکمات خدا
اینجا دقیقہ ایست باید دانست کہ ذات تعالیٰ و تقدس
زود علماء اہل حق بے چون و بیچگون است و ما سوائے او
بر هیچ نیست زائد است -

در مقام صدیقیت کہ اعلا شے مقام ولایت است
موافقت علوم باطن با علوم شرعیہ بتام و کمال متحقق
است -

مقام نبوت فوق مقام صدیقیت است -

فرق میان علوم بنی و صدیق بالہام و وحی است
در جمیع مقامات کہ از صدیقیت در تحت اند و شے از

صفحہ ۳

مضمون کتاب

سکر است -

فرق دیگر در میان علم بنی و صدیق لقطع و ظن است -

بیان فوائد و ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان -

حدیث ربنا من الحمد الا صغر الی ہما والا کبر و بیان ہما
اصغر و اکبر -

بارادہ ترک اولی آن قدرند است و پیشانی دست میدہند
کہ کار یک سالہ در یک ساعت بکسر شود -

در ہر چیز کہ اخلاق محبوب یا فتنہ میشود بہ تبعیت محبوب
محبوب میگردد کہ یہ فاتبعونی بحکم اللہ بیان این
رمز است -

سفارش بعضے از اہل علم کثیر العیال -

مکتوب چہل و دوم - در بیان آنکہ بہترین صیقلها از برای
زدودن محبت غیر حق تعالیٰ از قلب اتباع سنت
است -

آدمی تا زمانے کہ بہ تعلقات پراگندہ مشغول است
محرور است و مجبور الخ

سفارش بعضے از بزرگ زادگان -

مکتوب چہل و سیوم - در بیان توحید شہودی و وجودی
و عدم مخالفت توحید شہودی با عقل و شرع و ذود آوردن
اقوال مشائخ بران و بودن او در مرتبہ عین الیقین -

فرق میان توحید وجودی و شہودی و بیان معنی ہر یکے
از ان و ایضاح ہر دو بہ مثالی

معنی قول حسین بن منصور رانا الحق و معنی قول ابی یزید
بسطامی سبحانی -

سوال و جواب -

درین زمان بسیارے ازین طائفہ کہ بر بی صوفیان خود را
واجب نمایند توحید وجودی را شائع ساختہ اند و کمال را

بجز آن نمیدانند
اقوال مشایخ را که توحید و جود و تعلق اند حمل بر آن باید
کرد که در ابتدا در مقام علم یقین بآن کلمات تکلم نموده
سوال و جواب
صاحب توحید و جود از مقام عین یقین بهره ندارد
ایضاح جواب بمثل
اکثر ایند زمان دست بدامن توحید و جود زده اند
بعضی به تقلید و بعضی بجهل و علم و بعضی بطعن متعرج بدوق
و بعضی بالحد و زندقه
طریقت و شریعت عین یک دیگر اند فرق اجمال و تفصیل
است و استدلال و کشف
حضرت خواجیه چنگاه مشرب توحید و جود دانستند
از آن گذشتند
تصدیق این گذشت بنقل میاب عبدالحق
این حقیر نیز چنگاه مشرب توحید و جود داشت
سفارش بعضی از اصحاب
۱۱ مکتوب چهل و چهارم - در ساجی خیر البشر و در بیان
آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکنذیان آن بد
ترین بنی آدم و در ترغیب باین سنت او علیه الصلوة
والسلام
ذکر احادیث مدحیه معترراجم
الکرامه و المقایج یومئذ بیدی
لولا که لما خلق الله سبحانه الخلق علما اظهر الیه بیتی
امروز قلیل عمل را که مقرون به تصدیق حقیقت دین
باشد عمل کثیر بر میدارند
اصحاب کعب این همه درجات بدرجه یک حقه یعنی
بجرت یافتند
متا لجان آن سرور بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت
می رسند

استیلاء پیدا کرده بودند و اهل اسلام بخوار و بی اعتبار و
ترغیب بر ترویج دین در ابتدا بادشاهت
بادشاه نسبت به عالم در رنگ دل است نسبت ببدن
صلاح بادشاه صلاح عالم است و فساد او فساد عالم
شکایت از توفی اسلام در قرن ماضی
امروز که توفی زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس
بادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسیده اهل اسلام بر خود
لازم دانستند که حمده معولن بادشاه باشند
سابق ترین مدد یاتین مسائل شرعی است و اظهار
عقاید اسلامی
این قسم ادوا مخصوص علماء اهل حق است
صحبت علمائے دنیا زهر قاتل است و فساد ایشان فساد
متعدی
در قرن ماضی بر ملائی که بر سر آرد از شومی این جماعه بوجاهد
را از راه می برند مقتدایان بر مقتدا و دولت علماء سوء اند
اکثر جهلا صوفی نمائے این زمانه حکماء سوء دارند
مثل سحر و مثل آن زال می انگارند که ریسمان چند تنیده خود
با در سلک خریداران حضرت یوسف ساخته بود
بر این سخن مکتوب الیه را بر ترویج شریعت
۲۳ مکتوب چهل و هشتم در ترغیب بر تعظیم علماء
و طلبه علوم
ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر بخت لیا
زیبا آمد
و تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است
فردائے قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف
نخواهند پرسید
دخول جنت و تخلف از تار و البسه بایمان شریعت
انباء علیهم السلام بشر الخ دعوت کرده اند
بندگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است

احیائے حکم از احکام آن
کرد و راه خدا خرج کردن بر این نیست که مستلزم
مسائل شرعی را رواج دادن
الفاق اموال را که برائے تأیید شریعت باشد در جه
علیا است و اتفاق جسته باین نیت بر این خسر
نکده است
ترجم طالب العلم گرفتار بر صوفی و ارسنه و استدلال
بر آن
صوفی مرجوع الی الخلق از برائے دعوت از مقام نبوت
نصیب دارد و داخل علماء شریعت است
۲۵ مکتوب چهل و نهم - در ترغیب بر جمع کردن دولت
یعنی ظاهر را بر احکام شرعی مطلق ساختن و باطن را از
گرفتاری مادی و حق سبحانه آزاد کردن
مکتوب پنجاهم - در مذمت دنیائے دنییه
دنیا بظاہر شیرین است و بصورت طراوت دارد
اگر وصیت کرد که مال مرا بعاقل زیاده بدهند بدهد
باید داد
سفارش در باب بعضی از مشایخ
۲۶ مکتوب پنجاه و یکم در ترغیب بر ترویج شریعت
۲۷ مکتوب پنجاه و دوم - در مذمت نفس ماره و بیان
مرض ذاتی او و علاج آنرا که آن
بیان دعوائے الوهیت و شرکت از نفس ماره و عدم
رضائے آن بے سعادت بشرکت نیز
حدیث قدسی عاقل نفسک الخ
ترسیت نفس در حقیقت ادا کردن است بر دشمن
خداوند تعالی
حدیث قدسی الکبریا الخ
سر ملعون بودن دنیائے دنییه
فقر محمدی گشت زیر که الخ

مضمون کتاب

مقصود از بعثت انبیا و حکمت در تکلیفات شرعی تعجیر ۳۱ مکتوب پنجاه و چهارم در بیان آنکه اجتناب از صحت و تخریب نفس اماره است

ایمان یک حکم از احکام شرعی در آنکه بپوشانند نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود.

بر یمنان و جوگهان در مجاهده تقصیر نه کرده اند اما سودمندند گشته.

یک دام در ادای زکوة با مرشعیت در تخریب نفس سودمند است از هزار دنیا که از پیش خود صرف کند.

طعام نخوردن در عید فطر حکم شرعیست نافع تر است از روزه سالها که از نزد خود بگذرانند.

دو رکعت نماز با مدا و بجا عت بهتر است از آنکه تمام شب بصلوة نافله قیام نماید و نماز با مدا و بجا عت ادا کند.

تألف نفس مری که نه شود و از ناخویشی همتی پاک و گردد نجات محال است.

کلمه طیبیه در تنه کینه نفس الفحش است.

چون نفس در مقام سرکشی در آید بنگار این کلمه تجرد ایمان باید نمود.

حدیث در فضائل کلمه طیبیه.

مکتوب پنجاه و سی و دوم در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است.

علماء دین را که از حب جاه خالی باشند و مصلحتی غیر از ترویج شریعت ندارند خود اقل قلیل اند.

در قرن سابق اختلاف علماء عالم را در بلا انداخته چنانکه خلاصی خلافت و البته بوجود علماء است دشمنان عالم نیز با ایشان مربوط است.

بزرگه ابلیس را فارغ دید سرش پر سید گفت علماء این وقت کار را میکنند.

۳۲ مکتوب پنجاه و چهارم در بیان آنکه اجتناب از صحت و تخریب نفس اماره است

۳۳ مکتوب پنجاه و پنجم در اظهار محبت نسبت به بعضی از اصحاب نمود.

حدیث من احب اخاه فلیعلم اياه.

بابین محبت که بقرابت آنحضرت علیه الصلوة والسلام پیدا شده است رشته امیدداری تمام بدست آورده است.

۳۴ مکتوب پنجاه و ششم در سفارش سید است.

۳۵ مکتوب پنجاه و هفتم در نصیحت حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت سفارش بعضی از اصحاب است.

۳۶ مکتوب پنجاه و هشتم در بیان آنکه این راه بکلی نیست

مضمون کتاب

گام است و مشایخ نقشبندیه ابتداء از عالم امر اقتیاد نموده اند و طریق این بزرگواران طریق اصحاب گرام است این راه بکلی نیست گام است بعد بفت لطفه انسانی و قدم در عالم خلق و پنج در عالم امر.

در هر گامی از گامهای بفت گانه ده هزار حجت خسری می نمایند.

بگام اول تجلی افعال رو میبرد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد.

نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است.

اصحاب گرام را در اول صحبت خیر البشر که میسر شد که کمال او لیار در نهایت هم کم دست دهد.

از این مبارک پرستیدند معاویه افضل است یا عیسی بن عبد العزیز گفت غبار بینی اسپ معاویه همراه پیغمبر است بهتر است از این عبد العزیز.

قاصدی که کند این طائفه را طعن قصور از مکتوب پنجاه و نهم در بیان آنکه آدمی را از برای نجات ابدی از سه چیز چاره نیست و نجات به اتباع اهل سنت مقصوره و علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک طریق صوفیه است و اخلاص مراد لیارا در جمیع حرکات و سکنات است.

آدمی را از علم و عمل و اخلاص چاره نیست و علم دو قسم است

اگر از اتباع اهل سنت سر مو مخالفت است خطر در خطر است مخالفان اهل سنت منکر اند از رویت و شفاعت و فضیلت صحبت بر ایشان مخفی رفته و محروم اند از محبت ائمه رسوله.

اتفاق نمودن صحابه بر فضیلت ابو بکر و بیافتن ایشان زیر سق آسمان شخصی بهتر را از ابو بکر در اهل بیت در رنگ کشتی نوح اند و صحابه در رنگ بنجوم و

بیان سمرق.

انکار از بعضی اصحاب انکار است مرجع را.

فضیلت صحبت پیغمبر بالاتر است از جمیع فضائل.

اولین قرنی بمرتبه اولی صحابی نرسیده.

ایمان صحابه شهودی بود.

منزعات و مشاجرات صحابه بر محال صحیح محمول اند و خطا ایشان خطا اجتهدی بود.

طریق اهل سنت خالی است از افراط و تفریط.

علم و عمل مستفاد است از شرع و تحقیق اخلاص که بچند روح است مربر در واد البته بطریق صوفیه است بے قطع سیر الی الله و بے تحقق سیر فی الله از حقیقت اخلاص دور است یعنی اخلاص در جمیع اعمال و اقوال اولیاء الله هر چه میکنند بے حق جل و علا میکنند.

فرق میان محاسن و مخلص.

بیان تفع از علوم صوفیه.

مکتوب شصتم در بیان نفی خواطر و دفع وساوس.

دفع وساوس در طریق حضرات نقشبندیه بر وجه اتم حاصل است.

بعضی از مشایخ چله واقع خواطر کشیده اند.

بیان مراد از خواطر از کلام خواجہ احمد ارقدیس سرور درویش از مخلصان این سلسله از حال خود خبر میدهند که اگر فضا عمر نوح یا بد بر گز خاطر بر قلب عبور نکند بلکه در اتیان خاطر اگر سالها تکلف نماید میسر نشود.

بر تقدیر منح خواطر به تکلف کثرت است بعشره و ازین دوام توجه بملکوت محال است.

دوام نگرانی که بتقدیر این سلسله را دست میدهند امری دیگر است.

دوام توجه که مادر صد آئیم عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است.

صفحه ۲۳ مکتوب شخصیت و یکم - در صحبت شیخ کامل و اجتناب از صحبت ناقص.

طلب بیشتر حصول مطلوب است اگر نخواسته دادند از دست نخواست.

دولت طلب را نعمت غلظی دانسته از هر چه مخالفت او احترام باید نمود.

۴۹ اگر حقیقت التجا بیشتر نباشد صورتش از دست نباید داد.

بعد از وصول به شیخ کامل تفویض مراد است خود است در رنگ میت.

قله اول قله فی الشیخ است.

ابتداء طلب در کمال خست و دناءت است نه بجناب خداوندی ندارد و پرخنده و جنتین باید و آن شیخ کامل مکمل است.

قوی ترین اسباب فتور در طلب رجوع نمودن است بشیخ ناقص که بسلوک و جذبه کار تمام ناکرده باشند شخصی خود را کشیده است صحبت او سم قاتل است و ایضاً این بمناسبت.

۵۵ مدار طریق این بزرگواران بر صحبت است بگفت و شنود کار بی کشاید.

مکتوب شخصیت و دوم در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مفاصل نیست و جذبه که بعد از سلوک است از مفاصل است.

۵۶ بیان مراد از اندراج نهایت در بدایت مکتوب شخصیت و سوم - در بیان آنکه انبیاء علیهم السلام در اصول متفقند و در بیان بعضی از کلمات متفق این بزرگواران.

انبیاء رحمتها اند اگر وجه شریفشان نمی بود حق سبحانه عالم را از ذات و صفات خود خبر نمی داد.

این بزرگواران در ذات و صفات حق تعالی و حشر

صفحه ۲۴ و نشر و ارسال رسل و ترویج ملک و جنت و دوزخ متفق اند و در بعضی فروع مختلف.

۴۹ نسخ و تبدیل در احکام شرعی از حکم و مصالح حق است بیان کلمات متفق این حضرات.

فرق میان انبیاء علیهم السلام در نیسان کفار و کفار مکتوب شخصیت و چهارم - در بیان لذت و الم جهانی و روحانی و تخریض بر تحمل مصائب و آلام جهانی لذت و الم دنیا بر دو قسم است.

۵۱ بر تخریض که جسم را در لذت است روح را از ان الم است و بالعکس.

درین نشأه روح نیز حکم جسم پیدا کرده در عوام کالاتعام و اشراف و اشراف اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود بطن اصلی خود رجوع نماید.

از بیماری روح است که الم خود را لذت و لذت خود را الم می انگارد و در رنگ صفرائی.

اگر در دنیا در دو الم و معصیت نمی بود بچو می نمی اندید تلخی حوادث در رنگ تلخی داروئی نافع است.

در دعوتها عامه که طعام بی خلوص می خورد بسبب شکوی جماعت از طعام خوردن شکستگی دل صاحب طعام را حاصل میگردد و بهین شکستگی خلقت طعام را از اله می نمایند و در معرض قبول می آرد.

عبادت عبارت از تذلل و انکسار است مقصود از خلقت انسانی خواری اوست علی الخصوص مسلمانان که دنیا سخن ایشان است.

۵۱ آدمی را از مشق محنت کشی چاره نبود.

مکتوب شخصیت و پنجم در تاسف بر ضعف اسلام و تخریض بر تقویت اهل اسلام و اجراء احکام حدیث الاسلام بلا غریب الخ.

غربت اسلام بحدی رسید که کفار بر ملاطن اسلام

صفحه ۲۵ می نمایند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع اند در خبر است که یو من احدکم حتی یقال مجنون.

از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نمایان نیست بهما و قولی.

۵۶ قول خود را که اگر من شیخی کنم هیچ شنی در عالم میرد یا امام را کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت است.

حدیث من احب احب الله و احب الله یحبهم ایاه مکتوب شخصیت و ششم در مدحی طریقه نقشبندی و بیان افضلیت بر دیگران.

طریق حضرات خواجگان یعنی بر اندراج نهایت در بدایت است.

این طریقه بعینه طریق اصحاب کرام است.

اصحاب کرام را در اول صحبت خیر البشر است بیشتر میشد که اولیائے امت را در نهایت نهایت شمه از ان دست میداد.

۵۷ قاتل حضرت حمزه بسبب شرف صحبت از اولیای قرنی افضل است.

بهترین قرن قرن اصحاب است.

عباد یعنی اسبب معاویه رضی الله عنہ عبد العزیز بن ابی بکر است.

سلسله حضرات خواجگان سلسله الذبیب است.

۵۵ مزیت این طریق بر طرق دیگران در رنگ مزیت قرن اصحاب است بر سایر قرون.

حضرت خواجه نقشبند میفرمودند که بافتلیانیم مکتوب شخصیت و هفتم در سفارش محتجبی.

در اظهار حق نوعی از مراتب است اگر چه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد.

۵۵ خلیه سعادت مندی میباید که مراتب اظهار حق را در رنگ شهد بیانشاد.

صفحه ۲۶ مکتوب کتاب مضمون کتاب

تفاوت احوال از لوازم امکان است.

بے چاره ممکن گاهی مغلوب جلال است و گاهی محکوم جمال.

قلب المؤمن من الصبیحین من اصابه الرحمن الخ مکتوب شخصیت و هفتم در بیان آنکه توضیح از ارباب غنائی زبید و استغناء از ارباب فقر.

انکار نمودن بر مکتوب الیه لفظ نموده می آید را.

اتقیاء امت از تکلف بری اند.

التکبر مع التکبر صدق.

خواجه نقشبند راجع گفت که متکبر است فرمودند که تکبر من از کبر یا فی اوست.

حدیث رب اشعث الخ مقصود از آشنائی فقر و اطلاق بر عیوب مکتوبه است و ظهور در ائمه خروند.

۵۷ مکتوب شخصیت و هشتم در بیان توضیح که موجب رفعت است و در بیان آنکه نجاست و البسته بر متابعت اهل سنت است.

۵۸ مکتوب هفتم و دوم در بیان آنکه آدمی با جماعت او سبب بعد او است چنانکه سبب قرب او است.

جماعت سبب قرب است بواسطه ائمت مرات و قابلیت ظهور مرجع اسماء و صفات را.

حدیث لا یبعثنی ارضی ولا سمائی.

جماعت انسان سبب بعد او است بسبب احتیاج او به چیزی از جزئیات عالم.

بهترین همه موجودات انسان است و بدترین همه کائنات بهم او.

بیان او نمودن زکوة در اموال نامیه و انعام سائده آنرا و سبب عدم گرفتاری با موال و انعام و التفتن.

طعام لذیذ بچ نیست باید خورد و لباس نفیس بکدام قصد

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۶۰	باید پوشید خداوند بندگان را در مسجد اگر حقیقت نیست میسر نشود خود را به تکلف برین نیت باید آورد.	۶۱	مباحات و تحریرات ای فرزند دنیا محل ابتلا است ظاهر او را با انواع مزخرفات مزین ساخته اند دنیا فی الحقیقت حیفة است عطر اندوده و مزبله است پراز ذباب و دوده الخ حدیث مال دنیا و الآخرة لا صرتان الخ ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست الخ علمی که آخرت کار نیستیم از دنیا اند حکم تحصیل نجوم و منطق و فلسفه و مابینا سب ذلک از فضولی مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت انقباض باید نمود. اکابر نقشبند عمل بغیرت اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب پا از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بجز مباحات و مستحبات نباید رفت دایره تنجیسات با مود مباحه با پر و سیلح ساخته اند. کدام عیش بر این است که مولای این کس از کوشش راضی باشد که کدام جهاد بر این است که آقا را از اعمال او در سخط باشد. این کس بنده الهیت محکوم بود اگر خود را ساخته اند فکر یا کردن و غیر از خداست نخواهد بود الخ وجود والدین از جمله نعمات حق است. بکدام عذر را موزر را باید انداخت آری اگر کارهای دنیا را بر فرا اندازند پس متحسن است. در وقت جوانی اندک عمل را آن قدر اعتبار است که در وقت پیری چند در چند آنرا اعتبار نیست. مقصود از خلقت انسانی لهو و لعب نیست بلکه ادای وظایف بندگی است الخ عبادت که شرع محمدی بآن مطلق است و مقصود از آن منافع عباد است و بحق تعالی هیچ از آن عائد نشود
۶۱	باید پوشید خداوند بندگان را در مسجد اگر حقیقت نیست میسر نشود خود را به تکلف برین نیت باید آورد.	۶۲	مباحات و تحریرات ای فرزند دنیا محل ابتلا است ظاهر او را با انواع مزخرفات مزین ساخته اند دنیا فی الحقیقت حیفة است عطر اندوده و مزبله است پراز ذباب و دوده الخ حدیث مال دنیا و الآخرة لا صرتان الخ ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست الخ علمی که آخرت کار نیستیم از دنیا اند حکم تحصیل نجوم و منطق و فلسفه و مابینا سب ذلک از فضولی مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت انقباض باید نمود. اکابر نقشبند عمل بغیرت اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب پا از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بجز مباحات و مستحبات نباید رفت دایره تنجیسات با مود مباحه با پر و سیلح ساخته اند. کدام عیش بر این است که مولای این کس از کوشش راضی باشد که کدام جهاد بر این است که آقا را از اعمال او در سخط باشد. این کس بنده الهیت محکوم بود اگر خود را ساخته اند فکر یا کردن و غیر از خداست نخواهد بود الخ وجود والدین از جمله نعمات حق است. بکدام عذر را موزر را باید انداخت آری اگر کارهای دنیا را بر فرا اندازند پس متحسن است. در وقت جوانی اندک عمل را آن قدر اعتبار است که در وقت پیری چند در چند آنرا اعتبار نیست. مقصود از خلقت انسانی لهو و لعب نیست بلکه ادای وظایف بندگی است الخ عبادت که شرع محمدی بآن مطلق است و مقصود از آن منافع عباد است و بحق تعالی هیچ از آن عائد نشود

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۶۱	باید پوشید خداوند بندگان را در مسجد اگر حقیقت نیست میسر نشود خود را به تکلف برین نیت باید آورد.	۶۲	مباحات و تحریرات ای فرزند دنیا محل ابتلا است ظاهر او را با انواع مزخرفات مزین ساخته اند دنیا فی الحقیقت حیفة است عطر اندوده و مزبله است پراز ذباب و دوده الخ حدیث مال دنیا و الآخرة لا صرتان الخ ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست الخ علمی که آخرت کار نیستیم از دنیا اند حکم تحصیل نجوم و منطق و فلسفه و مابینا سب ذلک از فضولی مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت انقباض باید نمود. اکابر نقشبند عمل بغیرت اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب پا از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بجز مباحات و مستحبات نباید رفت دایره تنجیسات با مود مباحه با پر و سیلح ساخته اند. کدام عیش بر این است که مولای این کس از کوشش راضی باشد که کدام جهاد بر این است که آقا را از اعمال او در سخط باشد. این کس بنده الهیت محکوم بود اگر خود را ساخته اند فکر یا کردن و غیر از خداست نخواهد بود الخ وجود والدین از جمله نعمات حق است. بکدام عذر را موزر را باید انداخت آری اگر کارهای دنیا را بر فرا اندازند پس متحسن است. در وقت جوانی اندک عمل را آن قدر اعتبار است که در وقت پیری چند در چند آنرا اعتبار نیست. مقصود از خلقت انسانی لهو و لعب نیست بلکه ادای وظایف بندگی است الخ عبادت که شرع محمدی بآن مطلق است و مقصود از آن منافع عباد است و بحق تعالی هیچ از آن عائد نشود
۶۲	باید پوشید خداوند بندگان را در مسجد اگر حقیقت نیست میسر نشود خود را به تکلف برین نیت باید آورد.	۶۳	مباحات و تحریرات ای فرزند دنیا محل ابتلا است ظاهر او را با انواع مزخرفات مزین ساخته اند دنیا فی الحقیقت حیفة است عطر اندوده و مزبله است پراز ذباب و دوده الخ حدیث مال دنیا و الآخرة لا صرتان الخ ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست الخ علمی که آخرت کار نیستیم از دنیا اند حکم تحصیل نجوم و منطق و فلسفه و مابینا سب ذلک از فضولی مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت انقباض باید نمود. اکابر نقشبند عمل بغیرت اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب پا از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بجز مباحات و مستحبات نباید رفت دایره تنجیسات با مود مباحه با پر و سیلح ساخته اند. کدام عیش بر این است که مولای این کس از کوشش راضی باشد که کدام جهاد بر این است که آقا را از اعمال او در سخط باشد. این کس بنده الهیت محکوم بود اگر خود را ساخته اند فکر یا کردن و غیر از خداست نخواهد بود الخ وجود والدین از جمله نعمات حق است. بکدام عذر را موزر را باید انداخت آری اگر کارهای دنیا را بر فرا اندازند پس متحسن است. در وقت جوانی اندک عمل را آن قدر اعتبار است که در وقت پیری چند در چند آنرا اعتبار نیست. مقصود از خلقت انسانی لهو و لعب نیست بلکه ادای وظایف بندگی است الخ عبادت که شرع محمدی بآن مطلق است و مقصود از آن منافع عباد است و بحق تعالی هیچ از آن عائد نشود

مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال او امر و اتہا از تو ای -
معظم ترین این دو اخیر است -

حدیث ذکر دجل عند رسول الله صلی الله علیہ و علیہ و آلہ
علیہ بیاحاطہ الخ

حدیث ملائکہ دینکہ الودع

فقیہت انسان بر ملک از جزو اخیر است و ترقی بر مدارج
قرب ہم ازین جزو ثابت ہے لکن در جزو اول شریک اند
ارضاء عنان در مباهات بر مشتبہ میرساند و مشتبہ بحر
حدیث من حامل حول الحمی الخ

پس در حصول کمال در ع و تقوی اکتفاء از مباهات
بقدر ضرورت باید آمد و آن ہم مشروط بر نیت ادا
و طاعت بندگی و نہ آن قدیم و بابل است
اجتناب از محرمات لازم ساختہ و اثره فصول مباهات
را تنگ تر باید ساخت و دریں ارتکاب نیز نام
باید بود -

انکسار العاصیین احب الی من صولہ لطیعین
اجتناب از محرم دو قسم است قسمی بحقوق الله تعالی
تعلق دارد و قسمی بحقوق عباد رعایت قسم ثانی اہم
تر است -

حدیث من کانت لہ مظلمة لاحیہ من عمرہ
او شئ الخ

درج بلکہ لاہور و بلوچ آن بمنزلہ قطب ارشاد
نسبت بسائر بلاد ہندوستان -

حدیث لا یزال طاغیة من امتی ظاہرین الخ
سفارش بعضی از اصحاب

مکتوب مقتدا و مقتوم در بیان آنکہ عبادت خدا
بیچون و بے چگون کے میسر شود -

عبادت خدا بیچون و قہ میسر شود کہ از رقیبت تمام
ماسوائے آن زدند و قبلہ توجہ جزوات احادیث بیچ

تر ماند دلیل بر صدق این توجہ استواء الغمام و
ایلام است -

عبادت کے کہ بر غیبت و بر ہیبت تعلق دارد فی الحقیقت
آن عبادت عبادت خود است حصول این دولت
در ولایت روحانی است و چون بہ نبوت فرود می آید
بہمال نور آید و بہمال کمال را با توجہ خلق جمع میکند -
ازین جا بعضی گفته اند کہ ولایت بنی افضل است
از نبوت اور

شریعت بر پیغمبر مناسب ولایت او باشد

سوال و جواب
مکتوب مقتدا و مقتوم در بیان سفر در وطن و سیر
آفاقی و انفسی و در بیان آنکہ حصول این دولت و البتہ
باتباع صاحب شریعت است -

حب الوطن من الایمان نقد وقت است
سفر در وطن از اصول نقشند یہ است چاشنی این
دین طریقی ابتداء میسر میگردد -

بجھے را اگر خوانند مجذوب سالک گردانند و سیر بیرونی
می اندازند و بعد از تمام آن در سیر انفسی -

وصول باین دولت عظمی و البتہ باتباع سید
اولین و آخرین است تا تمام خود را در شریعت گم
نمایند و بولے ازین دولت نیاید -

با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سر موئے باشد
بالفرض اگر احوال و مواجید است داخل استدراج
است -

حیات چند روزہ را در مریضات حق قائلے باید صرف
نمود و روزہ چہ زندگانی است و کد ام عیش

با وجود علم حضور حق چہ بلا شدیج پاک نہ میکنند
بکلم حدیث جدا جدا ایمان کہ از در ہر آنے تجدید
ایمان باید کرد -

حدیث هلك المستوفون
فرصت را غنیمت باید شمرد

از درویشانے کہ در شریعت قدم راسخ دارند و از
عالم حقیقت نیک شناسا اند کہ باید طلبید و مدد
باید جست تا غنایت حق از در یچہ شان ظاہر شدہ
بجانب خود کشد -

تا سرے موئے راہ مخالفت شریعت کشادہ است
عمل خطر است تمام را نہائے مخالفت را مسدود
باید ساخت

اعتراض بر اہل اللہ خصوصاً کہ اسم پیری و مریدی و میا
باشد نباید کرد و آن را اسم قاتل باید شمرد -

مکتوب مقتدا و مقتوم در بیان آنکہ این شریعت جامع
شرائع با تقدم است

محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جامع جمیع کمالات است
و صفاتی است -

قرآن مجید خلاصہ جمیع کتب سماوی است
شریعت آن سرور زیدہ جمیع شرائع با تقدم است و
اعمال آن منتخب از اعمال شرائع سابقہ و اعمال
ملائکہ -

تصدیق باین شریعت و ایتان باعمال آن تصدیق
جمیع شرائع است و ایتان باعمال آن شرائع دہمین
است و چہ خبریت این است -

تکذیب این شریعت و عدم ایتان باعمال آن تکذیب
است و جمیع شرائع را و عدم ایتان است بمقتضا
آنها -

انکار آنسر در انکار است از جمیع کمالات و تصدیق
او تصدیق است و جمیع آنها -

منکر آن سرور بدترین اہم است -

الاحزاب اشند کفر او نفاق الخ
سفارش بعضی از اصحاب

مکتوب مقتدا و مقتوم در بیان آنکہ فرقہ ناجیہ از مقتدا
و سہ فرقہ فرقہ اہل سنت است

ہر فرقہ از مقتدا و سہ مدعی اتباع شریعت است
و جازم نجات خود -

دلیل کہ پیغمبر علیہ السلام بر تمیز فرقہ واحدہ ناجیہ
فرمودہ است آن است الذین ہم علی ما انا

علیہ و اصحابی
ذکر اصحاب با وجود کفایت تذکر صاحب شریعت
برائے آنست کہ بداند کہ طریق من بہاں طریق اصحاب

است و نجات منوط باتباع ایشان و پس
اطاعت رسول عین اطاعت حق است و محصیت
رسول عین محصیت حق -

جماعہ کہ اطاعت خدا را خلاف اطاعت رسول تصور
کرده اند در حقیشان داردست یویدون ان یفرقوا

بین اللہ و رسولہ الخ
دعوی اتباع آنسر و نمودن بخلاف اتباع اصحاب

دعوی باطل است
و محسبون انہم علی شئ الا انہم ہم الکائنون

مطابق حال ایشان است
شک نیست فرقہ کہ ملتزم اتباع اصحاب اند و ملتزم اللہ

شیعہ و خوارج از اتباع اصحاب محروم اند
معتزلہ مذہب محدث دارند

طعن کردن در اصحاب طعن کردن است بہ پیغمبر
علیہ السلام -

شرائع کہ از راہ قرآن و حدیث ہمار سیدہ است توسط
نقل اصحاب است ہر گاہ ایشان مطعون باشند

نقل ایشان نیز مطعون بود -

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
	سوال از جانب طاعان اصحاب و جواب آن		بود جهان کندن است -
	احتمال تقیه در داده اسد الله از سبکی عقل است عقل صحیح		ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بهیوای باطنی جل و
	برگزینگی نهی کند الخ		علا و اشتن کار عظیم است بلکه استقامت بر ظاهر
	از توفیر که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام خلفه		شریعت نیز عزیز الوجود است
	ثبته را میگرداند چه جواب خواهند داد	۸۷	مکتوب هشتاد و چهارم در بیان آنکه شریعت و حقیقت
	تنقیح جواب سوال سابق		عین یک دیگر اند و علامت وصول بحق الیقین
	با آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان است الخ		مطابقت علوم آن مقام است با علوم شریعت
	سوال نمودن شخصی از جهنم شلیح و جواب آن -		هر چند بر چه گفته شود از دوست نه سخن اوست لیکن چون
	در روز حلت آن سرور علیه الصلوٰۃ والسلام سی و سیزده		آن سخن را بخور از مناسبت الخ
	اصحاب حاضر بودند و به طوع و رغبت به حضرت صدق		المقصود شریعت و حقیقت از یک دیگر جدا نیستند
	بیعت کردند الخ		فرق اجمال و تفصیل است و استدلال و کشف
	و بعد توقف حضرت امیر را ابتدا -		احکام و علوم که بموجب شریعت معلوم شده اند بعد از
	اختلافاتی که میان اصحاب واقع شده از هوای نفسانی		تحقق به حقیقت حق الیقین به تفصیل منکشف میگردد
	نه بود بلکه مبنی بر اجتهاد است		و تکلف عمل از میان برمی خیزد -
	قول امام شافعی رحمه الله تعالی		علامت وصول بحقیقت حق الیقین بمطابقت علوم
	سفارش بعضی از اصحاب		آن مقام است با علوم شرعی تا سر مو مخالفت است
	۸۵ مکتوب هشتاد و یکم در تخریق بر ترویج اسلام و بیان		دلیل است بر عدم وصول -
	ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان -		بر خلاف آنکه شریعت در علم و عمل از هر که واقع شده
	از یک بر یک قرن است که زبونی اسلام بسبب		است مبنی بر سکوت است که در اثنا راه باشد
	قرار یافته که اهل کفر بخوانند که احکام اسلام با کلیت زائل		مقتضیات را محو است -
	گردند الخ -		در عبارت بعضی از مشایخ واقع است شریعت پو
	و حج بقره در هندوستان از اعظم شعار اسلام است		حقیقت است و حقیقت مغیر شریعت این عبارت
	در ابتدا پادشاه است اگر مسلمانی رواج یافت فبها در		بر چند از بے استقامتی منکظم خبر میدهند لیکن تواند بود
	کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد		که مرادش آن باشد که حمل الخ
	۸۶ مکتوب هشتاد و دوم - در بیان آنکه سلامتی قلب		سائک از حضرت خواجہ سوال کرد که مقصود از سیر سلوک
	بے نیسان ما سوائے حق جل و علا مقصود نیست		چسیت فرمودند الخ
	۸۷ مکتوب هشتاد و سوم در تخریق بر جمع کردن جمعیت		سفارش بعضی از اصحاب
	ظاهر و باطن را بشریعت و حقیقت	۸۸	مکتوب هشتاد و پنجم در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه
	بر چه جز عشق خداست اگر شکر خور دل		آدمی را بچنانکه از درستی اعتقاد است چاره نیست

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
	از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست		آدمی را بچکم کل نفس ذائقه الموت از مرگ
	جامع ترین عبادات نماز است		چاره نیست
	الصلوة عماد الدین الخ		بموت مشتاقان را تسلی میدهند و او را وسیله وصول
	کسی را که بر مواظبت نماز موفق سازند از قضا و شکر		دوست بدوست میگردانند
	باز دارند ان الصلوٰۃ تنهى عن الفحشاء والمنکر		حدیث السیت کالخریق الممتنوع الخ
	در نه صورت صلوٰۃ است و حقیقت		از مرگ دیگر ال عبرت باید گرفت
	کار آنست که با وجود مخاطر و کرده شود		تمتعات دنیوی را اگر اندک اعتبار بود دے برابر سر
	بیان سبب اعتبار صلاح جوانان		موسے بر کفار بد کردار بخویش نمی فرمودند -
	حدیث العبادة فی الهدی که هجرة الخ	۹۳	مکتوب نودم - در ترغیب بر آنکه بحکیمیت متوجه حق
	صحبت اهل غنا و تنعم سم قاتل است		سبحانه باید بود امروز حصول این دولت و البتة توبه
	حدیث من تواضع لغنی لغنا کاذب ثلاثا		این طبقه علیه نقشبندیه است
	دینه		نقصی که بحجاب و مخلصان کرده شود همه آن است
	۹۰ مکتوب هشتاد و ششم در بیان سلامتی قلب		که اقبالے
	از مادیون حق سبحانه و تعالی		بجانب قدس خداوندی غرضانه میسر گردد و اعراضه
	آنچه بر باد دشمن لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری		از مادیون او تعالی حاصل آید
	مادیون حق و این بر تقدیر است که غیر او را بد		در طریق این بزرگواران اندراج نهایت است
	گذرے نبود اگر چه بزرگسال حیات یابد -		در بدایت -
	سفارش بعضی از اصحاب		در اصل صحبت آن بخت که منتها را در نهایت بدست
	۹۰ مکتوب هشتاد و هفتم - در بیان آنکه چه سعادت		می افتد طریق ایشان طریق اصحاب کرام است -
	است که در دستان حق کسے را قبول فرمایند	۹۳	مکتوب نود و یکم - در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان
	هم قوم لا یشقی جلیسها بحکم صحبت ایشان		اعمال صالحه بر دو جناح انداز برائے طیران عالم قدس و
	راغبیت شمرند		مقصود از اعمال تزکیه نفس است -
	۹۱ مکتوب هشتاد و هشتم - در بیان آنکه چه نعمت است		تا نفس نرکی نشود ایمان حقیقی میسر نشود سلامتی قلب
	که کسے با ایمان و صلاح موسے سیاه شود و سفید		و قسے میسر آید که فرضا اگر بزرگسال گذرد و غیر او دل کند
	کرده باشد و در جو افی خوف غالب یابد و در پیری		نه بود -
	رحباء -	۹۴	مکتوب نود و دوم - در بیان آنکه الطینان دل بزرگ
	حدیث من شاب شبیهة فی الاسلام		است نه با استدلال -
	غفر له		پائے استدلالیان چوین بود پائے چوین سخت
	۹۱ مکتوب هشتاد و نهم - در عزایر سی		پائے تمکین بود -

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

در ذکر کسب مناسب است با نجاب بهر چند هیچ
مناسبت نیست لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و ذکر
پیدا می شود.
ذکر گو ذکر تا ترا جهان است + پاک دل ذکر جهان
است -

۹۵ مکتوب نو و دو سیوم در بیان آنکه در جمیع اوقات
بذکر الهی باید پرداخت.

۹۵ مکتوب نو و دو چهارم در بیان آنکه آدمی را از تسبیح
عقاید و ایتیان اعمال چاره نیست تا باین دو جهات
طهران عالم قدس نماید.

۹۶ مکتوب نو و دو پنجم در بیان آنکه آدمی نسخه ایست
جامع و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق است
۹۹ و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر در وسعت قلب
واقع شده است محمول بر توهمات اند و آنکه صوفی
است از سکر.

حدیث ان الله خلق ادم علی صورته
قول بعضی از مشایخ اگر عرش و نافیه در زوایر قلب عارف
اندازد و بیخ محسوس نشود زیرا که الهی
اما ارباب صحو از مشایخ میدانند که این حکم مبنی بر سکر
است -

بیان مشایخ غلطی اهل سکر در بیان وسعت قلب
و نیز از غلبه سکر است قول بعضی که جمیع محمدی اجمع
است از جمیع الهی -
اگر فرق میکردند در میان حقیقت و چوب صورت
و چوب چنین حکم نمیکردند -

باید دانست بهر چه از احکام سکر است از مقام
ولایت است و بهر چه از صحو از مقام نبوت است -
بسطا میسر بر صحو تفصیل میدهند شیخ بسطام
گوید لوائی ادفع من لواء محمد و بیان مشایخ

این قول
نزد این فقیر امثال این سخنان دور از کار می آیند -
لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت اگر چه ولایت
بنی باشد پس صحو افضل است از سکر -
صحو تنها که عوام الناس راست از صحت خارج است
صحو که متفطن سکر است البته افضل است
از سکر -

علوم شرعی بر سکر صحو است و مخالف آن علوم بهر چه
باشد از سکر است -

معنی حدیث لا یسعنی ادعی ولا سمائی و لکن یسعنی
قلب عبدی المؤمن -

مکتوب نو و دو ششم در منع و زجر از تسویف و
تاخیر در تحریف بر متابعت شریعت -

بهترین افقات را که عقول جوانی است در بهترین
اعمال که طاعت مولی است باید صرف نمود -

از محرمات و شتبهات اجتناب باید کرد و ادای زکوة
بر تقدیر نصایب لازم است -

حق تعلل از کمال کرم خویش در تمام روز و شب پنج
وقت از برای عبادت معین ساختن و زکوة ربع
عشر مقرر فرمود -

خیل بے انصافی است که در شصت گھڑی دو گھڑی
صرف طاعت نه نشود و از چهل سهم یک سهم بفقراء
ادایا بد -

در جوانی قلیل را به کثیر بر دارند فردا که بار ذل سحر
رسانند غیرندامت محصل نخواهد بود و لباس است
که فردا نگذارند -

امروز شیطان بجز در کرم و عفو خداوندی در راه نیست
و معاصی می اندازد -

و در دنیا محل آزمائش است دشمن و دوست مخلوط

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

اند روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهند نمود
و قرع رحمت بنام دوستان خواهند انداخت -
تکلمات معاصی و عدم مبالات با حکام شرعی نورانیان
را سلامت نگذارند -

۱۰۰ اصرار بر صغیر به کبیره می رسد و اصرار بر کبیره به کفر
مکتوب نو و دو هفتم در بیان آنکه مقصود از عبادات
باموره تحصیل یقین است -

بیمانی که مقصود از خلقت الهی اولی عبادات است
مقصود از عبادات تحصیل یقین است که حقیقت
ایمان است گویا ایمانی که قبل از ادای عبادت است
صورت ایمان است نه حقیقت آن -

مقصود از فنا و بقا همین یقین است و پس اگر از فنا
فی الله و البقاء به معنی دیگر خواهند که بکلول تعلق دارد
الحادث است -

قول ابراهیم بن شیبانی در بیان معنی فنا و بقا
فنا فی الله عبارت از فنا در مرضیات اوست سبحانه
مکتوب نو و دو هشتم در تعجب بر رفیق و ترک عنف -
۱۰۲ باید بدو شده احادیث شریفه -

بقای دینا اندک است و عذاب آخرت شدید
و دائمی عقل دور اندیش را کار باید فرمود -

نخبر صادق بهر چه فرموده است مطابق نفس الامر است
نزل و ندریان نیست -

خواب خرگوش تا چند خواهد بود و انچه استخوانها
خلقند که الهی -

۱۰۶ مکتوب نو و نهم در جواب استفسار از کیفیت
دوام آگاهی و جمیع آن با حالت نوم -

تهمید مقدمه از برای جواب این اشکال -
روح انسانی را پیش از تعلق باین جسم راه ترقی مسدود
بود لیکن استعداد عروج در نهاد او موجود بود -

روح انسانی را پیش از تعلق باین جسم راه ترقی مسدود
بود لیکن استعداد عروج در نهاد او موجود بود -

حق سبحانه و تعلل آن جوهر نورانی را باین یکدیگر ظلمانی
جمع فرموده و از برای تحقیق این انتظام میان هر دو
نسبت تعشق دارد -

پس روح بواسطه این نسبت بهی خود را فراموش ساخت
انند تعالی انبیا را مبعوث فرمود و به توسل نشان بخود
دعوت نمود و ضمن رجوع فقد فاسد و من لم یفرغ
دائمه فقد ضل -

جواب آن اشکال بعد تهمید مقدمه
تا زمانه که اجتماع روح و نفس بر پا است غفلت ظاهر
عین غفلت باطن است و چو این انتظام خلل پذیرد
غفلت ظاهر و حضور باطن تاثیر نکند و این را به مثالی
واضح نموده اند -

فرق در میان منتی مرجوع للعدوة و مبتدی با آنکه هر دو
متوجه بخلق اند چنانچه در بیان فرموده اند -

اقوال مشایخ در تعیین مقام دعوت
حدیث تمام عینای ولایت نام قلبی
حدیث لی مع الله وقت

مکتوب هدم در جواب سوال از قول شیخ عجز الکبیر
یعنی که خدا عالم لغیب نیست
فقیر را تاب استماع امثال این سخنان اصلا نیست
قائل اینها هر که باشد -

مارا کلام محمد عربی در کار است نه کلام محی الدین عربی
مارا به نفس کار است نه نفس الهی

نفسی علم غیب کردن از و سبحانه فی الحقیقت تکذیب است
مرحی را تعلل و تعلل -

غیب را معنی دیگر گفتن از شتاعت نمی برآورد منظور
اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور اند در غلبات
احوال -

اگر متکلم این کلام علامت خلقت و نفرت اینها مراد داشته
است

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
	باشد نیز قبیح است از برای طاعت را بهیله بسیار است -		خوردن آن حرام است -
	و چون در تادیل کلام سخن کرده اند و استفسار نموده حکم سوالی را جوابی باید آن		چرا کسی اختیار کند که آخر باز تکاب ممنوع مبتلا
	توجیه اول مرقول شیخ عبد الکبیر یعنی آنکه گفته اند توجیه دیگر و ایراد و اشکال بر آن		باید شد - درین زمان بے شبه پیدا نشود
۱۱۳	توجیه ثالث و اعتراض بر آن مکتوب صد و یکم - در رد بر جماعه که کمال را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز می نمایند		حلال و احلال و انستن و حرام و احرام و انستن در
	بر اعتراضیکه بر نفس در زمان امامی دارند مسلم اما بعد از حصول اطمینان محال اعتراض نیست آن		حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر میکشد
	بسیار است که جاهلان نفس مطمئنه را اناره تصور کرده احکام امامی را حرام می نمایند		اهل و رع بر خصت امری کنند و بعزیمیت دلالت می نمایند -
	کفار انبیاء را در زنگ سائر لشردانسته انگذالات نبوت انکار نموده اند -		مقتیان لا بهور احتیاج را داخل داده حکم بحلیت کرده اند -
۱۱۴	مکتوب صد و دوم - در بیان آنکه حرام در قرض بسود مجموع است نه زیادت فقط -		بهر حال روایت قبیح مجوز استقرض بسود است
	بعد از رجوع به کتب فقه ظاهر گشت که در شرح بر عقیده در و فصل است نیز بیا است -		مرحاج را نه دیگر ای ما -
	حرمت ربانص قطعی ثابت شده است شامل است محتاج و غیر محتاج را -		اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید بر نیت آن گوئیم اگر استطاعت اطعام آن
	بسیار از روایات قبیح اعتماد را سایان نیست و مخالف است بر روایات کتب معتبره -		اگر اقسام احتیاج از بین قبیل دیگر هم پیدا شود دیگر تقوی مندرج نشود
	و اگر از محتاج عامتر گرفته نشود پس موردی برائے حکم حرمت را پیدا نشود -		مکتوب صد و سیوم - در بیان معنی عافیت
	و بر تقدیر تسلیم عموم احتیاج گوئیم آن		طلب کردن قاضی از برای سر میند -
	در ترکیب احتیاج میت مقتضی بر کفن ساخته اند و طعامی بر روحانیت بختن داخل احتیاج نداشته اند		معنی عافیت سوالی معنی مبتادر
	طعام بر روحانیت بختن از قرض بسود و خوردن و		مکتوب صد و چهارم - در غرض یعنی تا تم برسی -
			بر خیزد میباید که رسیده خندید است اما بندی است
			غیر از راضی بودن از فعل مولی چاره نیست
			از برای بودن نیارده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد -
			اگر کار کرده رفت بادشاه است
			الموت جسد یوصل الحیبه الی الحیبه
			موتی را بدعا و استغفار و تصدق امداد نمایند -
			حدیث ما المیت فی القبول الا کالغریق الخ
			مکتوب صد و پنجم - در بیان آنکه مریض تا از مرض به نشود هیچ غذائی را سودمند نیست -

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
	آدمی تا بمرض قلبی مبتلا است هیچ عبادتی او را نافع نیست بلکه مضرت است		استعدا و تقلیدی -
	حدیث رب قال للمقام الخ		ثانیان فیوض نبوت و ولایت جماعه اند که استعدا و تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظری الخ
	حدیث دب صائحه لیس له من حیاه الخ		ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده اند و شش نقل نه کرده اند -
	مرض قلبی عبارت از گرفتاری غیر حق است		حق نقل از کلام خود چنین خبر داده دلقتا قینا موسی تسع آیات بینات
	هر کسی بر چیزی را که میگوید برائے خود میخواهد پس فی الحقیقت معبود او مولی او است		اولیاء الله را چه متقدم و چه متاخر در بر ساعت ظهور خوارق است -
۱۱۹	بر علماء و حکماء از این مرض لازم است مکتوب صد و ششم - در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوند است -		سوال دوم در کشف القاء شیطان را داخل باشد یا نه اگر هست و ضوح کشف شیطان چگونه است و اگر نیست سبب غلطها در الهامات چیست -
	شیخ الاسلام بروی میفرماید آبی چیست که دوستان خود را کردی الخ		جواب سوال دوم بتفصیل -
	لغض این طائفه هم قاتل است		بیمبکس از القاء شیطان محفوظ نیست ولیکن انبیا را بران القاء متنبه می سازند و اولیا را این لازم نیست ولی بر هر چه مخالف بنی خواهد یافت رو خواهد کرد -
	شیخ الاسلام فرموده آبی هر که خواهی بر اندازی او را با ما در اندازی -		باید دانست که غلط کشف منحصر بر القاء شیطان نیست در تحذیر گاهی احکام غیر صادره صورتی پیدا کنند و شیطان را در آن مدخلی نباشد -
۱۲۰	مکتوب صد و هفتم - در جوابها و سوالها -		غنا و علماء عدم تمثل شیطان است بصورت خیر البشر علیه الصلوٰه والسلام
	سوال اول سبب چیست که از اولیاء متقدمین گراما و خوارق بسیار ظهور میکند بخلاف بزرگان این زمان -		سوال سیوم چون تصرف که امارت و تاثیرات استدر ارج در نمایش برابر اند بتدی چگونه شناسد که این دلی است و این مدعی -
	جواب اگر مقصود از این سوال الخ		جواب این سوال بتفصیل تمام
	خوارق نه از ارکان ولایت اند و نه از شرائط آن -		معنی تخلیق با خلاق الله بتفصیل و ایضاح آن با ایراد امثله منقول از خواجهمحمد با رسا قدس سره -
	کثرت خوارق بر افضلیت دلالت نمیکند		خوارق منحصر در اعیان و امانت نیست علوم و معارف الهامیه از اعظم آیات است -
	تواند که از دلی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از بعد اکثر -		
	خوارق که از اولیاء امت ظهور آورده از اصحاب گرام صدم حصه بظهور نیارده		
	نظر بر ظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل بر ظهور		

صفحه

مضمون کتاب

علامت صحت علوم الهامیه
نقل قول حضرت خواجہ باقی باللہ در حق علوم حضرت
مجدد که علوم شما صحیح است
پیچ زشتی نیست که را خوبی همراه نیست
بلکذا فلا نے چه بد میکند نه یا من که با نفس خود میکند
۱۲۵ مکتوب صد و بیستم در بیان آنکه نبوت افضل
از ولایت است برعکس که آنچه گفته اند
۱۲۶ مکتوب صد و نهم در بیان سلامتی قلب و نسیان
او مرادون حق را سبحانه
اهل اللہ اطباء امراض قلبیه اند از اهل علی باطنیه منوط
توجه ایشان است
هم قوم لا یشقی جلیسهم
هم جلساء الله

بهره یطرون و بهایه یوزقون
راس امراض باطنیه گرفتاری قلب است بیا دهن حق
نهایت به حیاتی است محبت غیر حق را غالب
ساختن و محبت حق را مغلوب بلکه معدوم گردانیدن
مراد از الحیاء شعبه من الایمان

علامت عدم گرفتاری قلب و قبول اوست از ۱۳۰
اشیاء جمله و این حالت مبرقعا است و قدم
اول است درین راه

۱۲۷ مکتوب صد و دهم در بیان آنکه مقصود از خلقت
انسانی اولی و خالص بندگی است
از عبادت غیر وقتی نجات یابد که غیر از خداست مقصود
نماند اگر چه از مقاصد انزوی باشد

الدنیا ملعونه و ملعون ما فیها از ۱۳۱
ذکر الله الخ
۱۲۸ مکتوب صد و یازدهم در بیان آنکه توحید عبارت
از تخلیص قلب است از مرادون حق سبحانه

صفحه

مضمون کتاب

امیر المؤمنین عمر بن عبد فرار از انداز صبح در اصحاب خود
نگاه کرد الخ
اهل ضلالت مجادلات بسیار کرده اند بسبب عدم محقق
شریعت به اعتبار اند
مثل اهل ضلالت و اهل هدایت
۱۳۳ مکتوب صد و یازدهم در بیان آنکه این راه همگی
بهفت گام است دو در عالم خلق و پنج در عالم امر و تفصیل
این گامها و نتائج اینها
۱۳۴ مکتوب صد و شانزدهم در بیان آنکه سلامتی قلب
موقوف بر نسیان ماسوی است و در منع از کثرت اشتغال
باموردنیوی

بیان حد نسیان ماسوی
کناسی در فقره مراتب بهتر است از صدیقی در غنا
بسی بهمت آن باشد که فقره را مرادی زندگانی چند روز
را بسر برده شود

۱۳۲ مکتوب صد و هفدهم در بیان آنکه در ابتدا قلب
تالیح حس است

من لم یملک عینه فلیس القلب عنده
در نهایت کار قلب را تعلیم بحس نه ماند

۱۳۹ مکتوب صد و بیست و نهم در بیان آنکه این راه
بسی بهفت گام است
مشارخ طریقت بتدی و متوسطه انقارقت از صحبت
شرح کامل تجویز فرموده اند
از صحبت ناخس بوجه ابلغ اجتناب نمایند
صحبت میان منزل را غنیمت شمرند

۱۳۵ مکتوب صد و بیست و دهم در بیان خضارت جماعه کبر
اهل اللہ اعراض کنند
خواجہ عبد اللہ انصاری میفرماید آبی بر که خواهی بر انداز
بلا داندازی

۱۳۵ مکتوب صد و نوزدهم در ترغیب بر صحبت شیخ
مقتدا و در بیان آنکه گاه هست که طالع بعضی از مریدان

مضمون کتاب

ناقص را بواسطه بعضی نیات اجازت تعلیم طریقت
می نمایند
این راه دیوانگی می نماید
حدیث لن یؤمن احدکم حتی یقال انه
مجنون

چون جنون آید از تدبیر زن و فرزند فارغ گشت
جمعیت این طائفه در ادراک جمیع خلق است
اگر فرضا در جمیع خلایق این طائفه را جمیع تجسد را
جمعیت باید ترسید
مشارخ طریقت پیش از تمامی کار بعضی مریدان را اجازت
تعلیم طریقت داده اند

محمد صدیقی وضع فقره را گذاشته نوکری اختیار کرده
افسوس بر افسوس اگر نوکری جمیعیت و بند بند
اگر نه دیند بند

۱۳۷ مکتوب صد و بیستم در ترغیب بر صحبت ارباب
فرصت سیر را در صحبت ارباب جمیعیت صرف باید نمود
بیان تفصیل صحبت

۱۳۹ مکتوب صد و بیست و یکم در بیان آنکه این راه
بسی بهفت گام است

مکتوب صد و بیست و دوم در ترغیب
بر بند بند و عدم التفات بر هر چه دوست
افتد

واقعات را چندان اعتبار نه نهند که مجال تاویل را امید
و سیلح است

زهار نجواب و خیال گول نه شوند
وصلی الله تعالی علی سیدنا و مولانا
محمد بن النبی الاحق و علی و اصحابه و
واذواجه و اهل بیت الطاهرین اجمعین
تسلیت بالخیبر

قطعه تاریخ طباعت بار دوم

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی

قدس سره

نتیجه فکر مولانا سید شریف احمد شرافت نوشاهی سجاده نشین خاتقاه حضرت نوشهر گنج بخش قادری رحمۃ اللہ علیہ

امام عارفان آن پیر سرسبز
مجدد الف ثانی لقب پاکش
عظیم القدر هم والامناقب
تراشاد است او این نسخه پاک
بعرفان و حقائق بحر و خبار
توجید و تصوف هست یکتا
جناب نور احمد کرد تصحیح
افاده در خواشی کرد بسیار
بامر تسر جمال نقش بندان
شده مطبوع از سعی سلیمان

شرافت جست از تاریخ طباعتش
خرد گفت کتاب فیض آئین

۱۳

۱۴ حضرت مولانا نور احمد رحمۃ اللہ علیہ ۱۲

۱۵ جناب مولانا محمد سلیمان صاحب مد ظلہ ابن حضرت مولانا نور احمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ ۱۲

اُر اُرید الا الاصلک ما استطعت الا بالله علیہ

بند محمد بن حسین بن خاظمی
آخرا مد ز پس پرده تقدیر پدید
آغوش

به فضل رحمانی و ایداد و تدانی باین نوی

بجسته دوم دفتر اول

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سارهندی قدس سره

مع حواشی و شرح

از علامه اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب

رحمۃ اللہ علیہ

به امداد یزدانی و فضل سمانی
 حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مکتوب چهل و یکم

بخش درویش صدور یافته در ترغیب بتابعیت سَنَتِ سَنِيَّةِ مصطفویه علی صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ وَالْبَرَكَةُ وَدُرِّانِ آنکه طریقت و حقیقت متمایز شریعت اند و در میان علوم
 شریعیه و علوم صوفیه که در مقام صدیقیّت که اعلائے مراتب ولایت است فائز میگرددند
 اصلاً مخالفت نیست و مَا يُنَاسِبُ ذَلِكَ تَقِ سُبْحَانَهُ و تعالی ظاهر و باطن را بتابعیت سَنَتِ
 سَنِيَّةِ مصطفویه علی صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْبَرَكَةُ متعلّق و متمم گردانند بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ
 الْأَعْمَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ محمد رسول الله صَلَّی اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ
 آله وَسَلَّمَ محبوب رب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است از برای مطلوب
 له عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اذا جیب الله ولا
 تخدوا الترمذی والد ارجی یعنی من دوست داشته خدامم بدانکه اگر چه اینها در سل بلکه مومنان محبوب درگاه الهی
 اند میخیزند و میبوندند ولیکن سخن درین جا در اعلائے مرتبه کمال است و اخضر در جات آن ۱۲ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه
 و لوالدیهما اجمعین ۱۳

و محبوب است لهذا سُبْحَانَهُ و تعالی در کلام مجید خود می فرماید إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ و نیز می
 فرماید تَعَالَى وَتَقَدَّسَ إِنَّكَ لَمِنَ الْأَمْزَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و نیز فرموده تَعَالَى وَتَقَدَّسَ إِنَّكَ
 هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ ه بخت اورا علیه الصلوة والسلام صراط مستقیم
 خوانده و ما سوائے او را داخل سبیل گردانیده و از اتباع آل منع فرموده و آل سرور فرموده عَلَيْهِ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَظْهَرَ الشُّكْرَ وَاعْلَامًا لِلْخُلُقِ وَهَدَايَةً لَهُمْ رَحِيمًا هَدَى هَذِي
 مُحَمَّدًا و نیز فرموده عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَلْحَقُّ بَنِي دَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي و باطن متمم ظاهر
 است و مکمل آن سر موشه یا یک دیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ بازبان ناگفتن شریعت
 است و از دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی به تکلف و
 تعمل است طریقت است و اگر بے تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقت باطن
 که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاهر است که شریعت است پس سالکان سبیل طریقت
 و حقیقت را اگر در اثنا راه اموریکه بظاهر یا شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر سازند
 مبنی بر سبک وقت و غلبه حال است اگر اژاں مقام گذرانند و بچو آند آن منافات با تکلیف
 میشود و آن علوم متضاده به تمام جهاء منتهی و دیگرند مثلاً جمیع از سکر با حاطه ذاتی قائل گشته
 اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالفت آراء علمائے اهل حق
 است ایشان با حاطه علمی قائل اند فی الحقیقت آراء علماء بصواب اقرب است هرگاه
 همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالی و تقدس هیچ حکم محکوم نمیکرد و هیچ علم معلوم

۱۱ اشارت است بکلیه که در سوره حکم و یا ر و تبارک واقع است یعنی هر آینه تواسی محمد صلعم بر خلق بزرگ هستی ۱۲ ۱۳ واقع است در سوره
 یس یعنی بدستی که تو هر آینه از فرشتگان بر راه راست ۱۴ واقع است در پاره و لوانا و سوره النعام یعنی و بدستی این راه من است پس
 پیروی کنید او را پیروی کنید را بهائے پراننده را ۱۵ قول اظهار الشکر الخ یعنی از برای اظهار شکر و آگهی خلق و بدایت ایشان ۱۶ ۱۷
 قوله فی الهدی بدی محمد یعنی بهترین خوی خوشی محمد است صلی الله علیه و آله و سلم آورد این حدیث را مسلم از جابر رضی الله تعالی عنه ۱۸ علامه
 محمد مراد کی ۱۹ قوله ادینی ربی و حسن تادیبی یعنی ادب آموختن مرا پروردگار من پس زیبا ساخت در ادب آموزی مرا نقل کرد این
 حدیث را ابن سمعان در ادب الاملاء از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه و مرعوش ساخته امام سیوطی در جامع مغیر بر صحت و گفت سخاوی
 که سند ضعیف است و معنی صحیح ۲۰ علامه محمد مراد کی ۲۱ قوله بیا بفتح یاء ۲۲ بوز و بایه موحده مفتوحه غبار و گرد که از روزن پیدا شود در
 شعاع آفتاب ۲۳ من لیس بدانکه تحقیق حضرت ایشان اندرین مسئله است که در مکتوب دوهده و شصت و ششم از جلد اول ترجمه فرموده اند
 حیث قائل احاطه و قرب علی گفتن از تا ویلات تشابه است و قائل تبا و عل آس تقیم الخ تعابیه المعلول فلا تعقب ایها الناظم بما قال ههنا و قد
 نهت علیه فیما قبل بحاشی المکتوب الاحد الثلثین من الدفاتر الاول ۲۴

نی شود پس حکم دروے با حاطه و سریان نمودن مخالف آن قول است و الحق که ذات او تعالی بیچون و بیچگون است هیچ حکمی را بوسه راه نیست آن جا بجزرت و نادانی است و در آن موطن جهل صرف است و سرگردانی محض آحاطه و سریان را در آن جناب قدس چه یار اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعیین اول است و چون آن را زائد بر متعین نمی دانند آن تعیین را عین ذات میگویند و آن تعیین اول که معبر بوحده است در جمیع ممکنات ساری است پس حکم با حاطه ذاتی درست آمد این جادقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمائے اهل حق بیچون و بیچگونه است و ماسوائے او هر چه هست بروے زائد است آن تعیین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود و از دایره حضرت ذات بیچون بیرون خواهند داشت پس احاطه او را احاطه ذاتی نخواهند گفت پس نظر علماء از نظر آن صوفیه بلند آمد و ذاتی که نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ماسوا است و هم بهین قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعیه ظاهر بتمام و کمال بخدے که در حقیر و فقیر مجال مخالفت نماند در مقام صدیقیت است که بالاتر مقام ولایت است و فوق مقام صدیقیت مقام نبوت است علمیکه بنی ر علیه الصلوٰه والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در با وون مقام صدیقیت هر مقامیکه باشد بخوی از شرک متحقق است و محتام در مقام صدیقیت است و پس و فرق دیگر در میان این دو علوم آن است که در وحی قطع است و در الهام ظن نبره که وحی به توسط ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگر چه محل عالی دارد و آن قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نخوی از تعلق

له قوله ساریست اسم فاعل از سریان یعنی رفتن چیزی در جمیع اجزائے چیزی ۱۲ سلم السکر استیلاء سلطان الحال و الصحو العود الی ترتیب الافعال و السکر لادباب القلوب و الصحو للمکاشفتین بمحقق الغیوب ۱۳ سلک السلوک ۱۴ قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون یعنی نافرمانی نمی کنند خدا را در آنچه فرموده است ایشان را و نیز فرموده دعائے تذل الایامه و ذلک الخ ۱۵ تعیین اول و حدته است صرف و قابلیت است محض شکل بر جمیع قابلیتات چه قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبارات و چه قابلیت انصاف بهمه ۱۶ شرح لوائح جامی قدس سره ۱۷ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سقیه ۱۸ غیر مناک و چاک دانه خرمادنا و دال ۱۹

متحقق است و نفس هر چند بتزکیه مطمئن گشته است ایمانیت بر چند که مطمئن گردود و هرگز صفات خود نه گردود پس خطا را در آن موطن مجال پیدا شد باید دانست که در انقائے صفات نفس با وجود الطینان او قوائد و منافع است اگر نفس بالکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد روح را حکم ملک پیدا میشود و مجوس در مقام خود میگردد ترقی او بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماند ترقی از کجا شود و سرور کائنات ر علیه من التجنات اتمها و من التسلیمات الکملها و قتیکه از جهاد کفار مراجعت می فرمودند می فرمودند در جعنا من جهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر جهاد نفس را جهاد اکبر فرمودند و مخالفت نفس در پس موطن بترک عزیمت و ادلی است بلکه باراده آن ترک است و هم امکان تحقق ترک هم متصور نیست و بهمان اراده آن قدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطان دست میدهد که کار یک ساله مثلاً در یک ساعت میسر میشود و بر سر اصل سخن رویم مقرر است در هر چیز که اخلاق و شمائل محبوب یافته میشود آن چیز نیز به تبعیت محبوب محبوب میگردد و بیان این رمز است در کریمه فاتیحه فاتیحه فاتیحه پس در متابعت او علیه الصلوٰه والسلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد فاعلی کل عاقل ذی کتب الشیء لکمال اتباع حبیبه علیه الصلوٰه والسلام ظاهر و باطناً سخن تطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است هر چند دراز تر میگردد و زیاده تر می آید

له قوله وجعنا من الجهاد الا صغر الخ یعنی باز گشتیم در جوع نمودیم از جهاد و خورد بسوی جهاد و کمال علامه محمد مراد کی گفته گفت سیوطی روایت نمود خلیل در تاریخ خود از جابر رضی الله تعالی عنه گفت جابر باز آمد بنی صلی الله علیه و سلم از کارزار عیسی فرمود بصحاب باز آمدید باز آمدن نیکو باز آمدید از جهاد اصغر و جهاد اکبر گفتند جهاد اکبر چیست فرمود کارزار کردن بنده بولایه نفس انتی از موضوعات علی قاری گویم روایت کرد سیوطی در جامع کیر خود بعد از این حدیث اسنادیت متعدده که تأیید حدیث مذکور می نمایند یک عباد تحقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدات حسب روایت فضل بن عبید دیگر جهاد افضل آنست که جهاد کند مرد نفس و بولایه خود را بنی انجار ازانی درم و مخرج احادیث گفته که نسبت کرد این را علامه عراقی بهیقه از حدیث جابر انتی ۱۳ بیت سهل شیرے دال که صفها بشکند شیراں باشد که خود را بشکند ۱۴ اشارت است باینکه هر که واقع است در سوره آل عمران و پاره تلک الرسل و تمام آیه که کلام حقیر الله فاتیحه فاتیحه فاتیحه الله الخ یعنی ای محمد گو اگر دوست میدارید خدا را پس پیروی نمائید مرا تا دوست دار و دشمن را دشمنی تعالی و بیامرز دشمن را گن آن شما و خدا آمرزنده

له قوله فاعلی کل الخ یعنی پس لازم است و واجب بر هر عاقلی تسلیم الطبع بهر بان است ۱۵ جهاد نمودن بکمال متابعت حبیب رب العالمین بظاهر و باطن ۱۶ بدانکه احکام شرعی بمنیه بر مقام عبادت و اغراض عباد و نوع اند عزیمت و رخصت چنانکه هر وقت اجراء کفر بربان عزیمت است و اباحت اجراء آن وقت اگر با قتل اذ القتل رخصت است مع الطینان قلب بایمان و نماز تطوع نشسته ادا نمودن رخصت است و ایستاده عزیمت و علی بن اذ القیاس ۱۷ الله یعنی صاحب حسن و جمال علی الاطلاق و باقی بر

گو کان البحر مَدَا اَلْكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَعِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَعَا كَلِمَاتُ رَبِّي وَكَوْجُنَا يَنْثَلُ
مَدَا - سخن بجائے دیگر یا دید بر و حاصل رقیبہ دعا مولانا محمد حافظ اہل علم است و کثیر العیال
از قلت اسباب معیشت متوجہ عسکری گشته اگر توجہ فرمودہ از سہر کار نصرت آثار سیادت و
نقاہت دستگاہ شیخ حیو و خلیفہ یا ادا دے از برائے مشارالیه حاصل کنند عین کرم نخواہد بود۔
در سردا دین ۱۲
زیادہ تصدیق نمود۔

مکتوب چہل و دوم

نیز شیخ در ویش حد در یافته در بیان آنکه بهترین مصطفی از برای نردون زنگ محبت
 با دودن حق سبحانه از حقیقت جامعه قلبیه متابعت سنت است علی صاچها الصلوة و
 السلام ^{۱۲} سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَ سُبْحَانَهُ وَ اِنْقَاكُمُ اَدَمی تا زمانه که بدنس تعلقات برانده متلوث
 است محروم و محجور است ^{۱۲} لَصْقِل مَرَات حقیقت جامع از زنگ محبت با دودن او عزوجل لابد است
 و بهترین مصطفی در از الزام آن زنگ اتباع سنت ^{۱۲} سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَ سُبْحَانَهُ وَ اِنْقَاكُمُ اَدَمی تا زمانه که بدنس تعلقات برانده متلوث
 الصلوة و السلام و الْحَيَّة که در اریس بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است
 فَطَوَّبِي لِمَنْ شَرَفَ بِهَذِهِ النَّحَةِ الْعُظْمَى دَوَيْلٌ لِمَنْ حُرِمَ مِنْ هَذِهِ الدَّوْلَةِ الْقَضَوِ
 بقیه المرام آنکه جناب انخوی اعز می میان مظفر ولد مرحومی شیخ گورن از مردم اعیان و بزرگ
 زاده اند جمع کثیر با ایشان وابسته اند محل ترحم است زیاده چه تصدیح نماید و السلام علیکم و
 علی من اتبع الهدی -

(فقیه حاشیه مش) حضرت ذوالجلال والافتخار چه بر جمال و کمال که در جمیع مراتب ظاهر است بر تو جمال و کمال اوست که آنجا تافته و ارباب
 مراتب بدان سمت جمال و صفت کمال یافته هر کدامی وانی اثر و انانی اوست و علی بن اوست ۱۲ ص یعنی شمه و شانه از صفاتش از مجلس میل الی البساتین
 والخص و در مکتون می ماند و سرش را حضرت شیخ قدس سره بیان فرموده اند بقول خود باید و الت و نه دره نور الله فرجه ۱۲ (حاشیه صفحه ۱۲)
 ۱۲ بدانکه دل صنوبری یعنی مغنه حمیه شانه قلب حقیقی است که از عالم امر است و مسمی بحقیقت جامع ۱۲ ص پس خوشحالی است کسی را که باین
 نعمت غلیقه مشرف شده و او ایست بر آنکس که ازین دولت عالی تر خود ۱۲ ص قوله ولو کان البحر الخ یعنی اگر باشد آب دریا سیاهی بر آئے
 نوشتن سخنان پر در و کار من البته خرج شود دریا پیش از آنکه آسمن شود سخنان پر در و کار من و اگر چه بیاریم مانند آن دریا بطریق مدد و این کریمه واقع
 است در سوره کهف و باره الم اقل لک ۱۲ ص قوله مصطفیٰ لفظ مصطفیٰ بالکسر و فتح قاف بصیغه اسم که از باب نصر آئے که آن کار و دشمنی و جزایان
 روشن کنند و همچنین است مصطفیٰ بالکسر و مصطفیٰ بالفتح و فتح قاف و بر دو تخیل که بصیغه اسم فاعل بود و تصغیل ۱۲

مکتوب چہل سالہ ویسویہ

بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید دو قسم است
نقابت بکسر تنوید و یفتح تنوید ^{۱۲} است که نقابتان مربوط است و توحید شهودی با
عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشایخ که ناظر توحید اند توحید شهودی
باید فرود آورد تا مخالفت را گنجائش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام
حیرت است و چون از آن مقام میگذرند و بحق الیقین میرسند از امثال این احوال تجاشی بنمایند
وَمَا يَنْبَغُ ذَلِكَ مِنَ الْأُسُولَةِ وَالْأَجْوِبَةِ وَالْمَثِيلَاتِ الْمُؤَخَّجَةِ - سَلَامُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَ
سُبْحَانَهُ وَعَظَمَتُهُ عَمَّا يَصِفُكُمْ وَصَانُكُمْ عَمَّا شَانَكُمْ توحید یک در اثناء راه این طایفه علیه راد است
می دهد دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یک دیدن است یعنی مشهود
سالک جز یک نباشد و توحید وجودی یک موجود است و غیر او را معدوم انگاشتن و با
وجود عدیمت محال و منطاهر آن یک پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی
از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه ثابته این توحید متحقق نمی شود
و عین الیقین بے آن میسر نمی آید که رویت یک استیلاء او مستلزم علم رویت ماسواست بخلاف توحید وجودی که
نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بے آن معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم

۱۷ یعنی در بیان آنچه بعد از مناسبت دارد و از سواها و جوارها و تمثیلاتی که مقصود را واضح نمایند ۱۲۷ حق سبحانه و تعالی شمار از آنات ظاهره و غیبات باطنه سلامت دل و از اسباب و وسائل تنگ و عارضات مجتهد و از موجبات زشتی و عیب مصئون و محفوظ گرداند بمنه و کرمه ۱۷۸
یعنی با وجود اعتقاد ببعده و میت غیر آن یک موجود غیر از جمالی و منظر آن یک پنداشتن ۱۲۷ قول جمالی بفتحیم و کسلا م جمع جلی که بفتح میم و فتح لام صیغه اسم ظرف است یعنی جائے جلا که آئینه باشد پس جمالی یعنی آئینها است و بمعنی جائے جلوه ۱۲۷ قول جمالی و منظر هر آن یک پنداشتن
اندرین معنی گفته دیباچی معشوق یک است لیک بنهاد به پیش + از بهر نظاره صد مرتبه آئینه پیش + در هر یک از آن آئینه با بنموده + بر قدر عقالت
وصفا صورت خویش + دیباچی دیگر اعیان شمس و شهاب و گوناگون بود با قاف در آن پر نور و شید وجود + بهر تیش که بود سرخ یا زرد که بود + نورش در آن
هم بهمان رنگ نمود + ۱۷۸ قول رویت یک یعنی یک دیدن بسبب غلبه آن یک که لازم می گیر و این را که ما سوائے او را نه بلید ۱۷۸ یعنی مستلزم نیست
که اعتقاد کند یا نداند که غیر ما سوائے آن یک در نفس الامر معدوم است و منتفی ۱۷۸ یعنی اعتقاد نمودن که غیر آن در نفس الامر موجود نیست بلکه
معدوم است ۱۷۸ بدانکه معنی علم الیقین را با التفصیل و معنی عین الیقین و حق الیقین را با اجمال حضرت مجدد علیه الرحمته در مکتوب چهارم از جلد

مکتوب چهل و پنجم

نیز بسیار است و انقابت پناهی شیخ فرید صدر یافت این مکتوب بعد از آن حال پیر و دستگیر
 خود ازین عالم قانی نوشته بودند و چون تقویت ظاهری فقراء خانقاه منسوب بجناب بیاد است پناهی بود کمال
 شکر آن نموده و وجه جامعیت انسان که هم سبب کمال است و هم سبب نقصان او نیز مذکور کرده اند باز که
 فضائل شهر مبارک رمضان و مایه نایب ذلك تسبیح الله سبحانه على جادة ابايكم الكرام
 و سلمكم عن موجبات التلطف والتأسف بهر و الشهور والآيات و دستان خلای
 عز وجل بحکم الله مع من احب با خداوند تعالی و تقدس تعلق به بدن خوب است از موانع
 آن معیت و اتصال است بعد از انفصال ازین سبب بیولانی و مفارقت ازین میکل ظلمانی بهر قرب
 در قرب و اتصال در انفصال است ^{و این مجموع در این مکتوب است} الحبيب الى الحبيب بیان این
 است و کبریه من كان يَرْجُو لقاء الله فان اجل الله لايت که سلیه است مشتاقان
 را از مرگ ازین بیان میفرماید لیکن حال ما پس ماندگان بے دولت حضور زیدگان خراب و آبراست
 و استغفار از بوجایات اکابر قدس الله تعالی اسرار هم مشروط بشرط است که هر کس را در
 ایقانه آل مجال نیست ^{طلب فیض شریف} اما الحمد لله ذي الالهام و المنعم که با وجود این حادثه بلکه
 و این واقعه متوحشه این فقراء بے سر و پا را مرئی و معین هم اندام بیت آن سرور دنیا و دین بود علیه
 و شکر الله

۱۰۰۰ زید که من لم يشكر الله يعني هر که شکر مردم نه کرد شکر حق تعالی نه کرد ۱۰۰۰ ثبات و قیام از زانی فرایده حق سبحانه و تعالی شهادت
 شهادت پدیدان بزرگ شهادت و سلامت دارد شمار اتماسب هم و اندوه و آه و تشنه با بهر و دغدغه یعنی ملل الدوام و الاستمرار ۱۰۰۰ بذا حدیث
 رواه الشيخان قد مر غیر مرة یعنی مریدان کس است که دوست داشته است ۱۰۰۰ که چه بدن محتاج است بطبوعات و مشروبات و طبوینات
 پس بر خیزد نورانی گردد از جبلت خود نه گردد پس تعلق بدان نوعی از موانع معیت بحق است مثل ذکر و اتصال با آن عزاسمه ۱۰۰۰ یعنی صورت
 بیولانی منسوب به بیولانی باه و بیکی بالفتح بزرگ ۱۰۰۰ پس هر که هست که توقع دارد ملاقات حق تعالی و تقدس پس بر آئینه و عده خدا
 تعالی البته آمده است واقع شده است در پاره امن خلق و سوره عنکبوت ۱۰۰۰ یعنی از وفات حضرت آیات حضرت پیر و دستگیر قدس سره شاد
 نفس و عزائی و تبری بجهت ایشان بهر چه و نموده بلکه از سخن دنیا و متعلق آن خلاص یافته اند و به اوج ترقی رسیده لیکن حال ما پس ماندگان که
 باقی ماند استغفار از بوجایات اکابر آن مشروط است بشرط که در هر کس یافته نمی شود ۱۰۰۰ ایفاء بالمکسر و ادن و گذاردن حق کسی
 تمام ۱۰۰۰ روح سلطانی ز زندانی بجهت + جامه چه دریم و چه نایم دست - چونکه ایشان خیر و دین بوده اند + وقت شادی شد
 جویند بخت بند - سوی شادروان دولت تا خند + کنده و زنجیر را انداختند + ۱۰۰۰

و على الى الصلوات والتسليمات که سبب انتظام این سلسله علیه و واسطه جمعیت نسبت نقشبندی
 گشت بر سر این نسبت علیه که درین دیار بسیار غریب است و ابل آن درین ممالک اقل قلیل
 چون نسبت ایلین است مربی آل هم از ابل بیت مناسب است و شایان تقویت
 آن هم از آملی آن اوست تا تکمیل آن دولت عظمی غیر لازم نیاید هم چنانکه شکر این نعمت قصوی
 بر فقراء لازم است شکر این دولت بر ذمه ایشان نیز لازم است آدمی هم چنانکه با جمعیت باطن
 محتاج است به جمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم است بلکه محتاج ترین خلایق
 انسان است و این شدت احتیاج او را بواسطه جامعیت او آمده است و آنچه همه را در کار است
 او را نهاد در کار است و هر چه محتاج است تعلق دارد پس تعلقات او از همه بیش آید و بر تعلق مشتمل
 احوال است از جناب قدس خداوندی جل سلطانه پس محروم ترین جمیع خلایق ازین راه انسان
 گشت به پایه آخر آدم است و آدمی گشت محروم از مقامی محرمی و گرنه گرد باز مسکین بن
 سفر نیست از دوسه بیچس محروم تر و حال آنکه سبب افضلیت او از جمیع خلایق هم همین وجه
 جامعیت است ازین راه آئینه او آید و آنچه در مایه جمیع خلایق ظاهر است و یک مراتب
 اولیخ است پس بهترین خلایق ازین جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات از این جهت
 هم او اذ كان منه محمد عليه وعلى الى الصلوات والتسليمات و التوجه على اللعنة
 و شک نیست که توفیق خداوندی عز وجل کفیل جمعیت ظاهری این فقراء ایشان اند و در جمعیت

۱۰۰۰ غنی است بعد از آن کبر رضى الله تعالی عنه بطریق اهل بیت نبوت علیهم الصلوات والتسليمات کمالا یحقی علی المطلق ۱۰۰۰ یعنی شکر
 آن کس نیز بر ذمه ایشان لازم است که بر بیت ایشان و تقویت نسبت ایشان قائم است بحکم این که شکر المنعم واجب و آن مکتوب
 الیه است یعنی بید فرید بخاری ۱۰۰۰ یعنی احتیاج بجمعیت ظاهر مقدم است بر احتیاج بجمعیت باطنه زیرا که دوسه از معدلات
 و مقدمات اوست بر آنکه روزی بر آنکه دل ۱۰۰۰ یعنی آدمی در مرتبه آخرین است و آدمی از مقام محرمی حق سبحانه محروم
 گشته است این بے چاره اگر ازین غربت و افس نه گردد از دوسه بیچس محروم تر نیست بلکه اوست محروم تر از هر خلق ۱۰۰۰ التفریق و تفریق الاثنا
 فی الخوادی + لذ لك عن عز المحضود تا خرا + فان له بعد من بعد و اعتزایه + فلا شئ هم هم کافس
 من الودی ۱۰۰۰ قوله اذ كان الخ علة لما قبله و نشر علی ترتيب اللغف یعنی زیر که از نوع ایشان است محمد
 علیه و علی آله الصلوات والتسليمات و التوجه على اللعنة نشر است بر ترتیب لغف ۱۰۰۰ خواهی حافظ گوید و درین چین
 گل بے خار کس بخید آید + چراغ مصطفوی باشراب لاهی است ۱۰۰۰ قوله و شک نیست الخ مربوط است بقول او
 قدس سره آدمی هم چنانکه به جمعیت الخ ۱۰۰۰ قوله این دولت یعنی این که مرئی آن هم از ابل بیت است ۱۰۰۰ اللهم اغفر
 لکاتبه و لمن سعى فيه -

باطنی نیز بگویم ^{بسیار} امیدواری تمام است و چهل عنایت نامه سامی و صحیفه گرامی در راه مبارک رمضان شرف و درو یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از فضائل این شهر عظیم القدر به نویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگ است عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه صادر شود بر ابرو اولی فرض از ایام دیگر است و اولی فرض درین ماه برابر اولی مقدار فرض است در ماههای دیگر کسی که افطار بکند صیلمی را درین ماه او را به بخشند و رقیبه او را از آتش دوزخ آزاد سازند و مر او را مثل اجر آن صائم عطا فرمایند بے آنکه از اجر آن صائم نقصان کنند و هم چنین کسی که در خدمت ملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را به بخشند و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوة و التحیة را میگردند هر اسیر را و هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه بخیرات و اعمال صالحه موفق شد در تمام سال او را بتوفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه رفت در تمام سال در تفرقه است هما ممکن هر قدر که میسر شود به جمعیت باید کوشید و این ماه را غنیمت می باید شمرد و در هر شب از شبهای این ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند آزاد می سازند و درین ماه درمائی بهشت را میکشایند و درمائی دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و درمائی رحمت میکشایند و تحیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است و درین باب آل سرور علیه الصلوة و السلام بمالغ میفرمودند و میانا که در تاخیر تسحر و تحیل افطار اظهار عجز و احتیاج نمود است که مناسب

له قول عبادت نافله تا قول اقدس سره و آزاد گرداند از آتش دوزخ ما خود است از حدیثی که روایت نموده است در شعب الایمان از حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه ۱۲ مشکوة ۳۵ قول در ماه رمضان آنحضرت تا قول اقدس سره سوال میکرد و میدادند روایت کرد ابن رابیع از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما ۱۲ مشکوة ۳۵ قول در هر شب از شبهای این ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند آزاد می سازند و درین ماه درمائی بهشت را میکشایند و درمائی دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و درمائی رحمت میکشایند و تحیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است و درین باب آل سرور علیه الصلوة و السلام بمالغ میفرمودند و میانا که در تاخیر تسحر و تحیل افطار اظهار عجز و احتیاج نمود است که مناسب

مقام بندگی است و بخیر افطار کردن سنت است و در وقت افطار این دعا می خوانند ^{بسیار} ذهب الظماد اکتلت العروق و شبت الرجاء انشاء الله تعالی او آئے تراویح و ختم قرآن درین ماه از سنن مؤکده است و شمر تاج کثیره و یقینا الله سبحانه بحرمه جیبیه علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات و التبحیات بقیة التصدیح آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان را سید و الادب امثال امیر خود را معاف نمی داشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم لغیب کردن است و بنی از طول امل با جمله در آنچه مرضی ایشان خواهد بود به هیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه ما می باشد مافقر ثابت است حضرت قلبه گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ حیو به همه شما ثابت است و مقرر است باعث این جمعیت ایشان اند حق سبحانه و تعالی همواره توفیق اعمال مرضیه موفق گرداند و بحرمه النبی و الیه الا فحاجد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات زیاده برین تصدیح تمام است *

مکتوب چهل و هشتم

نیز سیادت و نقابت پناهی میان شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و اقدس و هم چنین و حدیث اولی که بگویم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع ما حاء به من عند الله بدیهی اند و محتاج به هیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح این مقدمات

۱۲ قول و بخیر افطار کردن از عن ابن عامر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطم احدکم فلیفطر علی تمه فانه بركة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و لم یکن فانه بركة غیر الترمذی ۱۲ قول ذهب الظم فی رقت و زائل شد تشنگی و ترو تازه شد رگها و ثابت گردید اجر و مزد ثواب نزد حق جل و علا انشاء الله تعالی روایت کرد ابو داود و نیز در وقت افطار این دعا بخواند اللهم لك صمت و علی ذلک افطمت رواه ابو داود و مسلم و مشکوة ۱۲ قول او آئے تراویح الترویحة الجلسته فی الاصل سمیت بها الاربع التي اخرها الترویحة بعلاقة المجاورة و لیکن ان یکون نفسها راحة كما قال صلی الله علیه و سلم او حیا یا بلال دوی اسد بن عمر و عن ابی یوسف قال سالت اباحیفة عن التروایح و ما فعله عمر رضی الله عنه فقال التروایح سنة مؤکدة و لم یخبره عمر رضی الله عنه من تلقاء نفسه و لم یکن فیہ مبتدعاً و لم یامره الا عن اصل لیدی و عهد من رسول الله صلی الله علیه و سلم و من ختم القرآن فی التروایح مرة فی الشهر و مرتین فضیلة و ثلاثا فی کل عشرة افضل و عن ابی حنیفة ۳۵ انه کان یحتم فی رمضان احدی و ستین حقته ۱۲

بسیار مذکور ساخته اند تبتکم الله سبحانه على حاجة ابايكم الكرام على اوليهم وافضلهم
 اولاً وعلى بوابهم ثانياً الصلوة والسلام وجود باری تعالی و تقدس و هم چنین وحدت
 او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله نیز صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بلکه جمیع ما جاء به
 من عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی بدر که از آفات رویه و امراض معنویه محتاج به هیچ فکر و
 دلیل نیستند نظر و فکر در آنها تا زمان وجود علت و ثبوت آفت است اما بعد از نجات از مرض
 قلبی و رفع غشاوه بصری غیر از بیداری نیست خلاصه قرائن تا زمانه که بعلت صفرا و کفار است
 شیرینی قند و نبات نر و او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت بهیچ احتیاج بدلیل ندارد
 احتیاجی که نشأ آن وجود آفت است بیداری چنگ ندارد بپاره انحلال که در احد شخص را آستین می
 بیند و حکم بیدار و وحدت آن شخص میکند معذور است و وجود آفت در انحلال وحدت شخص را از بیداری
 نمی براند و بتطریقی نمی کشد و محقق است که جلال نگاه استدلال بسیار رنگ است و یقینی که از راه دلیل
 پیدا شود پس متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی فکر از آن مرض قلبی نمودن ضروری است صفرائی را
 از آن علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات
 اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفرا به تمنی نبات حاکم
 است همچنین در باطن فی نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است و بالطبع بنقض آن
 حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادق بدلیل با وجود انکار وجدان مستدل پس و شوا است پس
 نفس را مفرکی ساختن ضروری است یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن و شوا نمودن قد افلح من ذکها و قد

له یعنی حق سبحانه و تعالی نبات و قیام و دوام از انی فرماید شما را بر شایسته برادران شما از آباد اجداد صلوة و سلام باد بر
 اول شان و افضل شان قبل و بر باقی شان بعد ۱۲ که یعنی بر تقدیر که قوت و کمال انسانی بهیچ وجه ماؤف و سقیم نباشد
 بلکه از تمام آفات و امراض باطنی صحیح و سالم بود ۱۳ که نباتات بتقدیم نون مفتوح بر باطنی موحده نوحه از قند مصفا
 که بعضی اهل هند و مصر گویند ۱۴ که مثنوی ششم و شہوت مرد را اصول کند ۱۵ که استقامت روح را مبدل کند ۱۶
 که یعنی بنظری بودن و محتاج گشتن به دلیل و فکر ۱۷ که مثنوی ۱۸ که دلیل با چوں فکر با دلیل ۱۹ که پیشی با پیش و انایان
 قلیل ۲۰ که دلیل تو مثال آن عصا در گفت حدی علی عیب العی ۲۱ که بالکسر و انتقن و در یافتن یعنی علم اندونی او
 بیاعت مرض صفرا ۱۲ که قول مفرکی اسم مفعول از تزکیه یعنی پاک کردن یعنی پاک و مصفا و معر و مبر نمودن از ذرات ضروری
 است ۱۳ که این کلام واقع است در پاره عم و سورة الشمس یعنی بر آئینه رستگار شد بر پاک ساختن نفس را و بر آئینه زیبا کار شد
 هر که با سفل السافلین بر آید ۱۴ که بخلاف احکام شرعیه حکم گفته ۱۵ که یعنی عدم احتیاج بدلیل و فکر ۱۶

خاب من دشمنها پس مقرر شد که منکر این شریعت با بره و این ملت ظاہر و طاہر و در رنگ منکر
 حلاوت نبات است - مضره بخورشید نه مجرم اگر کسی بدینا نیست - پس مقصود از سیر و سلوک و
 تزکیه نفس و تصفیه قلب از آفات معنویه است و امراض قلبیه که کریمه فی قلوبهم موصوف
 شعر از آن است تا حقیقت ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر
 است و پس چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود مبصر است مثل این ایمان
 و تصدیق صوری ایمان صفرائی است بجلالت قند و نبات که وجدان او بخلاف آن شهادت است
 یقین حقیقی بجلالت شکر بعد از زوال مرض صفرا صورت بند و پس بعد از تزکیه نفس و اطمینان آن
 حقیقت ایمان صورت دارد و وجدانی میگرد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان
 اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در بیان ایشان صادق است شاکفا
 الله سبحانه یشرف هذا الایمان الکامل الحقیقی بحرمه البتة الایم القریب علی
 و علی الیه من الصلوات افضلها و من السلیمات اکملها

مکتوبات چهل و هفتم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صدد ریافت در شکایت از قرن سابق که کفار استیلاء پیدا کرده بود
 باطل مدت طویل صاحب ناموس مدجال گفته در تفتی سال

له حضرت سعدی میفرماید که بنده روز شنبه پنجم آفتاب را که گناه راست برسی هزار چشم چنان که کور بهتر از آفتاب سیاه ۱۲ -
 له واقع است در کوع دوم از سوره لقو یعنی درد لپاشی ایشان مرضی است ۱۳ که قول الا ان اولیاء الله الخ این کریمه واقع شده
 است در سوره یونس و پاره یقیناً که باطنی بدستی دوستان خدا نیست ترس بر ایشان و نه اینها اندوه گین شوند ۱۴ که
 مشرف گرداند حق سبحانه و العالی این ایمان کامل حقیقی بطیفیل پیغمبر امی قرشی اعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امی بالفهم
 و تشدید میم و حقیقت منسوب به ام است که معنی مادر باشد یعنی آن کسی که پدرش در ایام طفلی او بمیرد و از تربیت پدر محروم مانده در کف
 مادر یا دایه پرورش یابد و ازین جهت علم نوشتن و خواندن او حاصل نه شود و مجازاً بمعنی بر آن کسی که نوشتن و خواندن نداند اگر چه پیش پدر
 جوان شده باشد و لفظ امی لقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن است که آنحضرت علیه السلام از کسی تعلیم گرفته بود تا فقیهت استاد
 بکام حضرت ثابت نه شود و قرشی بضم قاف و فتح را جمله و کسر شین مجله منسوب لطرف قریش که نام قبیل است مشهور و پدر آن قبیل
 نفرین کنانه از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و قریش در اصل تصغیر قرش است و قرش بالفهم جاوید عظیم الجثه
 در دیا که بر تمامی جانوران بحری غالب باشد و بتقول غلبه لقب مذکور شد و نسبت با نبات یا یعنی قریشی بم آمده ۱۵

و اهل اسلام خوار و بے اعتبار گشته و در ترغیب آنکه در ابتدا بادشاهت اگر ترویج دین میسر شود بهتر است بمبادیان^{۱۲} و مضل^{۱۳} در میان آمده خلل در کارخانه اهل اسلام اندازد و درنگ قرن سابق سازد ^{مگر او گفته} ^{گرمی} اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى جَادَةِ آبَائِكُمُ الْكَرَامِ عَلَى أَفْئِدِهِمْ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ أَوْلَا وَ عَلَى بُؤَاقِهِمْ ثَابِتَا الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَ الْحَيَّةُ بِادِشَاهِ نَسَبَتْ لِعَالَمٍ دُرُنْكَ دَلِ اسْت نَسِبَتْ يَدِنِ كِه اَكْر دِل صالِح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صلاح بادشاه صلاح عالم است و فساد او فساد عالم میدانند که در قرن ماضی بر سر اهل اسلام چهار گزشتہ است بزونی اهل اسلام با وجود کمال غربت در قرون سابقه از این نگزشتہ بود که مسلمانان بر دین خود پابستند و کفار را کشتن خود کریمه کشیدند و بی دین بیان این معنی است و در قرن ماضی کفار بر ملا بطریق استیلاء اجزاء حکام کفر و دار اسلام میکردند و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند قتل میرسیدند و اَفِيلًا وَاْمُصِيْبَتًا وَاَحْسَرَاتًا وَاَحْزَنًا محمد رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم که محبوب رب العالمين است مصداق ان خواری و ذلیل بودند و منکران اولوغرت و اعتبار مسلمانان بادلهائے ریش در تعزیت اسلام بودند و معاندان بسخریه واستنزاء بر جراحت هائے ایشان نمک حی پاشیدند آفتاب هدایت در تنقیض صلالت مستور شده بود و نور حق در حجب یاطل منزوی و معزول امر زد که نوید زوال فاتح دولت اسلام و بشارت جلوس بادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسیده اهل اسلام برخود لازم دانستند که مدد معاون بادشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت خواه زبان میسر شود خواه بدست سابق ترین دولت مدد یابین مسائل شرعی است و اظهار عقاید کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع است تا بقدری و ضلای در میان آمده از راه نیرو و کار بقساوت انجامد این قسم امداد مخصوص بعلماء اهل حق

است که رو بآخورت دارند علماء دنیا که بهمت ایشان دنیائے دنیة است صحبت ایشان زیر قاتل است
فساد ایشان فساد متعدی است عالم که کامرانی و تن پروری کند و او خوشین کم است که ابریری کند در قرن
پانزدهم میلادی که بعد سر آمد از شومی این جماعه بود پادشاهان را ایشان از راه تیسیرند بقصد دولت که راه
صلالت اختیار کرده اند مقتدایان اینها علماء سوء بودند غیر از علماء که بصلاحت رفت کم است که
صلالت او بد دیگر تعدی کند و اکثر جهلاء صوفی نمائی این زمانه حکم علماء سوء دارند فساد اینها
نیز فساد متعدی است و ظاہراً اگر کسی با وجود استطاعت امداد بر قسم مدعی که باشد تقصیر نماید و
در کارخانه اسلام فتور واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنیاء علی ذلک این حقیر قلیل النصائح
نیز می خواهد که خود را در خبر کثرت ممدان دولت اسلام اندازد و درین باب دست و پا نکند بلکه من
کتبوا قدوم فهو منه محتمل که این بی استطاعت را داخل آن جماعه گرام سازند مثل خود را مثل آن
زال می انگارد که رستمیان چند تنیده خود را در سلب خریداران حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ
و السلام ساخته بود امید است که درین نزدیکی انشاء اللہ عزیز بشرف حضور مشرف گردید متوقع اند
جناب شرف ایشان آنست که بچوں استطاعت و قرب بادشاه بروجه اتم ایشان راحتی سبحانه و تعلای
میسر ساخته است و خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی الہ من الصلوٰت افضلها ومن السلیما
اکملها کوشند و مسلمانان را از غربت رسانند حامل رفیقه نیاز مولانا حامد از سرکار اقبال آشار و طیفه مفره دارد
پارساکی ظاہراً از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار آمده است دولت حقیقی و مجازی بمیسر باد

مکتوب چہل و ہشتم

نیز بسیاری از نقایب و سنگ گاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در ترغیب بر تعظیم علماء و طلبه علوم
ستمدگی ۱۱

۱۲ قولہ شومی بواو معروف بمعنی نخست فارسیان گلبے بمصدر عربی یائے مصدری ملحق ہے سازند چنانکہ سلامتی و خلاصی ۱۳
۱۴ قولہ من کثر الخ کسے کہ جماعت قومی را زیادہ کر دیس آن کس از ان قوم محدود است حکماً۔ علامہ محمد مراد گفتہ روایت کرد این
حدیث را ابو یعلیٰ از حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرفوعاً یعنی از ان سرور کائنات علیہ الصلوٰت والتسلیمات بزیادۃ
من و حق عمل قوم کان شریک من عمل بہ یعنی وہ کہ راضی شد بکار قومے شریک گردید یکسے کہ کرد ان کار ۱۵ در
خلوت و جلوت و سر و علانیہ و پوشیدہ و ظاہر ۱۶ علم کہ مندرش در بیان نیز مرسد و بر ذوات شان مقصود رہنمائی ۱۷

که ملائک شریعت اند تصوکم الله سبحانه على الأعداء بحومة سيد الأنبياء عليه و
عليهم الصلوات والتسليمات مرحمت نامه گرامی که فقراء را بآن خوانند و در بطاعت
آن مشرف گشت قد کتابت مولانا محمد قلیج موفق مرقوم فرموده بودند جزو سوره خجسته برای طالب علمان
و صوفیای فرستاده شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر همه بسیار زیاده و در حکم الظاهر
عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز این جماعه کرام تقدیم پیدا کرده باشند کلاً اثناء
یتشرب بها فیخرج از کوزه بیرون بهای تراود که دوست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت
است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه و علی اله الصلوات والتسليمات
بایشان تکیه است - فردائے قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید - دخول
جنت و تجنب از بار و بسته باتیان شریعت است انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیماته
علیه که بهترین کائنات اند بشرایع دعوت کرده اند و مدار نجات بر آن مانده و مقصود از بعثت
این اکابر تبلیغ شرائع است پس بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیاء حکم از
احکام آن علی الخصوص در زمانه که شعائر اسلام منهدم شده باشند که در راه خدا لای عزوجل
و علا خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شرعی را رواج دادن چه درین فعل اقتدا با نبی است
که بزرگ ترین مخلوقات اند علیه الصلوات والتسليمات و مشارکت است بآن اکابر و
مقرر است که کامل ترین حسنات بایشان مسلم فرموده اند و خرج کردن که در این اکابر را نیز بیشتر
است و ایضا در اتیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت بر خلاف نفس وارد شده
است و در اتفاق اموال گاه هست که نفس موافقت کند بکلی اتفاق اموال را که برائے تأیید
شریعت باشد و ترویج ملت درجه علیا است و اتفاق حقیقی باین نیت خرج کردن برابر خرج کما است
و غیر این نیت این جا که سوال نه کند که طالب علم گرفتار از صوفی و ارسته چوین مقدم باشد جواب
۱۲

۱۱ حق سبحانه نصرت بخند شمارا بر دشمنان لطیف سردار پیغامبران باد بر آن و بر ایشان درود تا معدود و سلام غیر محدود و دعا تا محصور
۱۲ یعنی زیرا که در ترویج مسئله اتباع پیغمبران است ۱۳ پس بهترین خیرات سعی در ترویج شریعت نه اتفاق کردن ۱۴
۱۵ یعنی یک حقیقت و آن با کسر و یا سئ معروف و فتح تا سئ فوقانی نرسد از سیم مسکوک و بمعنی دام که بهیت و پنجم حصه فلس یا
۱۶ یعنی ظاهر دینا چه باطن است ۱۷ یعنی انبیاء علیهم الصلوات والتسليمات ۱۸ هکذا فی الشرح المطبوعه
عندنا والله اعلم بالصواب ۱۹

گویم که او منور حقیقت سخن را دریافته است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است
چه تبلیغ احکام شرعی از وی بدست است اگر چه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس
خود را خلاص ساخته است بخلائق کار می ندارد و شخصی که کثرت نجات با و وابسته باشد مقرر است که
بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود رسانده باشد آری صوفی را که بعد از فناء و بقا و سیر عن الله و بالله
بعالم گردانیده باشد و بدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دارد و داخل مبلغان شریعت
است حکم علماء شریعت دارد ذلک فضل الله یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب چهل و نهم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر را با حکام
شرعیه متعلق ساختن است و باطن را از گرفتاری مادی و حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه و تعالی بدولت
صوری و سعادت معنوی مستعد گرداند فی الحقیقت دولت صوری متعلق شدن ظاهر است با حکام
شرعیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و البقیة و سعادت معنوی خلاصی باطن است از
گرفتاری مادی و حق سبحانه تا کد ام صاحب دولت را باین دو که امت مشرف سازند کار اینست
و غیر این همه هیچ - زیاده تصدیح است والسلام

مکتوب پنجاهم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مذمت دنیائے دنیای حق سبحانه و تعالی از رقیبت
۱۱ اسم قاطع است از استعاده که بمعنی سعادت خواستن یعنی نیک بختی و یاری خواستن است ۱۲ سئ قولی فی الحقیقة یعنی
حقیقت کار این است که ما میگویم و در بیان معنی دولت صوری و سعادت معنوی بر خلاف افهام عوام که این بردبار معنی دیگر بحسب
ظاهر حمل نمایند ۱۳ بنابر علت مراد قبل خود را ۱۴ این چنین صوفی ۱۵ این فضل حق است سبحانه بخند و میداد آن بهر که انعام
و تقاضی صاحب فضل عظیم است این کریمه واقع است در سوره جمعه ۱۶

مادون خود آزادی کرامت فرموده تمام گرفتار جناب خود گردانند ^{مخوّمه سید البشیر المحمّد}
 عَنْ ذِي الْبَحْرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ دُنْيَا بظاهر شیرین است و بصورت
 طراوت دارد و فی الحقیقت ^{بالبغ و التمدید} است قاتل و متاع است باطل و گرفتاری است لا طائل
 مقبول او بخدول است مفتون او مجنون حکم او حکم نجاسته است زرا اندوده و مثل او مثل زهره
 است شکر آلوده عاقل آن است که باین چنین متاع کاسد فریفته نشود و چنین کالائے فاسد گرفتار
 نه گردد و گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا بعاقل زمانه بدهند بزم ابدی باید داد که از دنیا بے رغبت
 است و آن بے رغبتی از کمال فطانت است زیاده برین اطباء است بقیة التقید لیح آنکه فضائل
 تاب شیخ زکریا دیرین سن و سال گرفتار گردی گری است با وجود این گرفتاری همواره از محاسبه عاجله که
 در کمال آسانی است نسبت بحاسبه آجله هر سان است وثیقه عقلی در عالم اسباب توجه شریف
 میداند امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادبان آن درگاه عالی اندر تو مرا
 دل ده و دلیری بین و رو به خویش خوان و شیرینی بین دولت صوری و معنوی محصل باد ^{مخوّمه}
 الشَّيْءُ الْخَيْرُ وَالْإِلَهُ الْأَجْمَدُ عَلَيْهِ دَعَائِهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ
 أَكْمَلُهَا

مکتوب پنجاه و یکم

نیز بیادست پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بترویج شریعت غرا علی صاحبها الصلوة
 والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلاله عظام ارکان شریعت غرا

له دلوا و صی للعقل و بصوت للعلماء الزاهدين لانهم هم العقل في الحقيقة ۱۲ الداد المختار باب الوصية ۱۳ یعنی
 شخصی که در نیائے ذی راغب باشد کند باضم خلاف رغبت کردن و خواهش نمودن بذات دینا بود ۱۴ عهد استیفاء عراج یعنی حصول
 گرفتن معنی تحصیل داری ۱۵ یعنی رسیدن عظیمه که برای وثوق دوست و اعتماد ۱۶ بهضم آنچه بیرون کشیده شود از چیزی و تلفه
 بهضم بچه و طفل صغیر و مجازا بمعنی خلاصه می آید ۱۷ بالفق جمع رکن بالضم یعنی آنچه در ماسیت و حقیقت چیزی و داخل باشد یعنی
 شهادتین و نماز و روزه و حج و زکوة ۱۸ کالاسباب درخت و متاع که غیر حیوان باشد ۱۹ یعنی با وجود دیگر محاسبه دنیا ب نسبت
 محاسبه اخروی بدرجه آسانست از محاسبه دنیوی بهر سان است ۲۰ بالکسر و تشدید نون بمعنی دندان و بمعنی سال و مقدار عمر ۲۱

و احکام ملت زمرات گیرند و رواج پذیرند کار این است و غیر این همه هیچ + امر و غریب اهل اسلام
 را درین طور گرداب ضلالت امید نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه و علی الیه من
 الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَفْضَلُهَا قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامُ
 مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّاهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ بِمَثَلِ عِلْيَا
 بتمام برآل گماند که این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت اللہ سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت
 و شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوئی سبقت بچوگان
 سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر باراده اظهار امثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت
 حقّه متوجه خدمت ایشان است بلال ماه مبارک رمضان در حضرت دینی دیده شد مرضی حضرت
 والذکر لگوار در توقف مفهوم گشت بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نموده و الاکسود عند الله
 سُبْحَانَ سَعَادَتِ دَارِینِ مَحْضِلِ بَادِ
 پان است ۱۲

مکتوب پنجاه و دوم

نیز بیادست پناه شیخ فرید صدور یافته در خدمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج
 ازاله آن مرض مرحمت نامه گرامی که از روئے شفقت و نهر بانی داعی غلص خود را بآل ممتاز
 فرموده بودند بمطالعہ مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه آجور که و دفعه قد ذکر

له التحریب ع - هذا هو الامر والباقي من الحبث ۱۲ في المشكوة عن ابي ذر رضي الله تعالى عنه انه قال وهو
 اخذ بياب الكعبة سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من دكب بها
 ومن تخلف عنها هلك - رواه احمد يعني مروي است از حضرت ابو ذر رضی اللہ تعالی عنه که برائین او فرموده در طایفه او گیرنده بود در کعبه
 را شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود نگاه شوید صفت اهل بیت من میان شما صفت کشتی نوح است علیه و علی نبینا الصلوة والسلام هر که سوار شد بران نجات
 یافت و هر که ماند از آن هلاک گشت روایت نمود این حدیث را امام احمد معرب مکتوبات گوید در این را برادر از ابن عباس و ابی الزبیر و
 حاکم از ابی ذر رضی اللہ تعالی عنه ۱۳ جلال بالتحقیف بزرگی و عظمت بقتین بزرگی و قدر و تحت و کبر عظمت مراد آن و شوکت
 بالفتح شدت و سبب و قوت ۱۴ علاوه بضم بلندی و بالکسر بالائس سرگردان و میان دو تنگ بار و هر چیزی که بر سر چیزی زیاد کند
 از انبار سی سر براری گویند و اینجا هم این اخیر مراد است ۱۵ جوگان مخفف چوگان که مرکب است از چو و ل بمعنی خمیده و گان کلمه نسبت و صولج
 معرب همین است چو ل سر چوگان خدا باشد لهذا این اسم سبی گشت و گوئی و چوگان برده از ملت بود بازی اندک اول را بانی نیز تداومی و شمس

بلکہ ہمہ وقت از تکرار این کلمہ چارہ نہ بود زیرا کہ نفس امارہ ہمواره در مقام خبیث است و حدیث
آمده است در فضائل این کلمہ کہ اگر اسما ہائے زمین بار آور پلہ بنهند و این کلمہ را در پلہ دیگر
آیندہ این پلہ را حج آید بر پلہ دیگر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت المصطفی
علیہ وعلى الہ الصلوٰت والسلامات

مکتوب پنجاب و سلیم

تیز لیاوت انساب شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد
عالم است و ما بناسیب ذلک شکتکم الله سبحانه علی جاذبه ایباؤکم الکرام شنیده شد
که بادرشاه اسلام از حسن نشأ مسلمانی که در نهاد خود دارند یا پیشانی فرموده اند که چهار کس از علماء دنیا
پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل شرعیه میکردند یا نشند تا خلاف شرع امری واقع نشود الحمد
لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را بر این چه نشارت و ماتم زده گان را بر این چه نویسد لیکن چون
حقیر لولسطه میں غرض متوجه خدمت علیّه است چنانچه مکرر اظهار آں نموده بضرورت درین باب
بر گفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود صاحب الغرض
مجتوب معروض میگردد و اندک علماء دین دارند و اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست گزشته باشند و
مطلبه غیر از ترویج شریعت و تأیید مملکت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام از این علماء طرفی
خواهد گرفت و اظهار فضیلت نمود و خود بخوان اختلافی در میان خواهد آورد و آنرا تسلیم قربت بادرشاه خواهد ساخت تا چارهمین اثر

۱۰ قوله در حدیث آمده الخ وایست کرد این جوان و نسائی ابر و در حضرت ابی سعید رضی الله تعالی عنه در وایت کرد و باز از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
۱۱ حرز ۱۰ ثبات و قیام بخیر شما را خدا شے پاک بر شما را پدیدان بزرگوار شما ۱۲ ۱۰ قوله نوید بضم نون و کسر واو و یاء مجهول خبر خوش و
بفتح نون و یاء مجهول نیز آمده و آنچه در مردم بختین مشهور شده است خطا است ۱۲ ۱۰ قوله ابر بالفتح و تاء فوقی مقصور
و راء مجهول یعنی دم بریده و دنبال بریده و تا تمام و بے فرزند و فارسیان این لفظ را بمعنی پراکنده و ضائع نیز آورده اند ۱۳ ۱۰ ۱۰ ۱۰
بالفتح و تشدید لام در حبه و مرتبه و ترانو و یا نیز دیان - از برهان قاطع ۱۳ ۱۰ ۱۰ یعنی آسمانها و زمین و اهل این هر دو بجز حق
تعالی چنانکه در مشکوٰۃ است ۱۲ ۱۰ یعنی غالب و گه انبار

خواهد شد و در قرن سابق اختلافات علمائے عالم را در یل انداخت و بهمان
 محبت و در پیش است ترویج چه گفتاش وارد که باعث تحریب دین خواهد شد و اَللّٰهُ
 شَیْخَانَهُ مِنْ ذَلِكَ وَ مِنْ فِتْنَةِ الْعُلَمَاءِ السَّوءِ اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کند
 بهتر نماید اگر از علمائے آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کند مَا لَا يَدْرُكَ كَلْمُهُ لَا يَدْرُكَ كَلْمُهُ تَمِمْ
 چنانکه خلاصی خلایق و البسته بوجود علماء است خیر این عالم نیز بالایشان مربوط است بهترین علماء
 بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و اضلال را بالیشان مربوط ساخته اند
 عزیز علیس لعین را دید که فارغ و بی کار نشسته است سر آں را پرسید گفت علماء این وقت
 کارها میکنند و در اغوا و اضلال کافی اند و عالم که کامرانی و تن پروری کند و او خوشتر گم است
 که راهبری کند و غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود و چون
 کار از دست برود علماء نه می پذیرد و هر چند شرم می آید که کسی امثال این سخنان بار باب فطانت
 صحیح اظهار سازد اما این معنی را وسیله سعادت خود و البته مصدرع میگردد و

مکتوب پنجاه و چهارم

نیز بسادات و تقابل پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع
لازم است ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعه شیعه شیعیه اند و ما
یُنَاسِبُ ذَلِكَ عَظَمَةُ اللَّهِ تَعَالَى أَجْرَكُمْ وَدَفْعُ قَذَرِكُمْ وَبَيْتُكُمْ أَمْوَالَكُمْ وَتَدْوِيرُ صَدْرِكُمْ بِحُرْمَةِ

له با کسر و یا شے معروف و نامائے فوقانی گوگرد و سرخ کنایه از اکسیر چرا که اکسیر از ساخته میشود و آن جزو اعظم اکسیر طلا است و گوگرد سرخ
 نهایت کیاب است ۱۲ غث ۱۳ یعنی چیزیکه تمام و کمال او بدست آورده نشود با الحکیه از دست داده نه شود ۱۴ ۱۵ یعنی نمیدانم
 که اندرین باب چه نویسم الا آنکه میگویم هر چه بخاک خلاصه ۱۶ ۱۷ اشارت است با حادیت که درین باب وارد و بدینا نگره عن الاحوص این
 حکیم عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ان شکی التی شکی و العلماء و ان خیر الخیر خیار العلماء و انا
 الداعی یعنی آگاه شوید که هر آئینه بدترین بدان علماء بداند و بهترین نیرکان علماء نیک اند و ابیت کرد این را در امری ۱۲ مشکوة ۱۳ ۱۴ که بهدایت و
 افضل الزینبیه علت است مرافیل خود ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲

سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا مَنْ كَوْنُ شُكْرِ النَّاسِ كَوْنُ شُكْرِ اللَّهِ بِرُكْسِ شُكْرِ آدَمِي بِجَانِبِ يَأْتِي وَدُشْكَرِ خَدَائِعِ عَزِيزِ جَلَّ جَلَالُهُ
 نیاورد پس بر با فقیران شکر اسمانها شکر شما لازم است ^{در دو جبهه} اولاً سبب جمعیت حضرت خواجۀ با شما بوده
 اید بر طفیل شما در این جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطبائے وافر بودیم و ثانیاً چون حکم بگرفت
 بِمَوْتِ الْكِبَرِ كَوْنُ بَابِ طَبَقَةِ رَسِيدِ واسطه اجتماع فقراء و باعت انتظام طالبان نیز شما شایسته
 جَوَاحِرِ اللَّهِ وَ سُبْحَانَ عَنَّا خَيْرُ الْجَزَاءِ ^{حضرت محمد قدس سره} که بر تن من زیان نشود هر موئی که یک شکر تو از هزار
 نتوانم کرده آرزو آن است که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمار از آنچه نباید و نشاید محفوظ
 وارِدِ بِجُودَةِ جَدِّكَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا
 این فقیر از صحبت گرامی شما در افتاده است معلوم نه دارد که مجلس شریف از کدام قسم مردم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیست و خواهم تشنه از دیده
 دین فکر جگر سوز که غوش که شد منزل و آسایش خواب و یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع
 زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع فرق بتدعان جماعه اند که با صاحب پیغمبر علیه و علیهم
 الصَّلَوَاتُ وَ السَّلَامُ رَغْصِ دارند اند تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار می نامد لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ
 قرآن و شریعت را از اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت لازم می
 آید قرآن جمع حضرت عثمان است عَلَيْهِ الرِّضْوَانُ لَکَرِ عَثْمَانَ مطعون است قرآن هم مطعون

له قوله من لم يشكر الناس لم يشكر الله اشانت است بحدیثی که روایت کرده اید از ابی هریرة از الوسیع خدری رضی
 و گفتند حدیث حسن و نیز روایت کرده از ابو هریره بلفظ من لا يشكر الناس لا يشكر الله و گفتند حدیث صحیح ۱۲ هـ یعنی بزرگ نبوده
 شده ام من بسبب مردن بزرگان و نقل نمودن ایشان از دار فانی به دار باقی ۱۲ هـ حق تعالی بشارت بفرموده از ابی هریره ۱۲ هـ یعنی خواب
 آنستیم برقت اندیش فکر سوزنده جگر که بغض و کلام کس منزل و آسایش خواب تو گشته یعنی نمیدانم که ندیم و بخشین تو کیست ۱۲ هـ
 اشانت است باینکه که در باره تم در آخر سوره فتح واقع است محمد رسول الله و الذین معه استنداء علی الکفار و رجاء
 بینهم الخ یعنی محمد صلی الله تعالی علیه و آله سلم فرستاده خداست و آنکه همراه او نبیند سخت تر از آنکه هر یک از ایشان را یک دیگری یعنی ایشان را
 رکوع گفته و سجود گفته میطلبند فضل را از خدا و خوشنودوی را نشان صلاح ایشان در روی ایشان است از اثر سجده آنچه مذکور می شود
 داستان ایشان است در تورات و داستان ایشان است در انجیل ایشان را نند از راعی هستند که بر آورده گیاه سبز خود را پس قوی گردان را
 پس سبط شریس با ستاد بر ما همان خدای خود شکفت می آورد زراعت کنندگان را با تخم آرد بسبب دیدن ایشان کافران را و عده که خدا آنان را که
 ایمان آوردند و کلامی نشانسته گردان از آنها آمرزش و نیز بزرگ ۱۲ هـ یعنی حضرت پیر و ستگیر خواجه محمد الباقی قدس سره الحزن ۱۲ اللهم اغفر
 لکاتبه و لمن سعى فيه ۱۲

است أعادنا الله سبحانه عما يعقود الزنادقة خلافتی و نزاعی که در میان اصحاب
 علیه الرضوان واقع شده بود و محمول بر بولای نفسانی نیست ^{جواب سوال مقدس ۱۲} و صحبت خیر البشر نفوس ایشان
 به تزلزله رسیده بودند و از امامی آزادی گشته اینقدر میباید که حضرت امیر در این باب بر حق بوده اند و محتاج
 ایشان به خطا بود و اما این خطا خطا اجتهدی است تا بعد فسخ نمی رساند بلکه ملامت را بر سرین طوطی خطا
 گنجایش نیست که خطی را نیز یک درجه است از ثواب و نیز بدید دولت از اصحاب نیست و در
 بد بختی او که اسخن است کار می که آن بد بخت کرده هیچ کافر فرنگ نکند یعنی از علماء اهل سنت
 که در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند بلکه رعایت احتمال رجوع و توبه کرده اند بلیاید که در
 مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی خدوم بهمانیاں هر روز چیزهای خوانده شود تا معلوم
 شود که اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوة والسلام چه طور ستایش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده
 اند تا مخالفان بداند ایشان شرمند و مخدول گردند و بدین ایام این طائفه بداند ایشان بسبب غلو کرده اند و
 باطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطه آن درین باب چند کلمه نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم
 بداند ایشان را جان باشد بکنک الله تعالی علی الطائفة المریضة

مکتوب پنجاه و پنجم

بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چندگاه است که دل رنجته

له پناه دهد را ساقی سحانه و تعالی از آنچه اعتقاد کنده این بے دینان ۱۲ هـ یعنی میر سید جلال الدین بخاری علیه رحمة الباری و
 نیرة شیخ جلال الدین شریف الله سرخ بخاری اوچی است و فرزند بلند سید احمد کبیر بن سید جلال الدین سرخ و برادر حقیقی سید صدر الدین
 و سید قدس سره ولی مادر زاد بود که از عهد غوری آثار بزرگی برنا صید حال و سعه جلوه گر بودند حضرت مخدوم بهفت ساله بودند که پدر بزرگوار او
 و سرانجام متشیخ جمال الدین خندان روبرو و بدست بوس ایشان مشرف ساخت شیخ بغایت خورشید شد و در حق مخدوم دعا
 می کرد و فرمود که شما هم در دهان خود و نیز خاندان مشایخ عظام را روشن خواهید کرد و باید دانست که حضرت مخدوم بهمانیاں خلیفه چهارده
 مقام داده است که در بار سیر بلخ مسکون نموده و صد فقره و مشایخ را دیده و اخذ برکت کرده و کلاه و خرقه خلافت یافته و لیکن آنجانب را
 با سلسله عالی تادریا ز پس محبت و اعتقاد بود و ولادت با سعادت آنحضرت با اتفاق اهل اجتهاد در سال بهفت صد و بهفت است و وفات
 آن جامع کمالات در سال بهفت صد و هشتاد و پنج یا هشت است ^{یعنی ۱۲ هـ} غلو بصفتین در لغت بمعنی دست بلند
 کردن آنقدر که توان بلند کرد و بمعنی هجوم و بمعنی از حد و گذشتن نیز آمده و با صلاح اهل معانی تو می از انوار عالم باغ و آبی چنان باشد که در عالم شکم
 بحسب عقل و عادت هر دو حال باشد ۱۲ هـ ابن معاذ و در سنه خمس اوست و مشرب ۱۲ هـ ثابت دارو شامی تعالی بر طریقه پسندیده

نسبت بملایان شایسته است غیر آن ارتباطی که سابقا محقق بود ببناء علیه بدعاء ظهر الغیب
 بے اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مغر موجودات علیه و علی الله الصلوات و
 التسلیات و التمجیات فرموده اند که مَنْ أَحَبَّ أَخَاهُ فَلْيُعَلِّمِ أَخَاهُ الظَّاهِرَ حُبَّ خُودِ مَنْ مَدُونِ
 اَمَلٍ وَ النَّسَبِ وَ النَّسَبِ وَ بَابِ مَحَبَّتِ که نسبت بقرایان آنحضرت علیه الصلوة و السلام و
 التمجیة پیدا شده است رختہ امیدواری تمام بدست آورده است حق سبحانه و تعالیٰ بر محبت ایشان
 استقامت ازانی فرماید بِحُجْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ و علی الله الصلوة و السلام

مکتوب پنجاه و هشتم

نیز شیخ عبدالوهاب صدور یافته در سفارش سیدی جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطه
 جزئیات آن سرور دین و دنیا علیه و علی الله الصلوات و التمجیات ازال برتر است که بزبان قاصر
 بیان منقبت و محبت آن تواند کرد مگر آنکه از واسطه سعادت خود دانسته دین باب جرات نماید
 بلکه خود را توسل آن می نماید و اظهار مودت ایشان که بآن مایه است می نماید ^{بلا لک} جَعَلْنَا مِنْ حُجَّتِهِمْ
 بِحُدْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ و علی الله و علیه الصلوة و السلام حامل غرضه نیاز میرسد احمد
 از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از مرئوق معیشت متوجه آن حدود گشته اگر در سر کار عالی گنجاش
 باشد مشار الیه لائق و سزاوار آن است و الا بیکی از مخلصان خود سفارش نمایند که از مرعیشت خاطر
 جمع سازد و چون یقین بود که خادایان ایشان در باب فقراء و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد

یعنی دعا در حالت غیوریت که مستجاب است و از تکلف دور قال صلی الله علیه و سلم ان اسرح الدعاء
 اجابة دعوة غائب لغائب و قال علیه الصلوة و السلام اذا دعا الرجل لاجیه
 بظهر الغیب قالت الملائكة امین و لك بمثل دواهما البوداد ^{۱۲} یعنی کسی که دوست
 دارد برادر مسلم خود را پس باید که اعلام کند او را یعنی اظهار محبت خود نماید. روایت کرد احمد و بخاری در ادب مفرد و ترمذی
 در زهد و ابن حبان و حاکم ^{۱۳} شرح جامع صغیر ^{۱۴} معرب ^{۱۵} قوله مرید و بیم مفتوح در آخر اسئله مملک شده یعنی
 راه و جلوس گذشتن و مجازا بمعنی سبب نیز مستعمل است و قوله ضیق بالکسر یعنی تنگی و قوله معیشت بمعنی زندگانی قدسین
 و آنچه بآن زندگانی کنند یعنی سبب تنگی اسباب زندگانی متوجه ^{۱۶} سامانه بوده ایست از بلاد هند در اطراف سرهند ^{۱۷}
 یعنی خود به نفس نفیس ^{۱۸} خدایا بار اگر دان از عجمان ایشان بحرمت سرور مرسلان ^{۱۹}

سادات عظام بچند کلمه جرات نمود در وقت رفتن بر چند سعادت رخصت مستعد گشت اما داخل
 جرگه مخلصان است حق سبحانه و تعالیٰ بر اخلاص و محبت ایشان استقامت ازانی فرماید. زیاده
 گناخی نرفت.

مکتوب پنجاه و نهم

شیخ محمد یوسف صدور یافته در نصیحت حق سبحانه و تعالیٰ بر جاده آیات کرام خود استقامت
 ازانی فرماید بِحُجْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ و علی الله و علیه الصلوات و افضلها و
 مِنَ الْمُسْلِمَاتِ اکملها بزرگی در خاندان شما موروثی است بر نهج زندگانی نمایند که استحقاق این
 وراثت میسر گردد و ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت که عبارت از حقیقت است متحلی
 و تترین دانند و حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آل حقیقت نه
 آنکه شریعت امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آل الحاد و زندقه است ^{۱۲} زعم فقیر در ماده شما
 بسیار نیک است بعضی وقایع را برین معنی شاید دارد و شمه ازین با بر ابوالدین بزرگوار شما علیه الرحمة اظهار نمود
 بود بقیته المقصود آنکه شیخ عبدالغنی مردی بصلاح آراسته است و نیک نهاد اگر بخدمت علیه در امری
 از امور رجوع نماید التفات خواهند فرمود و السلام و الا کرام ^{۱۳}

۱۱ اسم فاعل از استعداد که بمعنی سعادت خواستن یعنی نیک بختی و یاری خواستن است ^{۱۲}

۱۳ بالفق و کات فارسی مفتوح صفت کشیدن و انبوه مردم و نوعی از شکار کردن که چند مردم گرد میدارند حلقه بسته گیرند ^{۱۴}

۱۵ ازانی در اصل قدس گرانی زرخ اشیاء و قیمت داشتن و افزونی است و مجازا بمعنی دادن و بخشیدن می آید ^{۱۶}

۱۷ وراثت بکسر واد میراث یافتن و میراث بردن ^{۱۸}

۱۹ مربوط است بقول او قدس سره بباطن شریعت که عبارت از حقیقت است ^{۲۰}

۲۱ قوله الحاد میل کردن و مجادله کردن و شرک نمودن در حرم و از دین حق برگشتن و در حرم قتل کردن و ستم کردن ^{۲۲}

۲۳ زندقه بیدین و طرد شدن و از راه شرع سرپیچیدن ^{۲۴}

مکتوب پنجاه و نهم

نیز به سید محمود و در یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی یسیر گردد و در بیان آنکه نجات بے اتباع اهل سنت و جماعت مقصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط به سلوک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل مراد لیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و البقیة استقامت کرده است فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و میافزود شریفه و مرسله لطیفه و رو یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محنت فقر و اخلاص بر این طائفه علیا بوضوح انجامید اللهم زد طلب و اید رفقه بود و مخدوم آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی یسیر گردد و علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه متکفل آنست و علم است که مقصود از آن مجرب و اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته است بمقتضای آرائی صائبه اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و نجات بے اتباع این بزرگواران مقصور نیست و اگر سر مو مخالفت است خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح و الهام صریح نیز به یقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد - (ترجمه از مع)

فَطُوبَى لِمَنْ دَفَّقَ لِمَتَابِعِهِمْ وَ شَرُوفَ
بِتَقْلِيدِهِمْ وَ دَوَيْلٍ لِمَنْ خَالَفَهُمْ
وَ اعْتَزَلَ عَنْهُمْ وَ دَفَضَ عَنْ أُصُولِهِمْ
وَ حَزَبَ عَنْ زُمْرَتِهِمْ فَضَلُّوا وَ
اضَلُّوا فَانْكَرُوا الرُّؤْيَا وَ الشُّفَاعَةَ
وَ خَفِيَ عَلَيْهِمْ فَضِيلَةُ الصُّحْبَةِ
وَ فَضِّلُ الصُّحَابَةِ وَ حُرِّمُوا عَنْ

له قوله فطوبى لمن دفع عنهم و شرف و بطنی قدر و جاه و عظمت و بزرگی ۱۲

فَحَبَّةُ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ وَ مَوَدَّةُ
أَوْلَادِ الْبُتُولِ فَمِنَعُوا عَنْ خَيْرِ كَثِيرٍ
نَالَهَا أَهْلُ السُّنَّةِ وَ اتَّفَقَتِ الصُّحَابَةُ
عَلَى أَنَّ أَفْضَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ...
قَالَ الشَّافِعِيُّ وَ هُوَ أَكْمَرُ بِأَحْوَالِ الصُّحَابَةِ
أَضْطَرَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَجِدُوا
تَحْتَ أَدِيمِ السَّمَاءِ خَيْرًا مِنْ أَبِي بَكْرٍ
فَوَلَّوهُ رِقَابَهُمْ - وَ هَذَا تَصْرِيحٌ
مِنْهُ بِأَنَّ الصُّحَابَةَ مُتَّفِقُونَ عَلَى
أَفْضَلِيَةِ الصِّدِّيقِ فَيَكُونُ إِجْمَاعًا
فِي الْمَصْدَرِ الْأَوَّلِ عَلَى أَفْضَلِيَّتِهِ
فَيَكُونُ قَطْعِيًّا لَا يُسَوِّغُ انْكَسَارًا وَ
أَهْلُ بَيْتِ الرَّسُولِ مَثَلُهُ كَمَثَلِ
سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَ مَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ

قَالَ بَعْضُ الْعَادِفِينَ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَصْحَابَهُ وَ
سَلَّمَ جَعَلَ أَصْحَابَهُ كَالنُّجُومِ وَ بِالْجَمِّ هُمْ
يَهْتَدُونَ وَ شَبَّهَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِسَفِينَةِ
نُوحٍ - إِشَادَةً إِلَى أَنَّ رَاكِبَ السَّفِينَةِ
لَا بُدَّ لَهُ مِنْ رِعَايَةِ النُّجُومِ لِيَأْمَنَ

صه از اهل حقائق و معارف ۱۲

بر ایشان فضیلت صحبت پیغمبر و فضیلت اصحاب
آل سرور و بے بهره ماندن از دوستی اهل بیت رسول
و دوا و اولاد زبیر اءتول پس باز داشته شدند از پیغمبر
کثیر که بدست آوردند و اهل اهل سنت و جماعت آوردند صحابه
بر آن که بزرگترین ایشان ابوبکر صدیق است شافعی
که دانایترین مردم است باحوال اصحاب گفته پیچیده شده
مردم بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نیافتند زیر
سقف آسمان شخصی را بهتر و نتر از ابوبکر که لاجرم
والی گردانیدند و او را برگزیدند و خویش و
ایس قول نص است از شافعی بر اینکه صحابه متفق
اند بر افضلیت صدیق پس اجماع متحقق شد
در قرن اول بر افضلیت او پس قطعی خواهد
بود که انکار آل روانه بود -

و اهل بیت پیغمبر حال شان در رنگ حال کشتی
نوح ۱۲ است کیسکه سوار شد بر آن غلصی یافت
و کسی که و اندازان بهلاکت رسید -

بعضی از اکابر فرموده اند بدینستیکه گردانید رسول
خدا صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم اصحاب
خود را بمنابه ستارها - و بشارت مردم را و یا بنده و
تشبیه و اهل بیت خود را بکشتی نوح علیه الصلوٰۃ
و السلام از جهت اشارت بدین که سوار
کشتی را چاره نیست از رعایت ستارها تا

صه از اهل حقائق و معارف ۱۲

مِنَ الْهَلَاكِ وَبِدَاوْنِ دَعَايَةِ الشُّجُومِ
الْبِجَاتِ مُتَّبِعَةً قَطْعًا.

وَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْإِنْكَارَ عَنْ بَعْضِ
الْإِنْكَارِ عَنْ جَمِيعِهِمْ فَإِنَّهُمْ فِي فَضِيلَةٍ
صَحْبَةِ خَيْرِ الْبَشَرِ مُشَارِكُونَ وَفَضِيلَةُ
الصُّحْبَةِ فَوْقَ جَمِيعِ الْفَضَائِلِ وَالْكَمَالَاتِ
وَلِهَذَا الْمَبْلَغُ وَلَيْسَ مِنَ الْقَرَنِيِّ الَّذِي
هُوَ خَيْرُ التَّابِعِينَ مَرْتَبَةً أَذْنَى مِنْ
صَحْبِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَلَا تَقْدِرُ
بِفَضِيلَةِ الصُّحْبَةِ شَيْئًا كَاتِبًا مَنْ كَانَ
فَإِنَّ إِيْمَانَهُمْ بِذَلِكَ الصُّحْبَةِ وَتَنْزِيلِ
الْوَحْيِ يَصِيرُ شَهَادَةً وَكَمْ يَتَّفِقُ
لَا حِدَ بَعْدَ الصُّحَابَةِ هَذِهِ الرَّثَّةُ
مَنْ أَلَا إِيْمَانًا وَلَا عَمَالَ مُتَّفَعَةً عَلَى
الْإِيْمَانِ كَمَا لَهَا عَلَى حَسَبِ كَمَالِ
الْإِيْمَانِ - وَمَا جَرَى بَيْنَهُمْ مِنَ الْمَنَازَعَاتِ
وَالْمَحَارِبَاتِ مُحْمُولٌ عَلَى تَحَامُلِ صَالِحَةٍ
وَحَكْمِ بِالْعَلَّةِ مَا كَانَتْ عَنْ هَوَى وَجَهْلِ
وَلَكِنْ عَنْ اجْتِهَادٍ وَعِلْمٍ وَإِنْ أَخْطَأَ
بَعْضُهُمْ فِي الْجَهْدِ فَلِلْمُخْطِئِ دَرَجَةٌ
أَيْضًا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ هَذَا هُوَ
الطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ الْإِفْرَاطُ وَالتَّخَرُّطُ
الَّذِي اخْتَارَهُ أَهْلُ الشُّعْثَةِ وَهُوَ

از بیم هلاک بامون بود و مضمون و بدول عایت
ستار با غلصی از بلاک بوجه متصور نیست
ومی باید دانست که بدستی انکار از بعض صحابه
انکار است از یمنان زیرا که همه شان در فضیلت
صحبت خیر البشر مشترکند و فضیلت صحبت
بالا تر است از جمیع فضائل و کمالات و ازینجا
است که اولی قرن که برگزیده تابعین است
بمرتبه ادنائی صحابی آل سرور علیه الصلوة
والسلام نرسیده پس لفضیلت صحبت خیر
را برابر نباید ساخت هر چه باشد زیرا که ایمان
ایشان بمرتبت صحبت نبی علیه الصلوة والسلام
و مشایخه تزلزل و محی شهودی شده بود و با پنجین
مرتبه ایمان بعد اصحاب کرام هیچ کس
مشتوف نه گشته و اما اعمال پس متفرع اند
ایمان کمال اینها باندازه کمال ایمان است
و آنچه از منازعات و محاربات میان ایشان
جواب شدال بقدر است و تقریر بر دفا برشت برابر
بوقوع در آمده محمول است بر معانی صحیح و حکم
از سوائے نفسانی و جهالت و نادانی صادر
نبوده اند بلکه از علم و اجتهاد و اگر بعضی شان
در اجتهاد و دبراه خطارفته پس غلطی را نیز یک درجه
ثواب ثابت است ترویجی سبحانه و تعالی
این است راه راست میان افراط و تفريط
که اختیار نموده اند و بر اهل سنت و جمیع است

الطَّرِيقُ الْأَسْكَنُ وَالسَّيْلُ الْأَحْكَمُ

طریق اسلم و سبیل محکم -

بالجملة علم و عمل مستفاد از شرع است و تحصیل اخلاص که هم چون روح است مر علم و عمل را وابسته
بسبب که طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع نماید و بسیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور است
و انکمالات غلصاں مجبور آری عامه مومنان را نیز بعمل و تکلف در بعضی از اعمال اخلاص و کوفی الجملة
متحقق میشود اما اخلاص که مادر صدو بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکونات
است بے عمل و تکلف و این اخلاص منوط بانقضاء آله آفاقی و انفسی است که بقضاء و بقا مر لوط
است و وصول است بمرتبه ولایت خاصه اخلاص که به تحمل و تکلف محتاج است دوام نمی
پذیرد و بے تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق الیقین است پس اولیاء الله
هر چه میکنند برائے حق میکنند جل و علانہ برائے نفس خود چه نفس ایشان فدائے حق شده است در
حصول اخلاص ایشان را تصحیح نیست در کار نیست نیت ایشان بقنا فی الله و بقا بالله تصحیح یافته است
مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برائے نفس خود میکند نیت کند یا نه کند و چون این گرفتار
نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علای جائے آن نشیند ناچار هر چه کند برائے حق کند نیت دست دهد
یا نه نیت در عمل در کار است در متعین احتیاج به تعیین نیست ذلک فضل الله یؤتیہ من
یشاء و الله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص غلصاں است نفق لام و آنکه دوام ندارد و
کسب اخلاص می نماید غلصاں است بکسر لام شتات مآئذہما و نفعه که از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد
آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردد و بسیر تمام در دایه اعمال پیدا می شود و کسله
که از جهات نفس و شیطان بود زائل میگردد - ح این کار دولت است کنول تا کرار سده و
السلام اولاً و آخراً

له معنی سیر فی الله و بسیر الی الله در مکتوب صد و پنجم و چهارم از جلد اول در آید ۱۳ ۱۴ اگر چه اقل قلیل بود ۱۵ ۱۶
تحمل تشدید حاد مملعه مضموم که و حیل نمودن قوله تکلف بر خود رنج نهادن و از خود چیزی نمودن که درو نباشد ۱۷ ۱۸ اشارت است
بر کسی که در سوره جمع واقع شده است یعنی این است فضل خدا میدرخش بر کسی که خداوند فضل بزرگ است ۱۹ یعنی
بد نیست و از فرقه است بسیار میان این دو یعنی صاحب دوام و کسی که دوام ندارد ۲۰

مکتوب شصتم

نیز بسادت پناهی سید محمود و ریافته در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه و مایه ناسب
 ذلک حق سبحانه و تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری
 درین گرفتاری است منع خواطر و دفع وساوس و در طریقه محضرات خواجگان قدس الله تعالی
 استوار و هوشیار و بوجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشایخ این خانواده بزرگ حلیه خواطر کشیده اند
 و در تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر باز داشته اند حضرت خواجه احمد رضا قدس الله تعالی
 سوره درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطر است که مانع دوام توجه مطلوبند
 نه دفع خواطر مطلقاً و در پیش از غلصان این سلسله علیهم السلام و اما بنحیه ربک فحیات
 از حال خود چنین خبر میدهند که خواطر از قلب بجای نمیگردد که اگر فرضاً عمر حضرت نوح
 علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بمصاحب آن قلب بدهند برگزیده خاطر بر قلب
 عبور نکند نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه هر چه متکلف است موقت است دوام نمی پذیرد
 بلکه در آیتان خاطر اگر سالها متکلف نماید هم میسر نشود تعیین اربعین از تعل و تکلف خبر میدهند و تعل
 در مرتبه طریقت است حقیقت آن است که از تعل و تکلف و از یاد و کرد در طریقت است و
 یادداشت در حقیقت پس فحقیقت شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بتوقیت است از عشره

یعنی حضرت ولایت منزلت هدایت منقبت قطب الکبر و غوث الظلم و خواجہ ناصر الحق و الحقیقت والدین خواجہ عبید الله و فی
 الله تعالی و رضاه و ولادت حضرت ایشاں در ماه رمضان سنه ست و ثمانمائه بود و وفات حضرت ایشاں در شب شنبه بیست و نهم
 رجب الاول سنه شمس و تسعین و ثمانمائه و مقامات مشهوره و مناقبه مسطوره و محامده شالعه و معارفه ذالعه ۱۲ من الرنجات الاکاشفی ۱۲
 یعنی خود به نفس نفیس حضرت مجدد علیه الف الف رحمة قدس سره الا قدس ۱۲ یعنی و بهر حال از نعمت پروردگار خود بیس سخن گو
 خبرده و آنچه است در باره عم و سوره نوح ۱۲ که ترقی است بر قول او قدس سره نه آنکه او درین دفع متکلف باشد ۱۲ بدانکه
 یاد کرد عبارت از ذکر لسانی و قلبی است یعنی دور کردن غفلت را بدگر حق تعالی ۱۲ و یادداشت عبارت از توجه بودن بحق تعالی است
 بهر دم و بهر حال بر سبیل فوق و بعضی گفته اند که حضور بے غیبت است و نزد اهل تحقیق استیلا نشود حق بر دل توسط حسب ذاتی کنایت از
 حصول یادداشت است و این را مشاهده گویند و حق ایست که مقام مذکور که توجه تمام بحق است بدون فنا تمام و بقا کامل حاصل نمیشود
 فیما القلوب از مولانا و مقدنا و مرشدان و اولاد دین حضرت حاجی امداد الله الهی بر قدس سره العزیز و رحمه الله تعالی بر حقه الخاصه ۱۲ ادبانی بر

و اربعین دوام توجه مطلوب محال است چه تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام مقصود
 نیست این که دوام در حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را در این موطن محال نیست پس
 و در خاطر در مرتبه تکلف البتہ مانع دوام توجه است و دوام نگرفتنی که قلوب مبتدیان این سلسله
 علیه را دست می دهد امری دیگر است و دوام توجه که ما در صدر بیان آنیم عبارت از یادداشت
 است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجہ عبد الخالق عجدانی فرموده اند قدس الله تعالی سره
 که وراثت یادداشت پنداشت است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم اسما و ترغیب
 طالبان این طریقه علیہ است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود لیکن به کثرت و اوج
 به کثرت مثنوی بر کس افسانه بخواند افسانه است و آن که دیدش نقد خود مراد است
 آب نیل است و بقیطی خون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و السلام و الا کر ام

مکتوب شصت و یکم

نیز بسادت آبی سید محمود و ریافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از
 صحبت ناقص و مایه ناسب ذلک حق سبحانه و تعالی از یاد دای در طلب خود که امت فرمود
 از هر چه منافی وصول بمطلب است اجتناب تمام میسر گرداند و بخود متبذره البشیر المحرر
 عَنْ زَيْغِرِ الْبَصْرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيَمَاتِ النِّقَاتِ ثَمَّةٌ كَرَامِيْ مَشْرُوفِ
 ساختن چون بنی از طلب و شوق و مشتغور بود و در نظر بسیار زیاده را در آنچه طلب می شد

بقیه حاشیه ۱۲ بدانکه سالک تازه نیکی در طریقت و تصنع است و بحقیقت و مکه حضور نبی ستمه در مقام یاد کرد است بدیت
 عالم همه با همه کس در همه کاره میدارد نهفته چشم دل بجانب یار و چون حضور دوام پذیرد از تکلف یاد کرد و ابد و مکه گرد که نفی منتفی نشود
 یادداشت بود بدیت و درم همه با همه کس در همه حال و در دل ز تو آرزو در دید و خیال و از مکتوبات حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سره ۱۲
 و یادداشتن باطن خود را از ورود خطر و وسوسه ۱۲ حاشیه صغیر ۱۲ شمه از حال ایشان بحاشیه مکتوب ششم نوشته شد از انجاء
 لایدر ۱۲ قول پنداشت است یعنی گمان دویم و خیال محض است و لهذا فرموده یعنی مرتبه دیگر نیست ۱۲ یعنی
 گمراهی کند سبب و سبب بسیار را و هدایت میکند سبب و سبب بسیار را واقع است در باره الم و سوره بقره ۱۲ اللهم
 اغفر لک تبر و لمن سغی فیہ - یعنی سرگذشت و ماجرا و بعضی حکایت بے اصل مجاز است و انجاء همین مراد است ۱۲ یعنی بر کس
 که این را افسانه و بے اصل قرار دهد او خود بے اصل و غیر مستند است ۱۲ اسم فاعل از انباء یعنی خبر دادن ۱۲

حصول مطلوب است و در مقدمه وصول بمقصود عزیز میفرماید اگر نخواستی دادند او را
خواست حصول دولت طلب را نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالف اوست احتراز باید نمود
مبادا فتور بے دروے راه یابد و بروی در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب
مخاطبت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت ^{لکن تشکر کند} لذت و دوام التجا و تضرع
است بجناب قدس خداوندی جل سلطان تا وجه طلب او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف
نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع بیسر نه شود صورت تضرع و نیاز مندی را از دست نمی باید داد
و آن که ^{بکمال} تشکر و اقتضا گوایان این معنی است این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل مکمل است
بعد از آن تفویض مراد است خود است بان بزرگ و در رنگ محبت شدن است در دست غسال
قنائی اول قنائی فی الشیخ است و آن قنائی و سیله قنائی اللہ می گردد و زان روے
که چشم تست احوال + معبود تو نیست اول + زیرا که طریق افاده و استفاده یعنی بر مناسبت
طرفین است ابتدا طالب را بوسیله کمال و ناعت و محاسن مناسبت بجناب اقدس عز
سلطان نیست بر زخمی ذی بهتین در کار است و آن شیخ کامل و مکمل است و قوی ترین اسباب
فتور در طلب انابت است شیخ ناقص که بسلوک و جذب کار را تمام ناکرده بسند شیخی خود را کشیده
است طالب را صحبت او ^{بسیار} قاتل است و انابت او مرض مهلک استعدا و بلند طالب را

یعنی حق سبحان و تعالی اگر اراده دادن و عطا فرمودن نداشته این خواست و طلب و درود شوق نداد و پس این طلب و درود و دل
است برین که او قائل اراده دادن دارد ۱۲ اشارت است باینکه در پاره سیزدهم و سوره ابراهیم واقع است یعنی البته اگر
شکر کنید بر منیت زیاد و هم شمارا ۱۳ یعنی قیام بشکر و دوام التجا و تضرع لابد است تا که حق تعالی و تقدس چهره شوق و طلب و درود
او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف نگرداند ۱۴ این قول اشارت است بحدیثی که روایت کرد او را در شرح السنه از حضرت انس
از نبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که فرمود ای مردمان اگر بکنید پس اگر استطاعت ندارید پس تکلف کنید و تحمل نماید در گریه چه برای منتهی اهل نار که
در نار بجای که دموع نشان در کوه نشان روان شوند گویا که نهرا اند پس منقطع شود اشکها و روان گردد و خونها پس زخمی شوند چپها و ایشال پس اگر
کشتم در آن روان کنند البته روان شوند ۱۵ مشکوٰۃ ۵۵ مثنوی سایه بزرگ بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا و امن او گیرند
بے گمان + تا بری از دامن آخر زمان + ۱۶ یعنی ذریعه و وسیله صاحب دو بهمت بهمتی بحق و بجهت بخلق بیانش آن است که مرید
بے چاره چنانکه گرفتار عالم سفلی است لعالم علوی مناسبت زوار و ناخذ فیوض و برکات از آن حضرت بے توسط نماید متوسط بے توسط
که از عالم علوی خطی فر گرفته لعالم سفلی برائے دعوت و ارشاد و خلق رو آورد و باشد از راه مناسبت اعلی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه
مناسبت ثانی که لعالم سفلی دارد آن فیوض را مستعدان آن رساند پس طالب هر چه بدو مناسبت بشیخ بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از
باطن او زیاد تر نماید ۱۷

مکتوبات حضرت دوم

این چنین صحبت به پستی می آرد و از دروه به حقیقت می اندازد و مثلاً میفرماید که از طبیب ناقص دارو
نخور و در آن دارو مرض خود می کشد و قابلیت از آن مرض خود ضائع می سازد و بر چند آن دارو در
ابتدا خود از تحقیق بخشد اما فی الحقیقت نفس مفرت است این مرض اگر فرضاً به طبیب
حاذق برسد آن طبیب اول فکر از آن تاثیر آن دارو می نماید و مسلمات معالج میفرماید بعد از زوال
آن تاثیر فکر از آن مرض میکند و در طریق این بزرگواران قدس اللہ تعالی اسرار هم به صحبت است و
بگفت و شنود کار می کشاید بلکه سستی در طلب پیدای آورد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجناب
دلی و اگر سیر واقع شود اگر جریده خود را رسانند و مشافهت چیز از خود نموده بسرعت باز گردند
گنجائش دارد و زیاد برین تصدیح است ^{بسیار} بقیة الاحیوة المستوفی عنها آنکه جناب مشیخت پناهی
معارف دست آگامی میال شیخ تاج در آن صوبه معتمد اند و بزرگ اما استعداد شمارا بطریق ایشان
مناسبت کم است بے رابطه مناسبت حصول مطلوب متعین است و اگر با عیار شما است
چیز از احوال خود می نوشته باشند تا بان تقریب ازین جانب هم چیز نوشته شود مناسبت است
چه سلسله اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد والسلام +

جناب میرزا احمام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذب که پیش از سلوک است از مقاصد
نیست بلکه وسیله الیست از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذب که بعد از سلوک است از
مقاصد است و مائیناسب ذلك الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریقهم
و وصول را و چیز و است جذب و سلوک و عبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذب که مقدم بر سلوک است از
مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذب که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه
مثنوی + تفرخو ای آل صحبت قائم است + لے زبانت کار می آید نه دست + دانش انوار است در جان بجای
لے زراه دفتر و نعل قیل و قال + ۱۲ جمیع ستایش مرحق راست سجانه و سلام بر بندگان او که برگزیده ایشان را حق
تعالی ۱۲ المصحح رحمه اللہ تعالی ۱۳

که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است جذبه و تصفیه سابقه از
برای تسهیل مسالک سلوک است بے سلوک کار نمی کشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی
نماید جذبه اولی کمال صورت است مرید آخری را فی الحقیقت با یک دیگر مناسبت ندارند پس
مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت
نهایت است در بدایت و الا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد
تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته بتفصیل ذکر
یافته است القصه عبودیت بصورت حقیقت ضروری است و انکساز حقیقت بصورت از دولت
حَقَّقْنَا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِالْحَقِيقَةِ الْحَقَّةِ وَجَعَلْنَا عَنِ الصُّورَةِ الْبَاطِلَةِ بِمُحَرَّمَةِ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ
وَالِهَ الْأَبْوَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ مِنَ الصَّلَوَاتِ الْمَلَائِكَةُ مِنَ الْجَنَّاتِ أَفْضَلُهَا -

مکتوب شصت و سوم

بسیادت پناهی و تقابل دستگاہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیاء صلوات الله
تعالی و تسلیماً تہ علیه در اصول دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است
و در بیان بعضی از کلمات متفق ایشان تَبَّسَّأَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآيَاكُمْ عَلَى جَادَةِ آبَاءِكُمْ أَلَمْ يَكُنْ عَلَى
أَفْضَلِهِمْ إِصَالَةً وَعَلَى بَوَاقِيهِمْ مُتَابَعَةً الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ انبیا صلوات الله تعالی
تعالی و تسلیماً تہ و تَحِيَّاتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَى أَجْمَعِهِمْ عُمُومًا وَعَلَى أَفْضَلِهِمْ خُصُوصًا
رحمتها اند که توسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد گشته است و از گرفتاری نیریدی خلاصی
فر ۱۲

بدانکه معنی سیر فی الله و سیر عن الله بال الله و سیر فی الاشیاء را حضرت امام قدس سره در مکتوب صد و چهل و چهارم
از جلد اول که بنام حافظ محمود لاہوری است بتفصیل بیان فرموده اند آنجا باید دید ۱۲ هـ یعنی مکتوب صد و شصت و هفتاد و هفت
جلد اول که بنام حقائق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میاں غلام محمد صدور یافته و نیز مکتوب چهل و دوم از جلد ثانی که بنام جمال الدین
حسین صدور یافته ۱۲ هـ یعنی حق سبحانه و تعالی و تقدس را با حقیقت حق متفق گرداند و از صورت باطله دور نماید بجزمت
بنی مختار صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳ هـ حق سبحانه و تعالی ثابت دارد و اما دشمارا بر ش بره پدران بزرگوار شما بر افضل شان
بالاصالة و بر دیگران بالاتباع صلوة و سلام ۱۳

یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است عالم را از ذات و صفات
خود تعالی و تقدس خبر نمیداد و به آن راه نمی نمود و به چکس او را نمی شناخت و به او امر و نواهی که عباد را
به محض کرم از برای نفع ایشان مکلف ساخته است تکلیف نمی فرمود و مریضات او تعالی از نام ضیا
جدانی گشت پس شکر این نعمت عظمی بکدام زبان راست آید و کرامت اجمال آنکه از عهده آن برآید
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَرَّ عَلَيْنَا وَهَدَانَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنْ مُصَدِّقِي الْأَنْبِيَاءِ
عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و این بزرگواران در اصول دین متفق اند کلمه ایشان واحد است در ذات
و صفات تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعم جنت و عذاب
جحیم بطریق مخلوق و تائید اختلاف ایشان در بعضی احکام است که بفروع دین تعلق دارد حق سبحانه
و تعالی در هر یک زمانه بر هر پیغمبر اولی العزم انباء آن زبان را به بعضی احکام مناسبه آنها وحی فرستاد
و با احکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبذیل در احکام شرعی از حکم و مصالح حق است
سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ
و تبذیل وارد شوند و از جمله کلمات متفق این بزرگواران نفی عبادت غیر حق است سبحانه و منع اشرک
است باو تعالی و تقدس و ناگرفتن بعضی مخلوقات است مر بعض دیگر را ارباب غیر از حق سبحانه
این حکم مخصوص با نبیاء است غیر از متابعان ایشان به این دولت مشرف نشده اند و غیر از انبیاء
نفی عبادت غیر حق ۱۲

سعدی شیرازی فرماید از دست و زبان که برآید که عهده شکرش بدرآید بنده همان به که از تقصیر خویش عذر بدو گاه خدا آورد و رنه
سزاوار خداوندیش که کس تواند که بجای آورد ۱۲ هـ جمیع ستایش است مر خدا را که القام کرد بر او و ایت نمود و با سلام و گردانید
و از تصدیق کنندگان پیغمبران با درود و سلام بر ایشان ۱۲ هـ قال الله تعالی انا اوجینا الیک کما اوجینا الی ذر و
النبيين من بعدی یعنی وحی کردیم تو پیغمبر وحی کردیم بسوئے نوح و دیگر پیغمبران که بعد از او بودند ۱۲ هـ در اینجا باید دانست که نسخ
در احکام شرعی تکلیفیه یا تنزیه در احکام تکلیفیه غیر تکلیفیه است و از ملاحظه حال نظام تکوینی الهی استبعاد که در نظام تشریعی بسبب
القای شبهات کافران جایگزین میشود ۱۲ هـ قوله حکم و مصالح حق الخ یعنی آنکه راجع اند لعیاد و معادشان متعلق بودند آن حکمت لایا
بعاش شان در عبادت او غنی مطلق است ۱۲ هـ قوله نفی عبادت غیر حق است الخ اشارت است بآنکه که در پاره سوم و سوم
آن مکران واقع است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة مواءمنا الذ یعنی بگوئید ال کتاب بیاید بسوئے سخن مسلم میاں ماو
فما که بر پیغمبر خدا را نه شریک بسایم چیزی را باو و پروردگار نه گیرد بعضی از بعض دیگر را بجز خدا ۱۲ هـ وجود شریف انبیاء
علیم الصلوات و التسلیات ۱۲ هـ بدانکه قول او قدس سره بعضی احکام مناسبه آنها وحی فرستاده راجع است بقول او قدس سره بر هر پیغمبر
و قول او قدس سره و با احکام مخصوصه تکلیف فرموده راجع است بقول او قدس سره انبیا آن زبان را پس اندرین قول لغت و نشر
غیر شوش است ۱۲

کسے باین کلمات تکلم نہ نموده است منکران نبوت اگر چه خدا را سجدانہ و احد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اہل اسلام میکنند یا در وجوب وجود احد میدانند نہ در استحقاق عبادت و نزد اہل اسلام ہم در وجوب وجود احد است و ہم در استحقاق عبادت مراد از کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ تعالیٰ عبادت آئند باطلہ است و اثبات معبودیت حق است سجدانہ و کلمہ دیگر کہ مخصوص باین بزرگواران است آنست کہ خود را بشیر میدانند مثل سایر مردم و اللہ و معبود حق را میدانند سجدانہ و مردم را دعوت با و میکنند تعالیٰ و اورا سجدانہ از حلول و اتحای و منشره میگویند و منکران نبوت نہ چنین اند بلکہ رؤسائے ایشان مدعیان الوہیت اند و حق را سجدانہ در خود حلول اثبات می کنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوہیت بر خود تجانی نمی نمایند لاجرم یا از بندگی بر آورده و منکرات افعال و مستحبات اعمال می کنند و راہ اباحت بدینہا کشادہ میگرد و گمان می برند کہ اللہ از هیچ چیز ممنوع نیستند ہر چه می گویند صواب می دانند و ہر چه می کنند مباح می انگارند صلوٰت و صوم و زکات و حج و غیرہ و کلمہ و تسلیما ت بران متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت نصیب نیست آن است کہ این بزرگواران بہ نزول ملائکہ کہ معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث نہ دارند قائل اند و ائمہ و وحی و حلال کلام ربانی تعالیٰ و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران ہر چه میگویند از حق می گویند تعالیٰ و تقدس ہر چه میسازند از حق بسازد و احکام اجتهاد بہ ایشان نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلت واقع می شد فی الحال حق سجدانہ تدارک آل بوجی قطعی مے فرمود و رئیسان منکران کہ مدعیان الوہیت اند ہر چه گویند از خود گویند و بہا را صواب دانند بواسطہ زعم الوہیت پس انصاف در کار است

۱۰۰ چہ ایشان غیر حق را سجدانہ مستحق عبادت میدانند و عبادت می کنند ۱۰۱ زیرا کہ اہل اسلام نہ غیر حق تعالیٰ را واجب الوجود میدانند و نہ مستحق عبادت می انگارند ۱۰۲ چہ حقیقت عبادت غایت تذلل پس مشایان آن نیست مگر کسے کہ غایت عظمت داشته باشند و آئی منحصر در یک ذات حق است تعالیٰ و تقدس ۱۰۳ حضرت مولانا روم میفرماید کہ شود کشف از تفکر این انا و انا مکشوف شد بعد القنا و می فتد این عظماء در افتادہ و حول و اتحاد ۱۰۴ خلاصہ المرام آنکہ رؤسائے منکران نبوت مدعیان الوہیت اند و خود را الہ متصور کردہ البواب افعال قبیحہ بر خود باین زعم باطل کشادہ اند ۱۰۵ یعنی انکار کنندگان نبوت انبیاء و اہلہم الصلوٰت و التسلیما ت از مشرکان ہند ۱۰۶ یعنی است بر قول بجزا اجتہاد بنی علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ راجح ترین اقوال است ۱۰۷ یعنی او خود را کہ شد پس دیگران را کہہ کردند پس ولئے است بر اینہا و متابعان اینہا و شیعیان اینہا ۱۰۸ زلت بالفتح و بالکسر و لام مشدود مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن یعنی خطا در اجتہاد ۱۰۹

شخصے کہ از کمال بے خردی خود را الہ بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشائستہ باین زعم فاسد بوقوع آرد و سخنان اورا چہ اعتبار است و بر اتباع او چہ مدار - مصرع - سائے کہ نکوست از بہار شش پیداست ۱۰۱ اظہار امثال این سخنان برائے از دیدار البصاح است و الا حق از باطل جدا است و نور از ظلمت بویدا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان ذھوقاً اللھم ربنا علی مقابحتہ ہؤلاء الکابر علیہم الصلوٰت و التسلیما ت اولاً و آخراً بقیۃ المقصود آنکہ عبادت پناہی میان پیر کمال را ایشان بہتر میدانند چہ احتیاج است کہ درین باب چیزی نوشتہ آید لیکن این قدر بہت کہ حقیر خیر گاہ است کہ از آشنائی ایشان مخطوط است مدتی است کہ ایشان اشتیاق بقیہ بوسی داشتند اما درین اثناء ضعفی بر ایشان طاری شدہ بود و تا زمانے صاحب فراش بودند بعد از فراغ متوجہ ملازمت علیہ گشتہ اند امیدوار عنایت اند

مکتوب صحت چہارم

نیز عبادت و تقابلت پناہی شیخ فرید صدور یافته در بیان لذت و آلم جسمانی و روحانی و تفریق بر محل مصائب و آلام جسمانی و مآینا سب ذلک - سلمکم اللہ و سبحانہ و عافاکم فی الدارین بخومہ سید الثقلین علیہ و علی الہ الصلوٰت و التسلیما ت لذت و آلم دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی ہر چیز کہ جسم را دران لذت است روح را از ان الم است و ہر چیز کہ جسم از ان متالم است روح را از ان التذاز است پس روح و جسم نفیض یکدیگر باشند و درین نشاء کہ لذت یافتہ ۱۰۲

۱۰۰ اقتباس من القرآن و نظم الایۃ ہکذا اقل جاء الحق الخ یعنی آمدن حق و نابود شدن دین باطل ہر آئینہ باطل است نابود شوند این کہ یہ واقع است در بارہ سجدانہ الذی و سورۃ بنی اسرائیل ۱۰۱ حق سجدانہ و تعالیٰ شمارا سلامت دارد و عافیت بخشا در دو جہان یعنی در دنیا و آخرت بمرمت سردار جن و انسان بروے و بر آل دے در دو دوا و سلام ۱۰۲ قولہ ثقلین بفتح ث و ثقیلین بفتح ث و ثقیلین بفتح ث یعنی خود نفس ثقیل و ثقیل نفس ثقیل حضرت ایشان قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم ۱۰۳ یعنی روح خالص را کہ از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود بودہ باشد ۱۰۴ یعنی بر اینچہ نمودن بر برداشتہ مصیبت ہا و در دہا کہ بہ جسم تعلق دارند ۱۰۵ یعنی روح خالص را کہ از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود بودہ باشد ۱۰۶

روح بمقام جسم تنزل نموده است و گرفتار جسم و جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده به لذت او
متلذذ گشته است و بآلم او متالیم این است مرتبه عوام کالالانجام کوییده که در حدیث آمده است ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵}
ساقی و در ایشان ایشان صادق است و آله هزار و آله اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود
و به وطن اصلی رجوع نماید ^{۱۶} پایه سفر آدم است و آدمی به گشت محروم از مقام محرمی که در گذر
باز مسکین زمین سفر نیست از دایره محسوس محروم تر از بیماری روح است که الم خود را لذت
نی انگار و لذت را الم می شناسد در رنگ صفرائی که بواسطه علت صغریه یعنی راتلخ می یابد پس
بر عقلا فکر از این مرض لازم است تا در آلام و مصائب جسمانی خرم و شادان زندگانی نمایند -
بیت از پیش این عیش و عشرت ^{۱۷} صد هزاران جان باید باختن و وچون نیک ملاحظه
کرده بشود معلوم میگردد که اگر در دنیا در و الم و مصیبت نمی بود بچشمی نمی آید ظلمتها آتیه و قاتل
و حوادث زائل میگردد و آنند تلخی حوادث در رنگ تلخی دارو می نافع است که از الم مرض می نماید محسوس
این فقیر شده است در دعوتها عام که طعام می پزند و خلوص نیت نمی توانند کرد و جمیع از طعام
خواران بشکوائی می خیزند و منقصت طعام و صاحب طعام می نمایند و صاحب طعام را ازین معنی
شکستگی دل حاصل میگردد و همین شکستگی صاحب طعام ظلمت را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص
نیت از الم بیناید و در معرض قبول می آید اگر شکوه آن جماعه نمی بود و آنکار قلب صاحب طعام نمیشد
طعام هر اسیر بر از ظلمت و کدورت بود احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی
و آوارگی آمد و باز پروردگار بویان عیش و تنعم را مشکلی کار است ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴}

و معاملة انقلاب پیدا کرده است و اخلاص و امتا و اویلا امروز وجود شریف شما را
مغتنم می شمریم و بهمانند درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شما را نمیدانیم حق سبحانه و تعالی
مؤید و ناصر شما باد و بخومة الشیخ و الیه الایجاد علیه و علیهم الصلوآت و التسلیمات
و الخیات و البرکات و در خبر وارد است ^۱ لکن یؤمن احداکم حق یقال انه یجنون
درین وقت آن جنون که بمنائے آن فرط غیرت اسلام است و در نهاد شما محسوس است الحمد
لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز است که عمل قلیل را با جبر جزیل یا اعتناء تمام قبول میفرماید
از اصحاب کف غیر از بخت علی و دیگر نمایاں نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است بسیار
در وقت غلبه اعداء اگر اندک تردیدی کنی اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین
اعداء و این جهاد قوی که امروز شما را میسر شده است جهاد اکبر است مغتنم و اینده هَلْ مِنْ مَزِیدٍ
گویند و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن و انید امثال با مردم فقراء بے دست و پا ازین دولت محروم
هَ هَ هَ اَلْاَدْبَابُ النِّعَمِ نَعِیمُهَا و لَلْعَاشِقِ الْمُسْرِکِیْنِ مَا یَلْجُوعُ ه ه ه و ادیم تر از
گنج مقصود نشان + گر ما ترسیدیم تو شاید برسی + حضرت خواجہ احمد قاسم اللہ تعالی سره می فرمودند که اگر
من بجای کم نمی شدم در عالم مرید نیاید اما کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت است
لا جرم بجهت سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را منقاد می ساختند و توسل ایشان ترویج شریعت
میفرمودند ملتس آن است که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما با کار این خانوادہ بزرگ قدس اللہ تعالی
له قوله مبارک بنعم اول و بر تقدیم رائے جمله کسوره برزائے معجمه آنکه با کسی بجنگ بیرون آید و آن سپاهی باشد این صیغه اسم فاعل
است از مبادت که بمعنی بیرون آمدن باشد و جنگ بمقابلہ بولیت ۱۲ غث یعنی هرگز مومن نه گردد یکی از شما حتی که
در حق وے گویند بر آئینه این جنون و دیوانه است یعنی تا زمان عدم حدوث این قول بکمال ایمان نه رسد امام جعفری در حدیثین
آورده اکتوا ذکر الله حق یقولوا جنون جب اصری یعنی بزرگ حق تعالی بدین کثرت و مقدار اشتغال نمایند که
با طمان و غافلان در حق شما جنون گویند روایت کرد ابن جبان و احمد ابوالعلی و ابن سنی از حدیث ابی سعید خدری رضی
الله تعالی عنه ۱۳ فرط بالغی زیادت کردن و غالب شدن در سخن بر کسی و تقصیر کردن در کار و فضائل کردن
و قوت کردن آن ۱۴ من له قوله بنیاد آنکه گواریه است اصحاب نعمت را نصیب است بجهت و گواریه است معاشق میکن
را آنچه جوهر جرمی نو شد از اندوه و الم بجران محبوب خود ۱۵ یعنی شیخ بے نظیر و پیر بے مثیل بود و بے بجای که مردم
بجز من ارادت پیش کسی نه بردند ۱۶ یعنی آیا هست زیادت لے طالب زیادت باشد ۱۲ اللهم اغفر لکاتبه
و لمن سخی فیہ و لوالدیهما اجمعین ۱۲

اسرار هم سخن شمار تا اثری نبخشیده است و عظمت مسلمانی شما در نظر اقران ظاهر گشته سخی فرمایند که لا اقل
احکام کبر و ابل کفر که در اهل اسلام شنیده پیدا کرده اند مندم و مندرس گردند و اهل اسلام از آن منکرات
محفوظ بمانند جزا که الله سبحانه عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء و سلطنت پیشین
عنادی بیدین مصطفوی علیه الصلوآت و السلام مفهوم می شد و درین سلطنت ظاهر آن عناد
نیست اگر نیست از عدم علم است ترس آنست که مبادا این جا هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله
تنگ تر اقد مصرع چو یثید بر سر ایمان خویش میلزم + نیکنا الله سبحانه و ایا که علی متابعه
سید المرسلین علیه و علی الیه الصلوآت و التسلیمات فقیر تر قریبے این جا آمده بود و خوا
که از آمدن خود ایشان را اطلاع ندید و بعضی سخنان نافع تولید و از محبت غریبه که بواسطه مناسبت
فطری است خبر نه کند قال علیه الصلوآت و السلام من احب احاکه فلیعلو رایاه
یعنی کسی که دوست دارد برادر مسلم خود را پس گو اعلام کند او را از آن محبت و السلام علیکم و
علی جمیع من اتبع الهدی +

مکتوب شصت و ششم

نیز بخان اعظم صد دریا فته در مداحی طریقه علیه نقشبندیہ قدس الله تعالی است و ادھم و مناسبت
این طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم و علیهم الصلوآت و السلام و بیان افضلیت اصحاب
کرام بر دیگران اگر چه او پس قرنی باشد یا عمر مروانی الحمد لله و سلام علی عبادہ الابرار
اصطفی طریق حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و ادھم یعنی بر اندراج نهایت در دلت
است حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی اسرار هم فرموده اند که ما نهایت را در بدایت
له جواد شما را خدا بپاک از او جمله مسلمانان بهترین جزا ۱۲ بید با کسر در فارسی نام در حق است گویند باندازد
یعنی بید ساده که بجز شکوفه خمرند و ابل لغت نوشته اند که بید بر برفه نوع است ۱۳ غیات ۱۴ حق سبحانه و تعالی
مارا و شما را بر متابعت سرور مسلمان ثابت و قائم و دائم دارد بروی و بر آل وے درود و سلام بادا ۱۵ یعنی معجمه
یعنی محبت طبعی که در سرشت باشد منسوب به غریزت یعنی سرشت ۱۶ روایت کرد امام احمد بخاری در ادب
مفرد و ترمذی در زبد و ابن جبان و حاکم ۱۷ معرب ۱۸ یعنی فطرت و خلقت مایاں با هم مناسب افتاده موجب محبت گشته
قال علیه الصلوآت و السلام الا و اح جنود مجنونة فما تعارفت منها اختلف و اما تکرر اختلاف ۱۹ قال الله تعالی و ما
صاحبکم به جنون ۱۲

أَصَابِعُ الْوَحْمَانِ يُقْبَلُهَا كَيْفَ يَشَاءُ وَالسَّلَامُ

مکتوب شصت و هشتم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع از ارباب غنا می زیید و استغنا از ارباب فقر و
مَا يَنْبَغِي ذَلِكَ الْخَيْرُ قِيَامًا صَلَاحًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ مَخْرُوجًا مِنْ أَيْدِيهِمْ شَرَطُ بُلُغِ اسْتِغْنَاءِ بَالُو مِيكُوْمِ
تو خواه از خشم پند گیر خواه ملال تواضع از ارباب غنا زیبا است و استغنا از اهل فقر را کفایت
بِالْأَصْدَادِ در مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغناء امری مفهوم نه شد هر چند مقصود شما تواضع بود
مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد والصلوة نموده می آید این عبارت را نیک در یابید که در کجا باید
نوشت آنرا خدمت فقراء بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروری است تا ثمره
بر آن مترتب شود و بدو فرمایند خَوَّلُوا الْقَتَادَ بَلَى اتَّقُوا امْتِ اَوْعِيكُمْ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَوَاتِ
وَالسَّلَامَاتِ أَنْتُمْ هَا أَكْمَلُهَا أَنْ تَكْلَفَ بَرِي أَنْتُمْ الْبَرَكَةُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ صَدَقَهُ
حضرت خواجہ نقشبند راقس الله تعالی سره شخصه گفت که متکبر است فرمودند که تکیه من از کبر یابی
اوست این طائفه را ذلیل و خوار نه انگارند و بَشَعْتُ مَذْفُوعٌ بِالْأَجْوَابِ كَوَافِرٌ عَلَى
الله لا بَرَكَةَ حَدِيثِ نَبَوِي اسْتِغْنَاءُ الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامُ اند که پیش تو گفتم غم دل زبید
که دل آلوده شوی ورنه سخن بسیار است و عجمان عزیز و مخلصان صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس

۱۰۰ نیکوئی دران کار نیست که در ادراستی بجهت بیاعتنا بعضی از عوارض که سزاواره نشاند خود را بشما تو است رسانید و خیر هم درین بود که
خواسته خدا این بود که آن ۱۰۰ حضرت سعدی میفرماید تواضع زگر دن فرازان نگوست و اگر تواضع کند خوشه اوست ۱۰۰
یعنی و بدول رعایت آداب فقراء امیدوار نتایج و ثمرات بودن دست زدن است بردخت خواروار یعنی بے سود محنت و مشقت
برداشتن است و خود را بمملکت انداختن ۱۰۰ یعنی بسیار ثواب و لیده موی گرد آلوده رانده شده از دراز جهت غایت سخاوت اگر
سوگند خود و بر خدا بر تیر راست گوید و اندوخته فعلی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد بر دے تعالی که البته بکند
و بدید میکند و میداند و آنچه و دے می خواهد و دومی کند دعائے او را و راست گوید و اندوخته فعلی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد بر دے تعالی که البته بکند
سوگند خود بخدا کردی تعالی میکند این فعل را یا سوگند بخورد که نمی کند راست گوید و اندوخته فعلی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد بر دے تعالی که البته بکند
۱۰۰ منسوب بصمیم یعنی خالص و خلوص و در دل و میان دل ۱۰۰ زیرا که از اله بر مرق بقدر دست چنانکه از اله حرارت بر برد دست
و بر عکس و شکی بر تری و بر عکس و علی بن اقیاس ۱۰۰ یعنی از برائے حق است نه از برائے نفس ۱۰۰

امرواشته باشند و بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر کنکاشی که بدیند صلاح شما را میباید که منظور
دارند نه مصلح خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غایبه این سفر بود اما در
عالم اسباب عجمان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیر ازین طرف ندانند و این مقدمات تلخ نما
اند اما خوش آمد گویند گمان شما بسیار اند بهمان اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه
است و ظهور در اهل خرد و نه لیکن بدانند که اظهار این قسم سخنان نه از روی آزار است بلکه از جهت نیک
خواهی و دل سوختن است یعنی تصور نمایند خواجہ محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند تحمل که فقیر بهر
حال خود را بشما میسر آیند اما در اثنا راه سربند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فی ما صنع
الله سُبْحَانَهُ

مکتوب شصت و نهم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است و در بیان آنکه نجات
و البته مبتلا بعت اهل سنت و جماعت است که فرقه ناصیه اند الحمد لله و الصلوة والسلام
عَلَى رَسُولِ اللهِ التَّقَاتِ نَامَةُ كَرَامِي كَيْسُورِ اخوِي مولانا محمد صدیق ار سال داشته بودند
وصول یافت کرم فرمودند جزا که الله سُبْحَانَهُ عَنَّا خَيْرًا لِحِزَائِهِ چون رعایت آداب
فقراء نموده اند و تواضع سخن رانده اند امید است که بحکم مَن قَوَّضَهُ اللهُ رَفَعَهُ اللهُ این تنزل
موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت نشانی کیم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده اند چنان
سبب بلندی ۱۰۰ بالکسر ۱۰۰

۱۰۰ کنکاش بالکسر و تون تخی و کات دوم فارسی و شین مجله مشهور و مصلح پیری و این لفظ ترکی است کنکاش غفقت آن ۱۰۰ جمع علت
و علت غایبه آنکه فاعل را بر فعل کردن حاصل و باعث بود ۱۰۰ یعنی درج و تدا و هر چه بشما خوش آید و تملق و چاپلوسی کنندگان شما دیگران
بسیار اند مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه است و بدانند که این امراض مستوره و دفاتل
تقصیه که بر تنبیه اطلاع بران دشوار است این را یقین تصور نمایند و دریب و شرب را در ال راه نه دهند ۱۰۰ خیر و نیکوئی دران است که
خواست و کرد حق سبحانه و تقدس ۱۰۰ جمیع ستایش مرقی راست تعالی و تقدس و درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
علیه و سلم و بارک ۱۰۰ بهترین جزا از انی فرماید حق سبحانه بشما از ما ۱۰۰ هر که بپستی اعتقاد را نهد و بجهت رفعت حق سبحانه
و تعالی حق تعالی رفعت و بلندی بخشد او را و ایت که دین را ابو الفیهم در صلیه از ابو البریه رضی الله تعالی عنه و عزیزی گفته که اسناد
آن حسن است ۱۰۰ معرب

تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است مترید نتایج و ثمرات آن باشد اما حقوق آن را باید که محال کن مرعی دارند و از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم و معارف چه و انما بد که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سبب آن در تبصیر و تفصیل سخن تفصیر جائز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بصاعت را نیز ظاهر بعضی از یاران بخدمت شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد یا جملة طریقی التجات متالعة اهل السنة و الجماعة کثر هم الله سبحانه فی الاقوال و الافعال و فی الاصول و الفروع فانهم الفارقة الناجية و ما سواهم من الفرق فمخرج الذوال و شرف الهدى علمه اليوم احد اولم تعلم اما فی الغد فاعلمه كل احد ولا ينفع اللههم نهنا قبل ان يثبت الموت سیامت بانی سید ابراهیم از قدیم چو انتسابی بال آستانه علیه وود و در سلک و عالویان منظم است بر ذمه کرم لازم است که دستگیری فرمایند که او این فقر و پیری را با اهل و عیال خود بفرار غافل گذارند و بدعائے سلامتی و این ایشان مشغول باشد و السلام

مکتوب مقتادوم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد اوست همچنانکه همی جامعیت او سبب قرب اوست و ما یناسب ذلك ثبتکم الله سبحانه علی حاجة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و النجیة رجمه الله عبدا قال امینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکریم و تفصیل است سبب

بلکه باستیغاب تمام در اسفار خود و محل نموده اند پس به تفسیر آن احتیاج نیست ۱۳ خلاصه المرام آنکه راه خلقی و فانی گروه اهل سنت و جماعت است بسیار گردانند ایشان را خدا نای پاک در اقوال و افعال و در اصول و فروع زیرا که او شانند گروه تجلیت یافته و اما دیگر فرقه پس ایشانند در محل ذوال در قرب بلاک امر و کس و اندیشه و اندام افروخته روز قیامت پس هر کس داند و نفع ندید ۱۴ یعنی در رشته دعا گویان شما کشیده شده است لفظ فقط بعینه اسم فاعل است از انتظام بمعنی راست شدن و در رشته کشیده شدن ۱۵ ثابت قدم دارد و شمار خدا نای پاک بر شما بره شریعت حضرت مصطفی بر صاحب شریعت درود و سلام و تحفه دعا باد و رحمت نازل فرماید حق جل و علا بر آن بنده که آمین گفت بایں دعا آمین یارب العالمین ۱۶

تفصیل و تمجیل نیز بهما جامعیت است قرب بواسطه انبیت مرات اوست و قابلیت ظهور من جمیع اسماء و صفات را بلکه تحلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یستحق اذنی ولا سمعی و لکن یستحق قلب عبیدی المؤمنین ^{بیت} ازین بیان است و بعد از سبب احتیاج اوست به جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق کلمه ما فی الارض جمیعاً بواسطه این احتیاج او را جمیع اشیاء گرفتاری هست که سبب بعد و تفصیل او گشته است ۱۵ پایه آخر آدم است و آدمی و گشت محروم از مقام محرمی و گرنه گرد باز مسکین زمین سفر نیست از وی هیچکس محروم پس بهترین همه موجودات انسان آمد و بدترین همه کائنات هم او اذ کان منه محمد حبیب کتب الحکیمین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات و التحیات و ابو جهل اللعین عدا و دیت السموات و الارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات یست نشود و گرفتاری که منزه است از یک نیز حاصل نیاید جز این است لیکن بمقتضای مالا یدک الله کله لا یتوک کله زندگانی چند روزه را بروفق اتباع صاحب شریعت علیه و علی الیه الصلوة و النجیة باید بسر برد که سنگاری از عذاب اخروی و فوز بتبعات سرمدی و ابسته سعادت این اتباع است پس در اموال نامیه و انعام سالمه اداء زکوة کما حقه باید نمود و آل را وسیله عدم گرفتاری با موال و انعام باید ساخت و در مطعوبات و مطبوعات لذیذه و

۱۵ قوله لا یسعی الخ یعنی وسعت ندارد در زمین من و نه آسمان من و لکن وسعت دارد در دل بنده مومن من ذکر کردن این را غرضی در احوال لکن بلفظ لا یسعی بدل لا یسعی و بلفظ وسعت بدل و لکن یسعی عراقی گفته که باین لفظ نیافته ام و روایت کرد طبرانی بلفظ ان الله انیة من الارض و انیة دیکم قلوب عباد الصالحین خرج گفته که بلی در مسند الفردوس از انس را آورده است و احمد در ذریع و سبب بن منبه آورده و لکن بالفاظ دیگر مع اتحاد معنی ۱۶ التقریب مع الاختصار ۱۷ اشارت است بلیتی که در پاره اول واقع است بهو الذی خلقکم الخ یعنی اوست آن خداوندی که بیافرید برائے شما آنچه در زمین است همه ۱۸ زیرا که از نوع انسان است حضرت محمد محبوب پروردگار عالمیان بر دے و بر آن پاک دے درود و سلامها و تحفه مانے دعا و از نوع انسان است نیز ابو جهل ملعون دشمن پروردگار آسمانها و زمینها بد آنکه اندرین قول لفت و تشویر مشوش است چه قول او قدس سره محمد حبیب الخ راجع است بقول او قدس سره بهترین موجودات الخ و قول او قدس سره و ابو جهل اللعین الخ راجع است بقول او قدس سره و بدترین همه الخ ۱۹ قوله اموال نامیه یعنی آن اموال که در آن افزائش ممکن بود و نمود و افزائش برابر است که حقیقی بود مثل توالد و تسال و تجارت یا تقدیری باین طور که قادر بر استثنائے مال باشد و مال بدست نایش بود بد آنکه مال نامی که در زکوة واجب شود عام است که در سیم مسکوک یا تیر یا زید یا خروف طلا و نقره باشد یا مال تجارت که بر نیت تجارت خرید شود نصیب ند بهفت و تیم قوله است و نصیب سیم پنجاه و شش رویه سکه دلی است ۲۰ قوله انعام سالمه یعنی شتران و گاو و بزها و غلظ و نر و دانه که اکثر سال بر چریدن و صحرای کفایت کنند و همچنین گله اسبان و تفصیل نصیب اجناس سوا هم و قدر واجب آن طول دارد ۲۱ آنچه تمام و کمال یافته نشود و کلیت ترک نیز کرده نشود ۲۲

و نفیس حظ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و انزاع و غیر از حصول قوت بر اداء طاعات نیت و یکره
 باید کرد و جامه نفیس بکم کریمه خداوند بخت کند که عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت ترین
 با موی باید پوشید و مشوب به نیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به
 تکلف برین نیت باید آورد و فانی که تکیه کو او دایم بحق سبحانه و تعالی ملتی و متضرع
 باید بود که حقیقت نیت میسر شود و از تکلف و اهدار می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول
 آنکه در ساختن است قطره بارانی را علی هذا القیاس در جمیع امور بمقتضای فتوی علماء و بندگان
 که راه عزیمت را اختیار نموده اند و از رخصت اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیله نجات ابدی
 باید دانست مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدُوِّكُمْ إِنَّ شُكْرَكُمْ دَاخِلٌ فِيكُمْ

مکتوب مقتاد و یکم

بمیرزا و ارباب این خان صدور یافته در بیان آنکه شکر نعم بر نعم علیه واجب است
 و حصول شکر بایان شریعت است لا غیر آنکه الله سبحانه و تعالی شکر نعم بر نعم علیه
 واجب است غفلا و غفرا معلوم است که وجوب شکر به اندازه وصول نعمت است پس بر خرد و وصول
 نعمت بیشتر و وجوب شکر زیاده تر پس بر اعیان علی تفاوت در درجات نسبت به فقر و اغنیاء مضای
 شکر واجب است لهذا فقر این امت پیش از اغنیاء یا بعد سال و بهشت خواهند بود و شکر نعمت تعالی
 اولاً بتفصیل غفای است بمقتضای آرائی فرقه تاجیه که اهل سنت و جماعت اند و ثانیاً بایان احکام
 عمل با حال

۱- اشارت است بحدیثی که اندرین باب آمده است روایت کرد از ترمذی از ابوهریره رضی الله تعالی عنه یدخل الفقهاء
 الجنة قبل الاغنیاء خمس مائة عام مقداد نصف يوم و روایت نمود ابن ماجه از ابی سعید در مقلظ ان الفقهاء المهاجرون
 یدخلون الجنة قبل الاغنیاء خمس مائة سنة و روایت کرد مسلم بلفظ ان فقهاء المهاجرون یسبقون الاغنیاء یوم القيمة بالحدیث
 خوفا از حدیث عبد الله بن عمر ۱۲ معرب الله خداوند بخت کند که عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت ترین
 واقع است یعنی یا بنی آدم خداوند بخت کند که عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا الله لا یحب المفسرفین یعنی ای فرزندان آدم
 بگیرد زینت خود را نه یک بر نه از و بخورید و بیاشامید و از حد بگذرید نه از حد بگذرید و از حد بگذرید و از حد بگذرید
 میان سه و مقتاد و فقر اشارت است بحدیثی که اندرین باب وارد است در ترمذی و ابی داود ۱۲ و قوت نمیشمارا خداوند پاک و نصرت از فانی
 شمارا در تمنان دین ۱۲ الله اشارت است بلیتی که در آخر باره و المحسنات در سوره ناس واقع است یعنی چه کار کند خداوند العذاب شمارا اگر سعادتی کنید و ایمان آید
 صه قوله فان لم تکنوا قنبا کوا اشارت است بحدیثی که مروی است در شرح الته از حضرت انس رضی الله تعالی عنه

مکتوب مقتاد و دوم

بخواجهم جهان صدور یافته در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را
 از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نه و ما یناسب ذلک سئلکم
 الله سبحانه و عاذاکم ما احسن الدین و الدنیا کوا جمعا جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع
 اضداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا لابد و چهل دین او ان حقیقت ترک آن میسر نیست
 بلکه متعسر است بضرورت ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیوی به مقتضای
 حکم شریعت تعرا محکوم باید شد و در مطاعم و مشارب و مساکن حدود شرعی را رعایت باید نمود و تجاوز از آن
 ایضا و خود را ۱۲ چنانچه مشایخ ۱۲

۱- قول طبق بقیس موافق و برابر یعنی هر شئی که برابر آن شئی دیگر باشد در لطافت نوشته که کسر اول و سکون با بمعنی طریق و دستور است
 اینجا در معنی صحیح است ۱۲ قوله فیعلم بمقتضایه ان لا یسیر سرور با و مولا شئی و اشتغاف کند در باره گناهان ما و
 طیب دلها شئی ما محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم را لازم گیرد متابعیت خلفه شئی و اهل رشد و هدایت را خوشنودی حقتعالی بر همه
 المشایخ باد ۱۲ سلامت دارد خداوند پاک شمارا و عافیت بخشا و دشمن ۱۲ چه زیبا است دین و دنیا اگر جمع بودند بر و لیکن جمع
 بودن هر دو محال است دلالت کرد بر این معنی لفظ کوا که موضوع است بر شئی دلالت بر اتقاد شرط و جزا چنانچه در محل خود مقرر است ۱۲ قوله
 بر همه جمع برین است که در بعضی از علماء مشرکان هند ۱۲ جمع بریا صفت یا کسر قوسن را رام کردن و رنج کشیدن ۱۲

حدود تجویز نباید کرد در اموال نامیه و انعام سالته زکوة مفروضه را او باید کرد و چون تعلی با حکام شرعیه بیشتر شد
از مضرت دنیا بخاتمه حاصل گشت و بآخرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم پیشتر نشود از محبت خارج
است حکم منافق داند که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت نتیجه او عصمت و بقاء و اموال
و نبوی است فقط سه من آنچه شرط بلوغ است با تو میگویم و تو خواه از سختم پند گیر خواه ملال و تا کدام
صاحب دولت باشد که باین طمراق دنیاوی و باین خدم و حشم و باین طعنا ملای لذت و پیر و باین
لباسهای فاخر و پریشانی کلمه حق را بسمع قبول استماع نماید و گشتش از بار در گراں شده است
نشود ناله و فغان مرا و فَقْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ مَتَابَعَةُ الشَّرِيعَةِ لِلصُّطُوفِيَّةِ عَلَى
صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّيَّةُ بَقِيَّةُ الْمَرَادِ مِيَانِ شَيْخِ زَكْرِيَّا كَهْ سَابِقًا كَرِي وری بود الحال مجوس است
مرو عالم و فاضل است بشوئی اعمال مدته است که بر ندان مجوس است بواسطه ضعف پیری و شوق
معیشت و تمادی مدت خمس بستوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عید آمده سعی در غلص با نمایند کثرت
مسافت راه مانع آمدن چو انخوی خواهم محرم صادق بخد مت ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه مصدع
گشت امید است که توجه عالی درباره آن ضعیف مرعی خواهند داشت که عالم است و پیر و السلام
اَوَّلًا وَاٰخِرًا

مکتوب مقتاد و سوم

به قلیچ الشهد بن قلیچ خان صدر یافته در مذمت دنیا و اینانی آن و در نکویش تحصیل علوم غیر نافع

۱- خلافت جاها و مالها و دنیا برخلاف کفاره ۱- قله طمراق بضم بر و ط لای جمله یعنی کوفه و نشان و تمل صاحب موبد نوشته که طمع
علوم است و طراق یعنی آوازه خوش و طمراق ازین مرکب است ۲- قله خدم بضم خ و طمراق ازین مرکب است و حشم بضم ح و طمراق ازین مرکب است
که بر لای او غضب نمایند و جنگ کنند و دیگر ۳- قله پریشانی بضم پ و طمراق ازین مرکب است و طمراق ازین مرکب است
شوق یعنی شگفت یعنی بدست که شگفتی بسیار داشته باشد چنانچه عادت امر است بکه آقیل و الله اعلم ۴- قله فغان بضم ف و طمراق ازین مرکب است
و فریاد و این لفظ بکسر و شهرت دارد مگر از لجه عراقیان بضم اول مسوع است و فغان از ناله بلند تر باشد و بعضی گفته که فغان در اصل یعنی
ناقوس است زیرا که فغان یعنی بت است و الف و نون بر لای نسبت حالا یعنی ناقوس بجهر گشته یعنی ناله و فریاد مستعمل شده ۵- قله
توفیق بضم ت و طمراق ازین مرکب است و توفیق بضم ت و طمراق ازین مرکب است و توفیق بضم ت و طمراق ازین مرکب است
و بهم و مال تجارت ۱- ستوه بضم س و طمراق ازین مرکب است و ستوه بضم س و طمراق ازین مرکب است

و در اجتناب از فضول مباهات و تحریف بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان عفتوان جوانی
و قیاس است ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت سنبه مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام
و التَّيَّةُ الْكَبِيرَةُ الشَّوْكَدِيَّةُ استقامت اندانی فریاده فرزند دنیا محل آزمائش و ابتلا
است ظاهر او را یا انواع مُرَحَفَاتِ مَمُوءَةٍ و مَرِنِ گروانیده اند صورت او را بخیال و خط و زلف و خرد و موی
مُرَبِّ ساخته اند و در نمودن شیر نیست و بطراوت و نظارت متقبل لیکن فی الحقیقت بیخبر نیست عطر اندوده و
مُرَبِّ نیست پر از ذباب و دوده و سهراب است آب نما و شکر است زهر آسا باطن او سر اسر خراب
و ابر است معالیه او یا اینانی خود یا این همه گندگی از هر چه گوئی بدتر فرقیته او دیوانه و مسجور است گرفتار
او مجنون و مخدوع بر که نظام او مفتون گشت بدایع خمارت ابدی قسم شد و هر که بجلاوت و طراوت او نظر
کردند امت سمردی نصیب او آمد سر و کائنات حبیب دلب آغلیت علیه و علی اراه الصلوات
و التَّيَّاتِ فَمُوءَةٍ مَّا الدُّنْيَا وَاَلْاٰخِرَةُ اِلَّا ضَرَبَانِ اِنْ رَضِيتَ اَحَدَهُمَا سَكَنَتْ الْاٰخِرَى
پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت از او در خط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد
اَعَادَنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ مِنْ تَجَنَّبَهَا وَتَحَبَّتْ اَهْلِهَا فَرَزْدِ مِیْدَانِ که دنیا چسبیت
آنچه ترا از حق سبحانه و تعالی باز دارد پس از زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و مهر و لعب و اشتغال با
لایعنی همه و اخل دنیا است علومیکه بآخرت کار نیانید هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب
و امثال آنها از علوم لا طائل بکار می آید فلا سفة از اهل نجات می بودند قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

۱- مرخفات جمع مرخوف بضم م و فتح م یعنی باطل و نزدیک کرده شده قارائش داده ۲- موه بضم م و طمراق ازین مرکب است
و اراسته ۳- در اصل بضم اول و فتح لام لفظ عربی است جمع زلف بضم ز و طمراق ازین مرکب است و فارسیان بسکون لام خوانند و مجازاً بابت
سیاهی اطلاق مشبه بر مشبه کرده موه مخصوص قریب گوش را زلف گفتند و بعضی گفته اند زلف مخفف زلفین است که بضم اول و کسر فایض
زخم است بجهت تشبیه بر موی صدر اطلاق کنند ۴- بالفتح و بای موه و لام بر دو مفتوح جائی سرگین انداختن و جائی نجاست
انداختن اسم ظرف است ماخوذ از زبل یا کسر که بمعنی سرگین است ۵- غث ۶- یعنی نیست دنیا و آخرت مگر مانند دوزن که در کلج یک
مروا خند گرا صفتی گشت یک از او و غضب ناک شد و دیگر ۷- معرب گفته روایت کرد احمد و حاکم و طبرانی و ابن حبان بلفظ من احب دنیا
افقوا خوتک و من احب اخوتک افقوا بدینا خاتره و اما بقی علی هایضی یعنی هر که دوست داشت دنیا غور انقصان رسانید
بآخرت خود و هر که دوست داشت آخرت خود را ضرر رسانید بدینا خود پس اختیار کنیدی باقی را بر فانی ۸- مولوی میفرماید چسبیت
دنیا از خدا فاضل بدن و نه قماش و فقر و فرزند و زن ۹- فرمود آنحضرت سرور عالمیان علیه الصلوة والسلام علامت روئے گردانیدن حق
تعالی از بنده مشغول بودن بنده است یا آنچه اسم و ضروری نیست او را معرب گفته گفت ابن حجر در شرح اربعین من علامات اعراف الله
تعالى عن العبد ان يجعل مشغول فیما لا یغنیه از قول حسن است و ترمذی از ابو مریر آورده مرفوعاً من حسن اسلام المرء ترک ما لا
یغنی و روایت کرد ابن ماجه و حسن گفت این را تو وی و حسن گفت او را ابن عبد البر خرج گفته ذکر دلی متقی مرفوعاً و جمیع الکلم بلفظ شیخ یعنی حضرت

مکتوبات امام ربانی و فقر اول حصه دوم

علامه اعراضه تعالی عن العبد استغاثه بما لا یغنیه به هر چه جز عشق خداست
 که شکر خود را بوجوهان کند است و آنکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة در کتاب است
 نه باین معنی است که معرفت اوقات بے معرفت نجوم حاصل نیست بلکه باین معنی است که علم نجوم
 یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را به از
 عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است و هیچکس در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله
 در بعضی علوم شرعی در کار اند با جمله بعد از تحلیلات بسیار وجه جواز برای اشتغال باین علوم پیدا می شود آنکه
 مقصود از خواندن اینها غیر از معرفت احکام شرعی و تقویت ادله کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا یجوز
 اضلال النصار باید کرد و ارتکاب امر مباح که مستلزم قوت امور و وجه باشد از حد اباحت می براید باین
 شک نیست که اشتغال باین علوم مفقوت اشتغال بعلوم شرعی ضروری است که فرزند حق سبحانه و
 تعالی انکال عنایت بے غایت خویش تر از ابتداء بجان تو فایز توبه کرامت فرموده بود و بدست
 یکی از درویشان سلسله علی بن نقشبندیه قدس الله تعالی سر برهم انابت داده نمیدانم از دست نفس
 و شیطان تر اثبات برال توبه میسر شده باشد باین استقامت مشکل میاید موسوم عینقوان جوانی است
 و اسباب و نبوی همه میسر و بیشتر از قرآن که مناسب و ملائم به میسر اند از من بتو این است که
 تو طفلی و خانه رنگین است که فرزند کار این است که از قبول مباهات اجتناب باید نمود و
 از مباهات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد و آن هم به نیت جمعیت از برای ادا و وظایف بندگی
 مثلاً مقصود از خوراک قوت بر ادا طاعات است و از پوشاک ستر عورت و دفع چهر و برود
 علی هذا الیقین سائر المباحات الصوریة اگر نقشبندیه قدس الله تعالی استاذکم
 عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت میا امكن اجتناب فرموده از جمله عزائم اکتفا است بقدر
 ضرورت و اگر این دولت میسر نشود یا از دایره مباهات بیرون نباید نهاد و مجربات و شبهات
 نباید رفت تنجیات با امور مباهات بروجه اتم و اکمل حق سبحانه و تعالی از کمال کرم تجویز فرموده است
 و دایره این تنجیات را به وسیله ساخته قطع نظر ازین تنجیات کدام عیش بر آن است که مولای
 این کس از کردار این شخص را می باشد و کدام چنانچه است که سید و از اعمال او در سخط باشد و ضاء
 له رضا بقیه و در خوشنودی یعنی خوشنودی حق تعالی در جنت بهتر است از جنت و خشم و سجان و تعالی در جهنم بدتر است از جهنم ۱۲

الله تعالی فی الجنة حیوة من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شدة من النار این کس بنده
 ایست محکوم بحکم مولای او و بسر خود نساخته اند و در هر چه افتد و آنکه داشته اند فکر باید کرد و عقل و داندیش
 را کار باید فرمود و فراموش از نادانیت و خیاریت بیج بدست نخواهد آمد وقت کار موسوم جوانی است
 جوان مرد آن است که این وقت را از دست نهد و فرصت غنیمت شمر و محمل که اوقات از زمان پیری
 نگذارد و اگر گذارد جمعیت میسر نشود و اگر میسر نشود هنگام ضعف و سستی کار نمی تواند کرد و حال که اسباب
 جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جمله الغایات حق است سبحانه که غم معیشت این کس سیر آنرا
 است و موسوم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام قدر امروز را بفرمایید انداخت و سخت
 به تسلیف باید کشید قال علیه الصلوة و السلام هلك المصوفون آری اگر مهمات دنیای دنی
 را بفرماید اندازد و امروز با عمل آخرت پردازند پس مستحسن است چنانکه عکس این مستفیع است درین وقت
 عینقوان جوانی که استیلاء دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آن قدر اعتبار است
 که در وقت عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف آنرا اعتبار نیست در توره سپاهی گری سپاهیان کارگر
 را در وقت استیلاء اعداء اعتبار بیشتر است اندک تر و درم اعتبار می گیر و نمایان می شود و در وقت امن
 از شمر اعداء این قسم اعتبار نه می ماند که فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجودات است
 نه لیس و لعب و نه خور و ن و نه نفس است مقصود از او ادا و وظایف بندگی است و فل و انکسار و
 عجز و اقتدار و دوام التماس و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطان عبادت که شرع محمدی علیه الصلوة
 و السلام بآن ناطق است و مقصود از ادا آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس
 خداوندی عز شانه بیج ازال عاید نمی شود بجان ممنون گشته می باید و اگر در عجز القیاد تمام در انشال او امر
 ۱۲ راجع ۱۳ بجا ۱۴ بجا ۱۵ بجا ۱۶ بجا ۱۷ بجا ۱۸ بجا ۱۹ بجا ۲۰ بجا ۲۱ بجا ۲۲ بجا ۲۳ بجا ۲۴ بجا ۲۵ بجا ۲۶ بجا ۲۷ بجا ۲۸ بجا ۲۹ بجا ۳۰ بجا ۳۱ بجا ۳۲ بجا ۳۳ بجا ۳۴ بجا ۳۵ بجا ۳۶ بجا ۳۷ بجا ۳۸ بجا ۳۹ بجا ۴۰ بجا ۴۱ بجا ۴۲ بجا ۴۳ بجا ۴۴ بجا ۴۵ بجا ۴۶ بجا ۴۷ بجا ۴۸ بجا ۴۹ بجا ۵۰ بجا ۵۱ بجا ۵۲ بجا ۵۳ بجا ۵۴ بجا ۵۵ بجا ۵۶ بجا ۵۷ بجا ۵۸ بجا ۵۹ بجا ۶۰ بجا ۶۱ بجا ۶۲ بجا ۶۳ بجا ۶۴ بجا ۶۵ بجا ۶۶ بجا ۶۷ بجا ۶۸ بجا ۶۹ بجا ۷۰ بجا ۷۱ بجا ۷۲ بجا ۷۳ بجا ۷۴ بجا ۷۵ بجا ۷۶ بجا ۷۷ بجا ۷۸ بجا ۷۹ بجا ۸۰ بجا ۸۱ بجا ۸۲ بجا ۸۳ بجا ۸۴ بجا ۸۵ بجا ۸۶ بجا ۸۷ بجا ۸۸ بجا ۸۹ بجا ۹۰ بجا ۹۱ بجا ۹۲ بجا ۹۳ بجا ۹۴ بجا ۹۵ بجا ۹۶ بجا ۹۷ بجا ۹۸ بجا ۹۹ بجا ۱۰۰ بجا

۱ اشارت است باینکه کور سوره قیامت واقع است ایجاب الاحسان ان یترک سدی یعنی ایامی پندار آدمی که ممل و ضائع گذار شده شود ۱۲
 ۲ قول ملک المسنون یعنی ملک شمس سو ف اقل گویندگان گویند که باین لفظ یافته نشود و بر آینه روایت کرد و می در مسند فردوس از عبد الرحمن
 بن عوف رضی الله تعالی عنه بلفظ المسنون شعاع الشیطان یلقیه فی قلب المؤمن و از ابن عباس بلفظ ایاء و التسویف بالتوبة
 روایت کرد بخاری در تاریخ از حکم بطریق بر سال و خطیب از ابوهریره رضی بلفظ لعن الله المسوفات ۳۲ معرب مکتوبات محمد مراد علی سلمه ربیه ۱۳
 ۳ یعنی مهمات آخرت را بفرموده انداختن و با عمل دنیا دین را در بر داشتند ۱۲ ۴ قول توره بوا و جمل و ادا و عمل در ترک بعضی مهمات
 و قاعده مطلق و مجازا شریفه را گویند که چنانچه از خود وضع کرده حالاً یعنی حکم شدید یا دشنامی مستعمل و درین جا یعنی اول مراد است ۱۵
 خواب و خواب جزیره نیست و خفتگان را بهر از انعام نیست ۱۶ ۱۷ بالفهم و یقین و یقین ختم گرفتن و مانع شود شدن ۱۸ اللهم اغفر
 لکاتبه و لمن سغی فیه ۱۹

و انما از مناسبتی باید که تشدید حق سبحانه با وجود غباء مطلق عباد را با او مروا پس سرفراز ساخته است تا محتاجان را شکر این نعمت پر وجه اتم باید کرد و بمنت داری تمام در امتثال احکام باید که تشدید آن فرزند میداند که اگر از این بلی دنیا که بشوکت و جاه صوری متحقق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخدمت سرفرازی سازد و در آن خدمت نفی با هم نیز عاید است این زیر دست حکم او را چه بلا عین می دارد و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را فرموده است بمنوبیت تمام بجا باید آورد و چه بلا تشدید عظمیت خداوندی جل سلطان از عظمت این شخص هم در نظر کمتر می آید که در امتثال احکام خداوندی جل عظمت نمی گوشتد شرم باید کرد و از خواب بیدار شود و باید بر آورد قدم امتثال او امر الکی جل سلطان از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعی را دروغ میداند و باور نمی کند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تر از عظمت انبیا و پیامی آید تشباعت این امر را باید ملاحظه نمود اے فرزند شخصی که کذب او را با تجربه کرده اند بگوید که اعدا با استیلاء تمام بر فطال قوم شیخون خواهند ریخت عقلتان قوم از پی محافظت خود می شوند و فکر دفع آن بلیه نمی نمایند با وجود میداند که آن خیر بکذب متهم است لیکن میگویند که در محل تو هم خطری و عطلا احتراز لازم است خیر صادق علیه الصلوة والسلام به مباهلت تمام از عذاب اخروی خبر دار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند و حال آنکه علاج دفع آن نیز از خبر صادق علیه الصلوة والسلام و الحجة معلوم کرده اند پس چه ایمان است که خبر خبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد و صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجا است که ظن هم نیست بلکه و هم هم نیست چه عطاء در خطر با و هم با نیز اعتبار نمی کنند و چنین حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید **وَاللّٰهُ يَصِدُّوْهُمْ لِيَا تَعْمَلُوْا** با وجود این اعمال قبیح بوقوع می آید اگر بداند که شخص حقیر بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل شایع در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دو حالت خالی نیست خبر حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمی دهند پس این قسم کرد و از ایمان است یا از کفر پس بران فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان

۱۰ شب خون بوقت شب پنهان بر دشمن تاختن و بوقت شب قتل کردن فوج دشمن را ۱۲ غ ۱۰ یعنی انهمه تنبی و مستعد شدن در پی حفاظت خود بودن و فکر اسباب دفع آن بلا نمودن معنی است بر امر موسوم - خبر صادق از ۱۲ خطر یقین قدر وجه و عظمت و بزرگی و معنی آفت و دشواری و اندیشه ضرر ۱۲ و چون فکر دفع آن نمی کند معلوم شد که هیچ متاثر نمی شوند ۱۲ یعنی و حق تعالی بین است با آنچه میکنند و افع است در آخر سورة حجرات و پاره تم ۱۲

بکنند قال عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ جَدَّ دَوَا اِيْمَانِكُمْ يَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و از ما مریضات حق سبحانه توبه تصحیح از سر اعاده نماید از امور آنکه نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشند هیچ وقت نماز جماعت گزارد اگر قیام لیل و نماز تجدید میسر شود و به سعادت و ادای زکوة مال نیز از جمله ارکان اسلام است آن را البته او کند طریق که ادای آن آسان باشد آن است که از مال خود آنچه حق فقرا است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نگذارد و در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان آنچون به نیت زکوة نیست محسوب نمی شود و در صورت مرقوم هم زکوة از دم او می شود و هم از خرج بے تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آن قدر در سال خرج فقراء نشود و یقیناً بماند آن را همان طور جدا از مال خود نگذارد در هر سال همین قسم عمل بکار بند چو مال فقراء جدا میشود اگر مردز توفیق ادای آن روزی ته شد شاید که فردا موفق سازند اے فرزند چو نفس بالذات بسیار بخیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطان سرکش بصورت سخن بصرفه گفته می شود و الا اموال و اطلاق همه از حق است سبحانه این کس را چه مجال است که در آن مکنت نماید باید که بمنیت تمام ادا کند و هم چنین در سایر عبادات خود را به هیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مینماید باید داشت و کوشش باید نمود که حق هیچکس در دم نماند آنجا ادای آن حق

۱۰ فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام نو سازید ایمان خود را بسبب گفتن کلمه طیبه یعنی لا اله الا الله و ایت کرد احمد و طبرانی بلفظ جدا ایما نکم قیل یا رسول الله کیف یجد د ایما ننا قال اکثروا من قول لا اله الا الله یعنی توین سازید ایمان خود را گفته شد یا رسول الله و چه طور نو سازیم ایمان خود را فرمود زیاده بگوید مقول لا اله الا الله ۱۲ بر جندی ۱۰ اشارت است بآیه که در پاره قد سمع الله و سورة تحریم واقع است یا ایها الذین امنوا اتقوا الى الله توبه تصحیح یعنی اے آنکه که دیدید باز گردید بخدا باز گشتن خالص و لفظ تصحیح بفتح و حاء جمله یعنی صاف و خالص و توبه استوار که باز گاه هرگز نکند و نیز نام مردی که در حاکمها میکرد و قصه توبه کردن در ثنوی معنوی مشروح است ۱۲ قوله از اموریکه الخ و قوله پنج وقت الخ هر دو بحدوث عطف محطوف است بر قول او قدس سره از سر و از نام مریضات ۱۲ قال علیه الصلوة والسلام بقی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و الحج و صوم رمضان یعنی اسلام بر پنج رکن معنی است شهادتین و نماز زکوة و حج و روزه رمضان مروی است از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما و بخاری ۱۲ مشکو ۱۰ قوله به نیت زکوة بدانکه شرط صحت زکوة نیت است که مقارن شود با دل نمودن یا بجا آوردن قدر واجب از مال و اگر صدق کرد تمام مال زکوة نیز از دم او ساقط گردید ۱۲ قوله بصرفه صرفه بالفتح و فاء یعنی فائده و نفع و بمعنی حیل و مکر و معنی افزونی و فرصت و بمعنی نخل و تنگی در خرج ۱۲ غت ۱۰ فرزند داری احکام خداوندی ۱۲ غت ۱۰ زیرا که نیت متجمله شرط صحت ادای زکوة است که بر مسطور کتب ۱۲

آسان است بلامنت و تلقی هم رفع می شود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام
 شرعی را از علماء آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تا اثری به دست نیاید به برکت انفس ایشان
 بعمل آید موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاد ساخته اند و در باید بود مگر آنکه علمای متقی پیدا شود
 بقدرت بقدر ضرورت یا ایشان باید پرداخت آن جا میال حاجی محمد اتره از علمای دیندار اند
 میان شیخ علی اتره خود آشنا شده اند غرض این مرد و عزیز در آن تو احوی مقتم اند در تفیش مسائل
 شرعی بایشان رجوع نمودن اسب است ای فرزند ما فقر را به اینان و بیا چه مناسبت که از نیک
 و بد ایشان سخن کنیم نصائح شرعی در این باب بر وجه اتم و اکمل وارد شده اند فَلَکُمُ الْحِجَّةُ الْبَاطِلَةُ
 اما آن فرزند چهل از راه انابت به فقراء رجوع آورده بود دل را بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات توجه
 بحال آن فرزند می نمود همان توجه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصائح و مسائل بگوشت
 آن فرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیمار که علم بدارو می مرض خود دارد و نا آس و آس و آس
 نخورد و صحت نمی یابد علم بدار و فائده نمی کند این همه ابرام و بیانات برائے عمل است علم خود محبت را در دست
 می سازد قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِنَّ النَّاسَ عَذَابًا يُومَرُ الْقِيَمَةُ عَالِمٌ كَمْ يَنْفَعُهُ اللَّهُ
 بِعِلْمِهِ آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت ای باب تجتنب اگر چه شره ندارد اما از انفا
 جوهر استعداد آن فرزند خبر میداد امید است که حق سبحانه و تعالی بیکت آن انابت در آخر بتوفیق
 مرضیات خویش موفق گرداند و از ازل نجات سازد و بهر حال رشته محبت این طائفه را از دست نهد و

له زیرا که مخالف اعمال سه نوع اند نوعی است که حقیقی آمرزش نخواهد نمود و آن شرک کردن است با حق سبحانه و تعالی ان الله لا
 یغفر ان یشرک به و نوعیست که ترک نماید حق تعالی آن را تا آنکه معاوضه بکند و اقتصا نماید بعضی از بعضی و آن ظلم کردن عبد است
 یکی مردیکه را نوعی است مفوض بخدا تعالی عذاب کند یا تجا و نماید و آن حقوق حق اند عز شانه هکذا و در حق الحاد بیست
 لید حق عن عائشة رضی الله تعالی عنها علی ما فی مشکوٰۃ ۱۲ یعنی پس مرخا شے راست حجة کامله و دلیل حکم ماین که
 واقع است در پاره و لوا و سور الفام در ربع دوم ۱۲ مروی است از حضرت خواجہ حسن بصری رضی الله تعالی عنه گفت علم دوست
 پس یک علمی است که در دل است پس آن علمی است سود دهنده مردم را و دیگر علمی است بر سر زبان که تا اثری نرود در دل و نورانی نه ساخت دل
 پس این محبت خدا است بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت که شمار علم بدادم چه بآیان کار نرود و از اینجا گفته میشود که وائے بر جهان
 یک بار و بر عالم بقدر دبار که دیده و دانسته گمراه شده در جهه خدا لان افتاد و بدیت علم چو یل بر دل زند یارے شود و علم چو یل بر تن زند یارے بود
 که یعنی رسول فرمود علیه الصلوة والسلام هر آینه شدید ترین مردم از روی عذاب روز قیامت عالمی است که با و نفع نرساند حق تعالی از
 علم او تعجب گفته روایت کرد این را ابن عساکر از ابو بربره و نیز طبرانی در معجم و بیہقی در شعب و ابن عدی و حاکم در مستدرک بالفاظ مختلفه فقیر گوید عن
 ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه قال ات من اشترى الناس عند الله حذوة يوم القيامة عالم لم ينتفع بعلمه یعنی مروت از حضرت
 ابوالدرداء رضی الله تعالی عنه که فرمود درستی از شری ترین مردم تو یک حق تعالی اندوخته عزت روز قیامت عالمی است که نفع نرود از علم خود و

التجا و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و تعالی به توسل محبت این طائفه
 بجهت خود مشرف سازد و به تمام بجانب خود کشد و ازین تر خشتها بالکل خلاص سازد و حثوی عشق
 آن شعله است که چو یل بر فروخت و هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قتل غیر حق براند
 در نگر زان پس که بعد لا چه ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش اے عشق شرکت سوز زلفت
 زلفت بالفتح درشت و سخت و در بر حکم و طرا

مکتوب مقتاد و چهارم

به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریر فیض بر محبت فقراء و توجه یا ایشان و النصیحة باتباع
 صاحب الشریعة علیه و علی الیه الصلوة والسلام مراسله شریفه و مقاوضه لطیفه و روایات
 حمد الله سبحانه که از فحوائے آن محبت فقراء و توجه در ایشان مفهوم گشت که سر نایه سعادت
 است لا تهمم جلساء الله سبحانه و هم قوم لا یشتی جلسهم و کان رسول الله صلی
 الله تعالی علیه و علی الیه و سلم یستفتح بصحابة المهاجرین و قال علیه الصلوة و
 السلام فی شأنهم رب أشعث مد فوج بالابواب لو أقسم علی الله لأبره سعاد
 آثار فقره در صحیفه گرامی اندراج یافته بود که حدیث نشأتین این نعتی است که مخصوص بحضرت
 واجب الوجود است جل سلطانة جند مملوک لا یقدر علی شئی را چه رسد که بوجه
 از وجوه بخداوند خود جل سلطانة مشارکت جوید و در راه خداوندی بویید علی الخصوص در نشأت آخرت
 که مالکیت و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت ملک يوم الدین است

له پیر عشق تست نه ریش سپیده و شکر مدبر اران تا امید ۱۲ قوله لا تهمم جلساء الله سبحانه زیرا که بر آئینه ایشان بختیان حق
 سجاده انداخته است از حدیث صحیحین و انما الله اذ ذکر فی زیر که فقر گاه به غافل نیست چنانچه حق تعالی میفرماید رجال لا تلهیهم الخ ۱۲
 قوله هم قوم الخ یعنی ذکر آن حق تعالی قومی است بدیجت نه می شود بهشتین ایشان روایت کرد بخاری در حدیث طویل هم المجلساء لا یشتی
 مجلسهم و روایت کرد مسلم هم القوم لا یشتی بهم مجلسهم ۱۲ قوله و کان رسول الله الخ یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 طلب فتح مینمود و بر کفار از حق تعالی و نصرت و نظیر میخواست لطیف فقراء و بهایون روایت کرد این را در تشریح المسئلة مشکوٰۃ ۱۲
 قوله و قال علیه الصلوة والسلام الخ یعنی فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام در شان شان بسیار بوییده نموشے گرد و کور انده شده از درها
 اگر سوگند خود بر حق تعالی بر آئینه راست گو گرداند او را خدا تعالی یعنی در سوگند او روایت کرد مسلم از ابو بربره رضی الله تعالی عنه مطلق
 من مشکوٰۃ ۱۲ جمع ترخه افش بر دو خاء مجمر در اصل بمعنی بے موقع مجادله کردن و اینجا مراد تعلقات دنیائے دنیه بجا جانت تشرعیه
 است ۱۲

حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا دهد که لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و خود در جواب آن فرماید
 اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّادُ عباد را در آن روز غیر از هول و وحشت متحقق نیست و جز حضرت و ملائکه
 متصور نه الله تعالی در قرآن مجید خود از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد
 حَدَّثُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّ ذَلِكَ السَّاعَةُ شَىْ عَظِيمٌ يَوْمَ تَوَهَّاتِ أَهْلُ كُلِّ
 مَوْضِعَةٍ عَنْ مَوْضِعِهَا وَتُصْعَقُ كُلُّ ذَاتٍ حَيٍّ حَمَلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى
 وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ در آن روز که فعل پسند قول و الودعزم را دل بلیز و زبول
 بجائے که دهرشت بر ندانیا و تو غدر گناه را چه داری بیا بقیة النصیر ایتنا صاحب الشیوة
 علیه الصلوة والسلام والنجاة فان النجاة بدونه محال و عذرا لیتفات الى ذخارف
 الدنيا و عدم الاعتبار بوجودها و عذرها فان الدنيا مبغوضة الله سبحانه لیس
 لها قدر عند الله تعالی فینبغی ان یكون عذرها خیرا من وجودها عند العباد و قصه
 عدم وفائها و سوء ذوالها مشهودة بل مشهودة فاعتبروا بآباءها الذین مضوا من
 قبل و قضا الله سبحانه و آياکم متابعة سید المرسلین علیه و علی الیه الصلوة والسلام

مکتوب مقتاد و پنجم

بیزیر میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید کونین علیه و علی الیه الصلوة
 و السلام

له این قول اشارت است باینکه که در سوره مومن پاره من اظلم واقع است یوم هم با دوزخ لا یحقی علی الله الخ روزیکر ایشان بیرون
 آیند پوشیده بپوشید از ایشان چیزی بر خدا و خداوند که است بادشاهی امروز باز خود جواب دهد مر خدای غالب یگان ۱۲ ۱۳ اشارت است
 باینکه که در شروع سوره حج و پاره اقرب واقع است یا ایها الناس اتقوا ربکم ان ذلک الخ یعنی ای مردمان ترسیب از پروردگار خود هر آنکه نداند
 که نزدیک قیامت باشد چیزی بزرگ است روزیکر بپایند از اغافل شود و فراموش سازد هر شیر و دنده از آن فرزند که او را شیر بدیده
 هر زن با دایه بار شکم خود او بر مینوی مردمان را مست شده و نیستند مست و لیکن عذاب خدا سخت است ۱۲ ۱۳ بقیة نصیحت این است که
 لازم گیرید متابعت صاحب شریعت را با دیر و درود و سلام و تحفه و عازیرا که نجات اخروی بدون متابعت آن محال و غیر ممکن است و نیز
 لازم است عدم توجه بسوائی زیبا نشانه دینا و نیز عدم اعتبار به بود و نابود آن یعنی بر دورا مسادی بدانند زیرا که دنیا مبعوضه حق تعالی
 است یعنی مکره و ناپسندیده است و نیست آن را قدر و منزلت نزدیک حق تعالی پس سزاوار است که نزدندگان نابود و از بود او بهتر
 باشد و تصدیق فانی و قدر آن و بزدی نیست شدتش مشهور است بلکه معاین مردم گردیده پس عبرت گیرید از ملاخلفه حال پسرانش که ازین پیش
 گذشته اند حق سبحانه و تعالی ما را و شمارا توفیق متابعت سرور و سلطان از انی فرماید بر او برآل پاک او درود و سلام ۱۳

و السلام اولاً بتصحیح عقاید و ثانیاً بدانستن احکام ضروریة فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله
 یاب و وسیله او را تعالی می باید طلبید سَلَمَکُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ عَافَاکُمُ لَقَدْ سَعَدَتْ دَارُ مَنْ مَنُوهُ
 بِمَا لَبِيتَ سَیْدُکُمْ نِینِ اسْتَعْلَیهِ وَ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ اتمها و اکملها بر آنچه
 که علمائے اهل سنت شکر الله تعالی سَیْعُهُ بربیان فرموده اند اولاً تصحیح عقاید بمقتضای آرائی
 صاحب این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح
 و مستحب حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو خارج اعتقادی
 کامل اگر سعادت ازلی بدو فراید طریق عالم قدس میسر آید و بدو و نهما خراط القنادر و نیای دنی
 که آن نمیکنند که آن را از مطالب سمر اند و حصول مال و جاه و اورا از مقاصد انکار کنند بهمت باید بود و از
 حق سبحانه و تعالی بوسیله یاب و وسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار این است و غیر این همه هیچ
 بعمل الیقین نموده بمتن خوانسته اند کُتِبَ سَالِمًا وَ عَافَانَا مِاجِیْتِ خَوَامِدُ مَنُو دَانَا یک شرط را
 می دانند و آن وحدت قبله توجیه است قبله توجیه را مستعد و ساحتین خود را در تفرقه انداختن است
 مثل مشهور است که هر که یک جای همه جا و هر که همه جای همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بجا و شریعت
 مصطفویه علی صاحبهما الصلوة والسلام و النجاة استقامت کرامت فرماید و السلام
 عَلَی مَنْ اَتْبَعَ الْهُدًی وَ التَّزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَی عَلَیهِ وَ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ

مکتوب مقتاد و ششم

به قلیچ خاں صدور یافته در بیان آنکه ترقی و ابسته بوسع و تقوی است و در تحریض بر ترک

له یعنی علم فقه که متکفل به بیان این همه است ۱۲ ۱۳ قوله بدو دنیا الخ یعنی بدو دنیا سعادت ازلی قصد طیران عالم قدس نمودن
 دست زدن است بر درخت خار و در یعنی رنج و محنت بدون است بلا سود و در بعضی نسخ و بدو دنیا بضمیر تنبیه است یعنی بدون حصول این
 دو خارج اعتقادی و عملی الخ ۱۲ ۱۳ توجیه گردن از حکم داور هیچ که گردن نیچیز حکم تو هیچ محال است چون دوست دارد ترا
 که دوست دشمن گذارد ترا ۱۲ ۱۳ سلام است بر کسی که متابعت نمود و ابیت را لازم کرد بر خود اتباع برگزیده خدا را بر او برآل پاک
 او درود و تحفه ۱۲ ۱۳

فصول مباهات و اگر بیشتر نشود اجتناب از محرمات ساخته و اثره فصول مباهات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است بسم الله الرحمن الرحيم و به تسبیح عظمكم الله سبحانه عما يبعثكم و صانكم عما شانكم بحمدت سيد البشر المنقذ عنه ذبح البصر عليه وعلى اليه من الصلوات كلها ومن التسليمات اخلصها قال الله تعالى ما انتكم الرسول فخذوه وما نهكم عنه فانهوا مدارجات بر دو جزو اند

اشغال او امر و انما از لوازم و معظم ترين اين جزو جزو اخير است که معبر لورع و تقوی است ذکر دجل عند رسول الله صلى الله عليه وعلى اليه و سلم عبادته واجتهاد و ذکر اخبر عنه فقال النبي صلى الله تعالى عليه وعلى اليه و سلم لا تعدل بالوعدة شيئا يعني الوعد و قال ايضا عليه من الصلوات انماها ومن التسليمات كلها ملاحك دينكم الودع و فضيلت انسان بربك از اين جزو متحقق است و ترقی بمدارج قریب هم از اين جزو ثابت میشود چه بلائكم در جزو اول مشار کند و ترقی در ایشان مفقود است پس رعایت جزو و روع و تقوی از اهم همام اسلام آید و از آنکه ضروریات دین و رعایت این جزو که ملائک بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال و قتی میسر شود که از فصول مباهات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباهات اكتفا کرده شود زیرا که اگر اعضاء عنان در ارتکاب مباهات با امور مشبهات میرساند و مشتبیه بجرم نزدیک است من حار حول الحی یوشک ان یقع فیہ پس در حصول کمال و روع و تقوی اکتفا از مباهات

حق سبحانه و تعالی کند و انما از آنچه موجب عار باشد در حق شما و معصون و محفوظ و ادوات را از آنچه عینا که در اندیشه ابراهیم سرور آدمیان که در کوه شده است از میان چشم بسوخته غیر حق تعالی برادر پاک از درود کماله و از تسلیات فاضله ۱۲ حق تعالی میفرماید در سوره شجره پاره قد سمع الله بر چه بدین راه پیغمبر پس بیکرید از او بر چه منع کند شما را از ان پس باز ایستد ۱۳ قوله ذکر جعل الخ یعنی مذکور شد مرصع نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم جهاد و دیانت و دیگر بر چه بر چه گاری پس رسول فرمود علی الله تعالی علیه و سلم برابر یک دال چینه را بر چه بر چه گاری و تقوی معرب می فرماید که روایت که این را نزدی از جابر و انساده این سخن است ۱۴ قوله ملاک الخ یعنی ملاک را درین شما تقوی و بر چه گاری است روایت که در بعضی تلفظ و فضل فی علم خیر من فضل فی عبادته و ملاک الدین الودع یعنی زیادت در علم بهتر است از زیادت در عبادت و مدارین و روع است ۱۵ مشکو ۱۲ ه

ارضا بالکسوف و معنی فرود آمدن اشق و عنان بالکسوف تخفیف لون و دال لکام یعنی در استعمال انشاء مباهات و دال لکام اسپ نفس سرکش را فرود آمدن و نرم کردن و دست دادن و معنی انشاء مشتبیه و دال لکام یعنی در استعمال در آوردن معنی مشتبیه و دال لکام من حار حول الحی ۱۳ قوله حار حول الحی

انما رقت بجهنم که روایت که بخاری و مسلم رجما الله تعالی از نعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنده رسول فرمود علی الله تعالی علیه و سلم حلالی و اضع است و حرام نیز واضح است و میان این بر دو امر مشتبیه اندر نمیداند آنها را بسیار است از مردم پس آن کس که بر چه گاری از مشبهات پاک کرد و دین خود را درخت خود را و کسی که افتاد و مشبهات افتاد در حرام مانند چوبی و نگه بانه که چنانچه مستور را را اگر در سبزه زار با دشت قریب است که بچاند و داخل و اندرون آن سبزه زار باقی برقت

بقدر ضرورت لا بد آمد و آن هم مشروط بر نیت اداء وظایف بندگی والا ال قدیم و بال است و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و چون اجتناب از فصول مباهات با کلیه در همه اوقات خصوصاً درین وقت بسیار عزیز بود و است اجتناب از محرمات لازم ساخته و اما کن و اثره ارتکاب فصول مباهات را تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب همواره ناوم و مستغفر نباید بود و در چه از رل و دخل محرمات و البته همیشه بحق سبحانه مطلق و متضرع باید شد این ندامت و استغفار و التجا و تضرع تحمل که کار را اجتناب بکند که بقصود مباهات تعلق داشت و از آنکه آن معصون و محفوظ دارد و عزیز میفرماید انکسار العاصین احب الی من صولة المطيعین و اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسمی است که بحق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که بحق عباد متعلق است و رعایت قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد فقر او عباد جاند و بالذات بخیر و لیسند و قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم من كانت له مظلمة لرجله من عمره اوشى فليخلفه عنه اليوم قبل ان لا يكون ديناً ولا دهران كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم يكن له حسنات اخذ من سيئات صاحبه فحمل عليه و قال ايضا صلى الله تعالى عليه و آله و سلم انك دون ما المقلس قالوا المقلس فينا من لا دهم له ولا متاع فقال صلى الله تعالى عليه و آله و سلم

الهي حاشية ۱۲ آگاه باشید که بر آئینه بر باد شاه را سبزه زار است خاص با آگاه باشید که بر آئینه سبزه زار حق سبحانه و تعالی انشاء حرام کرده شده اویند آگاه باشید که در بدن آدمی پاره الیت از گوشت چوبی و در دست تند و بصلاح آراسته گردیده صالح و در دست شد تمام بدن انسان و چون فاسد و خواب گردید فاسد و خواب شد تمام بدن آگاه باشید که گوشت دل انسان است ۱۳ امور مباهات از فقر ضرورت ۱۲ حاشیه صفحہ ۱۲

سلفه و فصول بنفین مصدر است بمعنی افزونی و هم جمع فصل است بالفح بمعنی نیا دها و افزونها در اینجا بر دو حمل است ۱۴ ثنوی بالتضرع باش تا مشدال شوی و گریه کن تا بیدار خندان شوی که برابر می بند شاه مجید اشک را در فضل با خون شهنیده زود را بگذارد از روی را بیکرم رحم سوسه زاری آید و تقیر و گریه زاری بیای رسد و هم از در زاری خود یا بگو ۱۵ قوله قال رسول الله انما روایت که در این را بخاری از ابو هریره رضی الله تعالی عنه یعنی فرمود رسول الله تعالی علیه و سلم کسی که هست بر ذمه حق برادر او از جنس آبروئی و دسه یعنی تنگ آن یا چینه و دیگر از خول مال پس باید که از خود بخوابد و بر پیش از آنکه در بر می باشد و چنانکه اگر باشد او را ملکی نیک گرفته شود و بقدر ظلم از او و اگر نباشد مراد انیکها گرفته شود از بدی مال صاحب و معنی مظلوم پس بر دانه شده و و بار کرده شود بر آن کس یعنی ظالم بد آنکه مظلمه بفتح میم و سکون طاء معجمه و کسر لام بمعنی ظلم و آنچه گرفته است یک از حق دیگر ۱۶ قوله وقال ايضا الخ روایت که در این را مسلم از ابو هریره رضی الله تعالی عنه یعنی فرمود و انما حار حار حول الحی ۱۳ قوله حار حول الحی

عبر علی آله الصلوة و السلام آیا و ایند که کیست بنفس مقتصد بنفس در میان ما آن کس است که نه دریم باشد و در رشت پس فرمود ان حضرت علیه الصلوة و السلام بر آئینه بنفس از امت من کسی است که بیا بد روز قیامت نماز روز و روزه و کوفه و بیاید بجا لیکه دشنام کرد این را و نسبت بزرگ کرد این را و خود و مال این را بهیخت خزان این را و جزو این را یعنی انواع ظلم کرده بر مردم پس داده شود این کس از جنات او و آنکس نیز از حسنات او پس اگر تمام شود و قار گردد و حنات او پیش ازین که اگر داده شود و آنچه بر دمه اوست یعنی از حقوق عباد گرفته شود از آن مالش ایشان یعنی در میان باقی برقت

مکتوبات مقتاد و هشتم

نیز بخاری حال صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت و ایستادن بتابع صاحب شریعت است علیه و علی الله الصلوٰة و السلام حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت حق علی مَصْدَرِهَا الصَّلٰوةُ و السلام و الْحُجَّةُ استقامت از انی فراید چند روز است که از سفر دلی و اگر مر اجبت واقع شده است و بوطن مالوف آرا می حاصل شده ^{مجت} و حُبُّ الْوَطَنِ مِنْ الْإِيمَانِ نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقرر ^{قواعد} اکابر خانواده علیه نقشبند است قدس الله تعالی امواتهم جاشنی ازین سفر درین طریق ابتداء سیر می گردد و بطریق اندراج النّهائیه فی البدایه حاصل میشود جمعی را ازین طائفه اگر خواهند مجذب سالک گردانند در سیر بیرونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آن است آرا می میدهند مصرع این کار دولت است کنول تا کرار سد مصرع ^{مصرع} هَيْتَا لِحَدِّبَابِ النِّجْمِ لِعَيْمِهِمْ و وصول باین نعمت عظمی و ایستادن بتابع سید اولین و آخرین است علیه و علی الله من الصَّلٰوة اَفْضَلُهَا وَ مِنَ الْبَحَائِبِ الْكُلِّهَا تا تمام خود را در شریعت گم نه سازد بامثال او امر و انتها از انوی مخفی نه گردد یوئ ازین دولت بمشام جان او نرسد یا وجود غافلقت شریعت اگر چه برابر سر موش باشد اگر بالفرض احوال و مواجید دست دهد داخل استدر ارج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی به اتباع محبوب ^{امثال یعنی دولت دادن}

له قوله فی نیست پس اتباع شریعت او علیه الصلوٰة و السلام مستلزم وصول بولایت آن سرور نیست و بموجب ماقدم ۱۲ ^{محرک} قوله فی نیست پس اتباع شریعت آن پیغمبر دیگر نموده اند پس وصول بولایت بنی از انبیا بدون اتباع شریعت و سه بوقوع در آن خلاف مقرر است ۱۲ ^{محرک} و درین هیچ استحال نیست چه وصول بولایت بنی بدون اتباع شریعت آن بنی لازم نیاید ۱۲ ^{محرک} پس راست نیاید قول معتزلی که بعضی متابعت آن سرور را از ولایت آن سرور فیصّل نیست چه ولایت آن بنی جز ولایت از اجزاء ولایت خاصه آن سرور بتماهی پس موقوف است بر کمال اتباع شریعت آن سرور علیه الصلوٰة و السلام و بولیس فلیس ۱۲ ^{محرک} و سبب نارسیدن باین ولایت تقصیر است در کمال متابعت آن سرور علیه الصلوٰة و السلام و تقصیر را در انداختن پس ناچار تفاوت و در اندراج ولایت حصول می یابد و اگر کمال اتباع میسر نمی شد البته وصول باین ولایت ممکن نبود ۱۲ ^{محرک} یعنی چو آنرا از این ولایت خاصه حاصل نیست پس اقرار می دارد نیست ۱۲ ^{محرک} چه ستایش مر خدائے راست که انعام گرد بر او بدایت نمودار برادر راست و درین حکم ۱۲ ^{محرک} یعنی بدستیکه بر آنکه که کلاه فرستادگان برادر راست این کبریه واقع است در سوره یاسین پاره ۲۲-۱۲ ^{محرک} یعنی خدائے پاک بخشنده را در شمار کمال متابعت شریعت آن سرور علیه الصلوٰة و السلام بطریق کامل متابعت آن سرور در اولیاء عظام آن حضرت خوشنودی حق تعالی برجمله ایشان نازل باد ۱۲

له قوله حب الوطن من الايمان والمشهد وانه حديث قال السخاوي لما اُتف عليه ومضاه صحيح ۱۲ ^{محرک} سفر در وطن عبارت از سیر انفسی است که از جملہ نیکویند ابتدا معانیه این بزرگواران ازین سیر است و سیر آفاقی که سلوک عبارت از آن است در ضمن این میر طرح میاید و در سلسله دیگر شروع کار از سیر آفاقی می کنند و انتها به سیر انفسی میشود و شروع کار از سیر انفسی خاصه این طریق است و اندراج نهایت در بدایت را همین معنی است که سیر انفسی که نهایت دیگران است بدایت این اکابر است سیر آفاقی مطلوب را بر روی از خوشنیت جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گردول خود گردیدن و درین معنی گفته اند سه هم چون نایبنا مبرم سه دست با تو در بر گیم است هر چه هست ۱۲ ^{محرک} از مکتوبات خواجہ محمد معصوم قدس سره ۱۲ ^{محرک} خوشگوار با دار باب نعمت را نغمه های او ۱۲ ^{محرک} انتقال است بمناجبت لفظی ۱۲ ^{محرک} بختین جائے بودن و اقامت کردن موم او طمان جمع ۱۲ ^{محرک} بفتح بیم اهل و تشدید بیم ثانی یعنی با مواضع قوت ششامه ۱۲ ^{محرک} عدا یزید که سهو و خطا مقرر است و بنا لا تو اخذ فان لبینا و اخطا ۱۲ ^{محرک} اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه

سب العالمین علیه وعلى الیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ممکن نیست
 حیوة چند روزه را در مضیبات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولائی
 این کس از کردار او اضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزئی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید
 کرد و بالفرض اگر دانست که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناپسندیده
 بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه بیچ پاک نمی
 کنند این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی دهند و خود را بالله سبحانه شکر و انفسنا و
 من سبناک اعمالنا بحکم حدیث ^{چندین ساله ایمان خود را} ^{بیکر لا اله الا الله} ^{در هر آنی تجدید ایمان} ^{چندین ساله ایمان خود را} ^{بیکر لا اله الا الله} ^{در هر آنی تجدید ایمان}
 باین قول عظیم الشان می باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت
 توبه تا وقت دیگر ندهند ^{چندین ساله ایمان خود را} ^{بیکر لا اله الا الله} ^{در هر آنی تجدید ایمان} ^{چندین ساله ایمان خود را} ^{بیکر لا اله الا الله} ^{در هر آنی تجدید ایمان}
 التسلیمات یعنی ملاک گشتن بسوی افعال گونیدگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید
 شمرد و در مراضی حق سبحانه صرف باید نمود و توفیق توبه از عنایات حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه
 خواهان این معنی باشند و درویشانی که قدم را سنج در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسانند
 از ایشان بختی باید طلب نمود و در دهر باید حجت تا غایت حق سبحانه از دیر کجایشان ظاهر شده تمام
 بجانب جناب قدس خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در دهر گنجایش نماند تا سرسوره مخالفت شریعت
 کشاده است محل خطر است تمام شل مخالفت را باید مسدود ساخت بیت محال است سعدی که
 راه صفا و توان رفت جز بر پشته مصطفی صلووات الله و سلامه علیه و علی الیه اعتراض بر اهل
 الله خصوصاً که اسم بیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده شده باشد نباید کرد و آنرا اسم قائل
 باید انگاشت زیاده برین اطناب است این چند حروف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص تخریر آورده

۱۱ تحقیق این حدیث بحاشیه مکتوب هفتاد و سوم نوشته شد آنجا ملاحظه باید نمود ۱۲ تحقیق تخریر این حدیث عن قرب بحاشیه مکتوب
 هفتاد و سوم گذشت آنجا باید دید ۱۳ قول در یکجمله اول و کسر رائی جمله و یکم معروف و بیهم فارسی یعنی دروازه خود
 در اصل در بزه بود که زائے معجم را بیهم فارسی بدل کردند و در بزه مرکب است از لفظ در و لفظ بزه که ریائے حقانی و زائے معجم باشد
 بمعنی خود و گویند و حالت ترکیب یا را ساکن کنند چنانچه مشکیه بمعنی مشک که یک بعضی در یکجمله بیاض نوشته اند ۱۴ از غیاب مع
 الاختصار ۱۵ بسمت بالکسر تشدید و حزن و فکر و مجاز الاده بلند و قصد دل و انداز و مجاز المعنی و عین مستعمل و درین جا به معنی
 انبر مراد است ۱۶

امید است که موجب کمال نشود ثانیاً مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسن آدمی زاده اند خواهان ملازمت
 ایشان اند امید است که داخل ملازمان خاصه گردند اسمعیل نیز بهین اراده بخدمت آمده است اگر چه پیرا
 است امیدوار است که فراتر حالت خود بهره یابد زیاده تصدیق نداد و السلام والا کر ام

مکتوب هفتاد و نهم

نیز بخیرای خان صدور یافته در بیان آنکه این شریعت غیر اجماع شرائع ماقدم است و اتیان
 بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع شرائع و مایات است ذلك الله تعالی
 بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التبیة ثبات و استقامت از انانی
 فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم جمیع کمالات اسمائی و صفائی است و مظهر جمیع اینها بر سبیل اعتدال
 کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر سائر انبیاء علی نبینا و
 علیه الصلوات و التسلیمات منزل شده اند و ایضا شریعتی که آل سرور را عطا فرموده اند و
 جمیع شرائع ماقدم است و اعمالیکه بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرائع
 سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلووات الله تعالی و سلامه علیه و علی نبینا و علیه
 از ملائکه مامور بر کوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و هم چنین اتم سابقه بعضی به نماز باید و مامور
 و بعضی دیگر بنمازهای دیگر درین شریعت از اعمال اتم سابقه و ملائکه مقرر به خلاصه و زبده آل را انتخاب
 کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضای آل فی الحقیقت تصدیق

۱۱ قال العلی المقادی فی شروح مشکوٰة و اخرجه المحاوی عن عبید الله بن محمد عن عائشة ان ادم لها
 تلب علیہ عند الفجر صلی رکعتین فصارت الصبح و قدی اسحاق عند الظهر فصلی اربع رکعات فصارت
 الظهر و بعث عن یوسف فیله که لیت قال یوما فرای الشمس فقال او بعض یوم فصلی اربع رکعات فصارت
 العصر و غفر لداود عند المغرب فقام فصلی اربع رکعات فجهد فی الثالثة ای تعب فیها عن الاتیان بالثانی
 لشدة ما حصل له من الیکاد علی ما اوترقه مما هو خلاف الاولى فصارت المغرب ثلاثاً و اول من صلی
 العشاء الاخرة نبینا صلی الله علیه و سلم ۱۲

است بجمع شرائع و اتیان است باعمال مقتضیات آن شرائع پس لایحرم مصدقان این شریعت خیر
 الام باشد و همچنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان بمقتضائے آن تکذیب است من جمیع شرائع
 با تقدم را و عدم اتیان است بمقتضائے آنها و همچنین است انکار از ان سرور علیه الصلوٰة و
 السلام انکار از جمیع کمالات اسمائی و صفائی و تصدیق او تصدیق است بجمع آنها پس ناچار منکران
 سرور و کذب این شریعت بدترین ائم باشد از اینجا است ^{۱۲} اَلَا عَرَفْتُمْ اَسَدًا كَفَرًا اَوْ نِفَاقًا ه
 محمد عربی کا پروئے بر دوسر است کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او الحمد لله ذی
 الانعام و النعمة که حسن اعتقاد و کمال ایقان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت
 علیه الصلوٰة و السلام و النجیة با حسن و سوجه مشهود شده بود و ندامت بر او صلوات الله علیه بموازه
 و امنیگیشان بوده حق سبحانه و تعالی از دیا و بران عطا فرماید ثانیاً ملتمس آنکه حامل بر قیمة و عامیان شیخ
 مصطفی از نسل قاضی شریح اند و درین دیا و برگان ایشان بزرگ شده اند و سوجه معاش و وظائف بسیار
 داشتند مشارالیه از بے معاشی متوجه لشکر شده است و این دو فرامین همراه آورده امیدوار است که بتوسل
 ایشان جمیعت پیدا کند زیاده معدوم نشد مشارالیه را بعد و عظام بر سر سقارش فرماید که کارگر شود
 و سبب جمیعت ارباب تفرقه گردد و السلام و الاکم امم

مکتوب هشتم

بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از بقا و دوسه فرقه الهیست و جماعت است و درین
 فرق مبتدعه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة و السلام
 و النجیة استقامت اندازی فرماید مصرعه کار این است غیر این همه هیچ + هر فرقه از بقا و دوسه گروه مدعی اتباع

۱۰ هـ هوشیاری محمد بن الحادث بن قیس الکوفی الفخفی القاضی ابو امیة محتوم ثقة و قیل له صحبة مات قبل الثمانین او بعدھا
 و له مائة و ثمان سنین ادا کثر قال بعضهم حکم سبعین ۱۲ تقریب ۱۰ هـ قول بقا دوسه گروه اشارت است بحقیقه
 که روایت کرده است ترمذی از عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیا تین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل
 حذا و النعل بالنعل حتی یان کان منهم من اتی امه علانیة لکان فی امتی من یصنع ذلک و ان بقی اسرائیل تقرت علی
 ثنّین و سبعین ملة و تفتق امتی علی ثلث و سبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول
 الله قال ما انا علی و اصحابی ۱۲ مشکوٰة ۱۲ هـ و الثنّین تحت تراند در کفر و نفاق واضح است سوره توبه پاره یغترزون ۱۲

شریعت است و حاکم نجات خود کل حزب بها الدایره فَرَحُونَ تقدیر وقت شال است اما دلیل که بتعمیر
 صادق علیه و من الصلوٰات افضلها و من التسلیمات اکملها تمیز فرقه و احده ناجیه از ان فرق متعدده فرمود
 است انت الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی آن فرق و احده ناجیه آنانند که ایشانان بر طریقه اند
 که من بر آن طریق و اصحاب من بر آن طریق اند ذکر اصحاب با وجود کفایت بذكر صاحب شریعت علیه الصلوٰة و النجیة
 درین موطن برائے آن تو اند بود که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط با اتباع
 طریق ایشان است و پس چنانکه حق سبحانه فرموده مَنْ یُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاع الله پس اطاعت
 رسول عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلاص اطاعت او صلی الله تعالی علیه و سلم
 عین معصیت او فعلی و تقدس جماعه که اطاعت خدا را جل سلطان خلاص اطاعت رسول تصور
 کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بر کفر ایشانان مینماید آنجا که می فرماید یُریدُونَ اَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ
 الله و رُسُلِهِ و یَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکْفِرُ بِبَعْضٍ وَ یُریدُونَ اَنْ یُتَّخَذَ مِنْ ذَٰلِکَ
 سَبِيلًا اُولَٰئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ حَقَّ اِیْس در مابین فیه دعوی اتباع آن سرور محمود علیه الصلوٰة و السلام
 بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع
 فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوٰة و السلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال و
 یُحْسِنُونَ اَتَقَمُّوْا عَلٰی شَیْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْکَاذِبُونَ مطابق حال ایشان است و شک نیست فرقه که بتشرع اتباع
 اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی
 سَعِیْهُمْ فَرَقَهُمُ الْفِرْقَةُ النَّاجِیَةُ چه طاعتان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیمات
 پس ایشانند و فرقه نجات یابنده ۱۲

۱۰ هـ قول کل حزب الخ اشارت است بکریه که واقع است درباره اهل ما و می و سوره دوم یعنی هر گروه با آنچه نزدیک است خیر است ۱۲
 ۱۰ هـ قول الذین هم علی التزیان معنی حدیث است ۱۲ هـ این کریه واقع است در سوره نساء و پاره و الحسنات یعنی هر که فرمانبرداری
 کند رسول را بر آئینه فرمانبرداری خدا کرد ۱۲ هـ اشارت است بآنکه در شروع پاره لایجب الله و آخر سوره نساء واقع است و نظم الآتیه
 ان الذین یکفرون یا دله و دسله و یدینون ان یفرقوا بَیْنَ الله و رُسُلِهِ لَکَرِ یعنی هر گز نه کسی که بفرقه جدا و پیغمبران او و کسی که پیغمبر
 که تفرقه کند در میان خدا و پیغمبر او و کسی که میگوید ایمانی نمی آیدیم بعضی پیغمبران و ما معتقد شویم بعضی را و میگویند که راستی که در میان این
 آن اهل جماعت ایشانان کافران در تحقیق و آماده ساخته ایم برائے کافران خدا پس سوگند ۱۲ هـ اشارت است بآنکه در سوره مجادله
 پاره قد سمع و اوقع است یعنی دمی پندارند که ایشانان بر پیغمبر است و آگاه شوند بآنکه ایشانان نزد دروغگو ۱۲ هـ است مرتبط است بقول قدس
 سره و طریق نجات منوط با اتباع ایشان است ۱۲

خود اتباع ایشان محروم اند کاشیحه و الخوارج و معتزله خود بدست محمدت دارند و اصل این عطار بیس ایشان
از تلامذه امام حسن بصری است که با ثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان
او فرموده اعزّل عنا علی هذا القیاس سائر الکفر فی الباقیه و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقت
طعن کردن است به پیغمبر خدا جل شانّه ما امن به رسول الله من کذبوا فزأصحابه چه خجست اینها
منجر به خجست صاحب ایشان میشود و نحو ذلک سبّانّه من هذا الاعتقاد الشوع و ایضا شرايح
که انداره قرآن و احادیث بما رسیده است توسط نقل ایشان است هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان
نیز مطعون خواهد شد و این نقل مخصوص ببعض دودن بعض نیست بل کلهم فی الحدّ الذی الصدق
و التبیح سواکس طعن ایشان آئی واجب کان منهم مستلزم طعن و ردین است و العیاذ
بالله سبحانه منه و اگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را
متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع استاقص ادا بیهوده و اختلاف مدام ایهیه جواب گویم
متابعت بعضی وقت سودمند افتد که انکار از بعض دیگر بآن منقسم نشود و بر تقدیر انکار از بعض متابعت
بعض دیگر متحقق نمی شود زیرا که حضرت امیر متلا توقیر و تعظیم خلفائے ثلاثه رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین کرده اند و شایان اقتدائیه ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء
ثلاثه اعلای متابعت حضرت امیر نمودن محض افترا است بلکه آن انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر
است و رواست صریح مرافق و افعال ایشان را و احتمال تقیّه در ماده اسد الله راه دادن نیز از سخافت
فیتر خدا علی ۱۲

له قول مذنب محدث یعنی نسبت شیعه و خوارج و الا بر فرق مذنب محدث دارند ۱۲ قول و اصل بن الزکان ولد سنة ثمانین
بالمدينة ومات سنة احدى وثلثین ومائة وله من التصانيف كتاب اصناف المهج وكتاب التوبة وكتاب
معاني القرآن وكان يتوقف في عدالة اهل المجلد ۱۲ قول حسن بصری هو داس الطبقة الثالثة مات
سنة عشرة ومائة وقد قارب التسعين قال ابن حجر هو فقيه فاضل مشهور له مناقب جليلة وعلامد جميلة في
بطون الادواق و ظهور الافاق تاملت بها كتب السير والرجال وهو داس الصوفية الصافية ودریسهم و مقدرة
جیشهم و الیه ینتهی السلاسل ۱۲ او میگوید که مرتکب کیره نه مومن است و نه کافر ۱۲ تقیّه بمعنی ترسیدن و خذر
کردن و خوف نمودن ۱۲ سخافت یعنی خفت و سبکی عقل ۱۲ یعنی التقوی ای الاجتناب عن
الاعمال السيئة من الشرك والفسق والبدعة وعن بعض الحشائش و
والتقائص البقي ه خلاف مقتضى المهمة ۱۲

عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند که اسد الله با وجود کمال معرفت و شجاعت بغض خلفائے ثلاثه
را سی سال مبطن دارند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق با ایشان دارند از ادبائے اهل اسلام این
قسم نفاق متصور نیست شاعت این فعل را باید دریافت که به حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع
و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقیّه در ماده اسد الله مجوز باشد تعظیم و توقیر که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم خلفائے ثلاثه را میکردند و از ابتدای انتمای ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند
گفت آنجا تقیّه گنجائش ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است مرقیّه را آنجا راه دادن بزندقه می کشد قل
الله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله يعصطك من الناس كفار مني گفتند که محمد انوحی آنچه موافق اوست اظهار میکنند و آنچه مخالف
اوست اظهار نمی کند و می پوشد و مقرر است که بنی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا خلفه در شریعت
او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلاثه را آنحضرت بطور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
مضمون بود و از زوال محفوظ بر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر بگوئیم که متابعت جمیع اصحاب
در اصول دین لازم است و برگرد در اصول اختلاف ندارند اگر اختلاف است در فروع است و شخصی که
طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است بهر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار را کاربردین در
اختلاف می اندازد و از اتفاق می بر آید بلکه انکار قائل به انکار بقول او می رساند و ایضا مبلغان شریعت
جمیع اصحاب اند که ما را ان الصّحابة کلهم عدو لله و ان من لم يكن منكم غير من شريعت بما رسیده است
ویم چنین قرآن را از هر واحدی آیه قیما فوقها گرفته جمیع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از
مبلغ اول پس اتیان جمیع شریعت در ماده منکر متحقق نه گشت فکیف النجاة و الفلاح قال الله تعالى
انتم ومن يبغض الكتاب والكفر من يبغض فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزي في

۱۵ پیغمبر برسان آنچه فرود آورده شده است بسوئی توان پروردگار تو و اگر نه کردی نرسانده باشی پیغام خدا را خدا را خدا را خدا را
مردمان در پاره لایحیب الله سورده ماده واقع است ۱۲ یعنی کلمه متفقۀ ایشان را از اتفاق بر آورده در اختلاف می اندازد ۱۲
۱۵ یعنی زیرا که اصحاب کرام همه متفق بودند ۱۲ انکار کننده اصحاب پیغمبر را علیه علیهم الصلوٰت و التسلیات ۱۲
یعنی آیا ایمان می آید پیاره از کتاب و کافر میشود پیاره پس نیست سزائے کسی که بکند این چنین از شما مگر خوارى در زندگانی دنیا
در روز قیامت گردانیده شوند بسوئی سخت ترین عذاب - این کریمه در پاره اول و سورده لقره واقع است ۱۲
۱۵ آنچه اور سانیده ۱۲

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا دَيَّوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ بَأَنَّهُ لَوْ تَمَّ قُرْآنُ جَمْعِ حَضْرَةِ عُمَانَ
 است بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوائے این قرآن
 است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با نکار قرآن می کشد عیاذاً بالله سبحانه و تعالی
 اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او
 مصلحت نمی بینیم که از انکار او دین تمام بهم میشود و دیگر عاقل هرگز تجویز نمی کند که اصحاب آن سرور علیه
 و علیهم الصلوٰت و التسلیات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقررات
 که در روز رحلت آن حضرت می و تنه بر اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق
 بیعت کردند این بر اصحاب پیغمبر ابرضالات جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت
 علیه الصلوٰت و التحیه فرموده لَا تَجْمَعُوا أَهْلِي عَلَى الصَّلَاةِ وَتَوَقُّعِي که در ابتدا از حضرت امیر واقع
 شده است بواسطه آن بود که در آن مشوره حضرت امیر را نه طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده
 اَنْدَمَا غَضِبْنَا اِلَّا لَتَا خِرْنَا عَنِ الْمَشُورَةِ وَرَأَيْتَا لَتَكُمْ اَنْ اَبَا بَكْرٍ خَيْرٌ مِنَّا الْوَا طَلَبِيْدِي
 ایشان را مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لاهل البیت بوجود الایمیر عند هم فی الصلوة
 الأولى من المصیبة او نحو ذلک و اختلافی که در میان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰت
 و التسلیات واقع شده از بوائی نفسانی بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از امارگی باطنینا
 رسیده بوائی ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد و اعلای حق پس خطی ایشان
 علامه اشارت است باینکه درین باب عقل تنها کفایت میکند بلیف که بآن و بآیات ایشان و حسن ظن ایشان منضم گردد ۱۳

قول لا یجمع الخ یعنی متفق و مجتمع نگردد امت من بر گمراهی معرب گفته روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما بلفظ ان
 الله لا یجمع اهل السخاوی و بالجمله فهو حدیث مشهور المتن ذو اسانید کثیره و شواهد متضاده
 فی المرفوع و غیره و قال السیوطی لا یجمع اهل علی ضلالت دواء ابن ابی عاصم فی السنة من حدیث الشیخ
 بهذا اللفظ اقول نظم الحدیث علی ما فی مشکوٰة هکذا عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ان الله لا یجمع اهل علی او قال امة محمد علی ضلالت وید الله علی الجماعة و من شذذ فی
 التاد دواء الذمذی ۱۲ ۱۳ قوله ما غضبنا الا الخ یعنی رنجیده نگردیم مگر باین سبب که در مشورت بیعت خوانده نشدیم
 و نه ما میرانیم که بویکبار از ما بهتر است و نه او از ما برتر است و صاحب غار است و شرافت و بزرگی او نزد ما معلوم است و
 امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را با ماست مردم در نماز سجده خود ۱۲ تاریخ الخلفاء ۱۳ قوله پس خطی ایشان اشارت است بحدیثی که درین
 باب وارد است عن عبد الله بن عمر ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حکم الحاكم فاجتهد و اصاب
 قله اجران و اذا حکم فاجتهد و اخطا فله اجر واحد متفق علیه ۱۲ مشکوٰة

نیز درجه واحده دارد عند الله و مقتضی آنست که در دو درجه است پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت
 و بهر را به نیکی یا و باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلك دماء طهر الله عنها أيدينا
 فلنطهر عنها السنن و نیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم فكم يجد و ان تحت اديم السماء خير امن ابني بكم قولوا رد قابله
 این قول تصریح است به نفی تقیه و رضای حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه
 میال سیدن ولد میان شیخ ابو الخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما در سفر و کن هم رفته بود
 امیدوار غایت و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا
 بود بتقریب مدد معاش آمده تو بهر را امیدوار است و السلام و الا کم

مکتوبات مشاهیر و حکیم

به لایلا یک صدور یافته در تحریف بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان و
 استیلاء کفار نکول سار ز ادنا الله سبحانه و ایاکم جهنمة الاسلام غریب اسلام نزدیک
 یک قرن است بر پنج قرار یافته است که اهل کفر مجر و ابرائیه احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی
 نمی شوند میخواهند که احکام اسلامی را بکلی زایل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را
 تا بآن سر حد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و نج بقره و دیندستان از عظم
 شعار اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بدین بقره بر گز راضی نخواهند شد در ابتدا و پادشاه
 اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند و اگر عیاد با الله سبحانه و توفیق اقتاد کار بر
 مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد العیاض العیاض العیاض تا که ام صاحب دولت
 لاین سعادت مستعد گردد و کدام شاه با زبانی دولت دست بر نماید ذلک فضل الله یؤتی
 من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید

علامه مضطر شدند مردم بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نیا فتند زیر سقف آسمان بهتر از ابوبکر پس والی گردانیدند او را بر گردن
 خود یعنی او را خلیفه مقرر نمودند و اطاعت او را لازم دانستند که بهترین مردم دیدند او را ۱۳ ثبات و قیام بخشیدند باینکه او را و شمار
 بر متابعت سرور و مرسلان ۱۲

اَللّٰهُمَّ سَلِّ عَلَىٰ وَعَلَيْهِمْ وَ عَلَىٰ اٰلِهِمْ مِنْ الصَّلٰوَاتِ اَفْضَلُهَا وَ مِنْ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا وَ السَّلَامَ

مکتوب هشتاد و دوم

به سکندر خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بے نسیان ماسوائے حق جل و علا صورت نه بند و این نسیان معبر به قنات است حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغير خود نگذارد بِحُومَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ اٰلِهِ الصَّلٰوَاتُ وَ التَّسْلِيْمَاتُ آنچه بر او شمالا لازم است سلامتی قلب است از مادیات حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور بدهد نماید و عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسوا است که معبر بقنات است نزد این طائفه علیه بالفرض اگر غیر را به تکلف در دل گذرانند هرگز نه گردد و کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال است امر فراین نسبت ببقاء قنات است بلکه اگر گفته شود باور نکنند هِنْدُ الْاَدْبَابِ النَّجْمِ لَعْنَهُمْ وَ لَعْنَةُ الْاَشْقِ الْمُسْكِينِ مَا يَنْتَحِجُ زیاده باین چه نوشته آید و السلام اولاد و اخرا

مکتوب هشتاد و سیوم

به بهادر خاں صدور یافته در تخریض بر جمع کردن جمیع ظاهرو باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات بشری بخلایه ازانی فرموده بکلیت که قنات جناب قدس خود گرداند بِحُومَةِ سَيِّدِ اَللّٰهُمَّ سَلِّ عَلَىٰ وَعَلَيْهِمْ وَ عَلَىٰ اٰلِهِمْ مِنْ الصَّلٰوَاتِ اَفْضَلُهَا وَ مِنْ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا بیت هر چه بجز عشق خدائے احسن است بجز شکر خوردن بود جان کندن است و ظاهر بشریت له عقدا بالفتح طاریست در از کردن که نزد بعضی وجود فرضی دارد کسی اوران دیده است وقایع نام کوه که گرداگرد عالم است و گفته اند از مرد است ۱۲ غ ۱۵ یعنی گوار باد مرار باب نعمت و نعمت لای حجت و گوار است مرعاشن مسکین را آنچه بر وجه می نوشد از شراب در دوالم ۱۲

غیر از استن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را باین دولت عظمی مشرف سازند امر و جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الکثیریت الاخر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الآخرين ظاهر و باطناً کرامت فرماید علیه و علی اهل الصلوات و التسلیمات

مکتوب هشتاد و چهارم

به سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت وصول بنی یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و مابیناسب ذلك حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت ازانی داشته به یکی همت متوجه جناب قدس خود گردانند لای تمام انما بتانید بکلیت اعراض از مادیات خود میسر گرداند بِحُومَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ اٰلِهِ الصَّلٰوَاتُ وَ التَّسْلِيْمَاتُ اَكْمَلُهَا وَ عَلَىٰ اٰلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِينَ امین مصر علم از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بهر چه هر چه گفته بشود از دوست نه سخن دوست لیکن چو آن سخن را بخوی از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را مقتضای شمرده در ال باب جزای می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یک دیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال و کشف است غیبت و شهادت است فعل و عدم فعل است احکام و علوم بکلیت بموجب شریعت غامبین و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت حق یقین بهین احکام و علوم بکلیت به تفصیل منکشف میگردد و از غیبت بشهادت می آیند و بکلیت کس و بکلیت عمل از میان بر خیزد و علامت وصول بحقیقت حق یقین مطابقت علوم

یعنی گوگرد سرخ کنایه از کسیر و اگر کسیر از وساخته پیشود و آن جزو اعظم کسیر است و گوگرد سرخ بلیات کیاب است ۱۲ غات ۱۵ سپرد بالا تر از دست مشغولی بے برول از و هم و قال و قیل من و خاک بر فرق من و تخیل من ۱۲ غ مشغولی بنده تشکیب ز تصویر نوشت بهر دست گوید که جانم مفرشت به بچو آن چو پای که میگفت اے خدا به پیش چو پایاں عجب خودیایا ۱۵ اے جان من فراش اقدام تو باد ۱۲

و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و فاسر موشی مخالفت است دلیل است بر عدم حصول
 بحقیقت الحقائق و بر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت یعنی بر سر
 وقت است و سر وقت نمی باشد الا در اثنا راه منتهیال بهایة النهاية را همه محو است وقت مغلوب
 ایشانست حال و مقام تابع کمال شان بدست صوفی این وقت آمد در مثال و لیک صافی فارغ
 است از وقت و حال پس متحقق شد که خلاف شرعیست علامت عدم وصول است بحقیقت کار
 در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شرعیست پوست حقیقت است و حقیقت مغیر شرعیست
 این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که محل نسبت
 به مفصل حکم پوست دارد نسبت به مغیر و استدلال در جنب کشف درنگ قشر است نسبت به لب اما
 اکابر مستقیم الاحوال اربابان مثال این عبارات موهم را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و
 کشف مذکور نمی سازند سئوال از حضرت توابه نقشبند قدس الله تعالی سئوال از قدس سئوال کرد که
 مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ذکرنا الله
 سبحانه التبات و الاستقامه علی الشریعة علما و عملا صلوات الله تعالی و
 سلامه علی صاحبها بقیة التصدیح آنکه حامل رقیه دعا میمال شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی
 اند پدران ایشان بزرگ بودند و طائف و وجه و مدعاش بسیار داشتند مشار الیه از قدس آن اسباب معاش
 مضطر است بساد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده بر نهی تو به فرایند که سبب
 حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرقه نجات یابد زیاده تصدیق نشده

مکتوب هشتم و بیستم

بیرزافه الله حکیم صدور یافته در ترغیب بر اربابان اعمال صالحه مخصوصا اولی صلوات بجماعات

۱۰ حال و مقام و در برابر گویند که بر قلب مالک نازل نماید تفاوت میان هر دو جهت استقرار و عدم استقرار است ۱۱ این
 الوقت یعنی تابع وقت و حال میباشد چنانچه این تابع اب میباشد پس این قسم صوفی مغلوب الوقت و الحال باشد بخلاف صافی
 که از وقت و حال فارغ است بلکه ابو الوقت باشد که هر وقت و حال غالب باشد چنانچه فرموده وقت مغلوب ایشان است و حال
 و مقام تابع کمال شان ۱۲ یعنی شریک بر حاکم است بر قلبی کوئی نمی آید و الله تعالی سعه بالغیر و بالکسر که نرسد و کم که نرسد

و ما یناسب ذلک و قد کفر الله سبحانه لیمرضیات آدمی را هم چنانکه از دستنی اعتقادات چنان
 نیست از اربابان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات اداء صلوة
 است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عباد الدین فمن أقامها فقد أقام الدین
 و من ترکها فقد هدم الدین و کس که بر موافقت اداء صلوة موفق سازند از محشا و منکر باز دارند
 که بیهوده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر مؤید این سخن است و صلوة نهی که نه چنین است صورت
 صلوة است حقیقت ندارد ولیکن تازمان حصول حقیقت صورت را از دست نمی باید داد مثلاً
 یددک کله لا یترک کله اگر مین اگر صورت را به حقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکه
 بمواظبة اداء الصلوات مع الجذاعات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجات و
 الفلاح قال الله سبحانه وتعالى قد افله المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون
 کار است که با وجود غماطه کرده شود سپاسیال در وقت غلبه غلبه اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا
 میکند صلاح جوانان باک سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شهور تقاضی خود را بصلاح آورده اند اصحاب
 کف این همه بزرگی بواسطه یک سحرت از مخالفت دین یافته در حدیث نبوی علیه الصلوة و
 السلام وارد است عبادة فی الهدیة که خجسته الی پس منافی فی الحقیقت عین باعث است
 زیاده از این چه نوشته آید فرزندی شیخ بهاؤ الدین را صحبت فقر و مرغوب نه می افتد و باطل غنا و تنعم باطل
 و متجنب است نمیداند که صحبت ایشان سیم قاتل است و لقمه چرب شان ظلمت افزا است

۱۰ رواه الدیلمی عن علی کرم الله وجهه و البیهقی فی الشعب مرفوعاً عن عه و قول النوری فی التقیه حدیث منک باطل
 رواه الحافظ ابن حجر و شتخ علیه ثمران الذی خرج به البیهقی هی الجملة الاولى یعنی الصلوة عباد الدین فقط و اما قوله
 فمن ترکها الخ فلم ادره و قد ورد بطرق متعددة و بالفاظ مختلفة اوردھا شارح الاجزاء ثم قال یوجد فی کتب اصحابنا الحقیقة
 هذا الحدیث بزیادة جملة اخرى و هی فمن أقامها فقد أقام الدین و بهذا الزیادة فیه وجه الشبه بین الصلوة
 و العباد ۱۲ معرب مکتوبات ۱۳ آغانیاره ۲۱ یعنی اقل ما ادعی الیک من الکتاب و اقم الصلوة ان الصلوة
 بخوان یا محمد آنچه وحی کرده شد بسوسه تو بر پا دار نماز را بر آئینه نماز باز میدارد از کاسبی بیانی و فعل ناشائسته و بر آئینه یاد کردن خدا بزرگ تر است
 از همه و خدا میداند آنچه میکند ۱۴ سوره عنکبوت ۱۳ یعنی هر چه تمام و کمال او را ادا کرده نشود و کلیه ترک هم کرده نشود ۱۵ تحقیق متنگار
 شدند مومن آنانکه ایشان در نماز خویش نیایش کنندگان اند ۱۶ آغانیاره ۱۸ در حدیث بخاری و مسلم وارد است شباب نشأ فی
 عبادة الله ۱۷ یعنی پرستیدن حق را سبحانه و تعالی در قننه و انشوب با نند بجزرت کردن است بسوسه من رواه مسلم و الترمذی و ابن
 من مغفل بن لیدار ۱۸ معرب ۱۹ خدای پاک توفیق اندازی فرماید شمارا با اعمالیکه موافق مرضی اویند ۱۹

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَفَضْلُ الْكَلَامِ الَّذِي نُتَقَدِّمُ بِهِ عَلَيْهِ عَلَى آلِهِ وَنَحْنُ بِذُنُوبٍ كَثِيرَةٍ سَائِلُونَكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

مکتوب هشتاد و هشتم

بیکه از حکام برگزیده هر یک صد و سیصد و بیست و یک سال در بیان سلامتی قلب از مادیات حق سبحانه و تعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بجز ملة سید المرسلین علیه و علی الیه و علیهم من الصلوٰت افضلها و من النجیات و التسلیات الکملها آنچه بر ما و شماست سلامتی قلب است از گرفتاری مادیات حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیر نیست که غیر از سبحانه بر دل مخلوق نه ماند اگر فرضاً تا هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نه گذرد بواسطه نیسانی که دل را از مادیات حاصل شده است محصر عمه کار این است و غیر این همه بیخ و در وقت ملاقات از روی کرم گفته بودند که و چه و کاره اگر رجوع افتد بخواهی نوشت بنیاد اعلیٰ ذلک مصراع گشت که شیخ عبداللہ صوفی از نیکان است بواسطه بعضی حوائج قرضدار گشته است امید است که مدد در تخلیص دهم او نخواهند فرمود و السلام

مکتوب هشتاد و نهم

بپهلوان محمود صد و سیصد و بیست و یک سال در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل و علا کسرا قبول فرمایند سلام الله تعالی و تبرک علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوٰة و السلام و النجیة و الخیرات البشائر خاندان الله هر که توفیق کرد مرغی را بسبب غلظت او بر باد رفت و مثلث دین او دواة الیهی فی الشعب و الخطیب عن ابن مسعود بلفظ من دخل علی غنی فتضعفه له ذهب ثلثا دینیه و اخرج الدین من حدیث ابی ذر لعن الله فقیرا تواضع لغنی من اجل ماله من فعل ذلک منهم فقد ذهب ثلثا دینیه قال السیوطی و لم یصب ابن الجوزی فی ابوابه فی الموضوعات ۱۲ معرب ۱۲ یعنی الله تعالی شما را سلامت دارد بر راه شریعت ثابت و قیام از زانی فرماید اللهم اغفر لکاتبه مع یعنی پس دایه بر کس که تواضع کرد زندانی را بسبب غناشان

ایشان را قدم میان شیخ نزل است برکات صحبت ایشان را چه شرح دهد سعادت که دوستان خدا جل و علا کسرا قبول فرمایند چه جائی آنکه صحبت و قربت متاز سازند هم قوم را نشانی جلیبهم بالجملة صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا مؤثر افتد زیاده چه نویسد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب هشتاد و نهم

نیز پهلوان محمود صد و سیصد و بیست و یک سال در بیان آنکه چه نعمتی است که کس با ایمان و صلاح موئے سیاه خود را سفید کرده باشد و دیوانی خوف غالب یابد و در پیری رجای حق سبحانه و تعالی بمواریه با خود دارد چه نعمتی است که کس با ایمان و صلاح موئے سیاه خود را سفید سازد و در حدیث نبوی است علیه الصلوٰة و السلام مَنْ شَابَ شَبَّهَ فِي الْإِسْلَامِ غُفْرًا كَيْ جَانِبَ أَمِيرٍ أَوْ تَزَجَّجَ دَهْدَ وَطَنٍ مَغْفِرَتٍ رَاغِبًا سَائِدًا دِجْوَانِي خَوْفٍ يَشْتَرِي دَكَارًا است و در پیری رجای غالب تر میاید و السلام اولاً و آخراً

مکتوب هشتاد و نهم

بپیر زاهد علی جان صد و سیصد و بیست و یک سال در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل و علا کسرا قبول فرمایند سلام الله تعالی و تبرک علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوٰة و السلام و النجیة و الخیرات البشائر خاندان الله هر که توفیق کرد مرغی را بسبب غلظت او بر باد رفت و مثلث دین او دواة الیهی فی الشعب و الخطیب عن ابن مسعود بلفظ من دخل علی غنی فتضعفه له ذهب ثلثا دینیه و اخرج الدین من حدیث ابی ذر لعن الله فقیرا تواضع لغنی من اجل ماله من فعل ذلک منهم فقد ذهب ثلثا دینیه قال السیوطی و لم یصب ابن الجوزی فی ابوابه فی الموضوعات ۱۲ معرب ۱۲ یعنی الله تعالی شما را سلامت دارد بر راه شریعت ثابت و قیام از زانی فرماید اللهم اغفر لکاتبه مع یعنی پس دایه بر کس که تواضع کرد زندانی را بسبب غناشان

الملكوت الدنيا تقلد عند الله خراج يوضه حاسق كافر منها شاذية ۱۱ مشكوكه ك...
۱۲

چاره نیست قطوبی لمن طال عمره وكثر عمله بهمین موت است که مشتاقان را به آن تسلی
می دهند و وسیله وصول دوست بدوست می سازند من كان يزوجوا لقاء الله فلا اجل
الله لايت آری حال واپس ماندگان و که قیام را به دولت حضور به مطلب رسیدگان و
آزادگان خراب و ابراست ولی نعمت مرحومه شما درین آوان پس معتزم بودند الحال بر شما یا لازم
است که مکافات احسان با احسان بکنید و بدو صدقه ساعت فصاحت بدو نماید فان الميت
كالخريق ينظر دعوته تلحقه من ايب او ايم او ايم او صدیق و نیز می باید که از
مرگ ایشان برگ خود عبرت بگیرید و به تمام خود را برضی حق سپردید و جهات دنیا را غیر از متاع
عز و نه شمارید اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبار می بود بر سر موی بر کفار بدکار و تجویز نمی فرمود
دفعنا الله سبحانه و اياكم الاعراض عن ما سوى الله سبحانه و الاقبال
الى جناب قدسه محرمه سيد المرسلين عليه وعلى اله و
عليهم من الصلوات افضلها و من التسليمات اكملها والسلام
والرحمة

له قوله قطوبی لمن طال عمره الخ یعنی پس خوشحالی است مرگ که در دوزخ اندر او و کثیر شد عمل نیک او قال المهرب دواة الطبرانی و
ابو نعیم فی الحلیة یلفظ حسن بدل کثر قال الحریری اساده حسن قلت قد دمر المنادی فی کنوز الحقائق لهذا الحديث
هذا اللفظ من طوقال الخیر دواة الوداد عن عمر و بن شعیب عن ابيه عن جده انتهى اقول نظم الحديث علی ما فی
لمشکوة هکذا عن ابی بکره ان رجلا قال یلوسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله قال فای الناس
و قال من طال عمره و ساء عمله دواة احمد و الترمذی و الدارمی ۱۲ ص ۱۲۵ مثنوی روح سلطانی نذرانی بحجت و جابه
چون در یک و چرخیم دست و پس عزای خود کنید ای خفتگان ۱۳ تا که بدر گیت این خواب گران ۱۴ قول من کان الخ واقع است در پاره
۱۵ و سوره عنکیوت یعنی هر که امید داشته باشد ملاقات خدا را پس بر آئینه میباید خدا البته آئیده است ۱۶ قول فان الميت الخ یعنی هر که
میت مانند فرقی است انتظار میکشد دعای را که برسد یا از طرف پدر یا مادر یا برادر یا دوست این قول اشارتست بحدیثی که آورده است در مشکوة از
یعنی برایت ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلموا للمیت فی القبر الا کالغریق المتغوث یتنظم دعوة تلحقه من ايب
ام او ايم او صدیق فاذا الحقت کان احب الیه من الدنیا و ما دینا فان الله لیدخل علی اهل القبر من دعاء اهل الارض اشال
الجمالی ان هدیه الجماع الی الاموات الاستغفار لهم انتهى یعنی نیست مرده دگر دگر مانند کسی که آب سردی گذشت است و در کتب کبیری است و
بگوید چشم میدارد و دعای را که برسد او از پدر یا مادر یا برادر یا از دوستی پس چون میرسد میت را دعای باشد آن عابسون فی دوست داشته شده نرا و دنیا و چیز دیگر در
دنیا است از متاع دنیا و بدستیک خدا استغفار بر آئینه میدارد و برود از دلت اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب و بدستیک خفته زندگان بسو مراد طلب آمرزش
کردن است مرایشان را ۱۷ بجای آن که درین مرحله آن پیشتر کنی ۱۸ که مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی ۱۹ مثنوی ۲۰ مرگ همسایه مراد اعظم شود کسب
و مکان مراد هم زنده ۱۲ قول اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبار می کرد پس یاب دارد است در ترمذی و ابن ماجه و ابی سهل بن سعد

مکتوب نودم

بخواند قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه به کلیت متوجه حق سبحانه باید بود و امروز حصول این دو
والله بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی است و اداهم حضرت
حق سبحانه و تعالی دنیا و دین را در نظر بهمت ایشان خوار و به اعتبار گردانیده حسن و جمال آخرت
را در مراتب باطن متخلی و متزین گردانید و بمحرمه سید البشر المطهر عن ذیخ البصر علیه و
علی الیه من الصلوات افضلها و من التسليمات اكملها التفات نامه گرامی معبد بایک
محرره وصول یافت گرم نمودند جزا که الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی که به محبان و مخلصان
کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبال به جناب قدس خداوندی عز شأنه میسر گردد و اعراض از مادیات
او تعالی حاصل آید مصرعه کار این است و غیر این همه هیچ ۱۰ امروز حصول این دولت عظمی و البسته بتوجه
و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بر یا ضات شاقه و مجاهدات شدید آں میسر نه گردد که به یک
صحبت ایشان حصول یا بد چه در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن
می نبشند که منتها را در نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است که ایشان
را در اول صحبت خیر البشر علیه و علیه الصلوات و التسليمات آن کمالات میسر بشود که اولیای است
را در نهایت میسر شود و این بطریق اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم فحمة هؤلاء الاکابر
فانهم صلاک الامر و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة للمصطفی
علیه و علی الیه الصلوة والسلام

مکتوب نود و یکم

به شیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اثبات اعمال صالحه بر وفق جلاله انداز برائے
۱۰ التعریب ۱۱ هذا هو الامر و الباقی من الحبث ۱۲ پس لازم گیرید دوستی این بزرگواران که اوست مدار کار ۱۳

طیران عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است **وَقَدْ قَرَأَ**
اللَّهُ سُجْدَاتَهُ وَاَيُّكُمْ **الْاِسْتِقَامَةُ عَلَى مُتَابَعَةِ السُّنَّةِ السَّيِّئَةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَ**
السَّلَامَةُ وَالْحَيَاةُ کار این است که اولاً تصحیح عقاید بر وفق آرائی علمائے اهل سنت و جماعت که فرقۀ
 ناجیه اند باید کرد ثانیاً علم و عمل بمقتضائے احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جهات
 اعتقاد و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مَصْرُوحٌ** کار این است و غیر این همه بیج و مقصود از اعمال
 شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس مزکی نه شود و قلب سلامتی
 پیدا نه کند ایمان حقیقی که نجات و البته بآن است میسر نشود و سلامتی قلب و قوت صورت بند که غیر اولی
 اصلاً بر دل مخلوط نه کند اگر هزار سال گذرد و غیر را در دل عبور نیا شد زیرا که این زبان دل را نسیان با سوائے
 تمام میسر شده است که اگر به تکلف یا دوش و هندیاد نکند این حالت معبر فیماست و قدم اول است
 درین راه **وَبَدَأَ فِيهِ خَرَطَ الْقَتَادَ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاِخْرًا**

مکتوب نود و دوم

نیز بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه **الْهَيْمَانُ** قلب بزرگ است نه بنظر استدلال **وَمَا يَنْبَغِي فِيكَ**
ثَبَتًا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ عَلَى الشُّرُوعِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَ
السَّلَامَةُ وَالْحَيَاةُ **الْاَدْبَانِ** که **اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ** راه الهمینان قلب ذکر الله است سجانه
 نه نظر و استدلال بیدیت پائے استدلال چوین بود و پائے چوین سخت بے تمکین بود و چه در ذکر
 کسب مناسبت است بآن جناب قدس هر چند بیج مناسبت نیست **لِللَّوَابِ وَدَبَّ الْاَدْبَانِ**
 لیکن یک قسم علاقه ذکر و تذکره می شود که موجب محبت می گردد و چوین محبت مستولی شد غیر الهمینان
 بیج نیست و چوین کار با الهمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **هـ** ذکر گو ذکر تا تراجا

هـ و نیز حصول این فنا طلب سلامتی قلب نمودن دست زدن است و دست کشیدن بر درخت خاوار یعنی بے سود محنت برداشتن است
هـ دیار ۱۳۶۸ **سوره رعد** واقع است **الَّذِينَ آمَنُوا وَقَطَعُوا قُلُوبَهُمْ بَدَأَ اللَّهُ الْاَبْدَانِ** که یعنی آنکه اگر دیدند و امید داشتند ایشان
 بیاد خدا آگاه شوند بزرگوار است **هـ** چو نسبت است خاک را با پر زنده پرورندگان چو نسبت خاک را با عالم پاک که در او است عجز از
 دست ادا **هـ** بفتحات بر سر جوف اهل یعنی پریدن دیسکون دوم نیز آمده مگر اصل اول است **هـ**

است و پائی دل نه ذکر بزوان است و **وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاِخْرًا**

مکتوب نود و سوم

به خضر خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذكر الہی جل شانہ باید پرداخت بعد از
 ادائے نماز پنجگانه جماعت و ادائے سنن روایات اوقات خود را مصروف ذکر الہی جل سلطانہ باید ساخت
 و غیر آن نباید پرداخت چه در نوبت و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را بشما معلوم کرده شده
 است بر بحال طریق استعمال نمایان اگر و جمیع فتور یا بند اول باید بعین سبب فتور کرد و بعد از آن تلافی فقیر
 آن باید نمود و بالتجا و تصریح نام بحضرت حق سبحانہ رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست و شیخی را که از وی
 ذکر یافته باشند وسیله باید ساخت **وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمُبْتَدِئُ عَمْسِدُ وَالسَّلَامُ**
 و خدائے پاک آسان کننده هر دشواری است **هـ**

مکتوب نود و چهارم

به خضر خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه چاره نیست تا باین
 دو جهات طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بر جادہ شریعت مصطفویہ علی صاحبها الصلوٰۃ
 و السلام و الحیۃ استقامت کرامت فرماید آنچه لابد است و ناچار تصحیح عقاید است اولاً بموجب
 آرائے صاحب اهل سنت و جماعت که فرقہ ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد
 از استن آں احکام از فیض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبہ چوین این دو جهات
 اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانہ مساعدت نماید ملتواند که بعالم حقیقت طیران نماید
 و بے حصول این دو باز و طیران و وصول بعالم حقیقت محال است بیت محال است سعدی که راه

هـ دریا متن و بدست آوردن و تدارک نمودن **هـ** قول بعد از دانستن متعلق است باتیان یعنی عمل با حکام بعد از علم بآن تجویز
 باید نمود که لابد است و ضرور **هـ** التعمیم و من المحال المشی فی طرق الصفا و یا سعد من
 غیر اتباع المصطفی **هـ**

صفا تو ان رفت جز بر پی مصطفی شَبَّحْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَآلِاهُ عَلَى مَا بَعَثَهُ عَلَيْهِ وَعَلَى
ثبات و قیام از انی فرماید خدا را که ارا و شمارا بر اتباع آنست

مکتوب نود و نهم

بسم الله الرحمن الرحیم
بر سید احمد بجواره صدر یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق
است و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر توهم و جهالت
اند و در بیان آنکه صحرافضل است از سکر و مایه ناسب ذلک آدمی نسخه ایست جامع هر چه در مقام موجود
است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه و جوب بطریق صورت این
الله خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ و بر همین جامعیت است قلب انسان که هر چه در کلیت انسان است
در قلب تنها است لهذا آل را حقیقت جامع میگویند و بهجت همین جامعیت بعضی از مشایخ از وسعت
قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و باقیه در زیر آویز قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع
عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و نفس و شامل مکانی و لامکانی پس بر آئینه عرش و باقیه را بواسطه شمول
لامکانیت در قلب مقدار عرش نباشد چه عرش و باقیه با وجود وسعت داخل دایره مکان است مکانی هر چه
وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدر ندارد و اما از باب صحرافضل مشایخ قدس الله تعالی

له قوله ان الله خلق آدم الخ قطعة من حداث طویل رواه الشيخان و نظمه هكذا عن ابی هريرة رضى الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم خلق الله آدم على صورة طوله مستقون ذراعاً الخ یعنی پدید آمدن خدا
تعالی آدم را بر صورتش اختلاف کرده اند علماء در معنی این حدیث پس بعضی آنرا تاویل میکنند و گویند که این از احادیث صفات است پس از
تاویل آن اسماک باید کرد که در امثال این از تشابهات مذنب سلف همین است و بعضی تاویل کنند و مشهور در تاویل او آنست که صورت
بمعنی صفت است چنانکه گویند صورت مشکی این است و صورت حال اینچنین است یعنی پدید آمدن را برورد و کار تعالی بر صفت خود و موصوف
گردانید و در بعضی گفته که بر تو صفات گردانید پس گردانید او را حی عالم قادر متکلم سمیع بصیر یا انصاف بر آنست تشریف است چنانچه روح الله
وبیت الله یعنی پدید آمدن بر صورت جمیل لطیف شکیل بر اسرار و لطف یا ضمیر راجع با آدم است یعنی پدید آمدن را از ابتدا و حال بشره سوی الخلق
بطول شخصیت ذراع و چنانکه گویند که اول نطفه باشد پس انزل منصف پس از آن چنین پس از آن می پس از آن مرد تمام بر صورت خاصه او که نسخه جامع
است از جمله مخلوقات چه هیچ مخلوقی نیست که مثالی از آن در صورت و نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند یا صورتی بمعنی نشان و امر است که
مالک شود و مالک حیوانات و مظهر کائنات آند و قیل و قیل از اشعه اللغات با حصار و بسیر یعنی بسبب شمول قلب بر لامکانیت بر خلاف عرش
و باقیه که داخل دایره مکان است قلب و اسع تر است از عرش و آنچه اندر دست و پایشان را در جنب و در مقدار نیست

اسوداد هر چه میداند که این مینی بر سکر است و محمول بر عدم تمایز میان حقیقت شے و الموضع او عرش مجید
که محل ظهور تام است از آن رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش
میباشد آن الموضع عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن الموضع را هیچ مقدار نیست
در جنب قلب که او جامع الموضعات بجهت نهایت است آئینه که دروے آسمان باین بزرگی با اشیا دیگر
نماید نمی تواند گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آئینه صغیر
است نه حقیقت آسمان این محبت بشکله روشن گرد و مثلاً در آسمان الموضع از کوه عنبر خاک کمون است
نظر بر جامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کوه عنبر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب
کوه خاک هیچ مقدار نیست جز محقر شے بلکه الموضع حقیر شے را شے دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قیل
است کلام بعضی از مشایخ در قلبه سکر که گفته اند جمع محمدی اجمع است از جمع الی جل سلطان یقول محمد را علیه
الصلوة والسلام والتمیحة جامع حقیقت امکان و مرتبه و جوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جمیع
الله تعالی شان زیاده است - آنچنانچه صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات جامع صورت مرتبه و جوب است نه حقیقت و جوب و الله تعالی و تقدس واجب
الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت و جوب و صورت و جوب چنین حکم نمی کردند و خدا
و کلاً من امثال هذیه الاحکام الشکر الیه محمد بنده ایست محدود و تناسلی و او تعالی و تقدس
غیر محدود است و تناسلی باید دانست که هر چه از احکام سکر است از مقام ولایت است و هر چه از صحرافضل
است بمقام نبوت تعلق دارد و کمال تا بجان انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بواسطه صحرافضل
مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر را بر صحرافضل مے دهند لهذا مشایخ
مقتدران و متابعان شیخ ابویزید بسطامی قدس سره

له بضم ایل و تخفیف رائے معنی گوشت که بدان بازی کنند و بر چیز دور گردند که مثل گوشت باشد ۱۱ سله یا لضم و بضم معصوم و ذال معجمه
مفتوح نموز و نمودار و در فارسی گاهی مجاز بمعنی اندک مستعمل میشود صاحب قاموس نموزج بدون الی صبح دانسته و بالفتح خطا
گفته و لیکن از افتتاح سکاکی و کتب معتبره دیگر معلوم شده که بزیادت الف صحیح است ۱۲ غث مع الاختصار سله عاشا پاک و دوری
است خدا را از این کار - کلاً با فتح و تشدید لام حروف است بر لے در سخن پیشین و حاصل معنی آن اینست که چنین نیست من هذا
الاحکام الشکر الیه یعنی حق تعالی منزله و مبر است از این چنین احکام منسوب بر سکر یعنی صادر شده بحالت سکر ۱۳ سله الشکر غیبه بود
قوی و لا یكون الا صاحب المواجه فاذا اوشف العبد بنعت الجمال حصل السکر و هام القلب وسقط التمییز بین
ما یولی و ما یدندن و الصحو رجوع الی الاحساس بعد الغیبه و العبد فی حال صحوه یشاهد العلو و فی حال سکره یشاهد
الحال ۱۴ ملقط سله عنبر بضم ایل و ذالت بمعنی اصل و بنیاد و نزهت و طبا خاک دباد و آب و آتش رخ

مکتوب نود و هشتم

به محمد شریف حد و ریافته در منع و تخریب تسولیت و تاخیر و در تخریب بر متابعت شریعت علی
 صاحبها الصلوة والسلام و التسلیمات و ما یناسب ذلک فی فرزند امر و که او این فرصت است و
 اسباب جمعیت همه میسر گنجایش تسولیت و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عتقو آن جوانی است
 در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است تعالی و تقدس می باید مصروف داشت از محرمات و
 مشتهیات شرعی اجتناب نموده پنج وقت نماز جماعت لازم باید ساخت و او این زکوة بر تقدیر و
 نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم بر غایت بلکه منت بیاید و انمود از کمال کرم خود حق
 تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت و از اموال نامیه و الغنم سالیه
 ربع عشر تحقیقا و تقریبا از برای فقراء تعیین فرموده و میدان تصرف مباحات را فراخ گردانیده
 خلیه ای الصافی است که در شصت گهری روز و شب دو گهری صرف طاعت حق سبحانه نشود و از
 چهل سهم یک سهم به فقراء و ادنیابد و از دانه و وسیله مباحات پایید و کشیده محرمات و مشتهیات در رفته
 شود و در موسم جوانی که او ان سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را بکثیر اجماعی بردارد
 فردا که یار ذل عمر رساند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت تشیت نمایند غیر از ندامت و
 پشیمانی محصل بخوابد و بسیار است که تا فردا نگذارد و فرصت ندامت و پشیمانی که خوب از توبه
 است میسر نه شود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها
 و من التسلیمات اکملها از ان اخبار فرموده و عصاة را از ان الیاء و نموده در پیش است محلی
 ندارد و امروز شیطان بغیر کرم برود و کار جل سلطانه در مدانت می اندازد و عقو او را سبحانه بهانه ساخته
 مرکب معاصی می سازد و باید دانست که مدواری و نیا که محل آزمائش و ابتلا است دشمن و دوست را

۱ به هم اول و غم فانی اول بر چیز و آغاز جوانی ۱۲ ۱۳ یعنی از زبغت و نیم تولد و از نیم دو صد و نیم که بخواه و شش رویه یک دلی
 می باشد ۱۴ الغم بالغی جمع غم لغتین یعنی چهار پایه مثل شتر و گا و بز و سائمه که اکثر سال برچیدن در صحرا کفایت کند ۱۵
 ۱۶ بقیه اول و سکون با و فتح را یعنی حکومت با جلال معرب کبریا یعنی کار و نماز مجازا بجهت حکومت می آید ۱۷ ۱۸ قول اموال نامیه یعنی
 اموالیکه در ان افراش ممکن بود ۱۹

البویزید بسطامی قدس سره میگوید بویانی اذفع من لواء عقید لوائه خود را لوائه ولایت میداند و لوائه
 محمد را علیه الصلوات و التسلیمات لوائه نبوت لوائه ولایت را که رو بسکر دارد و ترجیح میدهد بر لوائه
 نبوت که رو بسکر دارد و از این عالم است سخن بعضی که گفته اند الولایة افضل من النبوة میدانند
 که در ولایت رو بخت دارند و در نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بخلق افضل است از رو بخلق و بعضی
 در توجیه این سخن گفته اند که ولایت بنی افضل است از نبوت او نزد این حقیر امثال ابن سخاں دوران کار
 می نمایند چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجیه رو بخلق نیز دارد باطنش با حق است سجانه و
 ظاهرش با خلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از بدین است انبیا علیه الصلوات و التسلیمات بهترین
 جمیع موجودات اند بهترین دولت با ایشان مسلم داشته اند ولایت جزو نبوت است و نبوت کلی است
 لا یرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت بنی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از
 سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحتها که عوام الناس راست از مبحث
 خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحو که مقتضی سکر است البته افضل است از سکر
 علوم شرعی که مصلحت آنها مرتبه نبوت است سر امر صحو است و مخالف آن علوم برجیه باشد از سکر است
 صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر نسبتا الله سبحانه علی تقلید
 العلوم الشرعیة علی مقصد رها الصلوة والسلام و التبیة یرحم الله عبدا قال
 امینا و آنچه در حدیث قدسی واقع است لا یسخرنی ارضی ولا سماء و لکن یتبعنی قلب
 عبیدی المؤمن مراد از این گنجایش صورت مرتبه و خوب است نه حقیقت که حلول
 در آنجا محال است چنانچه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب مرلا مکانیت را با اعتبار
 صورت لامکانیت است نه حقیقت آن تا عرش و ما فیها را در و س مقدارے نباشد این
 حکم مخصوص بحقیقت لامکانیت است *

۱۹ قول شیخ البویزید بدانکه مختصر حال او قدس سره بحاشیه مکتوب چهل و سیوم از نجات نقل کرده شد آنجا باید دید ۲۰ ۲۱ قول لوائه
 یعنی علم و نشان من بلند تر است از علم و نشان محمد علیه الصلوة والسلام ۲۲ قول مدبران جمع مدبر است بضم میم و سکون دال در فتح پاک
 موده پشت داده شده یعنی کسی که دولت و بخت او را پشت داده باشد برگشته باشد ۲۳ تحقیق تخریج این حدیث در حاشیه
 مکتوب بمقام نوشته شد آنجا ملاحظه نمایند ۲۴ منسوب است بر بسطامی با کسر و الفتح نام شهر است که مولد حضرت بایزید است
 ۲۵ قول لواء کبر اول علم قوج و نشان لشکر و بقیه اول خطا است ۲۶ غت

السَّيِّدُ إِلَى اللَّهِ وَالسَّيِّدُ فِي اللَّهِ وَتَحْوِصًا ثَانِيًا مَصْدَعٌ مِثْلُ مَا رَوَى عَنْهُ مِنْ شَيْخٍ
 الْخُشْعِ بِصَلَاةٍ وَتَقْوَى وَفَضِيلَةٍ أَرَادَتْ أَنْ تَجْمَعَ كَثِيرًا بِالشَّيْخِ وَبِالسَّيِّدِ وَبِالْمَوَدَّةِ الْمَوْجُودَةِ
 طَائِفَةً أَمِيدَةً أَنْ تَوْجِهُ شَرِيفَ بَحَالِ الشَّيْخِ مَعَهُ خَوَانِدَ فَرَمُودَ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ آتَى الْهَدَى

مکتوب نود و هشتم

بِعَبْدِ الْقَادِرِ لِسِرِّ شَيْخِ زَكْرِيَا صَدُورِ يَافَتْهُ دَرِغِيبِ بَرَفِيقِ وَتَرْكِ عَنَفِ بَابِ رِادِ احَادِيثِ نَبَوِيهِ عَلَيَّ
 مَصْدَعِيهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ حَقِّ سَجَانَةٍ وَقَالَهُ بِرُكُوزِ عَدَالَتِ اسْتِقَامَتِ اَزْدَانِي فَرَايِدِ
 جَمْعِ حَدِيثِ نَبَوِي عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَمْلَكُهَا كَمَا فِي بَابِ تَذَكُّرِ عَوْظِ
 وَنُصِيحَتِ وَادَّشَدَةِ اَنْدَادِهِ اَوْ مَوَدَّةِ حَقِّ سَجَانَةٍ وَقَالَهُ عَمَلٌ بِمُقْتَضَايَ اَنَّهُمَا مَبْسُورٌ وَادَّ

اصل

ترجمه از مصحح

رسول فرمود صلوات الله تعالى عليه وآله وسلم بر آئینه
 خدا تعالی لطف و نرمی کند است دوست
 مبدار و اساقی را و مبدار بر رفیق چیز که نمیدهد
 بر درشتی و چیز که نمیدهد بر هر چه جز نرمی است
 روایت نمود این را مسلم و بروایت دیگر نزد مسلم
 گفت آنحضرت مرا عاقله را لازم بگیر بر خود نرمی را
 و دور دار خود را از درشتی و از حد در گذشتن در سخن
 بدستی که نرمی یافته نشود و چیز دیگر باریا بد آنرا و کشیده نشود
 از چیز که عیب ناک کند آنرا و نیز فرمود آنحضرت
 علیه علی آله الصلوة و التحية کسیکه محروم گردانیده شود از لطف
 و نرمی محروم گردانیده شود از نیکی و نیز ارشاد نمود

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يَحِبُّ الرِّفْقَ وَيُعْطِي
 عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُصْفِ وَمَا لَا
 يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ دَوَاةٌ مُسَلِّمَةٌ وَ
 فِي رِوَايَةٍ لَهُ قَالَ لِعَائِشَةَ دَعَا عَلَيْكَ
 بِالرِّفْقِ وَآيَاكَ وَالْعُصْفَ وَالْقُحْشَ إِنَّ
 الرِّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا دَانَهُ
 وَلَا يَنْتُزِعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَيْهِ
 الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّةُ مَنْ يُجْرِمُ الرِّفْقَ
 يُجْرِمُ الْخَيْرَ وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ

عنه بر هر حرکت و مشهور از آن ضم است درشتی خلاف رفیق و درشتی نمودن ۱۲ من ۱۳ رواه مسلم ۱۴ رواه البخاری ۱۵

وَعَلَى إِلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ
 إِنَّ مَنْ أَحْبَبَكَ إِلَى أَحْسَنِكُمْ أَخْلَاقًا
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ
 أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَيْهِ الصَّلَوَاتُ
 وَالتَّسْلِيمَاتُ الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ
 وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْكَفَرُ فِي
 الْجَهَنَّمَ وَالْجَهَنَّمَ فِي النَّارِ

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبِذَنِي
 إِلَّا أَخْبَرَكَ بَيْنَ تُجْرِمُ عَلَى النَّارِ وَ
 مَنْ يُجْرِمُ النَّارَ عَلَيْهِ رِوَاةُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ
 عَلَى كُلِّ هَيِّئٍ كَسِينٌ قَوِيْبٌ
 سَهْلٌ - الْمُؤْمِنُونَ هَيِّئُونَ لِيُنُونَ
 كَالْجَمَلِ الْأَيْضَ إِنَّ قَيْدَ انْقَادِ
 وَابِ اسْتِثْنَاءٍ عَلَى صُخْرَةٍ اسْتِثْنَاءِ
 مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ
 عَلَى أَنْ يَنْفِذَهُ دَعَاكَ اللَّهُ عَلَى
 دَعْوَةِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَقٌّ
 يُخَيَّرُكَ فِي آيِ الْخُودِ اِعْشَاءَ إِنْ
 رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى

آنحضرت علیه الصلوة والسلام بدرستی از جمله
 محبوب ترین شما بسوی من نیک ترین شما اند
 از روی اخلاق و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام
 کسیکه داده شد او را نصیب و از نرمی و
 لطف داده شد او را نصیب و از نیکی
 دنیا و آخرت و نیز فرمود آنحضرت علیه علی آله الصلوات
 و التسلیمات شرم داشتن از ایمان است ایمان
 در بهشت است و فحش و بے پروا گشتن از بدی
 است و بدی در آتش دوزخ است

بدرستی که خدا تعالی دشمن مبدار و از حد در گذرند
 بهر ده گوئی را - آیا خبر ندیم شما را که کیست که حرام
 است وی بر آتش دوزخ و کیست که حرام است
 آتش دوزخ بروی - بر هر آرمیده آرمیده روزم طبع
 نزدیک بر دم نرم خود مسلمانان آرمیده نرم طبع
 متقاندانند و شتر که در پیشش مباد انداخته اند
 اگر کشیده نشود گرون می نهد و اگر بر شتر نشانده
 شود می کشند هر که فرو برد شتر را و حال آنکه او قدر
 داشته باشد بر اجرائی آن بخواند آنرا احتیاطی رفته
 قیامت رو بروی مسلمانان خلایق تا آنکه خیر
 گرداند او را در هر جور که خواهد - بر آئینه
 مروی گفت مریمیمبر را صلوات الله تعالی علیه

عنه رواه فی تشرح السنة ۱۷ رواه احمد و الترمذی ۱۲ صه رواه الترمذی ۱۳ صه رواه الترمذی ۱۴ صه رواه الترمذی ۱۵ صه رواه البخاری ۱۶ صه بر دوید تشدید و تخفیف آن ۱۷

عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ أَوصِي قَال
 لَا تَغْضَبْ فَرْدًا قَال لَا تَغْضَبْ
 إِلَّا أَخِيْرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ
 كُلُّ ضِعْفٍ مَتَّعَتْ لَوْ أَقْسَمَ
 عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةَ إِلَّا أَخِيْرُكُمْ
 بِأَهْلِ النَّارِ كُلُّ عُنْدٍ جَوَاطِ
 مُسْتَكْبِرٍ إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ
 وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنَّ
 ذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَالْأَفْلَاحُ ضُطِّحَ
 إِنَّ الْغَضَبَ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ
 كَمَا يُفْسِدُ الصَّبْرُ الْعَمَلَ مَنْ تَوَاضَعَ
 لِلَّهِ دَفَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ فِي نَفْسِهِ
 صَغِيرٌ وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ عَظِيمٌ
 وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ
 فِي أَعْيُنِ النَّاسِ صَغِيرٌ وَفِي
 نَفْسِهِ كَبِيرٌ حَقٌّ لَهُمْ أَهْوَنُ عَلَيْهِمْ
 مِنْ كُلِّ أَوْجَحٍ يُرَقَّ قَال مُوسَى بْنُ
 عِمْرَانَ عَلَى نَبِيٍّ وَأَعْلَى الصَّلَوَاتِ
 وَالتَّسْلِيْمَاتِ يَا رَبِّ مَنْ أَحَزَّ
 عِبَادَكَ قَال مَنْ إِذَا عَادَ عَقَرُ
 وَقَالَ أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 وَالتَّحِيَّةُ مِنْ خَيْرِ لِسَانِهِ سَمِعَ اللَّهُ

یعنی هرگاه آن مرد وصیت طلبید از آن مرد و جویش پس فرمود که خشم بگیر

عَوْدَتَهُ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ
 عَذَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ اعْتَذَرَ
 إِلَى اللَّهِ قَبْلَ اللَّهِ عُدَّةً وَقَالَ
 أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 مَنْ كَانَتْ لَهُ مَطْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ
 عَمَلٍ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْ مِنْهُ
 الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ
 دِيْنَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ إِنْ كَانَ لَهُ
 عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ بِقَدَرِ مَطْلَمَتِهِ
 وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَسَنَاتٌ
 أَخَذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ
 فَحَمَلَ عَلَيْهِ وَقَالَ أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ مَا تَدْرُونَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوا
 الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا
 مَتَاعَ فَقَالَ إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّنِي
 مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَ
 صِيَامٍ وَزَكَاةٍ وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ
 هَذَا وَقَذَفَ هَذَا وَآكَلَ مَالَ
 هَذَا أَوْ سَفَكَ دَمَ هَذَا أَوْ ضَرَبَ هَذَا
 فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ
 حَسَنَاتِهِ فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ
 قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ أَخَذَ مِنْ خَطَايَا
 هُمْ فَطَرَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طَرَفَ فِي النَّاسِ

عیب و نقصان او را و هر کس که باز دارد و فرو
 خورد خشم خود را باز دارد حق تعالی از او کس
 عذاب خود را روز قیامت و کسی که عذرخواهی
 کند بسوی حق تعالی بپذیرد خدا عذر او را
 و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام کسیکه هست
 بروی حق برادر او یعنی آنچه گرفته باشد از او بطریق
 ظلم از او بپوشد و یا چیزی دیگر پس باید که عفو کند
 از او و روز پیش از آنکه نباشد دینار و دره می اگر
 باشد او را کاره نیک گرفته شود از وی بازدارد
 ظلم و اگر نباشد او را نیکها گرفته شود از بدیها
 صاحب وی پس برداشته شود و بار کرد و شود بران
 کسیکه ظلم است و نیز فرمود آن حضرت علیه
 الصلوة والسلام آیا میدانید که مفلس کیست گفتند
 مفلس در میان ما کسی است که نیست در هم
 او را و نه متاع پس گفت بدرستی که مفلس از
 امت من کسی است که بیاید روز قیامت بنماز
 و روزه و زکوة و بیاید که تحقیق دشنام کرد این را
 و نسبت بزرگوار این را و خورد مال این را و ریخت
 خون این را و بزود این را پس داده شود این شخص
 را از نیکهای او و دیگر از نیکی های او
 پس اگر فانی شود نیکهای او پیش از آن که
 ادا نموده شود آنچه بروی او است گرفته شود
 گناهان ایشان پس انداخته شود بروی پس انداخته
 مطلوبان

وَعَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
 أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
 عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ إِلَى كِتَابًا تَوْصِيَةً
 فِيهِ وَلَا تُكْثِرِي فَلَنتِ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
 أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ
 وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنِ اتَّقَى
 رَضِيَ اللَّهُ بِسَخَطِ النَّاسِ كَقَاءِ اللَّهِ
 مَوْتَهُ النَّاسِ وَمَنِ اتَّقَى
 رَضِيَ النَّاسُ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَفَّ اللَّهُ
 إِلَى النَّاسِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ

شود در آتش دوزخ و مروی است از معاویه
 رضی الله تعالی عنه که تحقیق نوشت اول سوئے
 عائشه رضی الله تعالی عنها اینکه بنویس سوئے
 من کتابی که نصیحت کنی مراد بران و اکثر مکن
 پس نوشت سلام علیکم اما بعد پس به تحقیق من
 شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله تعالی علیه و علی آله
 و صحبه وسلم میگفت کسی که طلب کند
 خوشنودی خدا را بنا خوشنودی مردم کفایت کند
 اورا خدا تعالی بار و گران مردم و بر که طلب کند
 خوشنودی مردم را بنا خوشنودی خدا را بگذارد
 اورا بسوئے خلق و سلام باد ابر تو

صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ دَقْنَا اللَّهُ
 سُبْحَانَهُ وَآيَاكُمْ التَّوْفِيقُ بِالْعَبْلِ بِمَا أَخْبَرَ الْجَبْرُ الصَّادِقُ وَالسَّلَامُ مِنْ أَحَادِيثِ الْكَلِمِ
 بے ترجمه نوشته شده است ابجد مت شیخ جیورجوع نموده معانی اینها را فیه سحر خوانند که در عمل بمقتضا
 اینها میسر شود بقای دنیای پس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید و دائمی است عقل دور اندیش
 اکار باید فرمود و بطر اویست بے حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر بدینا کس را عزت و اکبر باشد کفار و بنیاد
 باید که از همه عزیز تر باشد و نظام دنیا فریفته گشتن از بے خردی است فرصت چند روزه را غنیمت باید
 شمرد و در مرضی خدا بے عزوجل باید نوشت و بخلق خدا باید احسان نمود و التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالْمُشْفَقَةُ
 عَلَى خَلْقِ اللَّهِ بِرَدِّهِ اسل عظیم انداز برائے نجات اخروی مجرب صادق علیه الصلوٰة والسلام هر چه فرموده

یعنی بار و خدا را اندکی بخند حق تعالی توفیق عمل کردن بآنکه فرموده است مجرب صادق یعنی خبر دهنده راست گوئی یعنی پیغمبر خدا صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم تسبیح اکثر اکثر ۱۰۰ یعنی بزرگ راستن حکم حق تعالی را یعنی بمقتضای آن عمل کردن و مهربانی نمودن بر خلق خدا
 هر دو تا نون بزرگ و کلان انداز برائے عظامی از عذاب آخرت ۱۰۰ رواه الاستاذ منی دهن اكله مستنقط من مشکوة
 الصابح ۱۰

است مطابق نفس الامر است نه برهان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائی است
 و بنوائی کیفیت رسوائی و بے نوائی قَالَ اللَّهُ مُبْخَانُهُ وَتَعَالَى أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْتُكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ
 إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ هر چند میداند که وقت شما قاضی است استعمال اشغال این سخنان نمی کند عقودان
 جزائی است و تنجیات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث
 این گفتگونی گرد و هنوز هیچ نرفته است وقت تو بر و انابت است خبر شرط است رع در خانه اگر
 کس است یک حرف بس است

مکتوب نود و نهم

به ملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفسار سے که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع
 آن با حالت یوم که سر اسر غفلت و تعطیل است التفات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری
 که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت یوم که سر اسر غفلت و تعطیل است که بعضی از
 اکابر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند و حاصل این اشکال مبنی بر مقدمه ایست
 که بیان آن ضروری است گوئیم روح الناقی را پیش از تعلق باین سیکر سیولانی راه ترقی و عروج میدهد
 بود و در نفس و مافیاء الاله مقام معلوم محسوس و مقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج
 بشرط نزول و ولایت نهاده بودند و مرتبت او ازین راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی انکمال
 کرد و پیش آن جوهر نورانی را باین سیکر ظلماتی جمع فرموده فسیحان من جمیع بین النور و الظلمة و

سک قولی بفتح اول و سکون ثانی یهوده و مسخری قولی بنیان بعقین و زال معجمه سخنه بیوده گفتن در یهودی مریض فارسیان بسکون ثانی
 غیر استعمال کنند لغت ۱۰۰ قولی بنوائی الی یعنی بے سامانی مبله و لوقی و قولی کیفیت رسوائی یعنی به طور رسوائی در رسوائی و غرانی در
 نوائی ۱۰۰ قولی قال الله سبحانه الخ خدا بے پاک و برتر فرموده است آیت شد که آفریدیم شما را یهوده و اکثر شما بسوئے ما گردانیده نشوید
 آن سوره مومنون پاره قد افصح ۱۰۰ قولی و ما لنا الخ اشارت است بکسی که درباره و حالی و سوره الصافات و قیامت است یعنی
 نیست هیچ کس از ما گردا در اجله است معین ۱۰۰ قولی ظلماتی بعقین تاریک و این منسوب است به ظلم که فحشین است
 و ظلم یعنی تاریک شدن و العتقون باقیل بے نسبت و بعضی عمل زاید آفرید چنانکه در توراتی و حقانی و سبحانی ۱۰۰ قولی سبحان
 من الی یعنی بس پاک و ممتزه و مبراست آنکه نور با کمال جمع کرد و عالم اسر بے کیف با عالم حق با کمال ساخت ۱۰۰ قولی
 نفس بعقین پیچیده مرغ در آخر سین و صادر در مستعمل است ۱۰

تفسیر با تقدیر
قرآن الکریم یا الخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف تقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلا
از برای تحقق این اجتماع و تقریر این تنظیم روح را با نفس نسبت تشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را
سبب انتظام اینها گردانید که میفرمود ^{۱۲} لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ دَعَوْنَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ
همین ازین بیان میفرماید و این تنزل روح و گرفتاری آن فی الحقیقت از قبیل مدح بمایشیه الذم است
پس بواسطه آن نسبت جمیع روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش
ساخت و تغییر از خود بنفس اداره نمود این لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت بهر چه روحی آید
حکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بر تبه و عیوب تعالت
و تقدس داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمت گیرد و الله تعالی از کمال
عبرانی و بنده نوازی انبیارا علیهم الصلوات و التسلیات مبعوث ساخت و او را تبوسل این اکابر بخود
دعوت فرمود و بخواست نفس مروج را که معشوقه اوست امر نمود فَمَنْ دَجَّعَ الْقَهْقَرَى فَقَدْ فَتَرَ
فَوْذًا عَظِيمًا وَمَنْ لَمْ يَدْفَعْ رَأْسَهُ وَاخْتَارَ الْخُلُودَ إِلَى الْأَرْضِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا هَذَا
جواب آن اشکال گوئیم که ازین مقدمه اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنا آید در نفس و بقاء آن
بذوین ناچار تازمانی که این اجتماع و انتظام بر پاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن است و نوم
که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن باشد و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از محبت ظاهر اعراض
نموده و محبت الطین الطیون آرزو قیام و بقای آن پیدا کرد و بود و بزرگوار آورد و فنا شد و بقای
بر باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چه تاثیر کند باطن را
تمام نیست بجا نبی ظاهر گشته است و از ظاهر بباطن پیچ در نمیرود پس رواست که ظاهر غافل باشد و
باطن آگاه و لا محذور و غن با دام تازمانی که بکنجاره ممتزج و مختلط است حکم هر دو متحد است

یعنی بر این آفریدیم آدمی را در یکو ترین صورت پس گردانیدیم آنرا فردی از جمیع فرمادگان - سورۃ یقین باره عم ۱۲ یعنی مدح کردن
بچیز که شایسته ندمت باشد کفو له و لا عیب فیهم الا ان سیوفهم یخربون فلول من قراع الکتاب ۱۳ پس کسیکه محبت
تعمیری نمود پس تحقیق بطلب رسید و فردی یافت غیر ذی بزرگ و کسیکه بزرگداشت سر خود را اختیار نمود و میلان بسوئی زمین پس گمراه شد
گمراهی در اندازد راست ۱۴ قوله هذا یعنی لازم بگیر این مذکور را و نگذار در زمین خود آنرا بداند تا اینجا مقدمه کرده بیان آن
ضروری است اعتقاد یافت و بعد از آن حضرت شیخ قدس سره بر مصل مطلب آمده بیان آن مینماید ۱۵ قوله بکنجاره بالضم و
بیم عربی آنچو بعد از کشیدن روغن ثفل کشید و غیره مع ماند بندی کحل ۱۶

و چون روغن از کنجاره جدا گشت احکام متغایزه پیدا شد پیش حکم یکدیگر متعشی نمی شود و این چنین صاحب
دولتی را اگر بخوانند بعالم باز گردانند و عالم را به توسط وجود شریف او از ظلمات نفسانی و تاریک اندازا
بطریق سیر عن الله یا الله بعالم فرو می آورند و او به تمام خلق میگردد و بگوید آنکه گرفتاری با بنیها پیدا کند
چه او بر همان گرفتاری سابق خود است بے اختیار او را درین عالم آورده اند پس این مفتی با سائر مبتدیان
در اعراض از جناب قدس او تعالی و تقدس و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد و اما فی الحقیقت هیچ مبتدیان
ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این مفتی بے اختیاری است
و غیبه درین ندارد بلکه رضائے حق سبحانه و تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذاتی است و بر غیبت است
و نامرئی حق است سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مبتدی را میسر است که از عالم روگردانیده و بوقت تعالی و تقدس آید
و مفتی را اعراض از خلق محال است دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوت او تمام شود و او را
از دنیا بدار قیام انتقال دهند آن زمان ندانم ^{۱۲} اللَّهُمَّ الرَّفِیقُ الْأَعْلَى لَقَدْ وَفَّقْتَ أَوْسْتَ مَشَاحِطَ طَرِيقِ
قَدَّسَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْرَادَهُمْ وَرَفَعْتَ مَقَامَ دَعْوَتِ سَخْنَانَ فَرَمُودَهُ أَنْ تَجْمَعَ جَمیعُ تَوَحُّدِیْنِ الْحَقِّ وَالْخَلْقِ كَقِفَتِهِ
انداختن آن مبتدی بر اختلاف احوال و مقامات است هر کس از مقام خود خبر داده است و الله تعالی بخند

سایه بر آنکه حضرت ایشان قدس سره العزیز فرق در میان مبتدی و مفتی مروج الی الخلق بجهار و جریان فرموده اند اول آنکه مبتدی گرفتاری بخلق
است بخلاف مفتی مروج الی الخلق و ثانی آنکه اقبال بخلق در حق این مبتدی را میسر است و او را بآنگاه که در آخر این
مکتوب فرموده اند مبتدی صاحب حجب است ^{۱۳} اشارة اشارت است بحدیثی که روایت کرد بخاری در از عائشه صدیقہ رضی الله تعالی
عنها قالت ان من نعم الله علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمه توفی فی بیته و فی یومی الی ان قالت ثم نصب
یدیه فجعل یقول فی الرفیق الاعلی حق قبض و مالت یدیه لیضیغه فکف عن الرفیق الاعلی اسمی است از اسماء آبی و بعضی گفته که
گروه انبیار علیهم الصلوات و التسلیات مراد از او الله اعلم ^{۱۴} قوله اللهم الرفیق الاعلی یعنی لے خدا الحق کن بر جماعت
اعلی یا اختیار کردم رفیق اعلی را و این قول اشارت است بحدیثی که مروی است در بخاری و مسلم از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی
عنها و باب ذات المحض علی الصلوة و السلام مجلس آنکه قالت عائشه فكان اخر کلمة تکلم بها النبی صلی الله علیه و سلم
قوله اللهم الرفیق الاعلی بدانکه مراد رفیق اعلی اقوال است بعضی گفته اند که مراد از او اسمی است که ساکن اند در اعلی علین در
حضرت قدس چنانکه در حدیث واقع شده مع النبیین و الصدیقین و حسن اولادک و رفیق رفیق اسم جنس است واقع می شود
بر واحد و کثیر یا مراد مطلقا اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رفیق اعلی حضرت رب العزت است و اطلاق رفیق بروی تعالی
آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق یحب الرفیق فی الاخر و مؤید این اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که جبرئیل
آمده گفت که خدا تعالی مشتاق است و خیر میگرداند ترا در بودن در دنیا و در آمدن اینجا آنحضرت فرمود و اخذت الرفیق الاعلی و بعضی
رفیق اعلی را بر بهشت نیز حمل کرده اند رفیق بمعنی نرمی کردن و سودا شدن نیز آمده است و مراد رفیق جلالت رفیق است ۱۵ ترجمه الشیخ ۱۶
یعنی پس حالش چنین است که روئے آنچه چه او بر همان گرفتاری سابق خود است و از گرفتاری تا عدم آن ۱۲ معنی و تحقیق این امر
از حق است سبحانه و او میداند ۱۳

[illegible]

مکتوب عدم

نیز بکمال حسن کشمیری صدور یافته در جواب سولے کہ متودہ بود کہ شیخ عبد الکیسری مبنی گفته است کہ
حق سبحانہ و تعالیٰ عالم لغیب نیست۔ التفات نامہ گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم

یعنی فی خیدر و خوشمن و منی خیدر دل من - فی مستند ابی داؤد و قال یعنی ابوداؤد کان النبی صلی الله علیه و سلم
محفوظا لبعث من ان یخرجہ منہ شیء و لم یعقل - و قالت عائشہ رضی الله تعالی عنہا قال النبی صلی الله علیه و سلم
تنام عینہ و لا یتام قلبہ انتہی ۱۲ **ع** قال المحارب ین کرة الصوفیة کثیرا و هو فی الرسالة القشیریة یلقب علی وقت
لا یسعی فیہ غیر ربی قلت یوحی منہ اند اراد بالملک المقرب جبریل و بالنبی المرسل نفس الجلیلة و فیہ الیاء الی مقام
الاستغراق المعبر عنہ بالسر و المحو و القضاء موصوفتا قاری ۱۳ **ع** معرب **ع** یعنی عاشق در نہک آئینہ است کہ از سفر نور است و مجازیب
سورت است کہ نور نیست خود ۱۴ **ع** قولہ تقدیر صحت اشارت است بسورۃ صحت ابن حدیث ۱۲

۲۵.

بوضوح انجا میسر نوشته بودند که شیخ عبد الکبیر مینوی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم غیب نیست -
مذوفا فقیر را تا به استماع امثال این سخنان اصلا نیست به اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرست
تاویل و توجیه آن نمیدهد قائل آن سخنان شیخ کبیر مینوی باشد یا شیخ کبیر شامی - کلام محمد عربی علیه و علی
الله الصلوٰه و السلام در کار است نه کلام محی الدین عربی و صدر الدین قولوی و عبد الرزاق کاشی
را را با نقض کار است نه بعضی فتوحات مدنییه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است بحق تعالی در کلام
میید خود را بعلم غیب خود می ستاید و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از سبحانه بسیار مستقیم و مستند است
و فی الحقیقت تکذیب است مرتق را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شاعت نبی برادر دلویت کلامه
تخبر من اقوالهم ینالیت شجرى ما حملهم علی التقویٰ بامثال هذیه الکلمات الصریحه
فی خلاص الشریعه منظور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذورانده و مغلوبند در غلبات احوال انا

۱۰ قولہ شیخ عبد الکریم مولانا محمد وحی حضرت شیخ عبد الکریم بنی رمالا زمست بسیار کرده اند میفرمودند کہ شیخ بغایت عالی مشرب و بزرگوار بودند و در زمان خود قبلہ مشایخ حرم مکہ بوده اند و میفرمودند کہ حضرت شیخ سالم الدین بود و ایشان را خلیفہ بود کہ در آن مقداری از سیوق و اشقد و کاسہ پیچین بول وقت افطار شدہ سے آں کاسہ را از آن خلیفہ بیرون می آوردند و قد سے کاسب نغم در آن میرنجند و لیسہ انگشت از آن خلیفہ یکبار مقدار کے سیوق بیرون می آوردند و بآں آب آمیختہ می آتش میدهند و تا شب دیگر غذا و شربت ایشان نہیں بود و روزے در مجلسی کہ پس از اکابر علماء و فقہاء و عرفاء حاضر بودند تقریب فرمودند کہ حق تعالی عالم شیب نیست اکثر حاضران از آن سخن برخیزد و بیزیدند و بعضی بخندیدند و بعضی بطریق خلاف نص میفمودند حضرت شیخ دیکھا فکند کہ در حوضہ آتش یعنی نمی بخند از قصد خود متزل نموند و فرمودند آنجا کہ حق است ہمہ شہادت است و بگوئے هیچ چیز پوشیدہ نیست تا غیب توان گفت چوں غیب معدوم شد علم بعد و م نداشت پس عالم الغیب کہ در قرآن واقع است نسبت بجا باشد نہ بر نسبت حق سبحانہ ۱۲ از اشحات ۱۰ قولہ شیخ اکبر شامی محقر حال او قدس سرہ بجا نشیہ مکتوب سی و یکم نوشته شدہ است ۱۲ قولہ شیخ صدر الدین محمد بن اعنق قونیوی قدس سرہ کبیت دے ابو المعالی است جامع بوده است میان علوم چہ ظاہری و چہ باطنی و چہ نقلی و چہ عقلی مولانا قلب الدین شیرازی در حدیث شاگرد دے است و بسیارے از مشایخ مثل شیخ مؤید الدین جندی و مولانا شمس الدین ابکی در حجر تربت دے بوده اند و دے را مصنفات است ۱۱ از اشحات و می قدس سرہ از بہترین مریدان حضرت غوث اعظم عبدالقادر جیلانی قدس سرہ است وی در سال شش صد و سی ہجری وفات یافت و رحمہ اللہ تعالیٰ ۱۲ خزینۃ الاصفیاء ۱۰ قولہ عبدالرزاق شیخ عبدالرزاق از اصحاب خواجہ حسن عطار و از خلفائے ایشانست طریق دے در دراز نسبت رابطہ بوده است ۱۲ از اشحات ۱۰ قولہ مارا نص یعنی از شارع علیہ الصلوٰۃ والسلام منقول بوده باشد ۱۳ قولہ نہ یقص اشارت است بکتاب فصوص الحکم کہ از تالیفات شاکر قدس سرہ است ۱۴ قولہ فتوحات مدنیہ اشارت است بآنکہ از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام منقول است ۱۵ قولہ از فتوحات مکبہ یعنی کتابے کہ از جملہ مصنفات شیخ اکبر است قدس سرہ ۱۶ اشارت است بہ آیتہ کہ در سورہ کہف واقع است یعنی سخت است این سخن کہ بر می آید از دہان ایشان ۱۲ قولہ فیالیت الخ یعنی پس اے کاش اتی کہ چہ باعث شد ایشان را بر گفتن اشغال این سخنان کہ در مخالفت شریعت عزیمت اند ۱۳ قولہ مثنوی شایانہ وقت لکن لغت است و دین انا در وقت لکن رحمت است و آل انا منصور را رحمت بدہ و دین انا فرعون را لعنت بدہ ۱۴ قولہ مشرب بقوی سر ۱۷

این قسم کلام از احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل است عذر را نمی شاید و هیچ تاویلی درین مقام مقبول نیست **فَإِنَّ كَلَامَ الشَّكَاذِي مُجْمَلٌ وَيَصَوِّفُ عَنِ الظَّاهِرِ لَا يَخْبِرُ** اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نفرت اینها آن نیز مشکوه است و مستحق آزار است تحصیل ملامت خلق را را بهما بسیار است بچه ضرورت کسی تا بسره کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سوالی را جوابی باید بضرورت در آن باب سخن سراید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم معدوم نباشد یعنی چو غیب نسبت حق سبحانه معدوم مطلق است و لا شئ محض تعلق علم را بوسی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لا شئ محض می بر آرد و توان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم ایشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود نیست و لا شئ صرف است از مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در اصدق علیه اینها است نه در مفهوم هم چنین است حال جمیع محالات که مفومات آنها ممکن تصور اند و اصدقات متمنخ التصور چه معلومیت از استحاله می آید و لا اقل وجود ذی بنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه مولانا محمد رومی کرده اند درست است نفی

سه قولخان کلام یعنی زیرا که کلام اهل سکر بر محل حسن محل کرده می شود و از نظر خود برگزیده شود نه کلام غیر ایشان یعنی اهل صوفی ۱۲ یعنی کلام شیخ عبد الکبیر یعنی قدس سره که حق سبحانه و تعالی عالم غیب نیست ۱۲ سه قول سخن کرده اند و استفسار نموده یعنی ملا حسن کشمیری که مکتوب الیه اند تا ویل آن کلام را بیان کرده از حضرت امام باقری استفسار نموده اند ۱۲ سه قول آنکه گفته اند که غیب بدانکه کلام شیخ عبد الکبیر قدس سره را سرتاویل انجیانه کور ساخته اند اول اینکه غیب معدوم باشد از این از متکلم این کلام شیخ عبد الکبیر متقول است دوم توجیه مولانا محمد رومی که در مرتبه ذات بخت و هویت صرف جمیع نسب و اضافات ملاحظه است و چون در آن مرتبه اضافات و نسبت علمیت نباشد پس در آن مرتبه عالم الغیب نه گویند و برین توجیه اعتراض ملا حسن را نقل فرموده تصحیح کرده اند و خود هم اشکال وارد کرده اند و موسوم توجیه ملا حسن کشمیری و در اینم محذوف نموده اند ۱۲ سه قول آنکه گفته اند مبتدا است و قوله یعنی چو غیب نسبت به حق سبحانه از جمله شرطیه خبر آن و یجملی که خبرش محذوف باشد یعنی درست است و محتمل است که قوله و توجیهیکه خود کرده اند معطوف بود بر قول او آنکه گفته اند و بر دو مبتدا باشد خبرش قوله اقرب توجیهات است و باقی جمله معترضه بدو الله اعلم و علیهم السلام و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم ۱۲ سه بدو آنکه مولانا شمس الدین محمد رومی قدس سره از اجل اصحاب حضرت مولانا سعد الدین قدس سره بودند و سادها طالبان را در جامع هرات بحق دعوت می نمودند مولانا شمس الدین قدس سره بود که در پیش است بر سر سنگ از برات از جانب قبله ولادت ایشان در شب برات از شنبان سنه عشرين و ثمانمائه بوده است والده ایشان را بسره پنج ساله وفات یافته بوده است او از آن جهت بغایت متاثر و مجروح خاطر شده آل شب حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که فرموده اند غم مخور و دل خوش دار که حضرت سحانه ترا بسره خواهد داد و صاحب دولت و دراز عمر باشد بعد از آن چند گاه خدمت مولانا محمد متولد شده اند و والده ایشان دائم ایشان را می یافتند که آن فرزند می که ملا بوسه بشارت داده اند قوی لے آخر باقی الرضات ۱۲

نسبت علمیت در مرتبه احدیت مجزیه مستلزم نفی مطلق علم است تخفیف علم غیب کردن و هیچ ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آن است که اگر چه در مرتبه احدیت مجزیه نسبت علمیت نفی است اما علمیت او تعالی بر حال خود است چه بذات عالم است نه بصفت که صفت آنجا نفی است لقاة صفات حق را سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت علم را از وی تعالی مسلوب می سازند آنکشافی که بر صفت مترتب باشد بذات مترتب میدانند فکذا و توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس ۱۲ سه نموده اند و تعلق علم را با آن جائز ندانسته اند اگر چه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب را تعالی بذات بخت او سبحانه بخت است چه ذیجه که در عدم جواز گفته اند اقتضاء حقیقت علم است ملاحظه معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یحتمل ان یعلق العلم الواجبی سبحانه بذاته تعالی بطریق الحضور لا بطریق الحضور و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین و سلم و یارک و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صدویم

نیز ملا حسن کشمیری صدو یافته در رد بر جماعه که کلامان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز می نمایند **أَحْسَنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَالِكُهُ وَأَصْلُهُ بِالْكُوفَةِ مَفَاوِضُهُ تَرْفِيفُهُ** مولانا محمد صدیق رسانیدند **حَمْدًا رَحْمَةً** سبحان الله که دور افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطباتی که به نفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله

سه قول را در علم توجیه علم بود قسم است حصول که بواسطه حصول صورت معلوم است در قوت علمیه عالم و حضور که نفس حضور معلوم پیش عالم در آن کافی بود و احتیاج بحصول صورت نباشد ۱۲ سه پس هیچ استحال نیست اندین که تعلق بگیرد علم و اسمی بذات پاک او بطریق حضور معلوم نه بطریق حصول صورت معلوم ۱۲ سه زیرا که راسته گردانده خدای پاک حال شمارا و باصلاح سازد و دل شمارا ۱۲ سه نفی کنندگان صفات از حق تعالی که معتزله و علماء غلامان حق را سبحانه عالم میگویند ۱۲ سه یعنی تعلق علم ملاحظه را و تعلق ذات مطلقه مردم احاطه را بجائز خدشه است زیرا که ۱۲ سه

این معنی بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوم حرمت ربانیت قطعی ثابت شده است که شامل محتاج
و غیر محتاج است تخصیص محتاج از اینجا نمودن نسخ این حکم قطعی است روایت قنیه رتبه آن ندارد که نسخ
حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لا بهودی که اعلم علماء لا بهوراند میفرمودند که بسیاری از روایات قنیه اعتماد
را شایان نیست و مخالف است بر روایات کتب معتبره و کوشم صححه هذه الرواية پس احتیاج
را با اضطرار و محضه میباید فرود آورد تا محض آن حکم قطعی که بهیچ وجه نمیتواند نسخ شود باشد که مثل
اوست در قوت ع که رستم را کشیدیم رستم و ایضا از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی
از برای حکم حرمت را پیدا شود چه هر که زیاده را قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاج برای خواهد بود
بجای احتیاج هیچ کس بجز خود اقدام نخواهد نمود فلانچه که هذا الحكم المنقول من الحكم الجدید
مزید فائدة تعالى کتابه العزیز من أمثال هذا التوفیق و کوشم عموماً الاحتیاج
کو علی سبیل فرض الحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضورة تقدر بقدرها
پس طعام از آن مبلغ سوو نچتن و بدم خوردن داخل احتیاج نیست و ضرورتی بآن متعلق نه ایندادر
تر که میت احتیاج میت مستثنی است و از آن مقصود بر کفن ساخته اند و طعمی بر حایت او چتن
داخل احتیاج نداشته اند بآنکه او محتاج تر است بصدق پس در صورت تنانع فيه ملاحظه فرمایند که
مستقر تنانع لبود محتاج اندیانه و بر تقدیر احتیاج طعامی که ایشان از برای جماعه از آن پل می پزند

مکتوب ۱۰۲ صد و دوم

بلا منظر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط مثلاً که
ده تنگه را قرض گرفت بدو زده تنگه درین صورت مجموع دوازده تنگه حرام است نه دو تنگه زیادتی و مَا
يَتَعَلَّقُ ذَلِكَ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى شما آن روز میفرمودید که بربار
قرض بسود بهمان فضل است و پس و محرم در قرض بده تنگه بدو زده تنگه بهمان دو تنگه زیادتی است
چون به بعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدی که در و فضل است نیز ربا
است پس ناچار این عقد هم محرم باشد و هر چه بسبب محرم تحصیل نمایند محرم خواهد بود و پس آن ده
تنگه نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرمز و روایات کتاب ابراهیم شاهی آنها

۱۵ بنین بفتح جیم عربی بر وزن کریم بچہ کہ در حکم مادر باشد ۱۲ ۵۲ مثنوی اشقیاء را دیدہ بینا نمود و نیک دید و دیدہ شاں یکساں نمود
ہم سری با انبیا برداشتند و اولیا را ہم چون خود نداشتند گفت اینک اکثر ایشان چہا و ایشان بستہ خواہیم و خورہ این ندانستند ایشان
از عی ہست فقر و میساں بے منتہا ہر دو یک گل خوردہ ز بنور و محل و لیک ز بس شد نیش و زان دیگر حاصل ہر دو گوی آہو گیا خورد و
آب و زیں یکے سر گیس شد و زان مشک ناب ہر دو نے خوردند از یک آبخور و آں یکے خالی و زان پر از شکر و صد ہزاراں
این چنین مشابہ میں و فرق زان بہتہ و سالہ راہ میں ۱۳ ۵۳ تنکہ بافتق و کاف عربی بمعنی قرص را بچ خواہ از در
باشد خواہ فقرہ یا مس و این مفرس نہ است ۱۲ غیاث ۵۴ پناہ دہدہ را خداے پاک از انکار این بزرگ واراں و
از انکار تابان ایشان ۱۳

۱۵ قال الله تعالى و احل الله البيع وحرم الربوا يعني و حلال کرده است خدا سوداگری و حرام ساخته است سود را پاره
 سوم بنو سوره بقره ۱۲ ۱۶ قنیه المنيّة على مذهب ابي حنيفة ۱۷ للشّيخ الاحمام ابي الرجا نجم الدين مختار بن محمود
 الزاهد ي الحنفى المتوفى سنة ثمان وخمسين وستمائة اوله الحمد لله الذى اوقفه معالم العلوم الخ قال المولى
 البركلى والقنينة وان كانت فوق الكتب الغيرة المعتبرة وقد نقل عنها بعض العلماء فى كتبهم لكنها مشهورة عند
 العلماء يصحف الرواية وان صاحبها معتزلى ذكر فى اولها انه استصفىها من مينة الفقهاء لاستاذ لا يدين
 اين ابى منصور الحرّاقى و سماها قنينة المنيّة لتبصير الغنيّة الى اخر ما فى كشف الطنون ۱۲ ۱۵ بالفتح كرسلى
 مفرد و سونست كذا كرسلى در سينه و شكيم پيدا شود و مجدداً در غم عظيم اضطراب انگيز مستقل ۱۶ ۱۷ اشارتست بآيتى كه در اول سوره
 فائده واقع است يعنى بركه ناچار شود در كرسلى در حائلكه باطل نباشد بلكه پس بر آيتى خداى آمرزنده مهربان است ۱۲ ۱۵ خوش
 بالفتح رنگ سفيد و سرخ در هم آميخته و بعضى گويند كه رنگى است ميان بياض و بور يعنى سرخ چو ن اسپرستم بين قسم رنگ دانست از اين جهت
 اسپرستم را خوش گفتند و مجدداً از اسپر خوش گويند اغياث ۱۵ قوله فلا يتيقن الخ يعنى ليس باقى نما فخر من حكم را كه فاضل كرده شده است
 از خداى يا حكمت و محمود فائده معتد بها بتر است كتاب عزيز او از امتثال اين توهمات و اگر تسليم كرده شود عموماً بياز مندى اگر چه بفرض
 محال با فز گويى ۱۲ ۱۶ اسرورى بقدر ضرورت و حاجت گرفته ميشود نه زياده از قدر حاجت ۱۲ ۱۷ بل بالشم بعضه فلس ۱۲

بسیار شدید است بے مستصحب آدابندگی است غیر از راضی بودن از فعل مولیٰ تعالیٰ و تقدیر چاره نیست از برائے بودن یا وروده اند از برائے کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت باک نیست بلکه پادشاه است الموت ^{لا یجوز} یوصل الجیب الی الجیب و در شان او ثابت مصیبت بر رفتن نیست بر حال رونده الی الجیب است تا با و چه معامله کنند بدعا و استغفار و تصدیق اند او باید نمود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما البیت فی القبر الا کالعرق الی الموت یتنظرون دعوته تلحقه من اب او ام او اخ او صديق فاذا الحقت کان احب الیه من الدنیا و ما فیها فان الله تعالیٰ لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من اللحنه فان هدیة الاحیاء الی الاموات الرستخار لکم التقات نامه رسیده هو انی سر بر فقراء بسیار شدید است و الا خود را معاف نمیداشت سفارش بنا کید نوشته است انشاء الله تعالیٰ سودمند گردد و زیاده تصدیق است محبت شغاری قاضی حسن و سایر اعزّه دعوات فرائد مطالبه نماید و از حق تعالیٰ در جمیع امور راضی و شاکر باشد

مکتوب صد و پنجم

به حکیم عبدالقادر صمد و ریافته در بیان آنکه مریض تازمانه که از مرض به نشود و سیج غذائے اور اسودمند

ذبقیه حاشیه ۲۳۱) و نسبت داشتن یکسیر یا پیچ ۱۲ غث ^{یعنی از برائے نشاء از حق جل و علا} عافیت و صحت طلب کرده میشود و یکی از اصحاب اکابر دین از برائے خود خواسته بود ۱۲ غصه اشارت است باینکه در باره قدس و سوره طلاق واقع است یعنی دهر که تیرسد از خدا پدید آید برائے او خلصی و ذوق دبدیش از این که گمان ندارد ۱۲ (حاشیه صفحہ ۱۲) حضرت مولوی میفرماید روح سلطانی نند از کتبت به جامه چه دریم و چه خایم دست و روزگار است و گوی شتابنشی به گویایک از ایشان آگهی ۱۲ غصه یعنی موت پلست که میرساند مشتاق حق را سبانه به محبوب حقیقی میل و علا حضرت خدیجه بن یحیی در حالت احتضار خود را و از بلند میفرمودند جلاء جنیب علی قافله لا اظلم من ذم یعنی موت که محبوب من است در عین انتظار و کمال اشتیاق آمد دهر که بر آمدن این محبوب ندامت داشته و شکر میآورد و حضرت سعد بن ابی وقاص و دنا سر خود بر ستم بن فرخ نادر که سر او را شکافتار بود نوشته اند فان می تو میخون الموت کما یحب الاحیاء الخمر که بهر از من قوی است که دوست میدارد موت را چنانکه بحیال شراب ۱۲ از تفسیر عزیزی ۱۲ غصه قوله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الی یعنی رسول فرمود علی الله علیه و سلم نیست مرده در گور بماند غریق طالب غوث یعنی فریاد رسیده انتظار میکشد دعا را که برسد و از طرف پدیر یا مادریا از بر او یا دوستی پس چو میرسد او را دوست تربیا شد آن دعا بسوخته او از دنیا و آنچه در دنیا است و بر آئینه حق تعالیٰ البتہ داخل میکند بر اهل قبور از دعا اهل زمین امثال کو به از کتبت و بر آئینه تحفه زندگان بسوخته مردگان از مرض خواستن است از برائے ایشان اقول او در حدیث فی (باقی بر ص ۱۲۵)

یعنی ما و شما بنده حق الیم جل شانہ و بنده را راضی بودن ۲۵۸ الخ

مکتوب صد و ششم

به محمد صادق کشمیری صمد و ریافته در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است

(تقریه ص ۲۳۲) المشکوة من دوائیه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عباس رضی الله تعالیٰ عنهما قواعده من الرحمة بیان المعنی و لیس من لفظ الحدیث عن فی المشکوة و فی معنی هذا الحدیث حدیث ابی هريرة ^{رضی الله عنه} قال صلی الله علیه و آله وسلم ان الله عز وجل یلطف الی درجة للعبد الصالح فی الجنة فیقول یارب انی لی هذا فیقول باسئخفا و لدک لک یعنی خدا تعالیٰ بلند میگردد و اندر پایه مرتبه صالح را در بهشت پس میگوید آں بنده صالح اے پروردگار من از کجا است مرا این و بر چه پس میگوید حق تعالیٰ این و بر چه بسبب استغفار فرزند تست مرتزاده احمد ۱۲ مشکوة (حاشیه صفحہ ۱۲) غصه شتوی این خورد گرد و پدید یزید جدا و آل خورد گرد و همه نور خدا این خورد زاید بهر بخل و صمد و آل خورد زاید بهر عشق احمد ۱۲ غصه قوله فی قلوبهم الخ یعنی در دلهای ایشان رخ است واقع شد است در کوع دوم از سوره بقره ۱۲ غصه قوله رب تالی الخ یعنی بسیار روز و تلاوت گفته است مرقرآن کریم را در حالیکه قرآن لعنت میکند بر آن کس قال المعرب ذکره الخ فی الاحیاء من قول انس بن مالک رضی الله تعالیٰ عنه و سکت عن خیر جواد حاشیه قاطبة اقول قد مر الحدیث فی المکتوب التاسع ۱۲ غصه قوله و دب صاخر لیس له الخ یعنی بسیار روز و دار که نیست مراد را حاصل از روز خود مگر شکی و تشکی بنانکه روزه دارد و از روزه و از غیبت و دیگر نماز خود را باز در قال المعرب اخرجه ابن ماجه بلفظ دب صاخر لیس له من صیغه الاحیاء و فی بعض طرقه الا العطش و ذکر ابن حجر عن النسائی و ابن ماجه بلفظ کرم من صاخر لیس له من صیغه الاحیاء و العطش و فی دوائیه الدارمی کرم من صاخر لیس له من صیغه الاحیاء اقول و ظا لفتحتین مدود و قصور تشکی یا تشکی سخت ۱۲ غصه مولوی صادق او

۱۲ غصه حاشیه ۲۳۱) و نسبت داشتن یکسیر یا پیچ ۱۲ غث عافیت و صحت طلب کرده میشود و یکی از اصحاب اکابر دین از برائے خود خواسته بود ۱۲ غصه اشارت است باینکه در باره قدس و سوره طلاق واقع است یعنی دهر که تیرسد از خدا پدید آید برائے او خلصی و ذوق دبدیش از این که گمان ندارد ۱۲ (حاشیه صفحہ ۱۲) حضرت مولوی میفرماید روح سلطانی نند از کتبت به جامه چه دریم و چه خایم دست و روزگار است و گوی شتابنشی به گویایک از ایشان آگهی ۱۲ غصه یعنی موت پلست که میرساند مشتاق حق را سبانه به محبوب حقیقی میل و علا حضرت خدیجه بن یحیی در حالت احتضار خود را و از بلند میفرمودند جلاء جنیب علی قافله لا اظلم من ذم یعنی موت که محبوب من است در عین انتظار و کمال اشتیاق آمد دهر که بر آمدن این محبوب ندامت داشته و شکر میآورد و حضرت سعد بن ابی وقاص و دنا سر خود بر ستم بن فرخ نادر که سر او را شکافتار بود نوشته اند فان می تو میخون الموت کما یحب الاحیاء الخمر که بهر از من قوی است که دوست میدارد موت را چنانکه بحیال شراب ۱۲ از تفسیر عزیزی ۱۲ غصه قوله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الی یعنی رسول فرمود علی الله علیه و سلم نیست مرده در گور بماند غریق طالب غوث یعنی فریاد رسیده انتظار میکشد دعا را که برسد و از طرف پدیر یا مادریا از بر او یا دوستی پس چو میرسد او را دوست تربیا شد آن دعا بسوخته او از دنیا و آنچه در دنیا است و بر آئینه حق تعالیٰ البتہ داخل میکند بر اهل قبور از دعا اهل زمین امثال کو به از کتبت و بر آئینه تحفه زندگان بسوخته مردگان از مرض خواستن است از برائے ایشان اقول او در حدیث فی (باقی بر ص ۱۲۵)

از اجل نعم خداوندی است جلشانه مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت و کمال و داد و دیود وصول یافت
 اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ عَلَى ذَلِكَ محبت این طائفه که متفقی بر معرفت است از اجل نعم خداوندی
 است جل سلطان تاج کرام صاحب دولت را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام بروی میفرماید الهی
 چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت تر یافت و تا تر یافت ایشان را شناخت
 بعضی این طائفه هم قاتل است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی است بِحَقِّكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآيَاتُكَ
 عَنْ هَذَا الرَّسُولِ شیخ الاسلام فرمود الهی هر که خواهی براندازی او را با ما در اندازی بدست می آید غیبات
 حق و خاصان حق و هر ملک باشد سیاستش و رقی این رجوع و انابت که حق سبحانه و تعالی بجدید شمارا
 کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بر آن طلبند وَالسَّلَامُ
 عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْتَّوَكُّلَ مَتَابَعَةً الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ

مکتوبات صد و هفتم

نیز به محمد صادق کشمیری صد و هفتم در اجوبه و اسوله چند که نوشته بود که از اهل جابلوئی نعمت می آمد
 و این مکتوب مشتمل است بر فواید ضروری که در ایمان این طائفه علیه نافع اند حق سبحانه و تعالی بسعادت
 ایمان این طائفه علیه مستعد گرداناد و کتابی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید بهر چند سوالیکه
 شایسته نعمت و تعصب داشته باشد مستحق جواب نیست معذک تنزل نموده در جواب اقدام نمایم

له قول از اجل نعم یعنی از بزرگترین نعمتهای حق است تعالی شانه ۱۲ که کینیت او ابو اسمعیل است و در از فرزندان ابو منصور است
 الاقصادی است و مت الاقصادی پسر الویوب الفصادی است که صاحب رحل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود در آن وقت که از مکه برگشته
 مؤذنه بمرت کرد و مت الاقصادی در عهد امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه با حضرت بن عباس بن مسعود بود و در بصره ساکن شد و ولادت وی
 بر در جمعه وقت غروب آفتاب دوازدهم از ماه شعبان سال سه صد و نود و شش در فصل بهار و وفات وی به تاریخ نیم بیع الاول سال چهار صد
 و هشتاد و یک هجری است از اکابر محدثین بوده است او گفته که من از سمعت بن حدیث نوشته ام که بهر سنی بوده اند بسیار از اشعار عربیه یادداشت
 که زیاد از شش هزار است و سه صد متر حدیث یادداشت با سائید حدیده کثیره ۱۲ از تفهات مع تغییر بسیر ۱۳ یعنی در شناختن ایشان
 و یا حق تو تلازم است از جانبین که احدی از آخر متفک نمیتوان شد ۱۴ که قول تحت خطا گناه و عیب کسی چنین و بدگویی قول تعصب حمایت
 کردن و یاری دادن و پشتیبانی کردن و خواهش و دزدی کردن ۱۵ خیانت ۱۶ قول مبنی اسم فاعل است از ابناء خبر دادن یعنی مشعر است زیاده
 دوستی و کمال آن ۱۷

الیکه را نفع نه کند شاید که دیگر را نافع آید سوال اول آن بود سبب چیست که از اولیای متقدمین
 کرامات و خوارق بسیار ظهور می گردند و از بزرگان این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود از این سوال نفی بزرگان این
 وقت است بواسطه قلت ظهور خوارق از ایشان چنانکه ظاهر از خوارق عبارت است قال تعالی ذلک الله
 مُبْتَلَاكُمْ مِنْ تَسْوِيلِكُمْ الشَّيْطَانِ ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف
 معجزه مرنبی را علیه الصلوة والسلام که از شرائط مقام نبوت است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله
 شائع و ذائع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل آنجا
 با اعتبار درجات قرب الهی است جل سلطان تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از البعد کثرت
 خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رَضَوْنَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ
 عشر عشر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیاء و برتر اند از آن صاحبی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کونه نظری است
 و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در
 ایشان غالب باشد بر قوت نظری ایشان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی
 در تصدیق بنی علیه و علی آله الصلوة والسلام اصلا محتاج بلم نه گشت و آنچه اهل بعین بواسطه قصور همین
 استعداد و یا وجود ظهور چندین آیات بآیه و معجزات قاهره بدو کثرت تصدیق نبوت مشرف نشد و حضرت
 حق سبحانه در شان این بے دلتان می فرماید وَانْ يُوَدَّ كُلُّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءَهُكَ
 يُخَادِلُكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ بآں که گوئیم که ظهور خوارق
 از اکثر متقدمین در طول عمر زیاد از پنج و شش خوارق نقل نه کرده اند جنید که سید این طائفه است معلوم

له یعنی پس بنده بخندم پاک از ان شمائے شیطان ۱۲ که اهلان الحادق للعادته ان صد من البی الصالح المصدق
 فخره وان صد من المومن المتقی العادته بالله القا فی فیه الباقی به فکرافه و ان صد من المومن الصالح
 فخره و ان صد من الکافر موافقا لخرقه فهو اسند دایر و الا فهو اهانت ۱۳ من حواشی شرح العقائد ۱۴
 قول شائع ذائع است و دلیل بر وقوع آن کتاب و سنت و تواتر اخبار است از صحابه و من بعدهم تواری معنوی چنانکه در قد و تشریح
 میان آن نزد الحقات و ترک عن و حمل شبه و انکار نیست خصوص از بعضی اکابر طریقت و سادات ایشان ۱۵ شیخ عبدالحق دبلوی
 که قول تو که و ان یودا کل آیه الخ اشارت است به آیه که در کوع سوم از سوره انفاس واقع شده یعنی و ان یودا کل
 هست که گوش نه بدست تو و پیدا کرده ایم بر دل ایشان پرده تا تا فقهاند آن را در گوش ایشان گزافی است و اگر به بیند بر آیت یعنی
 معجزه ایمان نیارند بآن تا دقتیکه باین پیش تو مکاره کنی با تو گویند این کافران نیست این مکر قصه های اولین یعنی پیشانیان
 ص یعنی امور خارج موقوف علیها ۱۶

نیست که از روی ده خوارق نقل کرده باشد و حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی بنیینا و علیه
 الصلوٰة والسلام چنین خبر داده است **حیث قال عز وجل ولقد آتینا موسىٰ تسلیات**
بینات واز مشایخ این وقت از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بطور بنی آید بلکه اولیاء الله را چه مقدم
و چه متاخر در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی آنرا اندیانه و اند مصرع خورشید نه مجرم اگر کسی بدینا
نیست سوال دوم آن بود که در کشف و شهود طالبان صادق القاء شیطان را داخل باشد یا نه اگر هست
وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب آنکه در امور ملهمه بعضی غلطیها یافته میشود
چیسست جوابش این است والله سبحانه اعلم بالصواب هیچ کس از القاء شیطانی محفوظ نیست
بر گاه که در انبیاء منصور باشد بلکه محقق در اولیاء بطریق اولیٰ خواهد بود و طالب صادق چه باشد غایت
مافی الیاب انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات بر ال القاء تنبیه می سازد و باطل را از حق جدا میکند
که میره فیستحق الله ما یتلقى الشیطان ثم یحکم الله اياته وال است بدین معنی و در اولیاء این
تنبیه لازم نیست که او متابع نبی است هر چه مخالف نبی خواهد یافت رد خواهد کرد و باطل خواهد دانست
اما در صورتی که شریعت نبی از او ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمی کند امتیاز حق از باطل بطریق
قطعیست دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصور بولایت راه نمی یابد چه امتیاز
شرعیست و متابعت نبی متکلفی نجات داین است و امور مسکوت عنهما زاید بر شریعت اند و ما مکلف با امور
زائده نیستیم باید دانست که غلط کشف منحصر بر القاء شیطانی نیست بسا است که در تشخیص احکام غیر صادق صورت
پیدا کند که شیطان را در اینجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که بعضی در مناجات حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة
و السلام می بیند و بعضی احکام را از خود می کنند که فی الحقیقت خلاف آن احکام محقق است درین صورت

اشارت است بآیه که واقع شده است در آخر سوره بنی اسرائیل و باره سبحان الذی یعنی و بر آئینه دادیم موسی را نه نشان روشن
پس پیرس از بنی اسرائیل چون آمد بایشان پس گفت اورا فرعون بر آئینه می پندارم تر اے موسی جاود کرده شده ۱۲
است بآیه که واقع است در رکوع هفتم از سوره حج و ما اوسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا الخ یعنی و نه فرستادیم پیش
از تو هیچ فرستاده و نه هیچ صاحب وحی مگر چون از روی بخطر نیست باقند شیطان چیزی در آرزوی و پس دور میکند خدا آنچه
شیطان انداخته است باز علم می کند خدا آیات خود را و خدا را با حکمت است ۱۳
الا ذلک ما یسمی تمییزه و تفکیک و من شأنها ترکیب المصود المعانی و تفصیلها و التصوف فیها و اختراع اشیاء
لا حقیقت لها ۱۴ مختص معانی ۱۵ یعنی سبب تفرع بعضی غلطها در امور الهامیه چیسست ۱۶
یعنی القاء معنی در قلب بطریق فیض ۱۷
شرح معانی ۱۸ یعنی مفید ظن است نه یقین در حق عام خلق و صلاحیت حجت علی القیرنداد ۱۹

القاء شیطانی متصور نیست که مختار علما عدم مثل شیطان است بصورت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة
 والسلام بهر صورتی که باشد پس درین صورت نیست الا تصوف تمثیل که غیر واقع را واقع دانانیده است
 سوال سوم آن بود که چوں تصرف کرامات و تاثیرات استدراج در نمائش برابر است مبتدی چگونه
 شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب استدراج جوابش آنست و الله سبحانه
 اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل
 خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات است و
 اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر خفا درین معنی
 است عوام کالانعام راست نه طالبان را و خفای عوام نزد خواص از خیر اعتبار ساقط است که منشای
 این مرض قلبی است و غشایه بصری چیزیست بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه
 ضروری تر است و کتیم هذا المکتوب ببعض المعانی التي تنفعك في اذ الله مثل
 هذه الشكوك والشبهات بدانکه معنی تحقیق یا خلق الله که در ولایت ما خود است آنست
 که حاصل شود در اولیاء الله در صفاتی که مناسب باشد مر صفات داعی را تعالی لیکن آن مناسبت
 در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق در
 تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در بیان مقام معنی تحقیق یا خلق الله صفت

اشارت است بحدیثی که اندرین باب بخاری و مسلم بروایت ابوهریره آورده است ان رسول الله صلى الله علیه وسلم
قال من دانی فی المنام فقد دانی فان الشیطان لا یتمثل فی حدودی یعنی بر آئینه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که
دیدم مراد خواب پس تحقیق دیدم مراد را که شیطان تمثیل نمی کند و نمی نماید خود را در صورت من یعنی شیطان را محال آن نیست که در خواب بی
در آید و در خیال و سیه آنگذد که من آنحضرت ام در آن حضرت صلی الله علیه وسلم این دروغ بند ۱۲
یعنی باید که ختم کنیم این مکتوب را
بعضی علوم که قطع بخیر ترا در دفع کردن امثال این شکوک و شبهات ۱۳
یعنی تبدیل حقیقه واجب بحقیقت امکانی چه صفات منتقلی
شانه در رنگ ذات قدیم اند و واجب و ممکن بذات و صفات ممکن است ۱۴
نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظ البخاری است قدس سره
ایشان نیز از کرامات صاحب خواجه بزرگ خواهر نقیته اند قدس سره و لقب بهار سواد ایشان نموده اند حضرت خود در حق ایشان فرموده اند و
بخنور اصحاب خود با ایشان خطاب کرده اند که سخته و دانسته که از خلفائے ماندان خواجهان باین صیغیت رموده است و آنچه درین
راه گریب کرده است آن امانت بشما سپردم قبول باید کرده بخن حق سبحانه باید رسانید و نیز فرموده اند که هر چه او میگوید حق تعالی
آن میکند حکم حدیث صحیح - دعوات شان در بدین مودره در بیان هست حدود است و در مجری بر در چهارشنبه شده در جوارقه
حضرت عباس رضی الله تعالی عنه مدقون شده اند ۱۵ از نجات و نجات و غزیه ۱۶

دیگر نیک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چیز و رهنده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت
 و تصرف او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنو است
 است چون رهنده راه سخن حق را از هر کس که باشد بے گزافی قبول کند و سر را غیبی و حقائق بگوش جان فهم کند
 بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چون رهنده راه را بصیرت
 بصیرت او بینا شده باشد و بنور فرست بر عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را بر از خود بیند
 و نیز بصیری حق منظور نظر او شده باشد تا سرچشمه کبر موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده
 باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده کننده بود چو رهنده راه با حیائے سنت متروکه قیام نماید بدین
 صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چو سالک بدعتهائے
 که بجائے سنت گرفته اند و معنی آن بدعتهائے بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا ایقین
 و هوام معنی خلق را بر نیک دیگر فهمیده اند تا چار و نه فضائل فروخته اند خیال کرده اند که دلی را احیائے
 جسدی و کار است و اشیا غیبی می باید که اکثر بروی منکشف شود و امثال اینها و هکذا تدری جن
 الظنون الفاسد ان بعض الظن الخ و ایضا خوارق مظهر در امانت و اینها نیست علوم و معارف

له قوله ان کس که باشد آنچه چنانکه تدری و این ماجر از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه و
 الہ وسلم حکمة الحکمة ضالة الحکیم فبحث وجدها فها حق بها رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سخن علم و حکمت گشته
 حکیم است پس بر جا که یافت و از هر کس که یافت آن کلمه را پس آن حکیم سزاوارتر است بآن کلمه چنانکه کسی که گشته خود را در دست بر که باید
 میکرد و هم چنین حکیم از هر جا که سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآن نمی کند که مرده فقیر و فقیر میگردد بدین مرتبه که باید که برگردد
 و نوشت است پند بدو از ۱۲ صله قوله اجماع سنت الخ عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 عليه واله وسلم من تمسك بسنتي عند فساد اهل فله اجر مائة شهيد و اذا اليه حق یعنی کسی که چنگ در زنده عمل کند
 بسنت من تزد فساد است من پس مراد است مزد و ثواب صد شهید - وعن بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 صلی الله علیه و آله وسلم من احب سنتي فقد احب الله فان له من الاجر مثل اجور من عمل
 بها من غير ان ينقص من اجور هم شديدا یعنی کسی که زنده گردان سنت از سنتها مراه بپیش میرانیده شده است پس بدین
 مراه کس راست از اجور ثواب مقدار اجور و ثواب آئے این کار کنندگان بے شک کم کرده شود از اجور آئے این کار کنندگان چیز ۱۲ صله
 یعنی اهل بدعت و امواء در دین احداث نموده اند چو رافعه و خازمه و دیر و دیر و عجمه و غیر هم امور در دین پیدا ساخته اند بخاری و مسلم از عائشه
 صدیقه رضی الله تعالی عنها روایت کرده رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کسی که نوید کرد و در دین ناکر این دین روشن و هوید است
 چیز که نیست از این دین یعنی چیز که مخالف و مغیر آن باشد پس آن چیز بآن کس باطل و مردود است ۱۲ صله قوله تبه با فکر بیان
 و لاف زدن و تکبر کردن و گمراه و حیران شدن و اینها مراد و بیان است ۱۲ صله و این مذکور چنانکه می بینی از گمان آئے
 فاسد است ۱۲ صله قوله ان بعض الظن الخ و ایضا خوارق مظهر در امانت و اینها نیست علوم و معارف
 اجتبروا انما من الظن ان بعض الظن الخ یعنی ای مسلمانان احتراز کنید از بسیاری گمان آئے بدین آئینه بعض بدگمانی در بابی ۱۲ صله
 عه قوله بموجب پسندیده حق یعنی بروی تحقیق رضا ۲۶۴ حق سجاده کند ۱۲

الها میانه از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و البقی آید چشم بگشاید
 که این علوم و معارف که در نیک آبرو نیسان میریزند از کجا است علوم باین همه کثرت بجاها موافق علوم
 شرعی اند نه موسی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواج
 ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت خواج بر شما حجت نیست نیست
 خود را بر سر است تا مبدی زاده چه نوشته آید و این اسطوره شما اولاً بر چند گران نمود اما چو با بحث چندین
 علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آنها در گفت آمده است نیک است بدین سیج زفتی
 نیست کورا خوبی همراه نیست و زنگی شب رنگ را دندان چو در گوهر است عجب کاریست که
 در مکتوب سابق اخلاص بسیار ساخته بودید و سبب آن را ظهور دو واقعه بے در پی نموده نوشته بودید که
 اثر آن را در افاق نیز یافت بحدی که ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت
 آورد و به تجدید ایمان مشرف ساخت یک ماه نگذشته بود که تغییر درین وضع مفهوم گشت و بدو رجوع
 تمیزی بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صد آں آید که آں دو واقعه را و جبهه پیدا شود که بالقائے
 شیطانی منجر گردد و بیا بغلط کشفی بگشاید آں چه بود و این حبسیت بدین به گفتا فلان چه بد میکند و نه بآن
 که بالنفس خود میکند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم مباحة المصطفى علیه و علی
 الیه الصلوات و التحيات و التسليمات

مکتوب صد و هشتم

بمیاں سید احمد بخاری صد و یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است بر عکس آنچه گفته

راقیه حاشیه ۲۲ آنکه است و جاسوسی مکنید و غیبت نکند بعض شما بعض را از ۱۲ حاشیه صد و ۱۲ نام باران که از قطرات آن
 در صدف مرارید پیدا شود ۱۲ صله و آتیه در اصطلاح صوفیه چیز است که وارد شود بر قلب به طریق که باشد خواه به قوت قلب خواه غیر
 آن خواه در لطف خواه در مقام اناتقل حواس مزوری است مراد از ۱۲ احوالی شوی شریف ۱۲ صله یعنی از بزرگترین نشانهایی و بلند
 ترین که انتباه ۱۲ صله سیاه فام مانند شب ۱۲ صله پس بارفتن چنانکه روئے بمغرب نموده بسوئے مشرق رود ۱۲ صله -
 اللهم اغفر لکاتبه و لمن سحی فیہ چنانکه از سوال دوم مفهوم می شود ۱۲

نمایند حکم محمد مظهری وارند که خطای او را نیز یک ابرو خواهد بود و حق بجانب علمائے اهل حق است شکر الله
تعالی سیم زیرا که علوم علمای مقبلس از مشکوٰۃ نبوت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و النجیۃ که مؤید
است بوجی قطعی و مقتضای معارف این صوفیه کشف و الهام است که خطا را بوی راه است مصداق
صحت کشف و الهام مطابقت است با علوم علمای اهل سنت اگر سمرقانی مخالفت است از دائرة
صواب بیرون است - هَذَا هُوَ الْعَمَلُ الصَّحِيحُ وَالْحَقُّ الصَّرِيحُ فَمَاذَا يَعْدُ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ
دَوَّقْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَآيَاكُمْ إِلَّا سُبْقًا مَّعَالِي مَتَابِعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا
عَمَلًا وَاعْتِقَادًا عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيَمَاتِ أَفْضَلُهَا وَالسَّلَامُ
عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب صد و سیردهم

بجای الدین حسین که لابی صد و یازده در بیان فرق در میان جذبه بتدی و جذبه فتنی و آنکه مشهور
بجذوبان در ابتدا نیست الا روح که فوق قلب است و همان شهود روح را شهود الهی جل شانہ تجل
میکنند الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی انجذاب و کشش منی باشد الا بمقام فوق
از بقیه فوق و لکن الحال فی الشهود و نحوه پس جذوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند
انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبه فتنیان است که فوق
آنها مقام دیگر نیست و مشهور در جذبه بدایت نیست الا روح منقوص و چون روح بصورت اصل خود موجود است الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حكم الحاكم فاجتهد و
اصاب فله اجران و اذا حكم فاجتهد و اخطا فله اجر واحد متفق عليه ۱۲ قوله مقبلس اسم مفعول است از
انقباس یعنی علم آموختن از کس و آتش فرا گرفتن و فایده گرفتن ۱۳ من ۱۴ مشکوٰۃ بالکسر طاق فرائح که در آن چراغ و قندیل گردانند
یعنی از سید بن طاووس علیه الصلوٰۃ والسلام و النجیۃ ۱۵ یعنی القلب غیر در قلب بطریق فیض ۱۶ بهین است علم صحیح و حق
اشکا و الیس حلیت بعد حق بخیر که ای خدای پاک ما را شمارا بر متابعت سرور و سلطان استقامت از انانی فرماید در ظاهر و باطن
از دین عمل و اعتقاد ۱۷ یعنی و هم چنین است حال در شهود و نیت آن ۱۸ کله قوله صلى الله عليه وسلم ان الله
خلق آدم علی صورته متفق علیه من حدیث ابی هريرة رضي الله تعالى بلفظ خلق الله آدم علی صورته
۱۹ مشکوٰۃ و شریح بحاشیه مکتوب نود و پنجم نوشته شده است در آن جا ملاحظه نمایند ۲۰ دمیده شده در بدن همان ۲۱

خلق آدم علی صورته مشهور روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را با عالم اجساد و تجو
از مناسبت ثابت است که آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی به بحیث
قابل میشوند شهود حق جل و علا به حصول فنائے مطلق که به نهایت سلوک متحقق است متصور نیست
شعر بچسب را تا نگرند و اذنا و نیست راه در بارگاه کبریا و این شهود را با عالم بیچ کار نیست فرق
در میان شهودین است که اگر با عالم بوجه من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس اگر
به مناسبت است علامت شهود الهی است جل و علا شهود بواسطه تنگی عبارت اطلاق می یابد و الا
نسبت در رنگ متشابه الیه بچون و به چگونه است ع چون را به به چوں راه نیست ۱۲
عَطَايَا الْمَلِكِ إِلَّا مَطَايَا

مکتوب صد و چهاردهم

بصوفی قربان صد و یازده در تخریق متابعت سید المرسلین علیه و علیها و آله الصلوات
والتسليمات حق سبحانه و تعالی ما مفسران به سرور برگ را بدولت اتباع سید اولین و آخرین که
لطیف دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظهور آورد و را بهترین جمیع کائنات خلق کرد
علیه من الصلوات افضلها و من التسليمات اكملها مشرف گرداناد و بر آن استقامت
بخشاد که دره این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنغات اخروی بر مراتب بهتر است فضیلت
منوط به متابعت سنت سنتی است و مرتبت مربوط با تبیان شریعت او علیه و علی آله الصلوة و
السلام و النجیۃ مثلاً خواب نیمروزی که از روی این متابعت واقع شود از کر و کر و اجزائے
لیالی که نه از متابعت است او و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بال
امر فرموده است از حیام اید الی آباد که نه مانع از شریعت اند بهتر است اعطای حقیق بامر شارع

۱۰ و احسن اگر ازین مرتبه او را نگرند از باطل بحق نبرد یعنی مشایخ درین مقام سی سال روح را بنجده چوں از آن
مقام گذرانیدند فتاوت آن با دالستند ۱۱ معارف ۱۲ یعنی بخشش بادشاه را برداشتن نتواند مگر شریعت او ۱۳ بیائے
و حدیث یعنی در راه خدا یک جیتل دادن و آن بالکسر و یائے معدود و فتح تائے فوقانی نوعی از سیم مسکوک و بعضی نوشته که بعضی وام است
که نسبت و هم حسه فلس باشد ۱۴ غایت ۱۵ صوفی که بنام قسریان بود و او به از گنج بزدان بود ۱۶

وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ وَالسَّلَامَةِ

مکتوب صد و پانزدهم

بر ملا عبدالحق دهلوی صدور یافته در بیان آنکه این راه که مادر صد و قطع اینم بگی هفت گام است
 مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است + این راه که مادر صد و قطع اینم بگی هفت گام است
 دو گام در عالم خلق است و پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نیز تند تجلی افعال رو میدهد و بگام
 دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه محققه و آنکه علی تفاوت در درجات
 الکمال کمالاً یخفی علی ادبایها کل ذلک منوط بمتابعه سید الاولین و الآخرین
 علیه من الصلوات اکملها و من التسلیات افضلها و آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است
 مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الإجمال تسهیل للاحقر علی نظر الطلح و
 حقیقه الامر ملاحظه بتوفیق الله سبحانه هذا

مکتوب صد و شانزدهم

بر ملا عبد الواحد لاموری صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نیایان ماسوی است
 از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادار غلبه در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب انوی
 اعز می رسید از سلامتی قلب که تحریر یافته بود و بوضوح انجامید بسلامتی قلب موقوف بر نیایان
 صلوات الله علیه مولانا شیخ عبدالحق محدث دہلوی المتوطن علم حدیث از مشایخ حرمین شریفین گرفته اند و در خدمت این علم شریف
 بعد از حصول اجازت در مقام استقامت شسته اشاعت نموده اند از خلفای خواجہ محمد الباقی قدس سره بمیرہ حضرت امام ربانی مجدد
 الف نانی قدس الشرائع اند از مناقب مشہودہ و فضائل معلوقہ و من مصنفاتہ المشہودہ نتیجتاً المشکوۃ بالمفادۃ
 دی ازال جاد است کہ حضرت خواجہ محمد الباقی قدس سره بخدمت حضرت امام ربانی فرستاده اند اکثر المراقبہ العبادۃ است روزی در حالت
 ذوقی که از عبادت یافته بود از این فقیر پرسید کہ در بهشت نماز چیست گفتیم کہ آن دار بر آید عمل است در داخل و آسیر بر کشید و بگفت کہ
 بر نماز بندگی آن صاحب بے نیاز چون توانی زیست او فرمود در آن ایام کہ حضرت امام ربانی به لاسور تشریف آورده بودند آنجا میری بفرستی
 بخدمت ایشان آمد ایشان در احترام بسیار بودند و برانی روئے دادند و آن سید شریف فرمودند در آن ایام که در آن ایام است از ابدال است از بدو المقامات

از اتفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روزی نماز باید و در آنجا
 ادا کرده در صاحب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آن کس تمام شب را نمانده
 میدارد و شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب میکرد و نماز
 باید و در آنجا عت می گذارد و بے بهتر بودی اہل ضلالت بیاضات و مجاہدات بسیار کرده اند اما چون
 موافق شریعت حقہ نیستند بے اعتبار و خوارند اگر اجر بے برکت اعمال شاقہ مترتب میشود و ہم مقصود بہ
 بعضی منافع دنیوی است تمام دنیا چسبیت تا بعضی منافع او را کسے اعتبار بند مثل ایشان مثل کسانی
 است کہ دنیا فتنش از همه پیش است و اجرش از همه کمتر مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است کہ
 در جوار نفیسہ بالما سات لطیفه کار میکنند عمل اینها در نہایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت
 عمل یک ساعت تواند بود کہ با جر صد برابر بر او برتر است عمل کہ موافقت شریعت واقع میشود و مرضی
 حق است سجاده و خلاف آن نامرضی او تعالی پس در نامرضی چه جائے ثواب بلکه متوقع عقاب است
 این معنی را در عالم مجاز شاید واضح است باندک التفات بظہوری آید بدیت بر سر کمر و عتلی علت شود
 کفر گیر و کلمہ علت شود پس سر بر این جمیع سعادات متابعت سنت است و مصلوات جمیع فسادات
 خلاف شریعت ثبنا الله سبحانه و آيا کرم علی متابعت سید المرسلین علیہ و علیہم

۱۰ عن ابی بکر بن سلیمان ابن ابی حنہ قال ان عمر بن الخطاب قد سئل عن رجل من اهل البيت في صلاة الصبح وان عمر غدا
 الى السوق ومسكن سليمان بين المسجد والسوق فمر على الشفا هم سليمان فقال لهما لم اذ سليمان في الصبح فقالا اندينا
 يصلي فقلنا عينا قال عمر لان اشهد صلوۃ الصبح في جماعة احب الى من ان اقوم ليلة دوا مالک ۱۲ مشكوة
 ۱۱ الناس بالفتح جوهره است سفید شفاف لغایت سخت گراں قیمت کہ بہندی سیر گویند و قسمیت از قول جوہر دار و کار و غلہ اش و
 تیغ و خنجر را نیز گویند ۱۲ غث ۱۳ کایہ خاک گیر در شود و ناقص از زر برد خاکستر شود و دست ناقص و دست شیطان است و دیوہ
 زانکہ اندر دام تعلیس است در لوہ چوں قبول حق بود آن سرور است + دست او در کار و دست خدا است + چوں آید پیش او دانش شود و چوں
 شد علی کہ در ناقص بود و حاصل آنکہ صحبت ناقص کہ عت عبارت از دست ناقص گرداند و صحبت کامل کفر با ایمان مبدل سازد و چنانچہ سعدی
 میفرماید پس لوج باید ال بر شست + خاندان نبوتش کم شود + سگ اصحاب کہت روزی چند + بے نیکیاں گرفت مردم شند و بخیل کہ
 معنی چنین باشد یعنی ہر چه گیر و صاحب علت کہ در قلب و دے مرض است کہ مانع است از ادا کردن حقائق کما ہی آن چیز علت گردد و
 موجب بعد از حق تعالی چنانچہ بیا عت مرض قلبی خود قرآن کریم را موافق مرض خود نایدیل نماید کفر گیر و کلمہ یعنی آنچه عوام ادا نکرد اند
 چوں از کمال صادر شود چہن اسلام و ایمان بودہ باشد برے سجادہ نکس کن گرت پیر محال گوید کہ سالک بچرخہ بود ز راه درسم نترسب و حی
 تواند کہ مراد این باشد ہر چه گیر و عتلی اگر چه بظاہر صحیح و درست باشد ولیکن بر معنی فاسد حمل کردہ فاسد گرداند و ہر چه کامل گیرد اگر چه بظاہر فاسد
 و غیر صحیح نماید و اگر بظاہر صحیح و درست فرو می آید و بخیل غیر ذلک ۱۴ یعنی آنچه بظاہر از جنس عبادت نیست چنانکہ خواب نیمروز یا افطار
 بعد از عشاء ۱۵

بعضی از مریدان ناقص خود را هم به تعلیم طریقت اجازات می نمایند بواسطه بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میروصول یافت این راه دیوانگی می طلبد و خبر آمده است **لَنْ يَكُونَنَّ أَحَدُكُمْ حَقِيْقًا اِنَّهُ يَجْنُوْنَ** و چون جنون آید از تدبیر زن و فرزند فایده گشت و از اندیشه که او را از جمیعت میسر شد این دیوانگی در نهادش است اما بعوارض لاطائل آن را خشن پوش ساخته اید چه توان کرد درین مفارقت کسی که مناسبتی بسیار مفهوم میگرد و زود تدارک آن نمایند و بے استطاعتی را عین استطاعت دانسته رفع لجزء صوری نمایند جمیعیت این طائفه در باره جمیعیت خلق است اسباب جمیعیت خلق با عت تفرقه ایشان است دست در اسباب تفرقه خلق باید زد تا جمیعیت حاصل آید و اگر فرضا و جمیعیت خلایق این طائفه را جمیعیت بخشد از آن جمیعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمیعیت بلائی جان نرود و قیاس با ستمال فلان و فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تقاوت در درجات فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و مشایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازات تعلیم طریقت داده اند حضرت

(تقریباً هشتاد و سه) میرجلال الدین و جلال الدین سید محمد ایشان سید محمد الدین نیز از علماء و پیغمبر گار بوده اند از مشایخ قدما ایشان میرجلال اند که وقت تلاوت قرآن مجید از تلاوت آن عند لبیان پیرامون ایشان جمع می شدند و کلام میرنعمان در سوره سوره سوره و سبع و سبعین و تسبیح بوده پیش از ولادت ایشان ایشان امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه را بخواب دیده اند که فرموده اند از تو فرزند من دعا و تلمذ میگردم و در ادراک منی با هم مگردان در دایره ایت ایام شهاب خدمت امیر عبد الله بن محمد بن عقیق رسیده انابت نموده اند چون بهمد و نشان وارد شدند قاضی تو فقیه با نشان حضرت خواجہ محمد باقر قدس سره رسانید الطاف بسیار دیده اند و بطریقه نقشبندیه مشرف گشته حضرت خواجہ در حق میر فرموده که این جزو دین ماست خدمت میر فرموده که از آن نظر حضرت خواجہ چنان گشتم که هر کاسی که از من وقوع می یافت درین اندیشه می رفتم که آیا خداوند در این باشد یا نه چنانچه اگر خداوند می نهاد می نعمت آید رضی بود یا غیر رضی و چنانچه حضرت خواجہ قدس سره حضرت امام باقری را نصحت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را با ایشان سپردند و منقطع تربیت آنها ساختند میرنعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت دانسته ملازم آن باش میر تقیصفائی هم میرگی معروض داشتند که قبل از نومین درگاه شما است خواجہ از روی غضب فرمودند که میران شیخ احمد آقا قبل از آنکه مثل ما بزرگان در ضمن ایشان کم است میرنعمان بعد با عتقا و درست و نیاز تمام خدمت امام ربانی رسیده و جزو انصار و فرمودند که تو از آنانی مائی الحال چندگاه در خدمت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجہ قدس سره حضرت ایشان میرنعمان را در سلک اهل ارادت داخل ساختند و در کف تربیت گرفتند و از دلی بسپرد بروندها بهای میرنعمان در آستانه علیه گذاردند الی اخوانه المسطوحه فی الاسفاد من شاء فلیطالع هناك ۱۲ از زبده مع الاحقار (حاشیه صفحہ ۱۲) جمعی گمان بردند که جمیعیت در جمیع اسباب است و تفرقه اید مانند و فرقه ب یقین دانستند که جمیع اسباب از اسباب تفرقه است دست از همه افشانند بیست چون علت تفرقه است اسباب بهمان جمیعیت دل ز جمیع اسباب مجوس و بد چون تفرقه دل است حاصل ز بهمه دل را بر یکسپار و یکس ز بهمه هر فکر که جز ذکر خدا و سوسه است و شرع ز خدا بد و این و سوسه چند ۱۲ است که از اسباب عتقا و غیره بود و احوال خود را قیاس نباید کرد که این همه بعد از تمامی همه مراتب بود ۱۲ و قد تقدم تحقیق هذه الحديث فی حاشیه المکتوب الخاص والمستین فطالع هناك ۱۲ تفرقه عبارت است از آنکه دل را بواسطه تعلیق یا امور متفرقه بر آنده سازی ۱۲ پس باید که مریدان چنین اجازات مغرور نگردد و خود را از کمالان شمرند و اندرین کلام تعلیق است میرنعمان ۱۲

خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخ را بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرمود بودند که ای یعقوب هر چه از ما بتو رسیده است بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود اکثر کار در خدمت خواجہ علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در لغات ایشان را اول از مریدان خواجہ علاء الدین می شمارند و ثانیاً بحضرت خواجہ نقشبند نسبت می دهند بالجمله علاج این تفرقه محبت اسباب جمیعیت است مگر را و مکرر نوشته شده است و خلیفه شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده وضع فقر را گذاشته است افسوس نهرا افسوس که کسی را از اعلی علیین ببال بیافین برند امر او از دو حال بیرون نخواهد بود یا در نوکری جمیعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمیعیت خواهند داد بدو اگر نخواهند داد بدو ترکتش کنند قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و السلام

مکتوب صد و بیستم

نیز به میر محمد نعمان بدشتی صدور یافته در ترغیب بر صحبت اسباب جمیعیت و مایکاسب ذلک

له قوله مولانا یعقوب ایشان از کبار اصحاب حضرت خواجہ بزرگ خواجہ بهاء الدین اند قدس سره و عالم بوده اند بعلم طاهری و باطنی و در اصل از بر جید گردیده است در ولایت غزنین مولانا یعقوب گفتند که حضرت خواجہ بزرگ فرمودند که خواجہ علاء الدین عطار صاحب باشد بعد از وفات حضرت خواجہ بزرگ قدس سره در ملازمت ایشان یعنی خواجہ علاء الدین بود مولانا یعقوب در بعض احوال این بیت فرموده اند چون غلام آفتابیم بهم ز آفتاب گویم + نه شبنم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ۱۲ رشحاب بالا خضار ۱۲ مولانا عبد الرحمن بن احمد المجامی بن محمد الدشتی من دشت اصفهان و هو علم الحلة ولد ثلثه عشرین من شعبان سنه ۸۵۷ سبعة عشر و ثمان مائة وقت العشاء یجامر من قصبات خراسان و کان لفتا فظاً فی العربیة و الفارسیة وله فیهما مصنفات کثیرة بلغت مئذة اربعة و خمسين مجسب اعداد تخلصه جاهی صیغ اکثر المشائخ الصوفیة و استفاد من سعد الدین الکاشغری و اخذ منه الطریقه النقشبندیة و استفاد من خواجہ عبید الله الاحرار السمرقندی و ینتهی لیه الشریف من الابویین الی العالم الربانی فی محمد بن الحسن الشیبانی التلمیذ للامام الاعظم و لم یوصل عمر الشریف الی احدى و ثمانین سنه بعد لقط کاش حضرت الوفاة فتوفی قدس سره فی الثامن عشر من محرم سنه ۹۵۸ ثمان و تسعين و ثمان مائة و تاریخ وفاته من آیه القرآن و من دخله کان آمناً و نظمه بعضهم + جامی که بود بیل بخت بشوق رفت + فی دوزخه مخلد + ارضها السماء + کلک قضا و نشت بدروازه بهشت + تا دیخه و من دخله کان آمناً + من قرأت الحیات ۱۲ احوال شان اجمالاً در حاشیه مکتوب ششم از جلد اول نوشته شده ۱۲

مانا که خدمت میر فرمودنی گزیند که بسلام و پیامت هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیار است و صرف آن در این مهم ضروری است و آن صحبت ارباب صحبت است که لا تعدل بالصحة شيئا كائنا ما كان الا ترى ان اصحاب رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم وبارك فضلوا بالصحة على من عداهم سوى الانبياء عليهم السلام وان كان اوتيسا قديما او عمرا مروانيا مع بلوغهم اليها في الدجابت ووصولهم اعية الكماله سوى الصحة فلا جرم صار خطاء معاوية خيوا من صوابهم بركة الصحة و سهوهم و بين العاص افضل من صلحهم لما ان ايمان هؤلاء الكبراء صار بالصحة شهوديا بروية الرسول و حضور الملك و شهود الوحي و معاينة المعجرات و ما اتفق لمن عداهم هذه الكمالات التي هي اصول ساير الكمالات كلها و لو علم و ليس فضيلة الصحة هذه الخاصة لم يمنعها مانع من الصحة و ما اتسبب شيئا من الاشياء على هذه الفضيلة و الله يختص برحمته من يشاء و الله ذو الفضل العظيم بيت سکن در آن می نشیند که بزرگوارتر نیست این کار و اللهم وان لم تخلقنا في هذه النشأة في قدن هؤلاء الكبراء فاجعلنا في النشأة الآخرة محشورين في دوزخهم مجرمة سيد المرسلين عليه وعلیه السلام و الصلوات و التحیات و التسلیات و السلام

لقد قلنا ما معنى شبيه ونظروا ما تشبه و المعنى تحقيق و المعنى شابه و بهمان معنی پذیری و گوئی ۱۳ در اعلی ترین مقاصد و ضروری ترین مرادات ۱۴ یعنی برابر کن چیزی را با صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر چیزی که باشد یا نبی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بارک از صحبت صحبت فضیلت داده شدند بر غیر خود با سوا که انبیا و علیهم السلام اولین قرنی باشند آن غیر یا عمر وانی با وجود بلوغ این هر دو به نهایت همه درجات و وصول این هر دو لغایت جمل کمالات بجز صحبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس لاجرم خطای حضرت معاویه یعنی قد تقای عنده بهتر از صواب این هر دو و سهو و لیسان حضرت عمر بن عاص افضل گشت از صحو و افاقت و بهوشیاری این هر دو بزرگواران این همه بدین سبب است که ایمان این اکابر بمرتبت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشود و گشته بود بسبب رویت جمال آن سرور علیه الصلوة و السلام و موافقت ملک و مشایخه دخی و معاينة معجزات و بیچکس را غیر از این اجتماع این کمالات که اصول اند کمالات دیگر را اتفاق نیفتاده اگر اولین فضیلت صحبت را با این خاصیت دانسته او را هیچ مانع از صحبت منع نموده و چیزی را از چیزها برین فضیلت ترجیح نه داده و حتی سجدان مخصوص میکند بخواستش خود هر که خواهد و حق تعالی خداوند فضل بزرگ است خدا یا اگر چه باران درین دار دنیا قرن این بزرگواران پیدا کردی پس در آخرت باران مرآت ایشان محشور گردد و این بجزمت سرور سلطان بروی و بر ایشان دعوی و تحفه و سلامها و سلام بر شما ۱۵

مکتوب صد و بیست و یکم

نیز میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه بیکی بهفت گام قرار یافته است بعضی از یاران بهشش گام رسیده اند خدمت میر دعوات فردا را مطالعه فرمایند و متذکر است که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرای اینجا خبری نگرفته اند الحمد لله سبحانه و المنة که فقرای مرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آرد و صحبت آثار این راه بیکی بهفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و طائفه تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت در جرات و صاحب سه گام هم بدو مفاده نمی نمایند فلیت جماعه که پیش قدم باشند بلند میتری در کار است تا به تحقیر و نقیر اکتفا نشود و زیاده برین گنجایش وقت نه بود و السلام

مکتوب صد و بیست و دوم

به ملاطفت میر بخش صدور یافته در ترغیب بر بلند میتری و عدم التفات به هر چه دوست افتد مولانا محمد طاهر معذور دارند مولانا یار محمد و به انتقال را خواهند گفت بچون اراده سفر بجانب هندوستان مصمم دارند بروند و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهور است و دوام جناب

۱۵ تفصیل این گاه در مکتوب صد و پانزدهم عنقریب گذشته است ۱۶ نقیر منک و چاک دان خرم مراد از آن چیزی که حقیر و قلیل دارند ۱۷ قوله ملا طاهر بخش و در ادامل از عسکریان بود و در قتی که سپاه متوجه فتح کی از قلع بود آن سرور علیه الصلوة و السلام را بخواب میبرد و صدیق اکبر و خلفائے دیگر و اصحاب رضی الله عنهم در خدمت حاضر اند آن سرور را فرمودند که بعد از انقضای این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرد اختیار کن بعد از مراجعت بهم چنین کرد و بخدمت یک از مشایخ آن حدود رسید و گفت که نقیب تو از نقشبندان معلوم میگردد و بدو بدلی و طاهر شایسته کرد و چون بچند روز حضرت خواجگان فی زخود باقی بحق بسرانی باقی رحلت فرموده بودند بخدمت حضرت امام ربانی که جانشین بزرگ حضرت خواجگان بودند بشرف انابت مشرف شدند و آن آستانه علیا را لازم گرفت تا به نقیب خود رسید مدت با در خلوت و جلوت همیشه صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی الله علیه و سلم مشاهده می کرد و حضرت امام اجازت تعلیم طریقت داده ایشان را بخواجگان فرستادند و آنرا خواجگان المسطوره فی کتب القوم ۱۸ از زبده ۱۹ اند که از احوال ایشان ۲۰ یعنی فصل و حرکت ما ۱۲

مضمون کتاب صفحه
 انسان باعث تفرقه و جمعیت است
 بهترین مخلوقات انسان است و بدترین مخلوقات
 بهم او است
 کمال آزادی از دلش تعلقات خاصه محمد رسول الله است
 و بعد ازین انبیاء و اولیاء دیگر
 مکتوب صدوسی ام در بیان آنکه تلویحات
 احوال را چندان اعتبار نیست
 مکتوب صدوسی و یکم در بیان علوشان طریقه
 حضرت خواجها
 بداند که طریقه خواجگان اقرب طرق موصله است
 نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است
 این همه بواسطه التزام سنت و اجتناب از بدعت
 است احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند
 بعضی از خلفائے متاخرین درین طریق احداث ها
 نموده اند
 نماز تجمد را بجماعت و جمعیت تمام ادائے مینمایند
 این عمل مکروه است
 بیان بدعت دیگر در نماز تجمد
 مکتوب صدوسی و دوم در اجتناب از صحبت
 ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقراء
 کنایه فقر را به صدق نشینی انبیاء
 ان من اذواجکم و اولادکم و اهلکم
 فاحذوهم
 صحبت اهل دنیا زهر قاتل است
 من تو اضع لغنی لغنا ذهاب ثلثا دین
 مکتوب صدوسی و نهم در بیان آنکه جماعه بے
 دو لکان که در اهل الله طعن مینمایند بخواجگان جائز
 است
 ملامت و ایذاء خلق از معتقات عشق است
 مکتوب صدوپنجم در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم
 محبت است
 مکتوب صدوپنجم و یکم در بیان آنکه عده این کار محبت
 و تائخر

مضمون کتاب صفحه
 و اخلاص است
 مکتوب صدوپنجم و دوم در بیان آنکه از نسبت
 این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست
 مکتوب صدوپنجم و سوم در بیان آنکه موسیقی
 را قیمت باید بشمارد و بهو و لعب صرف نباید کرد
 مکتوب صدوپنجم و چهارم در بیان معنی سیر
 و سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی الله و دو
 سیر دیگر
 سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل ولایت
 است و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام
 دعوت
 مکتوب صدوپنجم و پنجم در بیان آنکه مشایخ
 تقیبنده اند و سیر از عالم امر اختیار کرده اند و در
 بیان سر عدم تاخر بعضی از مبتدیان این طریق
 مکتوب صدوپنجم و ششم در نصیحت بزرگوار
 سابق
 مبادا که فردینا از جا ببرد
 مکتوب صدوپنجم و هفتم در بیان آنکه گشتن
 بر پیوستن مقدم است یا بالعکس
 مشایخ اندرین مسئله سه طایفه اند
 مکتوب صدوپنجم و هشتم در بیان آنکه صاحب
 رتی بے حاصل است و آنکه بتوسل روحانیات مشایخ
 معزور نباید شد که آن صورت مشایخ در حقیقت لطاف
 شیخ مقید است
 مکتوب صدوپنجم و نهم در بیان آنکه نظر بر
 سبب معین نباید داشت
 از گفت و شنود مردم آزار نباید کشید
 مکتوب صدوپنجم و دهم در بیان آن که شایان
 مطلوبیت بزرگ حق سبحانه نیست
 مضمون کتاب صفحه
 مکتوب صدوپنجم و یکم در بیان بزرگی
 طریقه حضرت خواجگان و بیان معنی یادداشت
 که مخصوص باین اکابر است
 مکتوب صدوپنجم و دوم در بیان آنکه
 اطاعت رسول عین اطاعت حق است
 بعضی از مشایخ در سکر سخنان گفته اند که مودن
 تفرقه اند و در میان این دو اطاعت
 مکتوب صدوپنجم و سوم در بیان آنکه غلام
 تام از رقیقت ماسول مملو ببقاء مطلق است
 گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است
 مکتوب صدوپنجم و چهارم در بیان آنکه از خود
 باید گذشت و در خود باید رفت
 دح ففساد و نخالی با تو در زیر کلمه است بهتر
 است
 سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب قرب
 آنکه از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند احمق است و غافل
 پیش از تحقق باین مقام تفکر آن ممنوع است
 مکتوب صدوپنجم و پنجم در ترغیب بجمع
 باصل خود
 حب الوطن من الایمان خبر صحیح است
 بیچاره کیجا رود تا صبیحه بدست او دارو
 مکتوب صدوپنجم و ششم در ترغیب بر صحبت
 اهل الله
 اللهم مع من احب
 بهر حال چند روز عمر بفقراء و یداید گذرانید
 مکتوب صدوپنجم و هفتم در بیان آنکه چون
 کسی پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده
 رود تا مخلو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید
 باید کرد

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

حضرت خواجہ نقشبند فرمودہ اند اول نیاز خشنه بعد از آن توجہ خاطر شکستہ

۴۸

بیان آنکہ الطہیان نفس کے پسر آید - علامت سلامتی قلب

مکتوب صدو شخصیت و دویم در بیان فضیلت ماہ مبارک رمضان و بیان مناسبت او با قرآن و بیان جامعیت قرآن

حق و ثانیاً علم با حکام شرعیہ و ثالثاً عمل بہ مقتضائے اس علم و رابعاً سلوک طریقیہ تصفیہ و تزکیہ

۴۹

حدیث اکرم معا عتکہ الخلفۃ الخ

نعم سبحو المؤمن المتق

مکتوب صد و پنجاہ و ہشتم - در بیان آنکہ تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعداد است

۵۰

مکتوب صد و شصت و سیوم در بیان آنکہ اسلام و کفر ضد یک دیگر اند

بہاد با کفار و غفلت بر ایشان داخل خلق عظیم است عزت اسلام در خواری کفر و اہل کفر است کہ

مکتوب صد و پنجاہ و ہشتم - در بیان آنکہ تفاوت طریقت سے طائفہ اند یا شرح احوال ہر کدام

۵۱

کفار را در مجالس خود جہاد و ان ویا ایشان مصاحبت نمودن داخل اعزاز است

مانند سگال ایشان را دور باید داشت

طائفہ اولے قائمند بآنکہ عالم با بجا و حقیقتے در خارج موجود است و ہر چہ در دست ہمہ با بجا و حق است

۵۲

بیان ضرر در مصاحبت کفار

بیان مقصود از جزیرہ گرفتار

طائفہ دیگر عالم را داخل حق میدانند و بطریق ظہیریت در خارج موجودی فہمند

۵۳

علامت حصول اسلام بغض و عناد است با کفار

از کفار و عاباید طلبید

طائفہ ثالث قائمند بوحده وجود یعنی در خارج یک موجود است و بس الخ

۵۴

بچنانکہ اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد دنیا است ترک دنیا بر دو نوع است

از استعمال ذہب و فتنہ و پس جزیہ پرہیز باید نمود

طائفہ ثالث ہر چند اصل کامل اند اما خلق را سخنان ایشان بصلوات و زندہ رسانند

۵۵

دائرہ امور مباح را بسیار وسیع ساختہ اند

در معاملہ حل و حرمت ہموارہ بعللے دیندار بدعت باید نمود

طائفہ اولے اکمل اند و اسلم و اوفق بکتاب و سنت و بیان این

۵۶

مکتوب صد و شصت و چہارم در بیان آنکہ فیض حق سبحانہ علی الدوام بر خواص و عوام وارد است

تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف ناشی است

این طائفہ علیہ از مقام عبدیت کہ نہایت مقام است بہرہ تمام است

۵۷

مکتوب صد و شصت و یکم - در بیان آنکہ مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است کہ

و البتہ باطہیان نفس است

این درویش اولاً معتقد توحید و ہدوی بود الخ

۵۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

سوالی کہ کردہ بودند باین بیان بعضے از اسرار غریبہ کہ متعلق

مکتوب صد و شصت و یکم - در بیان آنکہ مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است کہ

۵۹

سوالی کہ کردہ بودند باین بیان بعضے از اسرار غریبہ کہ متعلق

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۶۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۷۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۸۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۹۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۰۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۱۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۲۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۳۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۴۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۱

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۲

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۳

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۴

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۵

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۶

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۷

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۸

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۵۹

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

۱۶۰

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہ

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

اندر نفی و اثبات

بیان معنی کلمه طیب لاله الا الله که او را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام را دو اعتبار

۷۰ مکتوب صد و هفتاد و چهارم - در بیان آنکه دیوانگان

این راه باین معیت تسلی نمیکردند و باین بعد قرب

نما نسکین نمی یابند و در بیان آنکه واقعه که نوشته

بودند ظهور رهن بود

۷۲ مکتوب صد و هفتاد و پنجم - در بیان تلویحات

احوال و حصول تکلیف و معنی حدیث لی مع الله و

۷۳ مکتوب صد و هفتاد و ششم - در بیان آنکه نماز

اوقات از ضروریات این راه است -

شتر خوانی و قصه پردازی را نصیب اعدا دانسته

بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت -

نوع باید زندگانی نمود که جمیع را در صحبت این کس

جمعیت حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد -

۷۴ مکتوب صد و هفتاد و هفتم - در ترغیب بر تصحیح

عقاید برفیق آرائی اهل سنت و جماعت است -

۷۵ مکتوب صد و هفتاد و هشتم - در سفارش شخصی

و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان -

احسان بر جماعت است علی الخصوص نسبت با

قرب و چهار و بیان مبالغه آن سرور عالمیان در اداء

حقوق خوارج -

۷۵ مکتوب صد و هفتاد و نهم - در نصیحت و غیبت

و انستن موسوم جوانی و ترغیب در تحصیل علوم شرعیه

۷۵ مکتوب صد و هشتاد و دهم - بخند و مزاح و مکنی

در استفسار بعضی از اسامی پیران که در آن تردد بود

بیان ملاقات بخواجه خاوند محمود و نقل کلام خواجه

شکایت از حال خواجه -

۷۷ مکتوب صد و هشتاد و یکم - بخواجه محمد صادق

فرزند خود در جواب استفسار آنکه سبب پیوست

که جمیع را از مشایخ چه بلیم که در مراتب قرب الهی

درجه اولی دارند مع ذلک در مقامات زید و اولی

و غیر بها درجات علیا دارند و جمیع دیگر را می بلیم که در

مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکور تشریح

صاحب رجوع با وجود کمیت اولیات او را

ساخته اند و ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده

بیان سر طلب نمودن حضرت ابراهیم الطیلسانی قلب

بیان سر قول حضرت امیر کرم الله وجهه نوکشف

الغطاء ما از ددت یقینا -

۷۹ مکتوب صد و هشتاد و دوم - در بیان معنی حدیث

نبوی ذلک من کمال الایمان -

مکتوب صد و هشتاد و سیوم - در نصیحت و

ترغیب بر استقامت و جمعیت و ترک تعلقات

بر انده -

۸۱ مکتوب صد و هشتاد و چهارم - در ترغیب بر متابعت

سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰه والسلام

حضرت خلیفه را بعد از فوت کسی بخواب دید و از

حالش پرسید جواب داد که طاعت العبادات الخ

۸۲ مکتوب صد و هشتاد و پنجم - در سفارش

شخصه -

آنچه لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری

ماده حق -

اگر هزار سال حیات باید غیر بر دل نه گذرد -

مکتوب صد و هشتاد و ششم - در ترغیب بر متابعت

سنت و اجتناب از بدعت و در بیان آنکه هر بدعت

ضلالت است -

بیان نفی حسن در بدعت مطلقا این فقیر در هیچ بدعتی

حسن و نورانیت مشاهده نمیکند

بیان بعضی از بدعات چنانچه زیادت عامه در کفن

میت و در سال فتن بجانب چپ و نیت نماز

بزیان کردن -

قیاس و اجتهاد بدعت نیست

۸۴ مکتوب صد و هشتاد و هفتم - در بیان آنکه طریق رابط

اقرب طرق موصله است و نافع تر است مرید را

از ذکر گفتن -

قول حضرت خواجه احرار سایه بر سر است از ذکر حق

۸۶ مکتوب صد و هشتاد و هشتم - در بیان حل بعضی

مسائل -

چون ظاهر رنگ باطن و باطن برنگ ظاهر منصفی گردد

احکام یک در اخذ میکند -

۸۶ مکتوب صد و هشتاد و نهم - در بیان آنکه با فقر

با وجود گرفتاری باشد مناسبت است با فقراء و

آنکه بطراوت دنیا فریفته نباشد و سبق باطن را عزیز

باید داشت و از احکام شریعت سر نباید پیچید

۸۸ مکتوب صد و نود و دهم - در ترغیب بر دوام

ذکر الهی و اختیار طریق تفتیشیه و بیان طرز ذکر

اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بجه تکلف ظاهر

شود آزار قلب باید برد -

میدانی که پیر کیست پیر آن کس است که از طریق

وصول بحق لغای استغاده نمائی -

مجد کلاه و دامن و شجره از حقیقت پیری و مریدی

خارج است -

۹۰ مکتوب صد و نود و یکم - در ترغیب بر متابعت

انبیاء و آنکه در احکام شرعی مراعات بسیر تمام نموده اند

ریاضات و محامدات هزار ساله اگر بنور متابعت

انبیاء منور نگردد و بجوئی نمی خیزند و بخواب نینورند

که با مر انبیاء واقع شود و بر اینی اندازند -

۹۱ مکتوب صد و نود و دو - در بیان آنکه راسخ

بیان بسیر در نماز و زکوة و در اطعمه و اشربه و لباس غیره

اگر با وجود این بسیر کسی احکام شرعی را متغذر و اندبه

مرض قلبی مبتلا است -

مرض قلبی عدم یقین است که تصدیق کند دارند صورت

تصدیق است از حقیقت آن -

۹۲ مکتوب صد و نود و سوم - در جواب استفسار

از عبارت مکتوب یازدهم از جلد اول

در ماده شهادت زیاده است که در انبیاء نیست با آنکه

فضل کلی انبیاء است -

۹۳ مکتوب صد و نود و سیوم - در ترغیب بر تصحیح عقاید

و تحریض بر تعلیم احکام فقهیه از حلال و حرام

بیان غربت اسلام و ترغیب بر ترویج دین

کشتن کافر لعین گویند و آنکه او بسیار خوب واقع شده

و باعث شکست عظیم بر منور مدد گشت

مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است

بهاد با کفار و غلظت با ایشان از ضروریات دین است

از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار کرامت و خوارق

سیح در کار نیست

۹۴ مکتوب صد و نود و چهارم - در بیان تحریض بر ترویج

ملت و نایب دین

علماء سوء و لصوص دین اند و بهترین ایشان بهترین

خلایق -

۹۸ مکتوب صد و نود و پنجم - در اغراض ترویج

شریعت و اظهار تاضیف بر ضعف اسلام

جبلت الخلائق علی حب من احسن الیهما -

الناس علی دین ملوکیم

از جمله شعار اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام

۹۹ مکتوب صد و نود و ششم - در بیان آنکه راسخ

صفحه

مضمون کتاب

که با دو صد و قطع آنیم یکی بوقت گام است مع تفصیل این گامها

۱۰۰ مکتوب دو صد و دو و هفتم - در بیان آنکه سعادت مند کسی است که دلش از دنیا سروده باشد -
الدنيا طعنة و ملعون ما فيها الا ذكر الله الخ
دنیا چیز است که دل را از حق سحانه باز دارد -

اهل دنیا در دنیا همیشه در فقره اند و در آخرت از اهل

ندامت

نشود اهل کرم ایشان است

۱۰۱ مکتوب دو صد و دو و هشتم - در بیان آنکه آشنائی

فقره با غیا درین زمان بسیار متعسر است

تواضع و حسن خلق از لوازم فقر است

استغنائی از لوازم فقر است

عرفت ربی یجیح الاغداد

۱۰۲ مکتوب دو صد و دو و نهم - در بیان قبول فرمود

بسیار مکتوب الیه بنوده بود و دو مشغولی

۱۰۳ مکتوب دو صد و دو - در حل عبارت نفحات

که اخلاق داشت

راه اجتناب مشروط با نیت نیست طریق محبوبان

است

اکابر نقشبندیه سبب راه نامسلوک اختیار کرده اند و

طریق ایشان را اصول لازم است

قول حضرت خواجہ نقشبند از حضرت حق تعالی طریق

خواسته ام که البته موصل باشد

۱۰۴ مکتوب دو صد و یکم - در جواب آنکه شخصی میگوید

که علوم تمام در دوسه حرف مندرج است

۱۰۵ مکتوب دو صد و دویم - در تاسف از حال جماعه

که خود را در مسلک ارادت این اکابر ساخته اند و بے

سبب قطع نموده اند

صفحه

مضمون کتاب

بدانکه طریق طایرین دعوت اسمائیت اکابرین طریق استملاک در مسئله این اسماء اختیار فرموده اند

ابتداء توجه ایشان با حدیث صرف است

شخصیکه خود را از حضرت صدیق افضل و اندر ندانید

عص است یا جاهل صرف

و حتی قاتل حضرت حمزه بسبب صحبت خیر البشر علیه السلام

و السلام از او پس قری که خیر التا بعین است

است

۱۰۹ مکتوب دو صد و سی و دوم - در تخریق بر محبت این

طائفه و آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است

المؤمن مع من احب

بیان حدیث که حق تعالی را فرشتگان اند و راس

کتبه اعمال در راهها و گذرهای دیگر و در طلب اهل

پس لازم آنکه حجاب این طائفه با ایشان اند و بر که با

ایشان است بدینجهت نباشد

طریق ذکر اسم مبارک الله

۱۱۰ مکتوب دو صد و چهارم - در بیان آنکه از تعزفات

اهل خسران محنت نباید کشید و بکار خود مشغول

باید گردید

۱۱۱ مکتوب دو صد و پنجم - در بیان آنکه مدار کار بر

تعالیست صاحب شریعت است

۱۱۲ مکتوب دو صد و ششم - در مذمت دنیا و نکویش

گر قاری به تنفحات آن

در دنیا از برای طعام چوب و لباس مزین و لود

عصب نیا فریده اند مقصود از خلقت انسان ذل

و انکسار الخ

ریاضیات و مجادلات اهل باطل که مخالفت شریعت اند

جز خسارت و خذلان نمی آرد

مشغول بذکر کثیر باید بود و هر چه منافی اوست آنرا

صفحه

مضمون کتاب

و دشمن باید داشت

بماند فرجی که در اوقات نیک مکر پوشیده شده است

مرسل داشته است خواهند پوشید

۱۱۳ مکتوب دو صد و هفتم - در بیان آنکه قریب

ابدان را در قریب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال

را تا به میزان شرع نمی بخشد به نیم دام نمی خزند

او پس قریب بآل رفعت شان بر کثرت ادنی صحابی نرسد

قول عبد الله بن مبارک در جواب سوال شخصی که معاشر

افضل است یا عمر بن عبد العزيز الغضاد الذي دخل

انف الخ

از ترهات صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می

افزاید

رویت حق موعود با خبر است در دنیا واقع نیست

مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسند آرام به

عکال و شبه و مثال است او تعالی وراء الراء است

اگر حقیقت تجلیات و مشاهدات صوفیه را بیان کند

خوف است که فتور می در طلب طایبان افتد و اگر

نه گوید خوف التباس باطل بحق است

۱۱۵ مکتوب دو صد و هشتم - در جواب سوال حضرت

میرای محمد صادق که سالک گاه می خورد در مقامات

انبیاء می یابد بلکه در بعضی اوقات می بیند که از انهم

بالارفعه است

اولیاء هر چه می بیند بطریق انبیاء می یابد

حضرت ذات را به توسط اسماء با عالم بیچ مناسبت

نیست

ایضاح جواب نموده

گاه به قل باصل مشبه میشود

۱۱۸ مکتوب دو صد و نهم - در حل عبارت رساله ۱۲۵

مکتوب دو صد و دهم - در حل عبارت نفحات و در

ذکر بعضی نصائح ضروریه

صفحه

مضمون کتاب

بیان انتقال حقیقت محمدی و اتحاد آن به حقیقت کعبه

بعد از بنارسال و نزول حضرت علی

بیان مراتب شتی و اسم الهی نسبت حضرت فوات

بیان ملاذ حقیقت شخص و مراد از حقیقت محمدی و

احمدی و ترکیب آنحضرت علیه السلام از عالم خلق و امر

بیان نبوت که پیش از خلقت آدم بوده

بیان تخصیص حضرت عیسی به بشارت آنحضرت

علیه الصلوٰة والسلام

بیان وجه اقامت دعوت آنحضرت که متعلق به نشاء

عنصری است

بیان وجه اظهار بشریت آنجناب بنا کید

وجه لقادس قلوب اصحاب کرام نسبت به سابق وقت

ارتحال آن جناب

و چهل حضرت عیسی نزول خواهد فرمود الخ

در شریع ما تقدم بعد از بنارسال از ارتحال پیغمبر اولی الغرم

از برای تأیید مکت آس انبیا مبعوث می شدند

اندرین شریعت علماء است را حکم انبیا داده اند

حضرت محمدی بعد از بنارسال از رحلت پیغمبر وجود خواهد

کمالات اولیاء این طبقه سبب بکمالات اصحاب کرام است

قال صلی الله علیه و سلم لا یدری او لهم خیر ام آخرهم

اگر پرسند که بعد از قرن الطحاب الخ در جواب گوئیم الخ

اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء است اومی آید

از ایشان برکات میجوید الخ در جواب گوئیم که الخ

رجوع نمودن از بعضی کشور متعلق با فضیلت انبیا

علیهم الصلوٰة والسلام

تاکید بر عایت شرائط در تعلیم طریقت و امر با ستخار

مقصود و کان فراخ کردن نیست

۱۲۵ مکتوب دو صد و دهم - در حل عبارت نفحات و در

ذکر بعضی نصائح ضروریه

صفحه

مضمون کتاب

مفقی

مضمون کتاب

صفحه

سوال از حقیقت معاطه حکایت که در نفحات مذکور است از مرید این الکی که روزی در آب و جوی غوطه زده بود چون سر برآورد و الخ

باقی ماندن حواریت بستر خواب و حرکت آب البرق در شب معراج تا عود آسمان و علیه الصلوة والسلام بیان وجه اشکال آن حکایت و انمودن حقیقت آن شرح این قول که مری جسد روح است و مری قلب

بیان فصاحت بکتاب الیه حسب الطلب - اولاد سنی عقاید باید نمود تا این علم و عمل با یکدیگر علم فقه متکفل آن است ضروری است ثانیاً سلوک طریقه صوفیه در کار است -

غرض از سلوک طریقه صوفیه مشاهده صور و اشکال غیبی نیست صور و اشکال حسی چه نقصان دارد - مقصود از سلوک تحصیل از دیار یقین است الخ طریق صوفیه خادم علوم شرعی است -

قول حضرت خواجہ احرار که احوال و مواجید بدن اتفاق اهل سنت بر خورانی هیچ نیست الخ درین طریق در اول قدم آن میبایند که دیگران در نهایت -

اولین قرنی بر تریه قاتل حضرت حمزه نرسد اتفاق مدتی را صاحب کرام بهتر است از اتفاق کو ند و دیگران -

از بر صحابی کم و بیش قرآن مجید اخذ نموده جمع ساخته اند جرح در اصحاب مخیر بقرآن مجید میگردد

منازعات صحابه را بر محامل نیک فرد باید آورد

قول امام شافعی و امام جعفر صادق اندرین باب مکتوب دوصد و یازدهم در جواب سوال از نفق مولوی و در بیان شرائط ضروریه مقام تکمیل و

ارشد - بیان مراد از قوله مولانا رومی آن نازنینی که در کنار من بوده حق بوده است

قول خواجہ محمدانی - تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقه -

بدانند که چون طلبه بارادت پیش نشایا بیدار تعلیم او تا مل بسیار باید کرد الخ عزیزی که فوت کرد خطاب آنکه توفی کرد پویشیده بودی در دین من بر بنده ای من الخ

مکتوب دوصد و دو از دهم در جواب بعضی اسوله و حل واقعه

پیر صاحب تفرغ مرید را بتصرف خود بکراته کوفت استحداد او بود تواند سازید الخ

سوال آن که امام مرتبه است که شخصی در آن مرتبه حکم نفس ندارد در جواب آن

آب در خواب دیدن کنایه از علم است و دست در آل کردن حصول قدرت است در علم

مکتوب دوصد و سیزدهم در بیان مواظب و فصاحت و ترغیب بر متابعت علماء اهل سنت و اجتناب از صحبت علماء سوء -

طالب العلمان بے باک از هر فرقه لصوص دین اند ابلیس لعین را شخصه دید آسوده و فارغ البال - تشرش بر سید گفت علماء سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند -

مکتوب دوصد و چهاردهم در بیان آنکه دنیا مزه آخرت است در جواب سوال مشهور که کفار بواسطه کفر موقت عذاب غلج چو باشد در سفارش شخصی -

کیکه خواب که جمیع احکام شرعی را معقول خود سازد

صفحه

مضمون کتاب

مفقی

مضمون کتاب

وجود عدم کثوف کوئی را مساوی باید دانست منقول است که روزی حضرت سیر بنی آمده انبار کرد که فلان جوان علی الصبح خوابید مرد الخ

عصمت از خطا و وحی است که تبلیغ باشد از حق تعالی و اما علم که مستفاد از لوح محفوظ بود که محل خود اثبات است پس خطا را اندر مجال است -

حضرت سید محمد الدین بیلانی قدس سره در بعضی مسائل خود نوشته اند که در قضاء مبرم بهم اگر خواهم تصرف کنم مع شرح این قول و بیان تصرف حضرت مجدد قدس سره در قضاء مبرم و بیان دو قسم قضائے مبرم -

در بعضی اوقات با علوم الهامی مقدمات کا ذریع غلط میشود و گاه هست که کثوف و واقعات را محمول بر ظاهر مفسد و حال آنکه محمول بر تحویل میباشد -

شایان اعتماد کتاب و سنت است و اجماع و قیاس نیز راجح باین دو اصل است و اما در این چهار اگر موافق است باین اصول مقبول و الا لا - مقصود از سلوک طریق صوفیاء حصول از دیار یقین است و حصول بستر و اداء احکام شرعیه - رویت موعود با آخرت است و مشاهدات صوفیه و تجلیات از قسم ظلال است و شبه و مثال اوتقاع و راء الورد است

مے ترسم که اگر حقیقت مشاهدات را کمای بی گویم فتورے در طلب مبتدیان این راه افتد و اگر نه گویم تجویز القیاس حق بیاطل کرده باشم بضرورت این قدر اظهار مے ننم که مشاهدات را بر محکم علی علیه السلام باید زد و

خاتم الانبیاء را در دنیا رویت مے ترشد - مکتوب دوصد و بیست و نهم در رعایت آداب

و باید آن عقل برابر نماید آنکس منکر طوط نبوت است - با سخن کردن آنکه عقلی است -

مکتوب دوصد و پانزدهم در مذمت دنیا - اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدیند به زاهد باید داد -

مکتوب دوصد و شانزدهم در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و علت ظهور آن از بعضی دیگر و در بیان ائمت مقام تکمیل و ارشاد -

ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کثوف از لوازم آن است -

بیان مدار کثرت ظهور خوارق بیان وجه اکثریت ظهور خوارق از حضرت سید محمد الدین بیلانی نسبت به دیگران اولیاء کرام

حکایت خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی قدس سره و دیگران عبود دریا -

حضرت رسالت خاتمیت در وقت عروج از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایا تر آمد -

از متوسطان این راه افتاده زیاد بود و عے آیت نسبت بقتبای غیر مرجوح -

ولی را علم بولایت و خوارق خود شرط حصول ولایت نیست -

صوره مثالیه اولیا را در ائمه متعدده ظاهر میسازند -

تقل حضرت خواجہ محمد باقی قدس سره اندرین باب مکتوب دوصد و هفدهم در بیان آنکه نسبت باطن به چند بحال و حیرت کشنده است و سبب وقوع غلط در کثوف بعضی اولیاء فرق میان قضاء مطلق و مبرم و حکم بر یک و آنکه قطعی است و شایان اعتماد و سنت است و آنکه اجازت تعلیم طریقت علامت

کمال و تکمیل نیست

کمال و تکمیل نیست

پیر طریقت

۱۲۲ مکتوب دوم عدد و ہند و ہم : در بیان آنکہ آدمی از نادانی خود فکر از الہ مرض ظاہر خود است و از مرض باطنی کہ عبارت از گرفتاری دل است غافل۔

۱۲۳ مکتوب دوم عدد و ہند و ہم : بعضی از افلاط صوفیہ و مشائخ آن۔

بعضی از افلاط صوفیہ آن است کہ گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران یا بد کہ افضلیت آنها با جماع ثابت شدہ است این اشتباہ گاہ نسبت با بنیاد ہم واقع میشود و بیان مشائخ این غلط گاہ بہست کہ عارف در مقامات عروج بزرگیت کبری را حاصل نیاید و سچ تو سطر او ترقی فرماید۔

درین مقام شیخ بسطام گوید لوائی ارفع من لواء محمد و این قبیل است آنچه از وسعت قلب خود خبر دادہ۔

بیان اشتباہ المتوجہ شے بہ اصل و ایضاح

تسمت الفہرسة بالخیر

ناشر

نور کمپنی • ۱۷۴ • انارکلی • لاہور

پاکستان

اِذَا رَيْدُ الْاَصْلَامَا اسْتَطَعَتْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ آنرا اندر پس پردہ تقدیر پدید

آغنی

فضل رحمانی و امداد دیردانی بایمن نوی

حصہ سیوم دفتر اول

مکتوبات امام ربانی

حضرت محمد و الف ثانی

الشیخ أحمد سرھندی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب

رحمۃ اللہ علیہ

باید شریک ملاحظه نمایند العاقل تكفيهِ الإِشَارَةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ
 وَ عَلَى دُفَقَاتِكُمْ
 صاحب عقل را اشارت کافی است^{۱۲}

مکتوب صد و بیست و چهارم

نیز به ملاطاف هر بدشتی صدور یافته در بیان آن که استطاعت راه شرط و موجب
 حج است آداء حج با وجود بے استطاعتی نسبت به حصول مطلب داخل تفسیح
 اوقات است مکتوب شریف انوی خواجہ محمد طاهر بدشتی رسید بید الله سبحانه
 الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ که فتور بے در اخلاص و محبت فقر راه نیافته است با وجود
 تنادی ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیمه است فحبت شمار احوال شما
 رخصت طلبید و بدو بر رفتن عزم محکم کردید در وقت و ذراع این قدر مذکور ساخته
 بود با احتمال که شاید با هم بشماردین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخار
 موافق نیامدند و جویند درین باب مفهوم نه گشت بضرورت تقاعد و زیند صلاح
 فقیر از اول در رفتن شما نه بود اما شوق شما را ملاحظه نموده منع صریح نه کرد استطاعت
 شرط راه است بے استطاعت تفسیح اوقات است امر ایسم گذاشته به امر
 غیر ضروری پرداختن مناسب نیست در چند کتابت به شما این مفهوم را
 نوشته است رسیده باشد بدین سخن این است پیشتر مختار اند والسلام

مکتوب صد و بیست و پنجم

به میر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاہر اشهر

یعنی دعه حقوق بشمارده بود لیکن با احتمال نه به یقین^{۱۳}

بجذف حرف استقام انکاری^{۱۴}

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

مکتوب صد و بیست و سوم

نیز به ملاطاف هر بدشتی صدور یافته در بیان آن که آداء نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم
 باشد فوت فرضه را از قرائض داخل لا یعنی است مکتوب شریف انوی است
 لَا دَالَ كَاسِمِهِ طَاهِرًا عَنْ دَلِيلِ التَّحَلُّقَاتِ بِسَدِّ بَرَادٍ وَرَبِّهِ آمَدَ
 عَلَامَةُ اعْرَاضِهِ تَعَالَى عَنِ الْعَبْدِ اشْتِغَالُهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ
 اشتغال به نفل از نوافل به اعراض فرضه از قرائض داخل بالا یعنی است پس
 تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچیز چیست
 به نفل است یا به فرض بواسطه ادائے یک حج نفل مرکب چندین مخطورات^{۱۵}

له یعنی علامت روگردانی حق تعالی از بنده مشغولی بنده است با امور ملاطافه و تحقیق تخریج این حدیث بکاشیه

مکتوب به قناده سوم از جلد اول گذشته^{۱۶} یعنی اشتغال با دوائی با عراض از علی چنانکه اشتغال به مستحبه با عراض

از سخته و به سخته با عراض با عراض و با عراض با عراض داخل بالا یعنی است^{۱۷}

ما سوائے او اوہام و خیالات است این مذہب بعینہ مذہب سوفسطائیت
اثبات حقیقت و یوئے نمودن از اوہام و خیالات اور اینہ سے برآرد کہ مقصود
سوفسطائی ست متنوی پھل بدانستی تو اور از نخست سوئے آنحضرت
نسب کردی درست و آنکہ دانستی کہ ظل کیستی و فارغی گر
مروی و گزریستی *

مکتوب صد و بیست و ششم

نیز میر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکہ طالب را باید کہ اہتمام
در نفی آلہ باطلہ نماید چہ آفاقی و چہ نفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلاط
برہم در تحصیل فہم و در حیطہ ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل ساختہ اکتفا
بوجودیت مطلوب نماید اگرچہ وجود را نیز در اہل موطن گنجائش نیست و ما
یُنَاسِبُ ذَٰلِكَ سیادت و نقابت دستگاہ طالب را باید کہ اہتمام در

بقیہ ہاشمہ القول منسوخ بمایاتی بعد مرۃ من ان العالم واقع فی مرتبۃ الوهم
والخیال و ابداء الفرق بین مذہب السوفسطائی و بین مذہب الصوفیۃ
والمعول علی ما ہنالک لا علی ما ہنا ۱۲ تحریر بالکسرینکو دانندہ و عالم باہر بخاریہ جمع ۱۲
دعائیم صفحہ ہذا ۱۳ سوفسطائی منسوب بر سوفسطا بالفہم کہ بنائے آن برہم بود السوفسطائیۃ انواع متہم
من ینکر حقائق الاشیاء و یزعم انہا اوہام و خیالات باطلہ و ہم العنادۃ
و منہم من ینکر ثبوتہا و یزعم انہا تابعۃ للاعتقاد و ہم العندیۃ و منہم من
ینکر العلم بشئی ما و یزعم انہ شاک و شاک فی انہ شاک و ہم اللادریۃ
۱۲ شرح عقاید مع اختصار لیسیر ۱۳ مربوط است بقول او قدس سرہ لیکن بطریق اصالت و کلیت و
ظاہریت و مظهریت ۱۲

نفی آلہ باطلہ آفاقی و نفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلاط
برہم در تحصیل فہم و در حیطہ و ہم در آید آن را نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا
بوجودیت مطلوب نماید مصرع بیش ازین پس نہ برودہ اند کہ ہست اگرچہ
و در انیز در اہل موطن گنجائش نیست باورائے وجود باید طلبید علماء اہلسنت
شکرا للہ تعالی سَعِیَہ فحزنیہ کفۃ اند کہ وجود واجب تعالی زائد است بر
ذات او سبحانہ و وجود را عین ذات گفتن و باورائے وجود امر دیگر اثبات ناکردن
رقص نظر است قَالَ الشَّيْخُ عَلَاءُ الدَّوْلَةِ فَوْقَ عَالِمِ الْوُجُودِ
عَالِمِ الْمَلَائِكَةِ الْوُجُودِ اِنْ دُرِیْشَ رَاجِحًا مَرْتَبَہ و وجود بالا گزرا نیند تا چند گاہ کہ مغلو
اھل حال بود خود را از روی فوق و وحدان از باب تعطیل مے یافت و حکم
بوجود واجب جل شأنہ نہ میکرد چہ وجود را در راہ گذاشتہ بود و در مرتبہ
ذات وجود را گنجائش نہ مے یافت اسلام او در ان وقت اسلام تقلیدی بود نہ
تحقیقی بالجمہ برہم در حوصلہ ممکن و آید بطریق او لے ممکن شاید فُسْجَان مَن

۱۳ یعنی شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی قدس سرہ کنیت و سہ شمس الدین ابوالمکارم و نام و سہ احمد بن محمد از
لوک سمنان مرید شیخ نورالدین عبدالرحمن است ولادت و سہ در سال ششم صد و پنجاہ و نہ وفات و سہ شب
جمہرست و دو مہرجب سنہ ہفت صد و سی و شش و مدت عمر مفقود ہفت سال و قبر و سہ در مقبرہ شیخ حماد الدین عبداللہ
است از خزینۃ الاصفیاء باقی احوال نشان از نقات بحاشیہ مکتوب اول از جلد اول نقل نمودہ شدہ است ۱۲ یعنی
پس پاک و منزه است آنکہ نہ گردانیدہ است مطلق را بسوئے خود لیسیر عجز از معرفت خود قال بعض العادین
العجز عن الادراك ادراك حضرت خواجه عبید اللہ احوار قدس سرہ سے فرمودند کہ عجز از معرفت آنست کہ معلوم
کرد کہ لا یحرف اللہ الا اللہ یعنی معرفت مقتضائے ترکیب انسانی نیست آنچہ در ترکیب انسان ظاہر است
از معرفت ازان انسان نیست بلکہ انسان آئینہ شدہ است کہ دروے صورت معرفت حق سجاد عکس انداختہ است این
عجز منافی معرفت انسان نیست چنانچہ بعضے گمان بردہ اند کہ عجز از معرفت جہل است و این باطل است انتہی علی مافی
الرشحات ابوالحسن نورسی گوید رضی اللہ تعالی عنہ لا دلیل علی اللہ سوا کال یعنی جز او دلیل دلہانیت
شکی گوید قدس سرہ المعرفۃ الجہن عن المعرفۃ یعنی حقیقت معرفت عجز است از معرفت و نیز او گوید باقی بر حاشیہ

لَمْ يَجْعَلْ لِّلْخَلْقِ إِلَیْهِ سَبِيلًا إِلَّا بِالْعِجْزِ عَن مَّعْرِفَتِهِ
 حصول فنا فی الله و البقاء با الله کسے گمان نہ کند کہ ممکن واجب گردد کہ آن محال
 است و مستلزم قلب حقائق پس چوں ممکن واجب نہ گردد و نقیب ممکن غیر
 از عجز از ادراک واجب جل شانه امر دیگر نہ باشد فرد عفا
 شکار کس نہ شود و دام باز چین کاینجا ہمیشہ باد بدست است و دام را ببلند ہمت
 ہمیں طور مطلب را میخواند کہ پیچ از بدست نیاید و پیچ نام و نشان از بدست
 نہ شود و جتے ہستند کہ مطلب میخوانند کہ آن را عین خود یابند و قرب و معیت
 بہ او پیدا سازند مصرع آن ایشان اند من چہ نیم یارب و السلا
 اَوْلَا وَاخِرًا

مکتوب صد و بیست و ہفتم

بہ ملا صفر احمد رومی صدور یافته در بیان آنکہ خدمت والدین ہر چہ
 از حسنات است اما در جنب وصول بہ مطلب حقیقی بے کاری محض است
 و تعطیل صرف بلکہ داخل سیئہ است حسنات الابرار
 سیئات التقریبین و مائت اسب ذلک مکتوب مرغوب
 رسید غرض کہ در باب توقفت نموده بودند صحیح است زیادہ از آنچه بوقوت
 مے آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قال الله سبحانه و تعالی

وَلَقَبِیْهِ حَاشِیَہ ۱۱ المعرفۃ دوام الحیوۃ یعنی ہجرت اندر چگونگی معرفت است اما ہجرت در معنی
 پس شرک باشد ذکر ۱۲ از کشف المحجوب ۱۳ ادش ۱۴ دور بینان بارگاہ است ۱۵ قولہ اگر چہ
 وجود را محروم بود است بقول او قدس سرہ و الکتابہ موجودیت مطلوب نماید ۱۶
 و حاشیہ متعلقہ صفحہ ۱۷ التحریب ۱۸ لکل من الانسان شان بخصہ
 اللهم اعقر لکاتبہ و لمن سعی فیہ ۱۹

وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ
 كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَہٗ أَيْضًا
 اِنَّ اَشْكُرُّنِي وَاِلٰى اِلٰهِيكَ مَعَ ذٰلِكَ معتقد آن باید بود کہ این ہمہ
 در جنب وصول بہ مطلب حقیقی بے کاری محض است بلکہ در غوطے منازل
 سلوک نیز تعطیل صرف حسنات الابرار سیئات
 التقریبین شنیدہ باشند بدست ہر چہ جز عشق خدا حسن
 است ۲۰ گر شکر خوردن بود جان کندن است ۲۱ حق الله سبحانہ بر حقوق جمیع
 خلائق مقدم است او اے حقوق اینہا انشا لا لامرہ است سبحانہ والا کر جمال آن بود کہ خدمت او را گذشتہ
 بخدمت دیگر اشتغال نماید پس خدمات اینہا باین تقریب از جملہ خدمات حق است سبحانہ اما از خدمت
 تا خدمت فرق بسیار است مزارعان و قلبہ را نان نیز خدمت پادشاہان میکنند اما خدمت مقربان
 دیگر است آنجا نام زراعت و قلبہ را فی بردن عین معصیت است و مژدہ کار با نذرہ آن کار است
 قلبہ را نان بخدمت تمام در فردے یک تنگہ اہمیرت میگردد و مقرب در سائے بخدمت حضور مستحق لکھا
 میگردد و مع ذلک اورا باین لکھا بیچ خلقت نیست گرفتار قرب شاہ است و پس شتان ما
 یٰنہم ما فرخ حسین خیلہ موفق است خاطر از جانب او جمع دارند زیادہ چہ تو لیسیم والسلام

مکتوب صد و بیست و ہشتم

بخواجہ مقیم صدور یافته در ترغیب بر بلند ہمتی و عدم اکتفا بغير مطلب بچونی خدمت خواجہ محمد مقیم

۱ اشارت است بآیتہ کہ در سورہ لقمان واقع است یعنی حکم فرمودیم آدمی را بہ نسبت پدر و مادر و سہ در شکم برداشتن است و سہ را مادر
 در حالت سستی بالائے سستی دیگر و از شیر باز کردن او در دو سال است بدین معنی حکم کردیم کہ شکر گذاری کن مرا و پدر و مادر خود را
 و بسوئے من است بازگشت ۲ یعنی شایان و نذر ادا یعنی چنانکہ شاید و باید ۳ قال المعرب ہومن کلامہ الشیخ ابو سعید
 الخواف قداس ۱۴ بیت دل در پے این دانی نہ نیگوست ترا ۱۵ یک دل داری پس است یک دوست ترا ۱۶ قلبہ
 بالضم و ہائے موحده بچوبے ماز آہنی زدہ کہ بدال بواسطہ بخت گاؤ زمین را بشکافند ۱۷ غث ۱۸ واقع است در سورہ اخلاص یعنی و امر کردیم
 آدمی را در حق پدر و مادر و نیکو کاری در شکم برداشتن است اورا مادر او بدین شوری و زاده است اورا بدین شوری ۱۹ طبعہ تکرر بالفتح و کاف عربی یعنی قرص
 راجع از رہا باشد یا تقدیر یا مس مفرغ مگر است ۲۰ غث ۲۱ یعنی میان قلبہ را و مقرب یا شاہ و فرقی است بسیار و بعد است فراوان ۲۲

دور افتادگان را فراموش نسازند بلکه دور نداشتند آنهمه مع من احب المقصود مسلک بقایت طویل است و مطلب در کمال رفعت و هم در غایت منفعت و منازل وسطی همچو سربلای مطلب نما است عباداً بآب الله سبحانه و سطر یا نهایت انگاشته بیک بار غیر مقصود را مقصود داند و چون را به چون تصور نماید و از وصول مطلب حقیقی بازماند بخت را بلند می باید ساخت و هیچ حاصل سرفرو نیاید کرد و در راه الوری می باید جست حصول اینچنین نعمت و البته به توجیه شیخ مقتدا است و توجه آن بقدر خلاص و محبت مرید مقتدی است **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**

مکتوب صد و نهم

بسیار نظام صد و نهم یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت است که سبب جمعیت اوست **كَمَا عَزَّيْلُ مَا عَزَّ الْجَبْوِيْنُ وَيَلْعَزَّ الْجَبْوِيْنُ** مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع ترین موجودات است و بواسطه هر جزو از اجزای او تعلق و گرفتاری در همه موجودات متکثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جنان قدس خداوندی جل سلطان از همه پیش گشت و تعلقات متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر به توفیق ایزدی عز شانه خود را از این تعلقات پرانگده جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاذ فوذا عظیماً و الا فقد ضلّ صلاً لا یعیذاً بهترین موجودات بواسطه جامعیت بچون که انسان است بدترین مخلوقات بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت اتم است اگر بولعالم وارد از هر چه گویند مکرر تر است و اگر روحی سبحانه و تعالی دارد مصفا است و از همه پیش نما است کمال آزادی از و پس این تعلقات خاصه محمد رسول الله است **صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ** و بعد از این انبیاء و اولیاء دیگر علی نقی و در جارتهم صلوات الله و تسلیماً ته علی نبینا

له قوله المومع الی یعنی موباکست که دوست داشته است او را اشارت است بخدیجه که آورده است بخاری و مسلم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله کیف تقول فی رجل احب قوماً و ما لکم بلیق بهم فقال المومع من احب اشکوة ۳ سرب لقیح آنچه در ایام که مسافر نشسته باشد آفتاب در جمل از در جمل آب نماید و گوی در شب بتاب نیز بخین بنماید ۴ در ملک آب نیل که آب بود در حق دوستان حق لعنه و بلا یعنی خون بود در حق آنانکه از حق لعنه در حجاب اند (باقی بر ص ۲۵)

مکتوب صد و سی ام

به جمال الدین صد و سی ام یافته در بیان آن که تکوینات احوال را چنداں اعتبار نیست حصول مقصد بچونی و بچونی باید کرد تکوینات احوال را چنداں اعتبار نیست به آن مقید نباید شد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که از گفت و شنود و دید و شنود منزله و بر است طفلان سلوک را بخود و مویز تسلی میدهند بخت بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه وید نفس الامر پادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار اکابر و هم وقایع را اعتبار نمی دهند این بیت در کتب ایشان نوشته اند بیت چو غلام آفتابیم هم از آفتاب گویم نه ششم نه ششم که حدیث خواب گویم اگر حال از احوال بیاید و برود جائی شادی و غم نیست منظر حصول مقصود بچونی و بچونی باید بود و السلام

دقیقه حاشیه صفحه ۲۵۰ سه سبیلان زان آب صافی میخوردند پیش قطعی غول شد آب از چشم بند و قبیلان نک می مرند از تشنگی و از پیته ادبار خود یادگیری ۱۲ حاشیه صفحه ۲۵۱ قوله و از از البصر اشارت است بآیه که واقع است در سوره نجم یعنی بخروی نه که چشم رسول الله صلی الله علیه وسلم و از مطلوب و مقصود بخار و نمود ۱۳ فان التلوین صفة ادب الی و التلوین صفة اهل الحقائق فدا دام الصمد فی الطریق فهو صاحب التلوین لانه یوتقی من حال الی حال و یتقل من وصف الی وصف و یشی من مرحل و یحصل فی مویج فاذا وصل تمکن و صاحب التلوین ابد فی الزیاحه غیور و اصل ۱۲ رساله تشریح ۱۳ و مقدس است از و سمت تفسیر بتد و میرا است از و سمت تکرر و تحول از همه نشانه های نشان نه در علم کجدر در بیان ۱۳ قوله جوز بالفتح گردگان که بکندی اخروش گویند و بعضی مثر و ستم که در بارشده ۱۴ قوله مویز بفتح و یلنه معروف قبی است کلان از انکور که خشک کرده نگه دارند مردم عام از انقی گویند و از ۱۵ یعنی غصی اندانی فرماید را و شما را خدای پاک ازین گرفتاری ۱۶

دیند بانه امر را مقرر باید کرد و غیر اسم را بر فردا باید انداخت حکم عقل این است نه عقل معاش بلکه عقل
معاد و زیاده برین چه نویسد و السلام
آخرت ۱۲

مکتوب صدوسی و پنجم

اصل

ترجمه از مصحح

هَذَا الْمَكْتُوبُ أُرْسِلَ إِلَى الْمُخْلِصِ
الصَّدِيقِ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّدِيقِ فِي بَيَانِ
مَرَاتِبِ الْوَلَايَةِ عَامَةً كَانَتْ أَوْ خَاصَّةً
مَعَ بَعْضِ خَوَاصِّ الْخَاصَّةِ إِنْ عَلِمَ أَنَّ
الْوَلَايَةَ عِبَادَةٌ عَنِ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ
وَهِيَ أَمَّا عَامَّةٌ أَوْ خَاصَّةٌ وَلَعَنَ بِالْعَاقِبَةِ
مُطْلَقُ الْوَلَايَةِ وَبِالْخَاصَّةِ الْوَلَايَةُ الْحَدِيثُ
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
وَالْفَنَاءُ فِيهَا التَّوَلَّى الْبَقَاءُ الْكَمَلُ وَمَنْ شَرَّفَ
بِهَذِهِ النِّعَةِ الْعُظْمَى فَقَدْ لَانَ جِلْدُهُ لِلطَّاعَةِ
وَأَشْدَرَ صَدْرُهُ لِلْإِسْلَامِ وَ

مکتوب صدوسی و پنجم بصدیق مخلص محمد صدیق
صدور یافته در بیان ولایت عامه باشد آن
ولایت یا خاصه یا بیان بعضی از خواص ولایت
خاصه بدان که ولایت عبارت است از فنا
و بقا و آل و نوع است عامه و خاصه و مراد
از ولایت عامه مطلق ولایت است و از ولایت
خاصه ولایت محمدیه است علی صاحبها الصلوة
و السلام و التحية و قمار و ولایت خاصه تم است
و بقا در روئے اکمل و هر که مشرف گشت
باین نعمت عظمی بد نشناید باریب لطاعت حق
سبحانه و تعالی منقاد گردید و صدر روئے از بر
طبیخ ۱۳ سینه ۱۳

البقیه حاشیه ۲۵ و صفت وقت نیز بریدن وقت پنج مستقبل و ماضی بود اندوه و دود از دل بخونند و سابق و لاحق را قطع کنند و حکم خود بنشانند
پس صفت تشریف باطل بود و اما ملک و اما هلاک یا ملک گردانید یا ملک سازد اگر کسی هزار سال تشریف را خدمت کند و کثرت عزیز خود را حاصل اصاب
اندوختن بریدنش نیز نکند میان گردن صاحب خود و غیره و فالکبیر من کان بحکم و قته ان کان وقت الصبح فقیما به الشریعة وان کان
وقت الحو فان الغالب علیه احکام الحقیقة اقول لعل المراد بالوقت فی قولهم الوقت سیف قاطع التوجه الى الحق والامر حق عن الخلق
والاقبال على الحق ونسب ان الخلق من كل الجوع فقتل هذا الجوع ما مضى من الاخر اذ والتفريط كالسيف ويختل الاشادة الى
قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لی مع اللہ وقت لا یستعفی فیہ الخ علی ما فی رد فان الفناء الاتحاصل فیہ هذا او اللہ اعلم بحقیقة الخلق
وعلیه التوکل والاعتماد فی الحال والمآل وقیل من ساعده الوقت فالوقت له وقت ومن ناکه الوقت فالوقت علیه مقت ۱۴
۱۴ موهوم یعنی دنیا و لذات آن که بقا را نشاید ۱۵ تسمیه بالکسر آخر تقدیر باشد و زمانه بعد وعده اولی آن کرده باشد ۱۶ اللہ یعنی الطینان بماندن
حق سبحانه که باطل است عظیم و هیئت است جسم و مرضی است تنهک و در آنست معضل ۱۷ حاشیه پنجم ۱۸ اشاره است بتصفیه عن اربعه ۱۹ اشاره

بِأَنَّكَ أَنْتَ نَفْسُكَ فَهَيِّتْ عَنْ مَوْلَا هَذَا وَدَعْهُ
مَوْلَا هَا عَنِهَا وَسَلِّحْ قَلْبَهُ لِمُقَابِلِهِ وَتَخَلَّصْ
رُوحَهُ كَلِيَّةً إِلَى مُكَاشَفَةِ حَقِّهِ صِفَاتِ
الْأَهْوِيَّتِ وَشَاهِدَ سَيِّئَةٍ مَعَ مَلَاحِظَةِ السُّلُوكِ
وَالْإِعْتِبَادَاتِ تَوَفَّى هَذَا الْمَقَامُ شُرُوفَ
بِالْمُحَلِّيَّاتِ الذَّائِلَةِ الْبَرِّيَّةِ وَتَحْيَا
حَقِّهِ يَكْمُلُ التَّنْزُّهُ وَالتَّقَدُّسُ وَ
الْكِبَرِيَاءُ وَاتَّصَلَ أَخْفَاكَ اتِّصَالًا
بِلَا كَيْفٍ وَخَوَّبَ مِنْ الْإِمْتِنَانِ
هَذَا + مَصْرَعُهُ

+ هَيْثُ الْآرِبَابِ النِّعَمِ نِعْمَهَا +
وَمِمَّا يُبَيِّنُ أَنَّ يُعْلَمُ أَنَّ الْوَلَايَةَ الْخَاصَّةَ الْحَدِيثُ
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
عَنْ سَائِرِ مَرَاتِبِ الْوَلَايَةِ فِي طَرَفِي الْعُرُوجِ وَ
التَّوَلَّى أَمَّا فِي طَرَفِ الْعُرُوجِ فَلَا تَنْفَاءُ الْخُفَى
وَالْبَقَاءُ مُخْتَصَّانِ بِبَيْتِكَ الْوَلَايَةِ الْخَاصَّةِ وَغُرُجِ
سَائِرِ الْوَلَايَةِ إِلَى الْخُفَى فَقَطْ مَعَ تَقَاوُتِ دَوَائِرِهَا
يَعْنِي أَنَّ عُرُوجَ بَعْضِ آدِبَابِ الْوَلَايَاتِ
إِلَى مَقَامِ الرُّوحِ وَغُرُوجِ الْبَعْضِ إِلَى السُّرُورِ

۱۵ قوله ونفس وقلب وروح و سر و خفی و اخفی اشارت است بسیر لطائف ۱۶ ۱۵ قال عز من قائل رضى الله عنهم ورضوا
عنه ۱۷ قال تعالى الا من اتى الله بقلب سليم ۱۸ قوله لاهوت یعنی عالم ذات الاهی یعنی گفته اند که در اصل لا
هو الا هو بوده است و حرث تاء زاید است پس بخود بعضی از حروف لا بروت گردید و بعضی گفته اند که مصدر است مانند رفیقت و بیروت
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والذباب ۱۹ غث ۲۰ مشنوی ۲۱ اتصال به تکلیف به قیاس به هست رب الناس
باب جان ناس ۲۲ لیک گفتیم ناس من ناس یعنی ناس غیر از جان جان انسان ناس ۲۳ ناس مردم باشد که مردمی ۲۴ تو سر مردم نذیر هستی دمی ۲۵

اسلام حقیقی انشراح یافت و نفس او از انارگی و انارگی
مخلصی یافته با طینان رسید پس وے از مولائے
خویش حق جل و علا راضی گشت و مولائے وے
از وے راضی شد و قلب وے مقلب قلب راضی و صلوات
مانند روح او کلیتہ بمکاشفه حضرت صفات لا بروت
و اصل گشت و سر وے بمقام مشاہدہ بلوغ یافت
با ملاحظہ شیون و اعتبارات و اندرین مقام تعلیقات
ذاتیہ برقیہ نیز مشرف گردید و خفی وے بسبب کمال
تنزه و تقدس و کبریا مطلوب حقیقی متجربان ذواتها
ویرا اتصال به تکلیف و قیاس بحصول انجم رسیدند
مصرع ۱۲ ههت الارباب النعم نعيمها
کواراناد صاحب نعمت یا نعمتانی آن یعنی جنت ۱۳
و یباید دانست که ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها
الصلوة و السلام و التحية ممتاز است و بائن
از تمامی مراتب ولایت در هر دو طرف عروج و نزول
اما در طرف عروج پس زیرا که فنا و اخفی و بقای آن
مفخص است باین ولایت خاصه و عروج در
سائر ولایات تا خفی است فقط با تفاوت درجات
اینها یعنی بعضی را از آریاب ولایات عروج
صرف تا بمقام روح است و بعضی دیگر تا بمقام

۱۵ قوله ونفس وقلب وروح و سر و خفی و اخفی اشارت است بسیر لطائف ۱۶ ۱۵ قال عز من قائل رضى الله عنهم ورضوا
عنه ۱۷ قال تعالى الا من اتى الله بقلب سليم ۱۸ قوله لاهوت یعنی عالم ذات الاهی یعنی گفته اند که در اصل لا
هو الا هو بوده است و حرث تاء زاید است پس بخود بعضی از حروف لا بروت گردید و بعضی گفته اند که مصدر است مانند رفیقت و بیروت
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والذباب ۱۹ غث ۲۰ مشنوی ۲۱ اتصال به تکلیف به قیاس به هست رب الناس
باب جان ناس ۲۲ لیک گفتیم ناس من ناس یعنی ناس غیر از جان جان انسان ناس ۲۳ ناس مردم باشد که مردمی ۲۴ تو سر مردم نذیر هستی دمی ۲۵

وَعَمْرُوهُ بَعْضُ الْآخِرَةِ إِلَى الْحَقِّ هُوَ أَقْصَى
 دَرَجَاتِ الْوَلَايَةِ الْعَاقِبَةُ وَأَمَّا فِي ظَهْرِ
 النُّزُولِ فَلَا تَلَجُّدَ الْأَوَّلِيَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 عَلَيْهِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
 وَجَاءَ بِكَ الْوَلَايَةَ لِمَا أَذْنَى اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَسْوَى لَيْلَةِ الْإِعْجَاجِ بِالْحَمْدِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَغَرَضٌ عَلَيْهِ الْحَمْدُ وَالنَّارُ وَوَجْهُ إِلَهِي
 مَا أُخْرَجَ وَتَشَرُّتَ تَمَامًا بِالرُّؤْيَةِ الْبَصَوِيَّةِ
 وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِعْجَاجِ فَخُصُّوهُ بِهِ
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْأَوَّلِيَاءُ الْمُنَابِعُونَ

حقی و این اعلی مراتب ولایت عامه است و اما
 در طرف نزول پس نیز اگر اجماد اولیای امت محمدی
 را علیه علی آله الصلوة والسلام و التمجید نیز نصیب است
 انکالات درجات این لایت چه آنحضرت با صلوات
 علیه و آله و سلم بسمند شریف و سیر کانیته شد
 در شب معراج تا بیکلانی که خواست حق تعالی
 و عرض کرده شد بروی جنت و نار و وحی نموده شد
 بسوی او آنچه وحی نموده شد و مشرف شد آنجا
 برویت بصری و این نوع از معراج مخصوص است
 بآن سرور علیه الصلوة والسلام و مراد اولیا را که متابع
 یعنی این قسم شریف و تکریم خاص است از حق سبحان و تعالی علیه السلام

له از بسمند شریف و سیر کانیته و متکلمین و صوفیه و توار نموده بران توابع ابرار حدیث صحیح و آثار صریح از صحابه در باب
 کثرت و در واقع اگر در مقام کوشش باشد این همه گفته و غوغای می شود و باعث اختلاف و تردد و شکست ۱۲ ترجمه مشکوٰۃ از شیخ ۱۳
 برویت بصری شیخ محمد بن ابی الدین نودی گفته راجع و قمار نزد اکثر علمای آن است که آنحضرت بیدار در کار خود را بچشم سر و قمار را از مشایخ خود
 نیز شربت رویت است و فی الحقیقت آنحضرت را کمال است و لای انعام خلق و عقول ایشان مخصوصا در شب معراج که آنرا کمال و اعلی
 ارفع مقام قرب است ۱۴ ترجمه شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله علیه ۱۵ قول از معراج و فهم این معنی از موصوفه گرفتاران معنیق حسن عادت
 بیرون است اینجا ایمان باید آورد و کیفیت آن بلیغ الی قولین باید نمود و بحقیقت تمامه الطوارفت و وحی و معجزات از محیط عقل و قیاس
 بیرون است بزرگتر از قیاس خود دارد و گوید تا مقول من نشود و اعتقاد کنیم از نصیب ایمان محروم باشد ۱۶ ترجمه از حضرت شیخ دهلوی ۱۷
 قول با بسمند قال القاضی فی الشفا تفاوت السلف و العلماء هل کان الاستواء بوجهی فقط او جسدی که ای مع
 روجه فی جمیع استواءه او فی بعضه فی ثلاث مقالات قد ذهب طائفة الی ان الاستواء بالروح و ان یوئیل نامر و ذهب عظم السلف
 و المسلمین الی ان الاستواء بالجسد ای مع الروح فی البقطة و هذا هو الحق و هو قول ابن عباس و جابر و انشد و
 عمر و ابی هريرة و ما ركب من صفة و ابی حنيفة البدری و ابن مسعود و الصادق و سید بن جابر و قتادة و ابن السکیت
 و ابن شهاب و ابن زید و الحسن و ابراهیم و مسروق و مجاهد و عکرمه و ابن جبر و هو قول عائشة و هو قول اکثر المتأخرین
 من الفقهاء و المحدثین و المتکلمین و المفسرین و قال السلف ثمة الاستواء بالجسد بقطة الی بیت المقدس و الی السماء
 بالروح انتهى کلامه الشریف مع اختصار لیسیر ۱۸ قول با لرؤیة البصریة قال القاضی فی الشفاء و اما رویته صلی
 الله علیه و سلم لرؤیة جل و هم فاختلف السلف فیها فانکم تها عائشة رضى الله تعالی عنها و قال جماعة بقول عائشة
 و هو المشهور عن ابن مسعود و قال ابن عباس رضى الله تعالی عنه انه و ابی بنیة الخ قال العلی القادی فی شرح المشکوٰۃ
 فقال الا حمار و روی لعماد ان الراجح عند اکثر العلماء ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رای ربه یومئذ
 و استلمه الاستواء ۱۹ معنی ای من هبها الخ و لها فلا یثقی فی سادوی عنها ۲۰

از ویرا به کمال متابعت و ساکنند زیر قدم و سیر
 نصیب است از این مرتبه مخصوصه و لا ارض
 من کاس الکرام نصیب + غایه مافی الباب
 مرزبان نصیب از کاس بزرگان ۱۲
 ایست که وقوع این رویت در دنیا مخصوص است
 بآن سرور علیه الصلوة والسلام و حالیکه حاصل
 است مراد اولیا را که زیر قدم و سیر اند رویت
 نیست و فرق میان رویت و آن حالت
 در رنگ فرق است میان اصل و فرع
 و شخص و ظل و نیست هیچ یک از این هر دو
 عین و دیگر ۱۳

به کمال المتابعة السالکون تحت قدمه
 لیسوا نصیب من هذه المرتبة المخصوصة
 مصرع و لا ارض من کاس الکرام نصیب
 غایه مافی الباب ان وقوع الرؤیة فی الدنیا
 مخصوص به علیه الصلوة والسلام و الحالة
 التي حصلت لأولیایه الذین تحت قدمه
 لیست برؤیة و الفرق بین الرؤیة
 و تلك الحالة کالفرق بین الأصل
 و الفرع و الشخص و الظل و لیس أحد هما
 عین الآخره

مکتوب صدوسی و ششم

نیز به ملا محمد صدیقی صدور یافته در منع از تسویف و تأخیر تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب وصول
 یافت چون قاصد او آخر عشره متبرکه رسید بعد از مضی آن بجواب کتابها به داخنت جواب کتابت
 ناخوانان و جواب کتابت خواجہ عبداللہ را نیز نوشته فرستاده است ۱۲ ملاحظه خواهند نمود و رفتن شما درین
 دفعه بر لشکر معقول فقیر نمی شود و تا حکمت چه باشد و الا هو عند الله سبحانه که ملاحظه فرمایند که حضرت
 حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد و نه آن را
 وسیله قوت و دیگر باید ساخت که کار به تسلسل میکشد در درویشی طول اهل کفر است و معامله تحصیل از
 ۱۳ یعنی اگر بر قوت یومیه قناعت کرده نشود بکار یک قوت را در قوت دیگر کرده باید که معامله بلا الی نهایت منجر گردد و چنانچه حدیث شریف علیه
 السلام عباس مروی است قال صلی الله علیه و سلم لو کان لابن آدم وادیان من مال لا یبتغی ثالثا و لا یملأ جوف ابن آدم
 الا القواب و یتوب الله علی من قارب یعنی اگر باشد مردی را در و دو ازمال بهر آئینه طلب میکند رسوم را در میر می شود شکم از حصص و پریشانی که شکم
 آدمی را مگر خاک یعنی تا در گور رود حصص از دست غیر رود و این حکم بر غالب است و رجوع بر حکمت میکند حق تعالی بر هر که توبه کند ۱۴ از مشکوٰۃ و ترجمه اش مشغولی
 که در شرح بر بیان پر نشده تا حدیث قانع نشود بر دلانده بندگی باطن آزاد و سیر به بند باطنی بندیم و بند زره ۱۵ قال در حدیث باقی

فرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی دارند باید بخوابی چیزی نوشت منتقم و اگر او در جواب هم منتقم بنویسد و وعده مؤکد مفهوم شود باین نسبت بروند اما علاج تسویف و تاخیر چه باشد
بر چه بکنند زودتر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است *

مکتوب صدوسی و هفتم

محاجی خضر افغان صدور یافته در علوشان ادائے نماز که منوط است کمال آن بنهایت نهایت و مآیند است ذلک مکتوب مرغوب رسید مقوم بوضوح پیوست التذاد و در عبادات و رفع کلفت در ادائے آنها از اجل نعم حق است سحانه خصوصاً در ادائے صلوٰه که غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص در ادائے فرائض صلوٰه زیرا که در ابتدا نهایت با دای صلوٰه نافله ملتزم سازند و در نهایت نهایت این نسبت بقدر منوط میگردد و در ادای تو اقل خود را بر کار می داند کار عظیم نزد او ادائے فرائض است و پس مصرع این کار دولت است کنول تا کرار شده باید داشت التذاد که در حین ادائے صلوٰه دست میدهد نفس را صیقل دهد و این خط نیست در عین این التذاد و در ناله و فغان است سحانه الله چه رتبه نیست مصرع همیشه از دیاب البعیم بعیم نام امثال با مردم بوالهوس یافت و شنود این سخنان هم معتق است مصرع بارے به هیچ خاطر خود شاد میکنم و نیز یاد اند که رتبه نماز در دنیا در رتبه رویت است

(تقریباً ۲۵۹۰) صلی الله علیه وسلم اول صلاح هذه الامة اليقين والزهدي يعني يقين نیکو این امت یقین است بر ازیت حق و ضمانت و تعالی از افاق را در دهر و بے یقینی در دنیا اول فسادها البخل والاهل و تخشع فساد امت یحیی و زیدین در عرفان مال و در دار داشتن اهل و یقین در دنیا است که قد یقین بر ازیت حق و زید در دنیا است رواه الیهی فی شعب الایمان وقال صلی الله علیه وسلم ان الخوف ما اتخوف علی امتی الهوی و طول الامل فاما الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فیصد عن الحق و مشکوة در ترجمه ۱۰ یعنی عشره اخیره مبارک رمضان و برکتش بر طایفه است ۱۱ بخت اشتغال با دای عشره از اوقات و غیره ۱۲ در حاشیه صغیر بذا ۱۳ از منظوران حضرت امام باقی است و او از آنحضرت تعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق کثیر از وی بقیض رسیده و به اکثر شایسته گریه و زاری بسر برده خداوند مسکن و انکسار و صفای حضور بود و اوقاتش بتلاوت و ذکر کار و اوقاف و اشتغال معهود در تصبیح بود که از مضامین است سکونت داشت اول بچهل فخل منزل شیخ عبدالواحد الدیر گوار حضرت مجدد حاضرانده سرای سعادت اند که از آن بخدمت حضرت شیخ تمییز یافت وفات حاجی خضر در سال یک هزار و پنجاه و دو است و مزار در قصبه بلول ۱۱ از زبده و خیریه الهم اعتر لکاتبه

آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت در حین رویت است و بداند که سائر عبادات و وسائل انداز برائے نماز و نماز از مقاصد است و السلام و الاکرام

مکتوب صدوسی و هشتم

شیخ بهاء الدین سرمندی صدور یافت در مذمت دینای و نیمه و اجتناب از صحبت ارباب دنیا فرزند ارشدی باین دینیه مبعوضه نورستد نیاشد و سرایه دوام اقبال را بجنبای قدس خداوندی حل سلطان از دست تدبیر فکر باید نمود که چه چیز میفرود شد و چه چیز میخیزد آخرت را بدینا عوض نمودن و از حق سحانه بخلق بازماندن از سفاقت و بجزوی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است مآ احسن الدین و الدنیا کواجمعا این دو ضد بر کلام را اختیار کنند و بهر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت ابدی است و متاع دنیا قلیل است دنیا مبعوضه حق است سحانه و آخرت مرفیة او تعالی و تقدس ت عشق ما شئت فاذک صیئت و الذکر ما شئت فاذک مفارقة و آخرت و فرزند را میباید گزاشت و تدبیر اینها را بحق سحانه باید سپرد و امر و ز خود را مرده باید انگاشت و همت اینها را باو تعالی باید تفویض نمود ان من اذواجکم و اولادکم عدواکم فاحذوهم نفس قاطع است بگرشیده باشد خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخرتیم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط بالایشان ستم قاتل است گشته این ستم بیوت ابدی گرفتار است الحاق لک تلیفیه الاشارة فلیف التفویض مع المبالغة والتراکب

۱۰ قول سفاقت بالقبح بجزوی و سبکی نمودن ۱۱ یعنی چه زیبا است دین و دنیا اگر مجتمع بودند ۱۲ اشارت است با حاشیه کردار و اندازین باب چنانکه قال صلی الله علیه وسلم لو كانت الدنيا لعدا عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء و الا احمد و الترمذی و ابن ماجة یعنی اگر میبود دنیا که برابر می شد نزد خدا باز دے بشه را نمی نوشانید هیچ کافر را از دنیا یک آب خوردن ۱۳ مشکوة در ترجمه شیخ ۱۴ یعنی زنده بمان چند آنکه خواهی پس ترا از موت ناگزیر است و لازم گیر حیرت را که خواهی پس ترا از مفارقتش لابد است ۱۵ قول خود را مرده الخ عن ابن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بارک ببعض جسده فقال کن فی الدنيا کانت غریب او عابر سبیل و عد نفسك من اصحاب القبور رواه البخاری ۱۶ مشکوة ۱۷ قوله ان من اذواجکم الخ ترجمه این آیهت بحاشیه مکتوب صدوسی و دوم نوشته شد حضرت عطار میفرماید مال و اولاد بتبعی دشمن اند و گرچه نزدیک تو چشم روشن اند اما اموالکم را با و گیر مال و ملک این جهان به باد گیر ۱۸ یعنی مرو غفلت را اشارت کافی است پس نصرتی کردن بملکوب و مبالغه نمودن در آن و مکر گردانیدن او را چگونه باشد ۱۹

پیش نظر بهتر وصال خوب رویان بهم عمره از نسبت این خبر گواراں اگر اندک بدست افتد اندک نسبت
زیرا که نهایت دیگران و بدایت ایشان مندرج است مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اما ازین
فتو غم نیست چون رشته محبت ^{بجمله} این نسبت قوی است فرجی که مگر پوشیده شده است ارسال داشته
شد گاه آن را پوشند و باب نگاه دارند که فوائد بسیار از آن متوقع است هر گاه آن جامه را پوشند با وضو و ^{نوع از قیاس} بپوشند
و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رود و هر گاه چپے نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسد که
احوال ظاهر بے احوال باطن از خیر اعتبار ساقط است مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوش تر است
تَبَسُّمًا اللَّهُ سُبْحَانَكَ يَا كُمْ عَلَى مَا بَعَثَ سَيِّدًا الْبَشَرِ الْمَكْمُورَ عَنْ زَيْجِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى السَّ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا مصرع کار این است و غیر این بهم هیچ *

مکتوب صد و چهل و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم
ترقیات کرامت فرماید مجزومه سید المرسلین علیہ وعلیہ الصلوٰۃ والسلام
از احوال قلبی گاہ بنویسند که چه صورت دارد البته از این باب نیز چیزی مینوشتند باشند که موجب توجیه
غائبانه است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چون استقامت بر
اخلاص است امید است که کامنین بساعات بلیسر گرد و السلام

جمع سنه ثانی سال ۱۲

مکتوب صد و پهل و دویم

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

از بزرگترین نعمائے الهی است غرض سلطانہ ۱۲

144

712

مکتوب صد و چهل و سیوم

بلا شمس صد در یافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرده ببلوغ صرف نکند محبت فقراء

الف التعريب وقس من حال بستانی دیبجی ۱۲ **هـ** قوله کلمه الحزله لفتحها جمع حال یعنی حالان این نسبت نسبی و برادران این دولت
 علیه ۱۲ **هـ** قوله فرجی قسمی است از لباس که دامن او از پس مشقوق باشد هکذا سمعت بعض العلماء من اهل کابل و مولانا بکر العلوم در
 شرح غنوی فرموده عادت صوفیا آنست که جامه از میان دریده میپوشند بے آستین آنرا فرجی نام نهادند و مولوی در ابیات لاحقه میفرماید که صفا
 این نام آن قوم صاف بردند که این نام اشاره است در آنکه در دیدن فرج حاصل است و این قوم صوفیا و وجود خود را دریده بقا حاصل کردند و آن کس
 که صوفی واقعی نیست پیش او این نام حرف محض است که او متعلق بایس اشاره نیست انهی و میر محمد فرمودند که فرجی را بدین جهت نام شد که شیخ با
 از دیدن آن پیرین فرج حاصل شده بود و معنی که پاک و صاف است شیخ را و اصل گشت و لباس و پوششش که در آن صاف است در طبع خلقت
 جمله گرفت که فرجی را لباس و پیرایه برای تعقیب معاش ساخته اند و برگز بسوئے معنی که فرج و بسط است زیرا در اخته اند که گاهی فرج و بسط حاصل
 کرده باشند انتهی بدانکه فرج بختین یعنی کشاکش و آسائش است و بفتح اول و سکون ثانی و سیم عربی اندام نهانی زن و مرد و رخت و شکاف و در پیر و
 شکاف تن و کشادگی میان دو چیز و داشتن اندوه از غیث و غلبه و مولانا روم در دفتر پنجم میفرماید بیان آنکه فرجی را پیرا فرجی نام نهاد
 صوفیه بدید حیدر در جیب پیش آمد بعد دیدن فرج که کرده نام آن دریده فرجی این لقب شد فاش فاش صافش شیخ
 برده ماند از طبع خلقت حرف در ده صاف خواهی جبه لشکاف لے پیر و تا از آن صفوت براری زور سر صفت صوفی آنکه شد صفوت طلب
 از لباس صوف و خفاطی و دُوب و صوفی گفته به پیش این لثام و الخیاطه و اللواطه و السلامه **هـ** قال تعالى و تبارک فلما
 ان جاء البشير القاا علی وجهه فارتد بصیرا ۱۲ **هـ** تعریبه - واحسن ما یملی حدیث الاحیه **هـ** پس از سأل
 این معنی محقق نشد به خاقانی که یک دم با خدا بودن به از ملک سلجانی ۱۲ **هـ** از پس رفتن یعنی از در جاع کردن ۱۳

السلامة والنجاة ويوحى الله عبداً قال اميناً مشايخ طريقه نقشبندية قدس الله تعالى انوارهم
ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع مینمایند بخلاف مشايخ سایر طرق که ابتداء
سیر ایشان از عالم خلق است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و به مقام جذب می رسند لهذا طریق نقشبند
اقرب طرق آمد و لا جرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار
جمع باشد از طلاب این طریق علیه که با آنکه ابتداء سیر ایشان از عالم امر است بسبب متناثر نشوند و التذات
و حلاوت که مقدمه جذب است بزودی پیدا نه کنند و جهش آنست که عالم امر در ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف
افتاده است و همین ضعف سبب راه سیریت تأثیر و تاثر نشده و این بطور تاثر تا زمانه متحقق است که عالم
امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد و علاج این ضعف مناسب این طریق علیه تصرف
نام است مرصاحب تصرف تام را و علاوه که مناسب طرق دیگران است تقدیم تزکیه نفس است
و ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق شریعت واقع شوند علی صایحه الصلوة والسلام و واجبه
باید داشت که بطور تاثر علامت نقصان استعداد نیست که و به باشد تا تمام الاستعداد که باین
بلا مبتلا گردد و ندو السلام

مکتوب صد و چهل و هشتم

بشرف الدین حسین بدخشی صدر یافت در نصیحت بر تکرار سبق مکتوب فرزند شرف الدین
حسین وصول یافت الله سبحانه الحمد والمنة که سعادت یا فقره مستعد اند سبق که گرفته
بودند به تکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست ندهند میاد اگر و فرقیانیه از جای بد و طمطراق زائله
به حلاوت سازد و یت همه اندیشه من به تو این است که تو طفلی و خانه رنگین است چه لغتی است
بمع اول و سوم نصیحت دین

له قول که بالغ و تشدید یعنی بازگشتن و بازگرداندن و حله بودن - قوله فریالغ و تشدید یعنی گریختن در فارسی بالغ و تحفیف یعنی
شان و شکست و یعنی نور دیر تو ۱۱ طمطراق یعنی برود طم یعنی کوفه و شان و تجمل و یعنی گفته اند که طم یعنی علو و طراق یعنی آواز خوش و
طمطراق ازین مرکب است ۱۲ تأخیر اثر کردن و تاخر قبول نمودن اثر ۱۳ قوله بطور بالضم و رنگ کردن و بستگی نقیض
سرعت ۱۴ من مستعد اسم فاعل از استعداد نیک بختی و سعادت جوینده و یاری خواسته ۱۵ اللهم اغفر لکاتبه و لمن
سوی قبه و لوالدیهیم اجمعین ۱۶

که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عقوبات ان شباب توفیق تو به کرامت فراید و بران استقامت بختند
توان گفت که تنعمات تمام دنیا در حجب آن نعمت حکم شکنی و اید در حجب دریا عین چهر آن نعمت
موجب رضائ مولی است سبحانه که فوق جمیع نعم است چه دنیوی چه اخروی و رضوان من الله
الکبر و السلام علی من اتبع الهدی فالتمس متابعة المصطفى علیه و علی اهل الصلوة
والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب صد و چهل و نهم

بخواجهر محمد شرف کابلی صدر یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن
حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فراید مجرمة سید المرسلین علیه و
علیه و علی اهل الصلوة و التسلیمات اتمها و اکملها جمع از مشايخ طریق قدس الله تعالى
السلام و السلام علی من اتبع الهدی و جمیع دیگران ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم
داده اند و طائفه ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خزاز گوید قدس سره تا نیمی نیایی تا نیایی نیمی کدام پیش
بود را تم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردد و نه نیست که گسستن از پیوستن
جدا شود و پیوستن به گسستن پیوسته گردد و غایه ما فی الباب اگر خفای هست در تقدیم ذاتی است
و تعیین علیت یک مرد دیگر را شیخ الاسلام به روی قدس سره اختیار مذنب ثانی مینماید و میفرماید که سبقت
ازال طرف نکوست بلکه اجماعی که گسستن را مقدم داشته اند انکار این سبقت نمی نمایند مراد ایشان برت
از پیوستن ظهور تام است و ال منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن و ظهور
تام موخر از آن برین تقدیر نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد و آن نظر طائفه اولی بلند است که قبیل را در حجب اعتقاد
ترجم ۱۱ گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند ۱۲ قول

له و گفته اند تا نیمی نیایی ۱۱ فرموده اند تا نیایی نیمی ۱۲ یعنی به تقدیم و تاخر حکم نه کرده اند بلکه سکوت و زبده و بحق سبحانه
تعلیل نموده و به لا اعلم و لا ادری ناظر شده و گفته که با و نه پیوستن تا نیمی خود گسستن و از خود نکستن تا با و نه پیوستن کدام پیش بود او
داده خواه سنگ بر سبزه و خواه سبزه بر سنگ ۱۳ یعنی حضرت امام بانی قدس سره ۱۴ حاصل پیوستن بوجه مادم و من حیث
به مقدم است بر گسستن و ایا پیوستن علی وجه التمام و الکمال پس موخر است از گسستن و مترتب است بران ترتیب ذاتی بلکه
ناانی چنانکه فرموده اند تقدم زمانی نیز پیدا گشت یعنی و لوجا النسبة الی بعضی الاشخاص و بعضی الاخر اد و باقی بر صفحه ۳۲۰

الهی نموده است قبله تو حیر را وحدت شمرط است تو بهر راهی که گنده ساختن موجب تحسیران است
 عباد ایا الله سبحانه ثانیاً آنکه مکرر و مکرر بشما گفته ایم که سر رشته کار را مختصر بگیرد تا بسبب عسر انجام
 یابد مرصودی را اگر داشته با مرلا طائل بود اختن از عقل دور اندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد را نه خود
 این سخن کس در شما کم است که مؤثر اقد شما دانید ما علی الرسول الا البلاء غم

مکتوبات صد و چهل و ہشتم

بہ ملا صدق کا بلی صدر ریافتہ دید بیان آنکہ صاحب رمی کے حاصل است و در بیان آنکہ زہار بتوسط روحانیات مشائخ و ابدادات ایشان مغرور نشود و آن صدر مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است دو مکتوب پے درپے رسید مکتوب اول از حصول وسیری انبا نمود و مکتوب ثانی از تشنگی و بے حاصلی الحمد للہ سبحانہ کہ عبرت مر خاتم راست صاحب رمی بے حاصل است و آنکہ خود راجع بہ اصل داشت واصل است لکن رہنما گفتہ شدہ است کہ زہار بتوسط روحانیات مشائخ و ابدادات ایشان مغرور نشود کہ آن صور مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است کہ باں صور

بقیه حاشیه صفحه ۲۴۹) للظهور التام فتأمل فيه تأملا صادقا فإنه لا بد لك من ذلك هنا لك ۱۳
 ۱۴ اما در معنی بیج تدریج نیست که بهر یک از فریقین برادر دیگر قائل است ۱۲ معضم اول و ضم فای معنی اول بهر چیز و آغاز جوانی
 ۱۵ شمه از حال شیخ ابوسعید خراسانی که مکتوب اول نوشته شد ۱۷ المعجم بروی بقیعین منسوب بسوئے بیروت که شهریت
 ۱۶ مخزسان ۱۲ یعنی اندک و اندک بودن که مطلق است و مقدم اعتبار کرده حکم به تقدم گشتن بر پیوستن می کنند ۱۳
 (حاشیه متعلقه صفحه ۲۵۱) ان يكون المتقدم في زمان متقدما والمتأخر في زمان متأخرا هذا في الزمان
 واما الزمان فالتقدم والتأخر بين اجزائه فليس بهذا المعنى ۱۲ یعنی بدوول طے این بر دو مسافت
 خوالی تحصیل مرتبه ولایت بودن دست کشیدن است بر درخت خار دار که قناد نام دارد یعنی بے سود و محنت و درخت بر دواشتن
 است ۱۳ یعنی بصر عن الله بالله و بصر فی الاشیاء بدانکه معانی این چهار سیر در مکتوب حدود و جهل و چهارم عتق رب مشروح فرموده
 اند ۱۴ اشارت است بحدیث انما الاعمال بالخواتیم متفق علیه یعنی و نیست اعتبار اعمال بکلیه آنها تا خاتمه بیکدام عمل
 است بهمان اعتبار دارد ۱۵ یعنی بیاصل قناعت نه باید کرد بلکه بهمت بلند باید داشت و خوا ازان ترقی باید شد و لغرض رب زنی علما باید بود
 کار دیگر است قال صلى الله عليه وسلم لو لم يشبه المؤمن من خير لسمعده حق يكون منه هاهنا الجنة وهاهنا النار يعني يبر
 نه می گردد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم تا آنکه نمی باشد عاقبت کار بر پشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم می باشد ۱۶ اولش پس
 کلمه غرضی کلای ما این پس است ۱۲

مکتوب ۱۷۹ صد و پهل و نهم

نیز ملا صدق کابلی صدور یافته در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب قلے اشیا را بر اسباب
ترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود و انجمن مولانا محمد صادق عجب است که این
هم خود را بعالم اسباب و اگر آتش است هر چند مسبب الاسباب قلے و تقدس اشیا را بر اسباب
ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود و مصرع گردے بسته قلے دل و گردے
بشاید این قسم کوتاه نظری بسیار بے بنیاد است مے طلید از انشال شام و دم بسیار مستعجب است ساعتی بجا
نمود و یاد رفت و این شناعی را باید فهمید در کسویت فقراء این همه تلاش و تحصیل مبنی حق جل شانہ
چرا بسیار است عجب است که این مستکبر را در نظر شما چه طور زیبا نموده اند در تحصیل امور ضروریہ نقد
ضرورت باید کوشید تمام بہت را باں مصروف ساختن و عمر را در پئے آں گزرائیدن سفاکت محض است
فراقت بسیار غنیمت است ہزار افسوس کہ آں را کہ در تحصیل امور با طائل صرف کند خبر شرط است
مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ از گفت و شنود مردم آزار نکشند چیزی را کہ لیسما نسبت میکند ہر گاہ
در شما نباشد هیچ غم نیست چہ دولتی است کہ مردم کہے را بد داند و فی الحقیقت نیک باشد اگر عکس
این قضیہ متحقق شود محل خط است و السلام
بہترین ہدایت نزدیک شدن

۱۷ یعنی مستحق رے تنبیح و مکروه و مذمت و عیب دار و آئسته شده ۱۲ ۱۷ یعنی مردم کسے را نیک دانند و فی الحقیقت او بد باشد ۱۸ حضرت سعدی میفرماید: نیک باشی و بدت گوید خلق و بد کردی با نخی و نیکت بینند ۱۲ بیت خدا را بکلمت بنزد درے و کشاید فضل و کرم دیگرے ۱۲ ۱۷ یعنی بکلمت خود یا بسباب متوجه گشته است ۱۷ العه بالفتح و زائگی و یخردی و بسبب عقل ۱۸

مکتوب صد و پنجاهم

خواجہ محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست و التفات نامه انوی خواجہ محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از تشنگی و اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری و لذتگ نشوند که گشت آن نمی کند زیرا که این نشاء در معرض فناست بر اضنی حق سبحانه و تعالی می باید بسر بردین ضمن عیش باشد یا کسیر شایان مطلوبیت را بجز ذات واجب الوجود نیست جل شانہ خصوصاً امثال شامروم عزیز را مع ذلک اگر بخندمتی و کارے اشارت نمایند بمنّت در سعی آن خواهد کوشید و السلام

مکتوب صد و پنجاه و یکم

بیرمومن بلخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی است و اذ هم و بیان معنی یادداشت که مخصوص باین اکابر است مصرع از بریه میر و سخن دوست خوشتر است یادداشت در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی است و اذ هم عبارت از حضور بے غیبت است یعنی دوام حضور حضرت ذات تعالی و تقدس بے خلل حجب نشیونی و اعتباراتے و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتے حجب تمام مرتفع شوند و وقتے دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام از پیش حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده نشیون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از حجب اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بے غیبت آن گشت که

یعنی دینائی و دیر عرصه عمر گران نمی تواند شد که از بزرگ او برانگند شود ۱۴ مکن عرضات بحقیق مال که هم نزع گوهر نباشد زلف میاد اول آن فرمایند شاد که از بهر دنیا بدین بیاد ۱۵ یعنی عمر خود را در خوشنودی هائے حق تعالی بسر بایزد و آتش در خاشاک غیر باید انگند تا از بهوم و غموم دینائی و دیر نجات یابی و از زندگانی خود راحت یابی که الدنیا کلها غموم و هموم قال صلی الله علیه و سلم من جعل الله هم الاخرة كفاة الله هم دنیا ۱۶ یعنی چون دوام نپذیرد و از تکلف یاد کرد و از بدو چنان ملکه کنونی منتفی نگردد یادداشت بود و میست دارم همه جایا بهم کس در همه حال و در دل ز تو آموخه و در دیده خیال ۱۷

مکتوب صد و پنجاه و دوم

تجلی ذاتی برقی که عبارت از ظهور ذات است بے توسط نشیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر می گردد و آنرا اکل برادران مقام اثبات میکنند و اینی گردد و حجب برگز جوع نکند و اگر جوع نکند حضور بے غیبت مقید خواهد گشت و یادداشت نخواهند گشت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجه اتم و اکل است و اکمیت قنای اکتی بقایا اندازه اتمیت و اکمیت مشهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

بسیادت و تقابلی پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانہ و ما یناسب ذلک قال الله سبحانہ و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحانہ و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدا عزم و جل که در غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سجدان و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورد تا بوالهوس در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکے را بر دیگرے نگزیند و در جائے دیگر حضرت حق سبحانہ و تعالی شکایت میکند از حال جماعه که در میان این دو اطاعت تفرقه بیند که ما قال سبحانہ یویدون ان یقر قوا بین الله و رسوله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یویدون ان یقر قوا بین ذلك سبیلاً اولئک هم الکفر و ان حقا اے بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرار هم در سر وقت و غلبه حال سخنان گفته اند که موزن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشربا اختیار محبت یکے بر دیگرے منقول است که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهت خود نزدیک

۱۸ بلکه سالک تانمانے که در طریقت و تصنیع است و بحقیقت در ملک حضور زیورسته است در مقام یاد کرد است ۱۹ پس متحقق گشت که قنای این اکابر نیز بر وجه اتم و اکل است ۲۰ اشارت است باینکه در سوره نسا در آخر بلیخ ثانی باره و المحضنت واقع است یعنی هر که اطاعت و فرمانبرداری کند رسول را پس هر آینه اطاعت و فرمانبرداری خدا کرد ۲۱ اشارت است باینکه در سوره نسا در شروع باره واجب الله واقع است ان الذین یقر قوا بین الله و رسوله و یویدون ان یقر قوا بین بعض بر آینه کسانے که کافر هستند و نا معتقد شویم بعض را و می خواهند که رسوله گیرند در میان این و آن آنجا عت ایشا تند کافران به تحقیق و آماده ساخته ایم برای کافران عذاب رسوا کنند و خود را کنند ۲۲ اسم فاعل از ایدان یعنی مشعرون یعنی ۲۳ مشوب بغرین و غزنی و غزانه مولد محمود غزنوی ۱۷ و السکادای معن ددوت و لکن لا یقلدون ۱۸

خبر قان فرود آمده بود از آنجا و کلائے خود را بخدمت شیخ ابو الحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت
شیخ بدیدن او بیایند و بگویند که اگر از شیخ توقفی فہم کنید کہ میہ اطیعو اللہ و اطیعوا
الرَّسُولَ وَاُولٰٓئِ الْأَمْرِ مِنْكُمْ بفرمایند چوں و کلائے شیخ توقف فہمیدند کہ میہ مذکورہ را بفرمایند شیخ
در جواب فرمودند کہ چندان گرفتار اطیعو اللہ ام کہ شرمندہ اطیعو الرَّسُولَ ام و باطاعت اُولٰٓئِ الْأَمْرِ
چہ رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانہ در غیر اطاعت رسول او دانست این سخن از استقامت دور
است مشائخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنہرہ می نمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت
اطاعت حق سبحانہ را در اطاعت رسول او میدانند و اطاعت حق سبحانہ کہ در غیر اطاعت رسول او است
علیہ الصلوٰۃ والسلام عین ضلالت می انگارند و نیز منقول است کہ شیخ ^ع مہنہ شیخ ابو سعید ابو الخیر مجلس
داشتند و سید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشستہ بودند اتفاقاً در آن اثنا مجذوبی
مخلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد سید فرمودند کہ تعظیم
شما بواسطہ محبت رسول است علیہ الصلوٰۃ والسلام و تعظیم این مجذوب بواسطہ محبت حق سبحانہ این
قسم تفرقہ را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نہ می نمایند و علیہ محبت حق را سبحانہ بر محبت رسول او علیہ الصلوٰۃ

سنة تولد شيخ ابو الحسن خرقاني نام دے علی بن جعفر است یگانہ و غوث روزگار بود و قبلہ وقت کہ در روزگاروے رحلت ہوئے بود و انتساب شیخ
ابو الحسن در تصوف بسلسلطان العارفین شیخ الیونید بسمطامی است قدس سرہ و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ البونیرداست ولادت
شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ البونیردا تھے است و شیخ ابو الحسن شب مشفقہ عاشورا سن۶۵ خمس و عشرین دار الحجاز از دنیا بر قترہ روزے با
اصحاب خود گفت کہ چہ چیز بہتر بود گفتند شیخا تو ہم بگوئے گفت ولی کہ دو ہرے ہم یاد کرد او بود آؤوے پرسیدند کہ صوفی کیست گفت بہتر
و سجادہ صوفی نبود و صوفی برسوم و عادات صوفی نبود و صوفی آن بود کہ نبود و ہم وہے گفتہ کہ صوفی روزے لود کہ با قبالش حاجت نبود
و شے بود کہ بہاد و ستارہ اش حاجت نبود و نیستی است کہ بہشتیش حاجت نبود آؤوے پرسیدند کہ اخلاص چیست گفت ہر چہ برائے حق کنی
اخلاص است و ہم وہے گفتہ کہ وارث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آن کس است کہ بفعل رسول اللہ اقتدا کند نہ آن بود کہ روئے کاغذ یا
کند شبلی گفتہ است کہ آن خواہم کہ بخواہم دوہے گفتہ این ہم خواہم نیست و ہم وہے گفتہ کہ روشن ترین دلہا آن بود کہ در ان خلق نبود و بہترین
کار ما آن بود کہ دمان اندیشہ خلق نہ بود و بہترین نعمت ما آن بود کہ مجھ مقرون بود و بہترین رفیقاں آن بود کہ زندگانی اش با حق بود ۱۲
از قصبات الانس ۱۲ بدانکہ قصہ پیشین گوئی کر دن حضرت بایزید پولوات ابو الحسن در دفتر چہارم از مثنوی مولانا روم تفصیل مذکور
است ۱۳ قولہ شیخ ہمد شیخ ابوسعید ابو الخیر شیخ ابوسعید بن ابو الخیر قدس سرہ نام نامی دے فضل اللہ و اصلش از شہر خراسان است مقتدا
وقت و بیشوائے اہل طریقت بود و صاحب علوم ظاہر و باطن نسبت ارادت بشیخ ابو الحسن بن حسن سرخی داشت و یہ گفتہ کہ فلاں کس پر
روئے آب میرود فرمودند خوکان آب ہم ہر روئے آب میروند گفتند فلاں کس در ہوا میرود فرمودند عن وز لغ ہم بر ہوا میرود گفتند کہ فلاں کس
در یک لحظہ از شہرے بشہرے میرسد فرمودند شیطان نیز در یک نفس از شرق تا غرب میرسکند و اینچنین چیز مارادر حضرت حق عزتے و توقیرے
نیست مواظبت کرد خلق کشیدند و داوطلبند کند وزن بخوابد و یا مردم آمیزد و یک لحظہ از خدا غافل نہ باشد - وقات دے در شب جمعہ چہارم شعبان
سال چہار صد و پچہل و ولادت در سعد و پنجاہ و ہفت است ۱۴ از نثرینہ الاصفیاء ۷۷ کہ ہمیں سکون پا و بعدہ نون موضع است از خراسان یعنی شیخ کہ سال

والسلام از سر حال میدانند و جز قضوی نه می انگارند اما این قدر هست که در مقام کمال که مرتبه ولایت
است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیب از مقام نبوت است محبت رسول
غالب بختنا الله سبحانه على اطاعة الرسول التي هي عين اطاعة الله سبحانه

مکتوب ۱۵۳ صد و پنجاه و سیوم

بیمیاں شیخ منزل صدور یافته در بیان خلاصی تام از رقیبت ماسوائے که مربوط بقضائے مطلق است
تائید که ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام والکرم۱۱ که طالبان خود را در طلب
یقاربے آرام میداد و درین بے آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشید اما خلاصی تام از رقیبت ابعبار وقتے
یسر شود که بقضائے مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را بالکل از آئینه دل محو سازد و تعلق علمی و حبی
اور این هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی اورا مقصودے و مرادے نباشد و دُونَكَ حَوْطُ الْقَنَادِ
هر چند گمان بے تعلقی وارد آمد اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ عَنْ الْحَقِّ شَيْئًا مصراع این کار دولت است
کنول تا که رسیده که قنار احوال و مقامات که قنار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید بهر چه از دوست
و انانی چه کفر آل حرف و چه ایمان بهر چه از راه دور افتی چه زشت آس نقش و چه زیبا به غربت شما تطویر
انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در رخصت چو توفیق خواهند کرد و اگر نا اهل چه احتیاج
بمعنی نیز اوار رخصت آند و کار کرده ۱۰
مسافرت ۱۱
چگونه ۱۲

شیخ فاضل رحمہ اللہ تعالیٰ از قدما اے اصحاب حضرت ایشان است قدس سرہ و از مقبولان آنحضرت در سفوح حضرت اکثر بجزایات حضور عالی
الکرام مہمود و بانوار الطاف و عنایات ممتاز میگردد و در حسن اخلاق و مکارم اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و انبساط منفرد و حال شیخ
نشار الیہ ازین تر بیت آنحضرت نیست کہ حضرت ایشان در عرضہ داشتہ بحضرت خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ فاضل خود را گم می یابد و مصفا
را از اصل می بیند و مطلق را در سیمہ جامی یابد و انشاء را در رنگ سرباب بے اعتباری و اند بلکہ بسیج کنی یابد انتہی کلامہ الشریف بعد ازین با جرات
ساہا و فووان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سرہ گذرانند و بزرادند و پذیرند و رسید و تعلیم طریقت مجاز گشت در یک از مکاتیب کہ حضرت
ایشان بہ مخلص نوشتہ اند سطور است کہ محبت این بزرگان اگر میسر شود مقنن باید شد و خود را با ایشان باید سپرد و محبت میال شیخ فاضل شمارا
مستقیم است و امثال ابن عزیز الوجود اعز من الکبریت الاحمر انتہی شیخ مذکور در حدود ہزار و سیست و شش با خیرت شرافت حضرت
ایشان از قوت او اظهار تامل نموند و بر ایقان و دعای او شاد و فرمودند رحمہ اللہ تعالیٰ ۱۲ زیدۃ المقامات مع الاختصار ۱۳ اشارات
است بگویم کہ در سورۃ النجم پارہ ہفت و ستم واقع است یعنی و بر آئینہ و ہم و گمان قلع نمیدد از شناخت حقیقت چیز را ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵

توقف باید نمود^{۱۳} و حضرت است مرضی حق سبحانه را نباید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشد یا نباشد عدم رضای ایشان
چیز نخواهد بود و غافل و غفیل دوست باشد هر چه باشد مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه جمع شود شود
و اگر نشود گونه شود رخسار من اینجا و تو در کل نگر و السلام

مکتوب صد و پنجاه و چهارم

نیز به میاں منزل صد و یافته در بیان آنکه از خود باید گزشت و در خود باید رفت حق سبحانه و تعالی
با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد و الله لا یکنز الی انفسنا طرفة عین فیهلک ولا اقل
منها ففیضه بکماله است از گرفتاری بخود است چوں از خود خلاص شد از گرفتاری با دین او سجا
خلاص شد اگر بت می پرستی فی الحقیقت خود را می پرستی که آخر آیت من اتخذ الله هواکم مصرات
از خود چون گذشتی همه عیش است و خوشی و جمع فیفسدک و تعالی هم چنانکه از خود گذشتن فرض
است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجا است در برون خود یافت نمی باشد با تو در زیر
کلیم است هر چه هست و هم چو نایبنا مبر بر سوئے دست و تیر آفاق بعد در لغت است و تیر نفسی
قرب در قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت است هم در خود و اگر حیرت است هم در خود و
خود قدم گاه نیست سخن بجا رفت مبادا ساده دلی از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بطور طه ضلالت رود اینجا
حلول کفر بود و اتحاد هم پیش از تحقق باین مقام تفکر آن ممنوع است و ذق الله سبحانه و ایا که

یعنی خداوند امپار را بسوئے نفسها یک چشم زدن پس بلاک گردیم و نه کمتر از آن پس ضائع شویم یعنی الهی ما را با ما که از تو ما را از ما که
از زانی دار که محرومی و محرومی را از ما است^{۱۴} قوله از زانی است باینکه که در سوره بقره آیه ۱۷۰ و بجهنم واقع است
یعنی آیا دیدی کسی را که معبود خود گرفته است خواهش نفس خود را^{۱۵} بیدت تا ترک علائق و عوائق نه کنی و یک سجده شائسته لایق نه کنی
برگزیده خویش و اصل نشوی و تا ترک خود و جملہ خلایق نه کنی و^{۱۶} سیر نفسی در خود آید و در دل خود گردیدن که از اجنبه و سفر در
وطن نیز گویند^{۱۷} یعنی نزل و فرود آمدن حق تعالی و متذکرتن او سبحانه در خلقت و با خلق متشوی که شود کشف از فکر آن انا
این انا مشکوف شد بعد الفنا می فتد این عقلماد افتقاد و در مغفک و حلول و اتحاد و این انا بود در سر لے فضول و اتحاد
لور نزاره حلول^{۱۸} قوله در طه بالفتح محل بلاکت درینکه که در آن راه نباشد و محاذ البعنه گرداب مستعمل و کسیر و او خطا
است^{۱۹} غ چه خوش گفتد و تو یک یک از دایمیس نسبت^{۲۰} ح با ما رسیما تعیین و با خود متعین^{۲۱} اللهم اغفر
لکاتبه و لمن سعى فیه^{۲۲}

مکتوب صد و پنجاه و پنجم

نیز به میاں منزل صد و یافته در ترغیب رجوع باصل خود و حق سبحانه و تعالی با خود دارد و
بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست و بے دولت است آنکه به هیچ اختیار کرده غره ماه جمادی الاول^{۲۳} روز
جمع بطواف حضرت دلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر اراده خداوندی موافق است
اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بچاره به کجا
رود و ناصیه بدست او دارد و ما من ذابک الا هو اخذ بنا صیبتها ان دبی علی صراط مستقیم
این المعنی مگر آنکه فقر و الی الله گفته در و بے برگینند بهر حال اصل را اصل دانسته فرع را طفیل
ساخته رو باصل باید آورد و هر چه جز عشق خدای احسن است و اگر شکر خورون بود جان کنان است^{۲۴}

مکتوب صد و پنجاه و ششم

نیز به میاں منزل صد و یافته در ترغیب بر صحبت اهل الله و کتابتیه که بدست قاضی زاده جالندهر

یعنی احوال خود را پیش پیر طریقت عرضه داشتن در توجه و عنایت پیر و محبت باین مدخلت تمام دارد^{۲۵} قوله حب
الوطن من الایمان المشهور و این حدیث قال السخاوی لمرافقت علیه و معناه صحیح من المحرجه قلت یدکره
الصوفیه کثیرا و له عندهم محقق اخر هذا اما قاله العرب اقول معنی الحدیث هو معنی قوله تعالی فقر و الی
الله كما ذکره الشیخ قدس سره و قال العارف عبد الرحمن الجاهی قدس سره دلائل که درین کلمه مجازی
کنی مانند طفلان خاک بازی و توئی آن مرغ پرور مرغ گستاخ و که بودت آشیای بیرون ازین کاخ و چرا از آشیای بیگانه گشتی و چو
دنان بچند این ویرانه گشتی و بیغشان بال و پر را نیز من خاک و بهر ترا کنسگره ایوان افلاک^{۲۶} از کتاب یوسف زلیخا^{۲۷}
قوله ما من ابنة الخ اشارت است باینکه که در سوره نبود در رکوع چهارم پاره دوازدهم واقع است یعنی نیست هیچ غیبه
مگر خدا بدست گرفته است معنی پیشانی او را بر آئینه پرورگار من راه راست است^{۲۸} اشارت است باینکه که در سوره ذاریات و
پاره قال فما خلکم واقع است یعنی پس برگزید و رجوع کنید بسوئے حق سبحانه و تعالی^{۲۹} بالفهم و تشبیه را سفیدی پیشانی را سپید تر از مردم
و سپید تر از هر چه اول روز ماه را نیز غره گویند و در اسفار^{۳۰} غایت

فرستاده بودند و در پی رسانیدن الحمد لله و المنة که محبت فقره وقت دارند و بحکم الکفر مع من
 احب بالایشان ماه رجب هر چند بحسب اوقات و از زمان نزدیک است اما پس دور است به فراق
 دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم مواست بسیار است و چو بواسطه رعایت
 حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده اند همان طور میکنند فقیر هم ماه رجب شاید انجامد و الله
 سبحانه اعلم بالصواب و اليه المرجع و المآب بهر حال چند روزه عمر را بفقره می باید گذرانید
 و اضربو نفوسكم مع الذين يدعونهم بالغداوة والعشي يؤيدون وجهه خویش
 قاطع است که حق سبحانه و تعالی حبيب خود را علیه من الصلوات اللهم و من الخيرات اليها
 بان امر فرموده عزیز میفرماید الی حبیب است اینکه دوستان خود را که می که ایشان را شناخت ترا
 یافت و تا ترانبات ایشان را شناخت دققا الله تعالى و اياكم حجة هذه الطائفة
 العبدية الشريفة +

مکتوب صد و پنجاه و هفتم

حکیم عبدالوهاب صد و ریافته در بیان آنکه چو کس پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده رود
 تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد و دوم مرتبه شاقم رنج نموده آمده اید و زود بر خاسته فقیه
 فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود مقصود از ملاقات افاده است یا استغفره و چو
 مجلس ازین هر دو خالی باشد از اجتهاد خارج است پیش این طایفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اولها
 افلاش خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید و راه افراشته بشاید سیر آمدن و سیر رفتن مژده ندارد و اولها
 راجع علت یا نیست و استغفار راجع طغیان کار نه حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده

له قوله الم مع من احب الخ عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه
 وسلم فقال يا رسول الله كيف تقول في رجل احب قوما ولم يلحق بهم فقال الم مع من احب متفق عليه
 مشکوٰۃ ۱۱ اثبات است بکر که واقع است در سوره کهف یعنی بند کن خود را با آنان که با می کنند پروردگار خود را و تصحیح و ثانی
 ذات اول ۱۲ قال الله تعالى كلا ان الانسان ليطغى ان داه استغنى ۱۳ بالکسر خیر شدن یعنی بجائے رسیدن
 که گویند فلسه ندارد و این لفظ خاصیت باب افعال سلب است ۱۴

اند اول نیز ز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه را بنیاز شمرده آمد مع ذلک درین آوای که طالب
 علی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر رنجت که چو مجروح آمدن ایشان را هم حق
 است پس از جانب خود هم اکن اداء حق باید نمود لا جرم بزبان قلم از بهت تدارک با مضی و تلاقی با
 سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال ابرام نموده بجانب ایشان ارسال داشت و الله سبحانه
 المکرم للصواب و الموفق للسستی اد سعادتی آثار آنچه بر او شایسته است تصحیح عقاید
 بمقتضای کتاب و سنت برنجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سبب آنکه از کتاب و سنت آن
 عقاید را فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از خیر اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این
 بزرگواران نباشد زیرا که هر متدبر و ضلال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از آنجا اخذ
 مینماید و الحال آنکه لا یخفی من الحق شیئا و ثانیاً علم با حکام شرعی است از حلال و حرام و فرض
 و واجب و ثالثاً عمل بمقتضای این علم است و رابعاً طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام
 است قدس الله تعالی استراذ هم پس تا تصحیح عقاید نمایند علم با حکام شرعی فائده نمیدهد و تا این
 برود متحقق نه شوند عمل نافع نیاید و تا این برسد مسیر نه گردند حصول تزکیه و تصفیه محال است بعد از این
 چهار رکن با تممات و کمالات اینها کالسنه مکمله لافرض بر چه هست از فصول است و داخل
 دائره مالا یعنی و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه و استغاله بها یغنیه و السلام
 علی من اتبع الهدی و التزم منایعة المصطفی علیه و علی الیه الصلوات و التحیات +

له قوله اول نیز یعنی حاجت خسته یعنی زخمی و شکسته بعد از آن توجه خاطر شکسته یعنی بعد از اظهار حاجت از طرف شخص شکسته دل توجه اهل
 الذبیر خاطر آن شکسته بوقوع می آید مثنوی دست شکسته بر آورد و دعا و سوگنا شکسته بر و فضل خدا و شکر کن مرشکرا را بنده
 باش و پیش ایشان موده شو پائیده باش و خاک شو مردان حق را زیر پاهای خاک بر سر کن حسد را هم جو ما تا که نان شکسته قوت کس
 دهد و نا شکسته خورنه با کس نه دهد و تا بلیله نشکند با ادویه که شود صحت فرا خود در ریه ۱۲ قال صلی الله علیه و سلم ان لزوج
 علیه حقا ۱۳ یعنی چنانکه سنت مکمل است مرفوض را قال صلی الله علیه و سلم ان اول ما یحاسب به العبد یوم القيمة
 من عمله صلوة فان صلحت فقد اقله وان فسدت فقد خاب و خسر فان انتقص من فیه یضته شی قال
 الرب تبارک و تعالی انظر و اهل العبدی من تطوع فیکمل بهما ما انتقص من الفریضة ۱۴ داه ابوداؤد و احمد
 مشکوٰۃ ۱۵ قوله من حسن اسلام الخ عن علی ابن الحسین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن
 اسلام المرء ترک ما لا یغنیه داه مالک و احمد و داه ابن ملجہ عن ابی هريرة و الترمذی و الیه یفتی فی
 شعب الایمان عتما از مشکوٰۃ یعنی از علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن است چیز که اینها نام و عنایت بدان ندارد و غرض از یاد
 بران مرفوض و شان او نیست که اینها نام کند بدین و مشتعل گردد بقیس آن یعنی ضرورت ندارد و قطع او در آن نیست لا یعنی که میگویند باین معنی
 است از ترجمه مشکوٰۃ ۱۶ صاحب بدعت چنانکه را فتنه و خاریج و غیره و غیره ۱۷

مکتوب صد و پنجاه و هشتم

اصل

بشیخ حمید بن گالی صدور یافته فی بیان
تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت
الاستعداد اذات و مائیناسب ذلک اعلم ان
الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعداد اذات
والتفاوت فی الکمال قد یكون بحسب
الکمیة وقد یكون بحسب کیفیة
وقد یكون بهما معا فکمال البعض
مثلا بهما التحلی الصفاتی وکمال الاخرین
بالتحلی الذاتی مع تفاوت فلیحت بین
اقرادینک التحلییین و بین ادیانهم
ایضا فکمال البعض بسلامة القلب
و تخلص الروح وکمال الاخرین بما و بالشیء
السری ایضا وکمال الثالث بذلک

ترجمه از مصحح

بشیخ حمید بن گالی صدور یافته در بیان آنکه
تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعداد
است و مائیناسب ذلک بدانکه مراتب کمال
متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات
و تفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت نیاید
و گاهی بحسب کیفیت و گاهی بهر دو مع
و کمال بعضی مثلا به تجلی صفاتی است و کمال
دیگران به تجلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان
افراد این دو تجلی و میان ارباب اینها
نیز پس کمال بعضی صرف سلامت قلب
است و تخلص روح یعنی از مادیات حق سبحانه
و تعالی و کمال شخص دیگر باین بهر دو متحقق
است و بشهود ستری نیز و کمال سوم باین بهر سه

له قوله شیخ حمید بن گالی صدور یافته فی بیان آنکه
تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعدادات
است و مائیناسب ذلک بدانکه مراتب کمال
متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات
و تفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت نیاید
و گاهی بحسب کیفیت و گاهی بهر دو مع
و کمال بعضی مثلا به تجلی صفاتی است و کمال
دیگران به تجلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان
افراد این دو تجلی و میان ارباب اینها
نیز پس کمال بعضی صرف سلامت قلب
است و تخلص روح یعنی از مادیات حق سبحانه
و تعالی و کمال شخص دیگر باین بهر دو متحقق
است و بشهود ستری نیز و کمال سوم باین بهر سه

الثالث و بالحدیثة المنسوبة الى الخفی
و کمال الرابع بذلک الذی یجوز
بالإتصال المنسوب الى الأخفی ذلک
فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل
العظیم و یجوز حصول الکمال فی آی
موتبة كانت من المراتب لکن کثرة اما
رجوع القهقري اذ ثبات واستقرار
ذلک الموطن والادل هو مقام التکمیل و
الإشاد و رجوع من الحق الى الخلق لل دعوة
والثانی هو موطن الإستهلاک والخرقة من
الخلق والسلامة و لا دأ خرا +

است و بحیرت که لطیفه اخفی منسوب است
و کمال چهارم باین بهر چهار و بالاتصال که منسوب
است بسوء لطیفه اخفی نیست فضل خدا
میدبخش بهر که میخواهد و خداوند فضل بزرگ
است و بعد حصول کمال از مراتب مذکوره بهر مرتبه
که باشد رجوع قهقری است یا ثبات و استقرار
در آن موطن و اولین این بهر دو همون است
مقام تکمیل و ارشاد و رجوع از حق بخلق از
برای دعوت و ثانی اینها همان است
موطن استهلاک و عزالت از خلق
و السلامه اولاد و اخرا +

مکتوب صد و پنجاه و نهم

بشرف الدین حسین بدخشی صادر شده در عزای ابر حیدر آلام و مصائب بظاہر تلخ است و مومل جسم
لیکن بیاطن شیرین است و لذت بخش روح زبیر که جسم و روح گویا بر دو طرف تقیض واقع شده اند
الم یکے مستلزم لذت دیگر نیست پس فطرته که در میان این دو تقیض و لوازم آنها تمیز تواند کرد
از محبت خارج است و قایلیت مخاطبت ندارد اولیایک کالانعام بل هم اضل ه

له یعنی خلق را بسوء حق تعالی دعوت نمودن قال تبارک و تعالی ومن احسن قول لمن دعا الى الله الخ ۱۲
آلام بالمداجمه العرفین یعنی درو کردن و درد و مصائب جمع مصیبت و مومل بالضم و کسر اللام در در سائده ۱۲
بر کبریه که واقع است در سوره اعراف و پاره قال الما یعنی و لقد ذلنا لجهنم الخ یعنی ایشان مانند چهار پایان اند بلکه ایشان گم راه تر اند
پس بار حق یعنی خلق را در درون از برای دعوت بحق جل و علا ۱۲ عزا بافتح صبر کردن و در آن استقامت و ندیدن و شکست
کردن و در معرفت حال مجازا یعنی مومل پرسی ۱۲ یعنی کسی که فطرته پست واقع شده باشد و این بقدر است خبرش
از محبت خارج است ۱۲

آنکه از نوشتن چوبیست چنین چه خبر دارد از چنان و چنین شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه
 جسم استقرار نموده باشد و عالم امر و تابع عالم گشته پس این معمار اچه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع
 تمیزی نماید و امر از خلق جدا شود جمال این معرفت جلوه گر گردد و حصول این دولت و البسته بموتیست
 که پیش از ورود اجل مسمی صورت می بندد و مشایخ طریقت قدس الله تعالی استاذ همة از این فنا
 تغییر کرده اند خاک شو خاک تا بروید گل که بجز خاک نیست منظر گل و کسه که پیش از مردن نزد
 مصیبت او باید داشت و عزا بجا باید آمد خبر از حال والد مرحومی شما که بیک نامی شهرت داشتند و شیهه
 امر معروف و نهی منکر را بیک رعایت میکردند مسلمانان را موجب حزن و مستزحم اندوه گشت انا لله و
 ان الیه راجعون آل فرزند شیهه صبر را پیش گرفته پیش رفتگان را بصدقه و دعا و استغفار ممد و معاون
 باشد که موتی را شد احتیاج است بامداد انشاء در حدیث نبوی علیه و علی الیه الصلوات و التحیات
 آمده است مَا الْيَتِيمُ إِلَّا كَالْعَرِيقِ الْمَتَّعِثِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةَ كَذَّابَةٍ مِنْ آبٍ أَوْ أُمٍّ أَوْ
 أَخٍ أَوْ صَدِيقٍ فَإِذَا لَحِقَتْهُ كَانَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْخُلُ عَلَى
 أَهْلِ الْقُبُورِ مِنْ دُعَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ أَصْحَالِ الْجِبَالِ مِنَ الذُّخْمَةِ وَإِنَّ هَدْيَةَ الْأَجْبَاءِ

اشارة الى ما ورد من الحديث موتوا قبل ان تموتوا و احتوى موت قبل الموت اكدست نداد و میکند کار تا اجل
 حسب الماده غير مردن هیچ فرنگ و اگر درنگ و یا خدا را حمله کرد و یک غایت بر صدگون اجتهاد و همدانوف است صدگون فساد
 دل غایت اوقات و مات و تخر که زند این را بر ثقات و بلکه مرگش بے غایت نیز نیست و بے غایت با و دین جانیست
 چون غایتان شود باقیم و هیچ نیستم زان ذللتیم و اجل مسمی یعنی اجل معین یعنی موت معروف و اجل مقتال بقوله
 تعالی اذاصابهم مصيبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون و قوله الیتیم یعنی یتیم نیست میت گر مانند شخص غریق باب
 میخورد که بفرموده برسد نظر دعا است که برسد با و از طرف پدر یا مادر یا برادر یا دوست پس چون برسد با و دوست تراشد زود او دنیا
 و بر آنچه دوست و بر آئینه حقیقتی داخل کند بر اجل قبور از علایق اهل زمین امثال کوهها از رحمت و بر آئینه بدید و تحفه زندگانی بر دکان
 آخرت خوانستن است مرایشان را از حق تعالی آورده فی مشکوٰۃ فی باب الاستغفار من ذنوب الیهی فی شعب الایمان عن ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما قوما ۱۲ ای فی القیود و هو من لفظ الحدیث علی ما فی مشکوٰۃ ۱۲ بحکم عربی بر وزن کرم بحکم
 در شک مارد ۱۲ الله مسلم باید داشت و او را مصیبت زده باید داشت ۱۲ صر یائے مجهول ناز و کرشمه و طرز و روش بجهت هنر و کمال
 للعلم و فی البحر الرائق من صام و صلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و
 الاجیاء جاز و یصل ثوابها الیهم عند اهل السنة و الجماعة کن فی البدل الخ ثم قال
 و یکن اعلم انه لا فرق بین ان یکون المحجول له میتا او حیاء و الظاهر انه
 لا فرق ان ینوی به عند الفعل للقیود او یفعل لنفسه ثم بعد ذلک یجعل ثوابه
 لغيره لا لطلاق کلامهم ۱۲ رد المختار ۵۱ بیان للمعنی و یس من لفظ الحدیث علی ما فی مشکوٰۃ ۱۲

الی الاموات الا استغفار لهم بقیة النظم مداومة الذکر و ملازمة الفکر فبات
 القصة قليلة جدا ینبغي ان یصوت فی الی اهو المہارة والسلام

مکتوبات صد و شصتم

نامزد این کمترین بنده خود فرموده اند اعی یار محمد الجدید البخشى الطالقانی در بیان آنکه مشایخ
 طریقت قدس الله تعالی استاذ همة سه طائفة اند با شرح احوال هر کدام اینها و کمال نقصان
 هر طائفة از اینها مشایخ طریقت قدس الله تعالی استاذ همة سه طائفة اند طائفة اولی قائل اند بآن که عالم
 با یکا و حق سبحانه و ربخارج موجود است و بر چه در دست از اوصاف و کمال همه با یکا و حق سبحانه و
 خود را شجیه پیش نمیدانند بلکه شجیت هم از دست عز شانه و زحر نیستی چنان گم میگردد که نه از عالم خبر دارند و نه
 از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریت است و این دید عاریت
 بروی چنان غالب می آید که درست جامه را باصل میدید و خود را برهنه می یابد و اگر این چنین شخصی را از بے
 شعوری و سکر لشعور و بصو آند و به لقا بعد القنا مشرف سازند بر چند جامه را بن خود می یابند اما بیقین میداند که
 از دیگر است چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتاری و تعلقه که بآن جامه داشت هیچ نمی ماند و
 هم چنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامه عاریت می انگارد اما میداند که این جامه
 درویش است در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید بحدی که آن لباس و بیمیه را درست
 می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه و بیمیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فانی شخص اقل
 اتم است و بقدری مترتب بر اتم کما سیجی عن قویب انشاء الله تعالی و این بر نگواران در
 جمیع معتقدات کلامیه که بروفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند علماء اهل سنت و جماعت متفق

۱۱ قوله بقیة النعم الخ یعنی باقی نصیحت مداومت و بهیشتی کردن است بر ذریع حق تعالی و لازم گرفتن است نکر آخرت را زیرا که بقا
 در دنیا کم است پس نمر وار است که در ضروری ترین کار مروت کرده شود ۱۲ قوله شجیتین کالبید و سواد شخص که اند در نظر و آید
 و سکن با نیز آمده ۱۲ من الله بتشدید بایستی تخفیف آن نیز آنچه بدیدند و دیگرند در صرح نوشته که سواد بسوخته عاریت که طلبیدن
 آن حاصل رنگ است ۱۲ غایت الله الی بن حال الشخص الاول ۱۲ قوله می انگارد و بد اشتراک عینه و بین الاول و قوله اما میداند
 که این جامه از خود اما امتزاجه اش فی من الاول ۱۲ یعنی قوت و بیمیه ۱۲

حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها و من الخیرات اكملها جميع مراتب ممکن را
از واجب جدا ساختند و بهم را تحت کلمه لا در آورده نفی نمودند و ممکن را واجب بوجه مناسبی ندیدند و بوجه
نسبت را با و اثبات نه کردند و خود را غیر از بعد مخلوق غیر مقدر نشناختند و او را عز شانه خالق و مولد
خود دانستند خود را مولد استن و یا ظل او انگاشتن برین بزرگواران بسیار گران و دشواری آید ما للذکر
و ذب الکتب این بزرگواران اشیاء را بواسطه آنکه مخلوق حق اند سحانه دوست میدارند و محبوب
نظرشان می در آید و بهمین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شانته تمام
متفاوت و تسلیم اشیا میگردند و بر افعال انکار نمی توانند کرد و این انکار را شیوعه چنانکه اباب توحید را
بواسطه مظهریت بلکه عینیت اشیا نسبت بحق سبحانه این قسم محبت و انقیاد و دست میدار ایشان را به مجرد
مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهد مع بین تفاوت راه از کجاست تا به کجای عین محبوب را
باندک محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت محبوب
پیدا کند دوست نمیدارد و محبوب یعنی انکار دین طائفه علیه را از مقام عبودیت که نهایت جمیع مقامات است
است بهره تمام است و کدام دلیل بر محبت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است که تمام کشف ایشان
موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سر موعی از ظاهر شریعت مخالفت بر اینها راه نیافته است
اللهم اجعلنا من محبيهم و متابعيهم بحرمه محمد بن المصطفى صلى الله تعالى
عليه و آله و سلم و بادك و روشی که این سطور از روی مستفاد گشت اول معتقد توحید بود
از زمان صبی علم این توحید داشت و به یقین پیوسته بود بهر چند حال نداشت و چون درین راه در آمد
اول راه توحید منکشف شد و در مرتبه در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام
بودند فائز گشتند و مشکلات و واردات که برابر اباب توحید وارد میشدند بهم بکشوف و علوم فائز حل
شدند بعد از مدتی نسبت دیگر بر این درویش غلبه آورد و در غلبه آن در کوه توفیق نمود اما این توفیق
بحسن ظن بود نه با انکار بدی توفیق بود آخر الامر کار با انکار انجامید و نمودند که این پایه پایانی است

اشارت بر این که خداوند خلق کرده و ما را تعلیم داده و ما را محمول کرده و ما را در هر حال که شق کرد و سوره زمر و باره حق اظلم
واقع است و الحال ان فعل العبد ايضا شئ - هذا وفي خلاصه المعتزله ۱۳ علم ان ما قاله قدس سوره من قول بعض
مراتب وجود انسانی الی مقابل الی قوله قدس سوره راه نیافته است بیان و تفصیل لوح الالهیة والالهیة فافهم ولا تکت من المیزان ۱۳
یعنی این مرتبه معنی وحدت و همو یابان است یعنی نیست تراست که فوق آن مقام طلبت است و فوق آن مقام عبودیت ۱۴ یعنی پایه بر این
را حجب و راجع یافت و کمال را در ادل بیشتر دید از مقوله همه دوست ۱۵

در مقام طلبت بردار دین انکار بے اختیار بود و نمی خواست که از آن مقام بر آید بواسطه آنکه مشایخ
مقام بآل مقام اقامت دارند و چون به مقام طلبت رسید و خود را در عالم راضی یافت چنانکه طائفه ثانیه بآل
فائز از روی آن شد که کاشکی ازین مقام تبرید که کمال در وحدت وجود میدانست و این مقام فی الجمله
با مناسبت دارد اتفاقا از کمال غایت و غریب نوازی از آن مقام هم بالا بردند و بمقام عبودیت رسانیدند
این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علوان واضح گشت و از مقامات گذشته تائب و مستعتر شد و اگر آن
دویش را باین طریق نمیردند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل خود را درین مقام میدانست چه نزد او
بالا تر از توحید مقام دیگر نبوده و الله یحق الحق و هو یجهدی السبیل باید دانست که نسبت تفاوت
علوم و معارف در مکتوبات در سال که ازین درویش بلکه از هر سال که صادر شده است همین تفاوت حصول
مقامات متفاوت است بهر مقام را علوم و معارف جدا است و بهر حال را قابل علاحه پس فی الحقیقت
ذافع و تناقض در علوم نباشد و درنگ نسخ احکام شرعی است فلا تکت من الیمتین و صلی الله
تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم

مکتوب صد شصت و یکم

به ملاصل بدخشی کولایی صد و یافته در بیان آنکه مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی
است که وابسته باطمینان نفس است مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته

یعنی چون ظاهر را خند کرد به وحدت وجود تدریجی پایش این درویش رخت خود را بمقام طلبت برد چنانچه فرمودند و چون به مقام
طلبت رسید از و بخت که این قول نیز نمودند داخل باشد بخلاف لفظ باید از او نش یارب و بلفظ مضارع باشد یعنی امر ۱۳ که اول بمقام وحدت
درویش و ثانیاً بمقام طلبت و ثالثاً بمقام عبودیت ۱۴ پس مشوازشک کنندگان در رفع تناقض و علوم و معارف این
درویش و سایر اهل طریقت ۱۵ یعنی در مقام عبودیت ۱۶ و از قدامت اصحاب حضرت ایشان بود از روی شنودم که گفت
بما طلب این معنی در من پیدا شد اکثر مشایخ وقت را که قریب بود در طاعت کرم اما از هیچکس گشتی دست نداد تا به یک از جماعات در
آن در جامع مسجد حضرت ایشان را دیدم به حجر دیدن و لم را با حضرت انجذب به پیداشت قدموس نموده بمتر شریف رفته التماس تعلیم
از او نمودم با حجاب رسید و تنها در آن آستان بسر بردم اما از پستی استعد او مراعیه نه شد تا آنکه حضرت ایشان در راه مبارک معان مختلف
شدند در آن اعتکاف آتیه و طشت بمن بود بشی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند من غساله را گوشه برده تمام در کشیدم آن
شراب مستی افزائی من شد که نوشیدن همان بود و گشتی در کار و حال خود دیدن همان و چون بمن و کمال توحید و عنایت و محضرت کار با خود انجامید
با محازت تعلیم طریقت ممتاز فرمودند و از ۱۷ ندیده

باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه گردد و نجات متصور نیست و نفس بمرتبه اطمینان نرسد تا سیاست قلب
بروئے نگمارند و سیاست قلب وقتی میسر شود که قلب از کاره که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی
از گرفتاری مادی حق بجهان حاصل کند و علامت سلامتی از گرفتاری بیسیان ماسوائے اوست تعالیٰ تقدیر
و تاسر مواز غیر آگاه است از سلامتی گمراه است فُطُوْبِي لِمَنْ سَلَحَ قَلْبُهُ لِكَيْلَا سَعَى لَا زَمَ اسْتِ تَابِلِ اسْتِ
قلب مشرف گردد و باطمینان نفس انجامد ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ وَالسَّلَامُ

مکتوب ۱۶۲ صد و شصت و دویم

بخواجه محمد صدیق بدخشی صدر یافته در بیان فصیلت ماه مبارک رمضان و بیان مناسبت او
 با قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت تکرر افطار بآن مستحب است و
 بَعَثَ بِذَلِكَ بِاسْمِهِ سُحْبَانَهُ شَانِ کلام که از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات ذاتی و
 شیونات صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات و برکات
 است و تبرئ و برکت که هست مفاض از حضرت ذات است لغای و تقدس و نتیجه شیونات او سبحان
 چه بر شر و نقص که بوجهی آید منشأ آن ذات و صفات محدثه است مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَبِمَنْ
 اللَّهُ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَبِمَنْ تَفْسِكْ خود نص فاطح است پس جمیع خیرات و برکات این
 این ماه مبارک نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام
 حقیقت آن شان جامع است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع

له انك تخرج ابن بئر بمقدمات اين است كه حصول ايمان حقيقي بدون تحقق نسيان ماسوا حتى لقائه و تقدس متصور نيست كيف وقد
قال صلى الله عليه وسلم لسلطان رضى الله تعالى عنه مع جلالة قدره ان بنى الله يروى ان يمحضك من الرحمن
كلمات ترعّب اليه فيهن وقد عويهن في الليل والنهار اللهم اني اسالك صحة في ايمان وايمانا في حسن خلق
ونجاة يتبعها فلاح ورحمة منك وعافية ومخفأة منك ورضوانا واداة الطبراني في الاوسط عن ابي هريرة
رضي الله تعالى عنه ١٢ حصن حصين للجوزي ١٣ اشارت است بآية كه يكي كه در پاره و الحصنات در سورة نسا و افصح
يعني آنچه برسد تو از نيك پس از خدا است و آنچه برسد تو از بدى پس از تو ديگر نفس تست و قال صلى الله عليه وآله وسلم وبارك
والشئ ليس اليك واداك مسلم ١٤

جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات که نتایج ثمرات آن کمالات اند و همین مناسبت
 است نزول قرآن درین ماه شد شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن و شب قدرین ماه خلاصه و
 زنده این ماه است آن لب است و این ماه در رنگ قشیر آن پس هر که درین ماه بجمیعت گذراند و از خیرات
 برکات این بهره مند شود تمام سال بجمیعت گذراند و بخیر و برکت ملو و معنوی باشد و فقنا الله سبحانه و
 تعالی الخیرات و البوکات فی هذا الشهر المبارک و ذقنا الله سبحانه التصدیب الاعظم
 حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوٰة والسلام و الحیة فرموده است إذا فطر أحدکم فلیفطر
 علی تمر فإنه بركة آنسر و افطار صوم تبره کرده اند و در بودن آن تیره برکت آنست که شجره آل تله است
 بعنوان جامعیت و صفی احدیست مخلوقست در زبان انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی
 علیه و علی الیه و سلم تله راعمه بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوق است کما قال علیه الصلوٰة
 والسلام اکرمواعنکم التله فاینها خلقت من یقین طینت ادم و تسمیه او بترکت باعتبار
 همین جامعیت تواند بود پس افطار تیره آل که تر است جزو صاحب افطار میشود و تحقیقت جامعه
 آل باعتبار این جزئیت جزو تحقیقت اکل آل میگرد و اکل آن بان اعتبار جامع کمالات بمنهایت
 که تحقیقت جامعه آل تر مندرج اند میشود و این معنی بر خیزد و اکل مطلق آن حاصل است ایا در وقت
 افطار که او ان مخلوق صائم است از شهوات مانع و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بر وجه اتم و امل
 ظاهر می شود و اکل آن سرور فرموده علیه من الصلوات اتمها و من الخیرات

اشده است بر کبریه که دپاره دوم و سوره بقره واقع است یعنی ماه رمضان است که فرد آورده شده است در قرآن ۱۲
 اگر از افطار الحرام بخورد باید که از شمس باید که افطار کند بر خورایس بدرستی که خورایا افطار بخورد سبب برکت و زیادتى ثواب
 است در آن الترمذی ۱۲ مشکوة ۱۲ فی صحیح البخاری عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان من الشجر
 شجرة لا یسقط ورقها و انما مثل المسلم فحد ثونی ما هی فوقه الناس فی شجر البوادی قال عبد الله و وقع فی نفسی
 انها النخلة فاستحیت ثم قالوا حد ثنا ما هی یا رسول الله قال هی النخلة ۱۲ دواء البولعی فی مسنده و
 العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی و ابن ابی حاتم و ابن السنی و ابو نعیم فی الطب و ابن مردویه فی المفسر عن
 علی یلفظ الکر مواعینکم النخلة فانما خلقت من فمثلة طینة ایکم ادم قال العزیزی اسأیند ها ضیفة
 و لكن باجتماعها تتقوی قال المعرب یعنی اگر از نمائید خوراید خورد درخت خورایا زیرا که بدست او پدید آمده شده است از باقی
 بازه گل غیر آدم علیه و علی نبینا و علی اله الصلوٰة و السلام در الثمین متلازمین الی ابد الابد ۱۲ دواء ۱۲
 انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل ان یصلی و طببات فان لم تکن طببات فقیما فان لم تکن
 تمیرات حنا حسوات من ماء و دواء الترمذی و ابوداؤد ۱۲ مشکوة ۱۲ بقصد امتثال امر الشارح علیه الصلوٰة و
 السلام و یکون فی الغذاء خللا لطیبا ۱۲

بیانند و ما را از اهل اسلام بر آید یا نه به نقل برسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرع و کار است که ^{بسیار} الحیاء من الایمان و تنگ مسلمان ضروری است بموارد در مقام خواری اینها باید بود و بجزیه از اهل کفر که در هندوستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است یا سلاطین این یا و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری بحدی است که از ترس جزیه جامه خوب بپوشند و پشید و به تحمل نمیند و اندک بود و همیشه ترس از زلزله می باشد از آن جهت اموال پادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را از اهل کفر و خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است و عزت و غلبه اهل اسلام مع هم و دیگر که شود کشته شود اسلام است علامت حصول دولت اسلام بغض است یا اهل کفر و عناد است یا ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را بخش فرموده و در جای بخش فرموده پس در نظر اهل اسلام میاید که اهل کفر بخش و پلید و آلوده و خوار چنین بینند و از آن جهت از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در محاسن ایشان مستکبره بوند و نیز از ایشان پرهیز و بقتضای حکم اینها عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان است ^{بسیار} تمسک به کسی از ایشان طلبد و در عا که بتوسط

دقیقه حاشیه صفحه ۲۹۱) میفرماید ان یثقفوا بکونوا الکرام اعداء و یسطوا الیکم ایدیه و المستهزء بالسوء و و دوا و لو تکفروا یعنی اگر کافران بیایند شما را دشمن باشند در حق شما و بکشند بسوخته شما و در زبانها خود را به بدی و اندوه دست و اندک کافر تشویر و نیز در سوره توبه فرموده کیف دان یظفروا علیکم لایقوا فیکم الا و ذمه یعنی بچون بود و مشرکان را عید و اگر غالب آیند بر شما نگاه نه دارند در باب شقاق خویشی با فتنه عهد ۱۲ حاشیه صفحه ۱۲) فی صیحه الجنادی عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على رجل من الانصار وهو يعطى اخاه في الجاه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دع هذا فان الجاه من الایمان ۱۲ هـ بزمه بالکسر آخر بکفر ذمی در سالی مقرر دارند معرب کزیه ۱۳ هـ بر وزن تکلف شان و شکره و جمال و آرائش خود نمودن ۱۴ هـ قال الله تعالى قاتلوا الذين قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى ليطوا الجزية عن يد وهم صاغرون یعنی جنگ کنید با آنکه ایمان نمی آید بخداوند برز قیامت و حرام نمی شمرد آخر حرام کرده است خدا و پیغمبر او و اختیار نمی کنند دین درست از اهل کتاب تا آنکه بدینند جزیه را از دست خود بخوار شده ۱۷ پاره ۱۸ اعلوا سورة توبه و توضع الجزية على كتابی و جوسی و و شقی عجمی و ثقی و ثقی و صرنا و صبی و امرأة و عبد اذن و احمی و اهاب لا یخاط ۱۲ تنویر ۱۵ هـ اشارت است بکریه که واقع است در سپاه و اعلوا سورة توبه یا ایها الذین امنوا انما الله یكون نجس فلا یقر بوالالمسجد المحرام بعد عام حرم هذه البعثة یعنی مسلمانان جز این نیست که مشرکان پلید اند پس باید که تریبک نشوند مسجد حرام بعد از این سال ۱۷ هـ اشارت است بکریه که درباره ی یزید و یزید و سوره توبه واقع است میخلفون یا الله لکم اذا اقلبتهم الیه لتهنوا عنهم فاعزضوا عنهم انهم و جوسی و ما و اسامی و جهم جزء بها کافوا یکسبون یعنی سوگند خواهند خورد پیش شما چون باز آید بسوخته ایشان تا رو بگردانند از ایشان پس شما رو بگردانید از ایشان بر آئین ایشان پلیدانند و جزای ایشان دوزخ است سزای آنچیز میکند ۱۲ هـ یعنی ملک و مردم یعنی دماغ شهرت دارد

۵۵ مشرکه بکسر را یعنی دشمن و تیره و بقره را یعنی مجبور و اینها برودن

ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال دعا این دشمنان باطل و بی حاصل است اجابت را در آنجا چه احتمال این قدر فساد لازم می آید که اعزاز این سگال می افزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد و بتان خود را وسیله خواهند آورد خیال باید کرد که کار تا یکجای می کشد و از مسلمانان بوسه نمی ماند عزیز که فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانان نرسد و یونگی عبادت از دگر شدن است از لقم و ضرر خود بواسطه اعلای کلمه اسلام با مسلمانان هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گو نشود و چون مسلمانان است رضای حق عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام و الحجة و دوات عظیم تر از رضای مولانیت رضینا یا الله سبحانه و تعالی و بالاسلام دینا و بحمد علی علیه الصلوٰة و السلام دینا و رسولنا مصرع هم بر نیم بدایم یا رب بحجوة سید المرسلین علیه و علی الیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و السلام اولاً و آخراً عجله الوقت آنچه ضروری و لابدی دانست بطریق اجمال نوشته فرستاد و بعد ازین اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت هم چنانکه اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعی است که از مباحات آن بهم ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم اعلای ترک دنیا است و نوعی دیگر آن است که از محرمات و مشبهات آن اجتناب کرده شود و با امور مباحه آن تنعم نموده آید این قسم نیز مخصوص ادرین اوان بسیار عزیز بود و است آسمان نسبت بعرش آفرود و ورنه پس عالی است پیش خاک تود و پس ناچار از استعمال ذریت و فتنه و لیش خیر و امثال آنها که تشریعت مصطفویه علی صاحبها

۱۵ عن النعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحلال بین و المحرام بین و بینهما مشبهات لا یعلمهن کثیر من الناس فمن اتقى المشبهات استبرأ لدينه و عهده و من وقع فی المشبهات وقع فی المحرام کما را عی یروی حوال الحی یوشک ان یرتبه فیہ الا ان لكل ملک حقی الا و ان حقی الله محاذمه متفق علیه ۱۱ مشکوٰة ۱۵ قوله استعمال فقه عن حذیفة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول لا تلبسوا الحری و لا الد بیاب و لا تشربوا فی ایتة الذی و الذهب و الفضة و لا تأکلوا فی صحافها فاتها المهر فی الدینیا و هی الکفر فی الاخرة و دا ۱۵ البخاری و مسلم و احمد قال الزیلعی فاذا ثبت فی الشرب و الاکل فکذا فی تطیب و غلبه لانه مثله فی الاستعمال قال فی الد و المحتار و ذکره الاکل و الشرب و الادهان و التطیب من اناء ذهب و فضة للرجل و المرأة و کن ایکه الاکل بملقعة الفضة و الذهب و الاکتال یملیها و ما اشبه ذلك کملحمة و مواءة و قلم و دوات و شوها قال فی الحائنة و النساء فیما سوی الحلی من الاکل و الشرب و الادهان من الذهب و الفضة بمنزلة الرجال و لا یاس لهن بلبس الد بیاب و الجوی و الذهب و الفضة و اللؤلؤ ۱۲ هـ هذا کله من رد المحتار ۱۱ هـ واقع است درباره و ما بری و سوره رعد ۱۱ هـ از بهمت طلبیدن از کفار ۱۲

کَانَ الْقَسَمُ هَـ يُطْلِقُونَ ^{۱۲} اَقْبَابَ تَابِلِسْتَانِ ^{۱۳} بِرُكَازِ نَوَّاحِمَهْ ^{۱۴} یَکِیساں ^{۱۵} حِی تَا یَدِ رَوَّیْ ^{۱۶} کَا زِ سِیَاهِ ^{۱۷} مِیگرَد
 دِجَانَهْ ^{۱۸} اَوْ سِفِیدِ اَیْنِ عَدَمِ قَبُولِ ^{۱۹} بَواسطَهْ اَعْرَاضِ ^{۲۰} اِسْتِ اَزِ جَنَابِ ^{۲۱} قُدُسِ خُداوندِ ^{۲۲} حِی جَلِ سُلْطَانَهْ مُتَعَرِّضِ ^{۲۳} رَا دِ اَبَا
 لَازِمِ ^{۲۴} اِسْتِ وَ حِرْمَانِ ^{۲۵} اَزِ نَعْمَتِ ^{۲۶} وَاجِبِ ^{۲۷} اَیْتِمَاحِ ^{۲۸} کَسے ^{۲۹} نَهْ ^{۳۰} کَویدِ ^{۳۱} کِهْ سِیَارَهْ ^{۳۲} اَزِ مَعْرِضَانِ ^{۳۳} بَاشَنْدِ ^{۳۴} کِهْ ^{۳۵} تَتَحَاتِ ^{۳۶} عَاجِلَهْ
 مَتَازَنْدِ ^{۳۷} وَ اَعْرَاضِ ^{۳۸} سَبَبِ ^{۳۹} حِرْمَانِ ^{۴۰} اِیْثَانِ ^{۴۱} تَکْشَتِهْ ^{۴۲} اِسْتِ ^{۴۳} بَا یَدِ ^{۴۴} وَ اَسْتِ ^{۴۵} کِهْ ^{۴۶} اَنْ ^{۴۷} نَقْمَتِ ^{۴۸} اِسْتِ ^{۴۹} کِهْ ^{۵۰} بَصِوَرَتِ ^{۵۱} نَعْمَتِ
 ظَاہِرِ ^{۵۲} گِرَوَانِدِهْ ^{۵۳} اَنْدِ ^{۵۴} بِطَرِیقِ ^{۵۵} اِسْتِ اَرَجِ ^{۵۶} اَزِ ^{۵۷} بَرائے ^{۵۸} خِرَابِی ^{۵۹} اَوْ تَا دَرِ ^{۶۰} اَعْرَاضِ ^{۶۱} وَ ضَلَالَتِ ^{۶۲} مَنَهْکِ ^{۶۳} کِهْ ^{۶۴} دُو قَالِ ^{۶۵} اَللّٰهُ ^{۶۶} سُبْحَانَا
 وَ تَعَالٰی ^{۶۷} اَیْجَسْبُوْنَ ^{۶۸} اَنَّا ^{۶۹} نَعْلَمُ ^{۷۰} هُوَ ^{۷۱} بِہِ ^{۷۲} مِنْ ^{۷۳} مَّالٍ ^{۷۴} وَ بَیِّنٍ ^{۷۵} نُسَارِعُ ^{۷۶} لَکُمْ ^{۷۷} فِی ^{۷۸} الْخَبَرَاتِ ^{۷۹} بَلْ
 لَیْسَ ^{۸۰} دُنْیَا وَ تَتَحَاتِ ^{۸۱} اَبَا وَ حِرْمَانِ ^{۸۲} عَیْنِ ^{۸۳} خِرَابِی ^{۸۴} اِسْتِ ^{۸۵} اَلْحَدْرُ ^{۸۶} اَلْحَدْرُ ^{۸۷} وَ السَّلَامُ

مکتوب ۱۶۴۷ عدد شصت و چهارم

بمحافظ بها والدين سرهندي صدور یافته در بیان آں که فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام
وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آں ازین طرف ناشی است و حق سبحانه و تقا لے بر
حادثه شریعت استقامت بخشد ^{بنا} و گویند فیض حق سبحانه و تقا لے علی الدوام بر خواص
و عوام و کرام و ثلثام ^{نکسان} و اولاد و پیران جنس هدایت و ارشاد لے تفرقه وارد است تفاوت
ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض و عدم قبول بعضی دیگر و ما ظله الله ولیکن

الح قوله في الحجر كجاش دار قال محمد رحمه الله تعالى ولا بأس بأن يتخذ الرجل في بيته ساييرا من ذهب أو فضة وعليه
 الفرس من الديبا ج يتجمل بذ لك من غير أن يتعد أو ينار عليه فان ذلك منقول عن السلف من الصحابة
 والتابعين كذا في المحيط فتاوى هندية أقول وكذا التجميل بأوان متونة من ذهب أو فضة لا بأس به كما
 في المدد المختار **الح** اشارت است بكرة كرسوة محل وبارهم واقع است ليتنه فله في لقائه بالشان تتم نكره ويكن بوندك
 بنفسها في خودستم بكرة ذند **الح** قوله فيما ذابعد الحق الا الضلال واقع است در باره ليتدرون وسوره يونس يعني ليس
 جليت بعد راستي مگر گراي ۱۲ منه

۱۳۷۷

نأ هو المراءد هتأ ۱۲

مکتوب ۱۶۵ صد و شصت و پنجم

بسیادت و تقابل پناهی شیخ فرید صدور یافته در غیب بر متابعت صاحب شریعت علیه
وَعَلَىٰ إِلَهِ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ وَعَدَاوَتِ وَبَغْضِ وَغَلَبَتِ بِأَمْرِ الْفَقَانِ شَرِيعَتِ أَوْ عَلَيْهِ
الصَّلَوَةُ وَالسَّلَامُ شَرَّفَكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِشَرِيفِ الْمِيرَاتِ الْمُعْنَوِيِّ مِنَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ
الْقُرَيْشِيِّ الْهَاشِمِيِّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ
أَكْمَلُهَا كَمَا شَرَّفَكُمْ بِشَرِيفِ الْمِيرَاتِ الصُّورِيِّ وَيَرْحَمُ اللَّهُ عَبْدًا أَقَالَ إِمِينًا مِيرَاتِ صَوْرِي
أَنْ سَمِعَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَهِ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ بِعَالَمِ خَلْقِ تَعْلُقِ دَارِ وَمِيرَاتِ مُعْنَوِي بِعَالَمِ
أَمْرُكَ أَنْ جَابِهِمَ إِيْمَانٍ وَمَعْرِفَتِ اسْتَوْشَدَّ بِهِ اسْتِ شَرِيعَتِ عَظَمِي مِيرَاتِ صَوْرِي نَيْتِ كَرَمِ مِيرَاتِ
مُعْنَوِي مَعْلِي رَوْنَدِ الْحَقِّ بِالْمِيرَاتِ الْمُعْنَوِيِّ لَا يَتَيْسَّرُ إِلَّا بِكَمَالِ الْإِتْبَاعِ الْمُصْطَفَوِيِّ

مسلم اسم فاعل از آنجا که بعضی گوشتیدن و کار و مبالغه کردن در آن **شک** اشارت است بکرمی که واقع است و سوره مومنون
برایاره قذافه یعنی آتای پندارند که آنچه امداد میکنیم ایشان را بآن از مال و فرزندان سعی در نیکو بها میکنیم برائی ایشان بلکه نمیدانند و قال
الخلق و اهل لاهوتان کیدی عتیب **شک** تو که بجام خلق و بعالم امرتیا که حق سبحان و تعالی میفرماید الاله الخلق و الامر **شک** قهر شد
و القوم و یقین برادر شدن و راه راست یافتن **شک** و تیزین میراث مخوی حاصل نشود مگر به کمال متابعت صاحب شریعت علیه الصلو
و السلام التحیه پس لازم گیرید متابعت او را و اطاعت او را و تمیز مامورات و مهربیات او **شک** اسم فاعل از اعراض بعضی معنی از چیزه گردانید
ایا بیا کسر پشت وادن دولت و عزمان با کسرا امیددی و بے نصیبی **شک** غرضه ترقی عادت که از کفر یا فسق ظاهر شود هکذا فی العیات قال فی
القاموس استدی وجه خدعه و استدی واج الله تعالی العید انه کما جید و خطیئة چون دله نعمة و نسیاة الاستغفار ان یاخذ
قلیلا قلیلا و لا میاغته - اقول هذا هو المراد ههنا ۱۲

عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ فَعَلَيْكُمْ بِاتِّبَاعِهِ وَإِحْلَاسِهِ فِي آدَامِهِ وَكَوْنِهِ هَيْبَةً
 وَكَمَالٍ مَنَابِتِ فَرَحِ كَمَالِ مَحَبَّتِ اسْتِ بَاسْمِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَصْرَعُ ^{۱۲} **أَنَّ الْمَحَبَّةَ**
هَوَاكَ مُطِيعٌ + وعلامت کمال محبت کمال بغض است با اعداء او ^{۱۳} **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأُظْهِرَ**
عِدَاوَتَ بَاغْخَالِفَانِ شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت و در بغض گنجایش ندارد و محبت یو
 محبوب است تاب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه اشتیاقی نماید و محبت متباین جمع نشوند
 جمیع ضدین را محال گفته اند محبت یک مستلزم عداوت دیگر است نیک تا نیک باید فرمود که هنوز کار
 از دست نرفته است تدارک یا مضی میتوان نمود و فریاد کار از دست برد و غیر از دست است حاصله نخواهد بود
 سه وقت صبح شود بمحلول روز معلوم است که با که باخته عشق در شب و بخور متاع دنیا غرور و غرور
 است و معامله اخروی ابدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر مبتال بهت سید اولین و آخرین علیه و
 عَلَى إِلَهٍ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِسْمِهِ شُود امید نجات ابدی است و الا هیچ دریغ است
 هر که باشد بر عمل خیر که بکند و محمد عربی کا بر دوش بر دوش است که یک خاک درش نیست خاک
 بر سر او حصول دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفرو
 مثلاً موثری شود حکم ترک کل دارد و در عدم وصول مضرت چه مال فزونی از ضرر بر آمده است پس معالجه دفع
 ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است ازال اگر چه ترک کلی اولی و افضل است اما ادائ زکوة هم کار آن
 میکند آسمان نسبت به عرش آفرود و در نه پس عالی است پیش خاک تو و پس لازم است که سگی

۱۰ یعنی کمال متابعت بدون کمال محبت با سرور علیه الصلوة والسلام مقصور نیست بلکه مترتب است بر آن و لازم است بدان چنانکه فرموده
 است ان المحب الخ یعنی بر آئینه محب مطیع است در محبوب خود را قال القاضی فی الشفا فالصادق فی حب النبی صلی الله علیه وسلم من
 تظهر علامة ذلك عليه واولها الاقتداء به واستعمال سنته واتباع اقواله وافعاله وامثال اداهه واجتناب نواهی
 والتدابیر بادیه فی عسوة وفسوة ومنشطه ومکرمه واینها ما شرعه وحض علیه علی هوی نفسه وموافقة شهو
 ۱۱ ان المحب لمن آل اوله تعصی الاله وانت تظهر حبه + هذ العهری فی القیاس بدیه + لو کان حبك صادقا
 لاحقة + ان المحب لمن یحب مطیع + ۱۲ قوله وعلامت کمال محبت کمال بغض است الخ قال القاضی ومنها بغض من
 البغض والله ورسوله ومعاداته من عادا له ومجانبة من خالف سنته وابتدع فی دینه واستثقاله کل امر یخالف شریفة
 قال تعالی لا یحبوا یومنون بالله والیوم الاخر یؤدون من حاد الله ورسوله الخ ۱۳ **بِالْفَتْحِ وَیَحْمِ عَرَبِی مَضْمُون**
 واد معروت شب تاریک ویا بر جمع آن است ۱۴ غ **ه** قال تعالی وقد منالی ما عملوا من عمل
 فجعلنا هباء منثورا ۱۵ **ه** کنایه است از ذلیل بودن و خوار و رسوا گردیدن ۱۶

است در اتیان احکام شرعی باید صرف نمود و اهل شریعت را از علماء و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در
 ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را ذلیل و خوار باید داشت ^{۱۲} **مَنْ وَقَرَّ صَاحِبُ بَدْعَةٍ**
فَقَدْ آغَاثَ عَلَى هَذَا هر اسلام و با کفار که دشمنان خداست عزوجل اند و دشمنان رسول و
 علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خوار بی ایشال سعی باید نمود
 و هیچ وجه عزت نباید داد و این بے دولت را در مجلس خود راه نباید داد و ایشال نباید نمود و راه شدت
 و عظمت را با ایشال پیش باید کرد و نه با اکن در هیچ امری با ایشال رجوع نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی
 افتد در رنگ قضائے حاجت انسانی بکره و اضطرار قضائے حاجت از ایشال باید نمود و اینک بحجاب
 قدس جد بزرگوار شما علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات میرساند این است اگر باین راه
 رفته نشود وصول بآن جناب قدس دشوار است **هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ كَيْفَ الْوَصُولُ**
 اَلی سَعَادَ وَدُونَهَا قُلُّ الْجَبَالِ وَدُونَهُنَّ خُيُوفُ زَبَادِهِ چه ابرام نماید و اندک پیش تو
 گفتم غم دل ترسیدم + که دل آزرده شوی و نه سخن بسیار است +

مکتوب صد و شصت و ششم

بر ملا محمد امین صد و یازده در بیان آنکه مدار پر حیات بے ملائحت چند روزه نباید نهاد و فکر از اله مرض
 قلبی درین فرصت تسیر نکند که تسیر که از اتم هم است باید نمود و محمد تا چند بر خود چوں مادر مهربان باید
 نزدیک و تا که بر خود از غصه و غم باید بچید خود را و همه را مرده باید انگاشت و جماد چند بے حس و حرکت باید
 نداشت **أَنْتَ صَدِّقٌ وَأَمْرٌ مَيِّتُونَ** نص قاطع است فکر از اله مرض قلبی درین فرصت تسیر نکند

۱۰ رواه البیهقی فی شعب الایمان موسلا عن ابراهیم بن مسروق وهو تابعی ثقة صحیح الحدیث لا مثیل لدی زمانه
 حدیثی فی اهل حکمة قاله الشیخ عبد الحق الدهلوی و علی القادی و بعضی که تعظیم و تجلیل کند خداوند عت را پس بر تحقیق بدو میکند
 بر و بران کردن دین اسلام چه در توقیر و استحقاق و اوقات سنت است و این میگوید بران کردن بنائے اسلام و بهین قیاس و توقیر و تجلیل
 متضمن آبادانی بنائے اسلام خواهد بود و بسبب تعظیم و ترویج سنت ۱۲ ترجمه مشکوٰۃ ۱۳ **ه** قوله تا چند و تا که حاصل فقرین اینست که تا چند
 مدت منافع نفس خود را منظور نظر داشته باشی و تحقیق آنرا سرگرم باید بود قال المعرب ایما المجدوم الامر تجن الی نفسك کلاما
 و حاتم تفرع القصص من اجلها و تعتم علیها کالاحت الشقیفة ۱۴ **ه** وعد نفسك من اصحاب القبول قول فخر صا
 است ۱۵ **ه** قوله انتک میت الخ اشارت است بیکدیگر واقع است در سوره زمر و یاره ولی یعنی یا محمد بر آئینه تو خواهی دید و یاری ۱۶

کثیر از اسم تمام است و علاج علت معنوی درین مهلت قبیل بیادرب جلیل از اعظم مقاصد دلی
 که گرفتار غیر است از وجه توقع خیر و حیکه نائل یکتر است نفس اماره از بهتر است آنجا همه مشکلاتی
 قلب میطلبند و خلاصی روح میجویند و یا کوتر اندیشاں در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلب
 هیهات هیهات چه توان کرد و ما ظلم الله و لکن کاتوا انفسهم یظلمون و دیگر از فقر و ضعف
 ظاهر اندیشه نکند انشاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر این جانب ازین رهگذر
 جمع است جامه فقر که طلب داشته بودند پیر این فرستاده شد خواهند پوشید و مترقی تبار و ثمرات
 آن خواهند بود که کثیر البرکت است هر کس افسانه بخواند افسانه است و آن که دیدش نقد خود مراد است
 وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُ الْهُدٰی وَالتَّوْبَةُ مَتَابَعَةُ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوٰتُ وَالتَّسْلِیٰتُ

مکتوب صد شصت و هفتم

برهمنوی رام بنند که اظهار اخلاص باین طائفه علیه نمود و در بقاء و در ترغیب بر عبادت پروردگار
 عالمیاں که بے چون و بے چگونه است و اجتناب از عبادت آله باطله هند و دو کتاب شمار بسیار
 هر دو محبت فقراء و اتقا باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کسی را باین دولت بنوازند
 ثانیاً من آنچه شرط بلاغ است بالو میگویم + تو خواه از سخن پند گیر و خواه ملال و بدان و آگاه باش
 که پروردگار را و شما بلکه پروردگار عالمیاں چه سموات و چه زمین و چه علین و چه سفلیین یک است و
 بے چون و بے چگونه از شیه و مانند منزه است و از شکل و مثال میرا پذیری و فرزندی در حق او تعالی محال

واقیه حاشیه ۲۹) مرد و بر آئینه ایشان خواهند مرد ۱۲ هـ قال الله یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکثرة و
 اصیلا ۱۳ هـ بدانکه تحقیق این بیت در حاشیه مکتوب و هم نوشته شده است از آنجا مطابقت نمایند ۱۲ هـ چنانچه فرموده جل شانده
 سورة ممتحنه و باره قد سمع الله یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا اعدای وعدا و کفر اولیاء الله حاشیه صغیر بذا ۱۴ هـ قوله و ما
 ظلمهم الله الخ اشارت است بکرم که در باره و ما و سورة نحل واقع است یعنی و تمیز کرد بر ایشان خدا و لیکن بر خویش ستم میکردند ۱۵ هـ
 قال تعالی حکایه عن یوسف علی نبینا علیه الصلوة والسلام اذ هبوا بقیمی هذا قال الفقه علی وجه
 ابی یادت بصیر و اد ایضا قلما ان جاء الشیر القلا علی وجهه فادعت بصیر ۱۲ هـ یعنی نزد حق جل و علا ۱۲ هـ
 یعنی از ادون حق سبحانه و تعالی قال تعالی الامن ان الله بقلب سلیم ۱۲

است کفایت و مثال را در آن حضرت چه مجال شایسته و حلول در شان او سبحانه مستحق است و منظره کمون و
 بر فرد آن جناب قدس شریف زمانه نیست که زمان خلوق است مکانی نیست که مکان مصنوع او
 وجود او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال است با و سبحانه ثابت و هر چه از نقص
 و نوال است از و تعالی مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوارستش او سبحانه رام و کرشن
 دانند آنها که آنهم بنمودند از کمینه خلوقات ویند و از اد و پذیرا شده اند رام لبس حسرت است و برادر کمین
 و شوهر سیتا هرگاه رام کوچ خود را نگاه تواند داشت غیره را چه مد نماید عقل دور اندیش را کار باید
 فرمود و بتقلید ایشان نباید رفت بزاراں عار است که کسی پروردگار عالمیاں را با اسم رام یا کرشن یاد کند
 در رنگ آن است که بادشاه عظیم الشان را با اسم ازل گناس یاد کند رام و رحمن را که دانستن از
 نهایت ب عقلی است خالق با خلوق یکے نمی شود و چون با چون متحد نمیکرد و پیش از خلقت رام و کرشن
 پروردگار عالم را رام و کرشن نمی گفتند بعد از پیدایش اینها چه شد که نام رام و کرشن با و سبحانه و تعالی اطلاق
 میکنند و یاد کرشن و رام را یا پروردگار میدادند حاشا و کلا حاشا و کلا پیغمبران ما علیه الصلوة
 و التسلیمات که قریب بیست و یک است و چهار هزار گشته اند خالق را عبادت خالق ترغیب فرموده اند
 باز عبادت غیر منع نموده و خود را بنده عاجز دانسته اند و از ربوبیت و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده
 اند و آله هند و خلق را عبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آله دانسته بر چند پروردگار قائل اند اما او را

۱۵ هـ شائبه کسر حرف سوم که بنزه است یعنی آنمیزش نیز بدینتر و آلودگی ۱۲ هـ غ ۱۳ هـ بضم هم و سکون سین وقع فوقانی و سکون و
 فتح هم مکوه در شست و عیب گرفته شده ۱۲ هـ قوله مله بفتح و کسر طائمه مجمه تشدید فون موضع طن یعنی جل و گال بران ۱۲ هـ
 ۱۴ هـ قوله کمون بالقیم نهی شدن و قول پروردگار بضم بیرون آمدن و آشکارا شدن یعنی در چیزه و زود آمدن و تزلزل کردن و در چیزه نهی
 شدن در چیزه ظهور نمودن و در و حلول کرده آشکارا شدن ۱۲ هـ ۱۵ هـ الاضافة لاحد فی ملائسته یعنی الذین اذسلوا الینا و عجب علینا
 ان ذ من بهر و نصدا قهر ۱۲ هـ فی المشکوۃ قال ابو ذر قلت یا رسول الله کبر و فاء عداۃ الانبیاء قال مایة الف
 و اربعة و عشرون الله المومنین من ذلک ثلاثمائة و خمسة عشر حاشا و عجبنا یعنی گفت ابو ذر گفت یا رسول الله چند است
 تمام شمار انبیاء فرمود صد و بیست و چهار هزار مرسل بر میان ایشان صد و بیست و چهار تن اند چنانچه عظیم دواۃ احمد قال المعمر بن الحارث
 البزاز و الطبرانی و ابن مردودیه و ابن حبان و صححه قال العلی القادی فی شرح المشکوۃ العدد فی هذه الحدیث دان
 کان عجب و ما لکنه لیس بمقتضی تعجب الانبیاء و المرسل عیلا من غیر حصوفی عدد ثلاثا لیس عجب احد منهم ولا
 و یصل احد من غیر هم و شیخ عبد الحق فرموده که در عدد انبیاء و نیست و نیست و چهار هزار نیز روایت آمده و بسبب این اختلاف نقل
 از تفسیر عدد انبیاء منع کرده اند و نقل باید گفت انما بالانبیاء کلهم اجمعین اقول حضرت امام ربانی قدس سره نیز از اینجا لفظ قریب زیاده
 نموده اند قیم ۱۲ هـ حاشا کلمه تنزیه است و کلام در ۱۲ هـ ۱۳ هـ هم را در آن بران قلب کرده اند و گرفته بود ۱۲

در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و این بهجت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آله گویانیده اند و در محراب بی خاشی افتاده اند و نه آنکه از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد بکند. اقسام این خلیات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلوا اختلاف سیمیان ^{یعنی اول خود را گمراه شدند پس از آن دیگران را گمراه ساختند} علیه الصلوات و السلیکات که خلایق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکمل خود را بشر مثل سایر بشر میگفتند مصرع برین تفاوت راه از کجاست تا یکجا.

مکتوب صد و شصت و هشتم

به مخدوم زاده املکی اعمی خواجہ محمد قاسم صد و ریافتہ در بیان علوسلسله علیہ نقشبندیہ و شکایت از حال جامعہ کہ محدثات و مخترعات دین طریقہ شریفہ لاسخ کرده اند و مائیناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین أجمعین اما بعد دعوات موفوره و تحیات نا محصوره بعالی جناب سلالۃ المشائخ اکرام نتیجۃ الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلّمہ الله تعالی سبحانہ و آبغاة تبلیغ نموده اطہار اشتیاق و آرزومندی می نماید شعر گیت الوصول الی سعاد و دودنما قلل الجبال و دوشمخت حیوت معلوم شریف مخدوم زادگے باد کہ علو این طریقہ علیہ و رفعت طبقہ نقشبندیہ بواسطہ التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقہ علیہ از ذکر جہر اجتناب فرموده بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و وجد و تواجد کہ در زبان آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام و در زبان خلفائے راشدین نبوده علیم الرضوان منع فرموده و خلوت و اربعین کہ در صدر اول نبوده بجائے آن خلوت در انجمن اختیار کرده لاجرم از جهت احتیاط و سد باب ^{چنانکہ معاد و مقارنات این دو زبان است} گوشه نشینی ^{چنانکہ در کتب معتبره مذکور است} و محاسبه ^{چنانکہ در کتب معتبره مذکور است} و غیره ^{چنانکہ در کتب معتبره مذکور است} را در این طریقہ جایز ندانند.

سے قول محدثات و مخترعات بفتح وال و بفتح را نام مفعول از احداث و اختراع یعنی کارهای جدید و اختراع کرده شده و بیرون آورده شده ہے قول بعد حمد و صلوة دعوات و تحیات بعالی جناب تبلیغ نموده اطہار شوق می نماید ہے اللغات بمعاشیۃ المکتوب العاشور لجر ہے قول خلوت در انجمن یعنی در انجمن کہ محل تفرق است از راه باطن باطلوب خلوت نشانی باشد و تفرقه بیرون و بیرون راه نیاید از برین در میان با تارم و در موع خلوت است با تارم و در موع خلوت است در انجمن تکلف درین طریقہ این معنی بچون در ابتداء دست میدهند و بسے برائے حصول آن وضع کرده اند از خصائص این طریقہ آمده است بر چند تنہا این طرق دیگر لایز دست میدهند و اندرین معنی گفته اند از دوری شوا و شوا و از برین میکان باش و انجمن زیبا صفت کم می بود اندر جہاں از مکتوب صد و شصت و پنجم از مکاتیب خواجہ محمد معصوم ہے مبالغات نکردن و پیر و انداختن و اعلی خاشی بیک سو شدن است ہے این خواجہ خواجہ املکی

نتایج عظیمہ برین التزام مترتب گشته است و ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده از اینجا است کہ نہایت دیگران و بدایت این بندگواران مندرج است و نسبت ایشان فوق بہ نسبتہ آمده کلام ایشان دواء امراض قلبیہ است و نظرشان شفاء علل معنویہ و توجہ و جہہ ایشان طالبان را از گرفتاری کوفتن نجات می بخشد و بہمت رفیع شان مریدان را از خضیض امکان بذروہ و سحر بمیرد و نقشبندیہ ^{یعنی متعلق با تعلق اللہ دیگر دارند} عجب قافلہ سالارانند کہ برندازہ پنهان بحرم قافلہ را از دل سالک راه جاذبہ صحبت شان چو میبرد و سوسنہ خلوت و فکر چلہ راہ لیکن درین اوان کہ کن نسبت شریفہ عتقا و مغرب گشته است و رو با ستار آورده جمعے از ہمیں طبقہ از نیافت آن دست عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بہر سوزده اند و از جوارہ نفیسہ بخترف لایزہ چند نمیدانند گشته و در بزرگ طفلان بخوز و مویز آرام یافته از غایت اضطراب و میرانی طریق اکابر خود را گزاشته گایے ^{چنانکہ در کتب معتبره مذکور است} بخیر نفسی میجویند و زملے بسباع و رقص آرام می طلبند و چوں در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار می نمایند عجب تر آنکہ این بدعت را اتم و مکمل این نسبت شریفہ می انگارند و این تحزب را عین تعمیر می شمردند حضرت حق سبحانہ و تعالی ایشان را انصاف داد و ثمرہ انکالات اکابر این طریقہ بمشام جانمانے ایشان رساند و بالتوفی و الصاد و بحمدہ النبی و آله الامجاد علیہم و علیہم الصلوٰۃ و السلیکات و چوں این محدثات درال دیار شیوع پیدا کرده است

سے قول عتقا و بفتح طائرے ست دراز کردن کہ نزد بعضے وجود فرضی دارد چو کہ سیچ کس اورانہ دیدہ است و عتقا آن را میں بہمت گویند کہ طویل العنق بوده باشد و بالفارسی نام آن سی مرغ است و در نفائس الفنون از تفاسیر مسطور است کہ در زینہ اصحاب الرس مرغے بس عظیم با چهار پائے دوئے مانند آدمی و با پرهای الوان و با فراط درازی گردن پیدا شده بود ہر جا کہ کودکے دیدے بر دے آن قوم پیش مخطہ بن صفوان کہ پیغمبر ایشان بود شکایت کردند مخطہ دعا کرد و حق تعالی آن مرغ را در بعضے از جزائر انداخت و او در آن جزائر فیل و اثر و ہا شکار کردہ میخورد و قولہ مغرب بضم میم و سکون غین بمعنی و کسر رائے جملہ ازین بہمت گویند کہ طیور و فرامیر و و اطفال و دختران را بلع میکرد و بعضے گفته اند کہ بفتح رائے جملہ بمعنی نو و غریب آورده شد و چوں عتقا را حق تعالی بہ بہمت عجیب و غریب پیدا کردہ بود ازین بہمت مغرب لغت و بعضے مغرب بمعنی خفی و نابود نوشتہ اند و اغاث اللغات ہے قولہ بمشام بفتح میم اول و تشدید دوم مگر در استفحال فارسی بہ تخفیف خواندہ می شود محل قوت شامہ کہ در منتہائے مینی و مقدم دماغ مودع است و این لفظ جمع است در واحد استعمال یافته اسم ظرف شام بمعنی بوییدن ہے اشارت است بہ بمقطعات قرآنیہ یعنی بہ مین و برکت این سرف قرآنیہ ہے شامہ بفتح و تشدید در عربی بمعنی بوییدن و یک بار بوییدن چیزے و با کسر خطا است ہے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَآيَاكُمْ عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَيُوحَهُ اللَّهُ عَبْدًا آقَالَ آمِينًا

مکتوب صد و شصت و نهم

بشیخ عبد الصمد سلطان پوری صد و ریافته در جواب سوال او از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در
وقت خاص من که با حضرت حق سبحانه باشد تو در میان درائی سر از تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندید
و در کنار گرفت لَحْمًا لِلَّهِ دَبَّ الْعَلَمِيَّ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ
وَالِهِ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ مَرَّسَلُهُ تَرْفِيقُهُ وَمُفَاوَضَةُ لَطِيفُهُ كَرَمُ صَادِرِ فَرَمُوده بودند رسید
موجب فرحت گشت استفسار سے رفتہ بود و خود را مقصد اقصی و مطلب استی وصول بجناب قدس
خداوندی است جل سلطانہ لیکن چون طالب در ابتدا بواسطہ تعلقات شئی کمال تدنس و تنزل است
و جناب قدس او تعلق در نهایت تترہ و ترفع و تنسبتی که سبب افاضہ و استغناء حق است در میان
مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیر راه دان راہ بین چارہ نہ بود کہ برینج بود و از ہر دو طرف حظ
وافر دار و تا واسطہ وصول طالب بمطلوب گردد و ہر قدر کہ طالب را بمطلوب مناسبت پیدا میکرد و بہا
قدر پیر خود را از میان میکشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تام پیدا شود پیر تمام خود را از میان بر
کشید و طالب را بمطلوب بے توسط خود و اصل گردانید پس در ابتدا و در توسط مطلوب را بے
آئینہ پیر نمیتوان دید و در انتہای بے توسط آئینہ پیر جمال مطلوب جلوه گرے گردد و وصل غریبان حاصل مے
شود و آن کہ گفتہ کہ پیر اگر در آن وقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفتہ ارباب استقامت
چنین نہ گویند و براہ بے ادبی نیونید و مرادات را از برکات پیر جویند والسلام

قوله شتی بالفتح و تشدید تاء مفتوح و در آخر الف بصوت یا معنی پر کنند و این جمع شتیت است کہ معنی پر کنندہ باشد و در مثال
لفظ شتی معنی کثرت و بسیاری چیزے مراد میگردد و چہ کہ پر کنندگی اعدا و کثرت و بسیاری لازم است ۱۲ غیث ۱۳ قوله تدنس
پر کن شدن قوله تنزل بدینک فرد آمدن قوله تترہ بروزن تعرت و در بتدن از عیب قوله ترفع بلندی نمودن قوله افاضہ بسیار
کردن و فردیز آیدن آب و غیر رسانیدن قوله استغناء خیر خواستن ۱۴ ر و من

بعدے کہ طریق اصل اکابر پوشیدہ ساختہ و وضع و تشریف آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند
از طریق اصل و قدیم اعراض نموده بخاطر ریخت کہ شمع از بین ماخوذ بخادمان آن عتبه علیہا اظہار نماید و باین وسیلہ
در دول بیرون اندازد نمایند کہ انیس مجلس خدمت خود مزادگی از کدام طائفہ است و مونس محفل انکدام فقرہ
سہ خوابم نشد از دیدہ درین فکر چکر سوزہ کاغوش کہ شد منزل و آسایش خوابت و ^{۱۲} وَالْمُسْتَوَلُ مِنَ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ أَنْ يُعْجِمَ جَنَابَ قَدْ سَبَّحَ عَنْ عُنُودِ هَذِهِ الْبَلَوَى وَأَنْ يَحْفَظَ عَشِيَّةَ شَرَفِكُمْ
عَنْ مُثْمُولِ هَذَا الْإِتْلَافِ عُدُومًا لِمَا جَدَّاتٍ وَأَبْدَاعٍ رَا دَرِین طریقہ علیہ تجتنبی رواج داده اند کہ
اگر مخالفان گویند کہ درین طریق التزام بدعت است و اجتناب از سنت ہم گنجایش دارد نماز تہجد را
بجمعیت تمام ادا نمایند و این بدعت را در رنگ سنت تراویح در مساجد رواج و رونق می بخشند و این
عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب میکنند و حال آنکہ ادا و نوافل را بجماعت فقہاء مشکر الله
لَعَالَى سَعِيَهُمْ مَكْرُوهٌ لَقَدْ اُنْذِرْتُمْ كَرَاهِيَةً وَجَمْعُهُمْ اَزْ فَتَا كَرَاهِيَةً تَشْرُطُ كَرَاهِيَةً دَرِ جماعت نفل دانسته اند
جواز جماعہ نفل را مقید بیا جمیع مسجد ساخته اند و زیادہ از سبکس را با اتفاق مکره گفته اند و ایضا نماز تہجد را باین
وضع سیزده رکعت می انگارند کہ دوازده رکعت ایستاده میگردد و در رکعت ششم کہ حکم یک رکعت
پیدا کند از آنجا گرفته اند کہ ثواب قاعد نصف ثواب قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَتَرْفِيقُهُ وَمُفَاوَضَةُ لَطِيفُهُ كَرَمُ صَادِرِ فَرَمُوده اند ہر اہ و ترا
و فردیت در رکعات نماز تہجد از فردیت رکعات و تہرید شده است لَکَمَا ذَعَرَ هَوْلًا لِعِظَامِهِ
سہ اند کہ پیش تو گفتم غم دل ترسیدم کہ دل آزرده شوی ورنہ سخن بسیار است و عجب است کہ در بلاد
ناوراء النہر کہ اولی علمائے اہل حق است این قسم بدعتها رواج یافته و این نوع مخترعات شیوع پیدا کردہ
و حال آنکہ مافقیہان علوم شرعیہ را از برکات ایشان استفادہ می نمایند و ^{۱۳} سُبْحَانَهُ اَللّٰهُمَّ لِلطَّوَابِ

یعنی از دیدہ من خواب رفت اندرین فکر سوزندہ چکر کہ نفل و کند کہ این مردم شد منزل تو و آسایش گاہ خواب تو ۱۲
یعنی از خدا سہ پاک سوال کردہ می آید کہ جناب قدس ایشان را از مونس این بلیہ پاک دامن دارد و عتبه علیہا نشان را از بلوغ این
آفت نگذارد ۱۳ سہ بد آنکہ این ہم معنی ذیل در مکتوب صد و سی و یکم کہ بخواجه محمد اشرف کاشی صد و ریافته است مندرج
اند و حاشی کہ مناسب مقام اند نیز بہ حاشیہ محرر و مسطور فلما جدد لہ النکر و من اراد علی طالع تہ ۱۲ سہ بمعنی آنچه آری روئے بود
باشد و چون ملک توران از ایران آں روئے و دو چون واقع است لہذا ملک توران را ایرانیان عربی دال و اوراء النہر نامند ۱۴ ر
قوله نماز تہجد آغاز تفصیلی ثنات است یعنی کیے از آنجا آنکہ نماز تہجد از ۱۴

مکتوبات صد و هفتاد و یکم

بشیخ نورصد و ریافته در بیان آنکه آدمی را بهیچ نیک از امتثال او امر و نواهی حق سبحانه و تعالی چاره نیست
از مراعات اداء حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سکه
علی عبادیه الذین اصطفی برادر شد آدمی را بهیچ نیک از امتثال او امر و نواهی حق جل و علا و انما از نواهی چاره
نیست از مراعات اداء حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سکه
خلق الله بیان او این دو حقوق میفرماید و مراعات هر دو بشر آن دلالت نمیدارد پس اقتضای یکسان
دوام از تصور است و التقابل بر جزو از کل از کمالیت دور پس تحمل ادائی حق خلق ضروری آمد و حسن معاشرت
با ایشان واجب گشت بے داعی نمی زبید و ناپروا می نمی سر و سه هر که عاشق گشت اگر چه نازنین عالم
است و نازکی که راست آید بار میاید کشید و چون متهاد و صحبت بوده آید و مواعظ و نصائح شنیده از
اطالت سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار اقرار بکننا الله سبحانه و ایاک نعبد و ایاک نستعین
المصطفوی علی صا حهما الصلوٰة و السلام و الخیرة

مکتوبات صد و هفتاد و یکم

بملاطاف بدخشی صد و ریافته در بیان آنکه آنچه بر فقراء لازم است دوام فل است و اتقار و اداء
وظائف عبودیت و محافظت حدود شرعی و متابعت سنت سنی علی صا حهما الصلوٰة و السلام
و مشایده استیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و ما یناسب ذلک الحمد لله رب
العالمین و الصلوٰة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین آنچه بر افسران
لازم است دوام فل است و اتقار و انکسار و تقاضا و اداء وظایف عبودیت و محافظت

قال علی القلادی فی المهمات قال بعض العادین العبودیة هی التظیم لاحم الله و الشفقة علی خلق الله
و کلاهما مأمور بهما فی الشریع و لما شواهد من غیر صحیح قال صلی الله علیه و آله و سلم الدین النبیجة ثلاثا قلنا لمن قال
الله و کتابه و لیسو له و لایة المسلمین و عاقلهم و راه مسلم مشکوة عه قوله مواسات یاری کردن و رعایت صلح کردن و بخاری نمودن

حدود شرعی و متابعت سنت سنی علی صا حهما الصلوٰة و السلام و الخیرة و تصحیح نیات تحصیل
غیرات و تخلص بواطن و تسکین طوایر و رویت عیوب و مشایده استیلاء ذنوب و خوف انتقام علام
الغیوب و قلیل نداشتن جنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود را اگر چه اندک باشد
و ترسان و لرزان بودن از شمرت و قبول خلق قال علیه الصلوٰة و السلام بحسب اصبر من الشتر
ان یشار الیه بالاصابع فی دین اودیبا الا من عصمه الله و متم داشتن افعال و نیات خود
را اگر چه مثل فلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد و اعتماد نباید کرد و حسن
نباید نداشت مجربانید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق بایحی جل و علا چهرین
قسم نباید گاه هست که از کافران و فاجریم آید قال علیه الصلوٰة و السلام ان الله یتوب علی الذین
بالا و جل القاصیر مرید که بطلب آید و اراده مشغولی نماید آن را در رنگ بئر و شیر باید دانست و
باید ترسید که مباد ازین راه خرابی آید و استدرج او نمایند و اگر فرضا در قدم مرید در خود فرجه و سرور
یابند آن را کفر و شرک دانند و تدارک آن بندامت و استغفار چندال نمایند که انیس از ال سرور نماید بلکه
یکای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند که طمع در مال مرید و توقع در منافع دنیوی او پیدا
نشود که مانع رشد مرید است و باعث خرابی بر هر چه انجامه دین خالصی طلبند الا الله الذین الخالص
شرک را دامن حضرت به هیچ وجه نجاش نیست و بدانند که هر طبعی که بدول طاری گردان آید در روز آن

له یعنی پس است مردان بدی که انگشت نموده شود در دین یا در دنیا مگر کسی که مصمم و محفوظ دارد او را خدای تعالی یاریت کرد
بهیچ در شعب الایمان از حضرت انس شیخ عبدالحق در شرح این فرموده ها مشهور و انگشت نماد شدن در دنیا خود ظاهراست که محل
آفت و سبب بیروی افتادن از طریق امن و سلامت است و ملاحظه کن که آن نیز مظنه وقوع در شبهه و یا حب ریاست و امامت
و تقدم و اعتقاد مردم و تعظیم ایشان و شهوات خفیه نفسانیه در مکائد نفس و خواهل شیطان است و کمتر کسی بود که بجات یا بداران و سلا
ماند دال مگر مقایان و صدیقان چنانکه گفته اند آخر ما یخرج من داس الصدیقین حب المجاک پس غول و گنای بهر حال بهتر باشد و بسلا
و حفظ حال نزدیکتر ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
فلا جع ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
و بقیه اول و سکون ثانی درنده معروف و مسموع شده که نوعی از شیر است که شرم در باشد و در بار عم نوشته که بیهفتین درنده است از شرم
شیر بهر جمع آن فارسین سکون استعمال نمایند ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
تروع سوره زمر و یا به مالی یعنی آگاه باش و بدان که مرا خدا راست پرستش و عبادت خالص ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
بارگاه کبریا و خور و بنیوا است و تهنی از انوار او تعالی در خانه دو بهمان نه گنبد فکر تحلیله سر از ابرام بهام است که همان خانه خالی میخواند
جاء دله بقلب سلیم نفس قاطع است ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

به توبه و استغفار و ندامت و التماس با سهل و جوه بسیار است مگر غلظت و کدورتی که از راه محبت و نیامی و بی
 برول طاری شود که منقش میگردد و از تنجس بسیار و در از آله آن لغزش نام است و تعدد بر کمال صدق
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم حب الدنيا و انس کل حیلته بخانا الله سبحانه
 و ایاکم عن محبة الدنيا و محبة انبائنا و اربابها و الاختلاط بهم و المناصجة معهم
 فانها ستم قاتل و موص هالك و بلاء عظیم و داء عظیم انوی ارشدی شیخ حمید
 با حسن و جوه متردد آن حدود اند استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عند اللای

مکتوب صد و هفتاد و دوم

شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص
 و بیان آنکه درین موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون میاید با ذکر سبب آن و تطبیق آن با
 ظاهر شریعت غرض ما یتعلق بذلک بعد الحمد و الصلوة معلوم انوی و اعزى با
 که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست که علماء طوایف بر بیان آن متکفل اند و حقیقتش
 آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکنات است بعد
 از آن اگر در مراتب و جوب سیر واقع شود صورت با حقیقت مترنخ خواهد بود و این معامله امتزج نیز

له توله حب الدنيا و اس کل خطیئة یعنی محبت دنیا سر بر گناه است چه ارتکاب معاصی و مغفورات و شهوات که کثرت محبت
 دنیا کند و محبت آخرت موجب ارتکاب معصیت نشود و این حدیث را روایت نموده حضرت خلیفه از آن سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم -
 و اذا دین و دوی الیه حق فی شعب الایمان عن الحسن و سلا هکذا فی مشکوٰۃ ۱۲ یعنی حق سبحانه مایان و شایان مایان
 و دوستی دین و دوستی پسرانش و از اعمالش و از همه اش با اینها و از محبت اینها نجات بخشد و بالنون و الهاد ویرا که محبتش زیر است قاتل
 و مرنه ست هلاک و بلا نیست عظیم و نیست عظیم فالله خیر و حقا و هو ارحم الراحمین ۱۲ ای هلاک کانه لمبالقة فی
 الا هلاک هالک فی نفسه کما یقل النادی اکل بعضها بعضا ۱۳ او بر گزاده ای که بند و ستان است در بدایت حال
 و خدمت حضرت ایشان قدس سره تو صبح و تلوین میخواند و در ایشان اعتقاد و نداشت بلکه بیکه از جوانان صاحب جمال تلقی داشت تا آنکه
 منظور نظر فیض اثر حضرت ایشان گشت بخلوته برده تعلیم ذکر فرمودند و سلا و آستانه علیه گذراند و اجازت تعلیم طریقت گرفته بوطن ماوف
 خود بلده سهارین و بارشاد طلب مشغول گشت بعد از چند گاه ببلده اگره حکم حضرت ایشان اقامت نمود و قبول تمام یافت و بعد از آن بوطن
 ماوف خود حجت نموده وفات کرد و در آن ۱۲ سنه منقض اسم مقبول از تنقیص یعنی تیره گردانیدن عیش را یعنی تیره میگردد ۱۳

تا عروج نشان العلم است که مبدأ تعین سید البشر است علیه و علی الیه الصلوات و السلیمات
 بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو و داغ خواهند نمود و معامله عارف نشان الحیوة
 خواهد افتاد این شان عظیم الشان را با عالم بیچ مناسب نیست از شیونات حقیقیه است که در اضافت
 بآن نرسیده است تا تعلق به عالم پیدا کند و این شان دروازه مقصود است و مقدمه مطلوب درین
 موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون میاید با چون محفوظ است و دقیقه از دقائق شریعت فرو
 نیگذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر چه در آن را بیان کند شاید که اقل قلیل
 قبول کند و جمعی کثیر از صوفیه اند که لظلال این مقام عالی رسیده اند چه بر مقام عالی را در سافل طلب است
 از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند و پوست را گذاشته بمنزله رسیده این مقام
 از مرتبت اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه با شاد و زندگانه رسیده اند و سمر از رتبه شریعت غرا
 بر آورده ضلوعا خا خا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را
 طلب از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده بر خیزد باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادب از آداب
 شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند بر خیزد برین معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند
 چون بر این فقیر رعایایه الله سبحانه و صدقه جیبیه علیه و علی الیه الصلوة و السلام
 سیر این مقام منکشف شده است و حقیقت کار که با بیخی بوضوح پیوسته شمر از آن ماهر و معروض
 بیان می آرد و بختی که ناقصان را بر آرد و کاملان را حقیقت معامله و انما ید باید و نیست که تکلیفا
 شرعی مخصوص بقلب اند و بقلب چه ترکیه نفس متفرع بر اینها است و آنچه از لطائف قدم از
 دایره شریعت بیرون می آید با سوائی اینها است پس آنچه شریعت مکلف است همیشه مکلف است
 و آنچه مکلف نیست بر گز مکلف نبوده غایت صافی البیاب پیش از سلوک لطائف با یک دیگر
 مترنخ بودند از قلب جدائی نداشتند چو سیر و سلوک بر کردام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود
 یعنی خلت ۱۲

له قول الحاد بالکسر مل کردن و مجادله کردن و ترک نمودن در جرم و از دین حق برگشتن و در جرم قتل کردن و ستم کردن ۱۲ من ۵۲ قوله ترقی و ترقی
 بیدین و محد شدن و در راه شرع سرچسپیدن ۱۲ من ۵۳ قوله لایقه بالکسر حلقه از رسن که در گردن بنفد و آن رسن را برقی بالکسر گویند ۱۳
 قوله تعاین لفظ در اصل اسم مفعول است از تعبیه یعنی پوشیده کردن و در کردن در اصطلاح کلامیکه بوجه صحیح و ال باشد بر اسمی بطریق رمز و ایما که پسند
 طبع باشد و بعضی کتب چنین نوشته که معام یعنی بجه و در اصطلاح کلامیکه دلالت کند بطریق رمز و ایما بر اسمی بطریق تلب یا تشبیه
 یا بحسب جل و بوجه دیگر از ۵۵ خلال جمع ظل است یعنی چهره در مرتبه ثانی از اصل ۱۲

را ساینده معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سوال اگر گویند در آن مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون و اثره شریعت می یابد و چه آن چه باشد جواب گویم که آن یافت تحقیقی نیست تجلی است منشأ تجلی فیض قلب و قالب است برنگ الطیف لطائف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند که اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص قلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در ماورائے قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون باندن چه معنی باشد گویم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر میگذرد و بختی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت همین خفی و اخفی اند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال بئسنا الله سبحانه و جمیع المسلمین علی متابعه سید المرسلین علیه و علیهم و علی الیه الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوبات صد و هفتاد و سیوم

بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند با بیان بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله یعد الحمد و الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسیده بودند چهل مرتبه در دیده و دانش درآید بکلمه لا نفی آن ضروری است چه مطلوب ثبت ماورائے دید و دانش است پس از اینجا لازم می آید که مشهور محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب ثبت در ماورائے آن متحقق بود آری برادر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یا آن علو شان بشر بود و بدایع حدوث و امکان متکبر بشر از خالق البشر جل سلطان چه دریا بدو ممکن از واجب تعدی شان چه قرائد و حوادث قدیم را جلالت عظمت چه طور احاطه نماید لا یحیطون

۱- بدانکه شمه از احادیث میر محمد نعمان قدس سره بجای کتب حد و نوزدهم بعرض تحریر شده فلیراجع ۲- حضرت خواجگان خواجی بنگ خواجی بهاء الدین قدس سره میفرمایند بر چه دیده شده شنیده شدیم غیر حق است بکلمه لا نفی باید کرد و حضرت سیدی شیرازی چنین می فرماید قطعه ۱- برتر از خیال و قیاس و گمان دویم ۲- قدر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم ۳- دفتر تمام گشت بیایان رسید عمر و با بچیان و اول و صفت تو مانده ایم ۴- اشارت است بکلمه که در سوره طه یا به قال لم اقل و اتع است یعلم ما بین این دو حد و ما خلفهم و لا یحیطون به علما یعنی میدانند آنچه در پیش ایشان است و آنچه پس از اینها و نمی توانند نیک دریافت او را از روی دانش ۱۲

به علما نص قاطع است شیخ عطار فرماید سنی بینی که شای چهل مرتبه نیافت او فقر کل تورنج کم بر چه اے عزیز این مقام تفصیل می طلبد بگوش بوش باید شنید بد آنکه کلمه طیبه لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام نفی و اثبات را دو اعتبار اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آله باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و درائے مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جای اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چند گاه که بصیرت حدت پیدا کند و به محل خاک راه مطلوب بکمال گردد مستثنی نیز در ذلک مستثنی منته مشهود شود معذلک سالک خود را گرفتار ماورائے آن مشهود و بیابد و مطلوب را در بیرون آن میطلبد چه در ابتدا این کمال بر چه در تحت لا داخل شده بود و تمام از دایره ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این کلمه از مجبوس که مستحق عبادت است جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبه و جوب را که شایان عبادت است و بکلمه الا مثبت گشته نمیدید و غیر از تکلم بکلمه مستثنی از آن مقام نصیب نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در ذلک مستثنی منته مشهود گشت و چهل مرتبه و جوب جامع اسماء و صفات الهی است جل سلطان و متعلق بهمت سالک احدیت مجرده است که استحقاق عبادت نیز در آن موطن در ذلک عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لا حرم مقصود و خود را در ماورائے اسماء و صفات میطلبد و اگر گرفتاری بما دون آن محتاجی نیما یابد چه دل با ولبر آرم گیر و نه وصلی دیگر که کام گیرد و نه صد و ستره ریاض بلبل خواهد خاطرش چه نگشت گل و نه مهر آتش چو در نیلو فرافتد تماشا شایه همیش که در خور افتد چو خواهد دیدن ماه او را ۱۲ موافق طبع ۱۲

۱- یعنی لا اله الا الله بمعنی لا معبود الا الله باشد ۲- یعنی لا اله الا الله بمعنی لا مقصود الا الله بود ۳- قوله بصیرت بینائی دل یعنی دانائی و زیرکی ۴- قوله حدت با کسر و تشدید تیزی و تندوی ۵- قوله کل بالضم سر سره ۶- قوله کل بالضم و فتح تائے و کسر حائے سر گین ۷- یعنی میدانند که مطلوب من در حقیقت این مشهود نیست بلکه چیزی دیگر است درائے آن و آن مرتبه احدیت مجرّد است ۸- قوله ریحان ناز بو و هر گاه که خوشبو دارد و بمعنی گلخانه که سوائے گل سرخ با خند ریاحین بفتح اول جمع آن ۹- گفته بفتح اول و سکون ثانی بوئے خوش و بوئے دلان ۱۰- قوله نیلو فر دو قسم باشد آفتابی و ماهتابی آفتابی سرخ باشد بوقت طلوع آفتاب شکفته میشود و باندی او را گویند دیگر ماهتابی و آن دو نوع است یکی سفید محض و دیگر سفید با گل بکبودی و این بر دو نوع بوقت شام شکفته میشود و در ادویه یونانیان پس بکار برند ۱۱- غ ۱۲- لا یحقی ما فی الیاد لفظ خود و هر هفتا نقیاد اثباتا من الیهما ۱۲

والتجارب این طائفه علیه بود موجب فرحت گشت ^{الموعومعه من احب} لقد وقت دانند اما بداند که دیوانگا
این راه باین معیت تسلی نمیکند و باین بعد قرب نما تسکین نمی یابند ^{قرب} قریب میخوانند که بعد نما باشد و
میجویند که بحر سالی بود تسولیت و تأخیر را تجویز نمی نمایند تعطیل و تأخیر را مستحسن نمی انگارند ^{لقد وقت} را
بمخرفات پیوده صرف نمی کنند و سرایه عمر را به موهبات لا طائل ^{مبلغ} نمی فرمایند از شریف ^{نمی} نمیکند
و از مرضی ^{مغضب} القات نمی نمایند بل قهائے چرب و شیرین خود را نمی فروشند و بجایهائے رقیق و
مزیت ^{خط بندگی} نمیدارند و دارند از آنکه تحت شاهی را بقافورات تعلقات ملوث دارند و تنگ دارند
از آنکه در ملک خداوندی جل سلطان لا و عزیزی را شرکت دهند ^{بر او} اینجا همه دین خالص میطلبند
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوبُ اِلَیْکَ وَ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ غَضَبِکَ وَ مِنْ عَذَابِکَ وَ مِنْ جَهَنَّمَ وَ مِنْ اَنْ اُکَلَّ مِنْ لَحْمِکَ
بحال خود صدقید اگر دین خالص میسر شده است ^{لشیر} لکم و الا ^{اعلاج} واقع پیش از وقوع باید کرد و آفته
که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرف باطل او این قسم ظهور و تصرف او بر طالبان بسیار واقع می شود
عَمَّ نَبِیْتُ اِنَّ کِبِدَ الشَّیْطَانِ کَانَ ضَعِیْفًا وَاَکْرَبَ اَزْهُوْرَ کَنْدَ تَبْکَرُ کَلِمَ تَحْمِیْدُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا
بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وَ دَفَعَ اَنْ تُفْسِدَ نَمَائِدَ وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُ الْهُدٰی وَ الذَّمُّ مُتَابِعَةٌ
الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَاِلَیْهِ الصَّلٰوٰتُ وَ السَّلَامَاتُ اَمَّهًا وَ اَلَمَّهًا

یعنی مرد با کس است که دوست داشته است آنرا روایت کرد این حدیث را بخاری و مسلم ۲۵۰۰ قولہ مزخرفات بضم میم و فتح دوم
و سکون معجمه و فتح را جمله جمع مزخرف یعنی دروغها که مثل راست آراسته شده باشد ۲۵۰۱ قولہ مولات بضم میم اول و فتح ثانی و تشدید او
مفتوحه جمع موه زارند و ده و پنج کرده شده ۲۵۰۲ قولہ لاطل یعنی بے فائده ۲۵۰۳ قولہ لات بناء فوقانی نام تبه است که مطالف بود
قال قتاده و قيل بطن فحله كانت قمره لیس تعبده و عن ابن عباس انه كان رجلا يلى السويق للمجاهد فلما مات عكفوا على
قبوره و قيل غيب فلان ۱۲ خازن ۲۵۰۴ قولہ عزى بالغم و تشدید زاء معجمه در آخر الف مقصوره بصورت یا مونث اعز و نام تبه است
قال مجاهد هي شجرة لعطشان كانوا يعبدونها فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم و بالها خالد بن الوليد ففقطها
فخرجت منها شيطانة ناشرة شعرها و لقيتها و يلها واضعة يدها على راسها و قال الضحاك هي صنم لعطشان و كانهم اشتقوا
من اسم الله العزيز ۱۲ معالج ۲۵۰۵ قولہ الا انه الخ اشارت است بکرمه که واقع است در ابتدا سوره زمر و پاره و مالى یعنی آگاه باشد و بداند
که هر حق راست تعالى و تقدس عبادت و پرستش خالص ۲۵۰۶ قولہ لئن اشدت الخ اشاره است بآيه کريمه که واقع شده است در آخر سوره
زمر و پاره و من اظلم معنی و لقد احمى اليك الخ یعنی بر آئینه و می فرستاده شد یا هم بسوخته تو و بسوخته آنکه پیش از تو بودند که اگر شرک خدا مقرر کنی و
شرک آری البته تا بود و گرد و عمل تو و البته شوی از زبان کاران ۲۵۰۷ قولان کيد الشيطان الخ اشارت است بکرمه که واقع شده است در
سوره نساء و پاره و المحضات یعنی الذين امنوا يقاتلون في سبيل الله الخ یعنی مومنان کارزار میکنند در راه خدا و کافران می جنگند در راه معبود
الهل یعنی شيطان پس جنگ کنید با دوستان شيطان بر آئینه حید شيطان سست است ۲۵۰۸ قال ابن مسعود كنت عند النبي صلى الله عليه
وسلم فقلت هذه الكلمة فقال ما تفسيرها قلت الله و رسول الله قال لا حول عن محبة الله الا لعنة الله (باقی بر ص ۳۱۲)

تشنه جان شربت آب چو نیتقد سودمندش شکر ناب^{خالص} و کمال در اعتبار ثانی که مقصود از ان نفی
مقصودات غیر مقصوده است آنست که شهود مرتبه و محبوب نیز در رنگ شهود و مراتب امکانی در تحت
لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ نبود مگر تقوه بیکله مستثنی^{است} چه گوئیم با تواز مرع نشانه
که با عتقا بودیم^{آشیانه} و زعتقا هست تانی پیش مردم و ز مرع من بود آن نام هم گم و الحق که فطرت
علیا و همت تسوی همین قسم مطلب را خواهان است که هیچ از ان دوست نیاید بلکه هیچ گرسه بدامن اولاد
آن نرسد رویت اخروی حق است اما تصور از ان مرا از جاعه بود مردم بوعده رویت اخروی مسرور و مخطوط
اند و گرفتاری من بجز غیب الغیب نه بهیگی^{این در روایت} هست خواهان آنست که سر موئے از مطلوب از غیب
لبشماوت نیاید و از گوش باغوش نرسد درخت از علم بعین نه کشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند
هر کس را بهر کاره ساختند و هر چند دین مقام از دیوانگی بسیار دارم اما از ادب لب نمیتوانم خداید
ع جُتُوْفِي مِنْ جَبِيْبِ ذِي قُوْنٍ ع عمر بگذشت و حدیث در و اما آخر نشد و شب باختر شد کنول
کو تا دکنم افسانه را و السَّلامُ عَلٰی مَنْ اَتَتْهُ الْهُدٰی وَ التَّوَمَّ مُتَابِعَةُ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ و عَلٰی
اِلَیْهِ الصَّلٰوٰتُ وَ السَّلَامٰتُ اَمَّهَا وَاَكْمَلُهَا

مکتوب صد و ہفتاد و چہارم

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین معیت تسلی نمائند
و باین بعد قرب نما تسکین نمی یابند قرب بے میخو ایند بعد نما وصل میجویند تجر سا در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند
ظهور جن بود تصرف باطل او مکتوب مرغوب انومی اعز می و وصول یافت بچوں بینی از محبت فقراء

۱۵ یعنی و بیان مومنان حق را تعالی و تقدس بر ذریعست در بحث علی تفاوت الدرجات و الکمالات علی ما در دله
المخصوص من الایات و الاحادیث حق است و عقیده اهل سنت و الجماعت امانه یاقن معنی که احاطه ذات حق و ادراک کنه
این متحقق شود بلکه نوعی را از تجلی حق تعالی مشاهده کنند نه مرتبه احدیت مجرده را که کسی وراء الوریاء ثم وراء الوریاء است و تصور این
معنی و حمل رویت اخروی بران مراد تلقی و اضطراب نمی اندازد و از جاعی برودان شئت الاطلاع علیه تفصیلا فراجع الی المکتوب
الرابع و الاربعین من المجلد الثالث ۱۲ ۱۵ یعنی دیوانی من از محبوب ذی فنون است یعنی صاحب شینون گوناگون و احوال
یو طمون کل یوم هو فی نشان بیان شان اوست و فعال لها یو ید شیه از حال او است ۱۳ تحقیق این لفظ قبل ازین بجا شیه مکتوب
صده و شصت و هفت نوشته شد ۱۲ ۱۵ قول یعنی اسم فاعل است از اسماء با کسبه یعنی خبر داون ۱۷

مکتوب صد و هفتاد و پنجم

بجای خود صد و هفتاد و پنجم در بیان تلویات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث بی مع الله وقت
مقاومته شریف برادر و وصول یافت شمر از تلویات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان را چه
صدایت و چه در نهایت از تلویات احوال چاره بود غایت مافی الباب اگر آں تلویین بر قلب است
سالک از ارباب قلوب است و مسمی یا بن الوقت و اگر قلب از تلویین بر حبست و از رقیبت احوال
آزادگشت و بمقام تمکین پیوست این زمان درود احوال بتلویین بر نفس است که بمقام قلب بخلاف
آن نشسته است این تلویین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلویین را اگر البو الوقت گویند
گنجائش دارد و اگر بعض فضل ایزدی جل سلطانة نفس نیز از این تلویات برگزشت و بمقام تمکین اطمینان
پیوست این زمان درود تلویات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلویین و الهی
است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگر چه منصبی شده باشد بزرگ الطیف لطائف زیر که تمکین
که از راه این الضیاع می آید بطریق تبعیت است و درود احوال بتلویین بطریق اصالة و العیزة
للأصل لا للتبع و صاحب این مقام از اخص خواص است ولی الحقیقة البو الوقت هم او تواند
بود که معنی حدیث بی مع الله وقت که از ازل سرور علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات
نقل کرده اند و جمیع از وقت وقت مستمر مراد داشته اند و جمیع دیگر وقت تا در راجع باین بیان باشد چه نسبت
ببعضه لطائف استمرار است و نسبت به بعضه دیگر ندرت فلاخلاف با جملة ظاهرا بشریعت
غیر متخلی داشته به تکرار سبق باطن مداومت نمایند اندرین بحر بے گرانہ چون غوک و دست و پائے
تقرین ۱۲

دقیقه حاشیه ۳۱۱ و لا قوة على طاعة الله الا بحسن الله ولا مغبنا من الله الا باله كن من كنوز الجنة ۱۲ حصن حصین
له قول فرید بن میم و قبح زائے و تشدید قافی مفتوح و باد موعده زیب داده شده و این لفظ صناعی یا خود از زیب که گفتم فاسی است از جنس زلف
و لبیب و مرغ و غیره ۱۲ یعنی جنس احوال خود کنید و غوره فکر را بجا ریزید ۱۲ تشدید زلف ۱۲ قول البوالمعنی مالک الوقت و الا احوال یعنی مالک است بر احوال
و اوقات خود ۱۲
له التلویین صفة ادب الی احوال و التمکین صفة اهل الحقائق فساد ام العبد فی الطریق فیه صاحب التلویین
لا بد یقی من حال الی حال و من و معنی الی وصف و یخبر من موحل و محصل فی مریح فاذا وصل تمکین ۱۲ سالک گاه مغرور
وصل است و گاه مقتول نفس زمانه نظر الطاف و عنایات دوست مباحی و مفتخر و لذت دیگر بگردار و اعمال خود منجمی و مستغرق بملک کمال پیرا سبق خود
آن جناب مقدس مقبوض و یابوس و بنمای نظر بشوق خود داشته شوق او بطیوط و امیدوار این بر اختلافات بقیصه کل یوم هو فی شان اند ۱۲
قد مر تحقیق تخریج هذا الحديث فيما علق على المکتوب التاسع و التسعين فادج الى هنالك ۱۲ قال ابو علی الدقاق و معانی الی
عنه غوک او اجمول حان و زیست که در آب و زمین نمناک می ماند یعنی آبراهه خدای گنبد ۱۲

بن چو دانی لوک و انوی اعزی مولانا محمد صدیق در آگره اند طاقات ایشان را غنیمت دانند
یعنی شاید که بکعبه مراد خود پرسی ۱۲

مکتوب صد و هفتاد و هشتم

بملا محمد صدیق صد و هفتاد و هشتم در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا با امور لا
طائل تلف نشود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی من محسن اسلام الله استغاله
بما یغنیه و اعلم صبه عما لا یغنیه پس از محافظت اوقات خود چاره نبود تا با امور لا طائل تلف نشود
شعر خوانی و قصه پردازی را نصب اعداء و الهسته بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع
یاران درین طریق از برای جمیع باطن است نه از برای تشبیه خاطر لهذا انجن را بر خلوت اختیار
کرده اند و جمیع را از اجتماع جمیع اجتماع که سبب تفرقه باشد تجاشی از ازل لازم است با جمیعیت
باطن هر چه جمع شود مبارک است و هر چه جمع نشود شوم و نامبارک نوعی باید زندگانی نمود که جمیع را
در جمیعیت اینکس جمیعیت حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد و رزق خود را باید گردانید و از گفت بسکوت اندوت
مشاوره نیست و هنگام غمازده نه سخن چهر وقت مدرسه و بحث کشف و کشف است و السلام
بملا محمد صدیق در آگره اند طاقات ایشان را غنیمت دانند ۱۲

له قول لوک بواد معروف یعنی شاید و مغل است که محقق باشد از بود که ۱۲ اشارت است بحدیثی که روایت کرده مالک و احمد و
ابن ماجه و ترمذی و بیهقی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه یعنی از علامات حسن و
کمال ایمان مرد ترک کردن اوست چیزی را که عنایت و اهتمام بدان ندارد و غرض و ارادت بآن تعلق نگرفته و نشان او نیست که اهتمام کند
بدان و مشتعل گردد بر تحبیل آل یعنی ضرورت ندارد و دفعه او در آن نیست ۱۲ ترجمه شعر ۳۳ قول بسکوت قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم من صحت بجا دواة احمد و القرمذی و الیهقی یعنی کسی که خاموشی گزیند از سخن بدیجات یا دواز آفات و بلیات در دنیا و آخرت
و قال صلی الله علیه و اله و سلم عليك بطول الصمت فانه مطردة للشيطان دعون لك على امر دينك دواة الیهقی
یعنی بگو با دین خاموشی دراز و سکوت بسیار زیرا که وسوسه شیطان را داری و پندیده است مرزا بکار دین ۱۲ سکوت یعنی سخن ندوم
و اشتغال و انما که در آن اگر چه حسن باشد و بلا رعایت اوقات و شرائط قال صلی الله علیه و سلم هو کلام فحشاء و نجس
قیصر دواة الشافعی ۱۲ قول چه وقت مدرسه و بحث نیست کشف کتب است در فروع از مؤلفات ابو جعفر
هندوایی هم و کشف تفسیر است مشهور از تالیفات علامه زعفرانی. مثنوی تو مشغول به مجلس عهد بود علم چون قشر است عهدش منز
او علم جوئے از کتب بائے فوس و ذوق جوئے تو زحوائے بسوس

له یعنی از انجمنی در بیانش و زینت اسلام و است مشغولی اوست یا مورد کار بائے نافع و در گردانی او را نه
المر لا طائل ۱۲ قول از گفت بسکوت اقول هذا اکنایة عن الجور و التجاوز عن القال الی الحال ۱۲

مکتوب صد و هفتاد و هفتم

بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بمقتضای آراء صاحب السنت
 و جماعت شکر الله تعالی سعيهم و اجمعین ^{بر خواجہ ۱۲} جمال الدین حسین عقیق ^{بر خواجہ ۱۲} شهاب راقیت شمرند و نما
 الکن صرف مضیات حق نمایند جل و علا یعنی اول تصحیح عقاید بمقتضای آراء صاحب اہل سنت و
 جماعت شکر الله تعالی سعيهم لازم و اند و ثانیاً عمل بموجب احکام شرعیہ فقہیہ و ثانیاً سلوک طریقہ
 علیہ صوفیہ قدس الله تعالی استوار دهم و من وفق لهذا فقد فاز فوزاً عظيماً و من تخلف
 عن هذا فقد خسر خساراً عظيماً خداوندگارای فرزند ان خواجہ محمد صالح را از سعادت عظمی دانند
 چه آن خدمت فی الحقیقت امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است که از مقلبان است مصراع و ادیم
 تر از گنج مقصود نشان و السلام

مکتوب صد و هفتاد و هشتم

بمزا منظر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیاں و خلاصہ آدمیاں
 علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات عظمه الله تعالی آجورکم و دفعه قد ذکرکم و یسیر
 امرکم و شکر صد و ذکر بحومۃ سید المرسلین علیه و علی الیه و علیہم الصلوٰة والسلام
 متعلقان اخلاق نبویہ علیہ الصلوٰة والسلام چه احتیاج بآنکه کسے با احسان و حسن معاشرت دلائل
 نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل سوء ادب شود غایت مافی الباب آدمی در وقت
 احتیاج بر حقیر و فقیر تشبہ نماید و از مرصعیت و تحیف تسلی شود و میگوید بنابر آن تصدیق ده گشته
 له قوله و من وفق الخ یعنی آنکه موفق شد باین پس بطلب رسیدن عظیم قال کس پس ماند ازین پس زیاں کار گردید زیاں کاری
 ظاهر ۱۲ حق جل و علا ابر شمار عظیم گردانا و قدر شمار بلندکن دو کار شمار آسان و سنده شمار آگاه سازاد ۱۲ حاصل کلام
 آنکه شمار بدلات غیر محتاج زاید اما چون سائل بفقیر تشبہ کرد از بهت تسلی او تصدیق ده گشت و فیہ تخفیف و ترغیب بلیغ
 علی مالا یحقی ۱۲

تسل ارباب مشکی نموده آمدند و ما کما احسان در همه جا محمود است علی الخصوص نسبت بجماعت که قرب
 بپوار دارند حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات در اداء حقوق
 بپوار آن قدر میالغ میفرمودند که اصحاب کرام از آن مبالغه گمان می بردند که شاید با اہل بپوار است ہم بداند
 مثنوی چوں چنین بابک و گر بسایه ایم تو چوں نور شدی و ما چوں سایه ایم چه بد سے لے مایہ سے
 بایرگان و گر نگه داری حق همسایگان و السلام

مکتوب صد و هفتاد و نهم

بمیر عبد الله ابن امیر محمد نعمان صدور یافته در نصیحت و فرزند اعززی لکڑال کاسیمه موفق باشند
 موسم جوانی راقیت دانسته به تحصیل علوم شرعیہ و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و استقامت
 نمایند که این عمر گرانی در مالا یعنی صرف نشود و بلبو و لعب تلف نہ گردد و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند
 روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بواقعی خبر دار خواهند بود و مصرع
 پدر خویش باش اگر مرد می +

مکتوب صد و هشتاد و دهم

بمخدوم زاده امنکی یعنی خواجہ ابو القاسم صدور یافته در استغفار بعضی از اسامی پیراں که در ال ترو
 پیدا شده بوده و ما کما آئین حضرت خواجہ ما اعنی حضرت خواجہ محمد باقی علیه الرحمة بمارسیده است
 له قال المحرب اخبر الطبرانی فی معادیر الاحلاق عن ابی امامة الباهلی رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم و هو علی ناقته المجدعاء یقول اوصیکم بالمجاهد حق اکثر فقلت انه یودته و قال ابن حجر فی الفتح
 و لعبد الله بن عمر و فی لفظ سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یوصی بالمجاهد حق ظننت انه سیورثه و اما
 حدیث ما زال یوصی بالمجاهد حق ظننت انه سیورثه فهو غیر هذا انتهى کلامه التشریف اقول و فی باب
 الکف عن اذى المجاد و الاحسان الیه احادیث کثیرة مرویة فی باب الشفقة و الرحمة علی الخلق من المتکثر
 و غیره من کتب الاحادیث ۱۲ جو با کسر و بضم نیز بمعنی همسایگی نه بفتح چنانکه مشهور است ۱۲ مصرع دوم - گرد نام

بدرجہ میگردی ۱۲

در تحقیق اسامی پیرانیکه باین حضرت مولانا خواجگی اکلکی و حضرت خواجہ احمد احرار گذشتہ اند آن است که
 دو بزرگ اندیکه ازین دو بزرگ والدینند گویند حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش محمد دومینی از ایشان
 مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی مشیخت بنیادی خواجہ خاوند محمود باین حد
 تشریف آورده بودند باول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور ساختند و گفتند که ایشان از کسے مجازند بودند
 بعد از او ائمه مریدانیکه فتنه و در او اخو عمر شروع در شیخی کردند گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ماوراء النهر بزرگ
 ایشان قاتل بر گزنجوین می توان کرد که بے اجازت ایشان مرید گرفته باشند در او ائمه یا در او اخر که این قسم عمل
 داخل خیانت است یا در آن مسلم این ظن نمیتوان کرد و کیفیت به اکابر دین بعد از آن خواجہ خاوند محمود گفتند
 که یک روز مولانا پیش خواجہ کلان ده بیدی رفتند و ایشان خبر بوزہ میخوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان
 گفتند که خبر بوزہ شما تمام است مولانا فرمودند که شما کو اسی میبیدید که خبر بوزہ ما تمام است فرمودند که کو اسی
 میبیدیم که خبر بوزہ شما تمام است از آن وقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نبود که
 بجز این قول مولانا خواجہ در شیخ بگیرند و در پے مرید گرفتن شوند بعد از آن خدمت خواجہ خاوند محمود گفتند که این دو

۱۰۰۰ بداند حضرت خواجہ محمد باقی قدس سره دهلوی نسبت ظاهر بخواجه مولانا خواجگی اکلکی داشت و اکتفا بر الیت از مضافات سمرقند و خواجہ
 اکلکی مرید شیخ درویش محمد است و در مرید شیخ محمد زاهد و در مرید خواجہ عبید اللہ احرار و در مرید مولانا یعقوب چرخ و در
 مرید خواجہ علاء الدین عطار و در مرید خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرایم ۱۰۰۰ مولانا درویش محمد جامع علوم ظاہری
 و باطنی و واقف رموز صوری و معنوی و باوصاف جذبه و استغراق موصوف و سبحا و عطا معروف بودند با تیره سال بزرگ ریاضت
 گذرانیده بحالت بجز در ویرانه بسر کردند و بعد از آن حضرت شیخ محمد زاهد قدس سره آمدند و در تکمیل رسیدند در شرف وفات یافتند ۱۰۰۰
 بدیه محمدی ۱۰۰۰ مولانا محمد زاهد در فقر و تجرید و فقر و در عرق و تقوی و زهد و اتباع سنت مقامات عالی داشتند و قبل از سفری خواجہ
 احرار تا چند سال بر ریاضت چشم را بخواب آتشا نشاندند و با شاره علیی بخدمت خواجہ حاضر شده بشرف بیعت مشرف شده اند خواجہ نورالدین
 دیافقه با استقبال برآمدند و در راه اتفاق ملاقات شد بخلیگر شده در سایه درختی نشسته به بیعت خود سرفراز کردند و بهمان وقت خرقه خلافت
 پوشانیده مریض فرمودند بجز یک صحبت اتفاق صحبت دیگر نیفتاد ۱۰۰۰ از او شای بدیه محمدی ۱۰۰۰ بداند که نسب خواجہ خاوند محمود ظاہری متصل
 است بخواجه علاء الدین عطار و شش واسطه و تحویل نمود نسبت معنوی را و صحبت خواجہ اسحق ده بیدی بعد از آن سیاحت اختیار نمود و کوشش
 اقامت نموده خانقاه بنا ساختہ بترویج طریقت اشتغال کرد و از آنجا ببلدہ لاہور آمد و اصل بحق گشت و خواجہ اسحاق از اولاد محمد کلان
 است و آل خلیفہ قاضی محمد بود و آن از خلفائے خواجہ احرار بود و خواجہ اسحاق از مولانا لطف اللہ تحفیل نسبت معنوی کرده بود و مولانا لطف
 از خلفائے الدیود بود ۱۰۰۰ قاله المغرب بالعربین ۱۰۰۰ یعنی ازین طرف خواجہ خاوند محمود گفته شد که قول شما راست نمیتوان شد که ایشان ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰ ماوراء النهر یعنی آنچہ آں در آن رود باندرجول ملک توران از ایران آرد و در حین واقع است بعد از ملک توران را ایرانیاں عربی دان
 ماوراء النهر نامند ۱۰۰۰ یعنی چنانکہ قول خواجہ خاوند محمود که ایشان از کسے مجاز نبودند مستقیم نبود این نقل هم ۱۰۰۰

اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجہ احرار نقل میکنند و مستمی باین دو اسم میدانند خطاست
 با ساجی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از خال خود نسبت نیست از شخص دیگر است ازین سخنان
 ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تفصیح ده گشت که اسامی آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسد
 که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است
 مع ذلک اگر نویسد قطع لسان طاعنان شود دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجہ خاوند محمود ازین سخنان
 پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقراء بے بضاعت بود یا بلع وجوه چہ نفی پیر مستلزم نفی مرید است با که وجو
 پس نفی این بے بضاعت را طرق بسیار بود چه احتیاج بآنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود
 دیگر داشته باشند و نفی بزرگان بالا صالہ خواسته نیز مستحسن نیست کمالا یحیی علی من له ادنی درایه
 رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْكَوَّابُ
 بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْهَمْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى إِلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَ
 السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدَى +

مکتوبات صد و هشتاد و یکم

حضرت مخدوم زاده میاں خواجہ محمد صادق سلمه اللہ تعالیٰ و آبقاۃ علی مقاربی
 المحبتین صد و یازده در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشایخ رامی بنیم که در مراتب قرب
 ۱۰۰۰ قول خواجہ محمد صادق و سلمه اللہ تعالیٰ تحقیق فرزند برومند حضرت ایشان اعنی حضرت امام ربانی بوده اند و ولادت شان در
 سند بزرگوار و نموده در ایام طفولیت جدا جدا ایشان در کف تعلیم و تربیت میداشتند و میگفتند که این طفل عجائب چیز از کیفیت
 و حقیقت اشیا و از نامی پرسد که جواب آن بدین توری توان گفت بعمربشت سال بنظر قبول حضرت خواجہ ربانی ز خود باقی بخت مشرف
 گشتند و از بزرگات حضرت خواجہ احوال شگرت و معاللات عظیمه نصیب شان گردید بعد از آن حضرت خواجہ بیات خود مخدوم زاده را بخواجه حضرت
 ایشان کردند و به نهایت کمال و کمال رسیدند و انتقال حضرت مخدوم زاده بزرگ بروز شنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته و تاریخ وصال ایشان
 هم ازین لفظ بر می آید حضرت مخدوم زاده در مکاتب متعدد از بعضی کلمات مخدوم زاده کلان سخن فرموده اند ۱۰۰۰ خلاصه زبده ۱۰۰۰ یعنی از
 نفی این بزرگان نفی این فقراء علی وجه الاستلزام مراد داشته اند بلکه نفی این بزرگان بالا صالہ مراد شان بوده است هم مستحسن نیست ۱۰۰۰
 اثر است بلکه که در او ائمه سوره آل عمران واقع است یعنی بے پرو و کار ما کج کن دلباش ما را بعد از آنکه راه نموی ما را و عطا کن
 برائے ما از نزد خود نعمت بر آئیند تو فی عطا کننده ۱۰۰۰ که حضرت مولانا خواجگی اکلکی مجاز بودند ۱۰۰۰

الهی جل شانہ درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیره ایستاد را درجات علیا است
و جمیع دیگر از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکوره تنزل و بایناسب ذلک
فردندی ارشدی محمد صادق پرسید که سبب حدیث که جمیع از مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی
جل سلطانہ درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و صبر و رضا ایستاد را درجات علیا مفهوم
میشود و جمیع دیگر از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیره ایستاد
سفلی و مقرر است که کمیت این مقامات باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اتمیت
است بچنان قدس خداوندی جل شانہ پس از چند امر محالی نیست یا نظر کشفی یا خطا میکند که قریب را
بعید میداند و بعید را قریب یا سبب کمیت این مقامات امر است و در این یقین یا ترتیب یقین
بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتیب یقین بر قرب است بر چند قرب بیشتر یقین زیاده تر و سبب
کمیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایب مافی الباب
حصول قرب مرطوف لطائف راست پس یقین نیز نصیب همه باشد و کمیت آن مقامات
چون ترتیب بر اتمیت یقین است نیز ایستاد را حاصل بود پس تواند بود که بزرگی با وجود قلت قرب
در مقامات الطف لطائف اقامت و زبده باشد و با کثرت لطائف رجوع ناکرده بود و
در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و با کثرت لطائف که لطیفه قالب است رجوع
کرده چه لطیفه قالب چون از آن قرب محروم است پس یقین نیز نصیب او نباشد پس کمیت آن مقامات
از کجا پیدا کند و بزرگی که رجوع او باین لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینیات لطائف
دیگر که سابقا حاصل شده بود مستور گشته بخلاف بزرگی که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف
لطائف است قرب و یقین و در حق او استقامت دارد و استوار پیدا نه کرده پس ناچار در مقامات

پس کمیت این مقامات بدون اقریب متحقق نخواهد شد و هم چنین عکس آن و حال بر دو جمع مذکور بخلاف این دیده میشود پس آن
چند امر محالی نیست از ۱۲ خلاصه الجواب و تحریر جمیع که در مراتب قرب درجه ادنی دارند و در مقامات مذکوره ایستاد را درجات
علیا مفهوم میشود و علو مقامات ایستاد از مقامات جمیع دیگر بر نسبت مقامات الطف لطائف ایستاد است بلکه بر نسبت اتمیت
پس جمیع ادنی در مقامات مذکوره نیز ادنی اند بر نسبت جمیع ثانیه لیکن بر نسبت الطف لطائف شان و جمیع که در مراتب قرب
درجه علیا دارند و در مقامات مذکوره اقدام سفلی این اسفلیت اقدام شان باعتبار کثرت لطائف ایستاد است اما باعتبار کثرت
لطائف خود پس در مقامات مذکوره نیز اکمل اند از جمیع اولی پس آنکه اقرب است اکمل است و آنکه غیر اقرب غیر اکمل پس منشأ سوال علم
ایستاد است میان مراتب لطائف والله اعلم و علمه اتم ۱۲

مذکوره اتم و اکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه مدقرب و یقین اکمل است در مقامات نیز
اکمل است لیکن این کمالات او را مستور ساخته اند و برائے دعوت خلق و حصول مناسبت بخلایق که
سبب افاده و استفاده است ظاهر او را همچون عوام الناس گردانیده این مقام بالا صالت مقام
انبیاء و مرسل است علیهم الصلوٰات و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و
علیه الصلوٰة و السلام طلب الطمینان قلب نموده و در حصول یقین در رتبه عوام الناس محتاج
برویش بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام گفت ائی یحییٰ هذه
الله بعد موتها و آنکه رجوع مذکوره است از یقین خود گفته گوشتش الغطاء ما اذ ددت یقینا
این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است گرم الله تعالی و همه پس حل بر آن باید کرد که پیش از حصول
رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رتبه عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلائل و
براین است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات
را زیاده از یقین محسوسات نمی یافت اما بعد از رجوع آل یقین مستور شد و در رتبه عوام الناس محتاج
بدلائل و بر این گشت ع چونکه برورشم میدهند میر ویم و السلام
از ایشان یعنی برادر من سبزه از این ۱۲

مکتوب صد و هشتاد و دوم

به ملا صالح کولانی صد و یازده در بیان حدیث نبوی علیه و علی الیه الصلوٰة و السلام
که فرمود مر بعضی از اصحاب خود را که شکایت از خواطر سوء نمود و نموده اند فلیک من کمال الایمان
و ما یناسب ذلک جمیع از رویش نشان نشسته بودند سخن از خطرات و وسوس طایمان در میان
له اشارت است بکریه که واقع است در باره تلک الرسل و سوره بقره اذ قال ابراهیم رب انی کیف تخی الموقی قال اولم
تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیور یعنی و یاد کن چو گفت ابراهیم ای پروردگار من بنما مرا چگونه
نموده میکنی و در کجای را گفت آیا باور داشته ام لیکن میخوام که آرام گیر دل من مطمئن گردد گفت خدا پس بیکجه
آن از پرندگان ۱۲ اشارت است بکریه که واقع است در سوره بقره و باره تلک الرسل او کالذی صر علی قریه و همی خاویه
علی و شهابی قال ائی یحییٰ هذه ک الله بعد موتها یعنی آیا ندیدی مانند آن کسی که گشت بر دیو و آن ده افتاده بود بر سقنه شهابی
گشت چگونه زنده کند این را خدا بعد از مردن و خرابی این ۱۲ اشارت الی ما دود عن علی رضی الله تعالی عنه یعنی اگر از امور غیب
باب در کرده شود یقین من زیاده نکرده بلکه هم چنانکه بود باقی بماند و هنر الکمال بلوغه درجه الکمال ۱۲ یعنی خود نفس نفس حضرت

۱۲ اشارت الی ما دود عن علی رضی الله تعالی عنه یعنی اگر از امور غیب

آوردند درین ضمن حدیثی مذکور شد که بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات پیش آن سرور از خطرات شوق خود شکایت کردند آن سرور فرمود علیه الصلوة و
السلام ذلك من کمال الایمان این فقیر را در آن وقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت
والله سبحانه أعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین
مترتب بر کمال قرب و بر خیز قلب و با فو قی و ابراز لطائف قرب الهی جل شانہ بیشتر پیدا شود ایمان و
یقین زیاده تر خواهد بود و بے تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور
خواهد یافت و وسوسه نامناسب تر لایح خواهد گردید پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس منتفی
نهایت نهایت را بر خیز خطرات بیشتر و نامناسب تر ملکیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بے
مناسبتی تا تم داد الطف لطائف را بطبیقة قالب و این بے مناسبتی بر خیز افزون تر قالب خالی تر و
ظلمت و کدورت نزدیک تر و در و خوار و وسوسه در آن بیشتر بخلاف بتدی و متوسط که این قسم خواطر
الیشان را بر سر قاتل است و زیاده تر بخش مرض باطن فلان کن من القاصیین آیین معرفت از
معارف غایبیه این درویش است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة للمصطفی
علیه و علی الیه الصلوة والسلام

مکتوب صد و هشتاد و سوم

به ملا محصوم کابلی صدور یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفی

۱ عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال جاء ناس من اصحاب رسول الله الى النبي صلى الله عليه و آله فسالوه انا نجدنا
في انفسنا ما يتعظم احدنا ان يتكلم به قال او قد وجدتموه قالوا نعم قال ذلك صيغة الایمان دوا مسهل یعنی دوا
است از ابی هریره رضی الله تعالی عنه آمدند جماعه از یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم پس پرسیدند که حضرت را بدستی که با ما
در ذات ما می باشد خود از خواطر و وسوسه چیزیکه سخت بزرگ و پس گران و مکره و مبداء و یکبار که بگوید زبان آورد آنرا گفت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم با تحقیق یافتند شما که امیت و گران بر زبان آوردن آن چیز را در نفسها می خود گفتند آنرا بای فقیه فرمود این گران یافتن و مکره و پیدا شدن
عن ایمان است چه قبیح پیدا شدن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد و آنرا صدق ایمان است روایت نمود این حدیث را مسلم ترجمه آنرا شیخ
۲ پس مباش از قصور کنندگان در فهم کلام ما و اعرفت لكل ذی حق حقه قال تعالی و اتوا الی یوت من ابوابها ۱۲

علی صاحبها الصلوة والسلام و التیجة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس
نود گرداند آید است که تعلقات شقی و توهمات پرانگنده که بر ظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن
نباشند مع ذلک سعی نمایند که تحقیق که در تفرقه ظاهر میسر آید و اگر در باطن سرایت کند دانه صول
بطلب باز دارد و عباد ایا الله سبحانه من ذلك دنیا و دینا که گاهی آن میکند که کسی آنرا بصرف عمر
گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا که خوابد بود و بے سرای و باغ تو زندان تو
خان و مان تو بلائی جان تو پیش از مرگ اگر کاره کردی و الا خرابی در خرابی است سبق باطن
را عزیز باید دانست و بر چه منافی آن باشد آنرا دشمن باید داشت و بر چه عجز عشق خدای احسن
است که شر خور دن بود جان کنان است و ما علی الرسول الا الیکم و والسلام

مکتوب صد و هشتاد و چهارم

به قلیج الله صدور یافته در ترغیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی الیه و علیهم
الصلوة والسلام و التیجة مکتوب مرغوب فرزند عزیز که از روی محبت و اخلاص
نوشته بود و میر سید خواجهر رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق مرغیبات
نمود رفیق گرداناد و بجز ملة النبی و الیه الا تجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیحات آنها
لے فرزند آنچه فرو و بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام و
التیجة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر بان متابعت جمع شوند فیها و نعمت
والا جز خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطائفة خلیفه العبد از فوت شخصه بخواب دید و از حالش پرسید
یعنی رفتن دے از دار قنار با بقا ۱۲

۱ یعنی تحقیق که از بقاء این از خفت یعنی بسکی فکد گران و ثقل حاصل آنکه مبادا که جمعیت اسباب ظاهر و باطن نسبت باطن گردد و ۱۲
ضممتیس بالفعلة المحسة المحموده یعنی خوب است و زیبا ۱۲ کفیت دی البوالقاسم مولود و مدفن دے بغداد است و در باب
سفیان ثوری داشت وفات دے بروز چهارشنبه بیست و هفتم ماه رجب سال دو صد و نود و هفت یا بیشت یا نه یا سه صد است ۱۲ خزینة
۳ یعنی فمکتبته بالحصلة المحموده و تحت هذا الفعلة المحسة یعنی پس چه خوش و چه زیبا است این ۱۲

خبر در جواب او گفت طاعت العبادات و فنیته الاشارات و ما نفعا الا ذکيات
 و کفها فی جوف الليل فیکون یبتاعه و متابعه خلفائه الراشدين علیهم
 و علیهم الصلوٰة و السلام و ایضا کذا لفة شریعتیه قولاً و عملاً و اعتقاداً فان
 الاولی بین و بؤکة و الثانیة شوم و هکله ^{یاد گیر این را} ^{یعنی سبقت دیگر} ^{متصور دیگر} ^{بکار دیگر}
 یعنی جای که خوانده شد در نظر خوب در آمد اما کار دیگر از تصنیف اهم تر است با و بر و اختیاری است
 و اولی است و السلام

مکتوب صد و هشتاد و پنجم

بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفوی
 علی صلیهما الصلوٰة و السلام و النجاة استقامت ارزانی داشته بهیسمت متوجه جناب قدس
 خود گرداناد آنچه بر او شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری نادون حق سبحانه و این سلامتی بر
 تقدیر میسر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطور می نماید اگر فرضاً هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل
 نه گذرد بگو اسطه نسیانی که دل را از ماسول او تعالی حاصل شده است ع کار این است و غیر
 این همه هیچ یقیناً المرام آنکه مولانا فاضل سمرهندی که بخدمت علییه قیام دارد پدر او در سمرهند است
 آرزو می آید که در پیری و ضعف خود بملاقات پسر خود و پسر و بر و بیاء علی ذلک

له قوله طاحت الی یعنی سرگردان شد در رفت و بپاشید و بر باد رفت آری همه عبارتند و سخنان که در حقائق و معارف میبایست و فانی شد آن سخنان
 که میگردیم و سوده کردار اجرائی که تحت چرخ میگردیم ترغیب و دادر طایب را با تمام و بهر عبادت و ریاضت و عدم اعتنا
 و اعتبار بر طاعت و تریات صوفیه بدیت کارکن کار بگذرد از گرفتاری راه کار دارد کاره از ترجمه الله قوله الاذکیعات عن ابی
 هر یو که رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول افضل الصلوٰة بعد المفروضة صلوٰة
 فی جوف الليل دو ا که احد یعنی افزون ترین نماز در ثواب نماز است در دون شب این باعتبار زمان است و نماز نفل در خانه
 افضل است باعتبار مکان ^{۱۲} از ترجمه الله پس لازم گیرید اتباع پیغمبر اعلی الله علیه و آله و سلم و اتباع خلفائے راشدین و س را و اجتناب
 نمایند از مخالفت شریعت و س صلی الله علیه و آله و سلم در قول و عمل و اعتقاد زیرا که متابعت آنسور علیه الصلوٰات و التسلیحات سراسر
 بین و بیکت است و مخالفت آن سراسر کائنات علیه الصلوٰات و التسلیحات و الحقیات شوم و بیکت است و بربادی و خرابی
 در خرابی و ربوای اعادنا الله تعالی آمین ^{۱۲}

فیرا بر تصدیق این معنی متوسل ساخت و الا موعند کربل کل من عند الله و السلام

مکتوب صد و هشتاد و هشتم

بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و در
 بیان آنکه هر بدعت ضلالت است از حضرت حق سبحانه و تعالی تبضرع و زاری و التجا و افتقار
 و ذل و انکسار در سر و چهار مسالمت نماید که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان
 نیر البشر و خلفائے راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیحات ^{۱۲} ^{یعنی سوال میکند} ^{نویسده} ^{نویسده} ^{نویسده}
 مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که با و مستند اند گرفتار عمل آن محدث گرداناد و مفتون حسن
 آن مبتدع گشته و مجرمة سید المخار و الیه الا بدار علیه و علیهم الصلوٰة و السلام
 گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیه حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسور و خلفاء
 راشدین علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیحات ^{۱۲} ^{یعنی سوال میکند} ^{نویسده} ^{نویسده} ^{نویسده}
 نماید و سیه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و

له یعنی کار نزد شما است و شما اندر این مختار اید و اختیار شما باقی است بلکه هر چیز از نزد حق است تعالی و تقدس چه اختیار و چه غیر آن
 اشارت است بکریه که در سوره آل عمران واقع است قل ان الامر کله لله یعنی بگو که کار همه مرعده راست و نیز با آنکه در سوره
 انعام واقع است قل کل من عند الله یعنی بگو که همه از نزد خدا است قل لله و تقدس ^{۱۲} الله یقول الحرب عقی عنه قد شد
 الامام الربانی قدس سره فی البدعة تشدیداً کثیراً فی غیر موضع من مکاتیب و یحوق له ذلک فلولاً هذا الاستغفر
 ظلمات البدعة جمیع بلاد الهند و ما دواء النهر و لا یجالیف قوله فی ذلک قول العلماء الاسلاف و هم الله حیث شملوا البدعة
 علی حسنة و سیه و اما و بالحبسة ما یكون له اصل فی المصد و الاصل و لو شاذة کبناء المناثر و المدارس و الرباطات
 و قد و بین الكتب و ترتیب الدلائل و مخوذک و السیئة ما لیس له اصل فی اصلا فالامام قدس سره لا یطلق اسم
 البدعة علی القسم الاول لوجود اصل فی المصد و الاول فلا یكون مبتدعاً عاده و اما ثانیاً بل یخصه بالقسم الثانی فقط
 لکونه مبتدعاً عاده و اما ثانیاً حقیقة و لقوله صلی الله علیه و سلم و کل بدعة ضلالة فالنزاع بینهما لفظی اعنی فی الاطلاق
 اسم البدعة علی القسم الاول و عدم اطلاقه قال السید الشیخ محمد مظهر قدس سره فی المقامات السعیدة
 و کان والدی رضی الله عنه یقول البدعة الحسنة عند الامام الربانی قدس سره داخله فی السنة و لا یطلق علیها
 اسم البدعة بموجب کل بدعة ضلالة و النزاع لفظی بین و بین العلماء القائلین بوجود الحسن فی البدعة و اثبت
 هذا بالبلخ الوجوه فی دسالة الرابطة و هو قال فی هامشها قوله لفظی ای فکل بدعة ضلالة و اما حقیقة السنة و هی البدعة الحسنة
 عند العلماء داخله عند الامام الربانی قدس سره فی السنة و اما کتب ذلک و اللو هیة القائلین بعدم ربانی بر ص ^{۳۲۷}

جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضاً عمل بتدریج را امر و بر او اسطره ضعف بصارت بطراوت
و نصارت بیند فردا که حدید البصر گردد و دانند که جز خسارت و زیانست نتیجه نداشت بپشت بوی
صبح شود و مجبور در معلومت با که باخته عشق و رشب و مجبور به سید البشر میفرماید علیه و علی اله
الصکوات و التسلیمات من احدث فی امرنا هذا اما لیس منه فهو رد چیزه که مرد
باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله
و خیر الهدی هدی محمد و شر الکفر و المحدثات تأتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه
الصلوة و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبداً احشیاً فانه
من یحش ربه بعدی فیسوی اخلاقاً کتبوا فعلیکم بسنتی و سنت الخلفاء الراشدين
المهدیین تمسکوا بها و عصوا علیها بالنواجز و ایاکم و محدثات الامور فان کل
محدثه بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه بر محدث بدعت باشد و بر بدعت ضلالت
پس معنی حسن و بر بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که بر بدعت افع سنت
است تخصیص به بعضی ندارد پس بر بدعت سینه بود قال علیه الصلوة و السلام ما احدث قوم

دقیقه حاشیه ۳۳ الحسن فی البدعة اصلاً متسلکین بقول الامام الربانی قدس سره اه قلت و کون هذا التزاماً لفظياً انما
هو بینه و بین العلماء المتقدمین و اما المتأخرون الذین وسعوا ذیل البدعة المحسنة و ادخلوا فیها کثیراً من البدع
خفوا صافی و منه فی بلاد قدس سره کما در علمهم افعالهم المخصوصة التي لیس لها اصل فی الصد و الاحول و الجور و مجسها
نقل من العلماء المتقدمین المتشرعین فالتمسوا بینه و بینهم معنوی حقیقی فادروا ذلك الصا و قد وقع فی کثیر من هذا
منوعین قراءة المولد لعل البدعة و لكن هذا المنع من وصف قراءة المولد لا من اصلها کما فصل ذلك فی المکتوب الثاني
و السبعین من المجلد الثالث و انما اطلبنا الكلام فی ذلك لئلا یفتقر بظاهر کلامه المجاهلون انتهى کلام المحدث فی ترجمة
المبید و المعاد ۱۲ حاشیه صفحہ ۱۲۱ قول من احدث الخ یعنی کسیکه نوید بگوید در دین ما که این دین روشن و بویژه است چیزیست که نسبت ازین
دین پس آل چیز باطل و مردود است رواه البخاری و مسلم عن عائشة رضی الله تعالی عنهما ۱۲ قول اما بعد الخ یعنی بعد از حمد و صلوة بهترین سخنان کتاب
خدا است که قرآن مجید است و بهترین طریقه و سیرت محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم و بدترین چیزها چیزهست که نوید بگوید که شده است
که بدعت عبارت از آن است و بر بدعت سبب گرامی است رواه مسلم عن جابر رضی الله تعالی عنه ۱۲ قول و قال علیه الصلوة و السلام
اوصیکم الخ یعنی فرمود و بیجا فرمود صلی الله علیه و سلم و وصیت میکنم شمارا بر پرین کار و ترس از خدا و بقبول کردن حکم امر از فرمانبرداری ایشان و آنچه موافق
حکم شرع بود و تقوی جمع شود اگر خدا حاکم تمام محضی بود زیرا که بدستی کسی که بیادش از تمام کبریه است و در مردم و در سمع و طاعت امر امن است از قنیه
پس لازم گیر بر بدعت و بدعت مراد بدعت خلیفه یا کسی که اهل رشد و رشاد و راه یافتگانند و چون در زیند بسنت من و سنت خلفای راشدین و بدعت
بر زیند بسنت دندانه را و حکم گیرید آنرا و در دین خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنس و کائنات و زمان راشدین نبوده اند زیرا که بر خصلت آنها
کرده شد بدعت است و بر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت ۱۲ رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه ۱۲ قول اما بعد الخ قوم الخ یعنی نوید بگوید
که بدعتی قوم بدعت را که بدعت بدعت است و بدعت بدعت است پس چون بدعت بدعت است اگر چه بدعت بدعت است از نوید بگوید که بدعت بدعت است رواه احمد

بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة و عن حسان قال
ما ابتداء قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیذ هلاکة الی الی
یوم القيامة باید و سنت که بعضی از بدعتها که علماء و مشایخ از احسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه
نموده می آید معلوم میشود که رافع سنت اند مثلاً در تکفین میت عامیه را بدعت حسنه گفته اند یا آنکه بعضی بدعت
رافع سنت است چه زیادتى بر عدد مسنون که ثواب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و تمجین مشایخ
ارسال فاش را بجانب دست چپ مستحسن دانسته اند و سنت درفش ارسال آن بین الکفین سنت کبر ظاهر
است که این بدعت رافع سنت است و تمجین است آنچه علماء و زینت نماز مستحسن دانسته اند که با وجود
ارادة قلب بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آل سرور علیه و علی اله الصلوة و السلام ثابت
شده است نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده
باشند بلکه چون اقامت می گفتند تکیه می نمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته
اند و این فقیر میدانم که این بدعت چه جلای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آل اکثر مردم بزبان گفتن
مینماید و از غفلت قلبی پاک ندارد پس درین ضمن فرضی از فرض نماز که نیت قلبی باشد ترک میگردد و بعضی

سأله و عن حسان قال الخ روایت است از حسان بن ثابت رضی الله تعالی عنه پیر از کرده هیچ قوم بدعت را در دین خود مگر آنکه کشید
نزد تعالی از سنتی که در دین ایشان است مانند آن که پیوسته باز نمی گرداند آن سنت را بسبب ایشان تا روز قیامت رواه الدارمی ۱۲
عائشة رضی الله تعالی عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفن فی ثلثة اثواب یمانية بیض سحلیة من کربس
لیس فیها قیض و لا حماة یعنی آنحضرت کفن کرده شد در سه جامه یعنی سپید منسوب به کربس که نامش سحول بود از پنبه بود و نه بود و این سه جامه پنبه
و نه در رواه البخاری و مسلم ۱۲ قول فاش بالفتح مراد و ش بمعنی مانند و بمعنی شکله و سنار و بمعنی موشی بال اسب ۱۲ رخ ۱۲ مانا که غرض
ایشان ازین عمل تشبیه است بر دوگان دانند که این عمل رافع سنت است و مودعی الی البدعة و موصول بحرام و نه بدعت تشبیه بر دوگان افضل است تشبیه
بر محمد صلی الله علیه و سلم و اوست که موت قبل از موت مشرک گشته پس اگر ایشان طالب تشبیه بر دوگان اند پس آل سرور علیه السلام و الصلوة او
است و افضل ۱۲ عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اعتم سدا
عمامة بین کتفیه و اذ التزم ذی یعنی بود آنحضرت بپوش عیست و سنار فرو میگرداشت گوشه و سنار مبارک را میان
الاشانه خود ۱۲ قال المحقق الامام ابن الهمام قال بعض الحفاظ لمرثیت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
بطریق صحیح و لا ضعیف انه کان علیه الصلوة و السلام یقول عند الافتتاح اصلی کن اولاً عن احد من الصحابة و انما
بل المتقول انه علیه الصلوة و السلام اذا قام الی الصلوة کبر و هذه البدعة کبر لانه عون علی استحضار النیة
و عبادة اللسان ۱۲ قال العلی القادی فی شروح مشکوٰۃ ثم لا یحقی ان النیة باللسان مع غفلة الجنان
غیر معتبر و فی در المختار و المختار فیها عمل القلب الا لزم للاذکار فلا عبرة لذلك باللسان ان خالف القلب فانه کلام
لا یتعلق الا اذا اعجز عن احضار کلامه و رصایته فیکفیه اللسان ۱۲

تواند گرفت و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و هشتاد و هشتم

بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل مسائل که پرسیده بودند مکتوب مرغوب انغوی و اعزای وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند عبت آثاراً اختفاً^{بجانب شش} بعضی از لطائف در مرتبه قلب مقصود برال لطائف است که قلب متفهم آنها است نه آن لطائف که در موارث قلب تحقق دارند که اختفاً آنها در مرتبه قلب معنی ندارد و دیگر شخصی را که استعدادش تا مرتبه قلب یا روح است پیر صاحب تصرف تواند در مراتب فوق رسانید اما اینجا دقیقه ایست که بحضور تعلق دارد و تخریر بیان آن متعسر است و دیگر چنانچه هر بزرگ باطن متکون شود و باطن بلون ظاهر مضمین گردد و چه دشوار است که احکام ظاهر و باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید و السلام

مکتوب صد و هشتاد و نهم

بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافته در بیان آنکه با فقراء با وجود گرفتاریهای لاطائف ارشد مناسبت است با فقراء و بطراوت دنیا و فی فریفته نباید شد و سبق باطن را عزیزی باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و بمنّت و زاری تمام قبول باید نمود و مایه ناسب ذلک الحمد لله رب العلمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین مکتوب شریف فرزندان ارجمند اعزای ارشد شرف الدین حسین وصول یافت موجب

بقیه حاشیه ص ۳۳ بما هو ثابت لتطویر هذا و المتفصیل حل آخر ۱۲ لکه بیان نش است که مرید بچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بے توسط نماید متوسل باید شد و اندر بدیهت که از علوم علوی خطی فراگرفته بعالم سفلی جهت دعوت و ارشاد آورده باشد و از راه مناسبت اعلی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی وارد آن فیوض مستعدان رساند و آن واسطه رقی مرید نیست که اتصال بے چونی غیب الغیب نموده بعالم شهادت رجوع نموده است پس مرید بر چند وجه مناسبت بر پیر بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید پس زان روئے که چشم تست احوال معبود تو پرست اول ۱۲ خواجه محمد معصوم قدس سره ۱۶۵ بدانکه رابطه حفظ صورت پیر است در دل ۱۲

نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات و المحدثات فانها نیادات علی المسئله و کوبوجه من الوجوه و الزیاده کسره و الشکر دفع فعلکم بالافقصار علی متابعت مسئله رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و لا کتفاء علی اقتداء اصحابه اکرام فانیهم کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم و اما القیاس و الاجتهاد فلیس من البدعه فی شئ فانه مظهر لمعنی النصوص لا مبیث امر و اید فاعتبدو یا اولی الابصار و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات

مکتوب صد و هشتاد و نهم

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او کتابت که بیارال نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوال مسطوره مطلع گشت بداند که حصول رابطه شیخ مرید را بے تکلف و بے فعل علامت مناسبت تمام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقه اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا که ام دولت مندر آبان سعادت مستعد سازند حضرت خواجه احمد ارقدس الله تعالی سره العزیز در فقرات می آرند که سایه رهبر است از ذکر حق و به گفتن باعتبار نفع است یعنی سایه رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را درین وقت بمنزله کور جل و علامت مناسبت کامل حاصل نیست تا راه ذکر نفع تمام

۱۵ اشارت است بحدیثی که اندرین باب وارد است قال عمر رضی الله تعالی عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بادک اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم رواه زرین یعنی اصحاب من بمنزله ستارگان اند که با آنها راه یافته میشود پس هر کدام ایشان که اقتدا کنید پیروی نمایند راه راست می یابید و ازین مفصل ترجمه آمده ۱۶ قول و اما القیاس الخ جواب سوال مقدرو هو ان القیاس ایضا بدعه مع ان الامه قائلون به فاجاب بانہ لیس من البدعه فی شئ فانه مظهر للحکم المنصوص فی الاصل المقیس علیه فی الفهم لوجود العلة فیها لا مثبت حکم جدید کما تقرر دخی موضع ۱۲ قول فاعتبدو الخ اشارت است بکرمه که واقع است درباره قدس سره و سوره شجر یعنی پس عبرت گیرید از خداوندان دیدار و هدا استدلوا به علی کون القیاس حجة فان الاعتبار و الشئ الی تطویر و العبارة بصور اللفظ لا بخصوص السبب و اللفظ عام لیشتمل الاعتبار و کل ما هو در الشئ الی تطویر اسی حکم علی الشئ (باقی بر ص ۳۷۹)

فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریها و فقر و از کارانیا و زرفته اند این معنی یا دار شملت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود نیک و اصیل است و بر ارتباط معنوی اول دلیل آن فرزند بطراوت و نیل و فی فریقته نشوی و بکروفری معنی او مفتون نگردی که بپسندار و بے اعتبار است امروز اگر این معنی معقول شما نشود و فراموش معقول خواهد شد و فائده خواهد داشت که گوشش از بار جزیران شده است و نشود و ناله و فغان مراد باید که سبق یاطن را از اجل نعم خداوندی جل شانزه دانسته تکرار آن مولع و حریص باشد و پنج وقت نماز را بجاعت بکسل و قنور او نماید و از بهل یک زکوة را منت بقرا و مساکین رساند و از محرمات و مشبهات اجتناب دارد و بر خلائق مشفق و مهربان باشد طریق نجات و دستگیری اینست و السلام

مکتوب صد و نودم

بیکه از فرزندان میر محمد نمان بدخشی صد و ریافته در تخریص بر دوام ذکر الهی جل سلطان و در تخریب بر اختیار نمودن طریقه علی نقشبندیه قدس الله تعالی است و ادعای با بیان طرز ذکر و مآیناسب ذالک و بسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمین و الصلوٰة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین اجمعین و انا و آگاه باش که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی آدم و فلاح و دستگیری همه دند که مولای خود است جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانزه باید ساخت و یک لحظه غفلت نباید کرد و الله سبحانه الحمد و الثناء که دوام ذکر و طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و در ابتدا میسر میگردد و بطریق اندراج الیه ایة فی البدایة حاصل می شود و پس اختیار این طریقه علیه مر طالب را اولی و الشب باشد

له قوله بهجت شادمانی و تازگی و زیبائی و خوبی و بالهم چنانکه مشهور است غلط است ۱۲ غ ۱۳ قوله مولع بضم میم و او معروف و فتح لام و عین جمله صیغه اسم مفعول یعنی حریص گردانیده شده ۱۴ غ ۱۵ قال صلی الله علیه و سلم و من وقع فی المشبهات وقع فی الحرام یعنی و کسیکه بقتل در شبهات می افتد یا نزدیک است که بقتل در حرام رواد الشیخان ۱۶ مشکوة ۱۷ قال صلی الله علیه و سلم لا یوحی الله من لا یوحی الناس رجعت نمی کند خدا قلل بر حمت خاص کامل خود کسی را که رجعت نمیکند و او میان را رواد الشیخان ۱۸ مشکوة ۱۹ اشادة الی قوله تعالی انما الصدقات للفقراء و المساکین الخ ۲۰ سوره توبه پاره یقین و در ۱۲

بلکه واجب و لازم پس بر تو باد که قبله توجه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه علیه اقبال نما و بهمتی از باطن تشریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی که آن مضمین صبح جبهه البیت مرقب حقیقی را و اسم مبارک الله را بر آن قلب بگزارانی و درین وقت بقصد هیچ عضو را حرکت ندی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیله صورت قلب را بجانندی و با آن لطیف نباشی چه مقصود تو چه قلب است نه تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را بچوینی و بے چگونه ملاحظه نمائی و هیچ صفت را با آن متقمم نه سازی و بحضور و ناظر نیز ملاحظه کنی تا از روی حضرت ذات تعالی و تقدس صفات فرود نیانی و از آنجا بشود و وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری بچون بشود و چو آرام نه گیری چه بر چه در سر است چو ظاهر شود بچون نبود و بر چه در کثرت نمود اگر دو واحد حقیقی نباشد بچون را در آید و دایره چو بایست بسط حقیقی را بیرون محاطه کثرت باید تولید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بے تکلف ظاهر شود آن را بنظر قلب باید برد و در قلب نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که میر کیست پیر آنکس است که از طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانزه استفاده نمائی و در دوا و اعانت بادرین طریق یابی و مراد کلاه و دامنی و شجره که عرف شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه تجارته تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست گیری و با عقدا و خلاص با و زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج درین صورت نیز قوی است و بدانی که منایات و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب یا در واقع با دشتاه دید یا قطب یافت فی الحقیقت نه چنین است بیرون خواب و واقع اگر با دشتاه شود یا قطب گردد

له یعنی چون طریقه علیه نقشبندیه این چنین است پس بر تو واجب و لازم باد که قبله ۱۲ غ ۱۳ بداند مقام قلب صنوبری یعنی پاره از گوشت که بشکل صنوبر است در جسم انسان دو انگشت فروزید و پستان چپ است و نور او سرخ است و له خواب بگوید اهل دل منزل کن و در بهلوئے اهل دل دے حاصل کن خوابی که بر بینی جمال محبوب ازل آئینه تو دل است و در دل کن ۱۴ غ ۱۵ قال الله تبارک و تعالی و اذ کونتم دیک و تبطل الیه بنیتلا ۱۶ غ ۱۷ فی القاموس و حواططه فلان اذ در کاف امو برید و هو یا باک کان کلاهما یحوط بهما یعنی بیرون از محیط دایره کثرت ۱۸ غ ۱۹ جمع واقع و واقعه بکسر قاف و فتح عین حمل خواب و بمعنی جنگ و حادثه و سختی و زمان قیامت و مرون و حال و کارزار اغاث و در اصطلاح صوفیه چیزی که وارد شود بر قلب بهر طریق که باشد خواه بقوت قلب خواه بغير آن ۲۰ غ ۲۱ در اصطلاح صوفیه گویند امری را که در قلب واقع شود خواه در لفظه دیداری خواه در لوم معروف اما لفظ صوفی است و واقع ۲۲ غ ۲۳ محمد افضل ۲۴ غ ۲۵ قول پس ثابت و متحقق شد که نسبت میان منام و واقعه عموم و خصوص است و در کلام حضرت شیخ قدس سره مراد از واقعه غیر منام است که با هو متحققی النقیل ۱۲

عدم تعین قلب است با حکام منزله سماوی تصدیق که دانند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت یسر است در اتیان احکام شرعی و بدو فرم خراط القادر وقال الله تبارک وتعالی کبر علی الشیوکیین ما تدعوهم الیه الله یجیب الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب والسلام علی من اتبع الهدی والکفر متابعه المصطفی علیه وعلى الیه الصلوات والتسلیمات اللهم اذکک لها

مکتوب صد و نود و دوم

بشیخ بدیع الدین سهروردی صد و نود و یکم در جواب استفسار که نموده بودند: انجمنی از شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرض داشت یا زده ام که بحضرت خواجہ قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین گشت که بلند تر از مقام حضرت صدیق اکبر است دخی الله تعالی عنه الخ معنی این کلام چه باشد بدین آن شد که الله تعالی لا شریک له که این عبارت مستلزم تفصیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و کوشش گوئیم که این سخن و سخنان دیگر که در آن عرضه داشت واقع شده است از جمله واقعات است که به پیروی نوشته و مقرر این طائفه است که هر چه از وقایع رویداد صحیح باشد یا سقیم بے تخاشی به پیروی و اظهار می نمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است پس از اظهار آن چاره نبود و در این خطه این معنی هیچ خطی لازم نمی آید و حل دیگر آنکه بخوبی نموده اند که اگر در جزئی از

له قوله کبر علی المشوکیین واقع است در باب الیه بر سورة فتوری یعنی دشوار که بر مشرکان آنچه میخواستی انی الشان را بان خدا بر میگزیند بسوئی خود بر کنوا و در راه یمناید بسوئی خود بر کنوا رجوع میکند ۱۲ شمه از حال شیخ بدیع الدین بجا نشین مکتوب صد و نود و دوم بمعرفه تحریر کرده من شاء فلیرجع الی بنگاک ۱۳ یعنی بریزد و گوارد معنی حضرت محمد الباقی قدس سره لا قدس ۱۴ که حیث قال فی المکتوب الحادی عشر خود را بهم بالعکاس آن مقام رنگین یافت و لفظ هم دلالت نمیکند مگر بر فکرت و لو بوجه من الوجوه فاین المساواة فی التفصیل فلا استلزام ولا ایها المانع للمعاد و حیث ادب العباد و هو یقتضی يوم المنتداد اهاذا الله من حسد الحساد ۱۵ یعنی اگر تسلیم کنیم که این عبارت مستلزم تفصیل است گوئیم الخ ۱۶ که یعنی بدون تحقق این علامت تحقق تصدیق و بدو تعین قلبی با حکام شرعی ممکن است بلکه محال و نظر القادر که عبارت از دست مالکین و کشیدن است بر شاخ درخت غار در یعنی رنج و محنت برداشتن ۱۷ که بدانکه تاویل و تعبیر عبارت است از بیان مراد و مال و صرف کلام از ظاهر آن ۱۸ معنی فان الوقایع سیما قبل العرض علی الشیخ لا تكون مبنیه علی الظاهر ولا مستلزمه لصحتها بل تكون بین بین ۱۹ که را به و را در انتاء طریق ۱۲

جزئیات غیر بنی را بر بنی فضل متحقق شود با که نیست بلکه واقع است چنانکه در ماده شهادت زیادتها واقع شده است که در انبیاء نیست علیهم الصلوات والتسلیمات با آنکه فضل کلی مبنی راست علیه و علی الیه الصلوات والتسلیمات برین تقدیر اگر غیر بنی در کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلند تر یا بدین هم مجوز باشد بر حصول آن مقام و ابواسطه متابعت بنی است و بنی را نیز از آن مقام حکم حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها انصیب تمام است پس هرگاه فضل جزئی غیر بنی را بر بنی مجوز گشت بر غیر بنی بطریق اولی مجوز خواهد بود و لا اشکال أصلاً والسلام

مکتوب صد و نود و سوم

بسیادت پناهی شیخ فرید صد و نود و یکم در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آرائی اهل سنت و جماعت و تحریف بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اغراء بر ترویج و تائید آن بسبح الله الرحمن الرحیم الله تعالی ناصوكم و معینکم علی کل بالکسر بر خلاف بدین ۱۳

له قوله که نیست چه در تفصیل و مناط تفصیل بر فضل کلی است نه جزئی و الا لزم ما لزم من خلاف المعتقدات المقررة المسلمة عند الملک فافهم فانه من مزال الاقدام ۱۴ قول بلکه در ماده غیر شهادت نیز واقع شده است قال صلی الله علیه وسلم ان من عباد الله لا ناسا ما هم با نبیاء ولا شهداء لعلهم الا نبیاء و الشهداء ان یوم القيمة قالوا فالتخبرنا من هم قال هم قوم تحابوا برور الله علی غیراد حام بینهم ولا اموال یتعاطونها فوالله ان وجوههم لنور و انهم لعلی نور ولا یخافون اذا خاف الناس ولا یخفون اذا خاف الناس و هم هذه الایة الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یخفون ذواک البوداء بدانکه انبیاء بر حال ایشان غبطه می برند نه از آن جهت که در درجات و کمالات ایشان از درجات و کمالات انبیاء زیاده است لیکن ایشان را تشریف عالی است که دائم در قرب حضرت حق اند و حضرت حق ایشان را از نظر خلق پوشیده داشته است و بر سبیل دوام ایشان را بخود مشغول گردانیده بادشاه جمیع امور مملکت را بیکه از مقربان خود تفویض مینماید و او را بر بادشاه در مملکت تصرف میکند دیگرے آفتاب در است و آب انوار بادشاه ترتیب میکند و دائم پیش بادشاه است البته آن متصرف در مملکت نزدیک بادشاه مقرب تر است و برگزیده تر و مرتبه و درجه و عالی تر اگر قابلیت و بے بیشتر نه بودے متصرف در مملکت نشدے لیکن آفتاب از این شرف دارد که دائم در قرب بادشاه است و خدمت فاعله و میکند و نیز او مشغول نیست ۱۵ منقطع من شجاعت ۱۶ قوله من سن الی یعنی سیکه بنهاد و پدید آورد دین مسلمانی را و روش نیک را در مردم پس مراد است ثواب آن سنت که خود کرده ثواب سیکه کار کرد یا آن سنت بعد از او دے راه مسلم - و قال صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله ذواک مسلک یعنی سیکه راه بنهاد بر خیر پس مراد است تا تدریج و تدریس و دلالت بر حکم نه است ۱۷ قوله الله تعالی ما منکم الخ یعنی حق سبحانه و تعالی یاری کننده شما را و احانت کننده شما بر بر خیر عیب ناک کند شما را و از شرف سیادت شما ۱۸ که

وقت کلمه سرشک را شکسته است و الحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر و خدا را که سبحان
 و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین نمودند
 اللَّهُمَّ شَرِّتْ شَرَّهُمْ وَفَوِّ يَجْعَلْهُمْ وَخَوِّبْ بُيُوتَهُمْ وَخُذْهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُقْتَدِرٌ
 عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و امانت ایشان
 بر قدر که اهل کفر را عزت باشد دولت در اسلام بهمان قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و
 اگر مردم این سر رشته را کم کرده اند و از شومی آن دین را بر باد داده ^{۱۲} قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
 جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ^{۱۳} و با کفار و منافقین بجهد و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است
 بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیداشده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه بایل کفر نماند
 است بر و لهائے مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از رفتن رسوم
 آن بدکیشان اعلام بخشند و در رفع آن کوشند شاید بقایای آنها بمقتی باشند بر عدم علم بادشاه بر رفتن آنها
 اگر فی الجمله کجاش وقت یابند بعضی از علماء اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شایعیت رسوم اهل کفر اعلام
 نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ درکار نیست در قیامت حذر نخواهند
 شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکرد و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین موجودات
 اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتثال معجزات می طلبیدند فرمودند که معجزات از نزد خدا است
 عزوجل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در ال اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروی امری ظاهر سازد
 که باعث اعتقاد حقیقت این جماعه باشد بهر حال از حقیقت مسائل
 شرعیه اطلاع دادن ضروری است تا این واقع نشود و عمده بر ذمه علماء و مقربان حضرت بادشاه است
 چه سعادت که درین گفتگو جمعی بازاری رشتند انبیا علیهم الصلوات والتقیات در تبلیغ احکام شرعیه

له کلامی که در تفسیر لایم آنچه مثل خیمه کوچک از جامه بیدیک و رنگ بهمت منع پیشه و گس سازند و مؤید یعنی خیمه و سمانان نوشته ^{۱۲} ان الله
 الملهه شنت ان یعنی ای خدا پراننده ساز اجتماع ایشان را و بیک ایشان را گرفتن شخص با عزت و اقتدار ^{۱۳} الله
 واقع است در سوره بقره و باره قد سمع یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کافران و با منافقان نیز در رشت شور ایشان ^{۱۴} الله یعنی فرود آمدن
 این عذر از کسی ممنوع نکرد و کجول من بکران و خوارق عادات تصرف نداشت تبلیغ احکام شرعیه نکردم چه تبلیغ احکام را این امر لازم
 نیست ^{۱۵} الله قول اگر امتان آنچه بدانکه این مضمون در قرآن کریم بکثرت دارد است چنانچه بر ما بر تالی آن مخفی نیست ^{۱۶} الله یعنی آوردن
 آن بر لازم نیست چنانچه حق جل و علا نخواهد آید و آنچه بر ما است تبلیغ احکام است و پس ^{۱۷} الله قال الله تبارک و تعالی
 قالن من هاجروا و اخرجوا من ديارهم و اذوا في سبيل و قالوا و اذوا في سبيل و قالوا و اذوا في سبيل و قالوا و اذوا في سبيل و قالوا و اذوا في سبيل
 الاثم و ثوابا من عند الله و الله عندا حسن الثواب ^{۱۸}

چه آزار که نه کشیده اند و محنت با که نیده بهترین ایشان علیه من الصلوات افضلها و من الجنة است
 انکمها فرموده ما اودى بنی مثل ما اودیت ^{۱۹} عمر یکدشت و حدیث در دما آخر نشد شب با خرتند
 کنول کونه کتم افسانه را و السلام والاکرام

مکتوب ۱۹۲ صدر و نود و چهارم

بصدد بهمان صدر یافته در بیان تخریص بر ترویج ملت و نایب دین و ما یبعلق بذاک
 سلمکم الله سبحانه و عافاکم استماع سخنان ترویج احکام شرعیه و تذلیل اعداء ملت مصطفویه
 علی صابجها الصلوة والسلام و الخیة مسلمانان باقم زدگان را فرج بخش و روح افزا است الحمد
 لله سبحانه و المنة علی ذلک و المسئول من الله سبحانه الیه الیک القدر اذ جیاد
 هذا الامر الخطير محرمه الیه النبی البشیر الذی یر علیه و علی الیه من الصلوات افضلها
 و من التسلیمات انکم یاقین است که مقتدایان اسلام از سیادت عظام و علماء کرام در خلا
 و لا متصدی از یاد این دین قنین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود بے سرو برگه درین باب چه دانه
 نفسی نماید شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استعداد اسلامی خوا این علماء اند که الحمد لله سبحانه
 علی ذلک و معلوم شریف است که در قرن سابق بر فساد که پیداشد از شومی علماء سوء بطور آرد و دین
 باب تنبیح تمام مرعی داشته از علماء و دینداران انتخاب نموده اقدام خواهند فرمود علماء سوء لصوص دین اند
 مطلب ایشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد خلق است و العیا خیا الله سبحانه من فتنهم
 ان قول ما اودى بنی الیه یعنی رنجانیده نشد هیچ یک پیغمبر چنانچه من رنجانیده شدم یعنی در راه خدا در تبلیغ احکام شرعیه و اندرین باب نیز
 ارد شده است قال صلی الله علیه و سلم لقد اخفت فی الله و ما یحیات احد و لقد اودیت فی الله و ما یوذی احد و لا
 القومذی یعنی تو ساینده شده ام در دین خدا و تو ساینده نشد هیچ یک مثل من و اندر ساینده شده ام در راه خدا و اندر ساینده نشد هیچ یک
 چون من شیخ عبد الحق رحمته گفته چنانکه در حدیث دیگر آمده ما اودى بنی مثل ما اودیت ^{۲۰} الله یعنی شخصی که بے سربزرگ است
 و عاجز دانه یعنی خود حضرت ایشان اندرین باب چه تطویل سخن نماید یعنی و ما ذا یظهر عدل الطاعة و فاقد الاستطاعة
 فی هذا الباب ^{۲۱} الله یعنی سلامت دارد و شمارا خدائے پاک و عافیت بخشد شمارا از جمیع آفات ^{۲۲} الله لصوص یعنی جمع لصوص
 بالکسر و التشدید یعنی در دوزخ اندرین ^{۲۳}

مکتوبات دوم

به بلا تشکیبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات که اخلاق داشت و طلب شرح او نموده
بود الحمد لله کتب العظیمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی الیه
الطاهرین آجمرت عبارت نفحات که فی الجمله اخلاق داشت فرموده بودند که آن را شرح باید
کرد بنا بر این بجز کلمه جرأت نمودند و ما مکرمای عین القضاة بهدانی میگوید در بیان حال جماعه که برای راه نیکو
راه نامسلوک رفتند بعضی از ایشان را مغلوبی در پناه خود نگذاشت و مستی سائیان سر ایشان شد و بر که با
باتمیز بود و سرش برداشتند مراد از راه مسلوک و التذسجانه اعلم بطریق سلوک است و طی مقامات عشره
مشهوره به ترتیب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس مقدم است بر تصفیه قلب و انابت شرط هدایت است
و راه نامسلوک عبارت از طریق جذب و محبت است و تقدم تصفیه است بر تزکیه و راه اجتناب است که
مشرط بانابت نیست و این طریق طریق محبوبان و مرادان است بخلاف طریق اول که طریق مجبین است
و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذب داشتند و استیلاء محبت که مغلوبی و مستی عبارت از ان است
از شر شیاطین آفاقی و النفسی محفوظ ماندند و از اغواء و اضلال ایشان مصون بمر چند را ببرند اشتند اما افضل از هر دو
جل سلطانة ربوبی فرموده ایشان را المطلوب حقیقی رسانید و بر که از ایشان باتمیز بود یعنی قوت جذب
نداشت و استیلاء محبت در حق و سه مفقود بود چون راه برنداشت اعداء دین اورا از راه بردند و

۱- عین القضاة بهدانی قدس سره کیفیت وے ونام وے ابو الفضائل عبد اللہ بن محمد الملبانی است و عین القضاة لقب وے است
باشیخ محمد بن محمود بخت داشتہ و باشیخ احمد غزالی نیز فضائل و کمالات صوری و معنوی وے از مصنفات وے نظر بر است چہ عربی
اچہ فارسی اس قدر کشف حقائق کہ وے کردہ است کہ کسے کردہ واز وے خوارق عادت بچوں ایجاد امات بطور آمدہ است و میمان
اے و حضرت شیخ احمد مکاتبات و مراسلات بسیار است و از انجملہ رسالہ عینیہ است کہ شیخ احمد نوشتہ است کہ در فصاحت و بلاغت و
روانی و سلاست توان گفت کہ آنرا نظیر نیست الی آخر تا فی التفحات من ترجمتہ قدس سره ۱۰ یعنی و الذی کان فہم صاحب
قیمیز قطع و اداسہ یعنی اہل کجۃ ۱۱ تعریب ۱۲ قولہ و ماہ اعتبار الخ اشارت است بآیہ کریمہ کہ واقع است در پارہ الیہ ید و سورۃ شعرا
اللہ یجتبی الیہ من یشاء و یجہدی الیہ من یتدب یعنی خدا برگزیند بسوئے خود و برگزیند و راہ بیناید بسوئے خود و برگزیند انابت آرد و
رجوع کند ۱۳ قولہ مصون اسم مفعول است از مصون بالفتح بر وزن مفعول بمعنی نگاہ داشتہ شدہ و محفوظ و بہرہ نوشتن و خواندن غلط مصون
است ۱۴ اغلاق بالکسر و بستن و باصطلاح دشوار کردن حصول مدعا ۱۵ اغوا و اغفال بر دو یکسر اول بمعنی گمراہ کردن ۱۶

[illegible]

مکتوب ۱۹۹ صد و نود و نهم

به ملا محمد امین کابلی صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورود و مشغولی ^{صحیفه}
گرامی که مثنی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اخلاص ورود یافت موجب فرحت گشت
عَافَاكَ اللهُ سُبْحَانَكَ اَظْهَارِ طَلِبِ ورودی از او را نموده بودند بِسَاءَ عَلٰی ذٰلِكَ اَنُومِ ارشدی مولانا
محمد صدیق را فرستاده شد تا بد که ازین طریق ^{یعنی} مشغول سازد و یا آنچه امر فرماید در امتثال آن سعی ^{ابواب} بلیغ نماید
منو و امید است که مژگان رخ گردد و چون مجروح نشستن کفایت نمی کرد و تعلق بحضور صحبت داشت بنابراین
تصدیع انومی مشارالیه را داده شد و السلام ^{صحیفه}

۱۵ یعنی جمعیت هوری باعث بر جمعیت معنوی باد یا احوال و موانع و مطالعات کلمات قدسیه حضرت صوفیه کرام علیهم الصلوٰات موجب اتباع
شریعت غرا و سنن مصطفویه باد و الله اعلم و عله اتم ۱۶ ۲۲ متنوی - از قیاسش خنده آمد خلق را و کوچول خود پنداشت صاحب دلق را و
کار با کان را قیاس از خود بگیرد و گرچه مانند در نوشتن شیر و بشیر ۱۷ ۲۳ حضرت شیخ ابو سعید خراسانی سر بر سریده شد که بچیز دانستی حق را
فرمود ابو سعید عوف الخ یعنی دانستم حق را بسبب جمع کردن حق افکار و در آوردن خود و الاخر و الظاهر و الباطن و بنده گان حق نیز
متخلق اند با خلاق حق یعنی معلوم کردم که اوج شان منبع کمالات و شایون و اعتبارات است ۱۸ ۲۴ اسم فاعل از بابا و معنی خبر و اوان ۱۹
۲۵ جواب است سوال یعنی نوشتن در و کافی بود و در حاجت که محمد صدیق فرستادند ۱۲

بلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب بر سر
 و اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه می رفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون
 شدند و راه نامسلوک را در پیش گرفتند و از آنجا که راه می رفتند راه سلوک
 است که لقطع مقامات عشره مشهوره بترتیب و تفصیل صورت بند و چه اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین
 بهمین طریق بمقاصد خود سیده اند و راه نامسلوک که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب ایشان را
 در راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیک تر است بوصول از آن راه سلوک معهود
 و مقدمه این طریق التذاد و آرام است که سبب غیبت است از حس و باعث ذہول است از شعور و
 کنایت از آن حالت لثیب نموده است و چوں این غیبت و ذہول از خلق متضمن حضور و شعور بخالق
 است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت فرموده این مقام بیان می طلبد یگوش بهوش
 باید شنید که مدبر حید روح است و مرئی قالب قلب قولی جسدی ملکشی از قوت روحانی است
 و حواس قالبی مستفاد از نورانیت قلبی پس ناچار در وقت توجع قلب و روح بچای قدس خداوندی
 جل شانہ که لازم طریق جذبه است در ابتداء حال که او آن نقص است فتور می در تدرج حید و تربیت
 قالب راه میاید که سبب تعطیل حس و ذہول از شعور میگردد و بستی قوی و جوارح میرساند و ب اختیار
 از رفعت بترجمه امیر علی عبود آورده که هم می گفتند حین القضاة در بیان جماعتی که بے راه بر سر راه نامسلوک رفتند بعضی از ایشان را مفلوکی
 در پناه خود نگذاشت و مستی سائبان بر ایشان شد و هر که بالتیمز بود سرش برداشته و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب
 از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه می رفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نامسلوک را پیش گرفتند
 با خود گفتیم این دو ترکمان مگر راه می اندازند نزدیک تر ازین راه معهود بے در پی ایشان نهادیم و بر فقیه و کاروان را هم چنان بگذرانیم شب
 در آمد چوں پاره راه بر فقیه ناگاه روئے ماه پوشیده شد با بر سر سیه من آن گم گم کردم و لیکن چاره نمیدانستم جز رفتن چوں نیم شب شد دیگر باره
 ماه از ابر بیرون آمد و اثر قدم آن جو اند و باز یا فتم چوں صبح شد کوبه بید آمد آن دو ترکمان مردار قدم بر آن کوه نهادند و بیک ساعت
 بر آن بالا شدند و من نیز جان می کردم ساعت بیفتاد و سه و ساعتی بر فتنه سحر بر سر آن کوه شدم آفتاب طلوع میکرد و لشکر گاه عظیم دیدار
 نیمه لای بے نهایت زده و در آن میان خیمه دیدم عظیم بر سیدم که این خیمه از آن کیست گفتند از آن سلطان است پائے راست از کاب
 بیرون آوردم آواز بے بگو شمر رسید که سلطان در خیمه نیست بر نشسته است و لشکر گاه شده مرا عقل زائل شد پائے چپ در کماند
 و پائے راست باز آورده بنور در انتظار آنم که سلطان باز گردد و از آنجا که سلطان باز گردید و از آنجا که سلطان باز گردید و از آنجا که سلطان باز گردید
 است و توکل و قناعت و صبر و شکر و غیره باید تا آنکه تمامی این طریق و وصول بنهایت مربوط به طریقه مقامات عشره مذکوره است و بیچ
 مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا منصور نیست ۱۲ عیسی محمد معشوق طوسی است و دیگر امیر علی عبود قدس سره ۱۳

بر زمین میخواباند و این حالت را شیخ اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در فتوحات مکیه تعبیر بسماع روحی
 فرموده است و سماعی که برقص و حرکت دوری است آن را سماع طبیعی گفته و بمبلغ منع آن نموده پس محقق
 شد که این غیبت صوری متضمن حضور معنویست و این ذہول جسدی مشتعل بر شعور روحی که تعبیر از آن بماه مناسبت
 است بر سر اصل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روئے ماه بابر سیه کنا بیه از ظهور صفات بشریه است
 که مبتدیان را با ستائر آن حضور آگاهی میرساند و این استتار تا توسط احوال است چه متوسطان را این استتار
 است بر چند بے استتار نیست تواند بود که بهمین معنی گفته باشند که چوں نیم شب شد دیگر باره ماه از ابر بیرون
 آمد و اثر قدم آن دو جو اند و باز یا فتم چه در حالت بسط که او آن حضور آگاهی است راه روشن میگردد و قطع
 مسافت بیشتر نموده می آید چوں صبح رسید یعنی آن غیبت و ذہول زائل شد و آن حضور آگاهی قوت گرفت
 با توجع خلق جمع گشت و کنا بیه از این حضور بطلوع آفتاب کرده است کوه عبارت از وجود بشریت
 است که درین وقت بروئے ظاهر ساخته اند چه درین طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است و
 چوں آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و استیلاء محبت لاجرم مردوار پائے بر بالائے کوه بشریت
 نهادند و بیک ساعت بر آن بالا شدند و بنحوئے از فضا مشرف گشتند و حسین قصاب چوں آن قوت جذبه
 نداشت تحت تمام بالائے آن کوه برآمد آنهم بیک متابعت آن دو ترکمان میسر شد و الا سرش بر میداشتند
 لشکر گاه عبارت از مرتبه ایمان ثابته است که جامع تعلیقات حقائق امکانی است و تعیین علمی و یقینی که
 نیمه لای بے نهایت کنایت از آن تعلیقات است و در آن میان خیمه عظیم اشارت بتعین علمی و یقینی است
 تعالی و تقدس که آنرا خیمه سلطانی گفتند و چوں حسین قصاب شنیده که آن خیمه خیمه سلطانی است خیال کرده

۱۵ و قدس سره قدوة قائمان بوحده وجود است و بسیار از فقهاء و علمای طاهر و باطن کرده اند و اندک از فقهاء و علمای از صوفیه
 و بزرگ دانشمندان و بر اشعار لطیف و غریب است و اخبار نادیده و مصنفات بسیار دارد و یکی از مشایخ بغداد امام فاضل
 در مناقب و کتابی جمع کرده است که در آنجا آورده که مصنفات حضرت شیخ انبیا قدس زیادت است و در باب شیخ شهاب الدین سهروردی
 اندک سر اتفاق ملاقات افتاده است و هر یک از ایشان در دیگر نظر کرده است از یک دیگر مفارقت نموده بے آنکه در میان ایشان
 کلامی واقع شود بعد از آن ویرا از حال شیخ شهاب الدین پرسیدند گفته است رجل مملو من فخر قدالی قدما له من السنة و شیخ
 شهاب الدین را پرسیدند از حال و بے گفت بوجو الحقائق نسبت دے در نقیصت بیک واسطه شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی قدس
 سره میرسد نسبت دیگر در خیرت بخیر علی السلام میرسد بیک واسطه ولد رضی الله تعالی عنه لیلۃ الاثنين السابعة عشر من رمضان
 سنة ستین و خمسمائة و توفی لیلۃ الجمعة الثانیة و العشرون من شهر ربيع الاخر سنة ثمان و ثلاثین و ستمائة
 بد مشرق و دفن بظا هر هانی سفر فاسیدون و عالمیا کی موقع بصلح مشهور است ۱۳ از نفحات بالا خضار ۱۴

که بمطلب رسیده خواهی است که از مرکب سکر و مستی که قطع این راه بے مدد آن مرکب بعبیر نیست فرود آید و بوصول مطلوب بیا ساید پائے راست که عبارت از روح است چه درین راه نامسلوک بپائے قلب و روح میروند نه پائے علم و عمل که کسی براه مسلوک مناسبست دارد و اول از مستی که فرود می آید بجهان روح است و ثانیاً قلب که پائے چپ معبران است از رکاب میرونی آورده بود که الهام بگویشش رسید که سلطان درخیمه نیست و الحق که چنین است و حسین قصاب چو قوت جذبات داشت باندک اشارت از مستی فرود آمد و آل و دو ترکمان چو جذب قوی داشتند و غلبه محبت با مثال این بشارت گوی که شدند و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر تیر رسال انتظار بکشد سلطان را هرگز درخیمه نخواهد یافت که اول تعالی و راه الهی است قوله برشته است و بشکار شده یعنی بر مجله و منظر جمیل برشته است و بصید دلهائے عشاق شده این آواز این معنی باندازه فهم و درایت حسین قصاب بود که بطریق تنزل با دے سخن کرده اند و الا آنجا که اوست تعالی و تقدس بر شستن و بشکار شدن معنی ندارد بدین لادبو زان سترای روزی بهی و باز گشتند و حبیب و کبیر هتی و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فائز میرسد که مقام تفرد و کبریا است هر چند این معنی نیز نمایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطان اما از معانی دیگر او لے و النسب است و آل معنی این است که بر وحدت که تعین اول است و فوق مرتبه واحدیت بر شسته است و چو در مرتبه وحدت افعال و استملاک تعینات علمی و عینی است بشکار که سبب هلاک و محوش و طیور است مناسب آن مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق

۱۰۵ یعنی جمع و جمع و حش و حش یعنی حش است بمعنی جانوران صحرائی ۱۲ غ ۱۳ یعنی جمع طبعی مرغ و مرغ و لفظ طبع جمع و مفرد بوده ۱۲ غ ۱۳ یعنی لفظ شکار مناسب آن مقام دانسته بلفظ بشکار شده تغییر نموده ۱۴ غ ۱۵ محمد معشوق طوسی قدس سره نام دے محمد است از عطاء و مجازین بوده است و سخت بزرگوار و صاحب بهالت بکمال در شهر طوس مینوده است و قریه آنجا است حضرت شیخ ابو سعید الواحی از جمله عزیمت نیشا پور کرده بود چو بیکی از ده پاک در نو احو طوسی بوده رسید درویشی را گفت که بطوس ناید برفت و بخواجه محمد معشوق بایر گفت که دستور دے هست که بشهر و ولایت تو در آیم خواه بجایه صوفیان یک فرسنگ درویش را استقبال کرد و گفت برو بگو تا در آید چو معشوق این سخن بگفت شیخ از آنجا اسب براند و در راه آن درویش را بشیخ رسید و سخن معشوق باو گفت شیخ پیش معشوق آمد و دے شیخ را استقبال کرد و در برگرفت و گفت فارغ باش که این نوبت که اینجا زنده بعد روزی چند بر درگاه تو خواهی رسید و عین انصاف در بعضی رسائل نوشته که محمد معشوق نماز کرده دے از خواجہ محمد جمعی و از خواجہ احمد غزالی شنیده شد که روز قیامت صدیقان را همه این نماز بود که کافک خنک بود و دے که دے محمد معشوق قدم بر آن خاک نهاده بود دے لے آخره فانی التفات ۱۲ و بذایا اخفای الیسیر ۱۳ گوی باختم و در او جمول ابر و فادان و احمق ۱۴ غ ۱۵ التقریب و کوم من سائس و اوطاد و ادم فاد و اصف حبيب و الیدین ۱۶ غ ۱۷ قولی عالی بفتح میم و کسر لام صیغه اسم ظرف است بمعنی جائے حاکم آئینه باشد پس مجالی بمعنی آئینه است و بمعنی جائے عجلوه ۱۲

طوسی و امیر علی عبو بشکار گاه سلطان رسیدند و صید داشتند اما معشوق طوسی آدم و اقرب است و حسین قصاب بامید برگشتن سلطان درخیمه پائے واحدیت ماند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الامر و مآرین و من الصواب و الشداده محمد و نا کابر طریق نقشبندیه قدس الله تعالی امر بهم بهمین راه نامسلوک را اختیار کرده اند و آن راه نامعمود در طریق این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه توجیه و تصرف بمطلب میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیر مقتدا نموده آید چه درین طریق پیر و جوان در وصول برابرند و نیاید و صبیان متساوی بلکه موثی نیز ازین دولت امید دارند حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه و تعالی طریقی خواسته ام که البته متصل باشد و حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشان است درین معنی این بیت میخواند که گشتی کسری در بیان راز و فعل جهان را همه بکش دے ۱۲ غ ۱۳ ثبثنا الله سبحانه علی کونقیه هؤلا ۱۴ غ ۱۵ الا کابیر و السلام ۱۶

مکتوب دوم در وکیم

بگو یک یک هماری صدور یافته در جواب استفسار او اله الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی جناب کو یک یک هماری پرسیدند که شخصی میگوید که علوم به تمام در دوسه حروف مندرج است این سخن را باور میتوان کرد و یا نه در جواب گفته شد که ظاهر آن شخص از دے علم و سماع و مطالعه کتب گفته باشد که از کبار متقین مثال این سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی و بهمه فرموده اند که جمیع علوم در یاء لبسه مندرج است بلکه در نقطه آن یا و اگر آن شخص درین سخن و دعوی کشف میکند پس امر او از دو حال خالی نیست اگر گوید برین منکشف ساخته اند که تمام علوم در دوسه حروف مندرج

۱۰۵ قد قوالی هنا شرحه مافی عبادة النفحات من الاخلاق ۱۲ غ ۱۳ التقریب و لوما خشیت حلال قلبی الخازن لفتحت افعال العوالم کلها ۱۴ غ ۱۵ حضرت خواجہ خواجگان در ایام حیات خود تربیت بسیار دے از طالبان حواله بالایشان میکرد و میفرمود که علاء الدین خیل بار بر با سبک کرده است - سید شریف جرجانی گفته که تا من بصحت خواجہ علاء الدین عطار قدس سره نرسویم خواهی را نشناختم وفات حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سره بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بنهم رجب سنه اثنین و ثمان مایه بوده است ۱۶ نفحات ۱۷ یعنی ظاهر نیست که آن شخص الخ ۱۲

است عام تر از آنکه آن دوسه حرف را بخصوص معلوم او کرده باشند بانه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دوسه حرف برین منکشف گردانیده اند و در صفحه آن دوسه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذاب است از و باید کرد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات آمها و اکملها *

مکتوب دوم و دوم

بیمیر ز افق اندک حکیم صدور یافته در تاسف از حال جماعه که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و بے موجب قطع این بزرگواران نموده بختنا الله سبحانه و ایا که علی الطریق المستقیمه المرصیه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و الخیرة روزی سخن از غیرت متنازع نشیند به قدس الله تعالی آنگاه مذکور می شد در ال اثناء مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را آورده اند و ایشان را قبول فرموده و در تانی الحال بے جهت و بے موجب قطع این بزرگواران نموده اند و بطن و تخمین متشدد از بهال دیگران گشته درین ضمن نام شما و نام قاضی ستام مذکور شده بود و آن مذکره معلوم نیست که یک محمّد کشیده باشد و آن بهم مبتنی بر تقریب بوده بعد از آن خدا نه کند جل شانّه که فقیر را از اسلام نه و خواسته باشد یا در دل کینه نگا داشته خاطر تشریف ازین را بگذر جمع باشد معلوم شما شده باشد که طریق با طریق دعوت اسماء نیست اکابر این طریقت استهلاک در مسائله این اسماء اختیار فرموده اند از ابتدا توجه ایشان با حدیث صرف است از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند تقال و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا + الحال چوں آن مذکره توسط نقلی متعده بیست دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از اینجا توهمات دیگر ناشی گردد و از بهل دفع آن باین چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما بیچ می افزاید و از عدم آشنائی بیچ لقمه راه نمی یابد ملحوظ و منظور بجه اندیشی شما بود اما الداجی بالخیر لا یستحق النظر مثل مشهور راست یقین اند که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخن بود از روی غیرت که در ایشان

رامی باشند تقریب گفته بود بخاطر بارند بند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه داندا مراد و حال خالی نیست ز ندیق محض است یا جا بل صرف این فقیر پیش ازین بچند سال مکتوب که بجناب شما نوشته بود در بیان فرق ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه آن این قسم سخنان را تجویز مینمایند کسه که حضرت امیر را افضل از حضرت صدیق گوید از هر که اهل سنت می بر آید فکیف که خود را افضل داند و مقرر این طائفه است اگر سا که خود را از سائکین بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیاء علیهم السلام الصلوٰات و التسلیمات منعقد گشته است احقّه باشد که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یک مرتبه به صحبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوٰة و السلام رسیده است از او پس فرنی که خیر التالبعین است بهتر است پس در حق این طور شخصی آن قسم سخنان تحمل نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارت که موم این توهم را از اینجا پیدا کرده اند باید دید و تحقیقت معامله و رسید مجر و تقلید را باب خود نمودن چه مناسب است با آنکه مشایخ و غلبه سکر چیز های نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوانی اذ فح من لوانه فحمید از ال جاپی با فضیلت نتوان بود که من زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که این قسم چیزی مذکور شده باشد و السلام *

مکتوب دوم و سیوم

به ملا حبیبی صدور یافت در تحریض بر محبت این طائفه علیه و در بیان آنکه حبیبی ایشان از شقاوت محفوظ است و مایه ناسبت ذلک * احسن الله تعالی آحو الکره و اصلح سبحانه اعمالکم له قول هر که با فتح و کاف فارسی مفتوح صفت کشیدن و اتبوه مردم و نوعی از شکار کردن که چند مردم گرد حید حلقه بسته میگردد و با کسر خط است ۱۲ غ ۱۳ قول سگ گرگین با فتح صاحب مرض خارش و با الفهم نام پهلوانی ایرانی غ ۱۴ یعنی در مکتوب یا زدهم از جلد اول و قد اثر ما هنک ۱۵ به آنکه شما از احوال شیخ ابو یزید بسطامی قدس سره مجاسید مکتوب جیل و سیوم نوشته ۱۶ حاشا کلمه تکرر و کلا بمعنی زجر و منع ۱۷ ع یعنی علم و نشان من رفیع و بلند تر است از نشان محمد صلی الله علیه و آله و بارک و سلم ۱۸

واما لک مکتوب شریف چهل بنی از محبت فقراء بود رسیدن آن فرحت فراوان روستی و ادب حق سبحانه
 و تعالی محبت این طائفه علیه را بعد از روز زیاده گرداند و نیاز مندی نسبت با ایشان سرایه روزگار سازد و
 بحکم ^{۱۱} *الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ* مجاز ایشان با ایشانند و ایشانند که حلیس ایشان از شقاوت محفوظ است
 در حدیث نبوی است علیه *مَنْ الصَّلَاةِ أَتَمَّهَا وَمِنَ الْخَيْرَاتِ أَكْمَلُهَا* که خدای تعالی را
 فرستگانند و رفته گفته اعمال در راهها و گذر میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یا بنده این طائفه را که در
 ذکر اند و به یک دیگرند گفتند که نشانی بسوی حاجت خویش پس گردیدند ایشان را با آنچه خویش و از بسیاری
 تا آسمان رسد پس خداوند تعالی که دانایان است بجال بندگان از ملائکه پیرمرد چهل دیدید بندگان را فرستگان
 گویند آنگاه حمد و ثنائی تو میگفتند و ترابه بزرگی یاد میکردند و تر از جمله عیوب و نقصان تیر می نمودند و خداوند
 تعالی فرماید ایشان را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینید چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر حمید و بیشتر مجید و
 تکبیر گویند پس خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبیدند گویند بهشت میطلبیدند خداوند تعالی
 فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینید چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر طمینند و بیشتر
 حمید من آن نمایند ملائکه گویند یارب آن طائفه از دوزخ تو میترسیدند و به تو پناه می جفتند حق سبحانه و تعالی
 فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینید چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تعوذ
 نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی فرستگان را فرماید شمار آگاه گردم ایشان را بهر یا مزیدم
 ملائکه گویند یارب در آن مجلس ذاکران فلان از برای من بود حاجت دنیاوی داشت برائے
 آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلسایند یعنی جلسایان من اند بحکم ^{۱۲} *أَنَا خَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي* یعنی
 ایشان بد بخشت نباشد پس ازین حدیث و حدیث سابق که *الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ* لازم می آید که مجاز
 این طائفه با ایشانند و بهر که با ایشان است بد بخشت نباشد *ثَبَّتْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآيَاكُمْ عَلَى فِتْنَةٍ*

^{۱۱} یعنی مرد با کسی است که دوست داشته است مراد از او ابوالخاری و مسلم رحمه الله تعالی ^{۱۲} *سَلَّمَ* رواه البخاری و مسلم عن ابی هريره
 رضی الله تعالی عنه ^{۱۳} یعنی غیر آن فرستگان که اعمال بنی آدم را نوشته میکنند ^{۱۴} *سَلَّمَ* به جمع جراح بفتح جیم معنی بازو ^{۱۵}
 و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدیس ایشان است و تعریف ملائکه که به خدا و فسق ایشان گواهی
 میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند ^{۱۶} *سَلَّمَ* عن ابی هريره رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلى الله
 علیه و آله و سلم ان الله تعالى يقول انما مع عبدي اذا ذكرني في تحركت بي شفتاه و انا البخاري و نیز در حدیث متفق علیه
 است و انما مع اذا ذكرني ^{۱۷} مشكوة ^{۱۸} قال غوث الثقلین الشیخ عی الدین عبد القادر رضی الله تعالی عنه سحر
 انما من دجال لا یحاف جلیسهم و دیب الزمان و لا یری ما یرهب ^{۱۹} *سَلَّمَ* لفظ الحديث هکذا هم الجلساء لا یشتقی جلیسهم

هؤلاء اکرام مجرمة النبی الا حی الها شفی علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات
 و التمجیلات کما ذکره الذاکرون و کما عفل عن ذکره العارفون و آنچه از احوال خویش
 در مکتوب میان شیخ که داد قلمی نموده بودند این قسم عذایات و گم نشدن طالبان را بسیار رو میبدهد
 بهست بلند دارند و هر چه بدست افتد قناعت نه کنند پس بے رنگ است یا در نخواه لے
 دل و قانع نشوی بزرگ ناگاه لے دل و صحبت این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه
 و تعالی در صحبت ایشان اندازد و گردستان گرداگر نمی رسد بوی رسد و گریه بوی هم نباشد
 رویت ایشان پس است بهما طریق که از حضرت قبله گامی یعنی خواجہ عبدالباقی قدس سره اخذ کرده
 اند باشند اسم مبارک الله را بمعنی بے چونی و بے چگونگی بعد از توجیه بالکلیه بقلب در دل گزراوند معنی
 حاضر و ناظر تصور نه کنند هیچ صفت ملحوظ ندارند پس اسم مبارک را بعد از توجیه مذکور همواره در دل حاضر
 دارند بعضی امور ضروریه منوط بحضور و صحبت اند اگر ملاقات میسر نشوند کور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال
 مجرده نویسان باشند که مطالعۀ آنها باعث توجیه غائبانه میگردد و السلام ^{۲۰}

مکتوب دوصد و چهارم

بمیر محمد لغمان بدشتی صد و ریافت در بیان آنکه از تعریضات اهل خضران محنت نکشند و به کارهای بدشتی
 دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان و مایه ناسب ذلک و خدمت
 میر لغمان از سخنان پیر ایشان از باب خضران محنت نکشند ^۱ *كُلُّ يَحْمِلُ عَلَى شَأْنِكُمْ لَأَنْقُ أَنْ كَمَا كُنْتُمْ*
 و مجازات متعرض نشوند دروغ را فروغ نیست باعث کسادت بازار آنها کلمات متناقضه آنها
 خواهد بود ^۲ *لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ نَصْرًا مِمَّنْ تَبْغِي* که تو را قضا کرده ^۳ *مِنْ تَوْبَتِ شَيْءٍ كَيْفَ تَدْرِي* که تو را در میان کوشند و از غیر آن

^۱ لے برادر بے نهایت در گفته است و بهر چه برود میر می برود و نیست ^۲ *سَلَّمَ* یعنی بهمان طریق معلوم باشند و ازال راه غفلت نه
 در زند و اعراض رواندند که کبریت احمر است ^۳ *سَلَّمَ* این قول اشارت است بآیه که در پاره سبحان الذی و سورہ بنی اسرائیل واقع
 است و نظم الایة بکذا اقل کل یعمل علی شاکلته فی یکم اعلم لعین هوا هدی سبیل یعنی بگو بهر کس کار میکنند بر صورت حال خویش
 و طریق خود پس پروردگار شما دانایان است بآنکه دے یا بنده را است راه را ^۴ *سَلَّمَ* قوله من لم یجعل الخ اشارت است بآیه که واقع
 است در سورہ نور پاره و قد اطلع یعنی و بهر که نداد و ادرا خدا روشنی پس نیست او را هیچ روشنی ^۵

نیک بگرز پوشیده شده است مرسل داشته خواهند بود عواقب جمع امور بخیر باد یا لایق و الیه المرجع
 علیه و علیهم الصلوٰة والسلام

مکتوب دوصد و هفتم

بمیرزا احسان الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد و حال را تا به میزان شرع نمیرسد و نیز جلیل نمیرسد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدت است که ایضا سلامتی بحاجت شما و حضرت محمدا و فرزندی میان جمال الدین حسین بسیار اعز و خدمت عظیمه علیه علی الخصوص میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدایه زبیده مانع آن غیر از نسیان دور افتاد نخواهد بود آری در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی مرتبه صحابی نرسد و کس قرنی بان رفعت نشان که بشرف محبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات نرسیده به مرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد اللہ بن مبارک رضی اللہ تعالی عنہ پرسید ائمه افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز و در جواب فرمود و القیاد الذی دَخَلَ اَفْ كَفَسِ مُعَاوِيَةَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ خَيْرٌ مِنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَذَا اَمْرٌ احوال و اوضاع این حدود مع لواحق و تابع مقرب بعافیت است و الله سبحانه الحمد لله و المنة على ذلك بل على جميع النعماء و الآلاء و على الخصوص على نعمة الاسلام و متابعة سيد الانام عليه و على الیه الصلوات و التسلیات و انه ملاك الآخرة و مدار النجاة و مناط الفوز بالسعادة ایت النبوة و الآخر وية شبتنا الله سبحانه و آياكم على ذلك بمحومة سيد المرسلين عليه و على الیه و علیهم الصلوات و التسلیات انتمها و اکملها ع کار این است و غیر

له قال صلى الله عليه وسلم ان خير التابعين رجل يقال له اويس وله والدة و كان به بياض فمروا فليستخفركم رواه مسند يعني بدستى بهترين تابعين مرويت كه گفته ميشود و مراد اويس و مراد مادر اوست و بود بياض بر سرش پس امر كنيد و در خوابيد از روى كه استغفار كنند مرثدا ۱۲ یعنی كدام يك از اين دو افضل است معاوي بن ابي سفيان امير شام رضی اللہ تعالی عنهما يا عمر بن عبد العزيز بن مروان اموي ۱۳ قول القبا داللى الخ يعنى عبارے كه داخل شد و در آمد در بيني اسب معاويہ همراه رسول خدا بمراتب بهتر است از عمر بن عبد العزيز ۱۴ احد الائمة الاعلام و الفقهاء العظام المروى مولى بنى حنظلة ثقة ثبت فقيه عالم جواد عجا هجعت فيه خصال الخويمات سنة احدى و ثمانين و لثلاث و ستون ۱۵ تقريب

ان همه بهیچ از ترنات صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد و حال را تا به میزان شرع نمیرسد و نیز جلیل نمیرسد و کثوف و الهیات را تا به محاک کتاب و سنت نمیرسد به نیم جوئی پسندند قصد و از سلوک طریق صوفیه حصول از و یا و یقین است بمعقبات شرعی که حقیقت ایمان است نیز حصول کسیر است و راء احکام فقیهانه امر دیگر و راء آل چه بویست موعود یا آخرت است در دنیا البته واقع نیست و مشاهدات و تجلیاتیکه صوفیه بان نرسدند آرام بطلال است و تسلی لشیبه و مشال و تعلق و راء الوریاء است عجائب کار و بار است اگر حقیقت مشاهدات و تجلیات ایشان را کما بهی یعنی پس بقصد بنزدیک و در راه کما در فی الحدیث ۱۲ لفته شود خوف آل دار و کفوت و در طلب مبتدیان این راه پیدا شود و قصور و در شوق ایشان اقتدا و از آن نیز می ترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز التباس باطل بحق کرده باشد یا دلیل المتخیرین دلیلی محمدی من جعلته دحمة للعالمین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات ۱۳ گاه از کیفیات احوال را علام فرایند موجب از و یا و محبت است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی الیه الصلوات و التحیات و التسلیات افضلها و اکملها

مکتوب دوصد و هشتم

بمیرزا محمد و مراده اعنی میان محمد صادق سلمه الله سبحانه على مفارق المحبين له قوله ترنات بضم اول و راء جمله مشدده سخنه باطل بود امیر جمع ترننه که بمعنی باطل است ۱۲ اغیاث و اینجا مراد کلمات نیست که از راه روان در آنرا راه بحالت سکون مستقر و پیوند و بطا بر مخالفت ظاهر شرعیت غرا بود فافهم ۱۳ یعنی ای بابیر حیران شدگان را بهی کن مراد بهیجا بحیرت کسیکه گردانیدی و در رحمت عالمیان علیه الف الف صلوة و سلام ۱۴ خواجہ محمد صادق قدس سره تفتین فرزند بر و منند حضرت ایشان بودند و ولادت لازم السعادت آن نخل بر و منند و نشان و لایبت در سال بنزد روى نموده از بدایت صبی و آغاز نشود و نما سیاه میضا و آثار و کانه از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجد ایشان علیه الرحمة در کف تربیت میداشتند حضرت ایشان میفرمودند که و الیاء و الیاء این طفل عجائب چیزها از کفایت حقیقت اشیا از ما می پرسد که جواب آن بجز واری توان در حد و سنه بنزد و بهشت بصحبت گرامی حضرت خواجہ فانی ز خود باقی بحق پس سره بنظر قبول ایشان و اخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریف مشرف کشف الی آخر احوال المسکوره فی الذفات انتقال بر طال خود مراده بزرگ از و شنیدیم نم ربيع الاول در حدود سنه ۲۵۰۰ بوقوع پیوسته اناللہ و اناللہ من زبدہ المقامات ۱۵ فقیهین و کسرا دل و فتح حائے جمله بمعنی شکش که میباید باشد و برای آنرا نش زکند ۱۶ از وجد و حال و کشف و الهام حتی که محبت و عشق نیز که پیش از معذات و مقدمات نیست ۱۷ یعنی دیدن حق جل و علا که در قرآن و حدیث با آن وعده داده اند و مبشر ساخته ۱۸

صدور یافته در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این طریق گاه است که خود را در مقامات انبیاء می یابد علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از آن مقامات نیز بالاتر است بر این معنی چیست ؟
 فرزند پر سیده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه است که خود را در مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات آنگاه و آنکه می یابد بلکه در بعضی اوقات می بیند که از آن مقامات نیز بالاتر رفته است بر این معنی چیست و حال آنکه مقرر است و مجمع علیه که فصل انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات اولیا بر چه میبایند لطیف الیشان میبایند و به کمالات ولایت بتالیع الیشان میرسد جویش است که آن مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و البوکات نهایت مقامات عروج نیست بلکه عروج این بزرگواران مبراتب از آن مقامات بالاتر است چه آن مقامات عبارت از اسماء الهی است جل سلطانه که مبادی تعین الیشان است و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات رای تو سطر اسماء بعالم هیچ مناسبت نیست و غیر از غنا هیچ نسبتی حاصل نه که می بیند ان الله لغنی عن العالمین شاید این معنی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند و انوار بالار با خود گرفته و فرود می آیند درین اسماء علی تفاوت مراتب که شباهت با چهار طبیعه الیشان دارند اقامت میفرمایند و توطن نمایند لهذا اگر کسی الیشان را بعد از استقرار جوید در مجال اسماء یابد پس بلند استعداد که متوجه حضرت ذات است تعالی و تقدس تا چار در وقت عروج بان اسماء خواهد رسید و از آن جا بفرق خواهد گذشت الی ما شاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرود آید و با سمیکه مبدعین و جودی اوست نزول نماید آن اسم البته پایاں تر از آن اسمائیکه مقامات انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجائی هر خواهد شد که ملاحظه افضلیت است هر که مقام او بلند است

۱۰ بخدی که وصول سالک بر چند بلند استعداد باشد آنجا نیست پس توهم مساوات مندرج گردد و فضل حق الفاضل فی هذا القول انباء الی جواب السؤال المذکور ۱۱ و عروج این بزرگواران بفرق است از اسماء الی ما شاء الله تعالی ۱۲ و افع ثه است در باره امن خلق و سوره عنکبوت و نظم الایه بکذا و من جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین یعنی و بر که جاهد کنیز این نیست که جاهد میکند بر نفس خویش بر آینه خدا البته بی نیاز است از عالمیان ۱۳ پس لازم نیاید خلاف مقدر و مجمع علیه و اندرین قول جوابی است دیگر مر سوال مذکور را و این جواب را بمناسبت و اوضح گردانیده اند ۱۴
 ۱۵ پس توهم مساوات با الیشان پیدا میشود ۱۶

افضل است و تا سالک باز با اسم خود نه گردد و اسم خود را پایاں تر از آن اسمی نیابد افضلیت آن بزرگواران را بطریق فوق و حال نتواند دریافت بتقلید الیشان را افضل میگوید و به یقین سباق حکم با و گو آنها میکنند اما وجدان او مکتوب حکم اوست درین وقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه در کمال تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این مقام از مرتب اقدام سالکان است این جواب را به مثالی و اوضح گردانیم آریاب معقول گفته اند که در خان مرکب از اجزاء ارضی و اجزاء آبی است و قتیکه و خان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت اجزاء آبی بالافرا خواهند رفت و بحصول قسرها سر عروج خواهند نمود و گفته اند اگر در خان قوی باشد عروج او تا کوه تار متحقق میشود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء آبی که با الطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آن جا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که تبه اجزاء ارضی بلند تر است از مرتبه اجزاء آبی و هوای چه آن تفوق باعتبار قسرها نموده است نه باعتبار ذرات و بعد از وصول بکوه تار چون آن اجزاء ارضی بمقامات آبی و بر کوه تار میبایستند بر تبه مقام اینها فرود تر از مقام آب و هوای خواهد بود پس و ناخن فیه عروج آن سالک از آن مقامات باعتبار قسرها است که آن قسرها فرط حیرت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذرات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که گفته شد مناسب حال منتفی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات اکابر یا بدویش آنست که بر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میروند خیال میکنند که حقیقت آن مقامات رسیدند فرق در میان ظلال و حقائق نمیتوانند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات الیشان میبایند خیال میکنند که شرکنه با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شے است بنفس شے الله ارنا حقائق الاشیاء کما هی

۱۰ قوله بالفتح بتم بکاره داشتن و قوله سر بر بکاره دارنده یعنی بجز جابر که از طبع اجزاء ارضی خارج است یعنی اجزائے آبی ۱۱ قوله که بضم اول و فتح و تخفیف ر شے جمله یعنی گوئی که بدان بازی کنند و هر چیز مدور و گرد و مثل گوئی باشد ۱۲ غ ۱۳ یعنی اشتباه ظلال اکابر بنفس نفیس عالمیه الیشان و اشتباه ظلال مقامات این بزرگواران به نفس مقامات اینان قدس اند اسراریم ۱۴ و نفس عنا ما بنا من الکرب با نفاسهم الشریفة المقدسة الزکیة ۱۵ بدانکه کوه تار فوق کره یاد است متصل باسمان کما زعموا ۱۶ خداوند باینسان بر چیزه را چنانکه در نفس الامر هست و دور دار مارا از اشتغال با آنچه از تو غافل کند مارا بجزمت سر و پستیهای و پسینا علیه الصلوة والسلام لا تنان الا کملان هادام الملوان ۱۷ لغزش گاه پاهای راه روندگان طریقت ۱۸ ازین سیر و سلوک و عروج که بالفعل بحصول پیوست ۱۹

و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج کعبه است زمینه اول مرعوض حقیقت محمدی را بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروج جات او را غیر از حق سبحانه اطلاع نداشت و چون اولیائے کامل است او را از عروج جات آن سرور علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام نصیب تمام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران در پوزه نماید چه عجب بیدت زمین زاده بر آسمان تاختم زمین و زبایان را پس انداخته و تجارت دیگر از آن رساله که دین مقام واقع شده بود نیز حل شد و آل عبارت اینست که صورت کعبه چنانکه مسجود و صور ایشانست حقیقت کعبه نیز مسجود و حقائق آن اشیاء است چه از مقدمات سابق معلوم شده است که حقائق اشیاء عبارت از اسماء الهی است جل سلطان که مبادی فیوض وجودی و توابع وجودی ایشانست و حقیقت کعبه فوق آن اسماء است پس بر آئینه حقیقت کعبه تنبوع حقائق اشیاء باشد آری اگر کمال اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار بالا را گرفته بمراتب حقائق خود که شیبه با حیا از طبعی ایشانست در مراتب عروج فرو آیند کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود و کما می سابقاً و ایضاً در رساله مبدا معاد چند فقره نوشته است در بیان افضلیت انبیاء اولوالعزم صلوات الله تعالی و تسلیماً علیه علیهم یعنی افضلیت بعضی ایشان را از بعض دیگر و چهل مبدا آن بر کشف و الهام است که ظنی است از آن نوشتن و تفرقه نمودن در فصل نادم و مستغفر است چه در آن باب

باید دانست که لفظ حقیقت محمدی در عبارت حضرت امام ربانی قدس سره بمعانی مختلفه و انحاء شتی وارد شده و هم چنین حقیقت کعبه بمعانی شتی آمده فافهم و تثبت و کلی علم کلی شئی الی عالمه ۱۲ یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی و موسی و ابراهیم و نوح علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات اجمعین ۱۲ علی یعنی فلا محذور فی تقدماً اخر مراتب عروج الکعبه و تفضله علی اخر مراتب نزول محمد صلی الله تعالی علیه و السلام فلا وجه للطعن فی ذلك ۱۲ المعرب در لغت آنجا که فرموده اند که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم سید المرسلین است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات فکیف سائر انبیا و انبیاء عیسی و موسی را علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و الخیات اگر چه از مقام تجلی ذات نصیب علی قدر المرتبه و الاستعداد قال الله سبحانه و تعالی خطاباً لموسى و اصفیبتک لنفسی ای لذاتی و حضرت عیسی علیه السلام روح الله است و کلمه اوست سبحانه و کثیر المناسبت است بآن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام اما ابراهیم را علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام با وجود آنکه در مقام تجلی صفات است اما حدید البهر است نشان خاص که پیغمبر را در مقام تجلی ذات میسر شده است حضرت ابراهیم را در مقام تجلی صفات حاصل گشته مع تقدات الاستعداد و پیغمبر پس باین اعتبار او از حضرت عیسی و موسی افضل باشد و حضرت عیسی از حضرت موسی افضل است و مرتبه او فوق حضرت موسی است حدید البهر است و تا قدر النظر بعد از ایشان حضرت نوح است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام و مقام حضرت نوح در مقام صفات بر چند بالاتر از مقام حضرت ابراهیم است اما حضرت ابراهیم را در آن مقام نشان خاص است وحدت بصر است که دیگر بر اینست لیکن اولاد کرام ایشان را از آن مقام نیز نصیب است به تبعیت و فرعیست و حضرت آدم بعد از حضرت نوح است علی نبینا و علی جمیعهم الصلوٰۃ و التسلیمات هن اصابا علی بنی و الهدی بفضله و کرمه و العلم عند الله سبحانه

بجواب خود آن حضرت محمد علیه السلام از بعضی از انبیا و صلوات الله تعالی علیهم اجمعین

سخن کردن جز بدلیل قطعی جائز نیست استغفر الله و اتوب الی الله من جریح ما کدره الله قولاً و فعلاً و در مکتوب خود نوشته بودید که در سراسر فرخ پر سیده بودم که تعلیم طریقت مرطابا را نسبت بمن مرصی است یا نه تو در جواب گفته بودی که نه بخاطر فقیر نموده است که نفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرائط است مطلقاً مرصی نیست و الحال هم همین طور میدانید باید که در رعایت شرائط نیک احتیاط نمایند مبدا مساوی کنند تا با سخا را یقین نه شود که باید گفت نگویید و انخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و بتاکید بگویند که در تعلیم طریقت سرعت ننمایید مقصود و دکان پس کردن نیست مرصی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود و خبر شرط است دیگر از مستر شد آن خود که نموده بودند گله از وضع خود باید کرد که بآل جماعت بر نیجه زندگانی میکنند که البته عاقبت آن آزار است گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود را متجمل نماید نه آنکه در اختلاط را ببلشاید و مصاحبه سلوک کند و بحرف و حکایت بنگارند ما گرم دار و السلام *

مکتوب صد و دهم

به ملا شکیبی اصفهانی صد و ریافته در حل عبارت نفحات که پر سیده بود و در ذکر بعضی از مضامین ضروری که مسألت نموده بود و مرسله شریفیه و ملا طیفه لطیفه که از روی شفق و مهر باقی تا مرادین حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بطلان آن مشرف گشته بمتج و مسرور گردید سلامت باشند و به سلامت بروند و تا باشند به محبت فقره باشند و چهل بزرگ محبت ایشان را سر بایه بپزند و چهل خیزند به محبت ایشان خیزند بخیر مة من افقر بالفقر و انزل علی الغناء علیه و علی الیه الصلوٰۃ و

که کما در الفقیر فخری و هو صلیح الملق ۱۲ قوله و اثره علی القناری دوی التزمی عن ابی امامه رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرض علی بنی ان یجعل الجاهل مکه ذهباً قلت لا یارب ولكن اشبع یوما و اجوع یوما او قال ثلثا او نحو هذا فاذا اجعت تصوعت الیک و ذکرک فاذ اشبعت شکرتک و حمدتک انتهی ۱۲ بیت و دادته الجبال الشم من ذهب عن نفسه فاذاها الیها شقم ۱۲ قوله دکان بالضم و تشدید کات و تحقیف آن بر دو صحیح است و دوکان بو او محض غلط است و نوشتن و خواندن آن بزیادت و او خطا است ۱۲ غایت فانه قد و دخی الخبر عن النبی الصادق الابراہیم صلی الله علیه و آله و سلم کان یجمل لاصحابه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

والتسليمات انهم اذ اكلها اندوخته کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آل حکایت چلیست که در نقیضات مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب دجله بتقریب غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده بمصر درآمد و آنجا که خداوند فرزندش را بهم رسانید و تا بهفت سال در مصر اقامت ورزید اتفاقاً روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود و سر از آب دجله برآورد و دید که در کنار دجله همه جامه های او که اول در کنار دجله گذاشته بود بجال خود است جامه های او پوشیده بجان در آمد البته او گفت طعمه که از برای من مانده فرموده بودی طیار شده است الی آخر القصه خداوند ما را اشکال این حکایت نه از آن رکن است که در یک ساعت کار سنین چگونه بپسیر شود و چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی اله الصلوٰۃ والسلام و النبی در شب معراج بعد از طی معراج عروج و قطع منازل وصول که با کوفت سین بپسیر شود چو بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر

یعنی در احوال شیخ موسی سدرانی که شیخ الشیوخ ابن السکینه رضی الله تعالی عنه را مرید بود صاحب دو وظیفه و سه آل بود که سجاده های صوفی را روز جمعه بمسجد جامع میرد می انداخت و بعد از ادا نماز جمعه جمع میکرد و بجان فقه می آورد و دیگر از جمعه ها را بر یکدیگر بست تا بمسجد برود بکنار دجله رفت تا غسل جمعه بجا آید و در کنار دجله نهاد و بآب فرو رفت چون سر برآورد دید که آن دجله نیست بجای دیگر است پرسید که این چه جایی است گفتند این نیل مصر است تعجب کرد و از آب بیرون آمد و بشهر درون رفت ناگاه بدکان هاتمی رسید آنجا بایستاد و بروی جز میرز که ستر عورت و سر کرده بود و دیگر یافت صاحب دکان بفرست و دانست که دوی صاحب است ویرانه اش کرد دید که آن صنعت را نیک میداند و دیگر گرامی داشت بجان برود و دختر خود را بوی نکاح کرد و از دوی سر فرزند آمد و بهفت سال برآورد گذشت روزی بکنار نیل آمد و در آب غوطه خورد و چون سر برآورد دید که در دجله بغداد است و در همان موضع که پیش ازین به بهفت سال بآب درآمده بود و جامه های او همچنین که نهاده بود بر کنار دجله است جامه های او پوشیده بجان فقه آمد دید که سجاده های صوفی همچنانکه بر سرش بسته است بعضی از اصحاب با دوی گفتند که زود تر باش که بعضی از جماعت بگاه بمسجد رفته اند سجاده ها را بمسجد برد و پس از ادا نماز بجان فقه آورد و به تعجب تعجب کنان بجان خود در وقت ابلهیت و گفته همانا که فرموده بودی که برای اینها بیا که گفتم بجانید که مایه بریان شده است همانا را آورد و مایه خوردند بعد از آن پیش شیخ خود ابن السکینه آمد و آنچه بر دوی گذشت و دیر آنجا را کرد و قضیه اولاً دخور بمصر با دوی گفت فرمود که فرزندش را از مصر بفرستد حاضر کن چون فرزندش را حاضر کرد و آنچه گفته بود راست آمد شیخ ابن السکینه از دوی پرسید که در چه اندیشه بودی گفت ازین آیت که کان مقداد الف سنه و غده و تراعی بود شیخ گفت این واقعه رحمت است بر تو و رفع اشکال است الخ ۱۲ ۱۳ قوله الوف جمع الف بمعنی نزار و قوله سنین جمع سنه بمعنی سال یعنی نزارا سال ۱۴ قوله وثاق بفتح و کسر بنده و قید و برائے معنی خانه و حرم سراجی آید ۱۵ قوله که هنوز حرارت بستر قیل چو حدیث المعراج یکنی لا ثبات الدعی و اما ما ذکر فلعمریه قیل قال فی تاریخ الحمیری فی ذین القصص عن عمار کان ذهابه و حیثه ثلاث ساعات و عن وهب بن منبه و محمد بن اسماعیل فی اربع ساعات و فی کلام السکینه کان قد لحظه و لا بدح لاین الله تعالی قد یطیل الزمان القصیر کما یطوی الطویل لمن یشاء الخ انتهى قاله المعراج ۱۶ که بالفتح خانه و ده و کدها و نخلد بمعنی صاحب خانه کنایت از ازدواج است ۱۷

خواب زائل شده است و حرکت آب که در ابرق برائے طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته و بهش بهمان است که در نقیضات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل سیطر زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین رکن است که در بغداد یک آن باشد و در مصر سال آن امتداد بهفت سال پیدا کند مثلاً اهل بغداد در آن زمان در سال سه صد و شصت باشند از تاریخ هجری و اهل مصر در آن وقت در سال سه صد و شصت و بهفت عقل و نقل بخوبی این معنی نمی نمایند این معامله نسبت بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلا و مختلفه و امکان متعدد محال و آنچه بخاطر کلیل این حقیر میگذرد آن است که این حکایت نه از عالم لفظ است بلکه از قبیل رویا و اوقات است که مستحق را بویا برویت مشتبه گشته است و نوم به لفظه التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مظان اشتباه است خواب دیده است و در خواب به سر خود گفته و فرزندش را آورده و حکایتی که بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور و کلمات نوشته بودند که شرح این عبارت باید نوشت که مرئی بخبر روح است و مرئی قائل قلب و خدا و مودای این هر دو عبارت واحد است و آن تربیت عالم خلق انسان است از عالم امر و چو لفظ خمد مقرون بلفظ روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت لفظی در میان قالب و قلب بوده هر کدام را بمناسبت خود جمع کرده تفنن عبارت اختیار افتاده است طلب نصائح رفته بود و خدا عطا ویت آثار را شرم نمی آید که با وجود این همه خبرانی و گرفتاری و کم بضاعتی و بی حاصلی از آن باب چیز

یعنی حق تعالی قادر است بر آنکه نسبت به بعضی بندگان خود زمان را بسط کند و در آن زمان با آنکه آن کوتاه باشد نسبت به بعضی دیگر بچنین است حال دقیق زمان که زمان در آن کوتاه نماید ان الله علی کل شیء قدیر چنانکه از شیخ موسی سدرانی رحمه الله در نقیضات بروایت ثقات از اصحاب دوی نقل نموده که در دیر بر شنبه روزی در است که بمقتاد بن رستم قرآن میکند و شیخ عماد الدین محمد بن شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی روبرو دایر و بزرگوار خود گفته که من هم ازین سخن شنیده بودم و در خاطر من فی الجمله انگار دوی بود تا آنکه وقتی شیخ موسی را در مطاف کعبه یافتیم که از حجر اسود اول فاتحه تلاوت و نماز کرد تلاوت و در شوط اول چو از در کعبه گذشت ختم نمود و من حرف حوت را شنیدم و شیخ الشیوخ ابن السکینه را تصدیق کرد ۱۲ ۱۳ قال فی النقیضات و نزدیکه بآل قصه است آنکه صاحب نقیضات رضی الله تعالی عنه ذکر کرده است که شخصی جوهری از خود حکایت کرد که مقداره سه خیمه از خانه خود بفرق نزار تا نان پزند و دیر اجابت میداد بود بکنار نیل رفت و بآب در آمد تا غسل کند از خود غایب شد و دیدیم چنانکه کسی در خواب بیند که دوی در بغداد است آنجا که خداوند قدرتش سال با خاتون خود بسیر برآورد و فرزندش را از آنجا آورد و در میان آب دید غسل تمام کرد و جامه پوشید و بفرق رفت و نان گرفت و بجان آمد و با اهل خانه آن واقعه را باز گفت و چو مایه چند برآمد آن خاتون از بغداد آمد و فرزندش را همراه آورد و خانه جوهری را رسید چو با هم ملاقات کردند جوهری خاتون را و فرزندش را بپشت از آن زن پرسیدند که چندگاه است که ترک کردی است گفت شش سال ۱۴ ۱۵ تفنن مصدر باب تفعیل یعنی نوشیدن و شامخ شدن یعنی اختلاف ۱۶

و تعالی ترقیات یے نہایت کرامت فرماید ^{مؤتمنه} سید المرسلین علیہ و علی آلہ و
 علیہم الصلوٰات و التسلیمات ^{سوال} انہما و اکملہما پر سیدہ بودند کہ پیر صاحب تصرف مرید
 مستعدا بتصرف خود براتے کہ فوق از استعداد اوست تواند رسانید یا نہ بلکہ تواند رسانید یا
 بآن مراتب فوق کہ مناسب استعداد اوست نہ براتے کہ مبین استعداد او باشد مثلاً مریدیکہ
 استعداد ولایت موسوی دارد و نہایت قوت استعداد او تا وصول بنصف راه آن ولایت
 است پیر صاحب تصرف او را بہ تصرف خود تواند باقی بماند در جہات آن ولایت رسانید یا
 آنکہ او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم الوقوع
 نیست و ایضا پر سیدہ بودند کہ آن کدام مرتبہ است کہ اخفی کہ لطف لطائف انسانی است دہاں
 مرتبہ حکم نفس امارہ دارد و در دنیا است و نہایت شبہ او پیدا میکند معلوم اخوی باد کہ اخفی بہر خیر لطف
 لطائف است اما داخل دائرہ امکان است و بدایع حدوث قسم چوں سالک پا از دائرہ امکان
 بیرون نہد و در مراتب و جہات سیر فرماید و از ظلال و جہاتی با حصول آن برسد و از تفقید صفت و شان
 و اہدنا چار ممکن در نظر او قرار دے اعتبار در آید و احسن و الطیف او را در دنیا است و نہایت برابر بیند
 و نفس و اخفی را درین مقام توانین انگارد و نوشتہ بودند کہ بواسطہ یابے واسطہ از تو شنیدہ ایم کہ در وقت
 عبادت حق را سبحانہ حاضر دیدہ عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانہ بندہ و عبادت باید کرد
 یعنی این کہ او را سبحانہ حاضر داشتہ عبادت کند سوء ادب است محبت آثار این قسم مقولہ معلوم
 نیست کہ ازین فقیر سر برزہ باشد جہائے دیگر دیدہ باشند و واقعہ کہ نوشتہ بودند و حضرت آدم را علی
 یتینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام درال واقعہ دیدہ بسیار نیک است و احوالت دارد آب کہ گنایت
 از علم است دست درال کردن حصول قدرت است در علم و مشارکت حضرت آدم علی یتینا
 و علیہ الصلوٰۃ و السلام درین معنی مؤکد آل حصول است چہ آنحضرت تلمیذ حضرت رحمن
 است و علم آدم را اسماء کلہا غایۃ مافی الباب مراد از علم درین واقعہ علم باطن است

۱۰ از انعام با کسر و تشدید تا مسورہ پیمزے نشان مند شدن ۱۲ ۱۳ توانین و توانان دو بچہ کہ یک بار از شکم زائید تنہیہ توانم
 با فتح یکہ از ان ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱

والتسليمات حكم منافق وارو که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت دماء و اموال دنیوی چیز دیگر نخواهد بود. ^{زیرکه} امر و زینبیه عقلت از گوش هوشش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایه نخواهد ماند خبر شرط است بدیت همه اندر من به تو این است که تو طفلی و خانه زنکین است و السلام

مکتوب ۲۱۵ دوصد و پانزدهم

بمیزن ارباب صدور یافته در خدمت دنیا مکتوب شریف که از حسن نشأ استعداد فطری به نیاز
تمام به فقراء بے لقا عیت ارسال داشته بودند رسید جز آنکه الله سبحانه عنا حیدر الجزار بصدقة
جیبیه علیه وعلى الیه الصلوات و الشلیکات اے فرزند ارباب دنیا و اصحاب غناء
ببلای عظیم گرفتار اند و با ابتلاء عظیم مبتلا زیرا که دنیا که مغوضه حق است سحانه و مروت ترین جمیع
نحاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند و مزین گردانیده در رنگ آنکه نجاسته را زارند و ده سازند
و زهره را شکر آلوده مع ذلک عقل در اندیش را بر تشا عیت این دنیه همت ساخت و بر قباحت
این نامرضیه دلالت فرمود لہذا علماء فرموده اند کہ اگر شخصی وصیت کرد کہ مال مرا با عقل زمانہ بدیند
بنده منی باید داد کہ از دنیا بے رغبت است و آن بے رغبتی از کمال عقل اوست مع ندانند از کمال
رحمت بیک شاید عقل کفایت نمود شاید دیگر از نقل نیز بیان ضم فرمود و بزبان رسول علیہم الصلوٰۃ
والتسلیمات کہ رحمت عالمیان اند بر حقیقت آن متاع کا سد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بان فحشه
مکار منع بلیغ فرمود با وجود این دو شاید عدل ہم اگر کسی بطبع شر موهوم زہر خورد و با امید زہر متخیل نجاست
اختیار کند سقیه محض است و یلید باطبع بلکه فی الحقیقت منکر اخبار رسول است علیہم الصلوات
والتسلیمات

۱۰ قوله ثانی و یفتح اول و سکون ثانی و همزائیکه بعد خط مستقیم خط کج معنی نویسد بجا است و اگر بالفرض نویسد بالائے خط مستقیم نویسد تا اشارت شود که خط مستقیم در اینجا الف نیست همزه است و این لفظ را بر وزن سررئے لغتن غلط است و بصورت ایشه نوشتن بهم خط بمعنی افزید و نویداشدن و عجاز بمعنی جبران و عالم مستعمل میشود ۱۱ غ ۱۲ قال فی الدار المختار و لواوصی للعقلاء یصوف للعلماء الذی اهدایں لاهم هم العقلاء حقیقه ۱۲ باب الوصیة ۱۳ بالفح زن بدکار و فاحشه مشتق از قحاب که بالفهم است بمعنی سرفه و سعال چون فواحش عرب مرد و را با و از سرفه طلب ینمایند لهذا باین اسم موسوم شدند ۱۴ غ

مکتوب ۲۱۶ دوصد و شانزدهم

بمیزان احسان احمد صد و ریافت در بیان سترگش در ظهور خوارق از بعضی اولیاء و قلت ظهور آن از
بعضی دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد و مآیناسب ذلک الحمد لله رب العالمین - و
الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علیهم و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر میرسد که چون
در میان اجتهاد بصوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عنقاء مغرب شده اگر ایمان بعضی از علوم و
معارف بایشان نوشته مناسب بیناید بنیاء علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی بنویسد امید است که
به ملال نه کشد محمد و ماچون محبت ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سختی چندند که
بسیار از استماع خواهند فرمود - ولایت عبارت از فدا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم است قلت
او کثرت لیکن نه بر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل بود بلکه بسیا است که خوارق کمتر نظیر شود ولایت
اکمل بود و اگر کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرو آمدن بلکه
احصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است بجانب عروج بهر کیفیت که باشد زیرا که صاحب نزول
بجای اسباب فرو می آید و وجود اشیا را مربوط با اسباب بیاید و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده
اسباب می بیند و آنکه نزول نه کرده است یا نزول کرده و با اسباب نه سیده نظر او بر فعل مسبب الاسباب
است و پس زیرا که اسباب بنام از نظر او بر تفعیل گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضائے

عصمت بالکسر بازداشتن و دماء جمیع دم یعنی خون یعنی حفاظت جان و مال از دست عساکر اسلام ۱۲ **ح** قوله اندرز بفتح
اول و سوم نصیحت و پند و وصیت ۱۳ **ع** بدانکه در مکتوب عدد و مرقم از جلد اول فرموده اند - ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است
و نه از شرائط آن - شاید اینجا از دم باعتبار اعلیٰ مواد او داشته باشند فاجهم ۱۴

ظن بر کلام با هر کدام علیحدّه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد و آنکه اسباب را نه می بیند کار او را توسط اسباب ممتا می سازد و حدیث قدسی **اَنَا عِنْدَ خَلْقِ عَبْدِی** شاید این معنی است تا مدت ها بخاطر مجلید که وجه حبسیت که اولیاء اکمل این است بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارقی که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره نقل کرده است از هیچ کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه ستر این معجزاتی بر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیاء بلند تر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که در عالم اسباب بلند تر است مناسب این مقام حکایت خواهد بود که بصری و حبیب عجمی است قدس سره با منقول است که روزی خواجهم حسن بصری برب دریا نشاء بود و انتظار کشتی میبرد که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا استاده اید گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجهم حسن بصری گفت تو علم نداری حبیب بے اعانت کشتی از آب گذشته رفت و خواجهم در انتظار کشتی استاده ماند حسن بصری چو در عالم اسباب فرود آمده بود و با او توسط اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چو در اسباب را در دست از نظر انداخته بود بے توسط اسباب با وزندگان میگردانند اما فضل حسن راست که صاحب علم است و عین الیقین را بعلم الیقین جمع ساخته است و انبیا را چنانکه هست و البته چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بقا علی حقیقی دارد بے آنکه اسباب را مداخلت بدهد و این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد بر چند نازل تر کامل تر که در ارشاد حصول مناسبت در میان مرشد و مسترشد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که بر چند بالاتر رود و یا باین تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی الیه الصلوة و السلام و الحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پائین تر فرود آمد از اینجا است که دعوت او اتم گشت و یکا فز آنام مرسل شد چه

و الحدیث بتمامه **هَكَذَا يَقُولُ اللَّهُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِي وَ إِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأْ خَيْرُ مَنَاحِدِ الْحَدِيثِ خَرْمَت - سَبَقَ حَصْنُ حَصِينِ أَيْ دَوْلَةِ الْجَنَادِ وَ مَسْلُومَ وَ التَّزْمَنِي وَ الشَّائِي وَ ابْنِ حَاجَةِ كُلِّهِمْ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ دَسْقَطَرَهُنَّ التَّزْمَنِي مِنْ لَفْظَةِ الْجَلَالِ ۱۲ حَرَفَ ثَلَاثِينَ ۱۳** یعنی حق سبحانه و تعالی قدرت خود را در پس پرده حکمت خود پوشیده نموده است و بر هر کس ظاهر نشده ۱۴ یعنی این است معامله ظهور خوارق عادت را معامله تکمیل و ارشاد ۱۵

بواسطه نهایت نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تا متر گشته و بسیار است که از متوسطان این راه آن قدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتبیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت دارند به بلند یال از منتبیان غیر مرجوع از اینجا است که شیخ الاسلام بروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای آن بودند که من شمارا بگویند فرستاده من بخرقانی که در شمارا سودمند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود و مرید از دس بره کمتر یافتی یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تمام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم منتهی تر بود از همه و حال آنکه افاده او از همه زیاد تر بود پس در از یاقی افاده و کمتر آن بر مرجوع و موقوف آمدن بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست که همچنانکه در حصول نفس ولایت مولی را علم بولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه لیس است که مردم از دس خوارق نقل کنند و او را انان خوارق اصلا اطلاع نه و اولیائے که صاحب علم و کشف اند جائز است که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صور مشابه ایشان را در اکثرت متعده می سازند و در مسافرت بعیده کارهای عجیبه و غریبه از آن صور بظهور آرند که صاحب آل صور را از آنها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شباهت به ساخته اند و حضرت مخدومی قبله گامی قدس سره میفرمودند که عزیز می گفت عجائب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند - بعضی میگویند که تر از در مکه معظمه دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که تر از در بغداد دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من برگز از خانه خود نه برآمده ام و برگز این قسم مردم را نه دیده ام چه تمتی است که بر من میکنند و الله سبحانه اعلم بحقایق الامور و بکلمات زیاد برین اطناب است اگر تعشیش ایشان را معلوم ساخت بزود تر و بیشتر خواهد نوشت بر آن شاء الله تعالی

۱۴ شیخ ابو الحسن خرقانی رحمه الله علیه نام و س علی بن جعفر است یگانه و غوث روزگار خود بود و قبله وقت که در روزگار دس رحلت بود بود شیخ ابو العباس قصاب گفته بود که این بانکه اما خرقانی افتد یعنی رحلت و زیارت پس از وفات دس خرقانی گشت چنانکه گفته بود و انتساب شیخ ابو الحسن در قصوف بسططان العارفين شیخ ابو یزید بسطامی است قدس سره و تربیت ایشان دیلوک از روحانیت شیخ ابو یزید است و ولادت شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید بدینست و شیخ ابو الحسن شب سه شنبه عاشورا سنه خمس و عشرين بود و بعاجیه از دنیا رفته دس گفته که بر قریح و سجاده صوفی نبود و بر رسوم و عادات صوفی نبود بلکه صوفی آن بود که نبود و دس گفته بیدار آنست که چو حق را یاد کند از فرق تاقد مش از یاد کرد حق خبر داشته باشد ۱۵ لغات ۱۶ یعنی حضرت خواجهم غانی ز غود باقی بحق پیر بزرگوار خواجهم محمد باقر قدس سره ۱۷ شاگرد ابو العباس قصاب بود و سخن دس بلند بود شیخ ابو العباس ویر از مجلس داشتن باز داشته بود که عام را سخن نگویید دس بر معانی بود قدس سره

مکتوبات دوسم و مقدم

به ملاطفت بر خشتی صد و بافت در بیان آنکه نسبت باطن به چند جهالت و حیرت کشد زیبا تر است
 و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کثوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد
 و فرق در میان قضاء معین و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد
 کتاب و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل
 نیست و مانتعلی بذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین
 علیه و آله و علی اله الطاهرين و علیهم اجمعین مدتی است که از احوال و اوضاع خود اطلاع
 نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موئے خلاف شریعت اعتقاد و عملاً
 بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهرام تمام است و بهر چند جهالت کشد زیبا تر بود
 و چند آنکه بجانب حیرت انجا بدتر باشد که کثوف الهی و ظهورات اسمائے در اثناء راه است بعد از
 وصول اینها همه کوتاهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب امری دیگر نمی ماند از کثوف کوتاهی
 چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و منظم غلط غالب وجود و عدم آنرا مساوی باید دانست اگر
 برسد که سبب چیست که در بعضی از کثوف کوتاهی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف
 آن بطور می آید مثلاً خبر کردند که فلان بعد از یک ماه خواهد مرد یا از سفر لوطن مراجعت خواهد نمود و اتفاقاً
 بعد از یک ماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم که حصول آن کثوف و غیره مشروط
 بشرائط بوده است که صاحب کشف در آن وقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بجهل
 آن شے مطلقاً یا آنکه گوئیم حکم از احکام لوح محفوظ بر عارف ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات
 است و از قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محو خبر ندرین صورت اگر مقتضای
 علم خود حکم کند تا چار احتمال مختلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرائیل علی یسین و

۱۴۰ بدو کثرت از حال ملاطفت بر خشتی بجا نشسته مکتوب صد و بیست و دوم از جدول اول نوشته شد تا بجا نماند ۱۴۰۲ قال الله تبارک و تعالی عمو الله ما یشاء و یشیت و عندنا امر الکتاب ۱۴۰۲ قال عمر بن الخطاب هذا باطل لا اصل له بل هو من مخترعات الجمل و لهذا ارده الامام الرضا فی قدس سره و فی کتاب فی فقهنا فی نقل را ۱۴۰۲ یعنی پسند و آنچه ۱۴۰۲

علیه الصلوٰۃ والسلام پیش حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰۃ والسلام آمده اخبار کرده و در حق شخصی
 که این جوان فردا علی الصبح خواهد مرد و حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰۃ والسلام بر حال آن جوان رحم آمد
 پسیدند از دنیا چه آرزو داری گفت دو چیز آرزو دارم منکوحه بکر و حلوا فرمودند تا بهر دو بهیسا ساختند آن جوان
 شب با الهیه خود در خلوتخانه نشسته بود و طبق خلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود
 این جوان طبق خلوا را در دست برداشته بآن فقیر داد چهل صباح شد حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰۃ
 و السلام انتظار خبر فوت آن جوان بودند چهل ویر شد فرمودند که خبر یارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند
 که خوش و خرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرائیل علی یسین و علیه و آله الصلوٰۃ والسلام آمد گفت
 که تصدیق خلوا دفع بلائی است که آن جوان نمود زیر بستر او مار کلسه یافتند که مرده بود و در درون آن مار قدر خلوا
 فرو گرفته اند که از بسیاری خلوا جان داده است و این فقیر این نقل را بمنی پسند و تجویز خطاب به جبرائیل امین نه
 مینماید که حامل وحی قطعی اوست و احتمال خطاب به حامل وحی تجویز نمودن مستفیع میدانند مگر آنکه گوئیم که عصمت
 و امانت و عدم احتمال خطائے او مخصوص بوحی است که تبلیغ است از قبیل حق سبحانه و این خبر از قسم وحی نیست
 بلکه اخبار است از علی که مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است پس خطاب را درین خبر محال
 پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فافترقا کافرق بین الشهادة و الاخبار فان الاول معتبر
 فی الشروع لا الثانی بدان اذ شدک الله تعالی سبحانه که قضایه دو قسم است قضاء معلق و
 قضاء مبرم در قضاء معلق احتمال تغییر و تبدیل است و در قضاء مبرم تغییر و تبدیل را مجال نیست قال
 الله تعالی ما یبدل القول لذی این در قضاء مبرم است و در قضاء معلق میفرماید یحو الله ما
 یشاء و یشیت و عندنا امر الکتاب حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محمد الدین
 جیلانی قدس سره در بعضی از رسائل خود نوشته اند که در قضاء مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل بدو مگر

۱۴۱ ۱۴۰۲ فرق متحقق گردید میان این هر دو یعنی تبلیغ از جانب حق سبحانه و تعالی و اخبار از علی که مستفاد از لوح محفوظ است چنانکه در میان
 شهادت و اخبار فرق متحقق است زیرا که بالتحقیق اول معتبر است در شریعت نه ثانی ۱۴۰۲ الشهادة لقة خیر قاطع و شرعا
 اخبار صدق لا ثبات حق بلفظ الشهادة فی مجلس القاضی و لو بلا دعوی و شرطها احد و عشر و در شرائط التعلیل
 ثلاثه و شرائط الاداء سبعة عشر و شرط مکانها واحد و التفصیل فی کتاب الشهادة من الفقه ۱۴۰۲ اخبار
 الجرد الصور الخالی عن شرائط الشهادة فانه غیر معتبر فی مقام الشهادة و ان کان صادقاتی نفسه فافهم ۱۴۰۲
 ۱۴۰۲ یعنی تغییر داده نشود سخن نزد من سوره ق پاره ۱۴۰۲ یعنی نابود میسازد خدا بر هر میخوابد و ثابت میکند بر هر میخوابد و نزدیک
 اوست ام الکتاب یعنی لوح محفوظ سوره رعد پاره و ما ابرئ ۱۴۰۲

که اگر خواهم آنجا هم تصرف بکنم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینه
 ذہن این فقیر بود تا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در حدیث
 دفع بلیه بودم که بعضی از دوستان نامزد شده بود و در آن وقت التجار و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم
 نظا بر شد که در لوح محفوظ قضاء این امر معلق بامر نیست و مشروط بشرط نه یک گونه یا س و نا امیدی
 دست داد و سخن حضرت سید محی الدین قدس سره بیاورد مرقه ثانیه باز قلمی و متضرع گشت در راه
 عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شد بعضی فصل و کرم ظاهر ساختند که قضاء معلق بر دو گونه است قضای نیست
 که تعلیق او را در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بر این اطلاع داده و قضای که تعلیق او نزد خدا است
 جل شانہ و پس در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد این قسم اخیر از قضاء معلق نیز احتمال تبدیل دارد
 در رنگ قسم اول از آنجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم اخیر است که صورت قضاء مبرم دارد
 نه بقضاء که بحقیقت مبرم است که تصرف و تبدیل در آن محال است عقلاً و شرعاً کما لا یجفی و الحق که
 کم کسی را بر حقیقت آن قضاء اطلاع است فلیف که در آن جا تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست
 شده بود در این قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آں بلیه فرمود و الحمد
 لله سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیہ مبارکاً علیہ و کما یحب ربنا و
 یوصی و الصلوٰۃ والسلام و النجی علی سید الاولین و الآخرین خاتم الانبیاء و المرسلین
 الذی ارسله رحمة للعالمین و علی الہ و اخلائیہ و علی جمیع اخوانہ من النبیین
 و الصدیقین و الشہداء و الصالحین و المملکة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا
 من محبیہم و متابعی اثارہم بیدلک ہؤلاء الکبراء و یوحہم الله عبداً اقال امیناً
 بر سر اصل سخن رویم و گوئیم کہ در بعضی اوقات خطائے کہ در بعضی علوم الهامی واقع میشود بسبب آن
 است کہ بعضی از مقدمات مسلمہ کہ نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کاذب با علوم
 الهامی خلط میشود بحیثی کہ صاحب الهام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع را علوم الهامی مے انگارد پس
 ناچار در مجموع خطا واقع میشود بسبب خطا بعضی اجزاء آن و ایضا گاہ است کہ در کثوف و اوقات
 لہ کہ بظاہر در لوح محفوظ مشروط بامرے نہ ساخته اند بلکه مطلق گذاشته لیکن نفس الامر مقید بقید و مشروط باین
 شرط است ۱۲

امور غیبی را می بیند و خیال میکند کہ محمول بر ظاہر است و مقصور بر صورت و باندازه آن خیال حکم می
 کند و خطا واقع میشود و نمیداند کہ آن امور مصروف از ظاہر است و محمول بر تاویل و تعبیر این مقام نیز
 از جمله اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه قطعی است شایان اعتماد کتاب و سنت است کہ بوحی قطعی
 ثابت شده است و بنزد ملک مقرر گشته و اجماع علماء و ائمہ و مجتہدین نیز راجع باین دو اصل است
 و ماورائے این چهار اصل شرعی بر چه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول و الا فلا اگر چه از علوم
 و معارف صوفیہ باشد و از الهام و کثوف ایشان بود آنجا و جود حال را تا مین این شرع نشخبد به نیم جو
 نمیخزند و کثوف و الهام را تا بر تحکیم کتاب و سنت نزدیک نیم حقیقی نمی پسندند مقصود از
 سلوک طریق صوفیہ حصول از یاد لغین است بحقیقت معتقدات شرعیہ کہ حقیقت ایمان است
 و حصول تسبیح است و رداء احکام شرعیہ نہ امرے دیگر درائے آن چہ رویت موعود یا خیرت است
 در دنیا واقع نیست و مشاہدات و تجلیات کہ صوفیہ بآن خرسند آرام بظلال است و تسلی بہ شبہ
 و مثال اولی و ثانی و راء الراء است میترسم کہ اگر حقیقت این مشاہدات و تجلیات را کما ہی گوئیم
 فتورستے در طلب مبتدیان این راه اقتد و تصورے در شوق ایشان پیدا آید و از آن نیز میترسم کہ اگر تہ
 گوئیم با وجود علم تجویز التباس حق بباطل کرده باشم بصورت این قدر اظہار نمی نمایم کہ مشاہدات و تجلیات
 این راه را بر عجب تجلی و شہود کوه موسی کلیم الله علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام باید زد اگر درست
 نباید ناچار بظلال و شبہ و مثال باید برد و البتہ درست نخواهد آمد چہ دک و فک مفقود است در دنیا
 از آن چارہ نبود اگر بر باطن متجلی شود اگر بر ظاہر دک و فک البتہ باید خاتم الانبیاء علیہم الصلوٰۃ
 و السلام سلیمان است ازین و صمیم تر است او را در دنیا رویت میسر شد و سر موسی از جانب رفت و مل تالغان
 او را کہ ازین مقام نصیب گرفته اند بے پردہ ظلم از ظلال نخواهد بود صاحب تجلی مہدیانہ مرگاہ کلیم الله
 را از مشاہدہ این حال بے آنکہ تجلی شود صغیر در گرفت و دیگر آن چہ باشند دیگر بدانند کہ مقصود از اجازت

بجامع و قیاس راجع است کتاب و سنت

بجامع و قیاس راجع است کتاب و سنت

سؤال جواب سوال مقدر است فان العلماء قالوا اصول المشیخ اربعة الكتاب والسنۃ والاجماع والقياس ۱۲
 قائل و دعوت و رسوم و عادات و اجارام سابقہ و الہام و کثوف و جود و حال و غیر ذلک ۱۲
 نیست ۱۲ جمع ظل بمعنی وجود شے در مرتبہ ثانیه و ثالثہ الخ ۱۲ یعنی پس پردہ ظلال و حجابہائے تجلیات و مشاہدات است آن
 لہ سبعین الف حجاب ۱۲ اشارت است بسوئے قول سبحانہ و تعالی فلما تجلی دہ للجل جلد دکا و خرموسی صغیراً ۱۲
 لک بالفتح و تشدید بمعنی کو فتق و فک ایضا ہر کردن دو چیز بہم در شدہ ۱۲ ارغ ۱۲ بفتح الصاد المملیہ بمعنی العیب ۱۲ ۵۹ و خرموسی
 معقوفات قاطع است ۱۲

بعضی از مخلصان آن بود که درین طور که داب ضلالت جمعی را بر اهر حق جل و علا ستمونی نمایند و خود هم به اتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سر رشته را بنیک نگاه داشته سعی نمایند که بقایای خود را بر باد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در تو هم کامل اندازد و از مقصود باز دارد و ماعلی الرسول الا البلاء والسلام.

مکتوب ۲۱۸ و صد و نهم

به ملاذ و صد و ریافته در بیان رعایت آداب پیر طریقت و مکتوب تشریف انجمنی اعمی مولانا داؤد رسید موجب بخت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بر فضیلت خود متغلی و تهنیت دارد بحمده النبیه و الیه الاجتاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیات در تذکره سبط باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدس الله تعالی آثار ادهم باید که از توجیهات شتی فتور سستی واقع نشود و اگر فرها غلطی و کدورتی طاری شود علاج آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطان و توهم تمام است بر منی خود که وسیله حصول این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب و مسائل این دولت غلطی را بنیک نمایند و رصائے این بندگواران را وسیله رصائے حق سازند سبحانه طریق نجات و فلاح این است و السلام.

مکتوب ۲۱۹ و صد و نوزدهم

بمیرزا ایرج صد و ریافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر از اله مرض ظاهر خود است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و مایناسب ذلک و عصمکم الله سبحانه عما یصنکم و صانکم عما شانکم محرمه سید الاولین و الآخرین علیه و علی الیه اجمعین من الصلوات التماسات اکملها سعادت و نجابت آثار آدمی

له بختین مقدارے و کتاب که هر روز آموخته شود ۱۲ ه یعنی محقق شود ۱۲

را چهل مرضی از امراض ظاهری میگرد و عضوے را از اعضاے او آفته میرسد آل قدر سعی مباهت نماید که آل مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد مرض قلبی که عبارت از گرفتاری است بهما دون حق جل و علا بر نهجے برودے استیلا یافته است که نزدیک است که اورالموت ابدی رساند و بعد از آن بهر مدی گرفتارش گرداند هیچ فکر از اله آن نمی نماید سعی در دفع آن نه میفرماید اگر این گرفتاری را مرض قید اند سفیه محض است و اگر میدانند و پاک نمیدارند و بلید صرف نمایند از برای ادرک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کونه اندیشی خود مقصود بر ظاهر بدینی است عقل معاش چنانچه آفات معنوی را بوا تلذذات قایمه مرض بنی انگارد عقل معاد نیز امراض صور بر را بواسطه مثنویات اخرویة مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد صمد البصر عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیهم الصلوات و التسلیات و عقل معاش مغرب اغنیا و ارباب دنیا شتات مایندهما و اسبابی که محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و محالست با جماعه که بدولت و در آخرت مشرف شده اند و ادیم تر از گنج مقصود نشان و گران رسیدیم تو شاید برسی و باید دانست که مرض ظاهر چنانچه موجب تقصیر اوایه احکام شرعی است مرض باطن نیز مستلزم آن تقصیر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی الشریکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه و انما لکبیرة الا علی الخشعیین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن غیر است و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم سیر است و الی در تکالیف شرعیة بهم تخفیف است و تمام کسیر و سهولت کریمه برید الله بکمال الیسر و لا یدید بکمال العسر و کریمه برید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا برود شاید این معنی است - مصرع بخور شید نه مجرم ارکسے بینا نیست و پس فکر از اله این مرض لازم آمد و باطلایه حاذق التجا آوردن فرض عین گشت ماعلی الرسول الا البلاء والسلام.

له قولمان این الفاظ بنی شبیه و نظیر و مانند شونده و بمعنی تحقیق و بمعنی شاید و بهمانا یعنی پنداری و گوے می آید رخ ۱۲ ه یعنی سبب اشتغال آن بتلذذات الخ ۱۲ ه یعنی بهجت تحسین ثواب اخروی و اشتغال آن باعمال صالحه که اسباب اند مثنویات اخرویة را الخ ۱۲ ه یعنی دشوار آمد بر مشرکان آنچه میخواستی ایشان را بآن - در سورة شوری باره الیه برود واقع است ۱۲ ه یعنی و بر آئینه نماز البته دشوار است مگر برزوتی کنندگان و برتر سگاران سورة بقره آخر لیخ اول ۱۲ ه یعنی میخواستند بشما آسانی و میخواهند بشما دشواری - سورة بقره سبط قول رکوع هفتم ۱۲ ه یعنی میخواهند خدا را سبک کنند از شما و آفریده شده است آدمی ضعیف - سورة نساء باره و المحسنات رکوع چهارم ۱۲ ه باریک و تنزین ۱۲ ه یعنی بعد و دوری است میان هر دو ۱۲

مکتوب صد و بیستم

شیخ حمید بن گالی صد و بیستم در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و منشأ غلط آنها الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی الیه و آحبابه و علیهم اجمعین

احوال و اوضاع فقراء اینجائی روز بروز موجب ازدیاد شکر است و همین توقع را در داده دوستان در اقتاده دارو آئے عزیز درین راه غیب الغیب من آن اقام سالکان بسیار است سر رشته شریعت را در اعتقادات و عملیات نیک نگاه داشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت بهمین نصیحت است بمباداغفلت واقع نشود بعضی از اغلاط این راه را مینویسد و منشأ غلط را تعیین مینماید بنظر اعتبار خواهند ملاحظه نمود و در جزئیات ماوراء مذکوره باندازه آن کار خواهند فرمود بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آن است که گاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران یا بد که فی الحقیقت افضلیت آنها باجماع علمائان ثابت شده است و یقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگواران است بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بابنیا که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم الصلوات و التسلیمات واقع شود عیاذاً بالله

سُبْحَانَهُ مَنْ ذَلِكْ منشأ غلط جمیع آنست که هر یک از انبیاء و اولیاء را اولاً عروج تا با اسماء است که مبادی تعیینات وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً عروج در اسماء است و از ان اسماء الی مَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى اما با وجود این عروج ما و آئے و منزل بر کدام ایشانان بهما اسم است که مبدأ تعیین وجود اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در بهما اسماء یا بد چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج بهما اسماء است و عروج و مهبوط از ان اسماء بواسطه عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسماء بلند تر واقع نشود و لا یرقم از ان اسماء نیز بالا تر خواهد رفت و آن تو هم پیدا خواهد کرد عیاذاً بالله سُبْحَانَهُ از آنکه آن تو هم لقین سابق را از ان گروان در افضلیت انبیاء

بدانکه شمه از احوال شیخ حمید بن گالی - بخاشیه عنوان مکتوب صد و پنجاه و ششم بمعرض تحریر آمده من شاء فلینظره ۱۲

بائے موجوده و کسرین جمله منسوب به طبیعت چرا که حرف ثالث را اگر بیا باشد در نسبت حذف گنجد چنانچه مدنی منسوب به بنیو بهین حوالت نام فتنه است از فنون حکمت از ۱۲ یعنی تو هم افضلیت خود به انبیاء و اولیاء که افضلیت نشان باجماع علمائان ثابت شده است ۱۲ لغزش گاه یا هم راه روندگان ۱۲

علیهم الصلوات و التسلیمات و اولویت اولیائے که باجماع افضل اند اشتباه پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است و در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از ان اسماء عروجات به نهایت فرموده اند و بقیه فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسماء اعلیٰ طبعی عروج ایشان است و او را نیز در ان جامه ملای طبعی هست که ادون آن اسماء است و انزل آنها چه افضلیت بر شخصه با قیاس اقدامیت اسم اوست که مبدأ تعیین اولیائے است ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیت کبری را حاصل نیابد و به توسط او ترقی فرماید حضرت خواجہ یا مفرمودند که راجع به این جماعه است این جماعه در وقت عروج چونکه از اسم که مبدأ تعیین برزخیت کبری است بقیه است بقیه گذشتند اند تو هم کرده اند که برزخیت کبری در میان حاصل نمانده است و اندر برزخیت کبری حقیقت حضرت سالت خا علیه و علی الیه الصلوة والسلام مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشأ آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که مبدأ تعیین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماء است بر سبیل اجمال چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت بهما اسم است پس تا چار درین ضمن اسمائے که مبادی تعیینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز بآن سیر قیاس خواهد کرد و از هر یک که گذشت بمنتها آن اسم خواهد رسید و تو هم فوقیت خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از انان گذشتۀ انوفجی است از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگران را بجز او خود می انگارد و لا یرقم تو هم اولویت خود پیدا می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید اِنِّیْ اَدْفَعُ مِنْ لَوَا اَوْ اَحْمَد

حضرت بی بی را بعبهری قدس الله تعالی سر را را اعظم عارفات متقین صاحب کرامات بلند مقامات ارجمند بود و اوصاف حمیده او زیاده از ان است که در تحریر و تقریر گنجد اکابرین بر ادحل مشکلات باطنی ترو و حاضری شدن چنانچه سفیان ثوری و غیره علماء و انما بحجت پر سیدن مسائل بخدمت و آند درفت داشتند پدرش چهار دختر داشت این چهارم بود لهذا او را را بعبه گفتند پدرش رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب دیده بود و میفرمود که بر نقاد بزرگس از امت من بشفاعت دختر تو آمرزیده شون در مقامات آن عارفه بقول صحیح در سال یک صد و هشتاد و پنج بوقوع آمد و فرار و در بهره است ۱۲ از خزانة الاصفیاء ۱۲ که در مقامات عروج برزخیت کبری را حاصل نمی یابد ۱۲ خود را فوق یافتن از جماعه که افضلیت نشان جمیع علیه است و تو هم افضلیت خود پیدا کردی ۱۲ یعنی شیخ ابو یزید بسطامی قدس الله سره الاقدس از طبقه اولی است از اقران احمد خضر و به یحیی معاذ و شقیق بنی را دیده بود و فا و در سنه اعدی و شصین و مائین بوده و اربع و ثلاثین نیز گفته اند و صحبت کرده بود که قبر من فراتر از استاد من انبیه حرم است استاد را و نگار داشته بدرنگ گفته آئی ما ذکر تک الماعن غفلة و ما خدمتک الا عن قرّة گفته که حق تعالی را بخواب دیدم گفت راه به تو چنان است گفت از نو گذشتی رسیدی ۱۲ بالضم و میم مفصوم و ذال مجهم مفتوح یعنی نموده و او را در فارسی گفته یعنی اندک مستقل بشود و صاحب قلمش تو ذج بدون الف و یفتح فون معرب نوشته است و الموزج را که بالف است خطا گفته لیکن از متقاج سکاکی و کتب معتبره دیگر معلوم شده که الموزج زیاد

از غلبه سکه نمیداند که ارفعیت او از او از لوازم محمد است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بلکه از انوار
لوائے اوست که در ضمن حقیقت اسم او مشهور گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب
خود که اگر عرش و ما فیہ در زاویه قلب عارف نمیدرسد محسوس نشود و اینجا نیز اشتباه نمودن حقیقت است و الا
عرش که حضرت حق سبحانه او عظیم میفرماید قلب عارف را در حقیقت او چه اعتبار در مقدار ظهور بیک در عرش است
عشر عشیر از آل در قلب نیست اگر چه قلب عارف باشد رویت اخروی بطور عرش متحقق خواهد شد این سخن
امروز بر چند بر بعضی از عارفیه گران خواهد آمد اما آخر معقول ایشان خواهد شد این سخن را به مثالی واضح گردانیم
انسان را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد و عناصر و افلاک را اجزاء خود
بیند و چوں این دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من از کبره زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر درین وقت
عافلان می فهمند که عظمت و کلانی او از اجزاء خود است و کبره زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء او نیستند
انمودجات اینها را اجزاء او ساخته اند و کلانی او از آل نمودجات است که اجزائے او اندر حقیقت
کره ارضی و سماوی و بهمین اشتباه نمودن شے بحقیقت شے صاحب فتوحات مکیه گفته است که
جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی مشتمل است بر حقائق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند
که این اشتغال بر طلعه از ظلال مرتبه الوهیت است و نمودجات است از نمودجات آن نه بر حقیقت آل
مرتبه مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه که عظمت و کبر بانی او از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقدسه
نیست **مَا لِلتَّوَابِ وَ ذَاتِ الْكَرَامَاتِ** و هم دین مقام که سیر سالک در اسم که رب اوست واقع شود
گاه هست که پندار که بعضی از اکابر که یقین از دے افضل اند توسط او بعضی از درجات فوق رسیده اند و
بر توسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدار سالکان است **عِمَادُ اِبَادِلَهِ سُبْحَانَهُ** که باین گمان خود را افضل دانند
سالی

۱هـ قال الله تعالى فان تولوا فقل جيب الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم اخر سورة توبه ..
۲هـ قال صلى الله عليه واله وسلم فاكسى حلة من حلل الجنة ثم اقوم عن يمين العرش يبس احد من الخلائق
يقوم ذلك المقام غیری دواع التزمذی ددوی الداری ثم اقوم عن يمين الله مقاما يغيطى الاولون والآخر
ونقل البغوى عن جاهد في قوله تعالى عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا قال يجلس على العرش وعن
عبد الله بن سلام قال يقعد على الكرسي ۱۲هـ شيخ ابرمحي الدين بن العزى قدس سره ۱۲هـ يعنى اشتغال جمع
محمدی بر حقائق الهی ۱۲هـ كما در حق الحديث القدسی الکبریاء ددائی والعطية ازادی ۱۲
۳هـ بنم اول و تحقیق رے مکه یعنی گوئی که بدان بازی کنند و بر خیزد و گرد که مثل گوئی باشد و بنم و
تشبیه رے بچرا سب ۱۲هـ

و بنسبت ابدی پیوند و چه عجب و کدام افضلیت اگر بادشاه عظیم الشأن و تمام السلطان در تصرف زمین
داری که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین دار بعضی از مقامات برسد و بتوسل آل فتح بعضی
مواضع نماید غایت مافی الباب اینجا احتمال فضل جزئی هست که خارج از بحث است چه بر حجام و
حائک بر بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذوقنون و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار
خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین
اشتیالات بسیار واقع شده بود و ازین تخيلات بسیار ناشی گشته و نامتناهی حالت داشت
معدلک حفظ خدا دندی جل شانہ شامل حال او بوده که در یقین سابق سر موعده تذبذب نرفت و در غفلت
جمع علیه تنورے راه نیافت **لله سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى تَجَمُّعِ رَحَائِقِهِ وَ آنچه**
خلاف مجمع علیه ظاهر میشود در چیز اعتباری آورد و بر جمالی نیک صرف میکرد و مجمل این قدر میدانست
که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی راجع بفضیل جزئی خواهد بود بر چند این و سوسه معارض می شد
که مدار فضل بر قرب الهی است جل سلطان و این زیادتی در آل قرب است پس جزئی چون باشد اما
در جنب یقین سابق این و سوسه هباء منثور و میگشت و هیچ اعتبار داشت بلکه توبه و استغفار و
انابت التامی آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کثوف ظاهر نشود و خلاف مقتضات اهل
سنت و جماعت سر موعده منکشف نه گردد و رے این خوف غلبه کرد که مبادا برین کثوف مواخذه نمایند
و ازین توهمات مشبه فرمایند و غلبه این خوف بے قرار و بے آرام ساخت و التجا و تضرع را بجناب قدس
خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدت کشید اتفاقا درین وقت گذر بر مزار عزیز
افتاد و درین معامله آن عزیز را حمد و معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت
معامله را کمایینی و نمود و روحانیت حضرت رسالت خالفت علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
که رحمت عالمیان است درین وقت حضور از زانی فرمود و تسلی خاطر جزین نمود و معلوم گشت که
آرے قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است
۱هـ بوقلمون بفتح کاف و فتح لام نوے از دیبے روی که بر خط بزرگ دیگر نماید و معنی جریاد نام مرخه که بر خط بزرگ دیگر نماید حکیم بوقلمون
یعنی دانسته قنون و صنایع رنگارنگ ۱۲هـ یعنی خود حضرت امام ربانی مجد الف ثانی قدس سره ۱۲هـ یعنی ازین قسم اشتیالات
مذکوره و تخيلات مزبوره بسیار واقع شده بود و بسیار ناشی گشته ۱۲هـ بسیار الفخ غبار و گرد و هوا که از روزن در آفتاب پیدا آید و مجاز المبتد
حقیر و ذلیل و خوار و ناچیز ۱۲هـ کسیکه سلطنت و غلبه او تمام و کمال باشد ۱۲هـ

در معرفت
مکتوبات امام ربانی دفتر اول حصه سوم

از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص با سنی است که رب نسبت پس موجب فضل کلی نباشد و صورت
مثالی این مقام را بر پنج منکشف گردانند که جائز نیست مانند محل رین بالکلیه زائل گشت و این
در ویش بعضی ازین علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود و
منتشر گشته خواست که منشأ غلط آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جل شانہ لایح گشته است نبوسید
و انتشار دهد که گناه منتشر را اشتباه توبه در کار است تا مردم از ان علوم خلاف شریعت فہم نہ کنند و بہ
تقلید در ضلالت نیفتند یا بہ تعصب و تکلف تفصیل و تمجیل نوزند کہ درین راہ غیب الغیب این گاہا
بسیار می شگفت جمعے را بہ ہدایت میبرد و جمعے دیگر را بضلالت رہنمائی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام
قدس سرہ کہ میفرمودند کہ اکثر از گروہ ہائے ہفتا وود ملت کہ بضلالت رفته اند و راہ راست را گم کردہ
منشأ آن دخول در طریق صوفیہ است کہ کار را با انجام نارسانیدہ غلطیہا کردہ اند و بضلالت رفته و

سلام

قَدْ تَمَّ الْقِسْمُ الثَّلَاثُ مِنَ الدُّفْعِ الْأَوَّلِ بِحُؤْنِهِ تَعَالَى وَفَضْلِهِ وَفَتْحِهِ وَكَرَمِهِ وَحُسْنِ
تَوْفِيقِهِ وَيَلِيهِ الْقِسْمُ الرَّابِعُ أَنْشَأَ اللَّهُ تَعَالَى وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَسَلَّمْ وَبَارَكَ أَفْضَلُ
الصُّلُوكَاتِ وَالسَّلَامَاتِ وَالْبَرَكَاتِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ
أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝

۱۵۰ بن بالفتح ہر کردن و زنگ و پرک گرفتن و غالب شدن گناہ بر کسے و غلبت و درشت نفس گشتن ۱۲ من - ۱۵۰ قال صلی اللہ
علیہ وسلم و ما عملت من سوء فاحدث لہ فیہ توبۃ السوء بالسوء و العلیۃ بالعلیۃ
ردا الطبرانی فی الکبیر عن معاذ ۱۲۵ حصن حصین ۱۵۰ یصل بہ کثیرا و یجہد بہ کثیرا ۱۲۱
۱۵۰ یعنی کسے کہ اندرین طریق دخول نمایند اور لازم است و واجب کہ کار را با انجام رساند ورنہ چہ عجب کہ در مملکت اقتدار و

راہ راست دور افتد ۱۲

إِعْلَامٌ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى
أَمَّا بَعْدُ: فَمَنْ مَبَادِئُ طَالِبَانِ حَقِّ رَاجِلٍ وَعَلَا قَدِيمًا وَحَدِيثًا بِعِلْمٍ تَصَوُّفٍ بِ
دَلِّ بَسْتِغِيهَا است بنا بران مقبولان بارگاہ یزدانی و محبوبان درگاہ سبحانی در تحصیل ذر العرش
مساعی جمیلہ بکار بردہ اند و در طی این ممر صعب جان نثار رہا نمودہ اند و بمطالعہ و سیر کتب
تصوف اوقات عزیز خود را صرف نمودہ اند علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرت
غوث محققین قطب عارفین ربانی عالم دقائق مثانی الشہیر عند الاقاصی والادانی
السَّيِّدِ أَحْمَدَ السُّرْهَنْدِيِّ النُّقُشْبَانِيِّ الْأَوْكِيِّ الرَّحْمَانِيِّ مُحَمَّدٍ دُلْعَتِ ثَانِي
قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّكَ وَرَوْحَ رُوحَكَ وَتَوَرَّضَ رَحْمَةً بِلَيْتِ
لَا يَكْدُرُكَ الْوَاصِفُ الْمَطْرِيُّ خَصَائِصُ وَإِنْ يَكُ سَابِقًا فِي كُلِّ مَادَةٍ
کہ ہر یکے از انہا بلکہ ہر جملہ انہا در لیست یتیم و سوسہر لیت ثمین و این از ضیق ساحت عبارتہ
والا مصرع چہ نسبت خاک را با عالم پاک و سیرش سالکان ہویت بختہ را دلیلہ
وافی و شہفتگان ذات حق را یادہ الیست کافی صد ہا اولیاء عظام از فہم مضامینش
گشتند و ہزار ہا صلحاء کرام بمطالعش فائز المرام شدند و لیکن الے اللہ المشتکی از غارتگری
کہ تسخیر بجائے مسخ رسانیدند و فرق میان من والی ندانستند بسیارے از تصرفات از خیر
و اکثرے از تحریفات را معدن گشتہ بود و از دستبرد مطالب چہ غارتہا است کہ بیرون تاختہ و از
نقرش قلمہا کہ ام تصرفہا است کہ برو علم بر نیفراختہ بناء علیہ داعیہ تصحیح آن در سیر این مسکین ہیچ
در ہیچ بلکہ کم اند ہیچ از حق سبحانہ و تعالی پیدا شد و آنرا وسیلہ نجات اخروی خود تصور کردہ بہ تفحص
وسیع و تصفح بلیغ شہنائے خطی کثیر التعداد از اطراف و جوانب فراہم آوردہ بہ کمال جد و تمام بہہ جملہ
جملہ و حروف حرقش را یا رہا مقابلہ نمودہ بہ فضل اللہ و حسن توفیقہ با ہتمام خود و حصہ سوم کہ جزو ثالث از
دفتر اول است نیز بجلیل طبع متحلی و متزین گردانیدہ ہدیہ ناظرین پر تمکین بر عایت امور ذیل گذرانید و

از فضل حق سبحانه و تعالی و تقدس امید و اتق است که باقی بخصص را بهمترین دتیره یا انجام نخواهد رسانید
 اول: آنکه متنش را به نسخهای عیدیه خطی به کرات و مرآت مقابله نموده شد
 دوم: آنکه حتی الوسخ در مواقع اختلاف هیچ نسخه فرو نه گذاشته شد
 سوم: آنکه حتی الوسخ تخریج احادیث مندرجه کتاب بیان کرده شد
 چهارم: آنکه در حل الفاظ مشکله و ربط عبارات مبهمه التزام تمام نموده شد
 پنجم: آنکه فهرست جدید که از اجمال مکتوبات توان گفت بآن ملحق کرده شد
 ششم: آنکه بکاتبینیکه عبارات عربی بوده اند ترجمه آنها بفارسی نوشته شد **تَسْهِيْلًا لِلطَّلَابِ**
وَيَسِيْرًا لِلنَّظَارِ

هفتم: آنکه در بعضی جاها و لو اقل قلیل بدفع توهمات باطله و خیالات فاسده حسب الفهم بر مفر
 و اشارت تعرض نموده آمد

هشتم: آنکه غالباً تراجم عبارات عربی و آیات قرآنی به تعیین سوره و احادیث نبوی بجا نشسته نگاه داشته
 نهم: آنکه عبارات عربی را مغرب گردانیده شد و رعایت حرکات اضافیه و تصنیفیه خصوصاً در
 مقامات مبهمه نموده شد

دهم: آنکه حال بعضی از اکابر که اسمائے گرامی ایشان جای مذکور است از کتب قوم تلاش نموده به
 حاشیه درج کرده شد علاوه بر این دیگر خصوصیات که بملاحظه ناظرین متعلق است مرعی داشته شد
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَىٰ ذٰلِكَ حَمْدًا كَثِيْرًا طَيِّبًا مُّبَارَكًا عَلَيْهِ مُبَادَاً كَافِيَةً وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِيْنَ وَآخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ *

رُبَّاعِي

غرض نقشه ست که ز ما یاد ماند که هستی را نه می یتیم بقول
 مگر صاحب دله روزی بهجت کند در حق این مسکین دعائے

خاکسار نور احمد عفی عنه



جملہ حقوق محفوظ ہیں

قیمت

حصہ اول - دوم - سوم مجلد سنہری سترہ روپیہ

بلا جلد پندرہ روپیہ



رٹنے کا پتہ

مولانا محمد سلیمان فاروقی
بی۔ اے

نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور

مولانا محمد سلیمان فاروقی بی۔ اے طابع و ناشر نے نقوش پریس لاہور میں چھپوا کر
نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی لاہور (پاکستان) سے شائع کی۔

